روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن

مشهور به:

تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی

تألیف:

حسین بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی النیشابوری

[illegible]

جلد ۷

[illegible]

به کوشش و تصحیح

دکتر محمدجعفر یاحقی - دکتر محمدمهدی ناصح

بسم الله الرحمن الرحیم

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیرالقرآن

نویسنده:

ابوالفتوح رازی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن – جلد ۷

مشخصات کتاب

سرشناسه : ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، قرن ۶ق.

عنوان قراردادی : روض‌الجنان و روح‌الجنان

عنوان و نام پدیدآور : روض‌الجنان و روح‌الجنان فی تفسیرالقرآن/ تالیف حسین‌بن علی‌بن محمدبن احمدالخزاعی‌النیشابوری مشهور به ابوالفتوح رازی، به کوشش و تصحیح محمدجعفر یاحقی، محمدمهدی ناصح.

مشخصات نشر : مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳ -.

یادداشت : فهرستنویسی براساس جلد شانزدهم، چاپ ۱۳۶۵.

یادداشت : ج. ۳ (چاپ: ۱۳۷۰).

یادداشت : ج. ۵ (چاپ: ۱۳۷۲).

یادداشت : ج. ۷ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۹ (چاپ: ۱۳۶۶).

یادداشت : ج. ۱۸ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۱۹ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۲۰ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : عنوان دیگر کتاب" تفسیر ابوالفتوح رازی."

عنوان دیگر : تفسیر ابوالفتوح رازی.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۶ق.

موضوع : نثر فارسی-- قرن ۶ق.

شناسه افزوده : یاحقی، محمدجعفر، ۱۳۲۶-، مصحح

شناسه افزوده : ناصح، محمدمهدی، ۱۳۱۸ -، مصحح

شناسه افزوده : آستان قدس رضوی. بنیاد پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره : BP۹۴/۵/الف۲ر۹ ۱۳۰۰ی

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۲۶

شماره کتابشناسی ملی : م۶۵-۲۰۲۲

شماره جلد : ۷ صفحه : ۹

ادامه سوره مائده

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم«۱»

[سوره المائدة (۵): آیات ۵۴ تا ۵۶]

[اشاره]

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَن يَرتَدَّ مِنكُم عَن دِينِهِ فَسَوفَ يَأتِي اللّهُ بِقَومٍ يُحِبُّهُم وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى المُؤمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الكافِرِينَ يُجاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَ لا يَخافُونَ لَومَةَ لائِمٍ ذلِكَ فَضلُ اللّهِ يُؤتِيهِ مَن يَشاءُ وَ اللّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ (۵۴) إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤتُونَ الزَّكاةَ وَ هُم راكِعُونَ (۵۵) وَ مَن يَتَوَلَّ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزبَ اللّهِ هُمُ الغالِبُونَ (۵۶)

[ترجمه]

ای آنان که گرویده«۲» هر که برگردد«۳» از شما از دینش«۴» زود بود که بیارد خدای به گروهی که دوست دارد ایشان را و دوست دارند او را، نرم‌اند«۵» بر مؤمنان، سخت‌اند بر کافران، جهاد کنند در راه خدای و نترسند ملامت کننده را، آن فضل خداست، دهد آن را که خواهد و خدای فراخ عطا و داناست.

ولی شما خداست و پیغامبر او و آنان که به پای دارند نماز را و بدهند زکات را و ایشان در رکوع باشند.

و هر که تولا کند به خدای و پیغامبرش و آنان که ایمان دارند«۶» لشکر خدا ایشان غلبه کننده باشند.

قوله: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، آیه اقتضای آن می‌کند که بر سببی فرود آمده است،

---

(۱). مل: تا ابتدای سوره انعام افتادگی دارد.

(۲). کذا در اساس، شاید که «گرویده‌ای»، آف، لت: گرویده‌اید، وز: گرویدید، آج، لب: ایمان آورده‌اید.

(۳). آج، لب: بازگردد.

(۴). مج، مت، وز، آج، لب: خود.

(۵). مج، مت، وز: خواری.

(۶). مج، مت، وز، آج، لب: ایمان آوردند.

صفحه : ۲

و آن سبب«۱» ارتداد قومی بوده است که از دین برگشته‌اند، پس از آن که در اسلام آمده بودند. و بیان کردیم که: مؤمن مرتد نشود به دلیلی که ما را ایمن کرده است، و انّما مرتد آن کس شود که او اظهار ایمان کرده باشد به زبان و در دل ندارد- و شرح اینکه داده شده است- و بر اینکه قاعده آنان را که مظهر ایمان بودند مؤمن خواند، علی التّوسّع«۲» چنان که گفت: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا، و معنی آن که: ای آنان که اظهار ایمان کرده‌اید به زبان، ایمان آرید به دل، پس مظهر ایمان را مؤمن خواند بر مجاز، هم چنین در آیت و جای تأویل در آیه: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا«۳» اینکه است لفظ «منکم» است برای آن که روا باشد که خطاب با مؤمنان«۴» محقّق است.

آنگه از ایشان آنان که مرتد شدند«۵» که ایمان به«۶» زبان دارند، در دل ندارند. و آنان که مرتد شدند چنان که در تواریخ آوردند«۷» سیزده قوم بودند، سه در عهد رسول، و ده قوم پس رسول- علیه السّلام. از جمله آنان که در عهد رسول- علیه السّلام- مرتد شدند، جماعتی بودند از بنی مذحج و رئیس ایشان ذو الخمار بن عبهلة بن کعب العنسی بود. و لقب او أسود بود و«۸» مردی بود کاهن و مشعبد، به یمن برخاست«۹» و دعوی پیغامبری«۱۰» کرد و رسول- علیه السّلام- باذان را بر یمن و حوالی والی«۱۱» کرده بود و او اوّل کسی بود از ملوک عجم که ایمان آورده بود [ا- پ]

و او«۱۲» اوّل امیری بود از«۱۳» بلاد یمن در اسلام و او در عهد رسول- علیه السّلام- فرمان یافت و رسول- علیه السّلام- پسرش را والی«۱۴» کرد بر یمن و نام او مهر بن باذان بود و او اینکه أسود مرتد را که دعوی پیغامبری کرد بکشت و زن او را با زنی کرد آزاد را و بر یمن مستولی شد.

چون بدایت کار أسود مرتد را که دعوی پیغامبری می‌کرد و کارش ضعیف بود

---

(۱). مج، مت، وز: به سبب. [.....]

(۲). آج، لب: علی التوابع.

(۳). مر مَن یَرتَدَّ مِنکُم عَن دِینِهِ‌نیست.

(۴). آج، لب: مؤمن.

(۵). مج، مت، بم، وز، لت: شوند.

(۶). مج، مت، وز، مر: بر.

(۷). مج، مت: آورده‌اند.

(۸). لت او.

(۹). مج، مت، وز، آج، لب، بم، مر: در.

(۱۰). مج، مت، وز، آج، لب، آف، بم، مر: پیغمبری.

(۱۱). مج، مت، وز، مر: نواحی.

(۱۲). مج، مت، وز را.

(۱۳). مج، مت، وز، آج، لب، بم، مر: در.

(۱۴). مج، وز، مر: به والی.

صفحه : ۳

کس«۱» از او نمی‌گفت. چون کارش ظاهر شد و قومی«۲» فرا گرفت و اتباعش بسیار شدند، عاملان رسول را- علیه السّلام- از یمن بیرون کرد. رسول- علیه السّلام- به معاذ جبل نوشت و مسلمانانی که آن جا بودند و ایشان را استمالت کرد و گفت: به دین خود تمسّك کنید«۳» و خویشتن را از اغوا و اضلال اینکه«۴» أسود دور دارید«۵» و نامه نوشت به جماعتی از سادات یمن، منهم«۶»: عامر بن مهر«۷» و ذو رؤد و ذو مرّان«۸» و ذو کلاع و ذو ظلیم، و ایشان را فرمود تا به کارزار أسود شدند«۹»، و اینکه مرد که گفتیم با ایشان یار بود تا آن معلون«۱۰» را بکشتند و تولّای قتل او مردی کرد نام او فیروز الدّیلمی به شب به سر«۱۱» او فروشد«۱۲» و او را در بستر خواب بکشت. خدای تعالی رسول- علیه السّلام- را به وحی خبر داد و رسول- علیه السّلام- صحابه را بشارت داد به قتل او. صحابه گفتند: یا رسول اللّه؟ که کشت او را! گفت: رجل مبارك«۱۳»، نام او فیروز. آنگه«۱۴» گفت: فاز فیروز،«۱۵» ظفر یافت فیروز، و اینکه در آخر ماه ربیع الاوّل بود پس از آن که اسامهٔ زید را از«۱۶» مدینه برون شده بود و رسول- علیه السّلام- بر«۱۷» دگر روز فرمان یافت و با جوار رحمت ایزدی انتقال کرد.

و گروه دوم بنو حنیفه«۱۸» بودند در یمامه، و رئیس ایشان مسیلمه کذّاب بود و در حیات رسول- علیه السّلام- دعوی پیغامبری«۱۹» کرد در آخر سنه عشر من الهجرهٔ، و دعوی کرد که من انباز محمّدم- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- در نبوّت. نامه‌ای به رسول

---

(۱). مج، مت: کسی. [.....]

(۲). مج، مت، وز، مر: قوتی گرفت، لت: قوت گرفت.

(۳). مج، مت، وز: کنی/ کنید.

(۴). مج، مت، بت، مر: اینکه.

(۵). مج، مت، لت: داری/ دارید.

(۶). مج، مت، وز: از ایشان.

(۷). مج، مت، وز، لت: عامر بن مشهور.

(۸). مج، مت، وز: دو مروان.

(۹). مر: شوند.

(۱۰). آج، لب: ملعونان.

(۱۱). مج، مت، وز: سرای.

(۱۲). مج، مت، وز، آج، لب، مر: شد.

(۱۳). مج، مت، وز، مر مردی مبارک.

(۱۴). مج، مت، وز، لت: آنگاه.

(۱۵). مج، مت، وز، مت گفت. [.....]

(۱۶). مج، مت، وز، لت: اسامهٔ بن زید از.

(۱۷). مج، مت، وز، آف، لت، آن: با.

(۱۸). مج، مت، وز: بنی حنیفه، آج، لب، بم، آف، آن: بو حنیفه.

(۱۹). مج، مت، وز، آج، لب، بم، آف، لت، آن، مر: پیغمبری.

صفحه : ۴

- علیه السّلام- نوشت: من مسیلمهٔ رسول اللّه الی محمّد رسول اللّه، بر دست دو مرد از«۱» یمامه: نام یکی رجال بن نهثل، نام دیگری محکم«۲»، و ایشان از اشراف اهل یمامه بودند، نامه بدادند. رسول- علیه السّلام- ایشان را گفت: شما به مسیلمه ایمان داری! گفتند: آری.

رسول- علیه السّلام- گفت: اگر نه آنستی«۳» که عادت نرفته است به کشتن رسول، من شما را گردن بفرمودمی زدن. آنگه بفرمود تا جواب نامه بنوشتند: من محمّد رسول اللّه الی مسیلمهٔ الکذاب امّا بعد: إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُها مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ«۴» و پس از آن به مدّتی نزدیک رسول- علیه السّلام- بیمار شد و با جوار رحمت خدای رفت و کار مسیلمهٔ قوی شد در عهد ابو بکر، او«۵» خالد ولید را بفرستاد با لشکری تا او را مقهور کردند و او بر دست وحشی غلام مطعم بن عدیّ کشته شد، که قاتل حمزهٔ بن عبد المطّلب بود و پس از آن که کارزاری عظیم برفت.

و وحشی گفت: دو کس بر دست من کشته شدند، یکی بهترین مردمان در جاهلیّت من که من کافر بودم و آن حمزه عبد المطّلب بود، و یکی مسیلمه کذّاب و او شرّ النّاس بود در اسلام.

فرقه سیم«۶» از بنو اسد بودند و رئیس ایشان طلحهٔ بن خویلد بود، و او نیز چون مرتد شد دعوی نبوّت«۷» کرد و آخر اینکه سه قوم اینان بودند.

ابو بکر«۸» خالد بن ولید«۹» را بفرستاد با لشکری بسیار و کارزاری کردند«۱۰» و قومی کشته شدند و طلحه«۱۱» بگریخت و به شام شد به حمایت بنی حفنه«۱۲»، ایشان او را با پناه گرفتند. اهل سیر«۱۳» گفتند: پس«۱۴» از آن [اسلام آورد«۱۵»]

[۲- ر]

و حسن اسلامه.

---

(۱). مج، مت، وز، لت، مر اهل.

(۲). مج، مت، وز، لت، مر: محکم بن طفیل.

(۳). بم: ندانستی.

(۴). سوره اعراف (۷) آیه ۱۲۸.

(۵). مج، مت، وز، لت، مر: خالد بن الولید، مر: خالد بن ولید.

(۶). مج، مت، وز، آف، مر: سیوم.

(۷). مر: پیغمبری.

(۸). اساس رضی اللّه عنه.

(۹). آج، لب: خالد ولید.

(۱۰). مج، وز، مت، لت، مر: کارزار کردند. [.....]

(۱۱). مج، وز، لت، مت، مر: طلیحه.

(۱۲). بم، آف: بنی حقیقه، لت، آن: بنو جفنه.

(۱۳). مج، وز، مت: شن.

(۱۴). آف: بعد.

(۱۵). اساس ندارد، با توجّه به مج افزوده شد.

صفحه : ۵

و امّا آن هفت گروه که در عهد ابو بکر صدّیق مرتد شدند، آن بود که اهل تواریخ روایت کردند«۱» که: چون رسول- علیه السّلام-«۲» با جوار رحمت ایزدی انتقال کرد«۳»، جهودان و ترسایان شماتت کردند و منافقان اظهار نفاق کردند و آنچه در دل داشتند از کفر«۴» بر صحرا نهادند، و مردم در هرج و مرج افتادند و قیل و قال بسیار شد و بیشتر عرب مرتد شدند، بنو فزارهٔ«۵» مرتد شدند و عیینهٔ بن حصن«۶» بن بدر الفزاری«۷» را رئیس خود کردند و غطفان«۸» مرتد شدند و قرّهٔ بن سلمهٔ القشیریّ را رئیس خود کردند و بنو سلیم«۹» مرتد شدند و فجاءهٔ بن عبد یا لیل را رئیس خود کردند و جماعتی از بنو تمیم مرتد شدند و زنی را رئیس خود کردند نام«۱۰» سجاح بنت المیقد«۱۱»، و او دعوی پیغمبری کرد و زن«۱۲» مسیلمه کذّاب بود«۱۳»، و گفته‌اند: چون سجّاح با خانه مسیلمه شد«۱۴»، مسیلمه او را گفت:«۱۵»

الا قومی الی المخدع فقد هنیء لک المضجع

فان«۱۶» شئت سلقناك و ان شئت علی اربع

و ان شئت بثلثیه و ان شئت به أجمع

فقالت به: اجمع فانّه«۱۷» للشّمل اجمع و ابو العلاء المعرّی«۱۸» در حق ایشان گوید«۱۹»- چون مسیلمه بانگ نماز کردی و زن پیشنمازی«۲۰»:

---

(۱). مر: کرده‌اند.

(۲). مر: به.

(۳). لت: رفت.

(۴). لت: به.

(۵). لب، مر: بنو فراره.

(۶). اساس: حصون، مج، وز، مت، مر: حصین، آج، لب، لت، آن: حصور.

(۷). مج، وز: بدن الفرازی، بم، آن، مر: بدر الفرازی.

(۸). لب، آف، مر: عطفان.

(۹). آج، لب بم، آف، آن: بنو سلّم. [.....]

(۱۰). مج، وز، مت، بم، لت، مر او.

(۱۱). مج، وز، لت، مر: سجاج بنت المنذر، مت: سجاح بنت المنذر، آج: سجاح بنت المنقذ، بم، آف: سجاح بنت المیقذ.

(۱۲). لت، مر: به زن.

(۱۳). لت، مر: شد.

(۱۴). مر: رفت.

(۱۵). مر شعر.

(۱۶). مج، وز، مت، آج، لب، آف، لت، آن: و ان.

(۱۷). آج، لب: فان.

(۱۸). وز: ابو العلامهٔ مصری.

(۱۹). آن: گفت.

(۲۰). آف، آن: پیشنمازی کردی، مر بیت.

صفحه : ۶

أمّت سجاح و والاها مسیلمهٔ کذّابهٔ فی بنی الدّنیا و کذّاب

و جماعتی از بنو کنده مرتد شدند و أشعث«۱» قیس را رئیس خود کردند و بنو بکر بن الوائل«۲» مرتد شدند به زمین بحرین و حطم«۳» بن زید را رئیس خود کردند و خدای تعالی همه را مقهور کرد در روزگار عمر«۴» جبلهٔ بن أیهم«۵» الغسّانی مرتد شد و

اصحابش، و اخبار ایشان در تواریخ مشهور است و اینکه جایگاه بیش ازین احتمال نکند و عمّار«۶» یاسر گفت و حذیفهٔ بن الیمان و عبد اللّه عبّاس- رضی اللّه عنهم- و باقر و صادق- علیهما السّلام«۷»- گفتند: که آیه در اهل بصره آمد.

و ارتداد افتعال باشد من الرّدّ و هو«۸» مطاوع ردّ باشد، یقال: رددته فارتدّ، باز گردانیدم او را بازگشت«۹». و در شرع عبارت باشد از رجوع از اسلام با کفر، و حکم ایشان طرفی گفته شده است.

فَسَوفَ یَأتِی اللّهُ بِقَومٍ«۱۰»کما ما «۱۳» حسب حال! گفت: بیار«۱۴» شعر:

و کان علیّ ارمد«۱۵» العین یبتغی دواء فلمّا لم یحسّ مداویا

رماه رسول اللّه منه بتفلهٔ فبورک مرقیّا و بورک راقیا

و قال ساعطی الرّایهٔ الیوم صارما کمیّا محبّا للرّسول موالیا

یحبّ الهی و الاله یحبّه به یفتح اللّه الحصون الاوابیا«۱۶»

فاصفی بها دون البریّهٔ کلّها علیّا و سمّاه الوزیر المواخیا

---

(۱). مج، مت، وز: اسب.

(۲). آج، لب: عرضه.

(۳). مج، مت، وز، لت، آن، مر: در نگرید.

(۴). مج، مت، وز، لت، مر و.

(۵). آج، لب، بم، مر: برخواست.

(۶). مج، مت، وز، لت: چشم بر کرد، مر: چشم به کرد.

(۷). مج، مت، وز، لت، و. [.....]

(۸). مج، مت، وز: گشاده بود.

(۹). مج، مت، وز: دستور ده، بم، آف لت، مر: دستور باشد.

(۱۰). مج، مت، وز: که.

(۱۱). مج، مت، وز، بم، آف، لت، آن، مر: بیتی.

(۱۲). لت: مر بگویم.

(۱۳). لت: بز.

(۱۴). مج، مت، وز، آج، مر گفت، لت: بگو.

(۱۵). آج، لب: ایرمد.

(۱۶). آن: الاولیا.

صفحه : ۹

پس اینکه خصلت«۱» محبّت من الطّرفین بالاتّفاق در او حاصل است. دگر«۲» قوله:

أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ،«۳» با مؤمنان ذلول و نرم و سازنده باشد.

در خبر است که: یک روز امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- در حجره بود و غلامی از آن او بر در حجره نشسته بود. أمیر المؤمنین او را آواز داد، او می‌شنید و جواب نمی‌داد. بیرون آمد و گفت: یا غلام آواز من نمی‌شنیدی«۴»! گفت: بلی.

گفت: چرا جواب ندادی! گفت: [۳- ر]

برای آن که از تو ایمن بودم. امیر المؤمنین«۵» علیه السّلام- شکر گزارد«۶» خدای را«۷»، که مرا چنان کرد که بندگان او، از من ایمن‌اند. ای غلام؟ برو که تو را«۸» آزاد کردم.

و در خبر است که: روزی می‌گذشت در بعضی کویهای«۹» کوفه، زنی سبوی آب برگرفته بود و می‌برد و می‌گفت: اللّهمّ احکم بینی و بین علیّ بن أبی طالب،«۱۰» خدایا تو میان من و علی بو طالب حکم کن«۱۱» و زن او را نشناخت، امیر المؤمنین پیش او آمد و گفت: ای زن؟ تو را با علی بو طالب«۱۲» چیست! گفت: شوهر مرا به بعضی جایها فرستاده«۱۳» تا مرا اینکه آب می‌باید کشید«۱۴». گفت: ای پرستار، خدای را اینکه سبوی«۱۵» مراده تا من بردارم و علی را بگویم تا کس فرستد و شوهر تو را باز خواند، و سبوی آب برگرفت و با او به در سرای او برد. چون همسایگان او را بدیدند، گفتند: هی؟ رها کرده‌ای«۱۶» تا امیر المؤمنین سبوی آب برداشته است و به خانه تو می‌آورد«۱۷»، گفت«۱۸»:

اینکه امیر المؤمنین است، بدوید و در پای او افتاد و عذر خواست و گفت: زینهار«۱۹»، ای

---

(۱). مج، مت، وز: جمله.

(۲). مج، مت، وز: ذکر.

(۳). مج، مت، وز أَعِزَّةٍ عَلَى الكافِرِينَ

(۴). مت: نشیندی، آن: نمی‌شنوی.

(۵). لت: امیر، آن علی. [.....]

(۶). مج، مت، وز، بم، آن، مر: شکر گذارد.

(۷). مج، مت، وز، لت، مر و گفت سپاس خدای را.

(۸). مج، مت، وز، لت، مر به اینکه شکر.

(۹). مج، مت، وز، مر: کوچه‌ها.

(۱۰). مج، مت، وز، لت، مر بار.

(۱۱). مج، مت، وز، لت: حاکم تو باش.

(۱۲). مر: علی بن ابی طالب.

(۱۳). مج، مت، وز، لت، مر است.

(۱۴). مج، مت، وز، لت، مر: کشیدن.

(۱۵). مج، مت، وز، لت، مر: تلّه.

(۱۶). مر: رها کردی.

(۱۷). مج، مت، وز، لت، مر: مى‌آرد.

(۱۸). مج، مت، وز، لت، مر: او گفت.

(۱۹). مج، مت، وز، لت، مر: زنهار. [.....]

صفحه : ۱۰

امير المؤمنين؟ من ترک ادب کردم، و تو را نشناختم، گفت: روا باشد. هر گاه«۱» که تو را کارى باشد يا تقصيرى يا حاجتى مى‌آى و مى‌خواه و التماس مى‌کن تا که شوهرت باز آيد«۲»، زن گفت: جزاک اللّه خيرا افضل ما جزى اماما عن رعيّته، و در خبر است که: پس«۳» وفات امير المؤمنين«۴»- عليه السّلام- ضرار بن عبد اللّه الضّبى«۵» در نزديک معاويه شد، گفت: ما فعل ابو تراب! چه کرد ابو تراب! گفت:

کان عبدا للّه دعاه فاجابه، بنده بود«۶» خداى را خدايش بخواند اجابت کرد. گفت:

صف لى بعض اخلاقه، بعضى اخلاق او مرا وصف کن، گفت: مرا از اينکه عفو کن، گفت: لا بد است گفت: چون«۷» لا بد است بشنو: کان و اللّه اوّل«۸» من لبّى«۹» و کبّر، و افضل من تقمّص و اعتجر«۱۰» و اکرم من ناحى ربّه و سهر، و اعلم من قرّب و نحر، و اجود من تصدّق بابيض و اصفر و خير من اقبل و ادبر، بعد محمّد سيّد البشر. گفت:

او نخستين کسى است که اجابت کرد خداى را و پيغامبر«۱۱» را در ايمان، و فاضلتر کسى که پيراهن«۱۲» در پوشيد و کريمتر کس«۱۳» که با خداى مناجات کرد، و عالمتر کس«۱۴» که نحر و قربان کرد، و سخيتر کس«۱۵» که زر و سيم داد و بهتر کس«۱۶» که آمد و شد«۱۷» کرد، پس محمّد مصطفى که بهترين خلقان است.

گفت: زدنى يا ضرار، بيفزاى اى ضرار، گفت: کان و اللّه شديد القوى، بعيد المدى يقول فصلا و يحکم عدلا تنفجر الحکمة من جوانبه ينطق العلم من نواحيه، لا يطمع القوىّ فى باطله و لا يؤيس الضّعيف من عدله و کان و اللّه يجيبنا اذا سئلناه«۱۸»، و يلبّينا اذا دعوناه، و کان فينا کاحدنا، و کان مع قربه و تقرّبه الينا، لا نکلمه هيبة، و لا نبتديه جلالة، و اشهد باللّه لقد رأيته فى بعض مواقفه، و قد ارخى اللّيل سدوله، قابضا

---

(۱). مج، مت، وز، لت، مر: گه.

(۲). مج، مت، وز، لت، مر: باز آمدن.

(۳). مج، وز، لت: از پس، لب: پس از، مر: بعد از.

(۴). آن على.

(۵). مج، مت، وز، لت، مر: ضرار بن عبد اللّه الضبى.

(۶). وز، آج، لت، مر: بنده‌اى بود.

(۷). وز: چرا.

(۸). مر: اولى.

(۹). مج، مت: اى، وز: لهى، لب، لت: لبى، مر: صلّى.

(۱۰). اساس: اعجز، با توجه به مج تصحيح شد.

(۱۱). همه نسخه بدلها: پيغمبر.

(۱۲). مج، مت، وز، لت، مر: پيرهن. (۱۶- ۱۵- ۱۴- ۱۳). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر: کسى.

(۱۷). مج، مت، وز، لت، مر: آمد شد. [.....]

(۱۸). مج، وز، مت: سأل.

صفحه : ۱۱

علی لحیته، یتململ السّلیم، یبکی بکاء الواله«۱» الحزین، ینـاجی ربّه و یعاتب نفسه، و یقول یا دنیا الیّ تعرّضت ام بی تسوّقت هیهات، هیهات، لا حان حینک، غرّی«۲» غیری، قد أبنتک ثلاثا لا رجعهٔ لی الیک، فعمرک قصیر، و عیشک حقیر، و خطرک یسیر.

گفت: و اللّه؟ که مردی سـخت قوّت بود، دور غـایت بود که گفـتی سـخنش فصـل بودی و چون قضـا کردی حکمش عـدل بودی، حکمت«۳» از جوانب«۴» پهلوهای او بردمیدی و علم«۵» از نواحی او سـخن می‌گفتی، قومی را در باطل طمع نیفکندی، و ضعیف را از عدل خود نومید«۶» نکردی، و در میـان او از روی تواضـع چون«۷» یکی از ما بودی«۸»، چون«۹» چیزی خواستمی«۱۰» بدادی، و چون نخواستمی«۱۱» ابتدا کردی [۳- پ]

و چون او را بخواندمی«۱۲» به لبّیک جواب کردی«۱۳»، آنگه با آن که چنین نزدیک بودی به ما و تقرّب کردی، ما از«۱۴» هیبت او با او سخن نیارستمی گفت«۱۵» و از جلالت موقع و تعظیم او در چشم ما ابتدا نیارستمی«۱۶» به«۱۷» او، و سوگند می‌خورم به خدای که دیـدم او را در بعضـی شـبها، شب تاریک شده، که محاسن به دست گرفته بود و بر خویشـتن می‌پیچید و اضـطراب می‌کرد چون مرد مار گزیده و می‌گریست چون مصیبت رسیده، گاه با خدا مناجات کردی«۱۸»، و گاه با خود عتاب می‌کرد، و گاه با دنیا خطاب می‌کرد و می‌گفت: ای دنیـا مرا تعرّض می‌کنی! یا با من به بازار«۱۹» می‌کنی؟ هیهات؟ دور باش از من که وقتت مباد با من، جز مرا بفریب«۲۰» که من به«۲۱» فریب تو

---

(۱). مج، مت، وز، مر: واله.

(۲). مج، مت، وز، لت، غیر.

(۳). مج، مت، وز، لت، مر: علم.

(۴). مج، مت، وز، لت، مر و.

(۵). مج، مت، وز، لت، مر: حکمت.

(۶). آج، لب: نا امید.

(۹- ۷). مج، مت، وز، لت، مر: چو.

(۸). مج، مت، وز: بود.

(۱۰). مج، مت، وز، لت: بخواستمانی.

(۱۱). لت، مر: نخواستمانی.

(۱۲). لت، مر: بخواند مانی.

(۱۳). لت، مر: جواب دادی.

(۱۴). مج، مت: به ما، وز: با، لت، مر: ما به. [.....]

(۱۵). مج، مت، وز، لت، مر: نیارستمانی گفتن.

(۱۶). مج، مت، وز، لت، مر: نیارستمانی.

(۱۷). مج، مت، وز، لت، مر: تا.

(۱۸). مج، مت، وز، لت، مر: می کردی.

(۱۹). لت: آزار می کنی.

(۲۰). مج، مت، وز: فریب، لت، مر: فریب ده.

(۲۱). مج، مت، وز، لت، مر: بر.

صفحه : ۱۲

غرّه«۱» نشوم، طلاقت دادم«۲» سه بار طلاقی«۳» که بعد از آن«۴» رجعت نباشد که عمرت کوتاه است و زندگانیت حقیر است و خطر و مقدارت اندک است. آنگاه چون سخن به اینکه جا رسانید، گریه بر او غلبه کرد و بگریست.

معاویهٔ گفت که: کان و اللّه کما ذکر، به خدای که علی (ع) همچنان بود که او گفت. آنگه«۵» گفت: کیف کان حبّک له، چگونه دوست داری«۶» او را! گفت:

کحبّ امّ موسی لموسی، چنان که مادر موسی موسی را«۷»، و اعتذر الی اللّه من التّقصیر، و عذر می‌خواهم خدای را از تقصیر، گفت: کیف کان حزنک علیه، حزن و اندوه تو بر او چون بود! گفت: حزن والدهٔ ذبح واحدها فی حجرها، گفت: چون حزن مادری که یک فرزند دارد و در کنارش کشند«۸» لا یرقأ دمعها و لا یذهب حزنها الی یوم القیمهٔ، آب چشمش کم نشود و غمش را کناره نباشد تا قیامت.

امّا قوله: أَعِزَّةٍ عَلَی الکافِرِینَ، بر کافران عزیز و صعب و غالب بود، اینکه آن است که در امّت کس خلاف نخواهد کردن که وقعات و وقفات او در هر موقف چه موقع داشت و چه اثر کرد و هر شجاع که نام او شنید کس را زهره نبود، فکیف طعم او چشیدن و طعن او پیچیدن، همه به تیغ او کشته شدند و به قهر او سرگشته شدند و از بازوی او در خون آغشته شدند، تا راوی خبر گوید: که روز صرح«۹» أسد عویلم از صف کافران اسب برون زد در خبر است که چهارصد من آهن بر او و بر اسبش بود ترک بر سر نهاده و از بالای آن سنگی بسفته بود و چون مغفری کرده و رمحی چهل گز به دست گرفته و در میدان مبارزات اسب را ناورد می‌داد و اینکه بیتها می گفت«۱۰»:

و جرد شعال و زعف مذال و سمر عوال بایدی رجال

کاساد دیس و اشبال خیس غداهٔ الخمیس ببیض صقال

---

(۱). مج، مت، وز، لت، مر: راست.

(۲). آج، لب: داده‌ام.

(۳). مج، مت، وز، لت، مر: طلاق بریده.

(۴). مج، مت، وز، لت: چنان کم با تو، مر: چنانکه با تو.

(۵). وز، لت، مر او را.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر: دوست داشتی.

(۷). مج، مت، لت، مر: داشت، وز: دوست داشت. [.....]

(۸). مج، مت، وز، لت، مر: اوش بکشند.

(۹). مج، مت، وز، لت: مر: صوح، وز: صبوح، آج: صریح، لب: صریح.

(۱۰). مج، مت، وز، مر شعر.

صفحه : ۱۳

تجید الضّراب و حزّ الرّقاب أمام العقاب غداة النّزال

تکید الکذوب و تجری الهبوب و تروی الکعوب دما غیر آل

چون مرد را بدیدند و آواز او بشنیدند از او بترسیدند و از مبارزت او برمیدند کس پیش او نیارست رفتن، و از«۱» معروفان یکی گفت: و اللّه إنّ لسانه هایل فکیف سنانه، و اللّه که زبانش هایل است سنانش چون باشد«۲». رسول- علیه السّلام- بر یک یک عرض«۳» می‌کرد مبارزت او کس رغبت نمی‌کرد تا گفت:

من له و له الامامة من بعدی،

کیست که پیش او رود و از پس من، امامت او را [باشد]«۴»: چون کسی«۵» رغبت نکرد، امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- گفت: یا رسول اللّه مرا دستور باشی«۶» که پیش او روم! گفت: جز تو کس«۷» پیش«۸» او نرود و با او مقاومت نکند. آنگاه او را پیش خود خواند و به دست خود عمامه در«۹» سر او بست و او را گفت:

سر علی برکة اللّه فی حرز من امان اللّه، علی ثقة بنصر اللّه.

او پیش اسد عویلم رفت یک دو بار با هم بگشتند یک بار امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- تیغ بر بالای سر برد درقی«۱۰» داشت از آهن در سر کشید او تیغ بر میان درقه زد، درق ببرید و سنگ ببرید و خود آهن ببرید و سر و پیشانی«۱۱» [۴- ر]

و کام و دهن و ذقن و گردن و سینه و شکم و کمر بست«۱۲» تا«۱۳» مرد را بر طول به دو نیم کرد، آنگه به تیغ«۱۴» سرش از تن جدا کرد به دو نیمه و پیش رسول فرستاد. رسول- علیه السّلام- تکبیر فتح کردند و شادمانه شدند و مسلمانان شاد شدند و او از آن جا برگشت منصور و مظفّر، می‌آمد خرامان و اینکه بیتها می‌گفت:

ضربته بالسّیف وسط الهامة بشفرة صارمة هذّامة

فبتّکت من جسمه عظامه و بیّنت من انفه ارغامه

---

(۱). مج، مت، وز، لت، مر جمله.

(۲). مج، مت، وز، لت: باد.

(۳). مج، مت، وز، لت: عرضه.

(۴). اساس ندارد، با توجّه به مت، بم، مر افزوده شد.

(۵). مج، مت، وز، لت: کس.

(۶). آج، لب: دستوری باشد، بم، آف: دستور باشد، لت: دستور ده، مر: دستوری ده.

(۷). آج، لب، مر: کسی.

(۸). لت: نزد.

(۹). مج، مت، وز: بر.

(۱۰). مج، مت، وز، لت، مر: درقه‌ای.

(۱۱). مج، مت، لت، مر بینی. [.....]

(۱۲). آن: وشت.

(۱۳). مج، مت، وز، لت، مر: تا، آج، لب، بم: آن.

(۱۴). مج، مت، وز، لت، مر از او بر کشید.

صفحه : ۱۴

انا علیّ صاحب الصّمصامهٔ و صاحب الحوض لدی القیامهٔ

اخی نبیّ اللّه ذو العلامهٔ قد قال اذ عمّمنی العمامهٔ

نت الّذی بعدی له الامامهٔ

گفت: برادر من که رسول ربّ العزّهٔ است به وقت آن که مرا عمامه در سر بست گفت: امامت تو را، عمامه کرامت بر سرش«۱» نهاد و طوق امامت در گردنش افگند، گفت: عمامه بستان عاجلا و امامت آجلا، عمامه از من و امامت از خدا عمامه به صلت و امامت به خلعت«۲»، عمامه به تقدمه امامت به تکرمه، عمامه به اتّفاق و امامت به استحقاق چون به اینکه سر حمایت دین به دست تو باشد به آن سر رعایت دین به قلم تو باشد«۳». چون به آغاز تقویت اسلام از تو است، به انجام تربیت آن هم به تو باشد. امروزت«۴» رایت و عمامه و فردات ولایت و امامت. اینکه به تقدمه بستان و بنشان دار که بر اثر اینکه آیت ولایت رسد، که: إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ تو در باب جهاد مجاهده کن و با اعدای دین مکابده کن و دین مرا بیارا و«۵» جلوه کن«۶» که تا به مکافات اینکه تو را به بازو جلوه کنم«۷» امروزت روز هریر است تا فردا که روز غدیرت باشد اینکه معامله را پیش از آن به ثنا مقابله کنم که: یُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ لا یَخافُونَ لَومَهَٔ لائِمٍ، گفت: آنان که آیات«۸» در حقّ ایشان است، او نه از بیگانگان بل از خویشان است بر مؤمنان«۹» ذلول است مر کافران را مذلّ است رسول مرا شاهد است و در دین من مجاهد است به ملامت لایمان مبالات نکند از کس دامنش نگیرد، گفت کسی«۱۰» حجابش نشود، آن که از تیغ ابطال نترسد، از ملامت جهّال کی اندیشد تو بر سر ملامت می‌باش که او بر ره سلامت است و بر طریق استقامت است و بر عزم ادامت و استدامت است.

---

(۱). مج، مت، وز، آج، لب: سر.

(۲). مج، مت: خلقت.

(۳). مج، مت، وز، مر: باید.

(۴). مج، مت، وز: امروز.

(۵). مج، مت، وز: به بازو.

(۶). وز: کنم.

(۷). مج، مت: بم، آف، لت، آن: تا نه پس به مکافات اینکه تو را به بازو جلوه کنم.

(۸). وز، لت، مر: آید.

(۹). مر: مؤمنات، مت را.

(۱۰). آج، لب که.

صفحه : ۱۵

قوله: يُجاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لا يَخافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ، اینکه وصف هم بدو«۱» لایق است برای آن که باتّفاق آن جهاد که او کرد و بذل جهد و افراغ طاقت در قتال دشمنان دین در وقایع«۲» از کس روایت و حکایت نکردند و آن را به شرح حاجت نیست چه به اجماع و اتّفاق از آن مستغنی‌اند و امّا قتال او در عهد رسول با کافران و از پس او باطغات و بغات مشهورتر است از حدیث ابو موسی اشعری«۳» و حدیث خالد بن ولید«۴» و رسول- علیه السّلام- در حیات خود او را به آن خبر داد و گفت آن که:

ستقاتل النّاکثین و القاسطین و المارقین

، گفت: تو با اینکه سه گروه کارزار کنی: از ناکثان و ایشان«۵» اهل بصره بودند و قاسطان، معاویه و اهل شام بودند و مارقان، خارجیان بودند از قوم او که بر«۶» او بیرون آمدند پس از حکمین و قصّه آن در تواریخ و اهل سیر مشهور است و چون به آن«۷» رسیم«۸» که لایق اینکه حال باشد، بود که طرفی گفته شود.

دگر رسول- علیه السّلام- گفت:

منکم من یقاتل علی تأویل القران کما قاتلت علی تنزیله

، از شما کسی باشد که قتال کند بر تأویل قرآن چنان که من قتال کردم بر تنزیلش! ابو بکر گفت«۹»، انا ذا یا رسول اللّه، قال لا، من باشم آن کس«۱۰» گفت: نه، عمر گفت«۱۱»: من باشم، گفت: نه،

و لکن خاصف النّعل فی الحجرة

، و لکن آن است که نعل من می‌دوزد«۱۲» در حجره، چون نگاه کردند امیر المؤمنین علی را- علیه السّلام [۴- پ]

دیدند که از حجره برون«۱۳» آمد و نعل رسول- علیه السّلام- به دست گرفته، کان للنّعل خاصفا و کان النبیّ لمدحه واصفا، او نعل پای رسول می‌پیراست و رسول- علیه السّلام- تاج سر او می‌پیراست، و الایادی قروض. پس هر که«۱۴» آیت را تأمّل کند اوصافی که آیت بر او مشتمل است داند که به هیچ [کس]«۱۵» از صحابه

---

(۱). مج، مت، وز، لت، مر: به او. [.....]

(۲). مت: واقع.

(۳). مج، مت، وز: الشعری.

(۴). مج، مت، وز، لت، مر: خالد بن الولید.

(۵). مج، مت، وز، لت، مر در قتال.

(۶). آج، لب: با.

(۷). مج، مت، وز، لت، مر: جای.

(۸). مت: دهیم.

(۹). اساس رضی اللّه عنه.

(۱۰). مج، مت: اینکه کسی.

(۱۱). اساس، آن رضی اللّه عنه.

(۱۲). مج، مت، وز، لت، مر: می‌پیراید.

(۱۳). مج، مت، وز، لت، آف، آن، مر: بیرون.

(۱۴). مج: پس آیه هر که را، مت: پس در آیت هر که.

(۱۵). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد. [.....]

صفحه : ۱۶

رسول- علیه السّلام- لایق نیست مگر با«۱» امیر المؤمنین علی- علیه السّلام. پس حمل کردن بر او واجب باشد.

و مورد آیت چنانستی که گروهی از سر تحکّم و تعذّر«۲» گفتند ما می‌برویم عجب از آن نامده که گوید بخواهم رفتن«۳»، در حقّ کسی صورت بخواهد بستن«۴» که او آمده باشد فامّا نیامده چگونه رود و اعتبار به ظاهر حال نیست«۵» به مآل است از اینکه جا«۶» گفت رسول- علیه السّلام-

۷» لا تعجبوا بعمل عامل حتّی تنظروا« بم یختم له

، عجب مدارید«۸» از عمل عاملی و کار«۹» کاردانی«۱۰» تا بنگر«۱۱» که خاتمه او بر چه خواهد بودن، حقیقت بدایت او از نوشته خاتمه او بر توانی خواند«۱۲» اگر به آخر برود بدانند که به اوّل نیامده است که اینکه راهی است که هر که در او به مقصد رسید مقصود بیافت از او برگشتن صورت نبندد. از اینکه جا گفتند [اهل معنی که: الّذین رجعوا إنّما رجعوا من الطریق لا من الصدیق و لو وصلوا ما انفصلوا]

گفتند:«۱۳» آنان که برگشتند از ره برگشتند نه از مقصود چه اگر هیچ اتّصالی«۱۴» یافته بودندی انفصال نکردندی.

حق تعالی گفت: اینکه درگاه نه آن جای«۱۵» است که بر او تحکّم شما پیش«۱۶» شود اگر شما بروی«۱۷» بروی که رفته بهی«۱۸» رفتنی رفته به، و روی نهاده به سفر آن که از حضرت«۱۹» رود«۲۰» به سفر رود آن که از حضرت«۲۱» برود«۲۲» به مصحّف سفر رود شما بروید

---

(۱). مت: به.

(۲). وز، لت: تعزّر، مر: تعزّر.

(۳). آف: نخواهم رفتن.

(۴). مج، مت، وز، لت، مر: صورت بندد، آج، لب: نخواهد بستن.

(۵). مج، مت، وز، لت، مر نظر.

(۶). آج، لب، آف، آن: آن جا.

(۷). مج، مت، وز، لت، مر: تنظروا.

(۸). آف: ندانید.

(۹). آج، لب: کارزار.

(۱۰). مج، مت، وز، لت، مر: کارداری.

(۱۱). مج، مت، وز، مر: بنگرید، آج، لب، لت، آن: بنگری، آف: بنگرد.

(۱۲). مج، مت، وز، لت، مر: خواندن.

(۱۳). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۴). مج، مت، وز: اتصال. [.....]

(۱۵). مج، مت، وز، مر: چنان.

(۱۶). آف، آن: پیش.

(۱۷). مت، آج، لب، بروید.

(۱۸). آج، لب، لت: بهید.

(۱۹). مج، آج، لب، آف، آن، مر: حضر.

(۲۰). مج، مت، وز، آج، لب، آف، لت، آن، مر: برود. ۲۱. مر: حضر.

(۲۲). آف، آن: رود.

صفحه : ۱۷

که من به بدل شما قومی«۱» آرم که صفت ایشان عکس صفت شما باشد چندان که در شما عداوت است در ایشان محبّت باشد چون ایشان را با من محبّت باشد مرا در حقّ ایشان به اضعاف آن محبّت باشد و محبّت خود چیزی است که از یک طرف صورت نبندد«۲» عجب آن که«۳» در حقّ ایشان از من همه مصحّف محبّت باشد، اعنی محنت به محنت از محبّت من بر«۴» نگردند و به بلا روی از من برنتابند چو محبّ من باشند«۵» محبوب من شوند و چون دوستی در حقّ من باخلاص دارند دوستان مرا دوست دارند و دشمنان مرا دشمن دارند، با دوستان من ذلول و نرم باشند و با دشمنان من صعب و درشت باشند، چنان که در ذکر آیت وصف کرد ایشان را: أَشِدّاءُ عَلَی الْکُفّارِ رُحَماءُ بَیْنَهُم«۶» یُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ، در محلّ جرّ است برای آن که صفت قوم است، و التّقدیر: مجاهدین فی سبیل اللّه غیر خائفین ملامهٔ لائم و «لائم»، بر نکره برای ابهام گفت، یعنی هر ملامت گو که باشد. ذلِکَ فَضلُ اللّهِ یُؤتِیهِ مَن یَشاءُ، اینکه فضل و نعمت خدای است تا به آن کس دهد خدای تعالی که خواهد یعنی آن که به اینکه پایه و منزلت برسد نرسد جز به توفیق و الطاف او و او به آن متفضّل است آن بر او از خدای تعالی فضلی باشد و آن فضل به آن کس کند که«۱» خواهد و به آن خواهد که کند که اهلیّت و صلاحیت آن دارد چه حکمت اینکه واجب کند. وَ اللّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ خدای تعالی فراخ عطاست، بخل نکند به عطا و لکن علیم است و دانا جز بر وفق حکمت و صلاح نفرماید کردن.

إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ الایهٔ. خلاف کردند در سبب نزول آیه و آن که در حقّ که«۲» آمد، بعضی گفتند در عبادهٔ صامت«۳» و عبد اللّه بن ابیّ سلول«۴» آمد چنان که اشاره کرده شد در آیت مقدّم و بعضی گفتند در عامّهٔ مؤمنان و مراد به راکعون«۵» خاضعون است و جماعتی بسیار از صحابه چون أبو ذرّ الغفاریّ و جابر بن عبد اللّه الانصاریّ و عبد اللّه بن العبّاس و ابو رافع مولی رسول اللّه و عمّار بن یاسر و عتبهٔ بن ابی حکیم«۶» و غالب بن عبد اللّه و غیرهم، و از مفسّران«۷» مجاهد و سدّی و علیّ بن الحسین المغربیّ و محمّد بن جریر الطّبریّ- امام اصحاب الحدیث- و علیّ بن عیسی رمّانی- و او معتزلی است.

گفتند آیت در امیر المؤمنین علی آمد که در رکوع انگشتری به سائل داد و بر اینکه، اجماع اهل بیت«۸» است، و ثعلبی مفسّر

اصحاب الحدیث در تفسیرش اینکه خبر به اسناد بیاورد، از اعمش عن عبایة«۹» الاسدیّ از عبد اللّه عبّاس«۱۰» که او گفت: من سالی از سالها به مکّه حاضر بودم بر کنار زمزم نشسته بودم و خلقی عظیم بر من جمع شده و

---

(۱). مج، مت، وز، لت، مر او.

(۲). مج، مت، وز: کی.

(۳). آف: عباد صامت.

(۴). مج، مت، وز: عبد اللّه بن ابیّ بن سلول. [.....]

(۵). آج، لب، لت و.

(۶). مج، مت: عتبه بن ابی سهیم، وز: عتبه بن ابی لهیم.

(۷). مج: فقران.

(۸). مج، مت، وز، لت، مر: اهل البیت.

(۹). آج، عتابة.

(۱۰). مر: عبد اللّه بن عباس.

صفحه : ۲۰

من حدیث روایت می‌کردم از رسول- علیه السّلام- مردی بیامد لثام بر بسته و در برابر من بنشست هر گه من گفتم: قال رسول اللّه، او گفت: قال رسول اللّه، هر گه که من خبری روایت کردم، او خبری روایت کرد، من او را گفتم: به خدای بر تو که بگوی تا تو کیستی که من تو را نمی‌شناسم! او لثام [۵- پ]

باز کرد و روی به قوم کرد و گفت:

الا من: عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانا جندب بن جنادة البدریّ ابو ذرّ الغفاریّ سمعت رسول اللّه:- صلّی اللّه علیه- و آله بهاتین و الّا فصمّتا و رأیت بعینیّ و الّا فعمیتا یقول: علیّ قائد البررة و قاتل الکفرة منصور من نصره و مخذول من خذله»

، گفت: هر که مرا شناسد خود شناسد و هر که مرا نشناسد، من جندب بن جنادة البدریّ ام ابو ذرّ غفاری از رسول خدا«۱» شنیدم به اینکه گوشها و اگر نه چنین است کر باد و به اینکه چشمها دیدم و الّا کور باد که می‌گفت: علی پیشرو ابرار است و قاتل کفّار است، ناصر او از قبل خدا«۲» منصور است و خاذل او مخذول. آنگه گفت:«۳» با رسول خدای نماز بکردیم«۴» نماز پیشین سائلی«۵» در مسجد سؤال کرد. کس او را چیزی نداد سایل دست برداشت و گفت:«۶» گواه باش که در مسجد رسول تو سؤال کردم کس«۷» مرا چیزی نداد. علی«۸» نماز می‌کرد به رکوع در بود، اشاره کرد به انگشت به سایل و انگشت برداشت تا سایل انگشتری از انگشت او برون کرد«۹»، و گواهی دهم که انگشتری در دست راست داشت و رسول- علیه السّلام- می‌نگرید چون علی«۱۰» (ع) انگشتری بداد وسایل خشنود شد، رسول- علیه السّلام- سر سوی آسمان کرد و گفت:

اللّهمّ إنّ اخی موسی سألک فقال: رَبِّ اشرَح لِی صَدرِی وَ یَسِّر لِی أَمرِی وَ احلُل عُقدَةً مِن لِسانِی یَفقَهُوا قَولِی وَ اجعَل لِی وَزِیراً مِن أَهلِی هارُونَ أَخِی اشدُد بِهِ أَزرِی وَ أَشرِکهُ فِی أَمرِی

فانزلت فیه قرانا ناطقا، سنشد عضدک باخیک و نجعل لکما سلطانا

---

(۱). مج، مت، وز، مر جل جلاله.

(۲). مج، مت، وز، آن: خدای.

(۳). مج، مت، وز، آج، لت یک روز

(۴). مج، مت: نماز می‌کردیم، وز: نماز می‌کردم، مر: نماز کردیم.

(۵). آن: سائل.

(۶). مج، مت، وز، آج، لت، مر بار خدایا.

(۷). آج: کسی.

(۱۰- ۸). مر علیه السلام. [.....]

(۹). مج، مت، وز، لت، مر: بگرفت، آج، لب: بیرون کرد.

صفحه : ۲۱

الله فلا یصلون الیکما بایاتنا، و انا محمّد نبیّک و صفیّک اللّهمّ فاشرح لی صدری و یسّر لی أمری و اجعل لی وزیرا من أهلی علیّا اشدد به ظهری}

، گفت: بار خدایا موسی تو را دعا کرد و از تو اینکه حاجت خواست بار خدایا؟ دل من تو روشن گردان و کار من آسان گردان و بند از زبان من بردار تا مردمان سخن من بدانند، و مرا وزیری کن از اهل من هارون که برادر من است پشت من«۱» به او قوی کن و او را با من در کار من شریک کن. تو بار خدایا«۲»؟ در کار«۳» او قرآن فرستادی و دعایش به اجابت مقرون کردی و گفتی: سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِأَخِیکَ وَ نَجعَلُ لَکُما سُلطاناً«۴»- الآیة.

بار خدایا من پیغامبر توام«۵» گزیده«۶» توأم از تو همین«۷» می‌خواهم بار خدایا دلم روشن گردان و کارم آسان گردان و مرا از اهل من وزیری کن علی بو طالب«۸»، پشت من به او قوی دار اینکه دعا تمام نکرده بود که جبرئیل آمد«۹» گفت: بخوان، گفت: چه خوانم! گفت: إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ وَ یُؤتُونَ الزَّکاةَ وَ هُم راکِعُونَ.

امّا از طریق جابر عبد اللّه انصاری«۱۰» او روایت کند«۱۱» که: یک روز رسول- علیه السّلام- در مسجد نماز می‌کرد نماز پیشین بگزارد«۱۲» و پشت باز داد ساعتی، اعرابی از میان قوم برخاست، اثر فقر بر وی پیدا و روی به رسول- علیه السّلام- کرد و اینکه بیتها انشاد کرد:«۱۳»

اتیتک و العذراء تبکی برنّة و قد ذهلت امّ الصّبیّ عن الطّفل

و اخت و بنتان و امّ کبیرة و قد کدت«۱۴» من فقری اخلّط فی عقلی

و قد مسّنی عری و ضرّ وفاقه و لیس لنا ما ان یمرّ و ما یحلی

و ما المنتهی الّا الیک مفرّنا و اینکه مفرّ الخلق الّا علی الرّسل

---

(۱). آج، لب: مرا.

(۲). مج، مت، وز، لت: مر خدای.

(۳). مج، مت، وز، لت، مر: باب.

(۴). سوره قصص (۲۸) آیه ۳۵.

(۱۴- ۵). بم آف، مر: برگزیده.

(۶). مر: اینکه.

(۷). مج، مت، وز، مر: علی ابو طالب.

(۸). سورهٔ المائدهٔ (۵) آیه (۵۵).

(۹). آج، لب، آن، مر: جابر بن عبد اللّه انصاری.

(۱۰). لت: گفت.

(۱۱). مج مت، وز، بم، مر: بگذارد.

(۱۲). مج، مت، وز، مر شعر.

(۱۳). مج، مت، وز، لت، مر: کدت. [.....]

صفحه : ۲۲

رسول- علیه السّلام- گفت: کیست که او را چیزی دهد و ضامنم من او را به درجه‌ای که نزدیک باشد به«۱» درجه من و ابراهیم خلیل! اعرابی برگردید هیچ کس او را چیزی نداد. امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- در زاویه مسجد نماز نوافل می‌کرد در رکوع بود انگشتری«۲» برداشت تا اعرابی انگشتری از انگشت او بیرون کرد«۳»، با«۴» انگشتری فرو نگرید نگینی گرانمایه بر او بود، شادمانه شد«۵» اینکه بیتها بر خواند:

ها انا مولی لآل یاسین ارجو من اللّه اقامهٔ الدّین

هم خمسهٔ فی الانام کلّهم لانّهم فی الوری میامین

و جبرئیل آمد- علیه السّلام- و اینکه آیت آورد: إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ«۶»، و بر رسول خواند. رسول- علیه السّلام- اعرابی را گفت: کیست آن که تو را چیزی داد! گفت:

برادر و پسر عمّت علیّ بو طالب«۷». رسول- علیه السّلام- گفت:

هنیئا لک یا علیّ

گوارنده باد تو را به آن«۸» درجه که نزدیک است به درجه من و ابراهیم خلیل، آنگه چون صحابه آن دیدند هر کس که انگشتری داشت«۹» بداد تا در خبر است که اعرابی«۱۰» چهار صد انگشتری در آن روز بدادند اعرابی شادمانه شد و دانست که آن هم از برکت امیر المؤمنین- علیه السّلام- است اینکه بیتها انشاد کرد:

انا مولی لخمسهٔ نزلت فیهم السّور

أهل طه و هل اتی فاقرؤا تعرفوا الخبر

و الطّواسین بعدها و الحوامیم و الزّمر

انا مولی لهؤلاء عدوّ لمن کفر

و حسّان بن ثابت حاضر بود خواست تا او را نیز در اینکه میدان شوطی بود، اینکه بیتها انشاد کرد:

علیّ ولیّ المؤمنین اخو الهدی و افضل ذی نعل و من کان هادیا

---

(۱). مج، مت، وز، مر: از.

(۲). مج، مت، وز، آف، لت، مر: انگشت.

(۳). مج، مت، وز، لت، مر: بگرفت.

(۴). مج، مت، وز، آف، لت، آن، مر: به.

(۵). مر و.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر الآیهٔ.

(۷). وز: ابو طالب.

(۸). مج، مت، وز: باز.

(۹). مج، مت، وز، لت، مر آن روز.

(۱۰). مج، مت، وز، لت، مر را.

صفحه : ۲۳

و اوّل من ادّی الزّکوهٔ بکفّه و اوّل من صلّی و من کان زاکیا

فلمّا اتاه سائل مدّ کفّه الیه فلم یبخل و لم یک خافیا«۱»

فدس«۲» إلیه خاتما و هو راکع و ما زال اوّاها الی الخیر داعیا

فبشّر جبریل النبیّ محمّدا بذاک و جاء الوحی فی ذاک صاحیا«۳»

طاووس روایت کرد از عبد اللّه عبّاس و کسی از او پرسید اینکه آیت که چه معنی دارد و در که آمد«۴»! گفت: آیت در«۵» علی بو طالب«۶» و معنی آیت آن است که: فرمان و ولایت خدای راست و کس را با خدای«۷» در آن شرکت نیست از مخلوقان«۸»، و از خدای گذشته فرمان و ولایت رسول راست، و کس را در آن با او شرکت نیست از مخلوقان. و از رسول- علیه السّلام- گذشته، فرمان و ولایت علی بو طالب«۹» راست و کس را با او در آن شرکت نیست از مخلوقان«۱۰» و رسول- علیه السّلام- به اینکه آیت احتجاج کرد.

کلبیّ روایت کرد از ابو صالح از عبد اللّه عباس که او گفت سبب نزول آیت آن بود که: عبد اللّه سلام و جماعتی از أحبار یهود«۱۱» که ایمان آورده بودند گفتند: یا رسول اللّه؟ آنان که خویشان ما بودند از ما تبرّی کردند برای آن که ما به تو ایمان آوردیم و ما تنها مانده‌ایم و از خانه ما تا مسجد تو مسافت دور است و ما مستوحش می‌شویم از آن که کس با ما اختلاط نمی‌کند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد برای تسلیت ایشان و گفت: اگر شما را ولایت و دوستی جهودان نیست خدای تعالی ولیّ شماست و پیغامبرش و آن مؤمنان«۱۲» که نماز کنند و زکات دهند و ایشان راکع باشند، و در آن روز امیر المؤمنین علی«۱۳» در رکوع انگشتری به سائل داده بود.

---

(۱). مج، مت، وز، لت، مر: حافیا. . مج، مت: صافیا، وز، بم، آف، آن: حافیا، لت، مر: جافیا.

(۲). اساس، وز: قدس، با توجه به مج و مت تصحیح شد.

(۳). لت، مر: ضاحیا.

(۴). مج، مت، وز: آمده است. [.....]

(۵). مج، مت، وز حق.

(۹- ۶). مت، مر: ابو طالب.

(۷). آج، لب، بم، آن: او، مر تعالی.

(۱۰- ۸). مج، مت، وز، آن: مخلوقات.

(۱۱). مج، مت، وز، لت، مر: جهودان.

(۱۲). مج، مت، وز، لت، مر: مومنانی.

(۱۳). مج، مت علیه السّلام.

صفحه : ۲۴

عبد اللّه عباس گفت: چون علی انگشتری به سائل داد [۶- پ]

و اینکه آیت آمد، و رسول- علیه السّلام- آیت بخواند- سائل بخواند سائل را پرسید که: تو را که چیزی داد! گفت: آن جوان که در نماز است. گفت: در چه حال بود از نماز، گفت: در رکوع، رسول- علیه السّلام- شادمانه شد و دانست که [آیت]«۱» در علی آمد. حسّان بن ثابت حاضر بود، چون شادی رسول دید خواست تا تقرّبی کند اینکه بیتها انشاد کرد:

ابا حسن«۲» افدیک«۳» نفسی و مهجتی«۴» و کلّ بطیی«۵» فی الهدی و مسارع«۶»

ایذهب مدحی ذا المحبّر«۷» ضایعا و ما المدح فی حب«۸» الاله بضایع

و انت الّذی اعطیت اذ کنت راکعا اقول فدتک«۹» النّفس یا خیر راکع

فانزل«۱۰» فیه اللّه«۱۱» خیر ولایهٔ فبیّنها فی محکمات الشّرایع

و ابو بكر مردويه«۱۲» الحافظ در كتاب فضائل«۱۳» بیاورد و او از جمله ائمّه«۱۴» اصحاب حديث است اينكه حديث به چند طريق مختلف از جماعت بسيار از صحابه و اينكه بيتها بياورد آن جا:«۱۵»

اوفى الزّكوة مع الصّلوة اقامها و اللّه يرحم عبده الصّابرا«۱۶»

من ذا بخاتمه تصدّق راكعا و أسرّه فى نفسه اسرارا

من كان بات على فراش محمّد و محمّد يسرى و ينحو الغارا«۱۷»

من كان جبريل يقوم يمينه فيها و ميكال يقوم يسارا

من كان فى القرآن سمّى مؤمنا فى تسع آيات جعلن كبارا

و صاحب«۱۸» دو بيت گويد:

---

(۱). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

(۲). مر: حسنى.

(۳). مج، مت، وز: تفديك، مر: نفدك.

(۴). آن: بهجى.

(۵). لت، مر: مطّى.

(۶). وز: مشارع، آج، لب، آف، آن مشارعى.

(۷). مج، مت، لت: المخبّر. [.....]

(۸). مج، مت، وز، لت، مر: جنب.

(۹). مت، وز، آج: فديك، لت، بم: فدتيك.

(۱۰). وز: لا نزال.

(۱۱). مت، مر: اللّه فيه، آج: فيك الله.

(۱۲). مر: مردود.

(۱۳). لت: در حاشيه آورده الفضائل.

(۱۴). مت، آج، لب، آن: ايمه

(۱۵). مت، اينكه جا، مج، مت، مر شعر.

(۱۶). مج، مت: الصارا، وز، آج، لت، مر: الصبارا.

(۱۷). اساس: بيت.

(۱۸). وز: در حاشيه بن عبّاد.

صفحه : ۲۵

و لمّا علمت بما قد جنیت«۱» و أشفقت من سخط العالم

نقشت شفیعی علی خاتمی إماما تصدّق بالخاتم

ترجمتها«۲» شعرا«۳»:

چون جرم خویش دیدم و ترسیدم از خدا راندم بسی ز دیده به رخسار بر دموع

نام شفیع خود به نگین بر نوشتم آنک انگشتریّ خویش ببخشید در رکوع

و آیت دلیل است بر امامت امیر المؤمنین- علیه السّلام- و وجه استدلال«۴» آن است که خدای تعالی اثبات ولایت کرد«۵» خود را به لفظ إنّما و فایده او إثبات الشّیء و نفی ما سواه است، چنان که کسی گوید: إنّما العالم فلان، یعنی هو العالم لا غیر، و إنّما لک عندی درهم، معنی آن است که: لیس لک علیّ الّا درهم«۶».

و لست با الأکثر منهم حصی و إنّما العزّة للکاثر

و مراد آن است که عزّت نبود آن را که کاثر نیست، و قوله: إِنَّمَا اللّهُ إِلهٌ واحِدٌ«۷»، معنی آن است که: لا اله الّا اللّه الواحد، و برای آن چنین آمد که «إنّ» تأکید اثبات را باشد و «ما» اگر چه کافّه است شمّه‌ای از نفی در او مانده است برای آن که اصل او چون حرف باشد نفی را بود پس صورت نبست که یک چیز را نفی کند«۸» و اثبات به یک جای و نخواستند که ما را از فایده فرو گزارند«۹» گفتند اثبات چیز«۱۰» را باشد و نفی ما سواه را، پس حق تعالی به لفظ إنّما اثبات کرد ولایت خویشتن، و لفظ [ولی]«۱۱» اولی فایده دهد به دلالت قولهم فلان ولیّ هذا الأمر، أی اولی به من غیره و هو ولیّ الطّفل و ولیّ الدّم و ولیّ النّکاح و منه الخبر«۱۲» لا نکاح الّا بولیّ مرشد و شاهدی عدل، مراد به ولیّ در اینکه همه مواضع اولی است

---

(۱). مج، مت، وز، لت: جنیت، مر.

(۲). مج، مت: اینکه بیت را کسی ترجمه گفت، وز: اینکه دو بیت را کسی ترجمه گفت، لت: اینکه دو بیت را کسی ترجمه‌ای می گفت.

(۳). مج، مت، وز شعر. [.....]

(۴). مج، مت، وز، لت، مر از.

(۵). آج، لت: کرده.

(۶). مج، مت، وز، لت و قال الشّاعر.

(۷). سوره نساء (۴) آیه ۱۷۱.

(۸). وز، لت: نفی کنند.

(۹). مج، مت، آج، لب، آف، لت، آن: فرو گذارند.

(۱۰). وز، لت: خبر.

(۱۱). اساس: ندارد، با توجّه به وز افزوده شد.

(۱۲). مج، وز، مت، لت، مر عنه.

صفحه : ۲۶

و قال«۱» الکمیت«۲»:

و نعم ولیّ الأمر بعد ولیّه و منتجع التّقوی و نعم المؤدّب

فلان ولیّ عهد المسلمین ای اولی بهم.

و

قال- علیه السّلام - ایّما امرأة نکحت بغیر اذن ولیّها فنکاحها باطل.

و قوله تعالی حکایة عن زکریّا- علیه السّلام: فَهَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا یَرِثُنِی«۳»، أی اولی النّاس بمیراثی.

و مبرّد گفت: الولیّ و المولی و الاولی و الاحقّ بمعنی واحد و آیه خطاب است جمله مکلّفان را«۴»، إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ و رسول«۵»- علیه السّلام- داخل است در خطاب و إمام داخل است در او برای آن که ولایت خدای تعالی بر همه خلقان ثابت است، چون گفت: وَ رَسُولُهُ، رسول علیه السّلام از ولایت خود بیرون شد چه ولایت کسی بر نفسش ثابت نباشد لاعتبار [۷- ر]

الرّتبة«۶». بین المولی«۷» و المولیّ علیه چون گفت:

وَ الَّذِینَ آمَنُوا، رسول- علیه السّلام- ازین خطاب بیرون شد به حجّت اجماع و امام بیرون شد به اعتبار رتبه«۸» چنان که در حقّ رسول- علیه السّلام- و حق تعالی اگر چه ذکر نام [خود]«۹» و ذکر رسول مصرّح کرد ذکر امام مصرّح نکرد و لکن به وصف به جایی رسانید که جاری مجرای مصرّح بود گفت: ولیّ شما که مکلّفانید و مخاطبید به خطاب من، خداست تعالی«۱۰» و او اولیتر است به شما از شما که فرمان او بری و طاعت او را انقیاد کنید«۱۱» و از او برگرفته به «واو» عطف که معنی او اشتراک«۱۲» الثّانی فی حکم الاوّل باشد، و رسول خدای به شما اولیتر است و در باب ولایت و اولیتری حکم او حکم خداست- عزّ و جل- در افتراض طاعت، و از او فرو دهم به «واو» عطف

---

(۱). مر: شاعر.

(۲). مج، مت، وز شعر.

(۳). سوره نساء (۱۹) آیه ۵- ۶.

(۴). مج، مت، وز، فی قوله.

(۵). مج، وز، مت، لت و رسوله. [.....]

(۶). اساس، بم: الروئیة، آج، ریته، با توجه به مج، مت، وز تصحیح شد.

(۷). مج، وز، مت، آج، لب: الولی، لت، مر: الوالی.

(۸). اساس، آج، لب، آف: ریئة، با توجه به مج، مت، وز، لت تصحیح شد.

(۹). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

(۱۰). مج، وز، مت، مر: جلّ جلاله.

(۱۱). مج، وز، مت، کنی / کنید.

(۱۲) آج، لت، آن: اشتراک.

صفحه : ۲۷

مؤمنانی که وصف ایشان آن است که نماز کنند و زکات دهند در آن حال که راکع باشند، و اینکه «واو» فی قوله: وَ هُم راکِعُون، باتّفاق «واو» حال است.

و اجماع است که در نماز کس زکات نداد در رکوع مگر امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- اینکه وجه دلالت است از آیت به حکم ظاهر بر امامت امیر المؤمنین- علیه السّلام- و اهل اشارت گفتند: چون حق تعالی ولایت خود و رسول خود- علیه السّلام- بر مکلّفان واجب کرد«۱»، آنگه به «واو» عطف بر سبیل اجمال مؤمنان را بر آن معطوف کرد به لفظ «آمنوا»، همه مؤمنان در ولایت طمع کردند. چون گفت:

الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاهَ، گروهی که به نماز کسلان بودند طمع ببریدند و نمازکنان طمع در«۲» بستند. چون گفت: وَ یُؤتُونَ الزَّکاهَ، آنان که زکات ده نبودند«۳» طمع برداشتند و زکات دهندگان طمع در بستند«۴»، چون گفت: وَ هُم راکِعُون، همه جهان طمع ببریدند مگر امیر المؤمنین- علیه السّلام- که اینکه اوصاف را جامع بود.

دگر آن که دو فرقه مختلف آرا«۵» و دیانت«۶» با کثرت خلاف کی«۷» از میان ایشان است، أعنی شیعه و اصحاب الحدیث اتّفاق کردند که اینکه«۸» در حقّ امیر المؤمنین علی«۹»- علیه السّلام- آمد.

اگر گویند: چرا گفتی که: وَ هُم راکِعُون، حال است و چرا نشاید که صفت اینکه مؤمنان باشد که ایشان را وصف کرد به نماز کردن و زکات دادن! تا معنی آیت آن باشد از صفت ایشان نیز آن است که راکع باشند و رکوع بسیار کنند، جواب گوییم: اینکه خلاف اهل لسان باشد و کلام عرب برای آن که ایشان چون گویند:

رأیت زیدا و هو راکب، و لقیته و هو غضبان، و وجدته و هو یفعل کذا، اینکه جمله را جز بر حال حمل نکنند و مراد آن باشد که در حال دیدن من او را راکب بود و در حال ملاقات من با او غضبان بود و در حال وجدان من او را به آن کار مشغول بود محال

---

(۱). مج، مت، وز، لت، مر و.

(۲). مج، وز، مت او.

(۳). مج، وز، مت: نداده بودند.

(۴). مج، وز مت، مر: طمع کردند.

(۵). مج، مت، وز، آف، لت، آن، مر او.

(۶). آج: الرویت.

(۷). مج، مت، وز، آج، لب، مر: که. [.....]

(۸). مج، مت، وز، آج، لت، مر آیه.

(۹). لت: امیر.

صفحه : ۲۸

است گفتن که آن معانی او را صفاتی لازمه باشد.

دگر آن که: اگر وَ هُم راكِعُون، حمل کنند بر صفت«۱» دون حال تکرار باشد برای آن که وصف به رکوع داخل باشد در يُقِيمُونَ الصَّلاةَ، و کلام خدای تعالی تا بر فایده مجدّد حمل توان کردن«۲» بر تکرار حمل نشاید کردن«۳»، اگر گویند: چرا نشاید که «واو» حال را باشد، چنان که گفتی، و لکن معنی «راکع» خاشع و خاضع باشد که در«۴» رکوع به معنی خضوع در کلام عرب آمده، چنان که شاعر گفت«۵»:

لا تذل«۶» الكريم علّك«۷» ان تركع«۸» يوما و الدّهر قد رفعه

و المعنى علّك«۹» ان تخضع گوییم: اتّفاق است که در قرآن و تعارف هر کجا لفظی باشد«۱۰» که در اصل وضع برای معنی«۱۱» باشد و در شرع نقل افتاده باشد آن را به معنی دگر بر عرف شرع حمل باید کردن که حکم او را باشد. و حمل کردن آن«۱۲» را بر لغت مجاز بود چه حکم طاری را باشد و آنچه بر اصل وضع مانده باشد و نقل و تخصیص در او نشده باشد«۱۳» حمل می‌کنند«۱۴» بر وضع چون عرف بر او طاری شود بمنزله ناسخی باشد هر دو«۱۵» را [حکم عرف را باشد و چون شرع بر هر دو طاری شود حکم شرع را باشد و طاری به مثابه ناسخ بود هر دو را]«۱۶» و حکم حقیقت طاری باشد و اینکه که پیش او بوده باشد مجاز شود و جز به قرینه ندانند دلیل بر آن که چنین است آن است که اگر کسی گوید: رأيت فلانا راكعا او ساجدا او مصلّيا او مؤدّيا للزّكوة باتّفاق بر لغت نتوان حمل کردن و از او فهم نکنند الّا آنچه عرف شرع بر آن مستمر است از اینکه رکوع و سجود و نماز و زکات که ما در شرع می‌دانیم دون خضوع و خشوع و دعا و نماز.

---

(۱). وز نشاید.

(۲). وز: توان کردند، آف، مر: توان کرد.

(۳). مر: نشاید کرد.

(۴). مج، مت، وز، لت: در ندارد.

(۵). بم، آف: گفته، آج، لب، مر: گوید.

(۶). مت، آج: لا تهين الفقير.

(۷). اساس، بم، لب، آف: علّمک، با توجه به مج و قرینه بعدی تصحیح شد.

(۸). آج، لب، بم، آف آن: یرکع.

(۹). آف: علمک، مر: الیک.

(۱۰). مج، مت، وز، لت، مر: یابند.

(۱۱). مج، مت، وز: معیّنی.

(۱۲). آج، لب: او. [.....]

(۱۳). آج، لب: نباشد.

(۱۴). مج، مت، وز: حمل کنند.

(۱۵). مج، مت، وز، آج، لت، مر: وضع.

(۱۶). اساس: ندارد، با توجّه به آج افزوده شد.

دگر آن که رکوع در وضع لغت تطاطی و انحنا و دو تا شدن«۱» باشد و خشوع را برای آن رکوع خوانند که در اینکه فعل خشوع و خضوعی هست بر سبیل تشبّه«۲»، نبینی که لبید چگونه می گوید:«۳»

اخبّر اخبار«۴» القرون الّتی مضت اذب«۵» کانّی کلّما قمت راکع

و صاحب کتاب العین و إبن درید گفتند الرّاکع الّذی یکبو«۶» علی وجهه و منه الرّکوع فی الصّلوهٔ و قال الشّاعر:

و افلت حاجب فوق العوالی علی شقّاء«۷» یرکع فی الظّراب

ای یکبو وجها«۸». پس معلوم شد که حقیقت اینکه است که ما گفتیم لغهٔ و شرعا تا حقیقت باشد بر مجاز حمل نکنند کلام خدای را اگر گویند: الَّذِینَ آمَنُوا، لفظ جمع است، و کذلک الی آخر الآیهٔ، چگونه حمل کنی بر امیر المؤمنین- علیه السّلام- و او یک«۹» شخص است! جواب گوییم: عرب عبارت کنند به لفظ جمع از یکی بر سبیل تفخیم و تعظیم چنان که فرمود تعالی: إِنّا نَحنُ نَزَّلنَا الذِّکرَ وَ إِنّا لَه لَحافِظُون«۱۰»، و قال«۱۱» تعالی: رَبِّ ارجِعُون«۱۲» عُلِّمنا مَنطِقَ الطَّیرِ، و قال لَهُمُ النّاسُ إِنَّ النّاسَ قَد جَمَعُوا لَکُم«۱۳» ثُمَّ أَفِیضُوا مِن حَیثُ أَفاضَ النّاس«۱۴» الَّذِینَ آمَنُوا، امیر المؤمنین و ائمّه‌اند- علیه و علیهم السّلام- از فرزندان او

---

(۱). مج، مت، وز، لت، مر: دو لا شدن.

(۲). مج، مت، وز، لب، لت، مر: تشبیه.

(۳). مج، مت، وز شعر.

(۴). مج، مت، وز، آج، لت، مر: اخبّر اخبار.

(۵). مج، مت، وز، آج، مر: ادّب.

(۶). مج، مت، وز، لت مر: یکبو.

(۷). وز: شغا.

(۸). مج، مت: الا وجهها.

(۹). مج، مت، وز: یکی.

(۱۰). سوره الحجر (۱۵) آیه ۹. [.....]

(۱۱). آج، لب اللّه.

(۱۲). سوره المومنون (۲۳) آیه ۹۹.

(۱۳). سوره النمل (۲۷) آیه ۱۶.

(۱۴). سوره البقره (۲) آیه ۱۹۹.

(۱۵). مج، مت، وز، لت، مر: با.

(۱۶). مج، مت، وز، آج، لب، بم، آف، لت: به.

صفحه : ۳۰

آنان که اهل امامت بودند و منصوص علیه«۱» بودند.

اگر گویند: اینکه معنی چگونه لایق باشد به ایشان، و ایشان در نماز زکات ندادند! جواب گوییم: اگر چه اینکه فعل از امیر

المؤمنین- علیه السّلام- صادر شد و از ائمّه از فرزندان او کس را«۲» اتفاق نه افتاد«۳»، و لکن حق«۴» تعالی آنچه«۵» کرد از مآثر بر اینان شمرد از جمله مفاخر چه مناقب و مآثر پدران مفاخر آن فرزندان باشد«۶» چنان که حق تعالی در محکم کتاب«۷» مجید فرمود در حقّ بنی اسرائیل و آن نعمتها که در حقّ اسلاف ایشان فرموده بود به نعمت بر فرزندان ایشان شمرد و آن اساءت«۸» که ایشان کرده بودند از کفران نعمت بتعیر«۹» فرزندان ایشان کرد، چنان که گفت: یا بَنِی إِسرائِیلَ اذکُرُوا نِعمَتِیَ الَّتِی أَنعَمتُ عَلَیکُم وَ أَنِّی فَضَّلتُکُم عَلَی العالَمِینَ«۱۰» وَ إِذ نَجَّیناکُم مِن آلِ فِرعَونَ یَسُومُونَکُم سُوءَ العَذابِ یُذَبِّحُونَ أَبناءَکُم«۱۱» وَ مَوعِظَةً لِلمُتَّقِینَ«۱۲» إِذ فَرَقنا بِکُمُ البَحرَ فَأَنجَیناکُم«۱۵» وَ إِذ واعَدنا مُوسی أَربَعِینَ لَیلَةً«۱۶» ثُمَّ عَفَونا عَنکُم مِن بَعدِ ذلِکَ«۱۸» وَ لَقَد عَلِمتُمُ الَّذِینَ اعتَدَوا مِنکُم فِی السَّبتِ«۲» إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلفُقَراءِ وَ المَساکِینِ وَ العامِلِینَ عَلَیها، و اتّفاق است که مراد زکات است چه اینکه اصناف مستحقان«۸» زکات‌اند«۹» دون صدقه.

اگر گویند شاید که امیر المؤمنین در نماز فعلی کند خارج«۱۰» از افعال نماز و انگشتری دادن در: نماز فعلی باشد نه از نماز، اگر نماز نبرد«۱۱» نقصان نماز کند گوییم:

فعل اندک باتّفاق نماز باطل نکند و او در نماز سنّت بود که«۱۲» که اگر در نماز فریضه بودی در«۱۳» جماعت بودی مقتدی به رسول- علیه السّلام- و در آن وقت سؤال صورت نبستی. دگر آن که: او فعلی نکرد اندک و بسیار جز که یک انگشت که انگشتری در او بود، از«۱۴» سر زانو [۸- پ]

برداشت تا سایل انگشتری برون کرد«۱۵» از او و اینکه فعلی نباشد که نقضی یا نقصی«۱۶» آرد در نماز و لکن عجب از دشمنان او که آنچه مطعن

---

(۱). اساس: آج، لب، آف، آن: به آن گوید، با توجه مج تصحیح شد.

(۲). مج، مت، وز، لت آن، مر که: [.....]

(۳). مج، مت، وز، لت، مر آن.

(۴). لب: بباید.

(۵). لب: دویم.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر: لایق نباشد.

(۷). مج، مت، لب: مستعبد.

(۸). مر: مستحق.

(۹). مر: شد.

(۱۰). آج، لب نماز.

(۱۱). لت: ببرد.

(۱۲). مج، مت، وز، لت، مر چه.

(۱۳). آج، لب: به.

(۱۴). آج، لب: بر.

(۱۵). مج، مت، وز، لت، مر: بگرفت، آج، لب: آف، آن: بیرون کرد.

(۱۶). آن: نقیص، مر: نفعی. [.....]

صفحه : ۳۳

نباشد، بل منقبت باشد بر وجهی که لم یسبقه الاوّلون و لم یلحقه الآخرون خواهند تا قلب کنند از منقبت با«۱» منقصت و اینکه خبر نشنیدند که یک روز رسول- علیه السّلام- نماز بامداد می‌گزارد«۲» اعرابی که او قریب عهد بود به اسلام در قفای رسول- علیه السّلام- نماز می‌کرد، رسول- علیه السّلام- سوره و النّازعات می‌خواند تا به اینکه جا رسید که خدای تعالی از فرعون حکایت کرد«۳» که او گفت: أَنَا رَبُّکُمُ الأَعلی«۴»وَ مَن یَتَوَلَّ اللّهَ وَ رَسُولَهُ: خدای تعالی ترغیب کرد مؤمنان را بر آن که تولّا به خدای و پیغامبر کنند گفت هر که تولّای طاعت خدا و رسول کند و قیام نماید به آن

---

(۱). مج، مت، وز: ناوس. [.....]

(۲). مر: خروب.

(۳). مر: الناورا.

(۴). آج، لب: که.

(۵). آج، لب علی.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر: نگویی.

(۷). آج، لب: بدان.

(۸). آج: فاذا.

(۹). آج، لب، لت حیات رسول.

(۱۰). آج، لب: باشد.

صفحه : ۳۵

و انقیاد و استسلام«۱» اوامر خدا و رسول و مؤمنان را، یعنی امام را حق تعالی در آیت اوّل ذکر تولیت کرد و بیان ولایت کرد که آن خدای را باشد و پیغامبر و امام را، آنگه گفت: هر که تولیت را تولّا کند و آن والیان را انقیاد نماید به کمر طاعت بستن«۲» و تعدّی ناکردن و ایستادن عند رضای ایشان و اوامر و نواهی ایشان، او حزب«۳» و لشکر خدای باشد و هر که حزب«۴» خدای باشد او غالب بود و «وفا» برای جزای اینکه شرط آمد.

حسن بصری گفت: حزب اللّه جند اللّه، و بعضی دیگر گفتند: حزب اللّه انصار اللّه. قال الشّاعر«۵»:

کیف اضوی و بلال حزبی.

ای کیف اظلم و بلال ناصری، و اصل کلمه من حزبه اذا ناله باشد و حزب فرقه باشد، قال اللّه تعالی: کُلُّ حِزبٍ بِما لَدَیهِم فَرِحُونَ«۶»یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الَّذِینَ اتَّخَذُوا دِینَکُم هُزُواً وَ لَعِباً مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ مِن قَبلِکُم وَ الکُفّارَ أَولِیاءَ وَ اتَّقُوا اللّهَ إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ (۵۷) وَ إِذا نادَیتُم إِلَی الصَّلاةِ اتَّخَذُوها هُزُواً وَ لَعِباً ذلِکَ بِأَنَّهُم قَومٌ لا یَعقِلُونَ (۵۸) قُل یا أَهلَ الکِتابِ هَل تَنقِمُونَ مِنّا إِلّا أَن آمَنّا بِاللّهِ وَ ما أُنزِلَ إِلَینا وَ ما أُنزِلَ مِن قَبلُ وَ أَنَّ أَکثَرَکُم فاسِقُونَ (۵۹) قُل هَل أُنَبِّئُکُم بِشَرٍّ مِن ذلِکَ مَثُوبَةً عِندَ اللّهِ مَن لَعَنَهُ اللّهُ وَ غَضِبَ عَلَیهِ وَ جَعَلَ مِنهُمُ القِرَدَةَ وَ الخَنازِیرَ وَ عَبَدَ الطّاغُوتَ أُولئِکَ شَرٌّ مَکاناً وَ أَضَلُّ عَن سَواءِ السَّبِیلِ (۶۰) وَ إِذا جاؤُکُم قالُوا آمَنّا وَ قَد دَخَلُوا بِالکُفرِ وَ هُم قَد خَرَجُوا بِهِ وَ اللّهُ أَعلَمُ بِما کانُوا یَکتُمُونَ (۶۱)وَ تَری کَثِیراً مِنهُم یُسارِعُونَ فِی الإِثمِ وَ العُدوانِ وَ أَکلِهِمُ

السُّحتَ لَبِئسَ ما کانُوا یَعمَلُونَ (۶۲) لَو لا یَنهاهُمُ الرَّبّانِیُّونَ وَ الأَحبارُ عَن قَولِهِمُ الإِثمَ وَ أَکلِهِمُ السُّحتَ لَبِئسَ ما کانُوا یَصنَعُونَ (۶۳) وَ قالَتِ الیَهُودُ یَدُ اللّهِ مَغلُولَةٌ غُلَّت أَیدِیهِم وَ لُعِنُوا بِما قالُوا بَل یَداهُ مَبسُوطَتانِ یُنفِقُ کَیفَ یَشاءُ وَ لَیَزِیدَنَّ کَثِیراً مِنهُم ما أُنزِلَ إِلَیکَ مِن رَبِّکَ طُغیاناً وَ کُفراً وَ أَلقَینا بَینَهُمُ العَداوَةَ وَ البَغضاءَ إِلی یَومِ القِیامَةِ کُلَّما أَوقَدُوا ناراً لِلحَربِ أَطفَأَهَا اللّهُ وَ یَسعَونَ فِی الأَرضِ فَساداً وَ اللّهُ لا یُحِبُّ المُفسِدِینَ (۶۴) وَ لَو أَنَّ أَهلَ الکِتابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوا لَکَفَّرنا عَنهُم سَیِّئاتِهِم وَ لَأَدخَلناهُم جَنّاتِ النَّعِیمِ (۶۵) وَ لَو أَنَّهُم أَقامُوا التَّوراةَ وَ الإِنجِیلَ وَ ما أُنزِلَ إِلَیهِم مِن رَبِّهِم لَأَکَلُوا مِن فَوقِهِم وَ مِن تَحتِ أَرجُلِهِم مِنهُم أُمَّةٌ مُقتَصِدَةٌ وَ کَثِیرٌ مِنهُم ساءَ ما یَعمَلُونَ (۶۶) یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغ ما أُنزِلَ إِلَیکَ مِن رَبِّکَ وَ إِن لَم تَفعَل فَما بَلَّغتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهدِی القَومَ الکافِرِینَ (۶۷)

[ترجمه]

ای آنان که گرویده«۷» مگیری«۸» آنان را که گیرند دین شما را فسوس و بازی از آنان که دادند ایشان را کتاب از پیش شما و کافران را دوستان و بترسی از خدا اگر«۹» گرویده«۱۰»

چون آواز دهی«۱۱» به نماز گیرند آن را فسوس و بازی آن، آن است که ایشان گروهی‌اند که خرد ندارند.

---

(۱). آج، لب: استتلام، آف: استلام، آن: استیلام.

(۲). وز، مت: طاعت بستی.

(۴- ۳). اساس: حذب، با توجه به مفهوم تصحیح شد.

(۵). مج، مت شعر.

(۶). سوره روم (۳۰) آیه ۳۲. [.....]

(۱۰- ۷). مج، مت، وز: گرویده‌اید.

(۸). مت، وز: مگیرید.

(۹). مت شما.

(۱۱). مج، مت، وز: دهید.

صفحه : ۳۶

بگو ای خداوندان کتاب آیا انکار می‌کنی«۱» از ما مگر آن که ایمان آوردیم به خدای و آنچه فرستادند«۲» به ما و آنچه فرستادند از پیش آن و بیشتر«۳» شما فاسقانند.

بگو که خبر دهم شما را به بتر«۴» از آن«۵» پاداشت به نزدیک خدای آن را که لعنت کرده باشد او را خدا«۶» و خشم گرفته بر او و کرد«۷» ایشان را بوزینگان«۸» و خوکان و بپرستنده باشند«۹» جز خدای را ایشان بتراند به جای و گمراه‌تر از راه راست.

چون آیند«۱۰» به شما گویند ایمان آوردیم و ایشان در شده باشند به کفر و ایشان بیرون آمده باشند به آن و خدا داناست به آنچه ایشان پنهان می‌کنند«۱۱».

و بینی بسیاری از ایشان که می‌شتابند در بزه و ظلم و خوردنشان حرام بد می‌کنند ایشان.

چرا نهی نمی‌کنند«۱۲» ایشان را زاهدان«۱۳» و عالمان«۱۴» از گفتن ایشان دروغ را و خوردن ایشان حرام را بد کردکار«۱۵» بودند.

---

(۱). وز: انگار مکنید.
(۲). مج، مت، وز: فرستادید.
(۳). مج، مت، وز: بیشتر نیه.
(۴). مج، مت، وز: بدتر.
(۵). مج، مت، وز، لت به.
(۶). مج، مت، وز: خدای.
(۷). مج، مت، وز، لت: کرده باشد از.
(۸). مج، مت، وز، لت: بوزنگان.
(۹). مج، مت، وز، پرستیده باشد.
(۱۰). آج، لب: بیرون شدند. [.....]
(۱۱). مج، مت، وز: پنهان می‌کردند، آج، لب: آنچه هستند پنهان می‌دارند.
(۱۲). مج، مت، وز: اگر نهی نکردندی.
(۱۳). مج، مت، وز: رهبان، آج، لب: خداشناسان.
(۱۴). آج، لب: دانشمندان.
(۱۵). مج، مت، وز: بد کردار.

صفحه : ۳۷

گفتند جهودان دست خدا بند بر نهاده است بند نهادند دستهاشان را و لعنت کناد«۱» به آنچه گفتند بلکه یداه«۲» گشاده سر است نفقه می‌کند چنان که می‌خواهد بیفزاید بسیاری از ایشان را آنچه انزله کردند«۳» به تو از خدایت نافرمانی و کفر و انگیزیم«۴» میان ایشان بر دشمنی و بریدن«۵» تا روز قیامت هر گه«۶» که بر افروزند آتشی برای کارزار بنشاند آن را خدا و شتابند«۷» در زمین«۸» تباهی و خدا دوست ندارد تباه کنندگان را.

و اگر جهودان و ترسایان ایمان آرندی«۹» و بترسیدندی بستردمی«۱۰» از ایشان بدیهاشان«۱۱» و ببردمانی«۱۲» ایشان را در بهشت پر نعمت.

و اگر ایشان بر پای داشتندی تورات و انجیل و آنچه انزله کردند ایشان را از خدایشان بخورندی از بالای ایشان و از زیر پایهایشان و از ایشان گروهی‌اند میانه به سامان«۱۳» کار و بسیار از ایشان بد می‌کنند.

ای پیغامبر برسان آنچه انزله کردند به تو از خدایت و اگر نکنی رساننده نباشی پیامش را و خدا«۱۴» نگاه دارد تو را از مردمان که خدا«۱۵» راه نه بنماید گروه کافران را.

---

(۱). مج، مت، وز: کنانید.
(۲). مج، مت، وز، لت: دستهای.
(۳). آج، لب: فرو فرستاده شد.
(۴). مج، مت، وز، لت: افکندیم، آج، لب: فکندیم.
(۵). مج، مت: بزیدن.

(۶). مج، مت، مر: هر گاه.

(۷). مج، مت، وز: می‌شتابند.

(۸). مج، مت، وز به.

(۹). مج، مت، وز، آج، لب، لت: آوردندی. [.....]

(۱۰). مج، مت، وز: بپوشیدمانی، آج، لب: بپوشانیدمی، لت: بپوشانیدمانی.

(۱۱). مج، مت، وز، لت: گناهانشان.

(۱۲). آج، لب: در آوردیمی، آف: در آوردی.

(۱۳). مج، مت، وز: شامارکاره.

(۱۵- ۱۴). مج، مت، وز: خدای.

صفحه : ۳۸

قوله: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الَّذِینَ اتَّخَذُوا دِینَکُم هُزُواً، الآیهٔ. عبد اللّه عبّاس گفت: سبب نزول اینکه آیت آن بود که رفاعهٔ بن زید بن التّابوت و سوید بن الحارث اظهار اسلام کردند و در دل کفر داشتند منافق بودند، جماعتی مسلمانان با ایشان دوستی می‌کردند خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و نهی کرد ایشان را از آن و گفت: ای آنان که گرویده‌اید و ایمان آورده‌اید مگیرید«۱» آنان را که دین شما را که مسلمانی است به سخریّه و استهزاء و فسوس گرفته‌اند از آنان که ایشان را کتاب دادند از پیش شما از جهودان و ترسایان و الکفّار و نیز کافران را به دوستی- ابو عمرو و نافع و کسائی «کفّار» به جرّ خواندند عطفا علی قوله: مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ، و من «الکفّار» بر اینکه تقدیر، و دگر قرّاء به نصب خواندند عطفا علی قوله: الَّذِینَ اتَّخَذُوا، بوقوع الفعل علیه، کانّه قال: لا تتخذوا الّذین اتخذوا و لا الکفار. و «اتّخذ» متعدّی باشد به دو مفعول، یقال: اتّخذته«۲» ولیّا او عدوّا او صدیقا. حق تعالی در اینکه آیت نهی«۳» کرد از مصادقت و موالات کردن با سایر اصناف کفّار از منافقان مستهزئ و از جهودان و ترسایان و از مشرکان عرب و وصف ایشان به آن که مستهزئ‌اند به دین اسلام برای آن کرد تا مسلمانان حریص باشند بر عداوت ایشان و واقف شوند بر اسرار ایشان اینکه وصف منافقان است در دگر آیات، منها قوله تعالی:

إِنَّما نَحنُ مُستَهزِؤُنَ، و قوله: فَیَسخَرُونَ مِنهُم سَخِرَ اللّهُ مِنهُم«۴»، وَ اتَّقُوا اللّهَ إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ، و از خدا بترسید«۵» اگر ایمان دارید«۶» به وعده و وعید خدای و شما را حمیّت و تعصّب مسلمانی است.

وَ إِذا نادَیتُم إِلَی الصَّلاهِٔ- الایهٔ، خدای تعالی کشف اسرار منافقان و کافران کرد و هتک استار«۷» ایشان در آنچه ایشان کردند گفت: چون شما که مسلمانید ندای نماز کنید، یعنی بانگ نماز ایشان سخریّه و فسوس کنند.

کلبی گفت: جهودان مدینه چون بانگ نماز شنیدندی، و مسلمانان به نماز

---

(۱). آج، لب: مگروید.

(۲). آف: اتخذ به.

(۳). اساس: ذکر، با توجه به مج تصحیح شد.

(۴). سوره توبه (۹) آیه ۷۹.

(۵). مج، مت، وز: بترس.

(۶). مج، مت: آری.

(۷). آج، لب: اسرار.

صفحه : ۳۹

برخاستندی«۱» ایشان گفتند: قد قاموا لا- قاموا و صلّوا لا- صلّوا و رکعوا لا- رکعوا و سجدوا لا- سجدوا، برخاستندی«۲» که بر مخیزاند«۳» و نماز کردندی مکناند«۴»، و رکوع کردند که مکناند«۵» و سجود کردند«۶» که مکناند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و اطّلاع داد رسول«۷» را و مسلمانان را بر سرّ ایشان.

سدّی گفت: مردی بود ترسا در مدینه چون بانگ نماز شنیدی و مؤذن گفتی:

اشهد انّ محمّدا رسول اللّه، دندان به یکدیگر«۸» بسودی [۱۰- پ]

و گفتی: هذا الکاذب، اینکه دروغزن. اللّهمّ حرّقه، بار خدایا بسوزان او را، یعنی رسول را«۹» شبی اتّفاق افتاد که خدمتکاری که ایشان را بود، پاره آتش در خانه می‌برد شرری از آن آتش بجست و در او«۱۰» افتاد و آن ترسا بسوخت و اهل او و خانه و هر چه در آن جا بود«۱۱»، خدای تعالی دعای او برآورد کرد«۱۲».

بعضی دیگر«۱۳» مفسّران گفتند: جماعتی«۱۴» کافران چون بانگ نماز شنودندی«۱۵»، حسد کردندی بر ایشان و گفتند«۱۶»: ای [محمّد]«۱۷» اینکه«۱۸» بدعت است که تو نهاده‌ای و پیش تو پیغامبران«۱۹» دیگر را نبود، اگر درین خبری«۲۰» بودی پیغامبران دیگر به اینکه سابق بودندی تو از«۲۱» کجا آوردی اینکه آواز منکر، فما اقبحه من صوت و أسمجه، چه زشت آوازی است، خدای تعالی از گفت ایشان اینکه آیت بفرستاد«۲۲» و رد کرد بر ایشان اینکه

---

(۱). اساس، آج، لب، مر: برخواستندی، با توجه به مج تصحیح شد.

(۲). آج، لب، مر: برخواستندی. [.....]

(۳). آج، لب: برمخیزند، مر: برنخیزاند.

(۵- ۴). آج، لب، مکناد.

(۶). مر: سجده کردند.

(۷). آج، لب علیه السلام.

(۸). آج، لب: یکدیگر.

(۹). آج، لب یک.

(۱۰). مر: در آن.

(۱۱). مج، مت، وز، لت، مر بسوخت.

(۱۲). مج، مت، وز، مر: بر او گردانید، لت: برآورد گردانید، آف، آن: برورد کرد، آج، لب: برآورده کرده.

(۱۳). آج، لب، لت، مر: دگر.

(۱۴). آج، لب: جماعت.

(۱۵). مج، مت، وز، آف، لت، مر: شنیدندی.

(۱۶). آج، لب، آف: گفتندی.

(۱۷). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد. [.....]

(۱۸). آف دعا.

(۱۹). آج، لب: هیچ پیغمبر.

(۲۰). آج، لب: چیزی.

(۲۱). مج، مت، وز، لت: را.

(۲۲). مج، مت، آن: فرستاد.

صفحه : ۴۰

آیت: وَ مَن أَحسَنُ قَولًا مِمَّن دَعا إِلَی اللّهِ.«۱»ذلِکَ بِأَنَّهُم قَومٌ لا یَعقِلُونَ، اینکه برای آن می‌کنند که عقل ندارند یعنی استعمال عقل نمی‌کنند مراد نه آن است که عقل ندارند«۹» چه اگر چنین بودی اینکه عذر ایشان را بودی.

یا أَهلَ الکِتابِ هَل تَنقِمُونَ مِنّا،- الایة. عبد اللّه عبّاس گفت: سبب نزول«۱۰» آیت آن بود که جماعتی«۱۱» جهودان بنزدیک رسول- علیه السّلام- آمد«۱۲» چون یاسر بن أخطب و رافع بن ابی رافع و عازار و زید و خالد و ازار و اسبع«۱۳» و گفتند: ای محمّد بگو تا تو به که ایمان داری! از پیغامبران رسول- علیه السّلام- [۱۱- پ]

گفت: من به خدا ایمان دارم و بر آنچه [بر]«۱۴» ابراهیم«۱۵» فرود آمد و به اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیغامبران را بر شمرد«۱۶» تا به عیسی رسید، ایشان گفتند: ما عیسی را نشناسیم و عیسی پیغامبر نبود،

---

(۱). اساس رضی اللّه عنه، آج، لب: عبد الله عمر.

(۲). مج، مت، وز، آج، آف، لت، مر: نکردمی.

(۳). اساس رضی اللّه عنه، آج، لب: جابر بن عبد اللّه.

(۴). مر اللّهم اغفر للمؤذّنین.

(۵). مج، مت، مر، لت، مر: من. [.....]

(۶). آج، لب: جابر.

(۷). مج، مت، لت: بگذارند، مر: اندازند.

(۸). مج، مت، وز، آج، لب، لت: اصات.

(۹). اساس، آج، لب: ندارد، با توجه به مج تصحیح شد.

(۱۰). مج، مت، وز اینکه.

(۱۱). آج، لب: جماعت.

(۱۲). همه نسخه بدلها: آمدند.

(۱۳). مج، مت، وز: اوشیع، مر: اشبع.

(۱۴). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

(۱۵). اساس: براهیم.

(۱۶). مج، مت: برابر می‌شمرد.

صفحه : ۴۴

آنگه گفتند: ما هیچ اهل دینی را ندیدیم مخطی‌تر از شما و هیچ دینی بدتر از دین شما، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: ای اهل کتاب از جهودان و ترسایان؟ هَل تَنقِمُونَ مِنّا، و در معنی «نقمت» سه قول گفتند: یکی سخط، یکی«۱» کراهت یکی انکار و معنی متقارب است، یقال: نقم ینقم و نقم ینقم، و الأوّل أفصح، قال عبد اللّه بن قیس الرّقیّات«۲»:

ما نقموا من بنی امیّة الّا أنّهم یحلمون ان غضبوا

گفت: چه منکری از ما یا چه کارهی«۳» از ما الّا آن که ما به خدا ایمان داریم و به آنچه بر ما فرود آمد از قرآن و به آنچه پیش از قرآن فرود آمد از کتب اوایل و آن که بیشتر«۴» شما فاسق‌اند.

زجّاج گفت معنی آن است که: شما را بر ما هیچ انکار نتوانی«۵» کردن الّا ایمان ما و فسق شما و آن از باب منکر نباشد، چه ایمان سر معارف است، و انّ مع اسمها و خبرها فی تأویل المصدر و هو معطوف علی قوله: أن آمَنّا، و ان بافعل در تقدیر مصدر باشد و اینکه قول بهترین«۶» اقوال«۷» است.

اگر گویند چگونه گفت: وَ أَنَّ أَکثَرَکُم فاسِقُون، بیشتر«۸» شما فاسق‌اند و ایشان همه فاسق‌اند! جواب گوییم: مراد به «فسق» در اینکه آیت فسقی است که بعضی کردند و همه نکردند و آن کتمان حق بود برای طمع ریاست و همه کس صلاحیت اینکه ندارد.

جواب دیگر اینکه که: بر سبیل ایهام«۹» بر مخاطب چنین بسیار گویند، اکثر گویند و معنی جمله باشد و اینکه نوع«۱۰» توسّع باشد.

آنگه جواب داد ایشان را از آن مثل«۱۱» که زدند و گفتند: ما رأینا شرّا منکم، از شما بدتر«۱۲» کس ندیدیم بقوله:

---

(۱). مج، مت در.

(۲). وز: رقیان.

(۳). آج: چه کاریی، لب: چه کاری. [.....]

(۴). مج، مت، وز، لت: بیشترینه، مر: بیشترین.

(۵). آج، لب، لت، مر: نتوانید.

(۶). مج، بهتر.

(۷). وز: قول.

(۸). مج، مت، وز، لت: بیشترینه.

(۹). مج، مت، وز، مر: ابهام.

(۱۰). مج، مت، وز، مر: نوعی.

(۱۱). مج، مت، وز، لت، مر: طعن.

(۱۲). مج، مت، وز، لت، مر: بتر.

صفحه : ۴۵

قُل هَل أُنَبِّئُکُم بِشَرٍّ مِن ذلِکَ مَثُوبَةً عِندَ اللّهِ، بگو ای محمّد خبر دهم شما را بدتر«۱» از اینکه بمثوبت و جزا و پاداشت«۲» و عاقبت بنزدیک خدا آن کس باشد که خدا او را لعنت کرده باشد فی قوله: لُعِنَ«۳» بِشَرٍّ مِن ذلِکَ، اینکه دوم«۵» را نیز«۶» خواند«۷» و اگر چه اوّل بد نبود با«۸» آن که اینکه لفظ جایی استعمال کنند که اوّل بد باشد و دوم بتر، برای آن که ایشان گفتند: ما راینا شرّا منکم،

بر وفق گفتار ایشان، یعنی از ما بتر به زعم گفتار شما آنان باشند که اینکه وصف دارند ایشان به همه حال بتر باشند، و مثله قوله: قُل أ فَأُنَبِّئُکُم بِشَرٍّ مِن ذلِکُمُ النّارُ وَعَدَهَا اللّه الَّذِینَ کَفَرُوا«۹» أَنَا أَکثَرُ مِنکَ مالًا وَ أَعَزُّ نَفَراً،«۱۰» و قوله: مَن لَعَنَهُ اللّهُ، و من موصوله است اینکه جا به معنی الّذی وَ جَعَلَ مِنهُمُ القِرَدَةَ و جعل به معنی خلق است چنان که [۱۲- ر]

آو وَ جَعَلَ الظُّلُماتِ وَ النُّورَ«۱۱» أُولئِکَ شَرٌّ مَکاناً، ایشان بتراند به مکان، یعنی به منزلت و مرتبت«۸» و استحقاق ذمّ و عقاب در دنیا و آخرت. و نصب او بر تمیز است. وَ أَضَلُّ عَن سَواءِ السَّبِیلِ، و گمراه‌ترانـد از راه راست. و قوله: وَ عَبَدَ الطّاغُوتَ، معطوف نیست علی قوله: وَ جَعَلَ مِنهُمُ القِرَدَةَ وَ الخَنازِیرَ، بل معطوف است علی قوله من فی قوله: من لعنه الله، و من غضب علیه، و من عبـد الطاغوت، و بر آن«۹» وجه شبهه مجبرّه را مجال نباشد.

فامّا بر قراءت حمزه و آنان که در شاذ بر اسم می‌خوانند اینکه وجه مطّرد نبود، جواب از سؤال مجبّران«۱۰» باشد که «جعل» در آیت به معنی خلق است و خلاف نیست که بت پرستان را و کافران را خدای«۱۱» آفریده است چنان که مؤمنان را، و اگر چنان بودی که مجبّر گمان برد از آن که خدای تعالی بت پرستی در ایشان آفرید، آیت

---

(۱). مج، مت، وز شعر.

(۲). آج، لب: برید اسلمی.

(۳). مج، مت: عبد الطّاغوت.

(۴). مت، وز، آج، لب، لت، مر: علی الجمع.

(۵). اساس: تغالب، با توجه به مج تصحیح شد. [.....]

(۶). آن: بپرستیدند.

(۷). مج، مت، وز، مر عزّ و جلّ.

(۸). وز: من ثبهٔ.

(۹). مج، مت، وز، لت، مر: اینکه.

(۱۰). مر: مجبّره.

(۱۱). مر تعالی.

صفحه : ۴۷

مـذمّت و ملامت ایشان نبودی بل عذر ایشان بودی و کلام متناقض بودی. بهری«۱» مذمّت ایشان و بهری«۲» معذرت، و اینکه کلام به حکیم لایق نباشـد بیرون از ادلّه عقل که دلیل کرده است که«۳» خـدای تعالی کفر در کافر نیافریند و فعل بندگان فعل او نباشد و فعل«۴» میان دو فاعل صورت نبندد- تعالی اللّه عمّا یقول المبطلون علوّا کبیرا.

در خبر است که: چون اینکه آیت آمد، مسلمانان زبان دراز کردند و جهودان را گفتند:

یا اخوان القردة و الخنازیر،

ایشان رسوا شدند و مفحم بیامدند«۵» و از اینکه جوابی نداشـتند و دانستند که راست است و خدای خبر داده است و شاعر گفت در حقّ ایشان:«۶»

فلعنهٔ اللّه علی الیهود انّ الیهود اخوهٔ القرود

قوله: وَ إِذا جاؤُکُم قالُوا آمَنّا، حق تعالی در اینکه آیت وصف منافقان کرد و آنچه ایشان گوینـد و کنند و کشف اسـرار ایشان گفت چون بنزدیک تو آینـد ای محمّد گویند ما ایمان داریم. وَ قَد دَخَلُوا«۷» وَ اللّهُ أَعلَمُ بِما کانُوا یَکتُمُونَ، و خـدای عالم‌تر است به آنچه اینها«۱۲» پنهان می‌کنند«۱۳» از کفر و اظهار خلاف«۱۴» آن می‌کنند.

(۲- ۱). آف: بهر.

(۳). مج، مت، وز، لت، مر: بر آن که.

(۴). مج، مت، وز، لت: فعلی.

(۵). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر: ماندند، آف، آن: نیامدند.

(۶). مج، مت، وز ایشان.

(۷). آف و.

(۸). مر: بالکفر بکفر.

(۹). مر وَ هُم قَد خَرَجُوا [.....]

(۱۰). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد.

(۱۱). مج، مت، وز: دارند، آف: برآرند.

(۱۲). مج، مت، وز، لت، مر: ایشان.

(۱۳). مج، مت، وز، لت، مر: پنهان می‌دارند.

(۱۴). اساس: خلایف، با توجّه به مج تصحیح شد.

صفحه : ۴۸

وَ تَری کَثِیراً مِنهُم،- الآیـهٔ. حق تعـالی در اینکه آیت وصف«۱» منافقـان کرد که ذکر ایشـان در آیت مقـدّم برفت، گفت: تو بینی یا محمّد بسیاری را از ایشان که مسارعت می‌کنند و می‌شتابند در اثم و عدوان«۲». سدّی گفت: اثم اینکه جا کفر است و بعضـی دگر گفتنـد: عـام است جمله گنـاه را و اینکه أولیتر و فرق از میـان اثم و عـدوان آن است که: اثم گناهی باشـد که مقصور بود بر فاعلش ضرر آن از او تعـدّی نکند، و عدوان ظلم باشد و هر گناه که ضـرر آن به دیگری رسد و اصل عدوان تعدّی و مجاوزهٔ الحدّ باشد. وَ أَکلِهِمُ السُّحتَ، و خوردن ایشـان رشوت را اینکه قول حسن بصـری است. و دیگران گفتنـد: مراد مـال حرام است و اصـل سـحت از سحت باشـد و آن استیصـال بـود برای آن که بیـخ مـال برکنـد به آن که برکت از او ببـرد«۳» برای آن لفـظ مسـارعت گفت و لفظ معاجلت و اسـتعجال نگفت، و اگر چه اینکه به ذمّ نزدیکتر است که ایشان شـتابی می‌کنند به اینکه کارها که شـتاب کار کسی باشد که او محق باشد. وجهی دگر آن است تا ایهام نیفکند«۴» که ذمّ ایشان برای تعجیل است غرض ذمّ ایشان است بر کفر و نفاق و اگر به تأنّی معاطاهٔ اینکه معنی کنند هم مذموم باشد آنگه به «لام» تأکید گفت:

لَبِئسَ و «ما» نکره موصوفه است، بد کاری است آنچه ایشان می‌کنند، و تقدیر آن بود: که: لبئس العمل العمل الّذی کانوا یعملونه، و هر دو وجه اسم «بئس» که اینکه فعل به او مسـند است، محذوف باشد، چنان که: بئس ما صـنعت، و بئس ما قلت، و بئس رجلا زید، و آیت دلیل است بر آن که جزا بر عمل است برای آن که مذمّت به فعل تعلیق کرد.

قوله: لَو لا یَنهـاهُمُ الرَّبّانِیُّون، «لو لا» اینکه جا به معنی «هلّا» است و معنی «هلّا» تحضـیض باشـد و توبیـخ و اینکه جا توبیـخ است، حق

تعالی در اینکه آیت ذم کرد أحبار و علمای جهودان را بر ترک امر معروف و نهی منکر- چرا نهی نمی‌کنند ایشان را احبار و عالمان ایشان از دروغ گفتن و حرام خوردن. و «ربّانی» بیان کردیم که عالمی باشد که علم دین داند و تربیت علم الهی کند و منسوب باشد با رب با نوعی از

---

(۱). مج، مت، وز، لت آن، مر اینکه.

(۲). مر: فِی الإِثمِ وَ العُدوانِ

(۳). مج، مت، وز، لت، مر: بردارد.

(۴). مر: بیفکند.

صفحه : ۴۹

تغییرات نسب، کما قالوا«۱» فی النّسبهٔ الی الرّوح: روحانیّ و الی البحر بحرانیّ و گفته‌اند«۲»: «أحبار» علمای جهودانند و «ربّانیان» علمای ترسایانند، حق تعالی تعییر کرد هر دو گروه را به ترک امر معروف و نهی منکر.

عبد اللّه بن جریر«۳» روایت کرد«۴» از پدرش که رسول- علیه السّلام- گفت: هیچ مرد«۵» نباشد که به قومی بگذرد که ایشان معصیتی می‌کنند و او دست ایشان به دست فرو نگیرد و ایشان را منع نکند و الّا نزدیک بود که خدای تعالی ایشان را عذابی عام فرستد، و رسول- علیه السّلام- اینکه به شرط تمکّن«۶» گفته باشد، یعنی اگر تواند و قوّت آن دارد که ایشان را به دست منع کند و نکند. امّا آن که او متمکّن نباشد از آن که به دست منع کند باید تا به زبان نهی کند اگر نیز نتواند«۷» و داند که مؤدّی خواهد بودن با«۸» ضرری«۹» یا داند که [۱۳- ر]

انکار او را تاثیر نخواهد بودن باید تا آن را به دل منکر می‌باشد«۱۰» و تکلیف او بیش از اینکه نیست.

مالک دینار گفت: خدای تعالی وحی کرد به قومی فرشتگان«۱۱» که فلان شهر را عذاب کنی«۱۲»، فرشتگان گفتند: بار خدایا تو عالمتری، و لکن فلان بنده عابد ما دام که بر درگاه تو باشد در آن شهر است، گفت: اسمعونی صیحته فوجهه لم یتغیّر غضبا لمحارمی«۱۳» [گفت]«۱۴»: آواز«۱۵» ناله او بشنوانی«۱۶» مرا که روی او متغیّر نشد به خشم بر ایشان چون ارتکاب محارم می‌کردند.

در خبر است که خدای تعالی وحی کرد به یوشع بن نون که: من از قوم تو صد هزار آدمی را هلاک خواهم کرد، چهل هزار صالحان و نیکان و شصت هزار بدان

---

(۱). مج، مت، وز، لت، مر: قالوا.

(۲). آف آن: لقبه.

(۳). مج، مت، وز، لت، مر: عبید اللّه بن جریر.

(۴). مج، مت، وز، لت، مر: روایت کند.

(۵). مج، مت، وز، لت، مر: مردی. [.....]

(۶). مج، مت، وز، تمکین، آف: ممکن، مر: متمکن.

(۷). مج، مت، وز: تواند.

(۸). آن: یا .

(۹). وز آن: ضریری.

(۱۰). مر: باشد.

(۱۱). وز: فرشتگان.

(۱۲). آج، لب، لت، مر: کنید.

(۱۳). وز: المحارمی.

(۱۴). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

(۱۵). مج، مت، وز: او را.

(۱۶). مر: بشنوانید.

صفحه : ۵۰

یوشع گفت: بـار خـدایا؟ دانم که«۱» بـدان مسـتحقّ هلاکنـد، نیکـان را چرا هلاـک خواهی کردن! گفت: انّهم لم یغضـبوا لغضبی و واکلوهم و شاربوهم، برای آن که ایشان برای خشم من خشم نگرفتند و به«۲» آن فاسقان مؤاکله و مشاربه و مخالطه کردند.

نعمان بن بشیر روایت کرد«۳» که رسول- علیه السّـلام- گفت: مثل فاسقی در میان قومی«۴» صالح«۵» که او را نهی نکننـد از منکر، مثـال جماعتی باشـد که کشتیی باشـد میان ایشان بشـرکت در آن کشتی نشـینند، چون کشتی به میان دریا رسـد یکی از ایشان تبری برگیرد«۶» و کشتی شکسـتن گیرد، او را گوینـد: چه می‌کنی خود را و مـا را هلاـک خواهی کردن، او گویـد«۷»: در نصـیب خود و حصّه خـود تصرّف می‌کنم. اگر او را به اینکه گفتـار رهـا کننـد و دست او به دست فرو نگیرنـد«۸» کشتی بشـکند و او و ایشـان«۹» غرقه«۱۰» شوند، و اگر منع کنند او را، او و ایشان سلامت یابند، بیانش قوله:

وَ اتَّقُوا فِتنَةً لا تُصِیبَنَّ الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنکُم خاصَّةً«۱۱» لَبِئسَ ما کانُوا یَصنَعُونَ لا [م]«۱۷»، تأکید است، و گفته‌اند: جواب قسمی مضمر است، و تقدیره:

و اللّه لَبِئسَ مـا کانُوا یَصـنَعُونَ، و فرق میان صـنع و عمل آن است که عمل هم محکم باشـد و هم مشوّش و لکن صـنع جز محکم را نخوانند از آن جا«۱۸» پیشه‌وران را صنّاع خوانند که عمل ایشان به علم باشد و بر وجه احکام و اتّساق بود و

---

(۱). مج، مت، وز، لت: تا.

(۲). مج، مت، وز، لت، مر: با.

(۳). لت: روایت کند. [.....]

(۴). آف، آن: قوم.

(۵). مج، مت، وز، لت، مر: صالحان.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر: بردارد.

(۷). مج، مت، وز، لت، مر من.

(۸). مج، مت، وز: فرو نگیرد.

(۹). مر همه.

(۱۰). مج، مت، وز، لت، مر: غرق.

(۱۱). سوره انفال (۸) آیه ۲۵.

(۱۲). همه نسخه بدلها بجز آن: بترسید.

(۱۳). لت: فتنه‌ای.

(۱۴). مج، مت، وز از.

(۱۵). مج، مت: فرود آمد.

(۱۶). مج، مت، وز: تمییز نکند.

(۱۷). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد. [.....]

(۱۸). مج، مت، وز، لت، مر: از اینکه کار.

صفحه : ۵۱

نعمت را صنیعت برای آن«۱» خوانند و پرورده نعمت را هم صنیعه گویند که او را به«۲» نیکی پرورده باشند و اصل«۳» او اینکه است، آنگه اتّساع کنند و گویند: فعل و عمل و صنع به معنی واحد باشد، و فعل از همه عامتر باشد آنگه عمل خاصتر آنگه صنع از هر دو خاصتر.

قوله: وَ قالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللّهِ مَغْلُولَةٌ- الایة. عبد اللّه عبّاس گفت: سبب نزول آیت آن بود که خدای تعالی از فضل و رحمت خود نعمت بر جهودان فراخ کرده بود پیش از آمدن رسول- علیه السّلام- تا ایشان توانگرترین مردمان بودند. چون بر رسول علیه السّلام- کفر آوردند و با«۴» او لجاج«۵» کردند خدای تعالی آن نعمت از ایشان باز گرفت و به بدل توانگری«۶» ایشان را درویشی داد و به بدل عزّت، مذلّت چنان که فرمود در حقّ ایشان وَ ضُرِبَت عَلَيهِمُ الذِّلَّةُ وَ المَسكَنَةُ«۷» يَدُ اللّهِ مَغْلُولَةٌ. بعضی دگر مفسّران گفتند: اینکه قول فنحاص گفت تنها و لکن دیگران شنیدند و انکار نکردند، حق تعالی گفت:

بمثابت آن است که همه گفتند حق تعالی در اینکه آیت بیان آن کلمه ناسزا گفت [۱۳- پ]

که جهودان گفتند در حقّ او اطلاق کردند، گفت: گفتند که دستهای خدا بسته است به بند و غل و بند بر او نهاده و غرض ایشان در اینکه نه تجسیم«۹» بود و آن که خدای را تعالی اثبات دستی کنند که جارحه باشد غرض ایشان وصف او بود- تعالی علوا کبیرا«۱۰»- به بخل و تضییق و امساک و عرب کنایه کنند [از نعمت]«۱۱» به ید«۱۲» برای آن که در غالب عادت در شاهد بذل«۱۳» و اعطاء«۱۴» و امساک و نادادن«۱۵» به دست باشد ایشان جود و بخل را به دست باز بستند قال الشّاعر«۱۶»:

---

(۱). مج، مت، وز، لت: اینکه.

(۲). مج: بر.

(۳). اساس: مثل، با توجه به مج تصحیح شد.

(۴). آن: به.

(۵). لب: الحاح.

(۶). اساس: تونگری/ توانگری.

(۷). سوره بقره (۲) آیه ۶۱.

(۸). لت: فنحاص بن غازورا، مر: فیحاص بن عازورا.

(۹). آف، آن: تجسم.

(۱۰). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۴۳.

(۱۱). اساس: ندارد، با توجه به وز افزوده شد.

(۱۲). اساس: به بند، با توجه به مج تصحیح شد.

(۱۳). مج، مت، وز: بذله. [.....]

(۱۴). مج، مت، وز، لت، مر: عطا.

(۱۵). اساس: نادان، با توجّه به وز تصحیح شد.

(۱۶). مج، مت، وز شعر.

صفحه : ۵۲

یداک یدا مجد فکفّ مفیدهٔ و کفّ اذا ما ضنّ«۱» بالزّاد تنفق

و قال اخر«۲»:

له علیّ أیاد کست اکفرها و إنّما الکفر ما لا یشکر النعم

قال اخر«۳»:

له فی ذوی الحاجات اید کانّها مواقع ماء المزن فی البلد القفر

و در عکس اینکه بخیل را گویند: فلان جعد الانامل مقبوض الکفّ کدّ الاصابع مغلول الیدین، و قال الشّاعر«۴»:

کانت خراسان ارضا اذ یزید بها«۵» و کلّ باب من الخیرات مفتوح

فاستبدلت بعده جعدا انا مله کانّما وجهه بالخلّ«۶» منضوح

و در اینکه معنی قدما و محدّثین«۷» به کنایت و تصریح بسیار اشعار گفتند. اینکه طباطبا گفت:

و کان لی حاسب ان رحت ملتجئا«۸» ما فی یدیه اذا ما جئت مجتدءه

اضاف تسعین یقفوها ثلاثتها الی ثلاثهٔ الاف و تسع مائهٔ

و قال أیضا«۹»:

إن رمت«۱۰» ما فی یدیه منه ملتمسا و جئت اشکو الیه منه ضیق یدی

أحصت الوفا تراه منه اربعهٔ منقوصهٔ سبعهٔ حصّت من العدد

یوسف عروضی اینکه معنی به پارسی گفته«۱۱»:

هفت کم کن تو از چهار هزار به کف اندر نگاهدار شمار

پس بدان آن زمان که کف امیر کس نبیند مگر بدین کردار
[اینکه ابیات مشتمل است بر آن که آن کس که اینکه عددها را«۱۲» شمار بر انگشت

---

(۱). مج، مت، وز: بهن، آف: طنن. (۴- ۳- ۲). همه نسخه بدلها بجز آف: لست.
(۵). همه نسخه بدلها بجز آف، آن: یزید.
(۶). لب، آف، آن: بالغل.
(۷). مج، مت، وز، لت: محدثان.
(۸). مج، وز، لت مر: ملتمسا.
(۹). اساس: یزد بها، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
(۱۰). آج، لب، آن: رمیت، چاپ شعرانی (ج ۴/ ۲۶۹): رحت.
(۱۱). مج، مت، وز شعر.
(۱۲). اساس، مج، مت، وز: ندارد، با توجّه به آج و لب و سیاق عبارت افزوده شد.

صفحه : ۵۳

گیرد از سه هزار و نه صد و نود و سه هر دو دست او بسته بود.]«۱»
حق تعالی رد کرد بر ایشان و جواب داد ایشان را بر وجه زجر و لعنت و نفرین گفت: غُلَّت أَیدِیهِم، دستهای ایشان به غل بسته باد.
حسن بصری گفت: معنی آیت آن است که دست خدای از عذاب ما مکفوس«۲» و مقبوض است، یعنی خدای ما را عذاب نکند الّا مقدار آنچه سوگند او راست کند جز آن که«۳» پدران ما گوساله پرستیده‌اند.
مجاهد و سدّی گفتند جهودان گفتند: چون خدای تعالی ملک از ما بستد دست بر سینه نهاد و چون کسی که تقبّل کاری کند و دست بر سینه زند«۴» و گفت: ای بنی اسرائیل و بنی احبار من ضمان کردم که دست از«۵» برنگشایم تا ملک با شما ندهم، گفتند: اینکه الفاظ کنایت است از«۶»: غُلَّت أَیدِیهِم، دست ایشان از خیرات بسته باد و دستهاشان به خیر مرساد و شاید که حقیقت بود چنان که گفتیم دستهاشان به بند و غل بسته باد و«۷» لعنت بر ایشان باد به اینکه که گفتند، آنگه گفت: وصف من بخلاف آن است که ایشان گفتند: بَل یَداهُ مَبسُوطَتانِ یُنفِقُ کَیفَ یَشاءُ، بل دستهای او گشاده است چنان که خواهد انفاق می‌کند و می‌دهد و می‌بخشد به حسب مصلحت.
اگر گویند آنچه جهودان از سر جهل گفتند که: یَدُ اللّهِ مَغلُولَةٌ، محمول بود بر آن که ندانستند و نشناختند خدای را که وصف او به اینکه نشاید کردن، چگونه گفت خدای تعالی: بَل یَداهُ مَبسُوطَتانِ، خود را ید اثبات کرد، آنگه آن را وصف کرد!
گوییم: قدیم تعالی«۸» در اینکه باب طریقه ازدواج مراعات کرد، چون ایشان وصف او تعالی [به بخل]«۹» [۱۴- ر]

کردند از ره عبارت دست کردند، حق تعالی هم به آن عبارت رد کرد بر ایشان، نبینی که در برابر مغلولة مبسوطة گفت،«۱۰» یعنی اگر بر مجاز شما

---

(۱). اساس: ندارد، با توجّه به وز افزوده شد. [.....]

(۲). مج، مت، آج، لب، لت: مکفوف.

(۳). وز، مج، مت، آج، لت: چندان که.

(۴). اساس: زد، با توجّه به وز تصحیح شد، دیگر نسخه بدلها: نهد.

(۵). مج، مت، وز، لت، مر هم.

(۶). مج، مت، وز اینکه.

(۷). مر لُعِنُوا بِما قالُوا

(۸). مج، مت، وز: جلّ جلاله.

(۹). اساس: ندارد با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده.

(۱۰). مج، مت، وز، لت، مر: نهاد.

صفحه : ۵۴

وصف کردی دست او را به آن که مغلول است خلاف آن است، بل مبسوط است تا جواب مطابق اعتراض بود. و «ید» در حق تعالی که اطلاق کننـد، چند معنی دارد- و او خود در کلام [عرب]«۱» بر معانی است امّا ید به معنی جارحه در حقّ خدای«۲» روا نیست از آنجا که درست شده است بالادلّة القاطعة که او جسم نیست و به صفت اجسام نیست.

امّا آن که مشبّهه گفتنـد و جماعتی اهل اخبار که: للّه ید لا کالایدی، اگر مراد جارحه است اینکه مناقضه باشد، چنان که گفتند: او جسـمی است لا- کالاجسـام، اینکه مناقضه باشـد برای آن که چون گفت: جسم، اثبات کرد طول و عرض و عمق را، چون گفت: لا کالاجسام، نفی کرد آن را که اثبات کرده بود بعینه و اینکه مناقصه، باشـد، همچنین لا کالایـدی. و اگر مراد آن است که [له ید]«۳» لا بمعنی الجارحة اینکه درست است یعنی دستهای دیگران جارحه باشد و دست«۴» در حق [او]«۵» معنی نه جارحه باشد.

امّا اقسام ید از اینکه پنج بیرون نیست به معنی جارحه بود چنان که گفت:

فَاقطَعُوا أَیدِیَهُما«۶» فَوَیلٌ لِلَّذِینَ یَکتُبُونَ الکِتابَ بِأَیدِیهِم، دوم به معنی نعمت چنان که شواهد آن از اشـعار برفت، و چنان که رسول- علیه السّلام- گفت:

ید اللّه علی الجماعة

، ای نعمتـه علیهم، و به معنی قـدرت و قوّت باشـد چنـان که: مـاله بهـذا الامـر یـد، و منه قـوله: أُولِی الأَیـدِی وَ الأَبصـارِ«۷» داوُدَ ذَا الأَیدِ«۸»أَو یَعفُوَا الَّذِی بِیَدِهِ عُقدَةُ النِّکاحِ«۹» ذلِکَ بِما قَدَّمَت أَیدِیکُم«۱۰» یُنفِقُ کَیفَ یَشاءُ، چنان که خواهـد هزینه می‌کند بحسـب مصـلحت. وَ لَیَزِیدَنَّ کَثِیراً مِنهُم ما أُنزِلَ إِلَیکَ مِن رَبِّکَ طُغیاناً وَ کُفراً، و بیفزاید بسـیاری را از ایشان آنچه ما بر تو فرسـتاده‌ایم«۱۱» از قرآن.

کفر و طغیـان معنی آن است که ایشان کفر و طغیان بیفزاینـد عنـد نزول قرآن، برای آن که معلوم است بضـرورت که قرآن ایشان را کفر و ضـلالت نیفزاید«۱۲». و مثـال اینکه چنـان بود که یکی از مـا گویـد: وعظتـک فلم یزدک وعظی الّا عصـیانا و طغیانا. قال اللّه تعالی: فَلَم یَزِدهُم دُعائِی إِلّا فِراراً«۱۳» إِذا ما أُنزِلَت سُورَةٌ فَمِنهُم مَن یَقُولُ أَیُّکُم زادَتهُ هـذِهِ إِیماناً فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا فَزادَتهُم إِیماناً وَ هُم یَستَبشِرُونَ وَ أَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَرَضٌ فَزادَتهُم رِجساً إِلَی رِجسِهِم«۱۴» ما أُنزِلَ إِلَیکَ «ما» موصوله است و محلّ او رفع است باسناد الفعل الیه، اعنی و لیزیدنّ و «کثیرا» مفعول اوّل است و «طغیانا» و «کفرا» مفعول دوم. وَ أَلقَینا بَینَهُمُ العَداوَةَ وَ البَغضاءَ إِلی یَومِ القِیامَةِ،

در آن که ضمیر «بینهم» راجع با کیست خلاف کردند. بعضی گفتند: راجع است با جهودان و ترسایان، یعنی میان جهودان و ترسایان دشمنی و دل دوری افکندیم تا به روز قیامت، و مثله قوله: فَأَغرَینا«۵»فی فی، اینکه قول حسن بصری است و مجاهد. بعضی دیگر گفتند: مراد جهودانند تنها و مراد آن مخالفت و عداوت است که در«۷» میان فرق جهودان است از عنانیان«۸» و اسمعنیان«۹» و دیگر طوایف، اینکه قول رمّانی است.

و در آن که عداوت از میان ایشان به چه افتاد دو قول گفتند، ابو علی گفت: به تکفیر«۱۰» نصاری یهود را«۱۱» به کفرشان به عیسی و یهود نصاری را به اتّخاذ ایشان عیسی را به خدایی«۱۲».

قولی دیگر به اختلافی که«۱۳» میان ایشان بود در آراء و دیانات ایشان، و خدای تعالی خذلان کرد ایشان را و با خود رها کردشان«۱۴»، عقوبهٔ لهم علی کفرهم المتقدّم الی یوم القیمهٔ، لا بدّ است از آن که اینکه معنی مختص بود به آنان که معلوم از حال ایشان آن باشد که بر کفر خواهند مردن. کُلَّما أَوقَدُوا ناراً لِلحَربِ أَطفَأَهَا اللّه» هر گه که

---

(۱). آج، لب: عندهم.

(۳- ۲). آف: صورت.

(۴). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد.

(۵). اساس و دیگر نسخه بدلها و اغرینا، با توجه به قرآن مجید تصحیح شد.

(۶). سوره مائده (۵) آیه ۱۴.

(۷). مج، مت، وز، لت، مر: از.

(۸). کذا: اساس، آج، لب، آف: عناسان، مج، مت، وز، لت، مر: عتابیان، آن: عباسیان.

(۹). مج، مت، وز، لت، مر: اسمعتیان، لب: اسمعنان، آن: اسماعیلیان.

(۱۰). لت: به تعریف کفر.

(۱۱). لت، آن، مر: یهود نصاری را.

(۱۲). اساس: خدای، با توجه به مج تصحیح شد. [.....]

(۱۳). مج، مت، وز، لت از، مر در.

(۱۴). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر، آن: رها کردشان.

صفحه : ۵۷

آتشی برافروزند برای کارزار، خدای تعالی بنشاند آن را«۱».

حسن بصری و مجاهد گفتند: مراد حرب رسول ماست- علیه السّلام«۲»- و حق تعالی اینکه از جمله معجزات رسول کرد از آن وجه که خبر است از غیب و مخبر مطابق خبر آمد، و نیز برای آن که جهودان به قوّت و شوکت«۳» به حدّی بودند که در همه زمین حجاز کس با ایشان مقاومت نکردی، و قریش از ایشان مدد خواستند«۴» و به ایشان معتضد و مستظهر بودند«۵»، و اوس و خزرج در مخالفت ایشان مناقشت نمودندی چون رسول- علیه السّلام- پیدا گشت و به ادای«۶» رسالت، برخاست«۷» آن قوّت ایشان به ضعف بدل شد و شدّت ایشان به خور«۸» و بد دلی و متفرّق الاهوا شدند تا رسول- علیه السّلام- بنی قریظه را بکشت و بنی النّضیر و بنی قینقاع«۹» را براند و از نشیمنهاشان برون کرد«۱۰» و بقایایی که بماندند جزیه بر ایشان نهاد و فدک از ایشان بستد و اهل وادی القری او را گردن نهادند و به دولت و صولت او جمله مستأصل شدند، و اینکه علمی بود از اعلام معجز«۱۱» رسول- علیه السّلام- و ذکر

آتش در باب حرب و استعارت او در شرّ حديثى متداول است و معهود در لغت است و در اشعار ايشان بسيار است، قال عوف بن عطيّه:«۱۲»

اذا ما اجتنينا جنا منهل شببنا لحرب بعلياء نارا

و قال اخر:

با الحرب«۱۳» تضطرم«۱۴» اضطراما

و قال اخر«۱۵»:

---

(۱). مر: او را.

(۲). مج، مت: صلوات اللّه و سلام عليه، وز، مر: صلوات اللّه عليه و آله.

(۳). مج، مت، وز، لت، مت، مر شجاعت.

(۴). مج، مت، وز، آج، لت، مر: خواستندى.

(۵). آن: بود.

(۶). وز: به او.

(۷). مر: برخواست.

(۸). لب، لت، مر: به جور.

(۹). اساس، آن: بنى قيفاع.

(۱۰). آج، لب، مر: بيرون كرد.

(۱۱). مت: معجزه، آج، لب: اعجاز.

(۱۲). مج، وز شعر. [.....]

(۱۳). مج، مت، وز، آج، لت، مر: نار الحرب.

(۱۴). مج، مت: يضطرم.

(۱۵). وز شعر.

صفحه : ۵۸

و ليس يصلى بخيل الحرب جانبها»

وَ يَسعَونَ فِي الأَرضِ فَساداً، آنگه خبر داد كه: اينكه جهودان در زمين سعى به فساد مى‌كنند تا افساد بلاد و عباد كنند به معاصى خداى تعالى و تحريف تورات«۱» و تقليب احكام او و پوشيدن كار رسول ما- عليه السّلام-. وَ اللّهُ لا يُحِبُّ المُفسِدِينَ، و خداى تعالى مفسدان را دوست ندارد و نخواهد كه ايشان را خير رساند و ثواب دهد [۱۵- ر].

قوله: وَ لَو أَنَّ أَهلَ الكِتابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوا، رمّانى گفت: معنى «لو» وجوب المعنى الثّانى بالاوّل به طريقه لو كان كذا لكان كذا و اينكه معنى مبهم است و در او كشفى نيست. و بعضى ديگر گفتند: لامتناع الشّىء من امتناع غيره، كقولهم: لو كان لى مال لحججت، و

اینکه مذهب هم مطّرد نیست و اصل در اینکه باب آن است که ما شرح دادیم که معنی «لو» بر عکس دیگر حروف است، با نفی اثبات باشد و با اثبات نفی و حکم جوابش هم اینکه باشد هم از قصّه«۲» نهاد او و شرح اینکه به استقصاء برفته است.

حق تعالی گفت: اگر اهل کتاب که جهودان و ترسایانند احکام تورات و انجیل بر پای داشتندی«۳» و به تو و به کتاب تو ایمان آوردندی«۴» و تقوا و پرهیزگاری پیشه گرفتندی، ما گناهان ایشان مکفّر و پوشیده کردیمی«۵» و ایمان و تقوا را کفّاره گناهان ایشان کردیمی«۶» و ایشان را به بهشت و نعیم«۷» بردیمی«۸». و «نعیم» نامی است از نامهای بهشت و برای آن که در «لو»«۹» معنی شرط است، اگر در ماضی شود معنی استقبال دهد.

---

(۱). مج، مت، وز: تعدیه.

(۲). مج، مت، وز، لت، مر: قضیه، آج، لب: قصده.

(۳). مت: بر پای داشتند.

(۴). مت: ایمان آوردند، مر و اتّقوا الکفّرنا عنهم سیّئاتهم و لا دخلناهم جنّات النعیم.

(۵). مج، مت، وز، لت، مر: پوشیده کردمانی، آج، لب: پوشیده کردمی.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر: کردمانی، آج، لب: کردمی.

(۷). مج، مت: نعیم بهشت.

(۸). مج، مت، وز، لت، مر: بردمانی، آج، لب: بردمی.

(۹). اساس: در او، با توجّه به مج تصحیح شد.

صفحه : ۵۹

وَ لَو أَنَّهُم أَقامُوا التَّوراةَ وَ الإِنجِيلَ، آنگه گفت: اگر چنان که اینکه جهودان و ترسایان اقامه تورات و انجیل کردندی، و احکام آن را کار بستندی. وَ ما أُنزِلَ إِلَيهِم مِن رَبِّهِم، یعنی قرآن، و به قرآن ایمان آوردندی و احکام او بر دست گرفتندی و گفتندی«۱» معنی آن است که: اگر تورات و انجیل را نصب چشم خود کردندی و در پیش خود بداشتندی تا به هر مشکلی رجوع به آن کردندی. لَأَكَلُوا مِن فَوقِهِم، بخورندی از بالایشان«۲» و از زیر پایشان، و در او چند قول گفتند:

یکی آن که عبد اللّه عباس و مجاهد و قتاده گفتند: مراد«۳» مِن فَوقِهِم، باران آسمان است، وَ مِن تَحتِ أَرجُلِهِم، مراد نبات زمین است،«۴» بعضی دگر گفتند: بیان اینکه دو جهت مجاز است و معنی آن است که من جمیع الجهات من أیس و لیس«۵» من حیث لا یحتسب، یعنی اگر ایشان ایمان آورده بودندی ایشان را به بودی که از خانه و نشیمن خود بنه افتادندی«۶» و در خانه خود بماندندی و روزی از هر چار جهت«۷» به ایشان می‌آمدی، چنان که گفت«۸»: یأتیها رزقها رغدا من کلّ مکان، و ایشان را آواره نبایستی کردن و اینکه بر سبیل تأسیف و تحسیر«۹» گفت تا ایشان را حسرت نماید«۱۰» و اندوهگن«۱۱» کند.

و مثله قوله تعالی: وَ لَو أَنَّ أَهلَ القُری آمَنُوا وَ اتَّقَوا لَفَتَحنا عَلَيهِم بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الأَرضِ«۱۲» وَ مَن يَتَّقِ اللّهَ يَجعَل لَهُ مَخرَجاً وَ يَرزُقهُ مِن حَيثُ لا يَحتَسِبُ«۱۳» وَ أَن لَوِ استَقامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسقَيناهُم ماءً غَدَقاً.«۱۴» مِنهُم أُمَّةٌ مُقتَصِدَةٌ، از ایشان یعنی از اهل کتاب جماعتی‌اند«۱» مقتصد و او آن باشد که بین الاسراف و التّقصیر باشد میانه هر دو غلو و اسراف نکند و نیز تقصیر نکند، و القصد واسط«۲» الامور، و القصد الجادّة لأنّها بین مضلّتین، که اینکه جانب و آن [جانب]«۳» گمراهی باشد و از میانه راه راست آن را قصد خوانند برای اینکه. و گفتند: آن را برای آن قصد خواندند که رونده مقصد«۴» به او کند پس او مصدر است به معنی مفعول کالرّضی بمعنی المرضیّ.

ابو علی گفت و جماعتی مفسّران که: مراد به اینکه مؤمنان اهل کتاب‌اند، که به رسول- علیه السّلام- ایمان آوردند. و همچنین روایت کرده‌اند در تفسیر اهل البیت- علیهم السّلام: برای آن که«۵» لفظ مدح است و ما قبله الفاظ ذمّ«۶»، جمع نکنند در حقّ یک قوم از میان مدح و ذم، و بعضی دگر گفتند«۷»: آیت در نجاشی و قومش فرود آمد و زجّاج گفت به حکایت«۸» از بعضی مفسّران که گفتند: مراد قومی‌اند که با رسول- علیه السّلام- مناصبه و اظهار عداوت نکردند، و مجاهد گفت: که مسلمانان اهل کتابند و اینکه قول اولی است. وَ کَثِیرٌ مِنهُم ساءَ ما یَعمَلُونَ، و بسیاری از ایشان بد می‌کنند. و «ساء» در معنی «بئس» باشد، و تقدیر آن است که: ساء الشّیء شیئا کانوا یعملونه خواست تا باز نماید که همه یک حکم ندارد اندکی از ایشان نیک‌اند و بیشتر بداند.

قوله: یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغ ما أُنزِلَ إِلَیکَ مِن رَبِّکَ- الآیهٔ، مفسّران در تفسیر اینکه آیت و سبب نزول او«۹» خلاف کردند. محمّد بن الکعب القرظیّ گفت از ابو هریره که:

رسول- علیه السّلام- در اسفار و غزوات که بودی وقت«۱۰» فرود آمدن برای او جای فرود آمدن طلب کردندی که«۱۱» سایه درختان بودی تا او آن جا فرود آمدی. یک روز در

---

(۱). مج، مت، وز، لت، مر: هستند.

(۲). مج، مت، وز، لب، لت: واسطه. [.....]

(۳). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

(۴). مج، مت، وز، لت، مر: قصد.

(۵). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر اینکه.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر و

(۷). مج، مت، وز که.

(۸). مج، مت، وز، لت، مر: حکایت کرد.

(۹). آج، لب: اینکه، مر: آن.

(۱۰). مج، مت، وز، لت، مر: بوقت.

(۱۱). آج، لب، لت به.

صفحه : ۶۱

سایه درختی فرود آمد بر عادت و شمشیر از شاخ آن درخت درآویخت و او به قیلوله بخفت و اصحاب از او مشغول شدند اعرابی بیامد و تیغ رسول«۱» از نیام برکشید«۲». رسول- علیه السّلام- بیدار شد، گفت: یا محمّد من یعصمک منّی، تو را از من که حمایت کند! رسول- علیه السّلام- گفت:

اللّه یعصمنی

، خدای مرا نگاه دارد، چون رسول- علیه السّلام- اینکه بگفت، دست اعرابی بلرزید و تیغ از دستش بیفتاد«۳» و او«۴» سر بر آن درخت می‌زد تا دماغش از [سر]«۵» پراکنده شد و بمرد، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد.

أنس مالک روایت کرد که سبب نزول«۶» آیت آن بود که عایشه گفت:«۷» رسول- علیه السّلام- در خیمه خفته بود بیدار شد و گفت: هیچ مرد صالحی نباشد که مرا نگاه دارد که مرا خوفی می‌باشد از دشمنان! ما در اینکه بودیم که آواز سلاح برآمد، نگاه کردیم سعد بود و حذیفه گفتند ما آمده‌ایم تا تو را نگاه داریم. رسول- علیه السّلام- بخفت چنان که ما غطیط او بشنیدیم«۸».

جبرئیل علیه السّلام آمد و اینکه آیت«۹» آورد.

رسول- علیه السّلام- آواز داد و گفت: یا سعد یا حذیفهٔ باز گردید که خدای تعالی ضمان کرد«۱۰» که مرا نگاه دارد از دشمنان.

حسن«۱۱» گفت: سبب آن بود که رسول- علیه السّلام- گفت چون خدای تعالی مرا بفرستاد دانستم که قومی مرا به راست ندارد و از نکاره«۱۲» جهودان و ترسایان می‌ترسیدم خدای تعالی اینکه آیت فرستاد.

بعضی دگر گفتند: در بدایت اسلام چون در مسلمانان ضعفی بود، خدای تعالی فرمود رسول را که زبان از بتان اینکه«۱۳» بت پرستان کشیده‌دار بقوله: وَ لا تَسُبُّوا الَّذِینَ یَدعُونَ مِن دُونِ اللّهِ فَیَسُبُّوا اللّهَ عَدواً بِغَیرِ عِلمٍ«۱۴» لَستُم عَلی شَیءٍ، اینکه آیت که از پس آن«۵» آیت آمد چون اینکه آیت فرود آمد، گفت رسول- علیه السّلام- گفت:

لا ابالی من نصرنی او من خذلنی.

بعضی دگر گفتند، در کار زنان رسول آمد که خدای فرموده بود رسول را که ایشان را گوید: دنیا رها کنی و«۶» ترسید که قبول نکنند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد.

بعضی دگر گفتند: آیت در جهاد آمد که رسول- علیه السّلام- ترسید که بعضی مردمان مطاوعت نکنند در باب جهاد، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد.

اینکه اقوالی است که جماعتی مفسّران گفتند، امّا آنچه در تفسیر اهل البیت است- علیهم السلام و از ائمّه ما و جماعتی صحابه روایت کرده‌اند چون براء بن عازب و جابر بن عبد اللّه انصاری و سلمان و ابو ذرّ«۷» و عمّار و حذیفه و جز ایشان که: آیت در حقّ امیر المؤمنین علی آمد در حجّهٔ الوداع چون رسول- علیه السّلام- با ترسایان نجران مصالحه کرد [۱۶- ر]

بر دو هزار«۸» حلّه من حلل الاواقی«۹»، و جبرئیل- علیه السّلام- آمد و گفت: تو را حجّ وداع می‌باید کردن«۱۰». او علی را به جانب یمن فرستاد تا آن حلّه‌ها

---

(۱). مج، مت، وز، لت، مر من.

(۲). مت، آج، لب از.

(۳). همه نسخه بدلها ما.

(۴). مج، مت، وز، آج، لب: رسانیدنی.

(۵). اساس: اینکه، با توجّه به مج تصحیح شد. [.....]

(۶). مج، مت، وز، لت: او.

(۷). آج، لب: أبو ذر غفاری.

(۸). ضبط کلمه در اساس به صورت «هزار» آمده است که با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۹). اساس: الاوقی، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۱۰). آج، لب: می‌باید کرد.

صفحه : ۶۳

تحصیل کند و او ساز حجّ رفتن گرفت، چون بیرون شد از مدینه نامه نوشت به امیر المؤمنین علی که: من به جانب مکّه رفتم«۱» به حجّ. چون کار«۲» تمام کرده باشی از ره یمن به مکّه آی به حجّ که آن جا ملتقی باشد- ان شاء اللّه. او نامه برخواند و ساز رفتن

کرد و آنچه حاصل کرده بود از حلّه‌ها در اعدال«۳» بست و با قوم خود برنشست و روی به مکّه نهاد. چون به میقات اهل یمن رسید، احرام گرفت و چهل و چهار شتر با خود داشت به هدی«۴»، و حج آنگه قارن بود و مفرد، و فرض تمتّع نیامده بود. چون رسول- علیه السّلام- به مکّه رسید به نزدیکی، خدای تعالی آیت فرستاد: وَ أَتِمُّوا الحَجَّ وَ العُمرَةَ لِلّهِ.«۵» حاشَ لِلّهِ ما هذا بَشَراً إن هذا إلّا مَلَکٌ کَریمٌ«۱۲» گفت«۱۳»: اینکه آن است که شما«۱۴» زبان ملامت دراز کرده‌اید«۱۵» به سبب اینکه، فَذلِکُنَّ الَّذِی لُمتُنَّنِی فِیهِ«۱۶» الیَومَ أَکمَلتُ لَکُم دِینَکُم وَ أَتمَمتُ عَلَیکُم نِعمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الإِسلامَ دِیناً[کما ما «۵» الیَومَ أَکمَلتُ لَکُم دِینَکُم[کما ما «۱۱»- الآیة.

رسول- علیه السّلام- گفت:

اللّه اکبر، انّ کمال الدّین و تمام النّعمة و رضاء الرّب برسالتی و بولایة علیّ من بعدی،

آنگه روی به علی کرد و گفت:

یوم بیوم انّ اللّه لا یضیع أجر من أحسن عملا

، روزی به روزی که خدای تعالی رنج نیکوکاران ضایع نکند.

---

(۱). مج، مت، وز، لت، مر: مغنم. آف، آن: مقیم.

(۲). آج، لب: عرض کرد.

(۳). مج، مت، وز، مر: مباهله‌اش.

(۴). وز: نزول، مر: تنزّل. [.....]

(۵). سوره مائدة (۵) آیه ۳.

(۶). مج، آج، لب، لت، مر: خدای، وز: خدایی.

(۷). آج، لب: نعمت.

(۸). مج، مت، وز: روایت کرد.

(۹). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

(۱۰). مج، مت، وز: عرضه کرد.

(۱۱). سوره مائدة (۵) آیه ۳.

صفحه : ۷۱

خواجه مفید ابو محمّد ما [را][کما ما «۱» پرسیدند که: اینکه چه معنی دارد و آن کدام روز بود! گفت: آن است که در خبر آمد که روز خیبر چون مرحب به در آمد و علی پیش او رفت[کما ما «۲» و او را بکشت با چند شجاع دیگر، جبرئیل آمد و گفت:

یا رسول اللّه انّ له عندك یوما بیومه هذا

، او را در نزد تود روزی هست به بدل اینکه روز. گفت: چگونه!

گفت: چنان که او امروز بذل جهد و افراغ وسع می‌کند در نصرت تو و اظهار دین تو، تو را فردا بذل و[کما ما «۳» جهد می‌باید کردن در اظهار ولایت و امامت او، گفت: کی باشد[کما ما «۴» آن، گفت: چون وقت باشد[کما ما «۵» من آیم و خبر دهم[کما ما «۶». چون روز غدیر بود آمد و اینکه آیت آورد، فهذا معنی قوله[کما ما «۷» یوم بیوم راوی خبر گوید عبد اللّه مسعود که: روز احد امیر المؤمنین- علیه السّلام- نیزه در[کما ما «۸» دست می‌گردانید و از راست و چپ و پیش و پس مرد می‌افکند. رسول- علیه

السّلام- گفت:

لا تقیّة فی الاسلام بعدک ما عذّر من کتم الحقّ و انت ناصره

، از پس تو و قتال مبارزه تو در اسلام تقیّه نیست چه عذر بود آن را که حق پنهان دارد و چون تو ناصر دارد. چون اینکه روز بود و اینکه آیت آمد رسول- علیه السّلام- در آن کار اندیشه می‌کرد پس علی را بخواند و اینکه حال با او بگفت. امیر المؤمنین گفت: یا رسول اللّه یاد داری که مرا گفتی:

ما عذر من کتم الحقّ و انت ناصره فالیوم ما عذر من کتم الحقّ و اللّه عاصمه

، آن روز که گفت یوم بیوم، آن روز روز بأس بود أعنی روز خیبر روز بأس و شدّت بود و شجاعت بود. و اینکه روز که عوض آن بود که روز غدیر بود روز یأس کفّار بود اعنی قوله: الیَومَ یَئِسَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِن دِینِکُم[کما ما «۹» وَ أَنزَلنَا الحَدِیدَ فِیهِ بَأسٌ شَدِیدٌ، [کما ما «۱۰» و بید اعدائه الیأس، باش تا فردا که به دست او کأس بود و به دست دشمنانش یأس، اینکه روز به دست او تیغی بود آب رنگ، آتش فعل، لا جرم آب از روی دشمنان دین ببرد [۱۸- ر]

و آتش در

---

(۱). اساس ندارد، با توجه به مج افزوده شد، بم، آف: از ما.

(۲). آج، لب: آمد.

(۳). مج، مت، وز، آج، لب، لت، آن، مر: بذل جهد.

(۴). مج، مت: با شدت.

(۵). لت: آید، مر: در آید.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر: اعلام کنم.

(۷). مج، مت، وز، لت، مر: علیه السلام. [.....]

(۸). مر: بر.

(۹). سوره مائده (۵) آیه ۳.

(۱۰). سوره حدید (۵۷) آیه ۲۵.

صفحه : ۷۲

ایشان زد باش تا فردا که آب و آتش به دست او کنند تا هم ساقی کوثر باشد و هم قسیم جنّت و سقر[کما ما «۱»، دوستان را آب دهد و دشمنان را به آتش فرو دهد. آن جا که در دست او آب باشد در دست تو باد باشد، و آن روز که آتش در زیر قدم او باشد، بر سر دشمنانش خاک حسرت باشد، آن روز اظهار بشاشت کردند[کما ما «۲»:

ابدی العداة بک السّرور کانّهم فرحوا و عندهم المقیم المقعد

او از کار خود در رکوع و سجود است و تو از حسد او در قیام و قعود[کما ما «۳» فردات پیدا شود ثمره اینکه خاست و نشست که خاکت بر سر بود و بادت در دست باش تا انگشت[کما ما «۴» حسرت در دندان ندامت گیری و به زبان تأسّف اینکه بیت گویی:

دردا و دریغا که از آن خاست و نشست خاکی است مرا بر سرو بادی است به دست

آن روز اینکه آیت فرود آمد که: الْیَوْمَ یَئِسَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ دِینِکُمْ[کما ما «۵»، گمان بردند که برود و اینکه کار مهمل ماند. چون او را بـه جـای خـود بـداشت و بر کـار دین گمـاشت و بـازوی او گرفت و برابر خلقـان داشت و پـایه او از چرخ برترین[کمـا مـا «۶» بفراشت، دشـمنان آیس شدند و خایب گشتند، و بعضی در دل بداشتند و بعضی درد دل داشتند تا طاقت نداشتند[کما ما «۷» تا[کما ما «۸» بر صـحرا نهادند و آنچه راز دل بود برگشادند، تا در خبر است و اینکه خبر، ابو اسـحاق الثّعلبیّ المفسّـِر امام اصحاب الحدیث در تفسیرش بیاورد که[کما ما «۹»: آن را نـام کشف و بیـان کرد به اسـنادی که سائلی سـفیان عیینه را پرسـید ازین آیت که خـدای تعالی: سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ لِلْکافِرینَ لَیْسَ لَهُ دافِعٌ مِنَ اللَّهِ ذِی الْمَعارِجِ[کما ما «۱۰»، در شأن که آمـد و اینکه خواهنده که بود که از خدای تعالی عذاب خواست و خدای- عزّ و جلّ- از او دریغ نداشت! سـفیان سائل را گفت: از من سؤالی کردی که پیش از تو از من کس اینکه سؤال نکرد، حدّثنی ابی، پدرم روایت کرد از باقر- علوم

---

(۱). مج، مت، وز، لت، مر باشد.

(۲). مج، مت، وز شعر.

(۳). مج، مت، وز، لت، مر: قعودی.

(۴). مج، مت، وز، لت: دست.

(۵). سوره مائده (۵) آیه ۳.

(۶). آج، لب: برین.

(۷). مج، مت، وز، لت، مر: بعضی طاقت در دل داشتن بنداشتند.

(۸). آج، لب، آف، لت: پا.

(۹). آج، لب: و.

(۱۰). سوره معارج (۷۰) آیه ۱ تا ۳.

صفحه : ۷۳

انبیا، محمّد بن علی- علیه السّلام- از پدرش[کما ما «۱» از پدرانش که: چون رسول- علیه السّلام- به غدیر خم دست علی گرفت و او را بر منبر برد و«۲» گفت:

من کنت مولاه فعلیّ مولاه

، خبر در احیاء«۳» و قبایل عرب منتشر شد.

اینکه خبر به حارث بن نعمان الفهری رسید، برخاست و بر شتر نشست و روی به لشکرگاه رسول- علیه السّلام- نهاد. چون به آن جا رسـید از ناقه فرود آمد و زانوی«۴» نـاقه ببست و روی به خیمه رسول نهـاد- و رسول- علیه السّـلام- در میان مهاجر و انصار نشسـته بود«۵»- رسول را گفت: یا محمّد؟ بیامدی و ما را گفتی سیصد و شصت معبود رها کنید و بگویید«۶» که: خدای یکی است بگفتیم. گفتی بگوییـد که: من رسول اویم، گفتی: پنـج نماز به جای آرید، قبول کردیم«۷». گفتی: ماه رمضان روزه داریـد، پذرفتیم. گفتی: زکـات مـال بـدهی، به گردن فرو گرفتیم. حـج فرمودی رد نکردیم، جهـاد فرمودی به قبول«۸» تلقّی کردیم، راضـی نبـودی به اینکه جمله حتّی رفعت بضبع إبن عمّک فرفعته و فضّلته علینا. فقلت:

من کنت مولاه فعلیّ مولاه

، فهذا شیء منک ام من«۹» اللّه [تا بازوی پسر عمّت گرفتی و او را بر مردمان داشتی و بر ما تفضیل دادی و گفتی: هر که من مولای و خداوندگار اویم علی مولای خداوندگار اوست]«۱۰»، اینکه قبول نکنیم اینکه چیزی است که تو گفتی از خود یا خدای فرمود تو را! رسول- صلّی اللّه علیه و آله- گفت:

«۱۱»۱۲» و [اللّه]» الّذی لا اله الّا هو انّ هذا من اللّه«

، گفت به آن خدای که جز او«۱۳» خدایی نیست که اینکه از فرمان خدا«۱۴» کردم و گفتم. حارث بن نعمان که اینکه

---

(۱). آج، لب و پدرش. [.....]

(۲). مج را.

(۳). اساس: احبار، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). مج، مت، وز، مر: پای.

(۵). مج، مت و.

(۶). اساس: بگوی/ بگویید.

(۷). آج، لب، لت: آوردیم.

(۸). آج، لب تو.

(۹). مج، مت، وز: عند.

(۱۰). اساس: ندارد با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۱). سوره انفال (۸) آیه ۳۲.

(۱۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۳). مج، مت: بجز اینکه.

(۱۴). وز: خدایی.

صفحه : ۷۴

بشنید پشت بر کرد و سر سوی راحله خود نهاد و می‌گفت: اللّهُمَّ إِن کانَ هـذا هُوَ الحَقَّ مِن عِندِکَ فَأَمطِر عَلَینا حِجارَةً مِنَ السَّماءِ أَوِ ائتِنا بِعَذابٍ أَلِیمٍ، بار خدایا اگر اینکه که محمّد می‌گوید حق است و از نزدیک تو است بر ما از آسمان سنگ«۱» ببار و یا ما را عذابی الیم از نزدیک تو بیار. اینکه هنوز نگفته بود تمام که سنگی آمد از آسمان و بر سر او آمد و او را بر جای بکشت، و خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ«۲» لَیسَ لَهُ دافِعٌ مِنَ اللّهِ ذِی المَعارِجِ«۳» الیَومَ أَکمَلتُ لَکُم دِینَکُم«۴»، خداوند اینکه کمال طفل بود«۵» من در سنّ اطفال ایمانش فرمودم تا به ایمان به حدّ کمال رسید، دین پنداشتی همچون او طفلی بود به ولایت اوش به حدّ کمال رسانیدم که: الیَومَ أَکمَلتُ لَکُم دِینَکُم«۶»، فکمل بالدّین و کمّل به الدّین طردا و عکسا، دین چو«۷» طفلی بود به تبلیغ بلغ بالغ شد کان طفلا کیحیی و عیسی فصار بالإسلام کاملا قبل وقت الکمال بالغا قبل«۸» وقت البلوغ فصار الاسلام بولایته بالغا حدّ الکمال لابسا«۹» بردهٔ الجمال متردّیا برداء الجلال، لمّا«۱۰» نصب«۱۱» منبر من الرّجال و رفع علیه خیر الرّجال نصب رسول اللّه أرحلا و رفع علیه رجلا و ضمّه«۱۲» الی صدره و فتح فاه بنشر ذکره و کسر سوق«۱۳» أعدائه باعلائه، و أخذ بیده، و وقفه عند حدّه، و جرّ علی أعدایه وجلا«۱۴» و جزمهم جزما و خجلا- فالمنبر منصوب و صاحبه مرفوع فالمنبر منصوب صورهٔ و معنی و صاحبه مرفوع حقیقهٔ و فحوی«۱۵»، هو مرفوع و عدوّه منصوب و هو

---

(۱). مج، مت، وز: سنگ باران. [.....]

(۲). سوره معارج (۷۰) آیه ۱.

(۳). سوره معارج (۷۰) آیه ۲ و ۳.

(۶- ۴). سوره مائده (۵) آیه ۳.

(۵). اساس، آف، آن: خداوندا اینکه کمال لطف بود، با توجه به وز و مضمون عبارت تصحیح شد.

(۷). مج، مت، وز: چون، آج، لب: همچو.

(۸). مج، مت، وز: بالعاقل.

(۹). مج: یابسا.

(۱۰). مج، وز، مت: کما.

(۱۱). مج، مت، وز لهو.

(۱۲). مج، مت: ضمیر.

(۱۳). آف، بم: سیوف.

(۱۴). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر بل اجلا.

(۱۵). اساس: جر، آج، لب: جزما، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۷۵

رافع و عدوّه ناصب لیت شعری عدوّه ناصب ام منصوب ناصب القلب منصوب المذهب فیا عجبا من ناصب هو منصوب، در اینکه کلمات حرکات اعراب و بنا گفته شد اگر کسی تأمّل کند.

قوله: یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغ، جبرئیل آمد که ای گذارنده«۱» بگذار و ای رساننده برسان«۲»، چه برسانم! گفت: ما أُنزِلَ إِلَیکَ مِن رَبِّکَ آنچه از خدای تو به«۳» تو فرستادند شب معراج قوله: فَأَوحی إِلی عَبدِهِ ما أَوحی.

در تفسیر اهل البیت آمد که: ما اوحی فی علیّ لیلهٔ المعراج شب معراجش مجمل بگفت روز غدیر«۴» تفصیل داد تأخیر البیان عن وقت الخطاب روا باشد عن وقت الحاجهٔ روا نباشد. امشب مجمل بگفتم تا دل بر آن موطّن می‌کنی و عزم بر آن مصمّم می‌داری تا چو«۵» وقت آید من خود تفصیل گویم اینکه ما فی قوله: ما أُنزِلَ همان «ما» است که فی قوله: ما أَوحی، جز که آن جا مجمل است و اینکه جا مفسّر است، آنچه از خدای تو به تو فرود آوردند بار خدایا اگر تقصیر«۶» یا تأخیری افتد، وَ إِن لَم تَفعَل فَما بَلَّغتَ رِسالَتَهُ اگر اینکه نکنی همان انگار که هیچ نکردی«۷»، بزرگا فرمانا که اینکه بود که اگر نکردی کرده ناکرده شدی و گفته ناگفته گشتی، بار خدایا از طاعنان ایمن نه ام و از دشمنان خایفم، نگر«۸» اندیشه نداری که من عاصم توام چون خدای عاصم باشد! او معصوم باشد، و نزد«۹» خواجه نه او معصوم است و نه هیچ پیغامبر دیگر.

و آن که«۱۰» اینکه روز هجدهم«۱۱» ذی الحجّه رفت در منصرف رسول- علیه السّلام- از حجّهٔ الوداع سنهٔ عشر من الهجرهٔ و رسول- علیه السّلام- از آن پس«۱۲» دو ماه و ده روز در

---

(۱). وز: گزارنده. [.....]

(۲). مج، مت، وز، آج، لب، لت گفت.

(۳). مج، مت، وز، لت، مر: بر.

(۴). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر: غديرش.

(۵). مج، مت، وز، مر: چون.

(۶). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر: تقصيرى.

(۷). اساس: كردى، با توجه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(۸). مج، مت، وز: بگو، مر: مگر.

(۹). لت: نزديک.

(۱۰). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر: بدانكه.

(۱۱). مج، مت، وز، لت: هژدهم.

(۱۲). وز: از پس.

صفحه : ۷۶

دنيا بماند، آنگه در اواخر صفر دو روز مانده از او رحلت كرد و با جوار رحمت ايزدى رفت من سنة احدى عشر من الهجرة، و اينكه روز- اعنى روز غدير- از مشاهير ايّام شد به اينكه سبب و پيش از [اينكه]«۱» مذكور بود بنزديك خداى- عزّ و جل- چنان كه در اخبار آمده است، از صادق- عليه السّلام- روايت كردند كه او گفت:

يوم الغدير عيد اللّه الاكبر و ما بعث اللّه نبيّا الّا عرّفه حرمته و إنّه عيد فى السّماء و فى الارض [۹۱- ر]

، گفت: روز غدير عيد خداست عيد بزرگتر و خداى تعالى هيچ پيغامبر را نفرستاد الّا او را معلوم كرد حرمت اينكه روز.

و عبد اللّه بن سنان روايت كرد از صادق- عليه السّلام- كه او گفت: پيغامبران مقدّم اوصياء خود را در مثل اينكه روز نصب كردند و در اينكه روز رسول- عليه السّلام- على را نصب كرد و بر جاى خود بداشت.

احمد بن محمّد بن ابى نصر روايت كرد گفت: يک روز بنزديك رضا- عليه السّلام- بودم«۲» و مجلس خاص بود به اهلش، ذكر روز غدير مى‌رفت آن جا.

بعضى حاضران گفتند: ما غدير نشناسيم رضا- عليه السّلام- گفت: حديث كرد مرا پدرم از پدرش از پدرانش كه گفت: روز غدير در آسمان معروفتر است از آن كه در زمين و خداى را تعالى در فردوس اعلى كوشكى است خشتى از زر و يكى«۳» از سيم در آن جا صد هزار قبّه است از ياقوت سرخ و صد هزار خيمه است از زمرّد سبز، خاكش مشك و عنبر است و در او چهار جوى است از آب و مى و شير و انگبين بر كنار آن جويها درختان است از انواع ميوه‌ها بر آن درختان مرغانى«۴» اند«۵» تنهاى ايشان از لؤلؤ«۶»، پرهاشان«۷» از ياقوت سرخ. چون روز غدير باشد اهل آسمانها آن جا حاضر آيند و تسبيح و تهليل مى‌كنند خداى را، اينكه مرغان از اينكه درختان بپرند و به آن جويها فرود شوند«۸» و برآيند و خويشتن در آن مشك و عنبر گردانند«۹» و بر

---

(۱). اساس: ندارد، با توجه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). مج، مت، وز، لت: بوديم.

(۳). آج، لب، لت خشتى. [.....]

(۴). مر: مرغان.

(۵). مج، مت، وز، لت، مر: هستند.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر است.

(۷). مج، مت، وز: پرهایشان.

(۸). آج، لب: فرو روند.

(۹). مج، مت، وز، لت، مر: بگردانند.

صفحه : ۷۷

بالا«۱» سر آن فرشتگان بپرند و بر ایشان نثار کنند، چون آخر روز غدیر باشد، منادی ندا کند ایشان را که: انصرفوا الی مراتبکم«۲»، بازگردی«۳» با جایهای خود شوید که ایمن شدی«۴» از خطا و زلل تا دگر سال«۵» مانند اینکه روز برای کرامت محمّد و علی را.

آنگه با من نگرید و گفت: یابن ابی نصر؟ هر کجا باشی جهد کن تا اینکه روز به مشهد امیر المؤمنین حاضر شوی، اگر ممکن باشد که خدای تعالی در اینکه روز گناه شصت ساله بیامرزد هر مؤمنی و مؤمنه را در اینکه روز و چندان گردنها از آتش دوزخ آزاد کند«۶» که در ماه رمضان و شب قدر و شب عید فطر کرده باشد و هر درمی که به صدقه دهند به هزار محسوب باشد«۷» در اینکه«۸» روز با مؤمنان به«۹» آنچه توانی خیر کن و به«۱۰» آنچه توانی مؤمنان را شاد کن.

آنگه گفت: یا اهل کوفه خدای تعالی شما را چیزی«۱۱» عظیم داد و شما از جمله آنانی که خدای تعالی دلهای ایشان را به«۱۲» ایمان امتحان کرد بلا بر شما ریزند، آنگه خدای تعالی کشف کند از شما.

آنگه گفت: و اللّه که اگر مردمان فضل اینکه روز بشناختندی فرشتگان«۱۳» ایشان را مصافحه کردندی هر روز«۱۴» ده بار، و اگر نه آنستی که تطویل باشد از فضایل اینکه روز چیزهایی«۱۵» گفتمی که آن را به عدد نتوانستندی شمردند«۱۶» علیّ بن الحسین گفت: چند بار من و حسن بن جهم با نزدیک احمد بن محمّد بن ابی نصر«۱۷» شدیم تا اینکه حدیث از او بنوشتم«۱۸»، و اگر اینکه روز را هیچ فضل نبودی

---

(۱). مج، مت، وز، لت، مر: بالای.

(۲). مج، مت، وز: مواطنکم.

(۳). اساس: باز گردی/ باز گردید.

(۴). اساس: ایمن شدی/ ایمن شدید.

(۵). آج، لب مر: سال دیگر.

(۶). مر: آزاد شود.

(۷). مج، مت، وز، لت، مر: محسوب بود، آج، لب: محسوب است.

(۸). بم: درن. [.....]

(۹). بم: با.

(۱۶- ۱۰). وز، مت، لت، مر: خیری.

(۱۱). آف: با.

(۱۲). لت: فرشتها.

(۱۳). مج، مت، وز، لت، مر: هر روزی.

(۱۴). آج، لب: چین‌ها.

(۱۵). مج، مت، وز، لت، مر: شمردن، آج، لب: شمرد.

(۱۷). مج، مت، وز: احمد بن محمّد بن انظر، لت، محمّد بن احمد بن ابی نصر.

(۱۸). مج، مت، وز: نیوشیم، آج، لب، لت، مر: بنوشتیم، آن: بشنویم.

صفحه : ۷۸

جز آن که خدای تعالی در اینکه روز اینکه آیت فرستاد: الیَومَ أَکمَلتُ لَکُم دِینَکُم«۱»- الآیهٔ.

و مذکّران گفتند: مشاهیر الایّام عشر«۲»: یوم التّقریر و یوم التّقدیر و یوم التّطهیر و یوم التّکثیر و یوم التّغییر، و یوم التّوفیر و یوم التّشهیر و یوم التّشویر و یوم التّوقیر و یوم الغدیر. امّا یوم التّقریر آن روز است که خدای تعالی گفت: أَ لَستُ بِرَبِّکُم قالُوا بَلی«۳» و روز تقدیر، قوله تعالی: وَ قَدَّرَ فِیها أَقواتَها فِی أَربَعَةِ أَیّامٍ«۴»، و یوم التّطهیر یوم انزله«۵»، قوله تعالی: إِنَّما یُرِیدُ اللّهُ لِیُذهِبَ عَنکُمُ الرِّجسَ أَهلَ البَیتِ«۶»، و یوم التّکثیر فی قوله تعالی: وَ اذکُرُوا إِذ کُنتُم قَلِیلًا فَکَثَّرَکُم«۷»، روز بدر است که خدای تعالی عدد مسلمانان به مدد فرشتگان«۸» بسیار«۹» کرد، قوله: یُمدِدکُم رَبُّکُم بِخَمسَةِ آلافٍ مِنَ المَلائِکَةِ مُسَوِّمِینَ«۱۰»، و روز تغییر آن روز که حامل سوره براءهٔ را باز گردانیدند به نزول وحی بر پیغامبر- علیه السّلام- که

لا یؤدّیها عنک الّا أنت او رجل منک

، و روز توفیر روز مباهله است [۲۰- ر]

و آن بیست و چهارم ذو الحجّه«۱۱» است که رسول- علیه السّلام- حقّ امیر المؤمنین را موفّر کرد و حق تعالی حکم نفس او حکم نفس رسول کرد فی قوله: فَمَن حَاجَّکَ فِیهِ مِن بَعدِ ما جاءَکَ مِنَ العِلمِ«۱۲»، الی قوله: وَ أَنفُسَنا وَ أَنفُسَکُم«۱۳» و امّا روز تشهیر آن روز بود که خدای تعالی او را مشهّر گردانید به انگشتری«۱۴» به سایل دادن«۱۵» و آیت آمد«۱۶» در حقّ او، إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ«۱۷»- الایهٔ. و روز توقیر روز مؤاخات است که رسول- علیه السّلام- صحابه را با یکدیگر برادری داد و او را تخصیص کرد به برادری خود و به اینکه معنی او را موقّر کرد حیث خصّه باخائه

---

(۱). سوره مائده (۵) آیه ۳.

(۲). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر: عشرهٔ.

(۳). سوره اعراف (۷) آیه ۷۲.

(۴). سوره فصلت (۴۱) آیه ۱۰.

(۵). مج، مت، وز، آج، لب، انزل فیه. [.....]

(۶). سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۳.

(۷). سوره اعراف (۷) آیه ۸۶.

(۸). لت: فرشتها.

(۹). مج، مت، وز، لت: ببسیار.

(۱۰). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۲۵.

(۱۱). آف، آن، مر: ذی الحجه.

(۱۳- ۱۲). سوره آل عمران (۳) آیه ۶۱.

(۱۴). آج، لب که.

(۱۵). آج، لب، بم، آف: داد.

(۱۶). مج، مت، وز، لت، مر: آمدن.

(۱۷). سوره مائده (۵) آیه ۵۵.

صفحه : ۷۹

و أجلسه على ردائه و امّا روز تشویر روز قیامت باشد یکی می‌گوید: یا لَیتَنِی کُنت مَعَهُم فَأَفُوزَ فَوزاً عَظِیماً، و یا لَیتَنِی کُنت تُراباً، دیگری می‌گوید: لَیتَنِی لَم أَتَّخِذ فُلاناً خَلِیلًا، و یکی دست به دندان می‌گزد که وَ یَومَ یَعَضُّ الظّالِمُ عَلی یَدَیهِ یَقُولُ یا لَیتَنِی اتَّخَذتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِیلًا و«۱» دهم روز غدیر است و چون نگاه کنی و تأمّل کنی«۲» اینکه روز بفضل از آن روزها فزونتر است برای آن که آنچه در آن روزها پراکنده است در اینکه روز مجموع است، فهو یوم التّبلیغ و یوم التّسویغ، یوم التّقریر و یوم التّکریر، یوم التّمیز«۳» یوم التّبریز، یوم التّردید و یوم التّهدید، یوم العصمهٔ لتقریر العصمهٔ یوم النّصّ على الخاتم بترکیب الفصّ على الخاتم یوم العید و یوم الوعد و الوعید و التّقریب و التّبعید، یوم العرض و یوم الفرض، یوم التّولهٔ«۴» و یوم الجولهٔ، یوم الاجمال و یوم الاکمال، یوم التّفصیل و یوم لتفضیل یوم التّمهید و یوم التّهدید یوم البأس لافناء النّاس یوم حصول الیقین باکمال الدّین یوم السّلوهٔ باعمال الخلوهٔ، و هر لفظی از اینکه الفاظ مأخوذ است از خبری«۵» یا اثری یا حالتی یا مقالتی، و در تفصیل اینکه تطویل نتوان کرد«۶» که از مقصود باز مانیم. و اینکه کلمات«۷» برای کسی که طالب اینکه فن باشد گفته شد، و چون خواننده اهل اینکه صنعت باشد استخراج تواند کردن«۸» معانی اینکه الفاظ از اینکه قصّه.

اکنون بدان که اصحاب«۹» ما هم از آیت هم از خبر دلیل انگیخته‌اند بر امامت.

امّا وجه استدلال از آیت آن است که خدای- جلّ جلاله- امر کرد رسول خود را به تبلیغ آنچه او را فرمود در آن وقت، آنگه گفت: اگر نکنی و نرسانی هم چنان باشد که هیچ رسالت نگزارده‌ای«۱۰»، حکم «ما» فی قوله: ما أُنزِل، از دو وجه برون«۱۱» نیست: یا عام

---

(۱). آج روز.

(۲). آج، لب: تأمل نمایی.

(۳). مر: التمییز. [.....]

(۴). مج، مت، وز، لت، مر: یوم الدولهٔ، آف: یوم تولیهٔ.

(۵). وز، آف، آن: چیزی.

(۶). آج، لت، مر: نتوان کردن.

(۷). آج از.

(۸). مج، مت: بتواند گردان، وز، مر: بتواند کردن، لت: بتوان کردن.

(۹). مج، مت، وز: اصحابان.

(۱۰). مج، مت، وز، آج، لب، آن، مر: نگذارده.

(۱۱). مج، مت، وز، آج، آف، آن، مر: بیرون.

صفحه : ۸۰

باشد یا خاص، اگر عام بود«۱» مناقضه بود بمثابه آن بود که گفته باشد: وَ إِن لَم تَفعَل، یعنی و ان تبلّغ رسالته فَما بَلَّغتَ رِسالَتَه‌ٔ اگر رسالت نگزاردی«۲» نگزارده باشی«۳» در اینکه هیچ فایده نباشد، پس اینکه محال بود جز خصوص بنماند، یعنی اگر اینکه رسالت مخصوص نگزاردی«۴» هیچ رسالت نگزارده باشی آن رسالت که گزاردن دگر رسالات«۵» بر آن موقوف باشد جز امامت و وصایت و نیابت و قائم«۶» مقام بداشتن تا به جای او باشد و آن کند که او کردی از امر و نهی و وعظ و زجر و اقامت حدود و قضایا و احکام و جهاد و آنچه خدای تعالی تکلیف پیغامبر«۷» و امام کرده است نباشد، چه محال است گفتن که غرض آن است که امر به نماز بگزار«۸» و الّا روزه نگزارده باشی«۹» و امر به روزه تبلیغ کن و الّا رسالت حج نگزارده باشی«۱۰» و زکات [بگو]«۱۱» و الّا جهاد نگفته باشی [۲۰- ر]، و لکن اگر امام فرا ندارد«۱۲» که رعایت رعیّت کند و بیان شریعت و حلِ مشکلات و تولّای کارها«۱۳» که به او مفوّض باشد از جهاد و قضایا و احکام اقامت حدود هم چنان باشد که ادای رسالت نکرده باشد، برای آن که چون فرو گزارد ضایع شود و بمثابه نکرده باشد«۱۴». دگر اجماع اهل البیت بر آن که: اینکه [آیت]«۱۵» در اینکه کار آمد و قصّه او آن است که ما گفتیم و اصحاب حدیث با ما در اینکه اتّفاق کردند.

امّا وجه استدلال از خبر که رسول- علیه السّلام- گفت:

من کنت مولاه فعلیّ مولاه

، آن است که رسول- علیه السّلام- در وقت چنان در جایی«۱۶» چنان قوم را جمع کرد

---

(۱). آن: باشد.

(۲). لت: مگزاری.

(۳). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر و اگر نکنی نکرده باشی.

(۴). وز، مت، آج، لب، آن: نگذاردی، لت: نگزاری.

(۵). آن: رساله.

(۶). اساس: قایم. [.....]

(۷). آج، لب، مر: پیغمبر.

(۸). آن، مر: بگذار.

(۹). آن، مر: نگذارده باشی.

(۱۰). آن: نگذارده باشی.

(۱۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۲). مج، مت، وز، لت، مر: فرو ندارد.

(۱۳). آج: کارهایی.

(۱۴). مج، مت، وز، لت، مر: ناکرده باشد.

(۱۵). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۶). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر، آن: جای.

صفحه : ۸۱

و بازداشت و فرود آمد فی غیر منزل علی غیر کلاء و ماء«۱» و گفت: هر که من مولای اویم علی مولای اوست، و لفظ «مولا» اگر چه محتمل است«۲» ده معنی را- چنان که شرح داده شود- حمل بر آن توان کردن که حال را لایق بود«۳» و فایده کلام به آن بر جای بماند.

امّا اقسام مولا: بدان که «مولا» در لغت منقسم«۴» بود بر یازده قسمت. مولی آید به معنی اولی و او اصل است و مرجع و معانی دگر اقسام به اوست چنان که گفته شود و از شواهد«۵» قوله تعالی: مَأْواکُمُ النّارُ هِیَ مَوْلاکُمْ،«۶» کافران را گفت: مأوای شما دوزخ است و دوزخ مولای شما یعنی به شما اولیتر است و جز اینکه معنی احتمال نکند و از شواهد او در شعر قول لبید است:

فغدت«۷» کلا الفرجین تحسب انّه مولی المخافهٔ خلفها و أمامها

یعنی اولی بالمخافهٔ و از میان اهل لغت در اینکه خلاف نیست. دگر به معنی مالك رقّ باشد خداوندی که بنده«۸» دارد به ملکیّت و شاهد او قوله تعالی: ضَرَبَ اللّهُ مَثَلًا عَبْداً مَمْلُوکاً لا یَقْدِرُ عَلی شَیْءٍ«۹» الی قوله: وَ هُوَ کَلٌّ عَلی مَوْلاهُ«۱۰»، یعنی علی مالکه، و سیم«۱۱»: به معنی معتق و چهارم: به معنی معتق و معتق را که آزاد کننده باشد مولی من فوق«۱۲» و آن را که آزاد کرده بود مولی من تحت خوانند، و هم چنین خداوند و بنده را مولی خوانند قبل العتق و اینکه قسمتی دگر باشد و اینکه را به شواهد حاجت نیست از معروفی اینکه پنج قسمت است و آنچه به شاهد معتق شاید، قوله تعالی:

ادْعُوهُمْ لِآبائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آباءَهُمْ فَإِخْوانُکُمْ فِی الدِّینِ وَ مَوالِیکُمْ«۱۳»، و ششم: به معنی پسر عم باشد، چنان که شاعر گفت:«۱۴»

---

(۱). مج، مت، وز، آج، لب، لت مر: ماء.

(۲). آن به.

(۳). وز، لت، مر: که لایق حال وقت باشد.

(۴). آن: متقسم. [.....]

(۵). مج، مت، وز، لت، مر او.

(۶). سوره حدید (۵۷) آیه ۱۵.

(۷). اساس: فعدت.

(۸). مج، مت، وز، لت، مر: که او بنده‌ای.

(۹). سوره نحل (۱۶) آیه ۷۵.

(۱۰). سوره نحل (۱۶) آیه ۷۶.

(۱۱). مج، مت، وز، آف: سیوم: لت: سئم.

(۱۲). مج، مت، وز، لت، مر خوانند.

(۱۳). سوره احزاب (۳۳) آیه ۵.

(۱۴). وز، مت شعر.

مهلا بنی عمنا مهلا موالینا لا تنبشوا میتنا ما کان مدفونا

هفتم، به معنی ناصر باشد، قال اللّه تعالی: ذٰلِکَ بِأَنَّ اللّٰهَ مَوْلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَ أَنَّ الْکافِرِینَ لا مَوْلی لَهُمْ«۱»، ای لا ناصر لهم«۲». هشتم: مولای ضمان«۳» جریره باشد، چنان که مردی بنده آزاد کند و از ضمان جریره او و از ولای او بیزار شود، گوید: از خیر و شرّ او بیزارم، او را سائبه خوانند و او برود به کسی تولّا کند آن کس ضمان جریره او کند«۴» ولاء میراث او، او را باشد. آن کس را مولی خوانند. نهم به معنی حلیف و هم سوگند باشد، چنان که شاعر گفت«۵»:

موالی حلف لا موالی قرابهٔ و لکن قطینا یأخذون«۶» الأتاویا

و دیگری گفت«۷»:

موالیکم مولی الولایهٔ منکم و مولی الیمین حابس قد تقسّما

و هم به معنی همسایه، چنان که شاعر گفت:«۸»

هم«۹» خلطونی«۱۰» بالنّفوس و الجمعوا الی اصل مولاهم مسوّمهٔ جردا

یازدهم به معنی سیّد مطاع و رئیس و امام و آنچه در اینکه سلک رود«۱۱» اینکه جمله اقسام چون تأمّل کنند همه را معنی راجع به«۱۲» اولی بود برای آن که خداوند به بنده و بنده به خداوند، و آزاد کننده به آزاد کرده«۱۳» و آزاد کرده«۱۴» به آزاد کننده و همسایه به همسایه و هم سوگند به هم سوگند و ناصر به منصور و پسر عم به پسر عم و ضامن جریره و جمله اقسام اینان اولیتر باشند به اصحابشان از دیگران که آن ولایت نباشد ایشان را، پس درست شد که معنی جمله راجع است به«۱۵» اولی [۲۰- پ]

و معنی اولی لایق است در اینکه جا. دگر قرینه آنچه گفت: (الست اولی بکم منکم بأنفسکم)، نه من اولیترم به شما! از شما آنگه بی فصل به حرف عطف گفت:

من

---

(۱). سوره محمّد (۴۷) آیه ۱۱.

(۲). مج، مت، وز، لت، مر و.

(۹- ۳). مت، آف: ضامن.

(۴). مج، مت، وز، مر: بکند، لت: نکند. [.....]

(۵). مج، مت، وز شعر.

(۶). لسان العرب، ۱۵/ ۴۰۹: یسألون.

(۸- ۷). مج، مت: هل.

(۱۰). مج، مت، وز، لت، مر: خلطونی.

(۱۱). مج، مت، وز، لت، مر و. ۱۲؟ مج، مت، وز، لت، مر: با.

(۱۴- ۱۳). مج، مت، وز، لت: آزاد کرد.

(۱۵). مج، مت، وز، لت، مر: با.

صفحه : ۸۳

اللّٰه کنت مولاه فعلیّ مولاه}

، ای من کنت اولی بولایته فعلیّ اولی بولایته، و هیچ معنی از معانی شاید مولی«۱» که بر شمردیم لایق نیست اینکه جا و معنی ندهد، چه محال است که رسول- علیه السّلام- گوید که: هر که من پسر عم اویم، علی پسر عمّ اوست یا معتق یا معتق یا ضامن جریره یا حلیف یا همسایه، اینکه هیچ احتمال نکند جز اولی یا سیّد مطاع، چنان که اخطل می‌گوید عبد الملک مروان را- و اخطل ترسا بود- ممکن نیست که بر او حواله توان کردن که او را غرضی بوده است یا میلی به اینکه مذهب و اینکه جماعت و ممدوح وی آن است که در عداوت اهل البیت علم بود می‌گوید:«۲»

فما وجدت فیها قریش لاهلها اعفّ و اوفی من ابیک و امجدا

و اوری بزندیه و لو کان غیره غداة اختلاف النّاس اکدی و اصلدا

فاصبحت مولاها من النّاس کلّهم و أحری قریش ان یجاب و یحمدا

و علی ایّ حال«۳» به لفظ مولی، سیّد و اولی خواست. دگر اشعاری که در عهد رسول- علیه السّلام- و صحابه و تابعین گفتند در اینکه باب- چنان که ذکر کردیم- و کس بر ایشان ایراد نکرد«۴»- اینکه جمله دلیل می‌کند«۵» از آیت و خبر، بر امامت امیر المؤمنین علیه السّلام- پس از رسول- علیه السّلام- بلا فصل. و جمله قرّاء خواندند:

فَما بَلَّغتَ رِسالَتَه بر واحد، و نافع و عاصم به روایت ابو بکر و إبن عامر بر جمع خواندند: «رسالاته».

وَ اللّهُ یَعصِمُکَ مِنَ النّاسِ، و خدای تعالی تو را نگاه دارد از مردمان. إِنَّ اللّهَ لا یَهدِی القَومَ الکافِرِینَ، خدای تعالی هدایت نکند کافران را إمّا به خذلان بر سبیل عقوبت و إمّا به حرمان از ره بهشت و ثواب«۶».

أبو امامه روایت کند که: مردی بود از بنو«۷» هاشم مشرک و از جمله شجاعان و

---

(۱). اساس، بم: اولی، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). مج، مت، وز شعر.

(۳). مج، مت، وز: زیرا که، آج، لب: علی ای حال، لت، مر: علی کل حال.

(۴). مج، مت، وز، لت، مر: انکار نکرد.

(۵). مج، مت، وز: کند.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر: ثواب. [.....]

(۷). وز، لت، مر: بنی.

صفحه : ۸۴

فتّیا کان بود نام او رکانه، و وادی بود آن را وادی إضم خواندندی او«۱» آن جا گوسپند«۲» می‌چرانیدی. یک روز رسول- علیه السّلام- از مدینه به در آمد تنها به آن وادی فرو شد اینکه مرد را دید در میان گوسپند«۳». رکانه چون او را بدید تنها فرصتی و

غنیمتی شمرد، او را گفت: ای محمّد تویی که خدایان ما را دشنام می‌دهی و دعوی می کنی که مرا خدایی است عزیز و حکیم! اگر نه آنستی که از میان ما و تو خویشی هست، من«۴» تو را بکشتمی و لکن تو خدایت را بخوان تا تو را از من برهاند من رها کردم تو را برای قرابت، و لکن کاری دگر بکنم. اختیار کنی که با من کشتی گیری و تو خدایت را بخوانی که عزیز«۵» و حکیم است و من لات و عزّی را، اگر تو مرا بیفگنی ده گوسپند«۶» از خیار گوسپندان من تو را. بر اینکه قرار دادند، رسول- علیه السّلام- او را بیفگند و بر سینه او نشست، او گفت: مرا نه تو افگندی، مرا خدای تو افگند که کس پشت«۷» من بر زمین نیاورد«۸»، و لکن اگر نشاط کنی دگر بار کشتی گیریم، اگر مرا بیفگنی گوسپند«۹» بیست کنم«۱۰». بگرفتند، رسول- علیه السّلام- او را بیفگند شفاعت کرد و گفت: دگر باره بگیریم و گوسپند بسی کنم. رسول- علیه السّلام- باز او را بیفگند. رکانه گفت: خدای تو تو را نصرت می کند و لات و عزّی مرا خذلان، شأنك بالغنم، گوسپند اینك از آنچه تو خواهی بگزین و ببر، رسول- علیه السّلام- گفت: مرا به گوسپند تو حاجت نیست، و لکن اگر چیزی می‌خواهی و من آن چیز به تو ارزانی دارم ایمان آر به خدا تا جان از دوزخ برهانی. گفت: آیتی باید که من ببینم تا ایمان آرم، گفت:

چه آیت خواهی [۲۱- ر]

که من باز نمایم و از خدای تعالی در خواهم تا پیدا کند!

رکانه نگاه کرد بر کرانه وادی درختی بود بزرگ با شاخه‌های تمام، گفت: خواهم تا آن درخت را بخوانی و بفرمایی تا به دو نیمه شود، یك نیمه پیش تو آید و یك نیمه بر«۱۱» جای بماند، رسول- علیه السّلام- با او عهد کرد که اگر اینکه آیت خدای بدو دهد او

---

(۱). مج، مت، وز، لت را.

(۲). مر، بم: گوسفند.

(۳). آن: گوسپندان، بم: گوسفند، لت: گوسفندان.

(۴). مج، مت، وز، آج، لب: من.

(۵). لت غفور.

(۹- ۶). آج، لب، آف، آن، مر: گوسفند.

(۷). مج، مت، وز، لت: پهلو.

(۸). مج، مت، وز، لت: نیاورده است.

(۱۰). مج، مت: بکنم.

(۱۱). آج، لب: به.

صفحه : ۸۵

خلاف نکند و ایمان آرد، او قبول کرد، رسول- علیه السّلام- خدای را بخواند، خدای تعالی اجابت کرد و آن درخت را بشکافت و رسول- علیه السّلام- نیمه درخت را بخواند پیش او آمد با شاخ و برگ و بیخ پیش«۱» رسول- علیه السّلام- بایستاد«۲». رکانه گفت: آیة عظیمة«۳»، آیتی بزرگ است. آنگه گفت: یا محمّد بفرمای تا با«۴» جای خود رود و ملتئم گردد. رسول- علیه السّلام- دعا کرد تا نیمه درخت به«۵» جای خود شد و با هم شد و همچنان شد که بود. مرد گفت: آیتی بزرگ است و لکن من ایمان نیارم،

ترس آن را که زنان قریش گویند: رکانه از محمّد بترسید و ایمان آورد، و لکن سی گوسپند«۶» از خیار اینکه گوسپندان بگزین«۷» که حقّ تو است و ببر. رسول- علیه السّلام- گفت: مرا به گوسپند«۸» حاجت نیست و او را رها کرد. صحابه چون رسول را نمی‌یافتند دل مشغول شدند، هر گروهی به جانبی برفتند نگاه کردند رسول- علیه السّلام- را دیدند از وادی [إضم]«۹» برمی‌آمد. گفتند: یا رسول اللّه؟ تنها به اینکه وادی فرو شدی و در اینکه وادی مشرکی هست فتّاک قتّال ما از او بر تو می‌ترسیدیم.

رسول- علیه السّلام- گفت:

بعد ما انزل اللّه علیّ و اللّه یعصمک من النّاس

! پس از آن که خدای تعالی گفت: خدای تو را نگاه دارد از کافران و ایشان را بر تو راه ندهد.

قوله تعالی:

[سوره المائدة (۵): آیات ۶۸ تا ۸۸]

[اشاره]

قُل یا أَهلَ الکِتابِ لَستُم عَلی شَیءٍ حَتّی تُقِیمُوا التَّوراةَ وَ الإِنجِیلَ وَ ما أُنزِلَ إِلَیکُم مِن رَبِّکُم وَ لَیَزِیدَنَّ کَثِیراً مِنهُم ما أُنزِلَ إِلَیکَ مِن رَبِّکَ طُغیاناً وَ کُفراً فَلا تَأسَ عَلَی القَومِ الکافِرِینَ (۶۸) إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ الَّذِینَ هادُوا وَ الصّابِئُونَ وَ النَّصاری مَن آمَنَ بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ وَ عَمِلَ صالِحاً فَلا خَوفٌ عَلَیهِم وَ لا هُم یَحزَنُونَ (۶۹) لَقَد أَخَذنا مِیثاقَ بَنِی إِسرائِیلَ وَ أَرسَلنا إِلَیهِم رُسُلاً کُلَّما جاءَهُم رَسُولٌ بِما لا تَهوی أَنفُسُهُم فَرِیقاً کَذَّبُوا وَ فَرِیقاً یَقتُلُونَ (۷۰) وَ حَسِبُوا أَلّا تَکُونَ فِتنَةٌ فَعَمُوا وَ صَمُّوا ثُمَّ تابَ اللّهُ عَلَیهِم ثُمَّ عَمُوا وَ صَمُّوا کَثِیرٌ مِنهُم وَ اللّهُ بَصِیرٌ بِما یَعمَلُونَ (۷۱) لَقَد کَفَرَ الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللّهَ هُوَ المَسِیحُ ابنُ مَریَمَ وَ قالَ المَسِیحُ یا بَنِی إِسرائِیلَ اعبُدُوا اللّهَ رَبِّی وَ رَبَّکُم إِنَّهُ مَن یُشرِک بِاللّهِ فَقَد حَرَّمَ اللّهُ عَلَیهِ الجَنَّةَ وَ مَأواهُ النّارُ وَ ما لِلظّالِمِینَ مِن أَنصارٍ (۷۲)

لَقَد کَفَرَ الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللّهَ ثالِثُ ثَلاثَةٍ وَ ما مِن إِلهٍ إِلّا إِلهٌ واحِدٌ وَ إِن لَم یَنتَهُوا عَمّا یَقُولُونَ لَیَمَسَّنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنهُم عَذابٌ أَلِیمٌ (۷۳) أَ فَلا یَتُوبُونَ إِلَی اللّهِ وَ یَستَغفِرُونَهُ وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۷۴) مَا المَسِیحُ ابنُ مَریَمَ إِلّا رَسُولٌ قَد خَلَت مِن قَبلِهِ الرُّسُلُ وَ أُمُّهُ صِدِّیقَةٌ کانا یَأکُلانِ الطَّعامَ انظُر کَیفَ نُبَیِّنُ لَهُمُ الآیاتِ ثُمَّ انظُر أَنّی یُؤفَکُونَ (۷۵) قُل أَ تَعبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ ما لا یَملِکُ لَکُم ضَرًّا وَ لا نَفعاً وَ اللّهُ هُوَ السَّمِیعُ العَلِیمُ (۷۶) قُل یا أَهلَ الکِتابِ لا تَغلُوا فِی دِینِکُم غَیرَ الحَقِّ وَ لا تَتَّبِعُوا أَهواءَ قَومٍ قَد ضَلُّوا مِن قَبلُ وَ أَضَلُّوا کَثِیراً وَ ضَلُّوا عَن سَواءِ السَّبِیلِ (۷۷)

لُعِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِن بَنِی إِسرائِیلَ عَلی لِسانِ داوُدَ وَ عِیسَی ابنِ مَریَمَ ذلِکَ بِما عَصَوا وَ کانُوا یَعتَدُونَ (۷۸) کانُوا لا یَتَناهَونَ عَن مُنکَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئسَ ما کانُوا یَفعَلُونَ (۷۹) تَری کَثِیراً مِنهُم یَتَوَلَّونَ الَّذِینَ کَفَرُوا لَبِئسَ ما قَدَّمَت لَهُم أَنفُسُهُم أَن سَخِطَ اللّهُ عَلَیهِم وَ فِی العَذابِ هُم خالِدُونَ (۸۰) وَ لَو کانُوا یُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ النَّبِیِّ وَ ما أُنزِلَ إِلَیهِ مَا اتَّخَذُوهُم أَولِیاءَ وَ لکِنَّ کَثِیراً مِنهُم فاسِقُونَ (۸۱) لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النّاسِ عَداوَةً لِلَّذِینَ آمَنُوا الیَهُودَ وَ الَّذِینَ أَشرَکُوا وَ لَتَجِدَنَّ أَقرَبَهُم مَوَدَّةً لِلَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ قالُوا إِنّا نَصاری ذلِکَ بِأَنَّ مِنهُم قِسِّیسِینَ وَ رُهباناً وَ أَنَّهُم لا یَستَکبِرُونَ (۸۲)

وَ إِذا سَمِعُوا ما أُنزِلَ إِلَی الرَّسُولِ تَری أَعیُنَهُم تَفِیضُ مِنَ الدَّمعِ مِمّا عَرَفُوا مِنَ الحَقِّ یَقُولُونَ رَبَّنا آمَنّا فَاکتُبنا مَعَ الشّاهِدِینَ (۸۳) وَ ما لَنا لا نُؤمِنُ بِاللّهِ وَ ما جاءَنا مِنَ الحَقِّ وَ نَطمَعُ أَن یُدخِلَنا رَبُّنا مَعَ القَومِ الصّالِحِینَ (۸۴) فَأَثابَهُمُ اللّهُ بِما قالُوا جَنّاتٍ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِینَ فِیها وَ ذلِکَ جَزاءُ المُحسِنِینَ (۸۵) وَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا أُولئِکَ أَصحابُ الجَحِیمِ (۸۶) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَیِّباتِ ما أَحَلَّ اللّهُ لَکُم وَ لا تَعتَدُوا إِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ المُعتَدِینَ (۸۷)

وَ کُلُوا مِمّا رَزَقَکُمُ اللّهُ حَلالاً طَیِّباً وَ اتَّقُوا اللّهَ الَّذِی أَنتُم بِهِ مُؤمِنُونَ (۸۸)

[ترجمه]

بگو ای جهودان و ترسایان«کما ما «۱۰» نیستید بر چیزی تا بر پای دارید تورات را و انجیل را و آنچه بفرستاد«کما ما «۱۱» بر شما از پروردگار شما و بیفزاید بسیاری از ایشان آنچه بفرستادی«کما ما «۱۲» بر تو از پروردگار تو گمراهی و

---

(۱). لت: نزد.

(۲). آج، لب: باستاد، آن: بیستاد.

(۳). لب، بم، آف: عظمت. [.....]

(۴). لت: باز.

(۵). مج، مت، وز، لب، لت: با.

(۶). آف، لت، مر: گوسفند.

(۷). آج، لب: بگیر.

(۸). آج، لب، لت تو.

(۹). اساس: ندارد، از مج افزوده شد.

(۱۰). مج، مت، وز: خداوندان کتاب.

(۱۱). مج، مت، وز: فرو فرستادند.

(۱۲). آج، لب: فزون کردند.

صفحه : ۸۶

ناگرویدگی«کما ما «۱» اندوه مدار بر گروه ناگرویدگان.

بدرستی که آنان که بگرویدند و آنان که جهود شدند و از کیش به کیش«کما ما «۲» شوندگان و ترسایان هر که بگرود به خدای و روز بازپسین«کما ما «۳» و بکردکار نیک نه ترسی بر ایشان و نه ایشان اندوهگین شوند.

[۲۱- پ]

بدرستی که بگرفتیم«کما ما «۴» پیمان«کما ما «۵» فرزندان یعقوب و بفرستاد«کما ما «۶» بر ایشان پیغامبران هر گاه بیامدی ایشان را پیغامبری مر بدانچه نخواستی تنهای«کما ما «۷» اینان گروهی دروغزن داشتند«کما ما «۸» و گروهی بکشتند«کما ما «۹».

و می‌پنداشتند نبود بلا«کما ما «۱۰» کور شدند و کر شدند پس توبه داد خدای بر ایشان پس کور شدند و کر شدند بسیاری از ایشان و خدای بیناست به آنچه می‌کنند.

بدرستی که نگرویدند«کما ما «۱۱» آنان که گفتند که خدای اوست مسیح«کما ما «۱۲» پسر مریم و گفت عیسی ای پسران یعقوب«کما ما «۱۳» بپرستید خدای را

---

(۱). مج، مت، وز، لت: از حدّ در گذشتن و کافر شدن، آج، لب: از حدّ تجاوز نمودن.

(۲). مج، مت، وز، لت: صابیان ستاره پرست، آج، لب: پرستندگان کواکب.

(۳). مج، مت، وز، لت: قیامت.

(۴). مج، مت، وز: ها گرفتیم.

(۵). مج، مت، وز، آج: عهد. [.....]

(۶). مج، مت، وز: بفرستادیم، آج، لب: فرستادیم.

(۷). مج، مت، وز: دلها، آج، لب، نفوس.

(۸). مج، مت، وز: داشتندی.

(۹). مج، مت، وز: بکشتندی، آج، لب: می کشتند.

(۱۰). آج، لب: امتحان.

(۱۱). مج، مت، وز، آج، لب، لت، کافر شدند.

(۱۲). مج، مت، وز، آج، لب، لت: عیسی.

(۱۳). مج، مت، وز، لت: بنی اسرائیل.

صفحه : ۸۷

پروردگار من و پروردگار شما که اوست«کما ما «۱» هر که«کما ما «۲» شرک آرد«کما ما «۳» به خدای به درستی که حرام کرد«کما ما «۴» خدای بر او بهشت و جایگاه«کما ما «۵» او آتش«کما ما «۶» و نیست مر ستمکاران را هیچ یاری دهی.

بدرستی که کافر شدند آنان«کما ما «۷» که گفتند خدای سوم«کما ما «۸» سه است و نیست هیچ خدایی مگر یک خدای یکی«کما ما «۹» و اگر نایستند«کما ما «۱۰» از آنچه می گویند«کما ما «۱۱» برسد آنان که نگرویدند«کما ما «۱۲» از ایشان عذاب دردناکی«کما ما «۱۳».

توبه نکنند«کما ما «۱۴» بر خدای و آمرزش نخواهند«کما ما «۱۵» از او! و خدای آمرزنده است«کما ما «۱۶» و بخشنده.

نیست عیسی پسر مریم مگر پیغمبری بدرستی که بگذشت از پیش او پیغمبران و مادر او راستگوی«۱۷» بود می‌خوردند طعام را بنگر که چگونه پیدا کردیم مر ایشان را نشانها پس بنگر از کجا باز گردند«۱۸».

---

(۱). مج، مت، وز، لت: که خدای من و خدای شما است.

(۲). مج، مت، وز، لت، که هر که.

(۳). آج، لب: انباز گیرد.

(۴). مج، مت، وز: حرام کند، آج، لب: حرام گردانید.

(۵). مج، مت، وز، آج، لب، لب: جای.

(۶). مج، مت، وز، لت: دوزخ. [.....]

(۷). لت: آنها.

(۸). مج، مت، وز، لت: سه‌ام، آج، آف، سیوم، لب، بم: سیم.

(۹). مج، مت: یکتا، آج، لب: یگانه.

(۱۰). آج، لب: باز نایستند، بم، آف: نیستند، لت: باز نه ایستند.

(۱۱). آج، لب: هر آیینه.

(۱۲). مج، مت، وز، لت: کافرند، آج، لب: کافر شدند.

(۱۳). مج، مت، وز: به درد آرنده.

(۱۴). مج، مت، وز، لت: توبه نمی‌کنند، آج، لب: ای پس باز نمی‌گردند.

(۱۵). آج، لت: نمی‌خواهند.

(۱۶). آج، لب: آمرزگار است.

(۱۷). مج، مت، وز: راست گوینده.

(۱۸). مج، مت، وز، لت: دروغ می‌گویند.

صفحه : ۸۸

بگو«۱» می‌پرستید جز«۲» خدای آنچه توانایی ندارد مر شما را زیانی و نه سودی!

و خدای اوست شنوا و دانا.

بگوی ای اهل«۳» کتاب«۴» از حدّ مگذرید«۵» در«۶» دین خویش بنا حق و پس روی مکنید خواستهای«۷» گروهی بدرستی که گمراه شدند پیش از اینکه و گمراه کردند بسیاری و گمراه شدند از راه راست«۸».

[۲۲- ر]

نفرین کرده شدند«۹» آنان که نگرویدند«۱۰» از فرزندان یعقوب بر زبان داود و عیسی پسر مریم به آنچه نافرمانی«۱۱» کردند و بودند از حد گذرندگان.

بودند نه باز بودن«۱۲» از ناشایست بد کردند«۱۳»، بد است«۱۴» آنچه بودند می‌کردند.

بینی بسیاری از ایشان دوستی می‌کردند آن کسانی که نگرویدند«۱۵»، بد است آنچه پیش بودند مر اینان را تنهای ایشان که خشم کرد«۱۶» خدای بر ایشان و در عذاب اینان جاویداند«۱۷».

---

(۱). آج ای.

(۲). مج، مت، وز، لت: دون. [.....]

(۳). مج، مت، وز، آج، لب، لت: خداوندان.

(۴). آج، لب: تورات و انجیل.

(۵). آج، لب: تجاوز نکنید.

(۶). آن: از.

(۷). آج، لب: رأیهای باطل.

(۸). آج، لب: از میانه راه به تکذیب محمّد.

(۹). مج، مت، وز، لت: لعنت کردند، آج، لب، ملعونند.

(۱۰). آن: نگرویدند.

(۱۱). مج، مت، وز، آج، لب، لب: نافرمانی.

(۱۲). مج، مت، وز، لت: نهی نکردندی یکدیگر را، آج، لب: که باز نمی‌استادند

(۱۳). مج، مت، وز: از نابایستی که کردند، آج، لب: از ناسپاسی که کردند.

(۱۴). آج. بدا.

(۱۵). مج، مت، وز، آج، لب، لت: کافر شدند.

(۱۶). مج، مت، وز، آج، لب، لت: خشم گرفت. [.....]

(۱۷). مج، مت، وز: همیشه‌اند، آج، لب: جاوید باشند.

صفحه : ۸۹

و اگر باشند بگروند«۱» به خدای و پیغامبر و آنچه بفرستاد بر او نگرفتند دوستان و جز بیشتری از ایشان تباه کاران‌اند«۲».

یابی سخت‌ترین مردمان به دشمنی مر آنان را که بگرویدند جهودان و آنان که شرك آوردند و یابی نزدیکتر ایشان بدوستی مر آنان را که بگرویدند آنان که گفتند که ماییم ترسایان آن بدان است که از ایشانند پیش رو ترسایان و صومعه‌داران و بدرستی که اینان گردن کشی نکنند.

چون بشنوند آنچه فرو فرستاده شد بر پیغمبر بینی چشمهای ایشان می‌رود از اشك از آنچه شناختند از حقّ می‌گویند ای خداوند ما، بگرویدیم ما پس بنویس ما را از حاضران«۳».

چیست ما را که می‌گرویم«۴» به خدای و آنچه بیامد ما را از راستی«۵» طمع می‌داریم که در آرد ما را خداوند ما با گروه نیکان.

پس پاداش دادشان خدا به آنچه گفتند بوستانها، که می‌رود از زیر«۶» آن جویها جاودان در آن و آن پاداش«۷» نیکوکاران است.

و آنان که کافر شدند و دروغزن داشتند نشانهای ما را اینانند سزاواران آتش«۸».

---

(۱). مج، مت، وز، آج، لب: ایمان آوردندی.

(۲). آج، لب: خارجند از طاعت خدای.

(۳). آج، لب: با اهل شهادت به توحید.

(۴). مج، مت، وز، لت: ایمان نیاوردیم، آج، لب: ایمان آوریم.

(۵). آج، لب و حال آن که.

(۶). آج، لب: فرود.

(۷). لت، آن: پاداشت.

(۸). آج، لب: ملازمان دوزخ.

صفحه : ۹۰

ای آنان که بگرویده‌اید حرام مکنید پاکها«۱» را آنچه حلال کرد مر خدای شما را و از حد مگذرید که خدای دوست ندارد از حدّ گذرندگانان را.

و بخورید آنچه روزی کرد شما را خدای، شایسته پاك«۲» و بترسید از خدای آن که شما بدو بگرویده‌اند [۲۲- پ].

قوله: قُل یا أَهلَ الکِتابِ لَستُم عَلی شَیءٍ- الایهٔ، عبد اللّه عبّاس گفت سبب نزول آیت آن بود که: جماعتی«۳» جهودان بنزدیک پیغامبر«۴» آمدند، و گفتند: یا محمّد؟ به تورات ایمان داری و مقر هستی که کتاب خدا«۵» ست و حقّ است! گفت:

آری. گفتند: تو را با ما اتّفاق است، ما با تو اتّفاق نمی‌کنیم در آن که قرآن حق است و از نزدیك خدای است ما را بر اینکه رها کن که تو اقرار دادی که حق است، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: یا محمّد؟ بگو آن جهودان و ترسایان را که شما بر هیچ چیز نه ای تا اقامت توریهٔ و انجیل نکنید. و در اقامت آن دو قول گفتند: یکی آن که ایمان آرید به آنچه«۶» در اوست از نبوّت محمّد و بشارت بدو و وجوب ایمان به او و به کتاب او، و قولی دیگر ابو علی گفت: مراد در امر به اقامت توریهٔ و انجیل امر است به

آنچه از آن منسوخ نیست یعنی حکم آن با حکم شرع رسول ما راست است که آنچه منسوخ است اقامه آن نباید کردن و بر«۷» آن کار کردن، و نیز: وَ ما أُنزِلَ إِلَیکُم مِن رَبِّکُم، و آنچه انزله کرده‌اند بر شما از خدایتان. در او دو قول گفتند: یکی آن که مراد قرآن است که خدای تعالی بر همه مکلّفان انزله کرد و تخصیص ایشان در اینکه آیت بذکر برای اقامت حجّت است بر ایشان چه خطاب در آیت با ایشان است قولی

---

(۱). مج، مت، وز، لت: خوشی‌ها، آج، لب: پاکیزه‌ای خورشهای.

(۲). آج، لب: حال آن که حلال پاک بود.

(۳). مج، مت، وز، لت: جماعت.

(۴). آج، لب، مر علیه السلام.

(۵). مج، مت، وز: خدای. [.....]

(۶). آج، لب: بدانچه، بم: با آنچه.

(۷). مج، مت، وز: در.

صفحه : ۹۱

دیگر آن که: مراد جمله ادلّه«۱» است که خدای تعالی نصب کرده است بر صحّت مسلمانی و توحید و نبوّت انبیا و نبوّت پیغمبر ما- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم. وَ لَیَزِیدَنَّ کَثِیراً مِنهُم ما أُنزِلَ إِلَیکَ مِن رَبِّکَ طُغیاناً وَ کُفراً، و بیفزاید بسیاری را از ایشان آنچه بر تو فرو فرستادند طغیان و عدوان و کفر یعنی ایشان بیفزودند عند نزول قرآن طغیان و کفر«۲» و اینکه طریقه بیان کردیم پیش از اینکه.

اگر گویند: نه اینکه مفسده باشد برای آن که فساد عند آن حاصل آید و اگر او نبودی فساد حاصل نیامدی! گوییم: بلی، چنین باشد با شرطی دیگر و، آن آن است که از باب تمکین نبود چون قدرت و آلت«۳» و قرآن و سایر ادلّه از باب تمکین‌اند مفسده نباشد، دگر آن که مسلّم نیست که استفساد ایشان به نزول قرآن بود، و اگر قرآن نبودی ایشان کافر نشدندی. بلی رواست که اگر قرآن نیز نیامدی ایشان خود کافر بودندی بل خود جز چنین نیست، برای آن که خدای تعالی گفت: وَ لَیَزِیدَنَّ کَثِیراً، بیفزاید بسیاری را از ایشان و زیاده آن جا باشد که اصل بود، و طغیان نگفتم«۴» که مجاوزة الحدّ باشد. قوله تعالی: إِنّا لَمّا طَغَی الماءُ«۵»، و قوله: إِنَّ الإِنسانَ لَیَطغی أَن رَآهُ استَغنی«۶». فَلا تَأسَ عَلَی القَومِ الکافِرِینَ، ای لا تحزن علیهم، تو بر اینکه کافران اندوهگن مشو، و اینکه بر سبیل تسلیت رسول- علیه السّلام- گفت، برای آن که او دل در ایمان ایشان بسته بود و چون ایمان نیاوردندی او دلتنگ شدی، حق تعالی گفت: تو دلتنگ مشو بر ایشان اگر ایشان به دوزخ و سقر شوند که ایشان مستحقّ آنند. قوله: إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا، آنگه حق تعالی از احوال مؤمنان که در اصل مؤمن بودند و آن مؤمنانی که از اهل کتاب بودند و ایمان آوردند به رسول- علیه السّلام- خبر داد«۷» گفت: آنان که ایمان دارند که بر دین جهودی‌اند و آنان که صابیان‌اند و صابی آن باشد که از دین«۸» که جهود«۹» بر آن باشند میل کند و به دینی رود که اندکی مردم بر او

---

(۱). اساس: نزله، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). مر را.

(۳). آج، لب، آف: أدلّه.

(۴). مج، مت، وز، لت، مر: بگفتیم.

(۵). سوره حاقه (۶۹) آیه ۶ و ۷.

(۶). سوره علق (۹۶) آیه ۶ و ۷.

(۷). آج، لب و.

(۸). لت، مر: دینی.

(۹). لت، مر، شعرانی ج ۴ ص ۲۹۴: جمهور

صفحه : ۹۲

باشند و بنزدیک ما از ایشان جزیه نگیرند چه ایشان ستاره پرست‌اند و بنزدیک فقها جاری مجری اهل کتاب باشند در اینکه باب و اصل کلمه از صبا باشد اذا مال قال الشّاعر«۱» [۲۳- ر]:

صبا قلبی و مال الیک میلا و ارّقنی خیالک یا اثیلا

أی مال«۲» و صبا سنّ الصّبیّ اذا طلع، و النّصاری جمع نصرانی باشد. و ترسایان که بر ملّت عیسی‌اند. مَن آمَنَ بِاللّهِ، هر که از ایشان ایمان آرد«۳» و عمل صالح کند«۴» بر ایشان هیچ ترسی و خوفی نیست و حزنی و اندوهی«۵» و اینکه بدل بعض«۶» باشد از کل، امّا در رفع «صابئون» چند قول گفته‌اند: سیبویه گفت: کلام بر تقدیم و تأخیر است و تقدیر کلام اینکه است که: ان الّذین امنوا و الّذین هادوا و النصاری من امن بالله الی اخر الایة. ثمّ ابتدأ و قال الصّابئون کذلک پس او ابتدا باشد محذوف الخبر و مانند آن است که شاعر گفت:«۷»

و إلّا فاعلموا انّا و انتم بغاة ما بقینا فی شقاق

المعنی: انّا بغاة فی شقاق و انتم کذلک، و قال ضابئ البرجمی«۸»:

فمن یک أمسی بالمدینه رحله فانّی و قیّار بها لغریب

أی فانّی«۹» لغریب و قیّار ایضا کذلک. کسائی گفت: معطوف است بر ضمیری که در «هادوا» است و آن «هم» است، و تقدیر آن است: و الّذین هادوا هم و الصّابئون. رمّانی گفت: اینکه خطاست از دو وجه: یکی آن که صابیان جهودان را در جهودی مشارکت نکرده‌اند. دوم آن که عطف اسم ظاهر بر ضمیر مرفوع متّصل نشاید کردن تا اظهار ضمیر منفصل نکنی، لا یقال جاءنی و زید علی تقدیر هو و زید و لا ضربوا و زید علی تقدیرهم ضربوا و زید. سه‌ام فرّاء گفت برای آن است که: آن در اسمی شده است که اعراب بر او ظاهر نمی‌شود، و آن «الّذین» است و چون چنین

---

(۱). مج، مت شعر.

(۲). مج، مت: قال.

(۳). مر و عمل صالحا. [.....]

(۴). مر و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون.

(۵). مج، مت، وز، لت، مر نباشد.

(۶). مت، آف: بعضی.

(۷). مج، مت شعر.

(۸). مج، مت، وز شعر.

(۹). مج، مت، وز، لت، مر با.

صفحه : ۹۳

باشد روا بود، چنان که گویند: انّی و زید قائمان، و استشهد بقوله فانّی و قیّار بها لغریب، و اینکه وجه هم ضعیف است. وجهی دگر آن که: عطف کرد بر موضع انّ مع اسمها، برای آن که انّ مع اسمها فی موضع الرّفع بالابتداء و «انّ» در کلام برای تأکید شده است، و اینکه وجهی است قریب«۱» از آن دو وجه که کسائی و فرّاء گفتند.

قوله: لَقَد أَخَذنا، لا [م]«۲» جواب قسمی مضمر است، حق تعالی احتجاج کرد به اینکه آیت بر جهودان و ملامت کرد ایشان را بر«۳» آنچه کردند و پدرانشان«۴» بر آن«۵» بودند و ایشان اقتدا کردند به طریقه اسلاف خود. گفت: به خدای که ما میثاق و عهد فرزندان یعقوب فرا گرفتیم«۶»، و «میثاق» مفعال باشد من الوثیقة، و آن استواری بود. و پیغامبران«۷» فرستادیم به ایشان و اینکه، بر سبیل احتجاج گفت تا حجت بر ایشان بدارد«۸».

کُلَّما جاءَهُم رَسُولٌ هر پیغامبری که آمد به ایشان و خبری آورد، بخلاف هوای نفس ایشان که دل ایشان خواست«۹» آن را.

رمّانی گفت: هوی لطف محل«۱۰» چیزی باشد از نفس با میل با او و اصل او از هواء ممدود است که جوّ«۱۱» باشد جز آن که اینکه مقصور باشد و آن ممدود، یقال:

هو [ی]«۱۲» الشّیء یهوی هوی اذا ذهب قلبه و مال طبعه الیه، و هو [ی]

یهوی هویّا اذا سقط من علو الی سفل لأنّه ینزل فی الهواء، و رمّانی فرق کرد میان شهوت و هوی«۱۳»، گفت: شهوت به موجودات تعلّق دارد و هوا«۱۴» بخلاف اینکه است، نگویند: هویت الطّعام، و انّما یقال: اشتهیته، و اینکه که او گفت نیک نیست چه هوا«۱۵» از قبیل شهوت باشد و به موجودات تعلّق دارد، یقال: هویت فلانا إذا عشقته، جز که هوی برای لطف

---

(۱). مج و دیگر نسخه بدلها به.

(۲). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). مج، مت، وز، لت، مر: به.

(۴). مج، مت، وز، آف: پدر ایشان.

(۵). آن: بدان.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر: ها گرفتیم.

(۷). مج، آج، لب، بم: آف، لت، آن، مر: پیغمبران.

(۸). لب: ندارد. [.....]

(۹). مج، مت، وز: بخواست، آج، لت، مر: نخواست.

(۱۰). لب، شعرانی (۴/ ۲۹۵): بخل.

(۱۱). اساس: حر، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۳- ۱۲). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۴). مج، مت، وز، لت، مر: هوی.

(۱۵). مج، مت، وز: هوی.

صفحه : ۹۴

موقعش از شهوت خاصتر«۱» بود و شهوت عامتر از او باشد، و امّا قوله: وَ أَفئِدَتُهُم هَواءٌ«۲» کَالَّذِی استَهوَتهُ‌الشَّیاطِینُ [۲۳- پ]

در او هم«۴» دو قول است: یکی آن که: استخفّته، سبک بداشت آن را، و دوم آن که: قادته الی الهوی یکی آن که از ممدود«۵» باشد یکی از مقصور. فَرِیقاً کَذَّبُوا، گروهی را یعنی از پیغمبران تکذیب کردند و به دروغ داشتند، و گروهی را از آن بکشتند. و نصب هر دو لفظ بر مفعول به است به آن فعل که از پس اوست من قوله: کَذَّبُوا و یَقتُلُونَ.

اگر گویند: چرا به«۶» یکی به لفظ ماضی گفت و یکی لفظ مستقبل! گوییم:

برای دو وجه را، یکی آن که تا باز نماید که اینکه چون صفتی لازم است ایشان را به لفظ حال، و دگر برای مراعات رأس الآیهٔ.

قوله: وَ حَسِبُوا أَلّا تَکُونَ فِتنَهٌٔ، ابو عمرو«۷» و کسائی و حمزه خواندند: أن لا تکون«۸»، به رفع «نون» بر آن که ان مخفّف باشد از ثقیله، و تقدیر آن بود که: انّه لا یکون، و «فا» ضمیر شأن و کار باشد و المعنی حسبوا انّ الشّأن و الامر«۹» نفی الفتنهٔ، و مثله قوله: عَلِمَ أَن سَیَکُونُ مِنکُم مَرضی«۱۰». و دگر قرّاء خواندند به نصب «نون» بر آن که أن ناصبه فعل مضارع باشد، و خلاف نکردند در رفع فتنهٔ برای آن که «کان» تامّه است به معنی حدث و وقع، و حسب را معنی ظنّ باشد، یقال: حسب الشّیء یحسب اذا ظنّه حسبانا و حسب الحساب یحسبه حسبا [و حسبانا و حسابا و اصل هر دو یکی است برای آن که در حساب معنی تقدیر است و حسب الرجل یحسب حسابه اذا صار حسیبا]«۱۱» و حسب فعل باشد به معنی مفعول، یعنی ما یحسب و یعدّ من مفاخره. و در

---

(۱). اساس او، با توجه به مج زاید می‌نماید.

(۲). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۴۳.

(۳). آج، لب، محرّق.

(۴). مج، مت، وز: هر.

(۵). آن: حدود.

(۶). دیگر نسخه بدلها ندارد.

(۷). آج، لب، بم، آف: عمر.

(۸). مج، مت، وز: تکون، آج، لا یکون. [.....]

(۹). آج، لب و.

(۱۰). سوره مزّمّل (۷۳) آیه ۲۰.

(۱۱). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۹۵

عربیّت نصب فتنه روا باشد علی تقدیر و حسبوا الّا یکون قولهم او فعلهم فتنهٔ، جز آن که نخوانده‌اند و «۱» فتنه» در اینکه جا مفسّران گفتند: مراد عذاب است و عقوبت.

سدّی و قتاده و حسن [و]«۲» مجاهد گفتند: بليّه است، و اصل او در لغت اينکه باشد. عبد اللّه عبّاس گفت: فتنه اينکه جا کفر است و اصل کلمه اختبار باشد، و فلان مفتون بکذا. و مفتتن به اذا کان ممتحنا به، و قوله: يَومَ هُم عَلَی النّارِ يُفتَنُون«۳» وَ فَتَنّاکَ«۴»، أی اختبرناک اختبارا.

فَعَمُوا وَ صَمُّوا، کور و کر شدند، و اينکه بر سبيل مبالغه گفت در تشبيه ايشان به آفت رسيده در چشم و گوش از جهل و غفلت و قلّت تأمّل ايشان در آنچه بر ايشان واجب بود، يعنی جهل پيشه کردند و سر در ره ضلالت و جهالت نهادند از تکذيب انبيا و کشتن ايشان به مانند کوران و کران از آنچه ايشان را فرموده و نموده بودند، و آيه در معنی جاری مجری آن است که گفت: الم أَ حَسِبَ النّاسُ أَن يُترَکُوا أَن يَقُولُوا آمَنّا وَ هُم لا يُفتَنُون«۵»، آنگه گروهی از ايشان توبه کردند، خدای تعالی توبه ايشان قبول کرد دگر باره فرزندان ايشان با سر کفر و ضلالت شدند و کوری و کری به کفر بر«۶» رسول ما- عليه السّلام- و حق تعالی خطابی کرد با اهل کتاب رسول ما کرد آنچه ايشان کرده بودند، و آنچه پدران ايشان کرده بودند بر ايشان شمرد برای آن که چون از يک اصل بودند بمنزله يک شخص بودند. امّا رفع کَثِيرٌ مِنهُم، در او چند قول گفتند:

يکی آن که بر لغت آنان باشد که گويند: اکلونی البراغيث [بر]«۷» فاعليّت مرفوع بود و قال ابو عمرو الهذلیّ:

لئيم«۸» ديافیّ ابوه و امّه بحوران يعصرن السّليط اقاربه

---

(۱). آج، لب در.

(۷- ۲). اساس: ندارد، با توجه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). سوره الذاريات (۵۱) آيه ۱۳.

(۴). سوره طه (۲۰) آيه ۴۰.

(۵). سوره عنکبوت (۲۹) آيه ۱ و ۲.

(۶). مج، مت، وز، لت: به.

(۸). لسان ج (۷/ ۳۲۱) قرطبی ج (۶/ ۲۴۸) مجمع البيان ج (۲/ ۲۲۶): و لکن.

صفحه : ۹۶

و اينکه لغتی باشد شاذ«۱»، قرآن بر اينکه حمل نکنند، وجهی دگر آن است که: بدل ضمير مرفوع متّصل باشد که ضمير فاعل است من الواو فی قوله: عَمُوا وَ صَمُّوا، چون اينکه «واو» ضمير مرفوع آمد به فاعليت کثير از او بدل کرد- بدل البعض من الکلّ- چنان که: جاءنی القوم اکثرهم. و وجهی دگر آن است که: خبر مبتداست در جای فعل نهاده، و التّقدير ذو العمی و الصّمم کثير منهم [۲۴- ر]، و مثله قولهم: شرّ اهرّ ذا ناب، و التّقدير ما اهرّ ذا ناب الّا شرّ و اگر اينکه تقدير نکنند مبتدا نکره شود در جای خود، و اينکه در کلام ايشان درست نباشد. وجهی دگر آن است که: جواب سايلی باشد که پنداری چون گفت قديم تعالی: فَعَمُوا وَ صَمُّوا، قائلی گفت: من هم فاجاب، و قال: کَثِيرٌ مِنهُم.

وَ اللّهُ بَصِيرٌ بِما يَعمَلُونَ، و خدای- جلّ جلاله- بينا و داناست به آنچه ايشان می‌کنند، مورد او تهديد و وعيد است، يعنی بر او هيچ پوشيده نيست از اجزاء تفاصيل«۲» آن تا هر يکی را بر وفق آن که بايد، چنان که شايد جزا دهد«۳».

لَقَد کَفَرَ الَّذِينَ قالُوا إِنَّ اللّهَ هُوَ المَسِيحُ ابنُ مَريَمَ، کافر شدند آنان که گفتند:

خدای معبود که استحقاق عبادت دارد عيسی مريم است و بيان کرديم که: «کفر» جحود به دل باشد«۴» آن را که واجب باشد که به

او اقرار دهند و از قبیل اعتقاد باشد و آن را به افعال جوارح هیچ تعلّق نیست.

اگر گویند: نه در اینکه آیت قول را کفر خواند، گفت: ترسایان به اینکه قول کافر شدند، گوییم از اینکه دو جواب است: یکی آن که مراد به قول مذهب و اعتقاد است، چنان که گویند: اینکه قول ابو حنیفه است و اینکه قول شافعی است، یعنی مذهب و اعتقاد ایشان، دگر آن که: چون اعتقاد خبیث ایشان عند قول ایشان«۵» پیدا شد، خدای تعالی اعتقاد را قولی«۶» خواند لما کان ظهوره لنا عند ذلک. و رمّانی گفت:

«کفر» تضییع حقّ نعمت باشد، إمّا به جحود و امّا به آنچه جاری مجرای آن بود در

---

(۱). مج، مت، وز، لت، مر: و اینکه لغتی شاذ است لغت، آج: و اینکه لغتی چه شاذّ است.

(۲). مج، مت، وز: تفصیل.

(۳). آج، لب قوله.

(۴). آف: کفر بدل جحود باشد، مر: کفر جحود باشد بدل. [.....]

(۵). مج، مت، وز، لت، مر: قولشان.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر: قول.

صفحه : ۹۷

عظم«۱» جرم«۲»، و اینکه که او گفت، «کفر» عرفی است نه اصطلاحی. آنچه او گفت کافر نعمت را گویند.

و آن گروه«۳» از ترسایان که گفتند مسیح خداست، فرقی‌اند«۴» کی«۵» ایشان را یعقوبیان خوانند و ایشان به تثلیث گویند: اقنوم پدر و اقنوم پسر و اقنوم روح القدس، آنگه گویند: سه بودند، یکی شدند و متّحد گشتند، و آنان که جز ایشان‌اند مسیح را پسر خدا گفتند از مریم. تعالی علوا کبیرا«۶»، ایشان در حقّ مسیح آن گفتند و مسیح ایشان را گفت: ای بنی اسرائیل خدای«۷» را پرستی که خدای من است و خدای شما تبرّا کرد از آنچه ایشان گفتند و منکر شد قول ایشان را و دعوت کرد ایشان را با عبادت خدای تعالی و اقرار داد که خدای من است ردّ بر ایشان که او را خدای گفتند، و نیز خدای شما. إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ، و آنگه بر سبیل تعلیل گفت: برای آن که هر که او به خدای شرک آرد و با او انباز گیرد، خدای تعالی بهشت بر او حرام کند و اصل شرکت و شرک اجتماع در ملک باشد و تصرّف، یقال: تشارکا فی کذا و شارک فلان فلانا و اشترک«۸» اذا جعل شریکا له او لغیره، و اینکه لفظ در شرع عبارت باشد از آن که در عبادت غیری را با خدای تعالی یار کنند«۹» و اینکه کفر باشد. و مراد اعتقاد استحقاق غیری باشد عبادت را با خدای تعالی و بر آن عقاب مؤبّد باشد و تحریم بهشت به اینکه آیت و به اجماع امّت، و نام مشرک شامل بود بت پرست را و آفتاب پرست و ستاره پرست و گبر و جهود و ترسا را.

وَ ما لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصارٍ، و مراد در آیت به ظالمان کافران‌اند، چه در آیت ذکر کافران رفته و لقوله: إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ«۱۰»، و اگر حمل کنند بر عموم اولیتر باشد کافر را و جز کافر را برای آن که هیچ کس نباشد که کسی را بر خدا حمایت کند و نصرت و او را از عذاب برهاند و به اینکه آیت و مانند اینکه تمسّک نرسد اصحاب

---

(۱). آج، لب، لت: عزم.

(۲). آج، لب، لت: جزم.

(۳). آج، لب: گروهی.

(۴). مج، مت، وز، لت، مر: فرقتی‌اند.

(۵). کی / که.

(۶). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۴۳.

(۷). آج، لت: خدائیی.

(۸). مج، مت، وز، آن: اشرک.

(۹). آج، لب: کند.

(۱۰). سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۳.

صفحه : ۹۸

وعید را در نفی شفاعت ظالمانی که نه کافر باشند، برای آن که نصرت حمایت باشد بر سبیل قهر و غلبه و تسلّط و شفاعت بر سبیل تضرّع و لابه باشد فرق میان ایشان ظاهر است.

لَقَد کَفَرَ الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللّهَ ثالِثُ ثَلاثَةٍ، حق تعالی گفت: کافر شدند آنان که گفتند خدای تعالی سه‌ام سه است، و اینکه قول جمهور ترسایان است [۲۴- پ]

از ملکانیان و نسطوریان«۱» و یعقوبیان، و اینکه سه که گفتند بر طریق اتّحاد گفتند، و بیان کردیم که: آن نامعقول است برای آن که محال است که سه ذات یک ذات شود و در «ثلثهٔ» جز جرّ نشاید.

زجّاج گفت: اگر رابع ثلثهٔ گویند در او هر دو وجه شاید هم جرّ و هم نصب جرّ بر اضافه رابع ثلثهٔ و رابع ثلثهٔ، ای جاعلهم بنفسه اربعهٔ نصب او بر مفعول به باشد.

آنگه حق تعالی خبر داد و تکذیب کرد ایشان را بقوله: وَ ما مِن إِلهٍ، «ما» نفی است و «من» مؤکّد اوست کقولک: ما فی الدّار من رجل، اینکه برای عموم و استغراق نفی باشد. یعنی القول بالثّلاثهٔ. لَیَمَسَّنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا، برسد به آنان که کافر شوند از ایشان عذابی الیم یعنی مؤلم، یعنی به آنان که بر کفر اصرار کنند برای آن که نیکو نباشد که گوید: لیمسّنّ الّذین کفروا من الکافرین، چه اگر ایمان آرند و اصرار نکنند بر کفر باتّفاق عذابشان ساقط شود.

و وجهی دگر گفتند، و آن آن است که: برای آن گفت الَّذِینَ کَفَرُوا مِنهُم، تا وعید شامل باشد«۲» همه قوم«۳» را که ذکرشان در آیت رفته است چه از ایشان گروهی بسیار ایمان آوردند، پس «منهم» مخصّص«۴» عموم است در آیت و اینکه وجه به معنی نزدیک است به وجه اوّل.

أَ فَلا یَتُوبُونَ إِلَی اللّهِ، آنگه بر سبیل تقریع و توبیخ گفت: اینکه قوم چرا توبه نکنند و با خدای تعالی رجوع نکنند با طاعت و عبادت او و آمرزش نخواهند از او و خدای تعالی غفور و رحیم است «واو» برای حال است فی قوله: وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ

---

(۱). مج، مت، وز، لت، مر: فسطوریان.

(۲). مج، مت، وز: نباشد. [.....]

(۳). مر: هر دو گروه.

(۴). آج، لب، آن: تخصیص، آف: مخصوص.

صفحه : ۹۹

یعنی و حال حالی که خدای آمرزنده و بخشاینده است بیامرزد، به فضل و رحمت آن را که با درگاه او شود.

قوله: مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ، آنگه حق تعالی رد کرد بر ایشان آن مقاله شنیع ایشان از حواله محال که بر عیسی و مریم کردند گفت: نبود عیسی مریم الّا پیغامبری«۱» که پیش او دگر پیغامبران رفتند و مادرش زنی صدّیقه بود و راست گوی«۲».

و «فعّیل» و «فعّال» بنای مبالغه را باشد، چنان که رجل سکیت و شرّیر. و قولی دگر آن است [که]«۳»: مصدّق بود به آیات خدای و مؤمن بمنزله او و پسرش، و آیاتی که خدای تعالی در ایشان به خلقان نمود چنان که گفت: و صدّقت بکلمات ربّها، و قوله: كانا يَأْكُلانِ الطَّعامَ، طعام خوردندی، و اینکه بر سبیل ردّ و انکار بر ترسایان است تا بیّنه کند«۴» ایشان را بر آن که آن کس که طعام خورد و محتاج طعام باشد و اگر نخورد زنده نماند او جسمی ضعیف محدث محتاج باشد، و آن که چنین بود الهیّت را نشاید. و بعضی اهل معانی گفتند: خوردن طعام در آیت کنایت است از قضاء حاجت، برای آن که آن کس که او طعام خورد او را حدث بود و آن که او محدث باشد از«۵» حدث مخصوص، خدا محدث نتواند بودن به معنی موجد، چه اثر«۶» حدث با نفار نفس و طبع از او من ادلّ الدّلیل باشد بر حدوث صاحبش.

آنگه گفت: یا «۷» محمّد بنگر که ما آیات برای ایشان چگونه بیان می‌کنیم و ادلّه چگونه ظاهر می‌گردانیم، آنگه بنگر که ایشان از آن چگونه عدول و اعراض می‌کنند تا به حدّی رسید«۸» که عدول ایشان از قبول حق و نظر در آیات و بیّنات من و اصرار بر کفر تا پنداری که مجبول و مطبوع‌اند بر اینکه کار و کسی جز ایشان ایشان را از آن بنگرداند«۹»، فهذا معنی قوله: أَنَّى يُؤْفَكُونَ، ای یصرفون و فلان مأفوك اذا كان مصروفا عن الشّیء، و دروغ را برای آن «افک» گویند که مصروف بود از وجه خود و

---

(۱). آف، لت، آن: پیغمبری، مر: الّا رسول مگر پیغمبری.

(۲). مج، مت، وز: راست گیر، لت، مر: راستی گر.

(۳). اساس: ندارد با توجه به مج افزوده شد.

(۴). مج، مت، وز، لت، مر: تنبیه کند.

(۵). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر اینکه.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر: اینکه.

(۷). مر یا محمّد انظر کیف یبیّن لهم الآیات.

(۸). مج، مت، وز: رسیده.

(۹). مج، مت، وز، مر: می‌نگراند.

صفحه : ۱۰۰

مؤتفکات گویند بادهای مختلف را، و مؤتفکات گفتند زمینها را که خدای تعالی به عذاب برگردانید«۱».

قوله: قُلْ أَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ [۲۵- ر]، آنگه فرمود رسول خود را که بر سبیل احتجاج و انکار بر ایشان گوید ایشان«۲» را بپرستی«۳» بدون خدا آن را که مالك نباشد و قادر به نفع و ضرّ«۴» شما که نه به شما سودی تواند کردن و نه دفع مضرّتی! برای آن که قادر بر اینکه خدای باشد یا آن که خدای او را تمکین کند. و اگر عیسی- علیه السّلام- بر نفع و ضرّر«۵» رسانیدن قادر بود به تمکین خدای بود آنگه در حال حیات چنین بود ترسایان عصر رسول را از او هیچ نفعی و ضرری«۶» نبود، و عبادت آن کس که از او نفع«۷» و ضرر«۸» نبود جاری مجرای عبادت اصنام و جمادات باشد و قبح آن معلوم است به ضرورت و نفع فعل لذّت باشد یا

سرور یا آنچه مؤدّی بود با«۹» آن یا با یکی از آن ماننـد لذّتها«۱۰» که آدمی به آن ملتذ«۱۱» شود از انواع مشـتهیات، و ضرّ فعل الم باشـد یـا غم یا آنچه مؤدّی بود به آن یا با یکی از آن چون آلام که در حیوان کننـد و قـذف و سب و به خشم آوردن نیز ازین باب بود.

وَ اللّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ، و خدای تعالی شـنواست و بینا و دانا اقوال شـما می‌شـنود و افعال شـما می‌داند تا هر کسی را بر وفق آنچه او مستحق باشد جزا دهد«۱۲».

قُـل یـا أَهلَ الْکِتابِ، بگوی ای«۱۳» جهـودان و ترسایـان که خداونـدان تـوریت و انجیل‌ایـد. لا تَغلُوا فِی دِینِکُم، غلو«۱۴» نکنیـد در دینتان، و آن مجاوزهٔ الحدّ باشد، و ضدّ «غلوّ»«۱۵» تقصیر باشد غیر الحقّ به ناحق و، نصب او بر حال باشد ای غیر محقّین و روا

---

(۱). لت: برگردانند.

(۲). مج، مت، وز، لت، مر: بگوید.

(۳). مج، مت، وز: می‌پرستی، آف، آن: بپرستید، می‌پرستید. [.....]

(۴). مج، مت، وز، آن: ضرّر.

(۵). مج، مت، وز، آف، مر: ضرّر.

(۶). مج، مر: ضرّ.

(۷). مج، مت، وز، لت، مر: نفعی.

(۸). مج، مت، وز، مر: ضری، لت: ضرّری.

(۹). آف: به.

(۱۰). مج، مت، وز: لذّتهایی.

(۱۱). لت: متلذّذ.

(۱۲). مج، مت، وز، لت: جزا بدهد.

(۱۳). آن محمّد.

(۱۵- ۱۴). اساس، بم، آن: غلوا، با توجه به مج تصحیح شد.

صفحه : ۱۰۱

بود که صـفت مصـدری محـذوف باشد، و التّقدیر غلوّا غیر الحقّ. وَ لا تَتَّبِعُوا«۱»، و متابعت مکنی و اقتـدا به اهوا و مـذاهب و دیانات قومی که ایشان مذاهب«۲» به هوای نفس نهادند نه به استخراج ادلّه از آنان که پیش«۳» شما بودند، چه صفت ایشان اینکه است که پیش از شما ضال و گمراه بودند.

حسن و مجاهد گفتند: آیت نهی است ترسایان را از آن که اقتدا کنند در ضـلال به جهودان، و بعضی دگر گفتند: مراد آن است که اقتدا مکنید به اسـلاف و رؤسا و اکابر خود در ضلال«۴» چه ایشان جز آن که ضال‌اند در خود مضـلّند و گمراه کننده قومی بسیار را که پیش از شما بودند.

وَ ضَـلُّوا عَن سَواءِ السَّبِیـلِ، زجّاج گفت: برای آن تکرار کرد که آن خواست که ضـلّوا من قبـل به لفظ اوّل و به دوم آنگه ضـلّوا من بعد«۵»، بعضـی دگر گفتنـد: برای آن تکرار کرد که به اوّل ضـلال دین خـواست و به دوم ضـلال از طریـق بهشت. و سَـواءِ السَّبِیـلِ، مستقیم الطّریق باشد که از میل و کژی دور باشد.

لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا، لعنت كردند كافران«۶» بنى اسرائيل را بر زبان«۷» داود و عيسى«۸» مريم- عليه السّلام- «لعن» طرد و ابعاد باشد از رحمت، و در معنى او سه قول گفتند: حسن بصرى و مجاهد و قتاده گفتند: ايشان را بر زبان داود لعنت فرمود تا قرده شدند و به دعاى داود خداى تعالى ايشان را مسخ گردانيد، تا بوزينه و به«۹» زبان عيسى تا خوك شدند و براى آن تخصيص كرد اينكه دو پيغمبر را كه از پس موسى از اينكه دو پيغمبر معروفتر نبودند و ذكر سليمان براى آن نكرد كه دين سليمان دين داود بود و او را شريعتى نو نبود، باقر- عليه السّلام- گفت: امّا داود اهل ايله را لعنت كرد به عدوان«۱۰» كه روز شنبه كردند در باب ماهى گرفتن و ايشان در عهد داود بودند و

---

(۱). اساس: و لا تتبع، با توجه به ضبط قرآن مجيد تصحيح شد.

(۲). مج، مت، وز: آن مذهب، لت: آن مذاهب.

(۳). آن از. [.....]

(۴). مج، مت، وز، لت: ضلالت.

(۵). آج، لب، لت هم.

(۶). مر من.

(۷). مج، مت، وز، آج، لب، لت زبان، مر لسان.

(۸). مر بن.

(۹). مج، مت، وز، لت، مر: بر.

(۱۰). مج، مت، وز، لت، مر: به عدوانى.

صفحه : ۱۰۲

گفت: اللّهمّ البسهم«۱» اللّعنة مثل الرّداء على المنكبين و مثل المنطقة على الحقوين، بار خدايا لعنت كن ايشان را لعنتى مشتمل بر ايشان تا چون ردا به دوشهاشان فرود آيد و چون كمر به ميانشان درآيد، خداى تعالى ايشان را با كپى كرد.

و امّا عيسى- عليه السّلام- اصحاب مائده را كه مائده خواستند«۲» چون خداى بفرستاد به آن كافر شدند ايشان را لعنت كرد، خداى تعالى ايشان را با خوك كرد.

قولى ديگر آن است: تا ايشان آيس و نوميد«۳» باشند از مغفرت ما دام تا بر كفر اصرار كنند [۲۵- پ]

به دعاى پيغمبران كه ايشان را كردند«۴» و دعاى پيغمبران لابد مستجاب بود. قول سيم«۵» آن است: تا بدانند كه ايشان را سود نخواهد داشتن، آن كه ايشان فرزندان پيغمبرانند و از نژاد آنانند«۶» كه ايشان [به آنان]«۷» فخر مى‌آرند ايشان لعنت كردند ايشان را از داود و عيسى مريم. «ذلك» اشاره است به «لعن»، آن لعنت براى آن است كه ايشان عصيان كردند و با مجازات راست، كقوله:

فلئن«۸» قلّت هذيل شباه لبما كان هذيلا يفل«۹»

و «ما» مصدريّه است و معنى آن كه: ذلك اللّعن بعصيانهم و اعتدائهم. و «عصيان» مخالفت امر با اراده باشد و عام بود در آنچه مختص بود به فاعل و در آنچه متعدّى بود از او، امّا اعتدا و عدوان جز در گناه متعدّى نگويند. كانُوا لا يَتَناهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ، بناى تفاعل از ميان جماعتى باشد، كما يقال: تقاتلوا و تضاربوا و تشاتموا اذا قتل بعضهم بعضا، و كذلك فى الضّرب و الشّتم، حق تعالى

گفت: با آن که ایشان عصیان و تعدّی کنند یکدیگر را منع نمی‌کنند و نهی نمی‌کنند از منکر و نابایستی که در عقل«۱۰»

---

(۱). اساس: بم، آف، آن، الیهم، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها و منابع تفسیری تصحیح شد.

(۲). مج، مت، وز، لت، مر: بخواستند.

(۳). آج، لب: نا امید.

(۴). آف: کردندی.

(۵). مج، مت، وز، لت، مر: سهام، آج، لب، آف: سیوم.

(۶). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر: ایشان‌اند.

(۷). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۸). آف، مر: فلیس.

(۹). مج، مت، وز، آج، لب، آف: یقل.

(۱۰). اساس، بم، آف، آن: عقد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۱۰۳

و شرع حرام است و ایشان بر دست دارند و تعاطی می‌کنند.

آنگه بر سبیل مذمّت و نکوهش گفت ایشان را: لَبِئسَ ما کانُوا یَفعَلُونَ، بد چیزی است آنچه ایشان می‌کنند، و منکر بخلاف معروف باشد، و انکار ضدّ اقرار باشد. و در آن که مراد به منکر چیست اینکه جا«۱» سه قول گفتند: یکی آن که ماهی گرفتن است روز شنبه، دوم آن که رشوت ستدن است در احکام. سهام«۲» آن که ربا خوردن است و بهای پیه که بر ایشان حرام بود چون پیه نمی‌خوردند و می‌فروختند و بهایش می‌خوردند و ندانستند که آنچه عینش حرام بود بهایش هم حرام بود، و حمل کردن بر عموم اولیتر بود چه تنافی«۳» نیست میان اینکه اقوال.

عبد اللّه مسعود روایت کرد از رسول- علیه السّلام- که او گفت: در بنی اسرائیل چون کسی منکری کردی یکی بیامدی و او را نهی کردی، او باز ناستادی«۴» از آن. بر دگر روز چون او را دیدی با او اختلاط و مواکله و مشاربه کردی و از او تبرّا نکردی.

چون خدای تعالی از ایشان چنین دید، دلهای ایشان بعضی بر بعضی زد و لعنت کرد ایشان را بر زبان داود- علیه السّلام و عیسی مریم- علیه السّلام- و از ایشان قرده و خنازیر ساخت و به آن خدای که جان من به امر اوست که اگر امر معروف کنی و نهی منکر کنی و دست سفیه به دست گیری و او را بر حق بداری و الّا خدای تعالی دلهای شما بر یکدیگر«۵» زند و لعنت کند شما را چنان که لعنت کرد ایشان را.

تَری کَثِیراً مِنهُم، ای محمّد بینی بسیاری را از ایشان، بعضی گفتند: مراد اهل کتابند از جهودان و ترسایان، بعضی دگر گفتند: مراد جهودان‌اند تنها، و بعضی گفتند: مراد کعب اشرف است«۶» که ایشان تولّا می‌کنند به مشرکان، تولّای نصرت و با یکدیگر دوستی می‌کنند تا یک دست و یک زبان باشند بر تو که محمّدی. لَبِئسَ ما قَدَّمَت لَهُم أَنفُسُهُم، بد چیزی است که نفس ایشان برای ایشان تقدیم کرد و از

---

(۱). آج، لب، بم، آف، آن: آنجا.

(۲). آف: سیوم، آف، مر: سیم.

(۳). آج، لب: منافی.

(۴). مج، مت، وز، آف، مر: نه ایستادی، لت: نایستادی، لب: استادی.

(۵). مج، مت، وز، لب، لت، آن، مر: یکدیگر.

(۶). مر یتولّون الّذین کفروا.

صفحه : ۱۰۴

پیش بفرستاد. «لام»، جواب قسمی مضمر است- چنان که گفتیم- و «ما» نکره موصوفه است، و برای آن فعل با «نفس» اضافه کرد تا اضافه فعل محقّق شود و با ایشان و بدانند که ایشان کردند و جز ایشان نکردند، چنان که گفت: بِما قَدَّمَت یَداکَ«۱» و بِما قَدَّمَت أَیدِیکُم و فَبِما کَسَبَت أَیدِیکُم«۲»، أن سَخِطَ اللّهُ عَلَیهِم«۳»، موضع ان مع الفعل رفع است و فعل با آن در جای مصدر است و آن مخصوص بالذّم باشد، کزید فی مثل قولک«۴» بئس الرّجل زید، و تقدیر آیه اینکه است که: لبئس شیئا قدّمت لهم انفسهم سخط اللّه علیهم و خلودهم فی النّار، و شاید که وَ فِی العَذابِ هُم خالِدُونَ کلامی«۵» مبتدا باشد و به بئس تعلّق ندارد.

وَ لَو کانُوا یُؤمِنُونَ [۲۶- ر]

بِاللّهِ وَ النَّبِیِّ آنگه گفت: اگر«۶» بدل آن که اینکه می‌کنند به خدای و پیغامبر ایمان آوردندی. وَ ما أُنزِلَ إِلَیهِ، و آنچه بر او انزله کردند، گفتند: مراد پیغامبر موسی است، و مراد به لَو کانُوا، منافقان جهودان‌اند، گفت:

اگر ایشان به خدای و پیغامبر و کتاب یعنی موسی و توریت ایمان داشتندی. مَا اتَّخَذُوهُم أَولِیاءَ، مشرکان را به دوست نگرفتندی.

اینکه قول حسن بصری است و مجاهد پس موالات و مصافات ایشان با مشرکان دلیل آن می‌کنند که ایشان ایمان ندارند به موسی و توریت چه ایشان به موسی و تورات کافراند و لکن بیشتر ایشان فاسق‌اند و خارج از فرمان خدای.

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النّاسِ عَداوَةً، آنگه رسول را- علیه السّلام- احوال دوستان و دشمنان اعلام کرد، گفت: لَتَجِدَنَّ یا بی تو سخت‌ترین مردمان را به عداوت و دشمنی، و نصب او بر تمیز است. لِلَّذِینَ آمَنُوا، در محلّ نصب است با«۷» آن که مفعول عداوت است و مصدر عمل فعل کند. الیَهُودَ، و نصب او بر مفعول دوم است از وجد، آن جهودان را یعنی دشمنتر کس مسلمان را جهودان باشند.

أبو هریره روایت کرد که رسول- علیه السّلام- گفت: هیچ دو جهود نباشند که با

---

(۱). سوره حج (۲۲) آیه ۱۰.

(۲). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۸۲.

(۳). سوره شوری (۴۲) آیه ۳۰.

(۴). مج، مت، وز: ذلک.

(۵). آج، لب: کلام. [.....]

(۶). مج، مت، وز، لت، مر به.

(۷). مج، مت، وز، لت، مر: به.

صفحه : ۱۰۵

یک مسلمان حاضر نشوند«۱» و الّا قصد کشتن او کنند.

وَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا، و آنان که مشرک باشند، برای معادات مسلمانان مشرکان و جهودان به اختلاف ملل و اهواء ایشان دوست یکدیگر شده‌اند. وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُم مَوَدَّةً، و یابی نزدیکترین ایشان را به دوستی مر مؤمنان را آنان«۲» که گفتند ترسایانیم، و مراد به ترسایان خصوص است نه عموم، برای آن که ترسایان«۳» با مسلمانان کمتر از جهودان دشمنی نکنند و انّما مراد نجاشی است.

مفسّران گفتند: در بدایت اسلام که رسول- علیه السّلام- به مکّه بود، مشرکان با یکدیگر بنشستند و مشورت کردند«۴» در کار مسلمانان و آن که«۵» ایشان را چگونه براندازند و قهر کنند، گفتند: هر یکی از ما آنان را که«۶» در«۷» همسایگی اوست ایذا باید کردن و رنج باید نمودن تا باشد که از محمّد برگردند. اینکه معنی بر دست گرفتند تا بعضی مردمان که ضعیف یقین‌تر بودند برگشتند و جماعتی بماندند و رسول را- علیه السّلام-«۸» عمّش ابو طالب حمایت کرد. چون رسول- علیه السّلام- آن رنج اصحاب دید«۹»، ایشان را گفت: شما را هجرت باید کردن و به حبشه رفتن که پادشاه حبشه مردی است عادل و ظلم نکند و مردی است به حمایت نیک، رها نکند تا کس بر شما ظلم کند. نجاشی را خواست به اینکه نام و نام او اصحمه«۱۰» بود و اینکه به زبان حبشه «عطا» باشد و نجاشی نام پادشاهان حبشه باشد چنان که «قیصر» نام پادشاهان روم است و «کسری» نام پادشاهان عجم. یازده مرد برخاستند«۱۱» و چهار زن و آن جا رفتند، عثمان عفّان بود و زبیر عوّام و عبد اللّه مسعود و عبد الرّحمن عوف و ابو حذیفة بن عتبه و مصعب بن عمیر و أبو سلمة بن عبد الأسد و عثمان بن مظعون«۱۲» و عامر بن ربیعه و

---

(۱). اساس: نشوند، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر را.

(۳). مت: مشرکان.

(۴). مج، مت، وز، لت، مشاورت.

(۵). مت: آنچه.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر از اینان.

(۷). مج، مت، وز، لت، مر جوارو.

(۸). لب آن.

(۹). آج، لب: بدید.

(۱۰). مج، مت: ضحمه، لب، آف: اصمحه.

(۱۱). اساس، آج، لب، بم: خواستند، با توجه به مج تصحیح شد.

(۱۲). اساس: مطعون، با توجه به مج و منابع دیگر تصحیح شد. [.....]

صفحه : ۱۰۶

حاطب بن عمرو و سهیل بن بیضا به دریا رفتند و کشتی بگرفتند تا زمین حبشه نیم دینار و اینکه در ماه رجب بود من سنة خمس من المبعث«۱» و اینکه هجرت اوّل بود. آنگه جعفر بن ابی طالب برفت و پس از آن مسلمانان گروه گروه می‌رفتند تا هشتاد و دو مرد به حبشه رفتند برون«۲» از زنان و کودکان چون قریش خبر یافتند عمرو بن العاص را بفرستادند و مبلغ هدایا بر دست او بفرستادند و التماس کردند از او که ایشان را با مکّه فرستد و اینکه قصّه بتمامی در سورت آل عمران بگفتیم. چون برفتند و آنچه توانستند کردن کردند از جهد، نجاشی سخن ایشان را گوش نکرد و [۲۶- پ]

ایشان را رد کرد، أعنی عمرو عاص و اصحابش را و ایشان بازگشتند خایب و نومید و مسلمانان آن جا مقام کردند فی خیر دار و احسن«۳» جوار تا آنگاه«۴» که رسول- علیه السّلام- هجرت کرد و کارش بلند شد و مسلمانان قوّت گرفتند و سال به ششم رسید از هجرت. رسول- علیه السّلام- نامه«۵» نوشت به نجاشی بر دست عمرو بن أميّة الضّمری«۶» تا حبیبه بنت ابی سفیان را برای او بخواهد و او با شوهر خود هجرت کرده بود به حبشه، شوهرش آن جا فرمان یافته بود و مسلمانانی را که آن جا بودند درخواست«۷» تا با پیش او فرستند«۸».

نجاشی کنیزکی را از آن خود نام او أبرهه به نزدیک أمّ حبیبه بنت ابی سفیان فرستاد و خبر داد او را که: رسول خدای او را می‌خواهد. امّ حبیبه عقدی داشت به بشارت به آن کنیزک داد و گفت: برو و بگو تا وکیلی«۹» فرستد پیش من تا من او را و کیل کنم که مرا به او دهد. او خالد بن سعید بن العاص را بفرستاد، او وی را به و کیل کرد تا او را به رسول دهد بر مهر چهار صد دینار و آن که از قبل رسول خطبه کرد نجاشی بود کس فرستاد تا چهار صد دینار بیاوردند و به دست اینکه

---

(۱). آج، لب: البعث.

(۲). مت، وز، آج، لب، آن: بیرون.

(۳). وز: حسن.

(۴). مج، مت، وز، لت، آن، مر: آنگه.

(۵). وز، آف، لت: نامه‌ای.

(۶). اساس: عمرو بن عامیه الضّمری، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۷). آج، لب، لت: درخواستند.

(۸). لت، آن، مر: فرستد.

(۹). آن: و کیل.

صفحه : ۱۰۷

کنیزک«۱» به امّ«۲» حبیبه فرستاد. چون او زر پیش امّ حبیبه برد او از آن جا پنجاه دینار برگرفت و به ابرهه«۳» داد، کنیزک گفت: پادشاه مرا فرموده«۴» است که هیچ نستانم از تو و آن نیز که فرا گرفته‌ام«۵» با تو دهم و آن عقد که از او گرفته بود و آن پنجاه دینار به او باز داد و او را گفت: بدان که من خدمتکار خاصّ ملکم و جامه‌دار اویم و از من به او نزدیکتر کس نباشد من ایمان دارم به خدای تعالی و نبوّت محمّد مصطفی- صلّی اللّه علیه و آله- و به آنچه به او فرستاده است«۶» و التماس من از تو آن است که چون به رسول خدای رسی، سلام و تحیّت من به او برسانی«۷». او گفت: منّت دارم. آنگه نجاشی زنان خود را فرمود تا بیامدند و امّ حبیبه را تهنیت کردند و هدیّه‌ها آوردند از طیب و انواع چیزها و آنگه دو کشتی بساخت و امّ حبیبه را با جعفر بن ابی طالب و جماعتی صحابه رسول که آن جا مانده بودند گسیل کرد و ایشان بیامدند و دریا بگذاشتند«۸» و به خشک آمدند تا به مدینه رسیدند و رسول- علیه السّلام- در آن وقت به غزات خیبر بود، اتّفاق چنان افتاد«۹» که چون جعفر بن ابی طالب- رحمة اللّه علیهما- برسید، امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- در آن وقت به غزات خیبر بود و خیبر گشاده بود و آن فتح خدای تعالی«۱۰» بر آورده«۱۱». مرد آمد و بشارت آورد رسول را- علیه السّلام- به فتح، خیبر و از آن راه، دیگری آمد و بشارت آورد رسول [را]«۱۲» به قدوم جعفر. رسول- علیه السّلام- گفت:

۱۳» [فرحتان لا ادری بایّهما اسرّ]« بفتح خیبر ام بقدوم جعفر،

دو خرّمی است که نمی‌دانم که به کدام«۱۴» خرّمتر باشم به فتح خیبر یا به آمدن جعفر! ندانم«۱۵» به اثر دست اینکه برادر

---

(۱). بم، آف: ابرهه نام.

(۲). آف: نزد.

(۳). آج، لب: کنیزک.

(۴). آج، لب: گفته.

(۵). مج، مت، وز، لت: ها گرفته‌ام. [.....]

(۶). مج، مت، وز، لت، مر: فرستاده‌اند.

(۷). مج، مت، وز، آف، لت، مر: رسانی.

(۸). اساس، آن: بگزاشتند، با توجه به مج تصحیح شد.

(۹). مج، مت، وز: فتاد.

(۱۰). مج، مت، وز، لت بر دست.

(۱۱). آج، لب بود.

(۱۲). مج، مت، وز، لت را.

(۱۳). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۴). اساس، لت: کزام، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۵). مج، مت، وز تا، لت، آن یا .

صفحه : ۱۰۸

شادمانه‌تر باشم. یا به قدوم و قدوم«۱» آن برادر.

و در خبر است که: مبشّری دیگر آمد عند اینکه و بشارت داد به ولادت حسن علی رسول- علیه السّلام- آن را«۲» بشارتی دیگر شناخت و گفت:

ام بولادة شبّر،

و چون اینکه حال بود، رسول- علیه السّلام- از نماز فریضه فارغ شده بود. چون«۳» بشارتش برسید تکبیر کرد. چون بشارت دو شد، تکبیر دو کرد، چون بشارت به سه شد، تکبیر به سه کرد، آنگه گفت: سنّت کردم که چون نماز فریضه کنند سه تکبیر کنند در عقب هر نمازی فریضه و ابتدا آن بود که گفتیم.

چون رسول- علیه السّلام- با مدینه آمد و امّ حبیبه را با خانه آورد، خبر به ابو سفیان رسید و او اسلام نیاورده بود«۴» شادمانه شد به اینکه خبر و گفت: ذاک الفحل«۵» لا یقرع انفه، او آن فحل است که او را باز نزنند. پس از«۶» مدّتی [۲۷- ر]

نزدیک نجاشی نامه‌ای نوشت به رسول- علیه السّلام- و پسرش را ارها بن اصحمة بن الحر«۷» با شصت مرد از حبشه بفرستاد و در نامه گفت«۸»: ای رسول اللّه که من اسلام آوردم به خدای تعالی و به تو که محمّدی، و تصدیق کردم تو را و آنچه [به تو فرستاده‌اند و پسرم را پیش تو فرستادم با جماعتی زهّاد و عبّاد و اگر فرمایی تا من نیز پیش خدمت آیم و آنچه]«۹» فرمایی امتثال کنم و من به تو ایمان آوردم و تو را بیعت کردم«۱۰» بر دست پسر عمّت جعفر بن ابی طالب.

ایشان بیامدند و در دو کشتی نشستند به دو گروه چون به میان دریا رسیدند، آن کشتی که پسر نجاشی در آن بود غرق شد و آن دیگر برفت، و آن جماعت که بماندند با گروهی«۱۱» که با ایشان منضم شدند هفتاد مرد بودند شصت«۱۲» [و]

دو از حبشه و

---

(۱). مج، مت، وز: به قدوم قدم.

(۲). مج، مت، وز، لت، مر: اینکه را.

(۳). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر یک.

(۴). مج، مت، وز، لت، مر: اسلام آورده نبود. [.....]

(۵). اساس: الفلح، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر آن.

(۷). مج، وز: اصحمهٔ بن ابجر.

(۸). مج، مت: نوشت.

(۹). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

(۱۰). آج، لب و.

(۱۱). مج، مت، وز، لت، دگر، آج، لب، مر دیگر.

(۱۲). مج، وز، لت: شست.

صفحه : ۱۰۹

هشت مرد از اهل شام [پیش رسول آمدند از جمله ایشان بحیرا راهب بود، و أبرهه، و ادریس، و اشرف و نمام، و قسم«۱»، و درید، و ایمن اینکه هشت مرد از شام]«۲» بودند.

رسول- علیه السّلام- سوره یس بر ایشان خواند چون قرآن بشنیدند بگریستند و گفتند:

چه نیک ماند اینکه کلام به آنچه خدای تعالی به عیسی فرو فرستاد، خدای تعالی در حقّ ایشان اینکه آیت«۳» فرستاد:

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النّاسِ عَداوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الیَهُودَ، الی قوله. وَ ذلِکَ جَزاءُ المُحسِنِینَ، وَ لَتَجِدَنَّ أَقرَبَهُم مَوَدَّةً لِلَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ قالُوا إِنّا نَصاری، و نزدیکتر که ایشان را یابی به مودّت و دوستی مؤمنان«۴» ترسایان‌اند که نجاشی است و اصحاب او که وفد شدند«۵» و پیش رسول آمدند و آن هفتاد مرد بودند بر قول بعضی مفسّران، مقاتل و کلبی گفتند: چهل مرد بودند، سی و دو از حبشه و هشت از شام. عطا گفت: هشتاد مرد بودند، چهل از اهل نجران من بنی الحارث بن کعب، و سی و دو از حبشه و هشت از روم.

قتاده گفت: آیت«۶» در جماعتی«۷» آمد از اهل کتاب که ایشان در شرع خود به دین حقّ متمسّک بودند. چون رسول- علیه السّلام- بیامد و دعوت کرد، و معجز«۸» نمود ایمان آوردند و متابعت کردند، خدای تعالی با«۹» آیت«۱۰» بر ایشان ثنا گفت. ذلِکَ بِأَنَّ مِنهُم، «ذلک» اشاره است به قرب قلب در باب مودّت، گفت: آن به سبب آن است که از ایشان قسّیسان‌اند و رهبانان‌اند و قسّیس عالم ترسایان باشد. قطرب گفت: قسّ و قسّیس عالم«۱۱» باشد به لغت روم، قال ورقهٔ بن نوفل:

بما خبّرتنا من قول قسّ من الرّهبان اکره ان تبوحا

و إبن زید گفت: زهّاد ایشان بودند و اصل «قسوس» نمیمه باشد، یقال: قسّ

---

(۱). لت: قسیم.

(۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد.

(۳). مج، مت، وز، لت، مر: آیات.

(۴). مج، مت، وز، آج، لب، لت اینکه.

(۵). آن: فرستادند.

(۶). مج، مت: آیتی. [.....]

(۷). آج، لب: جماعت.

(۸). مج، مت، وز: معجزه.

(۹). مج، مت، وز، آج، لب، لت: به اینکه، مر: اینکه.

(۱۰). مر در حق ایشان فرستاد.

(۱۱). آج، لب، بم ترسایان.

صفحه : ۱۱۰

یقسّ قسّا إذا نمّ، قال رؤبة بن العجّاج:

یصبحن«۱» عن«۲» قسّ الأذی غوافلا لا جعبریّات و لا طهاملا

و الطّهامل من النّساء القباح و مصدر او قسوسه و قسّیسیه باشد. عروة بن الزّبیر گفت: ترسایان انجیل ضایع کردند«۳» و آن را تغییر و تبدیل کردند و ایشان پنج مرد بودند، چهار تغییر و تبدیل کردند و آن: لوقاس و مرقوس و بلجیس و میمنوس بود، و آنچه از ایشان بر حق بایستاد قسّیس نام بود. پس هر که اقتدا کرد به او و بر طریق حق استقامت کرد او را قسّیس خواندند.

سلمان پارسی گوید اینکه آیت به رسول- علیه السّلام- می‌خواندم: ذلِکَ بِأَنَّ مِنهُم قِسِّیسِینَ وَ رُهباناً، مرا گفت:

ذلک بانّ منهم صدّیقین و رهبانا

، اشارت به معنی او و رهبان عبّاد باشد و اینکه لفظ هم واحد بود و هم جمع. آن که گفت: جمع است، گفت: واحد او «رهبان»«۴» باشد، مثل فارس و فرسان و راکب و رکبان، و آن که گفت: واحد است جمعش «رهابین» باشد، کقربان و قرابین و جرذان و جراذین«۵»، قال الشّاعر فی الواحد:

لو عاینت رهبان دیر فی القلل لانحدر الرّهبان یسعی«۶» و نزل

و انشدّوا فی الجمع:

رهبان مدین لو راوک تنزّلوا و العصم من شعف الجبال الفارد

و اصل او من الرّهبة باشد و هی الخوف. وَ أَنَّهُم لا یَستَکبِرُونَ عطف علی قوله: بِأَنَّ مِنهُم قِسِّیسِینَ وَ رُهباناً، تا به سبب آن که از ایشان عالمان و زاهدانند و نیز به آن سبب است که ایشان استکبار نکنند.

آنگه حق تعالی وصف ایشان [۲۷- پ]

در خوف و خشیت و رقّت قلب باز گفت که: چون بشنوند آنچه به«۷» رسول خدا انزله کرده‌اند، چشمهای ایشان بینی که

---

(۱). لسان العرب ج ۶/ ۱۷۴: یمسین.

(۲). چاپ شعرانی ۶/ ۱۷۴: من.

(۳). مج، مت، وز، لت: القساح، آج، لب، لت: القباح.

(۴). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر: راهب.

(۵). آج، لت، مر: جردان و جرادین، لب: خردان و خرادین. بم: حرذان و حراذین (کسان فنزل).

(۶). مجمع البیان ج ۲/ ۲۳۳: یمشی.

(۷). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر: بر.

صفحه : ۱۱۱

آب ریختن گیرد از آنچه ایشان شناخته باشند از حقّ، یقال: فاضت عینه إذا سالت بالدّمع، و فیض العین امتلائها بالدّمع، و فاض النّهر اذا سال ماءه، قال الشّاعر:

ففاضت دموعی و طلّ الشّؤ ن امّا و کیفا و امّا انحدارا

و خبر مستفیض ای شایع، و افاض القوم من عرفات اذا خرجوا منها، و افاض القوم فی الحدیث اذا تدافعوا فیه. و «دمع» اشک باشد. «مدمع» جای اشک«۱».

مِمّا عَرَفُوا مِنَ الحَقِّ از آنچه شناخته باشند از حقّ، عمرو بن مرّة گوید:

در عهد ابو بکر صدّیق جماعتی از یمن آمدند و گفتند: چیزی از قرآن بر ما خوانی«۲»، قرآن بر ایشان خواندند، ایشان بگریستند. ابو بکر گفت: اوّل ما نیز چنین بودیم، چون«۳» قرآن می‌شنیدیم می گریستیم، فالآن قست قلوبنا، اکنون دلهای ما سخت شد.

یَقُولُونَ رَبَّنا آمَنّا، بار خدایا ما ایمان آوردیم. «یقولون»«۴» در جای حال است، أی قائلین در آن حال که می گویند: بار خدایا ما ایمان آوردیم«۵»، بنویس ما را با گواهان و در اینکه معنی او دو قول گفتند: یکی آن که نام«۶» در جریده آر و مدوّن کن چنان که نام گواهان باشند دگر آن که نام«۷» در لوح محفوظ با نام گواهان تو بنویس.

عبد اللّه عبّاس و إبن جریج گفتند: نام«۸» با امّت محمّد بنویس که ایشان، گواهان پیغمبرانند فی قوله: وَ کَذلِکَ جَعَلناکُم أُمَّةً وَسَطاً لِتَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النّاسِ«۹».

و ما لنا لا نؤمن باللّه، «ما» استفهامی است، آنگه از ایشان حکایت کرد آنچه ایشان از خود گفتند بر طریق تعجّب که: ما را چه بوده است که ایمان نیاریم! و چه منع است ما را از آن که ایمان آریم به خدای و به آنچه به ما آمد از حق، یعنی«۱۰» اسلام و رسول خدا که محمّد مصطفی است، و کتاب او که قرآن است و شرع او که

---

(۱). وز دمع، مج، مت، لت: دمع باشد.

(۲). خوانی/ خوانید. [.....]

(۳). مج، مت، وز ما.

(۴). اساس فيه.

(۵). مر فَاكتُبنا مَعَ الشّاهِدِينَ (۸- ۷- ۶). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر ما.

(۹). سوره بقره (۲) آيه ۱۴۳.

(۱۰). مج، مت، وز، لت، مر از.

صفحه : ۱۱۲

مسلمانی است؟ «و نطمع»، و او حال است و حال حالی که ما طمع می‌داريم«۱» که خدای تعالی ما را با مردمان صالح در بهشت برد، و ذکر بهشت بيفگند لدلالة الکلام عليه. فَأَثابَهُمُ اللّه‌ أی جازاهم خدای تعالی ايشان را جزا داد و ثواب جزاء نيک باشد و جز به استحقاق صورت نبندد«۲» و اصله من ثاب اذا رجع کأنّه رجع ثمرة فعله و خيره اليه و همچنين عقاب جز به استحقاق نباشد لتعقّبه الفعل و جزا عام بود و شامل ثواب و عقاب را و ثواب مختص بود به نفع و خير و عقاب مختص بود به شر و مضرّت، و عقاب را بر سبيل مجاز ثواب خواند حق تعالی فی قوله: هَل ثُوِّبَ الکُفّارُ ما کانُوا يَفعَلُونَ«۳»، و در اصطلاح اهل کلام، «ثواب» نفعی باشد مستحق مقرون با تعظيم و تبجيل. بِما قالُوا، به آنچه گفتند، و مراد نه قول است به زبان، يعنی به«۴» آنچه گفتند من قولهم«۵»: رَبَّنا آمَنّا«۶» بِما قالُوا، «ما» مصدری است، أی اثابهم اللّه بقولهم، «هم»«۱۰» در محل«۱۱» مفعول اوّل است. جَنّاتٍ تَجرِی [۲۸- ر]

مفعول دوم«۱۲»، بهشتهايی«۱۳» که از بسياری درختان زمين آن«۱۴» پوشيده باشد، و أصل الجنّ السّتر، که در زير آن يعنی در زير درختان آن جويها می‌رود و از منافع و لذّات چشم را و دل را خوشتر از سبزی و آب روان چيزی نباشد، خصوصا که درختان

---

(۱). مج، مت، وز، لت و اميد، مر و اميد آن يُدخِلَنا رَبُّنا مَعَ القَومِ الصّالِحِينَ

(۲). اساس، بم، اف، آن: نبيند، با توجه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(۳). سوره مطففين (۸۳) آيه ۳۶.

(۴). بم، آف: با.

(۵). بم، آف: قلوبهم.

(۶). سوره آل عمران (۳) آيه ۵۳.

(۷). آج، لب: به.

(۸). اساس: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۹). آف: به.

(۱۰). لت، مر: اينکه.

(۱۱). اساس، آج، لب، بم، آف، آن: فعل، با توجه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(۱۲). لم، مر: دويم، مج، مت، وز، لت، مر است.

(۱۳). آج، لب، به بهشتهايی.

(۱۴). لب: او.

صفحه : ۱۱۳

سبز میوه‌دار باشند به انواع ثمار در هر ثمره هر طعم که او خواهد و جویهای روان از آب و می و شیر و انگبین. وَ ذلِکَ جَزاءُ الْمُحسِنِینَ، اشارت است به ثواب، گفت:

و اینکه ثواب و جزا و پاداشت«۱» نیکوکاران باشد، و لفظ اگر چه بر عموم است معنی خصوص باشد، یعنی اگر جزا بر او روا باشد«۲» و او از آنان باشد انتفاع به جزا بر او روا بود، چه قدیم- جلّ جلاله- محسن است و احسان او زیادت احسان همه محسنان است و لکن جزا بر او روا نبود.

وَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا، حق تعالی چون ذکر اهل کتاب کرد، و ایشان بر دو نوع بودند: مؤمنان و کافران، چون ذکر مؤمنان«۳» ایشان بگفت و آنچه ایشان را خواهد بودن از ثواب ذکر کافران و وعید و عقاب ایشان بگفت تا بطریق الخوف و الرّجاء و التّرغیب و التّرهیب مکلّفان را تحریض کرده باشد. آنگه تکذیب با کفر مقرون کرد که اگر چه کفر به چند طریق [باشد]«۴» کفر ایشان تکذیب رسول بود- علیه السّلام- و تکذیب قرآن، و دگر«۵» آن که چون آیت در صفت ایشان بود و ایشان جامع بودند هر دو را ایشان را به هر دو وصف کرد امّا بر عموم گفت تا ایشان و جز ایشان داخل باشند در آن وعید و دیگران را نیز لطف باشد. أُولئِکَ أَصحابُ الْجَحِیمِ، ایشان اهل دوزخند، و «جحیم» فعیل باشد به معنی مفعول و جحم شدّت ایقاد نار باشد، قال الشّاعر:

و الحرب لا یبقی لجا حمها التّخیّل و المراح

و در قرآن مراد به جحیم درکه و نام«۶» دوزخ است، و او اسمی علم است با لام که در او باشد«۷» کالنّجم للثّریّا کانّه«۸» علم له.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَیِّباتِ ما أَحَلَّ اللّهُ لَکُم- الایهٔ، مفسّران گفتند:

سبب نزول«۹» آیت آن بود که چون رسول- علیه السّلام- با صحابه وصف قیامت بکرد و

---

(۱). آف: پاداش.

(۲). مج، مت، وز، لت: بود.

(۳). مج، مت، وز: مؤمنانشان.

(۴). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد.

(۵). مج، مت، وز، لت: ذکر.

(۶). آف او.

(۷). مج، مت، وز، لت: شده است.

(۸). مج، مت، وز، لت: فانّه. [.....]

(۹). مج، مت، وز اینکه.

صفحه : ۱۱۴

اهوال او و دوزخ و عقاب او و شدّت او بر گناهکاران جماعتی از صحابه بیامدند و در سرای عثمان بن مظعون بنشستند و گفتند ایشان ده کس بودند: علی بو طالب«۱» بود و ابو بکر و عبد اللّه مسعود و عبد اللّه عمر و ابو ذرّ غفاری و سالم، مولای حذیفه«۲» و مقداد بن الأسود و سلمان پارسی و معقل بن مقرن، و اتّفاق کردند بر آن که به روز روزه نگشایند و به شب هیچ نیاسایند و بر بستر نخسبند و گوشت نخورند«۳» و چربوا«۴» نخورند و گرد زنان نگردند و طیب به بوی باز نگیرند و پلاس پوشند و دنیا کلّی«۵» ترک

کنند و در زمین سیاحت کنند و طریقه رهبان گیرند و خویشتن خصی کنند. اگر اینکه خبر«۶» درست باشد اینکه خبر در حقّ اینکه مذکوران ممکن است مگر در حقّ امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- که به او لایق نیست و زهد و عبادت او به اینکه چیزها بیش از اینکه بود، و چون در حقّ او عصمت درست شد و رای آن چیزی دیگر نباشد اینکه خبر به رسول- علیه السّلام- رسید برخاست«۷» و به خانه عثمان مظعون آمد ایشان از آن جا رفته بودند«۸» اهلش را گفت- امّ حکیم را- که: یا امّ حکیم، حدیثی چنین از جماعتی به من رسانیدن چنین است که مرا گفتند یا نه، او نخواست که با رسول دروغ گوید و نخواست که سرّی که شوهر او را در خانه بود«۹» افشا کند، گفت: یا رسول اللّه اگر عثمان با تو چیزی گفته است چنان است که او گفت. رسول- علیه السّلام- بازگشت، چون عثمان مظعون باز آمد«۱۰» او را گفت: رسول خدای آن جا بود و چنین سخنی گفت، عثمان برخاست«۱۱» پیش رسول- علیه السّلام- شد، و آن جماعت با پیش رسول- علیه السّلام- شدند، رسول- علیه السّلام- گفت: اینکه که از شما مرا گفته‌اند درست است! [۲۸- پ]

گفتند: بلی یا رسول اللّه، و ما اردنا الّا الخیر، و ما جز خیر نخواستیم، رسول- علیه السّلام- گفت: مرا آن نفرموده‌اند«۱۲»، گفت: بدانی که نفس

---

(۱). آج، لب: علی بن ابو طالب.

(۲). مج، مت، وز: مولای ابی حذیفه.

(۳). آف: نخرند.

(۴). وز: چربو، آج، لب، لت: چربی.

(۵). مج، مت، وز، لت: بکلّی.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر: حدیث.

(۷). آج، لب: برخواست.

(۸). مج، مت، وز: برفته بودند.

(۹). مج، مت، وز، لت، مر: گفته باشد.

(۱۰). مج، مت، وز زن.

(۱۲- ۱۱). مج، مت، وز، لت، مر آنگه.

صفحه : ۱۱۵

شما را بر شما حقّی هست، حقّ او رها مکن«۱» روزه دارید و روزه گشایید و نماز کنید و نیز بخسبید که من گاه روزه دارم و گاه ندارم و نماز کنم و بخسبم و گوشت«۲» و جربو«۳» خورم و با زنان خلوت کنم و سنّت و طریقت من اینکه است،

و من رغب عن سنّتی فلیس منّی

، هر که از سنّت من رغبت بگرداند«۴» از من نیست. آنگه جمع کرد قوم را و خطبه کرد«۵» و گفت:

ما بال اقوام

، چه بوده است مردمانی را که زنان«۶» بر خود حرام کرده‌اند و طعامهای لذیذ و بوی خوش و خواب و سایر مشتهیات، امّا«۷» شما را نمی‌فرمایم که چون زهّاد ترسایان باشید، چه از دین من ترک لحم نیست و تحریم زنان و نه اتّخاذ صوامع، و سیاحت امّت من روزه

است و رهبانیّت ایشان جهاد است، خدای را پرستی«۸» و شرک میارید به او و حج کنید و عمره کنید و نماز به پای دارید و روزه دارید ماه رمضان و بر استدامت«۹» باشید آنان که از پیش شما بودند بتشدید هلاک شدند که بر خود سخت بکردند، خدای بر ایشان سخت کرد، اینان که امروز در دیرها و صومعه‌هااند«۱۰» بقایای ایشان‌اند«۱۱»، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد.

زید اسلم«۱۲» روایت کند که عبد اللّه رواحه را مردی«۱۳» مهمانی آمد: عبد اللّه رواحه مشغول شد به شغلی، به وقت شام مهمان را طعام ندادند. او در آمد، گفت: مهمان را طعام دادی! گفت: نه، گفت: چرا! گفت: به انتظار تو. او گفت: مهمان را طعام ندادی به انتظار من؟ اینکه طعام بر من حرام است، زن نیز گفت: بر من حرام است.

مهمان نیز گفت: بر من حرام است. همه بنشستند«۱۴» طعام در پیش نهاده نمی‌خوردند.

عبد اللّه رواحه چون آن دید دست بیازید و گفت: «بسم اللّه» و طعام پیش گرفت و«۱۵» بخورد و مهمان را داد«۱۶» و اهل او نیز بخوردند«۱۷».

---

(۱). مج، مت، وز، آج، لب: رها مکنید.

(۲). مج، مت، وز، مر خورم. [.....]

(۳). مج، مت، بم، آف: چربوا، آج، لب: چربی.

(۴). مج، مت، وز، لت، مر: رغبت کند از.

(۵). وز، لت: خطبه‌ای کرد.

(۶). وز، لت، مر را.

(۷). مج، مت، وز، لت، مر من.

(۸). مج، مت، وز، لت، مر: پرستید.

(۹). مج، مت، وز، لت، مر: استقامت.

(۱۰). مج، مت، وز، لت، مر: مانده‌اند.

(۱۱). اساس: ایشان‌نند، مج، مت، وز: مانده‌اند.

(۱۲). لت: زید بن اسلم.

(۱۳). مج، مت، وز به.

(۱۴). مج، مت، و زمان و.

(۱۷- ۱۵). مج، مت، وز، لت طعام.

(۱۶). مج، مت، وز، لت: بداد. [.....]

صفحه : ۱۱۶

بر دگر روز بیامد«۱» رسول را- علیه السّلام- خبر داد، رسول- علیه السّلام- گفت:

صواب کردی، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد.

عکرمه روایت کرد از عبد اللّه عبّاس که گفت: مردی نزدیک«۲» رسول آمد و گفت: یا رسول اللّه؟ من دوش، پاره‌ای گوشت بخوردم در میانه شب مرا انتشار رنجه داشت، من گوشت بر خویشتن حرام کردم، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَیِّباتِ ما أَحَلَّ اللّهُ لَکُم، خدای تعالی خطاب کرد با مؤمنان و گفت: ای گرویدگان«۳» و تصدیق کنندگان، حرام

مکنیـد بر خود ملاذّ و مشـتهیات که خـدای تعالی شـما را حلال کرده است و مطاعم و مشارب و ملابس و مناکح و انواع آنچه به او انتفاع بگیرند«۴»، چه تحریم و تحلیـل تابع مصالـح بود«۵» آن دانـد که عواقب دانـد عـالم الـذّات دانـد، پس تحریم و تحلیل نه کار شمـاست کار خـدای است، و اگر کسـی گویـد: [طعامی حلال را یا جامه حلال را یا جز آن که بر من حرام است حرام نشود بر او و بنزدیـک ما چه آنچه خـدای تعالی حلال کرده باشـد به تحریم محرّمی حرام نشود]«۶» و اگر کسی«۷» گویـد: زن حلال خود را که انت علیّ حرام، تو بر من حرامی بنزدیـک مـا حرام نشود و طلاـق نباشـد و هیـچ لاـزم نیایـد جز توبه. و بنزدیـک فقهـا اینکه لفـظ از کنایات طلاق است و به او یک طلاق برافتـد، و بنزدیک ما به کنایت طلاق واقع نباشد«۸». وَ لا تَعتَدُوا، و ظلم مکنید. بعضی گفتند: مراد آن است که تعـدّی مکنیـد از حلاـل به حرام، بعضـی دگر گفتنـد: مراد به اعتـدا آن است که در اینکه معنی غلـوا«۹» مکنید به خویشتن خصی«۱۰» کردن که خدای تعالی دوست ندارد آنان را که اعتدا و اسراف و غلوا«۱۱» کنند.

وَ کُلُوا مِمّا رَزَقَکُمُ‌اللّه‌ حَلالًا طَیِّباً، صورت صورت امر است و مراد به اباحت.

و حدّ روزی هر چیزی باشد که حی [۲۹- پ]

را«۱۲» بود که به آن منتفع شود و کسی را

---

(۱). مج، مت، وز، لت، مر و.

(۲). مج، مت، وز، لت، مر: بنزدیک.

(۳). مج، مت، وز، لت: گروندگان.

(۴). مج، مت، وز: برگیرند.

(۵). مج، مت، وز، لت، مر مصالح.

(۶). اساس: ندارد، از مج افزوده شد.

(۷). مج، مت، وز، لت: مردی.

(۸). آف، آن: نشود.

(۱۱- ۹). مج، مت، وز، آج، لب، آف، لت: غلو.

(۱۰). مج، مت، وز، لت: بکردن.

(۱۲). آج، لب روا.

صفحه : ۱۱۷

نبـود که او را از آن منع«۱» و بر اینکه قاعـده حرام روزی نبود برای آن که خـدای تعـالی ما را منع کرده است از حرام و تناول آن و تصـرّف در آن و روزی آن است که ما را اطلاق کرد و مباح گردانید. و «اباحت» خلاف منع و حظر باشد. دگر [مدح]«۲» کرد آنان [را]«۳» از روزی خـدای انفاق کنند که: وَ مِمّا رَزَقناهُم یُنفِقُونَ«۴»، و ذمّ و وعیـد کرد آنان را که حرام خورنـد و تعاطی کنند و یک چیز را بر او ممـدوح و مـذموم نباشـد، و قوله: حَلالًـا طَیِّبـاً، نصب او بر حـال است از مفعول و حق تعـالی که ما را مباح کرد خوردن روزی بقیـد حلال و طیب مقیّد کرد باید تا حرام و خبیث از او خارج باشد تا فایده بود آن را. دگر آن که حال در کلام عرب هیأت فاعل یا مفعول به باشـد. اگر کسـی گوید غلام«۵» را که: اضـرب فلانـا مجرّدا من ثیـابه، فلاـن کس را بزن در آن حال که مجرّد«۶» باشـد از جـامه چنان که امتثال امر واجب باشـد از ضـرب، مراعات حال واجب باشـد از برهنگی«۷» مضروب از جامه«۸» و الّا در هر

یکی از آنان که خلاف کند عصیان کرده باشد، خدای تعالی گفت: روزیهای حلال بر خویشتن حرام مکنید و در آنچه حلال است بر شما نیز اسراف مکنید، و از آنچه بر شما روزی کردم که حلال و پاکیزه است از آن خورید.

وَ اتَّقُوا اللّهَ الَّذِی أَنتُم بِهِ مُؤمِنُونَ، و بترسی«۹» از آن خدایی که به او ایمان دارید یعنی از معاصی او بپرهیزید تا از عذاب او رستگاری یابید«۱۰».

عایشه روایت کرد که: رسول- علیه السّلام- مرغان«۱۱» بریان خوردی و پالوده و حلوا دوست داشتی و گفتی:

انّ المؤمن حلو یحبّ الحلاوهٔ

، و گفتی: در شکم مؤمن زاویه است و آن را پر نکند مگر شیرینی.

و روایت است که: حسن بصری یک روز پالوده می‌خورد، فرقد السّبخی در

---

(۱). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر منع کند.

(۳- ۲). اساس: ندارد از مج افزوده شد.

(۴). سوره بقره (۲) آیه ۳. [.....]

(۵). مج، مت، وز، لت، مر: غلامش.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر: تجرّد.

(۷). مج، مت، وز، لت، مر: برهنه.

(۸). مج، مت، وز، لت، مر: ثیاب.

(۹). بترسی/ بترسید.

(۱۰). لب: یابند.

(۱۱). مج، مت، وز، لت، مر: مرغ.

صفحه : ۱۱۸

نزدیک او شد. حسن«۱» گفت: چه گویی اینکه را! گفت: من دوست ندارم اینکه را و آن را که اینکه خورد. حسن گفت: یا سبحان اللّه لعاب النّحل بلباب البرّ مع سمن البقر هل یعیبه مسلم. و مردی بنزدیک حسن آمد و گفت: مرا همسایه است که پالوده نخورد، گفت: چرا! گفت: می‌گوید شکرش نتوانم گزاردن، حسن گفت: آب سرد خورد!

گفت: بلی، گفت: همسایه جاهل است، نمی‌داند که نعمت خدا به آب سرد بر ما بیشتر است که به پالوده.

قوله تعالی«۲»:

[سوره المائدهٔ (۵): آیات ۸۹ تا ۱۰۰]

[اشاره]

لا یُؤاخِذُکُمُ اللّهُ بِاللَّغوِ فِی أَیمانِکُم وَ لکِن یُؤاخِذُکُم بِما عَقَّدتُمُ الأَیمانَ فَکَفّارَتُهُ إِطعامُ عَشَرَهِٔ مَساکِینَ مِن أَوسَطِ ما تُطعِمُونَ أَهلِیکُم أَو کِسوَتُهُم أَو تَحرِیرُ رَقَبَهٍٔ فَمَن لَم یَجِد فَصِیامُ ثَلاثَهِٔ أَیّامٍ ذلِکَ کَفّارَهُٔ أَیمانِکُم إِذا حَلَفتُم وَ احفَظُوا أَیمانَکُم کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُم آیاتِهِ لَعَلَّکُم تَشکُرُونَ (۸۹) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّمَا الخَمرُ وَ المَیسِرُ وَ الأَنصابُ وَ الأَزلامُ رِجسٌ مِن عَمَلِ الشَّیطانِ فَاجتَنِبُوهُ لَعَلَّکُم

تُفلِحُونَ (۹۰) إِنَّما يُرِيدُ الشَّيطانُ أَن يُوقِعَ بَينَكُمُ العَداوَةَ وَ البَغضاءَ فِي الخَمرِ وَ المَيسِرِ وَ يَصُدَّكُم عَن ذِكرِ اللّهِ وَ عَنِ الصَّلاةِ فَهَل أَنتُم مُنتَهُونَ (۹۱) وَ أَطِيعُوا اللّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ احذَرُوا فَإِن تَوَلَّيتُم فَاعلَمُوا أَنَّما عَلى رَسُولِنَا البَلاغُ المُبِينُ (۹۲) لَيسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ جُناحٌ فِيما طَعِمُوا إِذا مَا اتَّقَوا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ ثُمَّ اتَّقَوا وَ آمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوا وَ أَحسَنُوا وَ اللّهُ يُحِبُّ المُحسِنِينَ (۹۳)

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبلُوَنَّكُمُ اللّهُ بِشَيءٍ مِنَ الصَّيدِ تَنالُهُ أَيدِيكُم وَ رِماحُكُم لِيَعلَمَ اللّهُ مَن يَخافُهُ بِالغَيبِ فَمَنِ اعتَدى بَعدَ ذلِكَ فَلَهُ عَذابٌ أَلِيمٌ (۹۴) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَقتُلُوا الصَّيدَ وَ أَنتُم حُرُمٌ وَ مَن قَتَلَهُ مِنكُم مُتَعَمِّداً فَجَزاءٌ مِثلُ ما قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحكُمُ بِهِ ذَوا عَدلٍ مِنكُم هَدياً بالِغَ الكَعبَةِ أَو كَفّارَةٌ طَعامُ مَساكِينَ أَو عَدلُ ذلِكَ صِياماً لِيَذُوقَ وَبالَ أَمرِهِ عَفَا اللّهُ عَمّا سَلَفَ وَ مَن عادَ فَيَنتَقِمُ اللّهُ مِنهُ وَ اللّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقامٍ (۹۵) أُحِلَّ لَكُم صَيدُ البَحرِ وَ طَعامُهُ مَتاعاً لَكُم وَ لِلسَّيّارَةِ وَ حُرِّمَ عَلَيكُم صَيدُ البَرِّ ما دُمتُم حُرُماً وَ اتَّقُوا اللّهَ الَّذِي إِلَيهِ تُحشَرُونَ (۹۶) جَعَلَ اللّهُ الكَعبَةَ البَيتَ الحَرامَ قِياماً لِلنّاسِ وَ الشَّهرَ الحَرامَ وَ الهَديَ وَ القَلائِدَ ذلِكَ لِتَعلَمُوا أَنَّ اللّهَ يَعلَمُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الأَرضِ وَ أَنَّ اللّهَ بِكُلِّ شَيءٍ عَلِيمٌ (۹۷) اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ شَدِيدُ العِقابِ وَ أَنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۹۸)

ما عَلَى الرَّسُولِ إِلاَّ البَلاغُ وَ اللّهُ يَعلَمُ ما تُبدُونَ وَ ما تَكتُمُونَ (۹۹) قُل لا يَستَوِي الخَبِيثُ وَ الطَّيِّبُ وَ لَو أَعجَبَكَ كَثرَةُ الخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللّهَ يا أُولِي الأَلبابِ لَعَلَّكُم تُفلِحُونَ (۱۰۰)

[۳۹- پ]

[ترجمه]

نگیرد خدای، شما را به بازی در سوگندهاتان و لکن بگیرد شما را به آنچه ببندی«۳» سوگند، کفّارتش طعام دادن ده درویش باشد از میانه‌ترین آنچه شما دهید اهلتان را یا جامه ایشان یا [آزاد کردن]«۴» گردنی هر که نیابد روزه سه روز آن کفّارت سوگندتان است چون سوگند خوری و نگاه داری«۵» سوگندهاتان چنین بیان کند خدا شما را آیات او تا همانا«۶» شما شکر کنی«۷».

ای آنان که ایمان آوردی می و قمار و بتان نصب کرده و تیرهای قمار پلیدی است از کار شیطان«۸»، بپرهیزی«۹» از او تا همانا شما فلاح یابید.

---

(۱). مج، مت، وز، لت را.

(۲). مج، مت، وز، لت: عزّ و علا.

(۳). مج، مت، وز، لت: ببندید.

(۴). اساس ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

(۵). نگاه داری/ نگاه دارید.

(۶). اساس با، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

(۷). شکر کنی/ شکر کنید. [.....]

(۸). مج، مت، وز، لت: دیو.

(۹). بپرهیزی/ بپرهیزید.

صفحه : ۱۱۹

می‌خواهند دیو که و افکند«۱» میان شما دشمنی و بریدن در می«۲» و قمار و باز دارد شما را از نام خدای و از نماز، شما باز خواهی

ایستاد«۳»!

فرمان خدای برید و فرمان رسول«۴» و بپرهیزید اگر پشت برکنید بدانید که بر پیغمبر ما رسانیدن روشن«۵» است.

نیست بر آن که بگرویدند«۶» و نیکوکاری«۷» کردند بزه«۸» در آنچه خوردند«۹» چون بپرهیزند«۱۰» و ایمان آرند و کار نیکو«۱۱» کنند پس بپرهیزند«۱۲» و ایمان آرند«۱۳» پس بپرهیزند«۱۴» و نیکویی کنند«۱۵» و خدای دوست دارد نیکوکاران را [۳۰- ر].

ای آنان که ایمان آورده‌اید«۱۶» بیازماید شما را خدای به چیزی از صید دریابد دستهای! شما و نیزه‌های شما را تا بداند خدای که کیست که ترسد«۱۷» از او در پوشیدگی هر که تعدّی کند پس از آن او را عذابی بود سخت.

---

(۱). مج، مت، وز، لت: درافکند.

(۲). آج، لب: خمر.

(۳). مج، مت: ایستادن.

(۴). مج، مت، آج، لب، لت: پیغمبر، وز: پیغامبر.

(۵). آج، لب: ظاهر، لت: روشنی.

(۶). مج، مت: ایمان آرند، وز، آج، لب، لت: ایمان آوردند.

(۷). مج، مت، وز، لت: کار نکو، آج، لب: کارهای نیکو.

(۸). لت: بزه‌ای.

(۹). وز، مت، لت: خورند، آج، لب: تناول کنند. (۱۴- ۱۲- ۱۰). مج، مت، وز، لت: بترسند.

(۱۱). مج، مت، وز: نیک.

(۱۳). مج، مت، وز، لت: ایمان آرند. [.....]

(۱۵). مج، مت، وز، لت: کنند.

(۱۶). مج، مت، آج، لب، لت: آوردید.

(۱۷). لت: ترسند.

صفحه : ۱۲۰

ای آنان که ایمان آورده‌اید«۱» مکشی«۲» صید«۳» و شما«۴» محرم باشید و هر که کشد«۵» از شما بقصد و عمد پاداشت مانند آنچه کشته باشد«۶» از شتر«۷» که حکم کند به او دو عدل«۸» از شما هدیّه رسنده«۹» به خانه خدا یا کفّاره طعام درویشان یا بازگردانیدن آن با روزه تا بچشد و بال گرانی کارش عفو کرد خدا از آنچه گذشت، و هر که با سر آن شود کینه کشد خدای از او و خدای غالب است و کینه کش.

حلال کردند شما را صید دریا و طعامش تا زاد بود شما را و زاد روند«۱۰» گان را و حرام کردند بر شما شکار بیابان ما دام تا محرم باشی«۱۱» و بپرهیزی«۱۲» از خدای آن که«۱۳» او جمع کننده است شما را.

[۳۰- پ]

کرد خدا خانه خود را خانه حرام خانه«۱۴» استادن مردمان و ماه حرام و آنچه به خانه او برند و شتران نعل در گردن افگنده«۱۵» تا«۱۶» بدانی«۱۷» که خدای داند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین«۱۸»، و خدا به همه چیزی داناست.

---

(۱). لت: بگرويده‌ايد.

(۲). مج، مت، وز، آج، لب، لت: مكشيد/ مكشى.

(۳). آج، لب: شكارى.

(۴). مج، مت، وز، لت: در آن حال كه، آج، لب: و حال آن كه.

(۵). مج، مت، وز، لت: بكشد.

(۶). آج، لب: كشت، لت: كشته باشند.

(۷). اساس: شير، با توجّه به مج تصحيح شد.

(۸). آج، لب: دو خداوند، لت: ذو عدل.

(۹). مج، مت، وز، لت: رسيده.

(۱۰). مج، مت، وز ره.

(۱۱). مج، مت، وز، لت: باشيد. [.....]

(۱۲). مج، مت، وز، لت: بترسيد، آن: بپرهيزيد.

(۱۳). مج، مت، وز، لت با.

(۱۴). مج، مت، وز: جاى.

(۱۵). مج، مت، وز، لت: كرده.

(۱۶). مج، مت، وز، لت آن به آن است كه.

(۱۷). مج، مت، وز، لت: بدانيد.

(۱۸). مج، مت، وز، لت است.

صفحه : ۱۲۱

بدان«۱» كه خداى سخت عقوبت است و خداى آمرزنده و بخشاينده است.

نيست بر پيغمبر مگر رسانيدن و خدا مى‌داند آنچه پيدا كنى«۲» و آنچه پنهان كنى«۳».

«۴»

بگو راست نباشد پليد و پاك و اگر چه به تعجّب«۵» آرد تو«۶» را بسيارى پليد بترسيد از خداى اى خداوندان خرد«۷» ها تا همانا فلاح يابيد.

قوله تعالى: لا يُؤاخِذُكُمُ اللّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيمانِكُم- الآيـة، در سبب نزول اينكه آيت خلاف كردند. عبد اللّه عبّاس گفت: سبب«۸» آن بود كه چون آن قوم آن چيزها بر خويشتن حرام كردنـد كه گفتيم و بر آن سوگنـد خوردنـد، رسول- عليه السّلام- ايشان را از آن منع كرد، ايشان گفتنـد: يا رسول اللّه؟ سـميع و مطيعيم فرمان تو را«۹» امّا با سوگنـد چه كنيم خداى تعالى اينكه آيت فرسـتاد، و إبن زيـد گفت: در عبـد اللّه رواحه آمـد و مهمان او چون سوگند خوردند- چنان كه قصّه ايشان«۱۰» برفت. حق تعـالى اگر چه آيتى در حقّ شخصـى يا قومى بفرسـتد در حادثه‌اى«۱۱» از حـوادث چون در آن حكمى شـرعى باشـد ديگران در آن حكم مشارك‌انـد«۱۲» با«۱۳» او در مثـل آن«۱۴» حادثه، گفت: خـداى تعالى شـما را كه مؤمنانيد«۱۵» نمى‌گيرد و مؤاخـذه و عقوبت نمى‌كنـد به بـازى در سوگندتان و سوگند لغو آن باشد كه در خلال«۱۶» حديث بر زبان ايشان مى‌رود: و «لا و اللّه» و «بلى و اللّه»،

---

(۱). مج، مت، وز، لت، آج، لب: بدانید.

(۳- ۲). مج، مت، وز، لت: کنید.

(۴). آج، لب صدق اللّه العظیم.

(۵). مج، مت، وز، لت: عجب.

(۹- ۶). اساس و دیگر نسخه بدلها، تو را.

(۷). مج، مت، وز، لت: عقلها.

(۸). آن نزول آیه. [.....]

(۱۰). مج، مت، وز در آیات متقدّم.

(۱۱). اساس: حادثه.

(۱۲). مج، مت، وز، لت، مر: مشارك باشند، آج، لب، مشارك‌اند.

(۱۳). آن: به.

(۱۴). لب: او.

(۱۵). آن: مومنان‌اید.

(۱۶). لب، بم، آف، آن: خلاف.

صفحه : ۱۲۲

بی آن که در دل دارند و عزم نیّت کرده باشند«۱» و اینکه قول بیشتر مفسّران«۲» است.

و روایت کردند«۳» از باقر و صادق- علیهما السّلام- و حسن بصری گفت و ابو مالك که: سوگند لغو آن باشد که خداوندش چنان گمان برد که آن صواب است و راست است. و در سوگند لغو کفّارت واجب نباشد بنزدیك ما، و بیشتر فقها و مفسّران، و ابراهیم نخعی گفت: کفّارت واجب بود در او. و اصل «لغو» در لغت کلامی باشد«۴» که در او فایده‌ای نبود، یقال: لغا فی کلامه لغوا و الغیت الشّیء اذا اهملته و الالغاء نقیض الإعمال، و لغو گویند [۳۱- ر]

آن را که در شمار نبود، قال الشّاعر:«۵»

او مائة یجعل اولادها لغوا و عرض المائة الجلمد

یعنی لا یعتدّ اولآدها فی الدّیة و لا یعتدّ«۶» بها لصغر سنّها. وَ لکِن یُؤاخِذُکُم بِما عَقَّدتُمُ الأَیمانَ، و لکن شما را به آن گیرد که سوگند بندی به عقد دل بر او بنیّت. إبن عامر خواند: «عاقدتم» بالالف، و معنی هم آن باشد که عَقَّدتُم بتشدید، برای آن که فاعل و فعّل به یک معنی آمد«۷» فی قولهم: ضاعف و ضعّف و باعد و بعّد، و در قرآن هر دو خواندند فی قوله: رَبَّنا باعِد بَینَ أَسفارِنا«۸»، و بعّد. و حمزه و کسایی و ابو بکر عن عاصم خواندند«۹»: عقدتم، بتخفیف «قاف» من العقد و هذا علی وجهه و ظاهره، مراد عقد دل باشد نیّت«۱۰» بر سوگند، و باقی قرّا خواندند: عَقَّدتُم بتشدید قاف من التّعقید، و جماعتی مفسّران از اینکه قراءت امتناع کردند چون طبری و ابو عبیده«۱۱» و جز ایشان گفتند: برای آن که تفعیل تکثیر فعل باشد، و بر اینکه قاعده لازم آید که آن کس که او یک بار سوگند خورد او را کفّارت لازم نبود تا مکرّر نکند چند بارها، و اینکه خلاف اجماع است و اینکه خطاست برای آن که تفعیل را مراد به او نه تکرار است اینکه جا انّما

---

(۱). اساس: باشد، با توجه به آج تصحیح شد.

(۲). مج، مت، وز آن.

(۳). آج، لب، لت: روایت کرده‌اند.

(۴). آج، لب: بود.

(۵). مج، مت، وز شعر.

(۶). مج: و لا تعتدّ.

(۷). مر: اند. [.....]

(۸). سوره سبا (۳۴) آیه ۱۹.

(۹). مج، مت، وز، لت، مر: خواند.

(۱۰). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر: بنیته.

(۱۱). مج، مت، وز، لت: ابو عبید.

صفحه : ۱۲۳

مراد تشدید و تغلیظ است، کالتّعقید فی العقد للخیل«۱» اذا شدّد عقده، معنی آن است که سوگند خورد به زبان و به دل تا مفارق باشد سوگند لغو را، و ابو علی فارسی گفت:

تفعیل برای آن است اینکه جا که خطاب با جمله مکلّفان است چون فعل ایشان بسیار است به لفظ فعّل گفت از بنای تفعیل، و مثاله قوله: وَ غَلَّقَتِ الأَبوابَ«۲»، چون درها گفت از بنای تفعیل گفت، و اگر یک در بودی اغلقت گفتی. و ممکن باشد حمل کردن غَلَّقَتِ الأَبوابَ«۳»، را بر تأکید و مبالغه تا معنی آن باشد که درها سخت استوار کرد«۴»، دگر گفت: فعّل به معنی فاعل آمده است اگر بر آن عمل کنند«۵» تا لازم نیاید که کفّاره آن جا واجب بود که تکرار سوگند باشد. اگر گویند: فاعل«۶» از میان دو کس باشد و بر اینکه قول«۷» و بر قراءت إبن عامر لازم آید که آن کس که او سوگند«۸» ی خورد در کاری که او مختص باشد و دیگری با او سوگند نخورد او را کفّاره لازم نیاید، گوییم: اینکه لازم نیست برای آن که فاعل بسیار بود که نه از میان دو کس باشد چنان که طارقت النّعل و عافاه اللّه و عاقبت اللّص.

علی بن الحسین المغربیّ گفت: تشدید را فایده نیکو«۹» هست، و آن آن است که تا معلوم شود که آن کس که او اند«۱۰» بار بر یک خبر سوگند خورد گوید: و اللّه لافعلّن کذا ثمّ و اللّه ثمّ و اللّه، او را بیشتر از یک کفّاره لازم نباشد و در اینکه خلاف است میان فقها و اینکه وجهی نیکوست و حقیقت عقد فی الخیل«۱۱» و العهد و الیمین باشد برای آن که مستعمل است در همه علی حدّ، واحد و ظاهر استعمال دلیل حقیقت کند، قال الشّاعر:«۱۲»

قوم اذا عقدوا عقدا لجارهم شدّوا العناج و شدّوا فوقه الکربا

و اعقدت العسل اذا جعلته منعقدا فهو معقد و عقید. اکنون بدان که سوگند منعقد

---

(۱). مج، مت، وز، لت، مر: الحبل.

(۳- ۲). سوره یوسف (۱۲) آیه ۲۳.

(۴). مج، مت: استوار باشد.

(۵). مج، مت، وز، آج، لت، مر: حمل کنند.

(۶). مج، مت: فعل.

(۷). مج، مت، وز قراءت.

(۸). مت: سوگند.

(۹). مج، مت، وز، لت، مر: نکو.

(۱۰). آج، در حاشیه: چند بار، آن: چند بار، بم، آف: دو ۱۱. مج، مت، وز، لب، لت، مر: الحبل. [.....]

(۱۲). مج، مت، وز شعر.

صفحه : ۱۲۴

نباشد الّا به نیّت امّا چون گوید: اقسمت او اقسم او حلفت یا چیزی که لفظ سوگند باشد آنگه گوید من اینکه سوگند نخواستم او را بر آن تصدیق کنند و آنچه میان او و خدا باشد خدای با او کند آنچه از او داند و شافعی گفت فیما بینه و بین اللّه قول او مقبول بود. امّا در حکم شرع در او دو قول«۱» است شافعی را و سوگند جز به خدای یا به نامی از نامهای خدا درست نباشد امّا چون گوید: و قدرهٔ اللّه و علم اللّه و حیاهٔ اللّه و مرادش قادری و عالمی و حیّی باشد سوگند باشد، و اگر مرادش اینکه معانی باشد که اشعری گوید اینکه سوگند نباشد و ابو حنیفه و اصحابش هم اینکه گفتند: و شافعی و اصحابش گفتند: سوگند باشد چون گوید: لعمر اللّه، و در دلش سوگند باشد سوگند بود و الّا نباشد [و فقهای عراق هم اینکه گفتند]«۲»، و شافعی گفت: چون بر اطلاق گوید محتمل«۳» باشد احلف باللّه و استعین باللّه را و بر قول او اعتماد کنند اگر گوید سوگند [۳۱- پ]

خواستم یا نخواستم، چون گوید: اللّه بی حرف قسم سوگند نباشد بنزدیک ما و جمله فقها.

و ابو جعفر الاستراباديّ گفت: از اصحاب شافعی: سوگند باشد چون گوید حقّ اللّه سوگند نباشد سواء اگر قصد سوگند کند و اگر نه، و ابو حنیفه هم چنین گفت: و محمّد بن الحسن و شافعی و ابو یوسف گفتند: سوگند نباشد چون گوید حلفت و او احلف«۴» او اقسم و نگوید «باللّه» یا نامی از نامهای خدا سوگند نباشد بنزدیک ما سواء اگر نیّتش سوگند باشد و اگر نباشد، و شافعی هم اینکه گفت، و ابو حنیفه گفت:

سوگند باشد به نزدیک ما«۵»، و مالک گفت: اگر سوگند خواسته باشد سوگند بود و الّا نبود چون گوید: اشهد باللّه سوگند نباشد. و شافعی را در او دو قول است: یکی آن که اگر سوگند خواست سوگند باشد و اینکه مذهب ابو حنیفه است و یک قول چنان که گفتیم چون گوید اعزم باللّه، سوگند

---

(۱). لب: اقوال.

(۲). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

(۳). مج: محمل.

(۴). مج، مت: حلفت، لت: احلفت.

(۵). مج، مت، وز، لت، مر به همه حال.

صفحه : ۱۲۵

نباشد، و شافعی گفت: اگر سوگند خواست باشد و الّا نباشد اگر گوید به خدای بر تو و سوگند می‌دهم تو را به خدا اینکه سوگند نباشد به هیچ وجه، و شافعی گفت: اگر سوگند خواست باشد و الّا نباشد و سوگند بر فعل غیری بنزدیک ما سوگند نباشد و بر آن کفّاره نبود، و شافعی گفت: درست باشد اگر آن غیر بر آن کار کند او حانث نشود و اگر نکند حانث شود و بر او کفّارت باشد.

و احمد حنبل گفت: کفّاره بر آن کس باشد که سوگند او دروغ کند یعنی آن غیر چون گوید «و اللّه»، سوگند باشد به همه حال و به ظاهر حکم سوگند بود آن را و اگر گوید: سوگند نخواستم از او قبول نکنند [و شافعی هم اینکه گفت جز که او گفت:

اگر گوید سوگند نخواستم، از او قبول کنند]«۱» چون گوید علی عهد اللّه بنزدیک ما اینکه نذر باشد و چون خلاف کند بر«۲» کفارت نذر باشد و ابو حنیفه و مالک گفتند: سوگند باشد، و شافعی گفت: در عزم او نگرند اگر نیّت سوگند داشت سوگند باشد و الّا نباشد.

سوگند لغو آن باشد که زبانش به آن سابق شود بی قصد او گوید لا و اللّه و در دلش آن باشد که بلی «و اللّه» اینکه لغو باشد در او کفّارت نبود شافعی هم اینکه گفت، و ابو حنیفه گفت: در او کفّارت باشد، و مالک گفت: لغو الیمین سوگند غموس باشد، و آن آن باشد که بر ماضی سوگند خورد به دروغ بقصد، چنان که گوید: و اللّه لقد کان کذا، و دروغ باشد از حرج و اثم خالی نبود و بر او کفّارت نباشد و ابو حنیفه گفت:

سوگند لغو«۳» آن باشد که بر ماضی سوگند خورد بحسب ظنّ خود چون پیدا شود که بخلاف آن است بر او کفارت نبود اگر بر محالی سوگند خورد که مقدور او نبود کفّارت لازم نیاید او را و مذهب«۴» ابو حنیفه«۵» و شافعی آن است که در حال حانث شود«۶» و کفّارتش لازم آید اگر گوید او جهود است یا ترساست یا از خدا بیزار است و مانند اینکه اگر فلان کار نکنم و نکند اینکه سوگند نباشد و به مخالفتش حانث نشود و کفّارت واجب نبود بر او، و اینکه مذهب مالک است و شافعی و اوزاعی و لیث بن سعد و ثوری

---

(۱). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). مج، مت، وز، لت، مر او.

(۳). مج، مت، وز، لت: لغو سوگند.

(۴). مج، مت: مذاهب.

(۵). لت: او.

(۶). مج، مت، وز: نشود.

صفحه : ۱۲۶

و ابو حنیفه و اصحابش گفتند: چون خلاف کند حانث شود و بر او کفّارت سوگند بود چون سوگند خورد که قبیح نکند«۱» و واجب نکند واجب آن باشد که قبیح نکند و واجب به جای آرد و بر او کفّاره نباشد، و جمله فقها گفتند: بر او کفّارت باشد سوگندی«۲» که بر ماضی خورد اگر بر نفی بود و اگر بر اثبات اگر عالم بود یا ساهی«۳» اگر راست بود یا دروغ منعقد نشود بر او کفّارت نباشد و همچنین گفت [۳۲- ر]

مالک و لیث بن سعد«۴» و ثوری و ابو حنیفه و اصحابش و احمد و اسحاق، و مذهب شافعی آن است که: اگر راست خورد سوگند

بر او هیچ نیست و اگر دروغ بود و عالم باشد به آن کفّارت لازم آید، و اینکه مذهب اوزاعی است و عثمان البتّی و قول عطا و حکم است اگر سوگند خورد بر امری مستقبل آنگه خلاف کند آن را کفّاره واجب شود بر او بلا خلاف و اگر فراموش کند بر او کفّارت نباشد«۵».

و شافعی را در او دو قول است، قوله: [فَكَفّارَتُهُ]«۶» فَكَفّارَتُهُ محتمل است که راجع باشد الی احد ثلاثهٔ اشیاء یکی «ما» فی قوله: بِما«۷»بِاللَّغوِ فِي أَيمانِكُم، سهام«۸» راجع باشد با حنث که کلام بر او دلیل می‌کند و قول اوّل درست است و آن قول حسن بصری است و شعبی و ابو مالک، و قوله: إِطعامُ عَشَرَةِ مَساكِينَ، ذکر مردان کرد، در مساکین و اگر چه باتّفاق اگر به زنان دهد مجزی باشد برای تغلیب مذکّر بر مؤنّث، گفت: کفّارت آنچه او بسته باشد از سوگند آن بود که ده درویش را به عدد طعام دهد به قدر کفایت سیری ایشان. و اصحاب ما آن را حدّی نهادند به دو مدّ یا یک مدّ بقدر طاقت و مکنت، امّا هر یکی را اینکه قدر بدهد و امّا مثل اینکه طعام حاضر کند و آن دو رطل و ربعی باشد هر یکی را. اگر دو مدّ دهد«۹»

---

(۱). مج، مت، وز، مر: کند.

(۲). مج، مت، وز، مر: سوگند. [.....]

(۳). مج، مت، وز، لت، مر: ناسی.

(۴). مج، لت، مر: لیث سعد، مت: لیث و سعد.

(۵). مج، مت، وز بر او.

(۶). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۷). اساس: ندارد، با توجه به مج و قرآن مجید افزوده شد.

(۸). آف: سیوم.

(۹). مج، مت، وز، لت: بدهد.

صفحه : ۱۲۷

ضعف اینکه حاضر کند و ده درویش را بیارد تا بخورند و روا نباشد که نصیب ده کس از اینکه مقدار که گفتیم به کمتر از ده کس دهد بنزدیک ما و فقها خلاف کردند و اگر طعام ندارد بها بدهد روا باشد لما جاء فی الاخبار.

و شافعی گفت: هر درویشی را مدّی دهد به مدّ پیغامبر- صلّی اللّه علیه و آله- و آن یک رطل باشد و ثلث و اینکه قول زید ثابت است، و عبد اللّه عبّاس و عبد اللّه عمر و سعید بن المسیّب و القاسم و سالم و سلیمان بن یسار و عطا و حسن بصری«۱» تمسّک کردند در اینکه باب به خبر ابو هریره که روایت کرد که«۲» مردی بنزدیک رسول آمد- علیه السّلام- و گفت: یا رسول اللّه؟ من در روز ماه رمضان با حلال خود خلوت کردم«۳»، گفت برو برده‌ای آزاد کن، گفت: ندارم، گفت: برو دو ماه پیوسته روزه‌دار، گفت: نتوانم، گفت: شصت درویش را طعام ده. گفت از کجا آرم!

رسول- علیه السّلام- بفرمود تا پانزده صاع خرما بیاورند«۴» و به او داد، گفت: اینکه به شصت درویش ده. گفت: و اللّه که در همه مدینه از ما درویشتر کس را نمی‌دانم.

گفت: برو و بر اهل خود نفقه کن و دگر مانند اینکه«۵» مکن. گفتند: جای حجّت در خبر آن است که پانزده«۶» صاع چون بر شصت درویش قسمت کنی هر یکی را مدّی رسد برای آن که صاعی چار مدّ باشد.

و ابو حنیفه گفت: اگر گندم خواهد دادن نیم صاع دهد و آن دو مدّ باشد و اگر جو و خرما و میویز«۷» خواهد دادن یک صاع کمتر

نشاید«۸» و اینکه قول عمر است و عبد اللّه«۹» پسرش، و شعبی و نخعی و سعید جبیر و مجاهد و حکم«۱۰» و ضحّاک«۱۱» تمسّک کردند به حدیثی که روایت کردند که: و سقی پیش پیغامبر آوردند او به مردی داد که بر او کفّارتی واجب بود گفت: برو و اینکه به شصت درویش ده، و وسقی شصت صاع

---

(۱). مج، مت، وز و.

(۲). مج، مت، وز: او گفت.

(۳). مج، مت، وز، لت، مر: صحبت کردم.

(۴). وز: بیاورند، آج، لب: آوردند.

(۵). مج، مت، وز: آن.

(۶). یازده/ پانزده.

(۷). دیگر نسخه بدلها: مویز. [.....]

(۸). مج، مت: نباشد.

(۹). مج، مت: عبد اللّه عباس.

(۱۰). لب: حکیم.

(۱۱). وز و.

صفحه : ۱۲۸

باشد نصیب هر درویشی صاعی و محمّد بن الکعب القرظیّ گفت: اینکه درویش را چندان بدهد که به چاشت و شام بخورند و اینکه یک روایت است از امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- و شریح گفت: باید تا نان خورش با«۱» آن باشد و بنزدیک ما نان خورش سه مرتبه دارد: برترین«۲» آن«۳» نان و گوشت باشد و میانه، نان و خلّ و زیت، و فروترین آن نان و نمک و بنزدیک شافعی قیمت آن نشاید داد نه در کفّارات و نه در زکوات، بل آن جنس باید بعینه و بنزدیک ما و ابو حنیفه روا باشد، و بنزدیک شافعی جز به ده درویش نشاید دادن و بنزدیک ابو حنیفه بر یک درویش تکرار شاید کردن ده بار و بنزدیک ما [۳۲- پ]

با وجود ده کس به یک کس نشاید دادن و چون مستحق نباشد به یک کس شاید دادن جمله آن، و بنزدیک شافعی جز به آزادی مسلمان محتاج نشاید دادن، و بنزدیک ابو حنیفه به اهل ذمّه شاید دادن، و مذهب ما موافق قول شافعی است در مسلمان«۴». فامّا زکات باتّفاق جز به مسلمان ظاهر ستر نشاید دادن و جز آن«۵» یک قسمت به مؤلّفة قلوبهم دهند.

مِن أَوسَطِ ما تُطعِمُونَ أَهلِيكُم، از میانه آنچه عادت باشد او را که به نفقه اهل خود کند.

عبد اللّه عمر و اسود و عبیده و شریح گفتند: مأدوم باید و افضل آن گوشت باشد و خرما و میانه زیت و سمن باشد. و ادون ملح باشد و اینکه موافق مذهب ماست. و بعضی دگر مفسّران«۶» تفسیر اوسط بر بهتر دادن من قوله تعالی: أَوسَطُهُم، ای خیرهم وَ أَعَدَّ لَهُم، و قوله: أُمَّةً وَسَطاً، از بهینه آنچه عادت داری که به اهل خود دهی به قوت اگر شما را عادت در سرای نان گندمین باشد جوین به درویش نشاید دادن در کفّاره.

و قولی دگر آن است که: أَوسَطِ ما تُطعِمُونَ أَهلِيكُم، فی القلّة و الکثرة علی حسب الیسار و العسر. و از صادق- علیه السّلام- روایت کردند که او خواند: اهالیکم.

قوله: أَو كِسوَتُهُم قراءت عامّه قرّاء كسر «كاف» است، و ابو عبد الرّحمن السّلمیّ خواند:

---

(۱). مج، مت، وز: به.

(۲). مج، مت، وز: برتر.

(۳). مج، مت: آنان.

(۴). وز: مسلمانی.

(۵). مج، مت، وز یک.

(۶). لت: آن.

صفحه : ۱۲۹

«کسوت» به ضمّ «کاف» و هما لغتان، کالإسوة و الاسوة و الرّشوة و الرّشوة و سعید جبیر خواند او کاسوتهم یعنی کسوة اهلک علما در «کسوت» خلاف کردند که مجزی باشد در کفّاره. بعضی گفتند: یک جامه از آنچه نام کسوت بر آن افتد از پرهن«۱» یا ایزار پایا«۲» یا رداء«۳» یا گلیم یا دستار و اینکه قول عبد اللّه عبّاس است و حسن و حکم و مجاهد و عطا، و روایت کردند از باقر- علیه السّلام- و اینکه مذهب شافعی است، و بعضی دگر گفتند: جامه تمام باید که اندامش باز پوشد از پراهن و ایزار«۴» پای و اینکه مذهب ابو حنیفه است و گفت عمامه در اینکه معنی نیاید«۵»، و مذهب نخعی هم اینکه است و سعید بن المسیّب هم اینکه گفت، و مذهب ما آن است که: با تمکین دو جامه باید از پراهن و ابزار و عند عسر و ضیق الید یکی روا باشد. شهر بن حوشب گفت: جامه باید که قیمتش پنج درم باشد أَو تَحرِيرُ رَقَبَةٍ، یا برده آزاد کند نزدیک ما برده باید صحیح، سالم از معایب اگر بزرگ باشد و اگر کوچک اگر مؤمن باشد و اگر کافر روا باشد و مؤمن فاضلتر باشد، و مذهب شافعی آن است که: در هیچ کفّاره و نیز در وصیّت برده الّا مؤمن نباید«۶» و کافر مجزی نباشد، و ابو حنیفه موافقت کرد او را در قتل امّا جز قتل کافر روا داشت. و شافعی تمسّک کرد به خبری که مردی بیامد و گفت: یا رسول اللّه؟ اوجبت من کفّارتی بر خود واجب کرده‌ام، یعنی کاری کرده‌ام که کفّاره هم واجب است به آن. رسول- علیه السّلام- گفت: برو و برده آزاد کن. برفت و برده عجمی بیاورد، رسول- علیه السّلام- او را به اشارت گفت: من ربّک، خدای تو کیست! به اشارتی که او بشناخت که او چه می‌گوید«۷»، او اشارت کرد با انگشت که یکی است، گفت: من کیستم! اشارت به آسمان کرد که یعنی رسول خدایی، رسول- علیه السّلام- گفت: آزادش کن که مؤمن است.

و نیز روایت کرد که: زنی بیامد، گفت: یا رسول اللّه مادرم وصایت کرده است که برده‌ای آزاد کن برای من و من کنیزکی نوبی«۸» دارم، روا باشد که آزاد کنم!

---

(۱). لت: پیراهن.

(۲). مج، مت، وز، لت: پای.

(۳). آج، لب: پرده.

(۴). وز، بم، آف: ازار. [.....]

(۵). آج، لب: نباید.

(۶). آج، لب: نیاید.

(۷). مج، مت، وز: می‌گفت.

(۸). لب: ذمی.

صفحه : ۱۳۰

رسول- علیه السّلام- گفت: بیارش، زن او را پیش رسول آورد، رسول گفت او را:

خدای تو کیست! گفت: خدای جهانیان. گفت: من کیستم. گفت: تو رسول خدایی، رسول- علیه السّلام- گفت:

اعتقیها فانّها مؤمنهٔ

، آزادش کن که مؤمنه است. و مکلّف«۱» مخیّر است در اینکه سه چیز برای او که«۲» «او» در خبر شک را باشد و در امر تخییر را، یقول«۳»: خذ هذا او ذاک و اضرب زیدا او عمرا، مأمور مخیّر باشد از میان هر دو و از دوگانه هر کدام که بستاند یا بزند امتثال کرده باشد پس از آن«۴» ترتیب است که: فَمَن لَم [۳۳- ر]

یَجِد، هر که نیابد. فقها خلاف کردند در صفت آن کس که نیابد تا او را روزه داشتن روا باشد.

ابو حنیفه گفت: چون دویست درم دارد یا بیست دینار که نصاب اوّل زکات باشد او را روزه نشاید داشتن که او واجد است اگر یسار او کم از او«۵» باشد روزه‌اش روا باشد داشتن.

شافعی گفت: چون قوت آن روز و آن شب دارد برای خود و برای عیالش و چندانی«۶» زیاده باشد که طعام«۷» ده درویش بود او را روزه نشاید داشتن و اگر کم از اینکه باشد روزه دارد.

و بعضی فقها گفتند: چون چندانی دارد که با آن اطعام«۸» تواند کردن«۹» او را روزه نشاید داشتن، و مذهب ما به مذهب شافعی نزدیک است و روزه بنزدیک ما اینکه سه روز متتابع پیاپی باید و جز چنین نشاید.

و شافعی را دو قول است: یکی آن که پراکنده شاید و یکی آن که نشاید و اینکه قول دوم مذهب ماست و مذهب ابو حنیفه و ثوری و مزنّی.

و در قراءت عبد اللّه مسعود و ابیّ کعب آن است که: ثلاثهٔ ایّام متتابعات است، و اینکه قول عبد اللّه عبّاس است و قتاده. و کفّاره بنزدیک ما پیش از حنث نشاید و اگر

---

(۱). لب: تکلّف.

(۲). آج، لب، آف: آن که.

(۳). لت: تقول.

(۴). مج، مت، وز، لت، مر: واجد.

(۵). مج، مت، وز، لت، مر: آن.

(۶). مج، مت، وز: چندان.

(۷). لت، مر: اطعام.

(۸). مج، مت، آف، لت: اطعام.

(۹). لت: تواند دادن.

صفحه : ۱۳۱

کند مجزی نباشد بعد الحنث با سر باید گرفتن، و بنزدیک شافعی پیش از حنث روا باشد الّا روزه که آن از عبادت ابدان است و اینکه قول عمر است و عبد اللّه عمر و عایشه و عبد اللّه عبّاس و حسن بصری و إبن سیرین، و مذهب مالک و اوزاعی است و لیث و سعد و احمد و اسحاق، و مالک گفت: بتقدیم الصّیام علی الحنث روا باشد.

و ابو حنیفه و اصحابش گفتند: کفّاره را سبب وجوب، حنث است تا حنث نباشد واجب نبود و فرق نکرد بین المال و النّفس، و در زکات رواست که پیش از آن که واجب شود بدهند و در کفّاره روا نیست، و مالک در زکات روا نداشت. و در کفّاره روا داشت اعنی تقدیم و شافعی در هر دو تقدیم روا داشت و بنزدیک ما در هیچ دو تقدیم روا نباشد.

اکنون بدان که بنزدیک ما کفّارات ثلث هر سه«۱» واجب است بر تخییر بر سبیل بدل و بنزدیک فقها واجب یکی است نا معیّن و دلیل بر اینکه آن است که شرایع تابع مصلحت است و چنان که ممتنع نیست که مصلحت مکلّف در امری معیّن باشد ممتنع نیست که مصلحت او در اموری باشد متساوی در باب صلاح که یقوم کلّ واحد منها«۲» مقام«۳» الاخر. دلیل دیگر بر اینکه آن است که: به اتّفاق، مکلّف از اینکه سه هر کدام که بکند حکم حنث از او برخیزد و هر سه در اینکه حکم متساوی‌اند به اجماع محال باشد گفتن که با اینکه قضیّه واجب یکی است و اینکه مناقضه باشد چه محال است که صفت فعل مختلف باشد و احکام یکی دلیل دیگر بر اینکه آن است که اگر واجب یکی بودی بایستی که مکلّف را طریق بودی به تمییز واجب از ناواجب از اینکه سه گانه.

اگر گویند: به اینکه چه حاجت است که مکلّف از اینکه سه گانه هر چه کند واجب کرده باشد! گوییم: اینکه تصریح است به آن که هر سه واجب است. دلیل دیگر آن است که: اگر«۴» چنین بودی صحیح بودی«۵» گفتن که مکلّف را نیست«۶» که از

---

(۱). آج، لب کفارت. [.....]

(۲). اساس: منه، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

(۴). مج، مت، وز، لت نه.

(۵). مج، مت، وز، لت: نبودی.

(۶). مج، مت، وز، لت: هست.

صفحه : ۱۳۲

اینکه سه آن کند که خود خواهد، با جماع چنین است که او مخیّر است بینها.

بدان که سوگند بر سه ضرب است: یکی آن که عقدش طاعت باشد و حلّش معصیت چنان که سوگند خورد که خمر نخورد و معصیت نکند و نماز کند و طاعت کند اگر خلاف کند حانث شود کفّارتش لازم آید بلا خلاف. دوم«۱»: عقدش معصیت باشد و حلّش طاعت، چنان که گوید: و اللّه که نماز نکنم و روزه ندارم و خمر خورم و معصیت کنم چون خلاف کند کفّاره واجب نیاید بنزدیک ما برای آن که حنث واجب است«۲» اینکه جا، و بنزدیک فقها کفّاره واجب بود. و قسم سه‌ام«۳» آن است که: عقدش مباح باشد و حلّش مباح چنان که گوید: و اللّه«۴» اینکه جامه در نپوشم [۳۳- پ]، و اینکه طعام نخورم، اگر خلاف کند کفّارتش واجب بود بلا خلاف بین الفقهاء. و بنزدیک ما نگاه کند اگر صلاح در آن باشد دینا او دنیا که خلاف کند و لا کفّارة علیه، امّا چون گوید: إن فعلت کذا فللّه علیّ کذا، اگر فلان خیر کنم خدای را بر من حجّ است یا روزه یا صد دینار یا مانند آن، چون آن کار بکند او را آن لازم باشد که گفته باشد. و بنزدیک بیشتر فقها بر او کفّاره سوگند باشد، و بنزدیک ما اینکه سوگند نیست، بل نذر است به«۵» آن، وفا باید کردن، لقوله تعالی: أَوفُوا«۶»ذلِکَ کَفّارَةُ أَیمانِکُم، «ذلک» اشارت است الی کلّ واحد من الاربع، گفت: اینکه

کفّاره«۷» سوگندتان باشد. إذا حَلَفتُم، چون سوگند خوری. در کلام محذوفی هست، و تقدیر آن است که: اذا حلفتم فحنثتم، و چنان که گفت: فَمَن کانَ مِنکُم مَریضاً أَو بِهِ أَذیً مِن رَأسِهِ فَفِدیَةٌ،«۸» و المعنی فحلق«۹» علیه فدیة.

وَ احفَظُوا أَیمانَکُم، و سوگندتان نگاه داری«۱۰» و بگزاف سوگند مخورید«۱۱». یک معنی اینکه است که سوگند نگاه داری به آن که نخوری. قولی دیگر آن است که:

---

(۱). مج، مت، وز، لت آن که.

(۲). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر: واجب است.

(۳). اساس: سه، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). مج، مت، وز، لت که.

(۵). اساس: ندارد، از مج افزوده شد.

(۶). سوره مائده (۵) آیه ۱.

(۷). دیگر نسخه بدلها، کفّارت.

(۸). سوره بقره (۲) آیه ۱۹۶.

(۹). مج، مت، وز، آج، فعلیه. [.....]

(۱۰). آج، لب: داری/ دارید.

(۱۱). مج، مت، وز، لت: مخوری.

صفحه : ۱۳۳

چون سوگند خورده باشی سوگند نگاه داری از حنث [و اینکه قول اولیتر است برای آن که سوگند خوردن مباح است الّا در معصیت و آنچه حرام است حنث است، و اینکه دلیل است بر آن که سوگند بر معصیت نیوفتد برای آن که چون معنی آن باشد که سوگند نگاه دارند از حنث]«۱» و از آن که دروغ شود اگر سوگند معصیت منعقد بودی اینکه امر بودی به اصرار بر معصیت، کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ چنین بیان کند خدا آیات خود که کرد و دیدی برای شما تا همانا شاکر باشی اینکه نعمت«۲» را که از جمله نعمتهای دینی است.

قوله: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّمَا الخَمرُ وَ المَیسِرُ- الآیهٔ، آنچه«۳» تفسیر خمر و میسر بایست«۴» گفتن در سوره البقره باستقصا برفت و اینکه جا خبری چند بگویم«۵». که در وعید و مذمّت خمر و شاربان آن آمده است- و اگر چه اینکه جا نیز از اینکه معنی گفته‌ایم: عثمان عفّان«۶» روایت کند که رسول- علیه السّلام- گفت:

انّ اللّه لا یجمع الخمر و الایمان فی جوف امرء أبدا

، گفت: خدای تعالی جمع نکند ایمان و خمر در دل هیچ کس و معنی آن است که حکم نکند به ایمان هیچ شارب خمر چون خمر خورد و مستحل باشد آن را، و اینکه است تأویل هر خبر که آید متضمّن آن که حکم شارب خمر چون حکم کافر کرده است، چنان که فرمود- علیه السّلام:

شارب الخمر کعابد الوثن و مدمن الخمر کعابد الوثن

، یعنی اذا شربها مستحلّا لها. و استحلال خمر و هر محرّمی شرعی که باشد کفر است به اتّفاق، و در اینکه خبر تأویل دگر روا باشد که گفت: شارب خمر چون بت پرست«۷» است، یعنی عقاب او بشدّت و سختی چون عقاب وثن باش تشبیه از اینکه«۸» وجه [باشد

نه از وجه]«۹» دوم«۱۰»، و نیز روا بود که تشبیه از آن وجه باشد که از او تبرّا«۱۱» باید کردن [و با او مصافات و مخالصت و

---

(۱). اساس: ندارد، از مج افزوده شد.

(۲). مج، مت: نعمتها.

(۳). مج، مت، وز، آج، آف در.

(۴). مج، مت، لت، مر: باید.

(۵). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر: بگوئیم.

(۶). اساس رضی اللّه عنه، آج، لب امیر المؤمنین.

(۷). آج، لب: باشد.

(۸). مت، وز از آن.

(۹). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۰). اساس و دیگر نسخه بدلها: دوام، با توجه به آف تصحیح شد.

(۱۱). اساس: تبر، با توجّه به مج تصحیح شد.

صفحه : ۱۳۴

مخالطت نباید کردن و از او هجران و کرانه باید گرفتن چنان که از عابد وثن و واجب نباشد در دو چیز]«۱» که یکی را به یکی تشبیه کنند که آن تشبیه از همه وجه باشد، بل از یک وجه روا باشد، نبینی که گوید: فلان کالأسد و کالبحر و کالبدر، و محال است [گفتن که اینکه تشبیهات هست الّا من وجه واحد، یکی از شجاعت و یکی از سخاوت و یکی از جمال، و از اینکه گذشته محال است]«۲» که گویند«۳»، همه چیز مشبّه با مشبّه به ماند. دگر آن که: بنزدیک ما عبادت وثن کفر نیست، علامت کفر است، چه کفر از افعال قلوب باشد و افعال جوارح هیچ کفر نباشد. و روا بود که شرب خمر از بعضی مردمان در بعضی اوقات چنان افتد که علامت کفر باشد تا خبر بر ظاهر خود بود- و اللّه اعلم.

و عبد اللّه عمر روایت کرد که رسول- علیه السّلام- گفت: هر که او در دنیا خمر خورد، [و توبه نکند از آن در قیامت از خمر بهشت محروم باشد. عبد اللّه عبّاس و ابو هریره روایت کردند که رسول- علیه السّلام- گفت هر که او خمر خورد در دنیا]«۴» خدای تعالی بفرماید در قیامت تا او را از زهر ماران و گزدمان«۵» شربت دهند که چون بنزدیک دهن برد ناخورده«۶» گوشت رویش در آن جا افتد، و چون خورده باشد همه اعضای او از یکدیگر جدا شود و گوشت اندامش متناثر شود چون مرداری که سالها بر او بر آمده باشد و نتن و گندی از او پدید آمد که اهل جمع به آن رنجور شوند، آنگه بفرماید تا او را به دوزخ برند الا؟ و آن کس که خمر خورد و خمر فشارد یا فرماید فشردن«۷» و خمر فروشد و خرد«۸» و بردارد«۹» و آن که«۱۰» به خانه او برند«۱۱»، یا بفروشد«۱۲» و بهای آن خورد در إثم و بزه و عار آن [۳۴- ر]

راستند«۱۳»، و خدای تعالی از [او]

روزه و حج و عمره نپذیرد، و اگر بمیرد مصرّ بر آن توبه ناکرده حقّ‌است بر خدای تعالی که

---

(۱). اساس: ندارد، با توجه به دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۲). مج، وز، مت، آج، لب به.

(۳). مج، آج، لب، بم، آن، آف، مر: کژدمان.

(۴). مر: تا خورد.

(۷- ۵). آج، لب: فرماید که فشارند.

(۸- ۶). مج، وز، آج، لب، مت، مر: خورد.

(۹). مج، وز، مت، لت، مر: بر گیرد.

(۱۰). مج، وز، آج، لب، مت، آن، لت، مر: آنگه.

(۱۱). اساس: براند.

(۱۲). آج، لب، آف: تا بفروشد، وز: یا بفروشند.

(۱۳). مر: برابرند.

صفحه : ۱۳۵

به هر شربه«۱» او را شربه‌ای«۲» دهد از صدید دوزخ، الا«۳» و هر«۴» مسکر خمر است و هر خمر حرام است.

و عبد اللّه عمر گفت: گواهی دهم که شنیدم از رسول- علیه السّلام- که می گفت:

۵»۶» لعن اللّه الخمر و شاربها و ساقیها و بایعها و مبتاعها و عاصرها و معتصرها« و حاملها و المحمولهٔ« الیه و آکل ثمنها

، در اینکه خبر ده کس را لعنت کرد خمر را اوّلا و خورنده‌اش را و آن را که ساقی باشد«۷» و فروشنده را و خرنده را و فشارنده را و آن را که فرماید فشاردن«۸» و آن را که بر گیرد و آن را که به خانه او برند و آن را که بهای او خورد.

و در خبری دیگر آمد: آن را که زرعش کند«۹» برای خمر و آن را که بر خوانی نان خورد با آنان که خمر خواهند خوردند«۱۰».

و رسول- علیه السّلام- گفت اجتناب کنید«۱۱» از خمر که«۱۲» کلید همه شرهاست و بدیها و امّ الخبایث است مادر همه پلیدیهاست.

محمّد حنفیّه روایت کرد از پدرش امیر المؤمنین علی- علیه السّلام«۱۳»- که رسول- علیه السّلام- گفت: هر که او خمر خورد پس«۱۴» آن که خدای تعالی حرام کرد آن را بر زبان من چون دختر خواهد به او ندهند و چون حدیث کند راستش ندارند و«۱۵» چون شفاعت کند نپذیرند و او را بر هیچ امانت امین ندارند، و اگر کسی او را امین کند بر امانتی«۱۶» او آن را هلاک کند حقّ است بر خدای تعالی که او را عوض ندهد«۱۷»، و قال بعضهم فی ذمّ الخمر:

---

(۱). آج، لب، آن، آف: شربت، مر: شربتی.

(۲). بم: شربت، مر: شربتی.

(۳). بم، آف: الّا.

(۴). اساس، بم، آن که، و ظاهرا زاید می‌نماید. [.....]

(۵). بم، آن: معصرها.

(۶). آج، لب، مر: و المحمول.

(۷). مج، وز، مت، مت و خمر به خورنده دهد.

(٨). آج، لب، لت: فشردن.

(٩). مج، مت، وز، آج، لب، مر: غرس كند.

(١٠). مج، مت، وز، مر: خوردن.

(١١). مج، مت، وز: كنى/ كنيد.

(١٢). مج، مت، وز، لت، مر آن.

(١٣). لت: روايت كند.

(١۴). مج، مت، وز، لت، مر از.

(١۵). لت فرمان نشنوند.

(١۶). آج، لب، لت، مر: امانت.

(١٧). مج، مت، وز: بدهد.

صفحه : ۱۳۶

تركت النّبيذ لاهل النّبيذ و صرت حليفا لمن عابه

شرابا يدنّس عرض الفتى و يفتح للشّر ابوابه

قوله: إِنَّمَا الخَمرُ، بيان كرديم كه اصل خمر ستر و پوشيدن باشد«۱» و براى آن خمر خوانند آن را كه با خمر، عقل مخامره و مخالطه كند باز پوشد آن را، و دخل فى خمار النّاس اذا دخل فى سوادهم و خمير گويند اينكه عجين را كه باز پوشد«۲» تا بر آيد، و خامره الحزن اذا خالطه مستترا فى قلبه، و الخمار المقنعۀ، و الخمار ما يأخذ من الصّداع عقيب الخمر، و بر اينكه قياس هر چه مستى كند از هر نوع كه باشد آن را خمر خوانند و در تحت نهى آيد.

وَ المَيسِرُ، نامى باشد جامع«۳» جمله انواع قمار را و آن را كه در قمار شود [او را يسر خوانند و آن كه در قمار نشود او را برم خوانند و باقر عليه السلام گفت همه انواع قمار در اينكه«۴» شود]«۵» تا بازى كردن كودكان به جوز و كعب و نرد و شطرنج«۶» همه در اينكه شود و اشتقاق او از تيسير كار جزور باشد به اجتماع ايشان بر قمار بر او، «و اليسر، آسانى باشد و «عسر» دشخوارى، و «يسار» دست فراخى باشد [و يسار دست چپ باشد]

براى آن كه چون به او استعانت كنند در كارى كار برآيد و خوار شود، و ذهب يسرۀ خلاف يمنۀ«۷».

و أنصاب، جمع نصب باشد و آن بتان باشند كه آن«۸» را نصب كنند براى عبادت، و «نصب» رنج باشد و «نصاب» دسته كارد بود و نصب عداوت اظهار او باشد، قال الاعشى:

و«۹» ذا النّصب المنصوب لا تنسكنّه و لا تعبد الشّيطان و اللّه فاعبدا

وَ الأَزلامُ، تيرهايى باشد كه ايشان قمار بازند به آن واحدش زلم

----

(١). آج، لب: بود. [.....]

(۲). آج، لب که.

(۳). آج، لب با.

(۴). آج، لب او.

(۵). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۶). وز: شرنج.

(۷). بم، آف: ثمنه.

(۸). مج، مت، وز، لت: ایشان.

(۹). بم، آف، آن: اذا.

صفحه : ۱۳۷

[و زلم]«۱»، باشد و نیز قرعه را که بگردانند بر او نوشته: «افعل و لا- تفعل»، آن را نیز ازلام خوانند أصمعی گفت: ایشان اشتری بکشتندی و آن را بر بیست و هشت قسمت«۲» کردندی ابو عمرو«۳» گفت: برده«۴» [قسمت]«۵» و ابو عبیده گفت: علم به عدد«۶» آن حاصل نیست و آن ده تیر باشد، هفت را نصیب باشد و آن «فذّ» است و «توام» و «رقیب» و «حلس» و «نافس«۷»» و «مسبل»«۸» و «معلی» و آن سه که آن را نصیب نباشد، «سفیح«۹»» و «منیح و وغد است».

رِجسٌ مِن عَمَلِ الشَّیطانِ، پلیدی است از کار شیطان، و رجس و نجس، و رجز به معنی پلیدی باشد، و رجز به معنی عذاب آمد«۱۰» فی قوله: لَئِن کَشَفتَ عَنَّا الرِّجزَ ای العقاب«۱۱» و به معنی بتان آمد فی قوله: وَ الرُّجزَ فَاهجُر، و رجس به معنی بتان آمد فی قوله: فَاجتَنِبُوا الرِّجسَ مِنَ الأَوثانِ«۱۲»، و الرّجس [۳۴- پ]

صوت الرّعد و سحاب را رجّاس«۱۳» گویند«۱۴»:

کلّهم جاس«۱۵» یسوق الرّجّسا

و قوله: مِن عَمَلِ الشَّیطانِ، اینکه جمله از کار شیطان است با آن که اینکه اجسام است و شیطان بر او قادر نباشد برای آن که مراد آن است تعاطی آن و استعمال آن«۱۶» به کار داشتن عمل«۱۷» شیطان است، و اینکه را دو معنی باشد: یکی آن که از جمله آن که شیطان کند و بر کار دارد و آن که اینکه کارها کند اقتدا به شیطان کرده باشد، یکی آن که به اغراء و اغواء و تزیین و امر شیطان باشد. فَاجتَنِبُوهُ آنگه امر کرد مکلّفان را به

---

(۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد.

(۲). مج، مت، وز، لت: بکردندی.

(۳). آج، لب، بم، آف: عمر.

(۴). اساس: برده‌ای، با توجّه به مج تصحیح شد.

(۵). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد، آج، لب، لت کردندی.

(۶). اساس: بعد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۷). مج، مت، وز: ناقس.

(۸). مج، مت، وز: مسئل.

(۹). مج، مت، وز: شفیح.

(۱۰). مج، مت، وز: آید، آف، آن: باشد.

(۱۱). مج، مت، وز، لت، مر: العذاب.

(۱۲). سوره حج (۲۲) آیه ۳۰.

(۱۳). اساس: ارجاس، با توجه به مج تصحیح شد.

(۱۴). مج، مت، وز، مر قال الشاعر، شعر.

(۱۵). لسان العرب ج ۶/ ۹۵: رجّاس.

(۱۶). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر و.

(۱۷). وز: عقل.

صفحه : ۱۳۸

اجتناب او و احتراز او یعنی از او دور شوید و در جانبی باشی از او، لَعَلَّکُم تُفلِحُون، تا فلاح و ظفر یابید«۱» به ثواب خدای تعالی چون برای خدای اجتناب کنید«۲».

و در آیت چهار دلیل است بر تحریم خمر و اینکه چیزها یکی قوله: رِجس، پلیدی است و پلیدی و نجاست به اتّفاق حرام است. دگر: مِن عَمَلِ الشَّیطانِ، کار شیطان و اقتدا به شیطان و متابعت فرمان او حرام است. دگر: فَاجتَنِبُوه، امر است به اجتناب و احتراز و امر از خدای تعالی بر سبیل وجوب باشد و از رسول- علیه السّلام- چون مطلق باشد مگر که قرینه یا دلیلی بود یا برای دلیل حملش بر ندب کنند، دگر آن که: لَعَلَّکُم تُفلِحُون، و معنی آن که لکی تفلحوا، تا فلاح و ظفر و قوّت«۳» یابید به ثواب خدای و اینکه معلّق بکرد به اجتناب اینکه چیزها.

قوله: إِنَّما یُرِیدُ الشَّیطانُ، آنگه حق تعالی آنچه قصد و مراد شیطان است در اغراء و اغواء مردم به اینکه چیزها، گفت: شیطان می‌خواهد که از میان شما دشمنی انگیزد و کینه نهد در خمر و قمار برای آن که همه آفت و شرّ در«۴» هر دو«۵» بسته است از عربده و معادات و دشمنی و خصومات و کینه کاری«۶» برای آن که در تعاطی خمر عقل زایل شود و همه آفات و فساد از زوال عقل تولّد کند. از اینکه جا گفت- علیه السّلام:

الخمر جماع الاثم و الخمر امّ الخبائث.

و در «میسر» که قمار باشد خصومات و منازعات و حقد مقمور بر قامر چنان که معلوم و معهود است.

در سبب نزول آیت دو قول گفتند: یکی آن که سعد ابو وقّاص با مردی انصاری خمر خوردند«۷» آنگه عربده افتاد ایشان را پیش از تحریم خمر. انصاری استخوان«۸» زبر«۹»

---

(۱). مج، مت: ظفر یافتی.

(۲). مج، مت، وز: کنی/ کنید.

(۳). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر: فوز. [.....]

(۴). مر: بر.

(۵). مج، مت، وز: اینکه، مر: بر اینکه دو چیز.

(۶). مج، وز، مت: کینه خدای.

(۷). مت: خوردندی.

(۸). مج، مت، وز، مر از آن.

(۹). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، بجز مر که «زیر» خوانده می‌شود و اینکه ضبط نزدیک است به اصل عربی روایت در مجمع البیان (۳/ ۲۴۰) که: فاخذ الانصاری لحی جمل [استخوان زنخ شتر]. بنابر اینکه منظور استخوان فک (بالا یا پایین) است، نه چنان که مرحوم دهخدا (حرف ز کلمه «زبر») به کسر «ز» خوانده است در مقابل درشت. در عربی کلمه «زفر» نیز به همین معنی است که احتمال دارد ضبط متن تحریفی از اینکه کلمه باشد.

صفحه : ۱۳۹

گوسفند بر سعد ابو وقّاص زد و سر و روی او بشکست خدای تعالی اینکه آیت فرستاد:

[قول دگر آن است که چون خدای تعالی در باب خمر اینکه آیت فرستاد]«۱»: یَسئَلُونَکَ عَنِ الخَمرِ وَ المَیسِرِ قُل فِیهِما إِثمٌ کَبِیرٌ وَ مَنافِعُ لِلنّاسِ«۲»- الایهٔ، جماعتی از خمر خوردن باز ایستادند و جماعتی هنوز می‌خوردند«۳». چون آیت آمد که لا تَقرَبُوا الصَّلاةَ وَ أَنتُم سُکاری، عند آن که بعضی صحابه چون خمر خورده بودند نماز کردند و قُل یا أَیُّهَا الکافِرُونَ«۴» برخواند و به جای لا أَعبُدُ، اعبد برخواند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، مردم عند نماز کردن اجتناب می کردند. عمر خطّاب گفت: بار خدایا؟ آنچه مراد توست در خمر و میسر با ما نمای«۵». خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و تحریم کلّی را بیان فرمود، قوله: وَ یَصُدَّکُم عَن ذِکرِ اللّهِ، و باز دارد شما را از یاد کرد«۶» خدا و نماز، چه با شرب خمر و اشتغال به قمار نماز و ذکر خدای«۷» راست نیاید. آنگه گفت: فَهَل أَنتُم مُنتَهُونَ، شما بازخواهید ایستادن«۸» صورت استفهام است و مراد تهدید و وعید، گفت: شما بر آن هستی که از اینکه کار باز استید«۹»، و الّا با شما آن کند که مستحقّ آن باشید از زجر و حدّ و تأدیب و عقوبت قیامت. [۳۵- ر].

وَ أَطِیعُوا اللّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ، حق تعالی چون مکلّفان را تحذیر کرد از خمر و قمار«۱۰» و نایشستی«۱۱» که در شرع بر ایشان حرام است. ایشان را فرمود تا در آن و جز آن طاعت خدا دارند و طاعت رسول. و غرض در جمع کردن«۱۲» طاعت خدا و طاعت رسول آن است تا بدانند که طاعت رسول در باب وجوب حکم طاعت خدا دارد، چه«۱۳» معنی طاعت رسول طاعت خدا باشد که رسول- علیه السّلام- از خود نگوید، آنچه گوید. و

---

(۱). اساس، آج، لب، بم، آف، لت، آن: افتادگی دارد، از مج آورده شد.

(۲). سوره بقره (۲) آیه ۲۱۹.

(۳). مج، مت، وز: می‌خورند.

(۴). سوره کافرون (۱۰۹) آیه ۱.

(۵). وز: نمایی.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر: ذکر.

(۷). وز: خدایی.

(۸). وز، لت: استادن. [.....]

(۹). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر: ایستد.

(۱۰). مج، مت، وز: قمر.

(۱۱). کذا در اساس و بم، مج: ناشاستی، دیگر نسخه بدلها: ناشایستی.

(۱۲). مج، مت، وز، لت، مر میان.

(۱۳). مج، مت، وز، لت، مر به.

صفحه : ۱۴۰

طاعت امتثال امر به اراده«۱» باشد. وَ احذَرُوا، و حذر کنید. و «حذر» امتناع باشد از چیزی با قدرت بر آن از برای خوف ضرر، یعنی اوامر را امتثال کنید و از منهیّات حذر کنید. فَإِن تَوَلَّیتُم، اگر نکنی و نافرمانی کنی و پشت بر اوامر او کنی و روی در گردانی از فرمان او، بر رسول من بیشتر از بلاغی«۲» نباشد، که بگوید و برساند و اعلام کند از ثواب و عقاب به دست او چیزی نیست، آن به امر من است و به حکم من است. من جزا دهم آن«۳» را که از اوامر«۴» من اعراض کند.

لَیسَ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ جُناحٌ بعضی مفسّران گفتند از عبد اللّه عبّاس و انس«۵» مالک و براء بن عازب و مجاهد و قتاده و ضحّاک سبب نزول آیت آن«۶» بود که چون تحریم خمر فرود آمد جماعتی«۷» صحابه گفتند: احوال برادران ما که پیش از اینکه«۸» رفتند و ایشان بر خمر خوردن بودند چه باشد! خدای تعالی آیت فرستاد و بیان کرد که آنان که تعاطی خمر کرده باشند پیش از تحریم آن بر ایشان حرجی و جناحی نیست، إِذا مَا اتَّقَوا وَ آمَنُوا، هر گه که متّقی باشند و از محرّمات اجتناب کرده باشند و ایمان داشته باشند و عمل صالح کرده.

اگر گویند: چرا تکرار کرد ذکر اتّقا در آیت«۹»! گوییم از اینکه چند جواب است: یکی آن که مراد و فایده مختلف است برای آن تکرار کرد مراد به اوّل اتّقاء معاصی است [و به دوم استمرار و استدامت بر آن و به سهام اتّقاء مظالم العباد. اینکه قول ابو علی است. گفت: نبینی که در اتّقاء سهام که متعلّق است]«۱۰» به معصیتی متعدّی شرطی کرد از طاعتی عطف بر آن فی قوله: وَ أَحسَنُوا، و اینکه تعلیل چیزی نیست برای آن که واجب نبود که حکم معطوف در جمیع احکام حکم معطوف علیه باشد تا در لزوم و تعدّی متساوی باشند تا اگر کسی گوید: قام زید [و]«۱۱» ضرب غلامه

---

(۱). مج، مت، مر: یا ارادت، وز، لت: با ارادت.

(۲). مج، مت، وز، لت، مر مبین.

(۳). مج، مت، وز، لت، مر: آنان.

(۴). آف: امر.

(۵). مج، مت و.

(۶). مج، مت: اینکه.

(۷). آج، لب، لت از.

(۸). آج: ازین پیش.

(۹). مج، مت، وز، لت سه بار. [.....]

(۱۰). اساس، بم، آف، آن: افتادگی دارد، از مج افزوده شد.

(۱۱). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۱۴۱

خطا باشد یا «۱» مستقیم نبود، بل اینکه معنی در باب عطف معتبر نیست که عطف لازم بر متعدّی و متعدّی بر لازم می‌کنند، دگر آن که احسان هم لازم باشد و هم متعدّی، نبینی آن را که او فعلی«۲» لازم بکند نکو باشد که او را گویند احسنت و اجملت ای اتیت بهذا الفعل حسنا جمیلا و وجهی دگر در حسن تکرار آن است که روا بود که مراد به اتّقاء اوّل اتّقاء باشد از معاصی که در گذشته روزگار کرده باشند. نبینی که قولی آن است که سبب نزول آیت حدیث گذشتگان بود که خمر خورده بودند پیش تحریم او و به دوم، مراد اتّقاء معاصی باشد در حال و به سهام«۳» مراد استقبال باشد.

و وجهی دگر آن است که: روا بود که مراد به اتّقاء اوّل اتّقاء مقبّحات عقلی باشد و به دوم اتّقاء مقبّحات شرعی و به سهام«۴» اتّقاء مقبّحات متعدّی از عقلی و شرعی.

اگر گویند: چه فایده«۵» است در اشتراط نفی جناح در آنچه ایشان خوردند به ایمان و عمل صالح چون مراد به اتّقاء اجتناب قبایح باشد و مکلّف اجتناب کند بر او حرج و جناح نباشد سواء اگر مؤمن بود و اگر کافر پس چنان می‌نماید که اینکه شرط لغو است! گوییم، از اینکه دو جواب است: یکی آن که در کلام اضمار چیزی کنند که در ظاهر نیست، و گویند تقدیر آن است که: لَیسَ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ جُناحٌ فِیما طَعِمُوا و فی غیره إِذا مَا اتَّقَوا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ، یا «۶» معنی [۳۵- پ]

آیت آن بود که هر کس که مؤمن باشد و عمل صالح کند بر او حرجی و جناحی نباشد در آنچه خورد و جز آن یا نفی جناح عام باشد بر جمله، چه اگر اینکه تقدیر«۷» نکنند روا بود که از اینکه وجه بر او جناح نباشد از وجهی دگر بر او جناح باشد از اخلال واجبی و تضییع فرضی. و وجه دوم آن بود که اتّقاء و ایمان و عمل صالح [اگر چه شرط است به ظاهر گوییم نه شرط حقیقی است و لکن عطف کرد آن را بر شرط با حکم او اعنی ایمان و عمل صالح]«۸» در باب وجوب و لزوم و

---

(۱). بم، آف، تا.

(۲). مج، مت: فعل.

(۴- ۳). بم، آن: سیم: آف: سیوم.

(۵). مج، مت، وز: فایدت.

(۶). مج، مت، وز: تا.

(۷). مج، مت: تقریر.

(۸). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

صفحه : ۱۴۲

تأکید حکم معطوف علیه باشد از اتّقاء محارم و اینکه بر سبیل توسّع و مجاز باشد و عدول از ظاهر.

در خبر است که: در عهد عمر خطّاب«۱» مردی نام او قدامهٔ بن مظعون خمر خورد و مست در بازار آمد او را بگرفتند و پیش عمر بردند«۲»، او را گفت: چرا خمر خوردی!

گفت: برای اینکه آیت که خدای گفت: لَیسَ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ جُناحٌ فِیما طَعِمُوا- الایهٔ. عمر را شبهت«۳» حاصل شد در حدّ زدن«۴» و حدّ او در توقّف نهاد. امیر المؤمنین علی را از«۵» حال خبر دادند«۶» به مسجد آمد و عمر را گفت: چرا قدامه مظعون را حد نزدی! گفت: او آیتی از قرآن آورد و اینکه آیه برخواند.

امیر المؤمنین«۷» گفت: او را پیش من آرید. قدامه را گفتند: همی چرا خمر خوردی!

گفت: ندانستم که حرام است، اینکه آیت نیارست خواندن. علی«۸» گفت اینکه را بگردانید«۹» بر مهاجر و انصار تا آیت تحریم«۱۰» کس بر اینکه خوانده است؟ جماعتی آمدند و گواهی دادند که او را تحریم خمر معلوم بود و بسیار شنیده است آیه تحریم خمر گفت: اینکه را ببری«۱۱» و حد زنی«۱۲» و آنگه توبه عرضه کنید بر او از آنچه گفت مرا اینکه خمر خوردن رواست اگر توبه کند رها کنید، و اگر توبه نکند گردنش بزنید که مرتد است. قدامه گفت: توبه کردم، امیر المؤمنین گفت: ندانی که تو اهل اینکه آیت نئی که نه مؤمن هستی و نه متّقی نه عامل صالح، آنگه چون خواستند که حدّ زنند او را در کمیّت خلاف افتاد ایشان را هر کسی چیزی بگفت. گفتند رجوع هم به او باید کردن او را گفتند حدّش چند زنیم! امیر المؤمنین گفت: هشتاد تازیانه، گفتند: چرا! گفت:

لأنّ الشّارب اذا شرب سکر و اذا سکر هذی و اذا هذی افتری و حدّ المفتری ثمانون جلدهٔ

برای آن که شارب چون خمر خورد مست شود و چون مست

---

(۱). اساس رضی الله عنه.

(۲). مج، مت، وز، لت، مر عمر.

(۳). مج، مت، وز، لت، مر: شبهتی.

(۴). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر او.

(۵). مج، مت، وز، آج، لب، لب، مر اینکه. [.....]

(۷- ۶). مج، مت، وز، لت، مر او.

(۸). بم، آف علیه السلام.

(۹). وز: بگردانند.

(۱۰). بم، آف چه.

(۱۱). مج، مت، وز، آف، لت، آن، مر: ببرید.

(۱۲). مج، مت، وز، آج، لب، آف، لت، آن: زنید، مر: بزنید.

صفحه : ۱۴۳

شود هذیان گوید و چون هذیان گوید فریه کند و چون فریه کند حدّ مفتری هشتاد تازیانه بود.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَیَبْلُوَنَّکُمُ اللّهُ بِشَیءٍ مِنَ الصَّیدِ- الایهٔ. مفسّران گفتند:

آیت در عام الحدیبیه آمد آن سال که رسول- علیه السّلام- منع کردند از آن که در مکّه شوند خدای تعالی امتحان کرد مؤمنان را به صید و ایشان را فرمود که چون محرم باشید صید مکنید. ایشان دست کوتاه کردند از آن تا وحش از در خیمه‌هاشان در می‌شد و ایشان نیارستند دست به یکی باز نهادن. از میان مکّه و مدینه می‌رفتند خری«۱» کوهی«۲» پیش آمد، مردی نام او ابو الیسر بن عمرو او را به نیزه بزد و بکشت مردم او را ملامت کردند و گفتند: در حال احرام«۳» صید بکشتی! او به نزدیک«۴» رسول آمد و اینکه حال بر رأی رسول عرضه کرد خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. خدای تعالی به اینکه آیت خطاب کرد با مؤمنان گفت: ای گرویدگان، لَیَبْلُوَنَّکُمُ اللّهُ خدای تعالی شما را ابتلا و آزمایش می کند به چیزی از صید. «لام» جواب قسمی مضمر است و بلا و ابتلا و امتحان و اختبار نظایراند«۵»، و بیان کردیم در چند جایگاه«۶» معنی ابتلا از خدای تعالی رمّانی گفت: ابتلا اظهار حال باطن باشد و بلا هم نعمت باشد و هم محنت و ابتلا به هر دو باشد بلی کهنگی باشد و قوله: بِشَیءٍ مِنَ الصَّیدِ [۳۶- ر]

برای آن بـه چیزی از صـید گفت و به جمله صـید نگفت که صـید برّ خـواست دون صـید بحر«۷»، و بعضـی دگر گفتند: حال احرام خواست دون حال احلال، و «من» تبیین جنس راست. تَنالُه«۸» أَیدِیکُم، عبد اللّه عبّاس گفت و مجاهد: بچه مرغ خواست و خایه مرغ و صـید کوچـک که آن را به دست بتـوان گرفت«۹»، وَ رِمـاحُکُم، و نیزه‌های شـما، یعنی صـید بزرگ که آن را به نیزه صـید کننـد، معلوم شده است که وحش حرم از

----

(۱). لب: خر.

(۲). آج: خرگوشی.

(۳). اساس: حرام.

(۴). آج، لب: پیش.

(۵). مج، مت، وز، لت، مر: است، آج، لب: آمد.

(۶). مج، مت: گاه.

(۷). آف: مجری.

(۸). اساس: تنالکم، با توجه به ضبط قرآن مجید و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۹). مج، مت، وز، لت، مر: بتوان گرفتن، آج، لب: توان گرفت.

صفحه : ۱۴۴

الهامی که خـدای تعالی ایشان داده است با مردم اختلاط کننـد و نفور نکنند چنان که صـید حل بکنند«۱». و اینکه از جمله آیـات و بیّنات حرم است. حق تعالی به اینکه آیت جمله صید برّ را«۲» حرام کرد بر محرم.

قوله لِیَعلَمَ اللّهُ چون قـدیم تعـالی در اوّل آیت لفظ ابتلا گفت، در عقب او آن گفت که ثمره ابتلا باشـد و ثمره ابتلا علم بود، یقال: ابتلیت فلانا لأعلمه، چون معامله خـدای تعالی در تکلیف معامله آنان است که ابتلا کننـد که چیز ندانند آن را ابتلا خوانـد و عاقبت آن را علم خواند بر سبیل توسّع و مجاز، و بعضی علما گفتند:

مراد به «علم» رؤیت است، ای لیری اللّه، چنان که رؤیت به معنی علم اسـتعمال کرده‌اند بسیار جایها، آن جا علم استعمال کرده‌اند به معنی رؤیت، و اینکه وجهی قریب است برای آن که علم شامـل باشـد معـدوم و موجود را و رؤیت جز موجود را نشایـد«۳»، یعنی تا کیست که وفا کند به امر او و امتثال کند آن را و از او بترسد در غیب فیما بینه و بینه.

و وجهی دگر گفتنـد که: مراد آن است تا خـدای تعالی ثواب دهـد آن را که از او اینکه معنی داند چون از او در وجود آید و اینکه راجع است با معنی جواب دوم که گفتیم. و قوله: مَن یَخافُهُ بِالغَیبِ، یعنی تا کیست که او در خلوت از او بترسد آن جا که مردمان از او غایب باشند، و مثله: مَن خَشِیَ الرَّحمنَ بِالغَیبِ«۴»، و بعضی دگر گفتند: معنی آن است تا پیدا شود که کیست که در سرّ و خلوت آن جا که مردم او را نبینند صید نکند. فَمَنِ اعتَدی بَعدَ ذلِکَ، هر که او تعدّی کند از حدّی«۵» که خدای تعالی او را بداد و مخالفت فرمان خـدا کند، و ارتکاب نهی او کند از صـید کردن در حال احرام، او را عذابی مؤلم باشد. و روا بود که اینکه عذاب در دنیا بود و روا بود که در آخرت بود.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَقتُلُوا الصَّیدَ وَ أَنتُم حُرُمٌ گفت: ای گرویدگان صید

----

(۱). بم: حل نكنند.

(۲). لب: راه، آف: خود

(۳). مج، مت، وز، لت: نباشد.

(۴). سوره ق (۵۰) آيه ۳۳.

(۵). اساس: خداى، با توجه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد، بم، آف، لت: حكم.

صفحه : ۱۴۵

مكنيد در آن حال كه محرم باشيد اينكه نهى كه از خداى تعالى بود، دليل فساد منهى عنه كند از اينكه آيت معلوم مى‌شود تحريم صيد در حال احرام. و «حرم» جمع حرام باشد، يقال: رجل حرام و امرأة حرام و قوم حرام و حرم، يعنى محرمون«۱» سواء اگر محرم به حج باشد و اگر به عمره اينكه قولى است، قولى ديگر آن است كه: و انتم فى الحرم و آن را كه در حرم شود او را محرم خوانند من قولهم: اعرق و انجد و اغار اذا اتى العراق و نجد او غورا و اتهم اذا اتى تهامة، اينكه قياسى باشد.

وجه سيوم«۲» آن است كه: چون در ماه حرام باشى، و آيت دليل است بر تحريم قتل صيد در حال احرام به حج و عمره و در حرم و اينكه فايده اينكه است، و امّا قسمت سيوم«۳» خلاف نيست در آن كه مراد نيست در آيت و اگر چه از روى لغت محتمل است.

وَ مَن قَتَلَهُ مِنكُم مُتَعَمِّداً- الايۀ، مفسّران و فقها خلاف كردند در صفت آن عمد كه موجب جزا و كفّاره باشد در قتل صيد، قومى گفتند: آن باشد كه قصد كند به قتل«۴» صيدى و ناسى باشد احرامش را در حال قتل، امّا چون قصد كند به قتل صيد و او را حرام بر ياد بود او را حكمى نيست در جزا و كفّاره و كار او با خداست براى آن كه گناه از آن بزرگتر است كه آن را كفّاره باشد، اينكه قول حسن و مجاهد است بعضى دگر گفتند مراد آن است كه: قصد كند به قتل صيد و او ذاكر باشد احرامش را [۳۶- پ]

حكم كنند بر او به كفّارت و نيز اگر خطا كند هم اينكه حكم كنند بر او كفّارت باشد و جزاء، و اينكه مذهب شافعى است و بيشتر فقها.

زهرىّ گفت: بر عمد است و سنّت بر خطا، عبد اللّه عبّاس گفت: اگر بعمد صيد كند در حال احرام او را گويند هيچ بار اينكه كرده‌اى اگر گويد آرى بر او كفّاره نباشد براى آن كه گناه بر او بزرگ است او از آنان باشد كه خداى تعالى از او انتقام كشد چه او عايد است و جزاء عايد اينكه است لقوله: وَ مَن عادَ فَيَنتَقِمُ اللّهُ مِنهُ» و اگر

---

(۱). اساس: محرومون، با توجه به مج، وز تصحيح شد.

(۳- ۲). مج، مت، وز: سهام، آج، لب، بم، آن، مر: سيم، لت: سوّم.

(۴). اساس، آج، لب، بم: ناشى، با توجه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

صفحه : ۱۴۶

گويد پيش از اينكه چيزى نكشته‌ام از صيد جزاء از او قبول كنند، و قوله: فَجَزاءٌ مِثلُ ما قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ، كوفيان خوانند و يعقوب «فجزاء مثل ما قتل«۱»» به رفع [هر دو و باقى قرّاء بر اضافت خوانند«۲». و إبن عامر و اهل مدينه خوانند«۳»: «أو كَفّارَةُ طَعامٍ» بر اضافت، و باقى قرّاء «كفّارة طعام«۴»» به رفع]«۵» و تنوين و رفع «طعام» بر بدل. و بعضى قرّاء خواندند: أو عَدلُ ذلِكَ. أخفش گفت: اينكه قراءت نيك است براى آن كه عدل مثل باشد، و «عدلت»«۶» مصدر عدلت الشّى‌ء بالشّى‌ء اذا قابلته به، و قيل:

العدل ایضا المثل. و فرّاء گفت: عدل«۷» الشّیء مثله من جنسه و عدل الشّیء مثله من قیمته.
آن کس که به رفع خواند، بر تقدیر آن باشد که: فعلیه جزاء مثل ما قتل من النعم. و مثل صفت«۸» است، أی فعلیه جزاء من النّعم مماثل للمقتول. و بر اینکه قراءت مثل صفت نکره باشد و مماثلت در خلقت باشد یا در قیمت علی اختلاف الفقهاء فیه.
و بر قراءت آن کس که جرّ خواند باضافهٔ جزاء مثل، مثل صله باشد، اعنی زیاده از باب آن که قایل گوید: مثل فلان لا یفعل کذا و مثلك لا یقول کذا و لا یقال لمثلی«۹» کذا، اینکه چو منی و چون تویی نکند، و چون فلانی روا ندارد که اینکه کند و اینکه گوید، یعنی من و تو و فلان، و منه قوله: لِمِثلِ هذا فَلیَعمَلِ العامِلُون«۱۰»، و قول الشّاعر«۱۱»:

مثلی یأخذ النّکبات عنه

و قال:

مثلك لا یبکی علی قدر سنّه

---

(۱). اساس، لت: قتل.
(۳- ۲). آج، لب، لت: خواندند.
(۴). وز: کفّارهٔ طعام.
(۵). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده باشد.
(۶). مج، مت، آج، لب: عدل. [.....]
(۷). مت: عدالت.
(۸). مج، وز، لت، آج، لب آن.
(۹). مت: کمثلی.
(۱۰). سوره صافّات (۳۷) آیه ۶۱.
(۱۱). آف: قال.

صفحه : ۱۴۷

و اینکه را نظایر بسیار است برای آن گفتم که اینکه لفظ باید تا زیاده بود که معلوم است که بر محرم که صید کشته بود جزای مقتول واجب بود، جزای مثل مقتول نباشد بر او.
خلاف کردند فی قوله: مِثلُ ما قَتَلَ، در مثل مقتول که اینکه مثلیّت در شکل است یا در قیمت. عبد اللّه عبّاس و حسن و سدّی و مجاهد و عطا و ضحّاک گفتند:
مراد شبه خلقت و شکل است، چنان که اگر شتر مرغی کشته باشد بر او شتری باشد، و اگر گاوی کوهی کشته باشد بر او گاوی بود، و اگر آهویی یا خرگوشی کشته باشد بر او گوسفندی«۱» بود، و اینکه قول موافق مذهب ماست. و روایات اصحاب ما بر اینکه است و مذهب شافعی است«۲»، و جماعتی دگر گفتند: صید را قیمت باید کردن و به بهای آن هدی خریدن و به خانه خدا«۳» فرستادن، و اینکه مذهب نخعی است.
اکنون اشارت کنیم به طرفی از فقه اینکه باب آنچه مجرّد مذهب است«۴» و برای آن که خلاف فقها بسیار است و مطوّل رها کنیم،

چه در اصل مسأله که به آیت تعلّق دارد اشارتی برفت. چون محرم شتر مرغی بکشد بر او به کفّارت شتری باشد و اگر نیابد شتر«۵» قیمت معلوم کند«۶» و بهای آن به گندم بدهد و بر درویشان صرف کند، هر درویشی را نیم صاع«۷»، اگر بر شصت«۸» بیفزاید یا بکاهد بر او بیش از آن نباشد و اگر وفق شصت«۹» مسکین باشد مراد آن است«۱۰»، اگر نتواند کردن و ندارد از هر نیم صاع یک روز روزه دارد، شصت«۱۱» روز اگر نتواند هژده روز روزه دارد، و اگر گاوی کوهی یا خری کوهی بصید بگیرد و بکشد بر او گاوی باشد کفّارت آن، اگر نیابد قیمت کند و بها«۱۲» به گندم بدهد و به درویشان دهد به سی درویش، اگر بیفزاید روا باشد و اگر بکاهد هم روا بود«۱۳»، چنان که در مسأله اوّل گفتیم. اگر نیابد و ندارد از هر

---

(۱). مج، وز، مت، لت: گوسپندی.

(۲). وز، آج، لب: ندارد.

(۳). مج، وز لت، مت: خدای.

(۴). وز: ماست.

(۵). مج، وز، مت، آج، لت را، آن: شتری.

(۶). مج، وز، مت، آج، لب: کنند.

(۷). وز یک روز. (۱۱- ۹- ۸). مج، وز، لت: شست.

(۱۰). آن که. [.....]

(۱۲). آف، آن آن.

(۱۳). مج، مت: هم باکی نبود.

صفحه : ۱۴۸

نیم صاع«۱» روزی روزه دارد سی روز، اگر نتواند نه روز روزه دارد. و هر که او روباهی یا خرگوشی یا آهویی صید کند و بکشد [۳۷- ر]

بر او گوسفندی باشد، اگر نیابد بهای او به قیمت به گندم بدهد و به ده درویش دهد هر درویشی را نیم صاع، اگر بیفزاید روا باشد و اگر بکاهد بر او بیش از آن نیست، و اگر راست باشد فهو المراد. و اگر ندارد، از هر نیم صاع یک روز روزه دارد، و اگر نتواند سه روز روزه دارد. و هر که شهروی«۲» بکشد بر او برّه«۳» باشد از شیر باز استاده«۴» و به چرا در آمده، و هر که او موشی دشتی بکشد یا خارپشتی یا سوسماری«۵» بکشد یا چیزی که به اینکه مانند به بزغاله فدیه کند. و هر که بندشکی«۶» یا صعوه‌ای یا چیزی که به شکل آن دارد بکشد مدّی از طعام بدهد، و هر که او زنبوری بکشد کفی طعام بدهد. هر که او کبوتری بکشد و او محرم باشد در حلّ بر او خونی باشد«۷»، اگر محرم نباشد و لکن در حرم باشد بر او درمی‌باشد، اگر محرم باشد و در حرم بود، بر او خونی باشد و قیمت کبوتر. اگر کبوتر بچّه‌ای بکشد و او محرم باشد در حلّ بر او برّه‌ای باشد، و اگر در حرم کشد و محرم نباشد بر او نیم درم بود، و اگر محرم بود و در حرم بر او جزا و قیمت بود.

اگر«۸» خایه کبوتری بشکند محرم در حلّ درمی«۹» بدهد، و اگر محل باشد در حرم ربعی«۱۰» درمی بدهد و اگر محرم بود در حرم بر او جزا و قیمت بود به یک جا. و اینکه حکم مختلف نشود سواء اگر کبوتر خانگی«۱۱» باشد یا کبوتر حرم، الّا آن است که کبوتر حرم به بهای آن علف باید خریدن برای کبوتران حرم«۱۲»، به درویشان نباید«۱۳» دادن، و کبوتر اهلی را بها به درویشان باید

دادن.

---

(۱). آن را.

(۲). وز: مشهروی.

(۳). وز، آج: بره‌ای.

(۴). مج، وز، مت، آج، لب، لت: ایستاده.

(۵). مج، وز، مت: هلوزکی، لت یا هلوزکی.

(۶). آج، آف: گنجشکی.

(۷). آج، لب و.

(۸). مت، آج: و اگر.

(۹). مج، مت، وز هدی.

(۱۰). مج، مت، وز، لت: ربع.

(۱۱). مج، مت، وز، لت: اهلی.

(۱۲). آج، لب و. [.....]

(۱۳). اساس، آف: باید، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۱۴۹

و هر که با خود صیدی دارد و در حرم برد، واجب است که رهاش کند، و اگر مرغی پر بریده دارد واجب است که نگاه دارد تا پر برآرد«۱» و رهاش کند.

و کبوتر حرم نشاید گرفتن و اگر چه در حل باشد. و هر که پری از پرهای کبوتر حرم بکند صدقه بدهد به آن دست که«۲» آن جنایت کرده باشد. و کبوتر حرم از حرم برون«۳» نشاید آوردن، اگر برون آرد با جای باید بردن، اگر بمیرد قیمتش بر او غرامت باشد. هر که در بر کبوتران حرم در بندد تا بمیرند«۴» و در آن جا کبوتر باشند و بچه و خایه اگر محرم باشد از هر کبوتری گوسپندی بکشد و از هر بچّه بره و از هر خایه درمی.

و هر که کبوتر حرم را بپراند و برماند از آن جا اگر باز آیند«۵» برای جمله یک گوسپند«۶» لازم باشد او را و اگر باز نیایند از هر یکی گوسپندی بود بر او. و هر که او را راه‌نماید بر صیدی تا«۷» دیگری او را بگیرد و بکشد بر راه نمایند فدیه باشد، و اگر جماعتی محرمان بر صیدی جمع شوند و او را بکشند بر هر یکی فدیه باشد.

و اگر جماعتی گوشت صیدی بخرند و بخورند بر هر یک فدا باشد، و چون دو کس تیر به صید اندازند یکی اصابت کند و یکی خطا کند بر هر یکی فدا باشد، و چون دو کس صیدی را بکشند یکی محرم باشد و یکی نباشد در آن«۸» بر آن که محرم نباشد قیمت بود و بر محرم فدا و قیمت، و آن کس که او در حرم صیدی بکشد و او محل باشد بر او خونی باشد.

و اگر جماعتی آتشی بر افروزند مرغی در آن جا افتد و بسوزد اگر قصد ایشان«۹» آن«۱۰» بود بر هر یکی فدا باشد و اگر قصدشان نبود بر همه یک فدا باشد و در بچّه شتر مرغ هم شتری باشد. و اگر کسی خایه شتر مرغ بشکند یا تباه کند اعتبار کنند.

اگر بچّه در او بجنبیده باشد از هر خایه بر او شتری جوان باشد و اگر نجنبیده باشد

---

(۱). وز: برآورد.

(۲). لت آن.

(۳). آج، لب، آف، آن، مر: بیرون.

(۴). آج، لب: بمیرد.

(۵). آج، لب از.

(۶). آج لب: گوسفند.

(۷). مج، مت، وز: یا .

(۸). مج، مت، وز، آج، لب: حرم.

(۹). مج، مت، وز، آف: ایشان.

(۱۰). مج، مت، وز، آج، لب نه آن.

صفحه : ۱۵۰

شتران فحل را برمادگان افگنند به عدد خایه آن بچّه که حاصل آید هدی خانه خدا باشد اگر اینکه ندارد از هر خایه گوسبندی بکشد اگر نتواند ده درویش را طعام دهد، اگر اینکه نیز نتواند سه روز روزه دارد. و هر صید که محرم کند نه در حرم بر او فدا باشد و چون در حرم کند بر او فدا و قیمت باشد.

و اگر محرمی در حرم مرغی را بر زمین زند و بکشد بر او خونی باشد و دو قیمت یکی برای حرمت حرم و یکی برای آن که حقیر داشت آن مرغ را، و او را امام تعزیر و تأدیب کند [۳۷- پ]، و هر چه محرم مکرّر کند از صید، اگر بر سبیل نسیان باشد از هر یکی را«۱» کفّارت کند، و اگر قصد کرده باشد به نوبت اوّل کفّارت کند و به دوم نوبت بر او کفّارت نباشد که خدا از او انتقام کشد لقوله: وَ مَن عادَ فَيَنتَقِمُ اللّهُ مِنهُ و آنچه لازم بود محرم حج را از جزای صید، به منا باید کشتن، و آنچه در عمره لازم آید بر او در مکّه باید کشتن برابر کعبه در جایی که آن را حزوره گویند. و اگر بجز کفّارت صید باشد بر او روا باشد که به منا کشد و هدی هم به مکّه باید کشتن در حزوره.

و محرم چون صید بکشد و بخورد، بر او دو کفّارت باشد: یکی به کشتن و یکی به خوردن«۲». اگر محرم سروهای آهو بشکند بر او نیمه قیمت او باشد، و اگر یکی بشکند ربع قیمت باشد بر او. و اگر هر دو چشمش برکند بر او قیمت آن چیز باشد، و اگر یکی بود نیمه قیمت بود. اگر یک دستش بشکند نیمه قیمت بود بر او، و اگر هر دو دستش«۳» بشکند بر او قیمت تمام بود، و اگر بکشد او را درین میانه- اعنی کشته شود- بر او بیشتر از قیمت نبود. و اگر خایه شب هرود«۴» یا کبک تباه کند حکم آن است که در شتر مرغ«۵»، جز که اینکه جا گوسپند باشد و آن جا شتر.

و اگر صیدی روی به حرم دارد، محلّی تیر به او اندازد بر او آید و او در حرم رسد آنگه بمیرد، گوشتش حرام باشد و بر او جزا بود. و هر که صیدی را بکشد بنزدیک

---

(۱). مج، وز، مت: ندارد.

(۲). مج، وز و.

(۳). مج، وز، لت: ندارد. [.....]

(۴). کذا: در اساس، مج، مت، لت: شبهرو، آج، شب آویز، آف: شب پرود، آن: شب هر دو.

(۵). مج، وز، لت، آج، لت گفتیم.

صفحه : ۱۵۱

حرم بر بریدی بر او فدا باشد چون مرد محلّ بود. اگر رنجی رساند چنان که دستی بشکند او را یا سروی صدقه بدهد.

هر که او ملخی بکشد، خرمایی بصدقه بدهد، و اگر ملخ بسیار کشد بر او گوسپندی بود، و اگر در راه او بود بر وجهی که احتراز نتواند کردن، بر او هیچ نباشد.

و هر که زنبوری یا بیشتر«۱» بکشد بخطا، بر او چیزی نبود، و اگر قصد کند صدقه بدهد. و هر چه از موذیات از جمله سباع و هوامّ چون شیر و گرگ و پلنگ و مار و گزدم«۲» محرم آن را بکشد بر او هیچ نباشد.

و خبری آوردند از عبد اللّه عمر که رسول- علیه السّلام- گفت: محرم«۳» رواست که پنج چیز را بکشد: مار و موش و کلاغ و زغن و سگ گزنده، و بنزدیک ما کلاغ را براند، بنکشد«۴». و آنچه از«۵» موذیات دیگر باشد، چون کیک و پشّه و قمّل«۶»، محرم نشاید تا بکشد«۷»، و محلّ را روا باشد. و چون بنده صیدی بکشد«۸» محرم باشد و به فرمان سیّدش احرام گرفته بود، فدا بر سیّد باشد، و همچنین اگر خواجه«۹» فرماید که صید را بکش، فدا هم بر خواجه باشد.

راوی خبر گوید ریّان بن شبیب که: چون مأمون، رضا را- علیه السّلام- زهر داد و مردم او را در زبان گرفتند، خواست تا آن را تلافی کند. کس فرستاد و پسرش ابو جعفر محمّد بن علی التّقیّ را از مدینه بیاورد و اکرام کرد و او را به خویشتن نزدیک کرد. چون عقل و فضل و علم و ادب و حکمت و رأی و رزانت و رصانت«۱۰» و شهامت او دید با صغر سنّش، رغبت افتاد او را که دختر به او دهد، در ساز و اهبّت«۱۱»

---

(۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۴/ ۳۳۴): پشه‌ای.

(۲). آج، وز، لب، آف، لت، آن: گژدم.

(۳). مج، وز، آج، لب، لت، آن را.

(۴). مج، وز: بنه کشد.

(۵). اساس، آف، لت، آن: اینکه، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). مج، وز، آف، آن: کیک و سر اشک و شپش، که بر اساس مرجّح می‌نماید.

(۷). مج، وز، لت آن را.

(۸). مج، وز، آج، لب، لت و.

(۹). مج، وز: خواجه‌یش.

(۱۰). مج، وز، مت: صیانت.

(۱۱). مج، وز، لت، مت آن.

صفحه : ۱۵۲

گرفتن ایستاد. بنو العبّاس خبر یافتند«۱»، بیامدند و مجمعی ساختند و باتّفاق پیش مأمون رفتند، او را گفتند: زینهار«۲» یا امیر المؤمنین؟ شاید که کاری که پدران و اسلاف توبه رنج خود را و اعقاب خود را«۳» کرده‌اند و مرتبه و شرفی که در خانه ما حاصل شده است ضایع کنی و از دست بدهی! گفت: آن چیست! گفتند: اینکه عزم که کرده‌ای که با پسر رضا پیوندی کنی«۴»، دختر به

او«۵» دهی و ما ايمن نباشيم که اينکه کار با ايشان افتد و از خانه ما بشود، و تو را معلوم است [۳۸- ر]

که از ميان ما و ايشان و اسلاف ما و ايشان قديما و حديثا چه معادات و دشمنيها بوده است، و پدران تو با پدران ايشان چه کرده‌اند از قهر و إذلال و طرد و تبعيد و تخويف ايشان، و آن که«۶» يکی را از ايشان تمکين نکردند که در خانه خود ايمن بنشيند«۷» تا او را طمع نيفتد«۸»، و ما تا به امروز در غم و انديشه آن بوديم که«۹» رضا را وليعهد کرده بودی، چون خدای کار او کفايت کرد دگر باره کاری خواهی کرد«۱۰» که ما از آن رنجور و انديشناک«۱۱» شويم. به خدای بر تو که از اينکه کار«۱۲» بگردی و اينکه کار در توقّف نهی و از اهل بيت«۱۳» خود يکی«۱۴» را اختيار کنی که اينکه پيوند با او کنی و در پسر رضا و آل بو طالب«۱۵» رغبت نکنی و طريقه پدران خود رها نکنی.

مأمون جواب داد ايشان را که: امّا آنچه گفتی«۱۶» که ميان شما و آل بو طالب«۱۷» هست سبب شما [يی]«۱۸» در آن، و اگر انصاف بدهی«۱۹» دانی«۲۰» که ايشان به اينکه کار و

---

(۱). اساس، آن: خبر يافتن، مج، وز، مت: خبر بداشتند، با توجّه به آج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد. [.....]

(۲). مج، وز، مت، لت: زنهار.

(۳). مج، مت، وز، آج، لت، لب تحصيل.

(۴). مج، وز، لت، آن و.

(۵). آج: با او.

(۶). مج، وز، آف، لت: آنگه.

(۷). آج: نشينند، آف، آن، لب، لت: بنشينند.

(۸). مج، وز، مت، لت: نيوفتد.

(۹). مج، وز، مت، لت تو.

(۱۰). مج، وز، لت: کردن.

(۱۱). آج، لب: انديشه‌ناک.

(۱۲). مج، وز: اينکه رای.

(۱۳). مج، وز، لت: اهل البيت.

(۱۴). مج، وز، لت: کسی.

(۱۷- ۱۵). مج، وز، لت، آن، مر: ابو طالب. [.....]

(۱۶). گفتی/ گفتيد.

(۱۸). اساس: ندارد، با توجّه به وز افزوده شد.

(۱۹). بدهی/ بدهيد.

(۲۰). اساس: دانيد، با توجّه به مج، وز تصحيح شد.

صفحه : ۱۵۳

تولّای اينکه از ما اوليترند. و امّا آنچه ديگران کردند که پيش«۱» من بودند، آن عقوق بود و قطع رحم، و حاشا که من آن کنم که

ایشان کردند؟ و به خدای [بر من]«۲» که من پشیمان نبودم بر ولیعهد کردن رضا. و من می«۳» خواستم که اینکه کار از گردن خود بیفگنم و بکلّی در کردن او کنم، و لکن او ابا کرد و چون با جوار رحمت خدا شد و کار از آن بگشت و خدای تقدیری دگر کرد فرمان خدای راست.

امّا پسر او ابو جعفر: من عزم مصمّم کرده‌ام بر آن که دختر به او دهم و با او پیوند کنم از آن که«۴» شناخته‌ام [او را]«۵»، [و عقل و فضل و ادب و رای و صیانت او، و آن که در عهد خود از اقران خود و جز اقران خود قرین ندارد، و إن شاء اللّه که آنچه من از او شناخته‌ام]«۶» شما نیز بدانید، و مردمان را معلوم شود و بدانند که رای من صواب است درین باب. گفتند: چون چنین است که امیر المؤمنین را به او رای است و در او رشدی می‌بیند، توقّف کند«۷» تا او چیزی بیاموزد و پاره‌ای فقه برخواند که ما دانیم که اینکه سن که او راست علمی و فقهی نباشد او را. گفت: من اینکه جوان را از شما بهتر دانم و بر احوال او مرا وقوف تمام است، او از اهل بیتی«۸» است که مادّه فضل و علم ایشان از خدای باشد و الهامی که خدای تعالی او را و پدران او را داد، که ایشان در علم دین به کسی محتاج نباشند، و همه جهان به ایشان محتاج باشند«۹»، و ایشان در اینکه معنی به درجه کمال باشند«۱۰»، و آنان که جز ایشان بودند از رعایا ناقص همه از ایشان گرفتند و آموختند، و اگر خواهی«۱۱» تا بدانی«۱۲» که اینکه چنین است که من گفتم امتحان کنید«۱۳» اینکه جوان را با آنچه شما خواهید از مسایل در فنون علم تا پیدا شود [شما را اینکه که من می گویم. گفتند: روا باشد، رها کن ما را تا ما کسی را نصیب کنیم که او را مسأله پرسد از فقه و شریعت تا پیدا شود]«۱۴» آنچه مقصود ماست، اگر

---

(۱). لت از. (۱۴- ۶- ۵- ۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۳). لت: و من خود.

(۴). مج، وز، مت: از آن جا که.

(۷). مج، وز، مت، لت: توقّف فرماید.

(۸). مج، وز، مت: اهل البیتی.

(۱۰- ۹). مج، وز، مت: بودند.

(۱۱). خواهی/ خواهید.

(۱۲). بدانی/ بدانید.

(۱۳). مج، وز، مت، بم: کنی/ کنید. [.....]

صفحه : ۱۵۴

جواب دهد بصواب مردمان را سداد رای امیر المؤمنین پیدا شود [گفت: روا باشد]«۱»، و بر اینکه اتّفاق کردند.

آنگه بیامدند و یحیی اکثم را- و او«۲» قاضی القضاة«۳» وقت بود- از او درخواستند و گفتند: ایّها القاضی؟ ما را آرزویی است بر تو. گفت: چیست آن! گفتند: می‌باید که روزی«۴» مجمعی بزرگ باشد و جمعی بسیار حاضر آیند پیش امیر المؤمنین مأمون- علیه ما یستحق- تو مسأله‌ای مشکل اختیار کنی و از پسر رضا بپرسی و او را پیش مأمون و جماعت حاضران خجل کنی، و او را بر آن مالی بسیار وعده دادند. گفت:

روا باشد، هم چنین کنم«۵»، بنزدیک مأمون آمدند«۶» گفتند: ما یحیی أکثم را که قاضی است از قبل تو اختیار کردیم«۷» تا از او مسأله پرسد تا اینکه حال معلوم«۸» شود، روزی تعیین فرمایی. گفت: هم چنین کنم.

آنگه روزی اختیار کرد«۹» و مجمعی [عظیم]

بساختند و یحیی اکثم را بیاوردند«۱۰» و حاضر آمدند و مأمون بفرمود در«۱۱» برابر دست او برای محمّد بن علی تقی«۱۲» دستی باز کردند [و بالشها بنهادند]«۱۳» و او بیرون آمد و در دست«۱۴» راست بنشست و یحیی اکثم در پیش او بنشست، و تقی را- علیه السّلام- در اینکه حال«۱۵» نه سال بود و چند ماه، و مردم هر کس بر مراتب خود بنشستند و بایستادند و مأمون در دست [۳۸- پ]

خود بنشست.

یحیی اکثم گفت یا امیر المؤمنین دستور باشی که اینکه سیّد را یعنی محمّد بن علیّ التّقیّ را مسأله‌ای پرسم، مأمون گفت: دستوری از او خواه، یحیی رو به او کرد و گفت: جعلت فداك، دستور باشی«۱۶» که مسأله‌ای پرسم ابو جعفر- علیه السّلام-

---

(۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۲). آج، لب، لت: که او.

(۳). مج، وز، مت: قاضی.

(۴). مج، وز، مت که.

(۵). مج، وز، مت تا.

(۶). مج، وز، مت و.

(۷). مج، مت: اختیار کنیم.

(۸). مج، وز، مت، لت: پیدا.

(۹). مج، وز، مت: کردند.

(۱۳- ۱۱). مج، وز، مت، لت: را برگرفتند، که بر اساس مرجّح می‌نماید.

(۱۰). مج، مت، آج، لب: تا، وز: تا ورا.

(۱۲). مج، وز، مت: محمّد علی تقی.

(۱۴). اساس: ندارد، با توجه به آج، لب افزوده شد.

(۱۵). مج، وز، مت، لت: وقت. [.....]

(۱۶). آن: دستور باش.

صفحه : ۱۵۵

گفت: بپرس، گفت: چه گویی در محرمی که صیدی را بکشد! ابو جعفر گفت: اینکه صید را در حلّ کشد یا در حرم عالم باشد با«۱» آن، یا جاهل، بنده باشد یا آزاد، بزرگ باشد یا کوچك، مبتدی باشد یا معید، صید از ذوات الطّیر باشد یا از وحوش، از بزرگان باشد صید [یا]«۲» از خردان«۳» مصرّ باشد بر آن یا پشیمان، به شب باشد یا به روز، محرم به حج احرام دارد یا به عمره، یحیی أکثم که اینکه بشنید متحیّر شد و کلامش ملجلج شد و عجز و انقطاع بر او ظاهر شد چنان که اهل مجلس بدانستند، مأمون گفت: الحمد للّه علی هذه النّعمة و التّوفیق فی الرّای، آنگه به«۴» آن جماعت نگرید که آن ملامت می‌کردند گفت: بدانستی«۵» که رأی من مصیب بود در آنچه دیدم آنگه روی به ابو جعفر کرد، محمّد بن علی«۶»- علیهما السّلام- گفت: می‌خواهی دختر مرا! گفت: آری، گفت: بخواه که من پسندیدم تو را به دامادی، و دختر را به تو می‌دهم، و اگر چه قومی به رغم من می‌باشند از اینکه

کار. ابو جعفر- علیه السّلام- گفت:

الحمد للّه اقرارا بنعمته و لا اله الّا اللّه اخلاصا لوحدانیّته و صلّی اللّه علی سیّد بریّته و الاصفیاء من عترته.

«۷» امّا بعد فقد کان من فضل اللّه علی الانام ان اغناهم بالحلال عن الحرام فقال سبحانه: و انکحوا الایامی منکم و الصّالحین من عبادکم و امائکم ان یکونوا فقراء یغنهم اللّه من فضله و اللّه واسع علیم«.

آنگه گفت: من که محمّد بن علیّ بن موسی‌ام خطبه می‌کنم و می‌خواهم امّ الفضل بنت عبد اللّه المأمون را و بذل کرد [م]«۸» از«۹» صداق مهر جدّه‌ام فاطمه زهرا- علیها السّلام- و آن پانصد درم سیره سره است تو بدادی ای امیر المؤمنین دختر را به من بر اینکه صداق! مأمون گفت: به تو دادم دخترم را امّ الفضل را بر اینکه صداق که گفتی،

---

(۱). مج، مت، وز، آف: به.

(۲). اساس: ندارد، با توجه به آج افزوده شد.

(۳). وز: مردان، مر: خوردان.

(۴). مج، مت، آج، لب، لت، مر: با.

(۵). آج، لب، آف، لت، آن، مر: دانستید.

(۶). مج، مت، وز، مر: ابو جعفر محمّد بن علی کرد.

(۷). سوره نور (۲۴) آیه ۳۲.

(۸). اساس، آف، آن: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۹). مج، مت، وز: آن.

صفحه : ۱۵۶

تو قبول کردی! گفت: قبول کردم و راضی شدم.

آنگه مأمون بفرمود تا مردم«۱» بر«۲» مراتب خود بنشستند خواصّ و عوامّ که نگاه کردیم آوازی برآمد که آواز ملّاحان را مانست، بنگریدیم خادمان بودند که کشتی از سیم پیراسته پر از غالیه کرده می‌کشیدند به رسنها و طنابهای ابرشمین«۳» و از آن غالیه محاسن حاضران مطیّب کردند، آنگه به سرای عوام بردند [و]«۴» عوام«۵» را نیز از آن نصیب کردند و بفرمود تا به هر دو سرای خان«۶» نهادند و خواص و عوام نان بخوردند و بفرمود تا هر گروهی و هر جماعتی را بر قدر مرتبه خود عطا و صله دادند و خلعت پوشیدند«۷».

چون زحمت پراکند شد و جمعیّت خفیف‌تر شد و خواص ماندند، مأمون گفت:

یابن رسول اللّه؟ اگر بینی«۸» آن مسائل فقهی را بیان کنی تا ما را فایده‌ای باشد.

گفت: [آری. آنگه گفت:]«۹» محرم چون«۱۰» صیدی بکشد در حل و صید از ذوات الطّیر«۱۱» باشد و از مرغان بزرگ بود بر او گوسپندی«۱۲» باشد«۱۳» اگر در حرم کشد بر او جزا و قیمت باشد مضاعف، و اگر مرغ بچه باشد بر او برّه باشد و اگر در حرم کشد بر او جزا و قیمت باشد و اگر صید از وحش باشد اگر خر کوهی بود بر او گاوی باشد و اگر شتر مرغ بود بر او شتری بود، و اگر آهو بود«۱۴» بر او گوسپندی«۱۵» باشد و اگر از اینکه چیزها«۱۶» در حرم کشد«۱۷» جزا مضاعف شود بر او، یعنی جزا و قیمت، و چون احرام به حج گرفته

---

(۱). لت: مردمان.

(۲). آج، لب: به، لت: در.

(۳). مج، مت، وز: ابريشم.

(۴). اساس: ندارد، با توجه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۵). مج، مت، وز، لت، مر را.

(۶). مج، مت، وز، آف، لت، مر: خوان، آج، لب، آن: خانها.

(۷). لت، مر: پوشانيدند.

(۸). مج، مت، وز، لت، مر: رايت باشد كه.

(۹). اساس، بم، آف، آن، ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

(۱۰). آج، لب: چون محرم.

(۱۱). وز: دواب الطّير.

(۱۵- ۱۲). آج، لب، بم، آف، آن، مر: گوسفندى.

(۱۳). آج، لب، آف، آن و.

(۱۴). مج، مت، وز، لت، مر: آهوى باشد.

(۱۶). وز، لت، مر چيزى.

(۱۷). مج، مت، وز، لت: بكشد.

صفحه : ۱۵۷

باشد آنچه بر او لازم بود به منا كشد و اگر به عمره محرم باشد«۱» به مكّه كشد و جزاء صيد بر عالم و جاهل لازم و واجب باشد و اگر عمد كند با لزوم جزا مأثوم و بزهكار باشد، اگر بخطا رود از او بر او اثم نباشد«۲» اگر كشنده آزاد باشد جزا بر او بود [۳۹- ر]

و اگر بنده«۳» باشد بر سيّدش باشد«۴» و كوچك را بر او كفّارت نبود و بر بزرگ كفّارت بود و پشيمان را به توبه و پشيمانى عقاب آخرت ساقط شود، و مصرّ را در آخرت عقاب باشد و مبتدى«۵» را بر او كفّارت بود و معيد را خداى تعالى انتقام كشد.

مأمون گفت: احسنت يا ابا جعفر؟ احسن اللّه جزاك«۶» تو نيز نشاط«۷» كنى«۸» كه«۹» از قاضى مسأله بپرسى. ابو جعفر- عليه السّلام- گفت«۱۰»: روا باشد يحيى أكثم گفت:

بپرس، اگر دانم بگويم و اگر ندانم فايده گيرم از تو، گفت: چه گويى در مردى كه بامداد در زنى نگرد بر او حرام باشد چاشتگاه بر او حلال بود، نماز پيشين حرام بود نماز ديگر بر او حلال شود، نماز شام بر او حرام بود نماز خفتن بر او حلال بود، نيم شب بر او حرام بود، چون صبح برآيد بر او حلال بود. يحيى أكثم گفت: من اينكه مسأله ندانم و راه نبرم به او، اگر كرم كنى«۱۱» ما را فايده دهى. گفت: اينكه زن«۱۲» پرستارى باشد از آن كسى، مرد اجنبى در او نگرد نظرش در او حرام بود چاشتگاه بخرد او را، حلال شود بر او، نماز پيشين آزادش كند بر او حرام شود، نماز ديگر بر او نكاح بندد حلال شود بر او، نماز شام ظهار كند از او بر او حرام شود، نماز خفتن برده‌اى آزاد كند بر او حلال شود، نيم شب طلاقش دهد بر او حرام شود، صبح برآيد رجعت كند بر او حلال شود.

---

(۱). مج، مت، وز، لت، مر آنچه بر او لازم باشد.

(۲). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر و. [.....]

(۳). مج، مت، وز، لت، مر: برده.

(۴). آج، مت، وز، لت، مر، بود.

(۵). اساس، بم، آف: مبتد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۶). آج، لب: جزاك اللّه.

(۷). آج، لب، لت: نشاطی.

(۸). مج، مت: نکنی.

(۹). آج، لب: اگر.

(۱۰). آج، لب: گفت علیه السّلام.

(۱۱). همه نسخه بدلها بجز بم و.

(۱۲). آج، لب: ندارد.

صفحه : ۱۵۸

مأمون روی به ایشان کرد و گفت: از شما و اهل«۱» بیت«۲» شما کس هست که اینکه مسایل داند و اینکه را جواب گوید«۳»! گفتند: نه [رای]«۴» امیر المؤمنین صواب بود در آنچه دید مأمون گفت: کار اینکه اهل بیت«۵» بخلاف کار دیگران است، و ایشان مخصوص‌اند از خدای تعالی به انواع فضل و نعمت و صغر سن ایشان را منع نکند از کمال، ندانی«۶» که رسول- علیه السّلام- علی (ع) را دعوت کرد به اسلام و او را ده سال بود و جز او کس را دعوت نکرد در مثل آن سن با ایمان و ایمان از او قبول کرد و حسن و حسین (ع) را بیعت گرفت و ایشان را«۷» شش سال تمام نبود«۸» و هیچ کودك را جز ایشان را«۹» بیعت نگرفت و اینکه اهل بیت ذریّتی‌اند بعضی از بعضی، یجری لآخرهم ما یجری لأوّلهم آخرشان را همان«۱۰» برود«۱۱» که اوّلشان را«۱۲». گفتند راست گفتی یا امیر المؤمنین، پس پراگنده شدند، بر دگر روز به تهنیت باز آمدند مأمون بفرمود تا سه طبق بیاوردند سیمین بر هر یکی«۱۳» بندقها«۱۴» مشك و زعفران سرشته پرکرده«۱۵»، و در میان آن«۱۶» خطها تعبیه کرده به اقطاعات و ولایت«۱۷» شهرها و دهها«۱۸» و یکی را خطها به خلعتها و عطاها و یکی را زر سرخ بر کرده«۱۹»، آن یکی بر وزراء و ندما و خواص نثار کردند و دیگر«۲۰» بر حجّاب و عمّال و قوّاد و زر بر حاشیه و خدم، هر که«۲۱» را از آن بندقی«۲۲» یا دو یا «۲۳» سه بدست افتاد بشکستند«۲۴» و آنچه در آن جا

---

(۱). لب و.

(۵- ۲). مج، مت، وز، لت، مر: البیت.

(۳). مج، مت، وز، لت: داند گفتن، مر: تواند دادن.

(۴). اساس، آج، لب، بم، آف، آن: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۶). لت: ندانید.

(۷). مج، مت، وز از اینکه، مر: زیر.

(۸). مج، مت، وز، لت: بود.

(۹). آج، لب: ندارد.

(۱۰). مج، مت، وز، لت، مر: هم آن.

(۱۱). آج، لب: رود.

(۱۲). آج، لب همان.

(۱۳). مر: یکی را.

(۱۴). مج، مت، وز، لت، مر: بنادق.

(۱۵). مج، مت، وز، مر: بر او کرده بود، بم: پر کرده.

(۱۶). لت: بر سر او.

(۱۷). مج، مت، وز و.

(۱۸). آج، لب، آن: دیها.

(۱۹). مج، مت، وز، آج، لب، بم، آف، لت، مر: پر کرده. [.....]

(۲۰). آج، لب را.

(۲۱). مج، مت، وز، لت، مر: هر کسی.

(۲۲). لت یکی.

(۲۳). آج، لب: ندارد.

(۲۴). مج، مت، وز، مت، مر: بشکست.

صفحه : ۱۵۹

بود از خزینه و دیوان طلب کردند«۱» بدادند او را و مأمون بفرمود تا درویشان را صدقات بسیار دادند و آن مدّت که پیش او بود او را اکرام«۲» و تعظیم و تبجیل می‌کرد و تقدیم و تفضیل می‌داد بر اهل بیت«۳» خود تا آنگه که با مدینه رفت.

و بر قراءت آن کس که خواند: «فجزاء» به تنوین«۴»، بر تقدیر آن آن«۵» باشد که فعلیه جزاء، «مثل ما قتل» در جای صفت اوست، و مثله قوله: فَفِدیَةٌ، ای فعلیه فدیهٔ بقوله«۶»: فَعِدَّةٌ مِن أَیّامٍ أُخَرَ«۷»، ای فعلیه عـدّهٔ، و اینکه قراءت اولیتر است برای آن که کلام بر ظاهر خود«۸» است با اینکه قراءت، و با آن قراءت که بر اضافت است تقـدیر زیادتی می‌بایـد کردن. قوله: یَحکُمُ بِهِ ذَوا عَدلٍ مِنکُم، که به آن حکم کنند «ذوا عدل» یعنی دو گواه عدل از اهل بصیرت«۹».

قبیصهٔ بن جابر روایت کرد که ما سالی به حج بودیم چون نماز بامداد بگزاردیمی«۱۰» راحله [۳۹- پ]

بر دست گرفتیمی«۱۱» و پیاده می‌رفتمی«۱۲»، آهوی«۱۳» پدید آمد«۱۴» من سنگی به او انداختم خون آلود«۱۵» شد و بیفتاد و بمرد، چون به مکّه رسـیدیم، من از عمر خطّاب«۱۶» پرسـیدم که: چه حکم باشـد اینکه را. عبد الرّحمن عوف در پهلوی او نشسـته بود، او عبد الرّحمن را گفت: چه گویی در اینکه مسأله! گفت: گوسپندی«۱۷» باشد بر او، چنین می‌دانم. عمر گفت: من هم چنین دانم. من برفتم و صاحبی و رفیقی بود مرا. او را«۱۸» گفتم مسأله‌ای پرسیدم از عمر«۱۹»، او از عبد الرّحمن عوف پرسید،

---

(۱). وز، لت، مر: طلب کرد.

(۲). آج، لب کرد.

(۳). مج، مت، وز، لت، مر: اهل البیت.

(۴). آج، لب و.

(۵). همه نسخه بدلها بجز آف: ندارد.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر: و قوله.

(۷). سوره بقره (۲) آیه ۱۸۴.

(۸). مج، مت، وز، لت، مر: ندارد.

(۹). بم، آف: بصره. [.....]

(۱۰). مج، مت، وز، لت، مر: بکردمانی، بم: بگذاردمی، آن: بگذارد همی.

(۱۱). مج، مت، وز، لت، مر: گرفتمانی، آج، لب، بم، آف، آن، گرفتمی.

(۱۲). مج، مت، وز، لت، مر: می‌رفتمانی.

(۱۳). آج، لب: آهویی.

(۱۴). مج، مت، وز، لت، مر: برآمد.

(۱۵). مج، مت، آن: خون آلوده، لت: خونآلود.

(۱۶). اساس رضی الله عنه.

(۱۷). آج، لب، بم، آف، آن، مر: گوسفند.

(۱۸). مج، مت، وز، مر او را.

(۱۹). لت و.

صفحه : ۱۶۰

همانا ندانست«۱» اینکه«۲» مسأله، کسی برفت و او را باز گفت. نگاه کردم، می‌آمد درّه«۳» برگرفته و علانی بها و مرا به درّه بزد و گفت: در حرم صید کشی«۴» و حاکم را در حکومت متّهم داری، ندانی«۵» که خدای تعالی گفت: یَحکُمُ بِهِ ذَوا عَدلٍ مِنکُم، فهذا عبد الرّحمن و انا عمر، من برای [آن]«۶» با عبد الرّحمن عوف باز گفتم تا به دو«۷» عدل حکم کرده باشیم«۸» دو عدل فقیه در [او]«۹» حکم کنند به قیمت عدل.

و خلاف کردند در آن که به قیمت کجا باید که«۱۰» قیمت کنند صید را. ابراهیم نخعی گفت و حمّاد و ابو حنیفه و ابو یوسف و محمّد: به قیمت آن جایگاه که در او اصابت صید بوده باشد، و اگر به خراسان بود یا به شهری دیگر. و شافعی گفت و دگر فقها: به قیمت مکّه باید. و نیز خلاف کردند در آن که اینکه طعام کجا بدهد«۱۱»، بعضی گفتند: به مکّه باید دادن، و اینکه قول عطاست و مذهب شافعی.

هَدیاً بالِغَ الکَعبَةِ، نصب او بر مصدر است لا من لفظ الفعل، و روا بود که مصدری بود محذوف الفعل، و التّقدیر یهدی به الی بیت اللّه هدیا. و گفته‌اند: بر حال است، و بالِغَ الکَعبَةِ، صفت «هدی» است، و اگر چه صورت معرفه دارد به اضافه با معرفت بر تقدیر انفصال است، برای آن که اضافه نه حقیقی است، و تقدیر آن است که: هدیا بالغا الکعبة، کقولهم: مررت برجل ضارب زید، و التّقدیر: ضارب زیدا، و قولهم: هذا رجل حسن الوجه، أی حسن وجهه. و «هدی» باید که به صفت اضحیّت باشد، تمام خلق بی‌عیب. و شافعی گفت: روا باشد که به صفت اضحیّت نبود، تا اگر مرغی باشد روا بود. و ابو علی گفت: خونی [باید]«۱۲»، هر چه باشد. امّا لفظ «نعم» اطلاق بر شتر و گاو و گوسپند کنند.

---

(۱). مج، مت، وز: بدانست.

(۲). مج، مت، وز، لت، مر: آن.

(۳). مج، مت، آن: در ره: آف، مر: درّه.

(۴). مج، مت، آج، لب: کنی. [.....]

(۵). مج، مت، وز: بدانی.

(۶). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد.

(۷). مج، مت، وز: در دل.

(۸). مج، مت، وز، آج، لب: باشم.

(۹). اساس، مج، مت، وز: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۰). مر: تا که.

(۱۱). آج، لب: بدهند.

(۱۲). اساس: ندارد، مر: باشد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۱۶۱

أو کَفّارَةٌ طَعامُ مَساکِینَ، «أو» حرف عطف است، و التّقـدیر: فعلیه جزاء أو کفّارة. و «طعام» مرفوع است به آن که بـدل کفّارت است، و آن که اضافت کرد [گفت]«۱»: برای آن کـه چـون سه چیز بگفت در آیت از «جزا» و «صـیام» و «طعـام»، تخصـیص کرد آن را به اضافت، فکأنّه قال: کفّارة طعام، لا کفّارة هدی، و کفّارة صیام.

و در معنی او دو قول گفتنـد: یکی آن که جزا قیمت کننـد بهماننـد چهار پای، آنگه بهای آن با طعام کننـد، و اینکه قول عطاست و بعضـی مفسّـران، و مـذهب مـا اینکه است. و قولی دیگر آن است که قتاده گفت: نفس صـید را قیمت بایـد کردن که آنگه [که]«۲» زنـده بود چه ارزیـد، آنگه با قیمت طعام بایـد کردن. أو عَـدلُ ذلِکَ صِـیاماً، تا آن را به روزه برابر کنند به هر نیم«۳» صاع یک روز روزه دارد عندنا و عند ابی حنیفة.

و شـافعی گفت: از هر مـدّی روزی روزه دارد. و «صـیاما» نصب او بر تمیز است، و روا بود که مفعول دوم عـدل باشـد، یقـال: عـدل الدّقیق تمرا و بالتّمر، و اینکه اولیتر است.

لِیَـذُوقَ وَبـالَ أَمرِهِ، یعنی اینکه کفّارت بر وجه عقوبت و نکال است، و اصل «و بال» من قوله طعام و بیل اذا کان غیر مریء و هنیء لا یوافق الطّبع، و قال کثیر:

فقد اصبح الرّامون اذ انتم بها سموم [۰۴- ر]

البلاد یشتکون«۴» و بالها

عَفَا اللّهُ عَمّا سَلَفَ، در او دو قول گفتند، یکی آن که: عَفَا اللّهُ عَمّا سَلَفَ من امر الجاهلیّة، خدای تعالی عفو بکرد آنچه در جاهلیّت بود پیش«۵» اسلام. قولی دگر آن که: خدای تعالی عفو کرد«۶» آنچه در مقدّمه اسلام رفت. وَ مَن عادَ فَیَنتَقِمُ اللّهُ مِنهُ، و هر که با سر آن شود، خدای تعالی از او انتقام کشد.

خلاف کردند بر«۷» آن که در معاد«۸» جزا باشد یا نه. عطا و ابراهیم و سعید بن جبیر

---

(۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). مج، وز، مت نیم.

(۴). آج، لب: تشتکون.

(۵). آن، مر از.

(۶). وز، آج، لب، لت: بکرد. [.....]

(۷). مج، مت، وز: در.

(۸). مج، وز، مت: که بر معاود، لت: که بر معادل.

صفحه : ۱۶۲

و مجاهد گفتند: جزا لازم باشد او را، و اینکه قول بعضی اصحابان ماست، دوم آن که عبد اللّه عبّاس و شریح«۱» و ابراهیم گفتند: بر او جزا نباشد و او را به خدای باز گذارند«۲» که خدای تعالی از او انتقام کشد، و اینکه مذهب بیشتر اصحاب«۳» ماست، و مذهب بیشتر فقها قول اوّل است.

در «أو» خلاف کردند که بر وجه تخییر«۴» است یا نه. عبد اللّه عبّاس و شعبی و سدّی و ابراهیم گفتند: اینکه بر وجه تخییر نیست، بر وجه ترتیب است، و اینکه مذهب ماست و اگر چه موضوع «أو» تخییر را باشد، و لکن حمل بر ترتیب کنند به دلیلی خارج به روایتی دگر از عبد اللّه عبّاس و عطا و حسن. و روایت بعضی از اصحاب«۵» ما آن است که بر اصل موضوع خود مانده است، و مراد تخییر است.

وَ اللّهُ عَزِیزٌ ذُو انتِقامٍ، و خدای تعالی غالب است«۶»، هیچ چیز او را غالب نبود، و کینه‌کش است از آنان که پای از فرمان او برون نهند، و در آیت دلیل نیست بر صحّت قیاس برای آن که رجوع با دو عدل در قیمت جزا بمثابت آن است که رجوع با دو مقوّم«۷» در قیمت متاع، و اینکه را به قیاس تعلّقی نیست.

قوله تعالی: أُحِلَّ لَکُم صَیدُ البَحرِ وَ طَعامُهُ- الایة. عبد اللّه عبّاس گفت و زید بن ثابت و سعید بن جبیر و سعید بن المسیّب و سدّی و مجاهد: آنچه به اینکه [آیت]«۸» حلال کردند محرم را صید ماهی تازه است امّا ماهی شور خلاف نیست در آنچه حلال باشد، گفتند: آنچه از دریا بر آرند بر [سه]«۹» وجه باشد: ماهی است و اجناس آن آنچه از آن حلال باشد محل را، محرم را هم حلال باشد. و آنچه حرام باشد محل را، محرم را هم حرام باشد. و بعضی گفتند: آنچه در برّ حلال باشد، مثل آن در بحر حلال باشد، و مراد به بحر دریاست و جمله آبها از جویها برای آن که ماهی که از

---

(۱). مج، مت، وز، لت، مر و حسن.

(۲). مج، مت، وز، لت، مر: با خدای گذارند.

(۳). مج، وز، مت، مر: اصحابان.

(۴). بم، آف: تخیّر.

(۵). مج، وز، مت، مر: اصحابان.

(۶). وز، لت، مر و.

(۷). وز: عدل.

(۸). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۹). اساس، آج، لب، بم، آن: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۱۶۳

جویها بر آرند محرم را هم حلال باشد.

وَ طَعامُهُ، در او دو قول گفتند: یکی آن که مراد آن است که آنچه در آب بمیرد از حیوان حلال و به موج با کناره افتد، و اینکه قول ابو بکر و عمر است و عبد اللّه عبّاس و عبد اللّه عمر و قتاده«۱»، قولی دگر از عبد اللّه عبّاس«۲» و سعید مسیّب و سعید جبیر و مجاهد و ابراهیم«۳» آن است که: مراد ماهی شور است، و آنچه لایق است به مذهب ما آن است که: مراد به صید بحر آن است که هر ماهی تازه که از دریا برآرند، و بقوله:

مَتاعاً، ماهی شور است، چه آنچه در دریا«۴» بمیرد«۵» بنزدیک ما حرام است محرم را و جز محرم را، و آن را طافی گویند، پس قول دوم مذهب ماست«۶».

بعضی دگر گفتند: مراد به متاع آن است که آنچه به آب دریا روید از نبات و ثمار، و اینکه قول زجّاج است. مَتاعاً لَکُم، نصب او بر مصدر است لا من لفظ الفعل، و روا بود که مفعول له باشد أی لمتاعکم حسن بصری و قتاده گفتند معنی آن است که: منفعتی است مقیم و مسافر را.

وَ حُرِّمَ عَلَیکُم صَیدُ البَرِّ ما دُمتُم حُرُماً، و حرام کردند بر شما صیدی که بر خشک باشد ما دام«۷» تا محرم باشید«۸»، ظاهر«۹» اقتضای تحریم صید کند در حال احرام.

بعضی گفتند: محرم را حرام باشد هر صیدی که«۱۰» کند یا «۱۱» فرماید کردن، امّا آنچه دیگری صید کند بی امر او، او را حلال باشد. و اینکه قول علی«۱۲» است«۱۳» به روایتی و قول عمر و عثمان و عبد اللّه عمر و سعید جبیر [۴۰- پ]، و بعضی فقها فرق کردند میان آن که در حال احرام صید کند و آنچه صید کند پیش از آن که او احرام گرفته باشد، و بنزدیک ما جمله حرام باشد.

---

(۱). اساس، آج، لب رضوان اللّه علیهم اجمعین، که به قیاس با نسخه‌های دیگر حذف گردید.

(۲). مج، وز، مت، لت آن است.

(۳). اساس، آج، لب رضی اللّه عنهم. [.....]

(۴). مج، وز، مت، لت، مر: در آب.

(۵). اساس، آج، لب، بم، آف: بمیرند، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). مج، وز، مت، لت، مر و.

(۷). لت که.

(۸). مج، وز، مت، لت: باشی/ باشید.

(۹). لت او.

(۱۰ -۱۱). مج، وز، مت، لت او.

(۱۲). مر: ابو علی آج، لب: امیر المؤمنین علی.

(۱۳). لت علیه السّلام.

صفحه : ۱۶۴

امّا آنچه محرم کشد از صید، شافعی گفت: او را حلال نباشد«۱» و دیگران را حلال باشد، و بنزدیک ما حرام باشد و بمثابت مردار باشد«۲»، و بنزدیک«۳» ابو حنیفه نیز هم چنین است، و عموم آیت دلیل تحریم جمله می‌کند. وَ اتَّقُوا اللّٰه‌الَّذِی إِلَیهِ تُحشَرُونَ، و بترسی از خدای تعالی که حشر و جمع شما با اوست.

جَعَلَ اللّٰه‌الکَعبَةَ البَیتَ‌الحَرامَ قِیاماً لِلنّاسِ، خدای تعالی گفت: خدای خانه کعبه را که خانه حرام است به قیام و قوام معایش و [مکاسب]«۴» مردمان کرد و قوام و صلاح دینشان، و «جعل» به معنی «صیّر» است و متعدّی است به دو مفعول. ابو علی فارسی گفت: تقدیر آیت آن است که «جعل اللّه حجّ الکعبة» او«۵» نصب الکعبة علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه. و کعبه را برای ارتفاع و علوّش کعبه خوانند لأنّها اعلی موضع فی الارض، بلندتر جاست در زمین، و منه الکعب لنتوّه«۶» من الرجل، و منه قولهم: امرأة کاعب، زنی که پستان او پدید آمده باشد به مانند کعبی از جایی برخاسته، و تکعّبت المرأة إذا صارت کذلک، البَیتَ‌الحَرامَ، خانه حرام محرّم.

در خبر است که: در زیر مقام ابراهیم سنگی است بر او نوشته:

«۷»«۸» إنّی أنا اللّه ذو بکّة حرّمتها یوم خلقت السّموات و الارض و یوم وضعت هذین الجبلین و حففتها بسبعة أملاک حنفاء من جاءنی زائرا لهذا البیت عارفا بحقّه مذعنا لی بالرّبوبیّة حرّمت جسده علی النّار،

من خدایم و خداوند بکّه، و بکّه نام زمین کعبه است، و مکّه نام جمله شهر است.- و بعضی اهل علم گفتند: هر دو یکی است، و کلمه از باب ابدال است، «میم» بدل کرد به «با» لقرب المخرج، چنان که «مدح» و «مده»- اینکه را حرام کردم آن روز که آسمان و زمین آفریدم، و اینکه دو کوه نهادم- یعنی صفا و

---

(۱). اساس، آج، لب: باشد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). مج، وز، مت، لت: بود.

(۳). مج، وز، مت، لت، مر: و مذهب.

(۴). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). آج، لب، آف، مر: و. [.....]

(۶). آف: لتنوّه.

(۷). اساس: حرّمها، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). آج، لب: السّماء.

صفحه : ۱۶۵

مروه- و گرد اینکه خانه بداشتم هفت فرشته مسلمان مستقیم طریقه«۱» را، هر که به من آید به زیارت اینکه خانه حقّ او شناخته و گردن نهاده مرا به خداوندی، تن او را بر آتش دوزخ حرام کنم.

البَیتَ‌الحَرامَ، و آن را برای حرمتش حرام خواند که هر که پناه با او دهد محترم و محرّم شود، کس او را نیازارد و نرنجاند و تعرّض نرساند«۲» و اگر همه قاتل پدر و برادر او باشد. و سباع و طیور یکدیگر را نیازارند تا آهو با شیر و گرگ مستأنس باشند«۳»، و کبوتر با باز و چرغ و مرغ به مردم نزدیک بود از آن که دانند که کس ایشان را تعرّض نکند و اینکه از آیات کعبه [است]«۴» و نیز

حق تعالی زمین آن و درخت«۵» آن و گیاه آن حرام کرد، أعنی از آن حرام تا کسی«۶» خاك او بر نگیرد و درختش نبرد و گیاهش نچیند.

قِیاماً لِلنّاسِ، إبن عامر تنها خواند: «قیما» علی وزن «فعل» و آن مصدر باشد کالسبّع و العوج، و «قیام» مصدر قام یقوم باشد، و اصل او قوام بوده است برای آن که کلمه من ذوات الواو است، و لکن برای کسره فاء الفعل«۷» «واو» را « یا » کردند، و کذلک الصّیام من صام یصوم. پس مراد به قیام، قوام است و قوام و ملاك کار آن باشد که بر او بایستند. و گفتند: برای آن قیام کردند تا مشتبه نشود به مصدر قاومه«۸» و قواما، چنان که جاوره جوارا«۹» و حاوره حوارا، قال الرّاجز:

وام دنیا و قوام دین

و در معنی او چند قول گفتند: یکی آن که گفتند: امنا لهم، به امن«۱۰» ایشان کرد که ایشان به آن بر پای‌اند، و گفته‌اند: آن کرد«۱۱» آن را که مردمان را به آن و عبادت

---

(۱). آج، لب، لت: مستقیم الطّریقه.

(۲). لت، مر: نکند.

(۳). مج، وز، مت: باشد.

(۴). اساس، آف، آن: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). مج، وز، مت، لت، آن، مر: درختان.

(۶). مج، وز، مت، لت: کس.

(۷). اساس، آف: فا بالفعل، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۸). آج، لب، لت، مر مقاومه.

(۹). لت: جاوزه جوازا.

(۱۰). مج، وز، مت: مأمن.

(۱۱). مج، وز که. [.....]

صفحه : ۱۶۶

آن و حجّ آن قیام باید کردن، و در نماز روی فرا آن«۱» باید کردن. و بعضی دگر [۴۱- ر]

گفتند: چون در مناسك و عبادت آن زاجری«۲» بود از قبیح، آن را بمثابت امامی کرد که قیام کند به کار رعیّت در زجر از مناهی و مناکیر.

سعید جبیر گفت: صلاحا للنّاس یقوم به امر معاشهم و معادهم، و آنچه جامع است خیر«۳» دین و دنیا را از زیارت و تجارت و انواع برکات و ثمرات، قال اللّه تعالی:

لِیَشهَدُوا مَنافِعَ لَهُم وَ یَذکُرُوا اسمَ اللّهِ فِی أَیّامٍ مَعلُوماتٍ«۴».

وَ الشَّهرَ الحَرامَ، جمع خواست و به لفظ جنس گفت و مراد آن چهار ماه حرام است، منها اربعهٔ حرم، واحد فرد و ثلاثهٔ سرد«۵» ای متابعهٔ، آنچه فرد است رجب است و آن که سرد است ذو القعدهٔ و ذو الحجّهٔ و المحرّم. وَ الهَدیَ، و آنچه به خانه خدا براند«۶» به

هدیّه از شتر و گاو و گوسپند، وَ الْقَلائِدَ، رواست که جمع قلاده باشد و رواست که جمع قلیده باشد، فعلیة«۷» بمعنی مفعولة ای المقلّدة. در او سه قول گفتند:

در معنیش یکی آن که عرب از جوع و ضرّ، حال ایشان به حدّی رسد«۸» که پوست و دوال بر آتش نهند و بخورند و چون شتر هدی مقلّد بینند«۹» تعرّض نکنند«۱۰» آن را، حرمت داشت او را، و گفتند«۱۱»: مراد آن است که مردی که از خانه بیامدی تا حج یا عمره کند و پیش از میقات احرام نتوانستی گرفتن پاره پوست درخت در گردن خود کردی چون قلاده«۱۲» تا هر که او را دیدی دانستی که حاج است«۱۳» یا معتمر و قولی«۱۴» دیگر آن است که: مرد«۱۵» که هدی رانده یا اشعار کند، یا تقلید و اشعار آن باشد که

---

(۱). مج، وز: روی به او.

(۲). مج، مت: را جز، آج، بم: را حرمی، آف: حری، آن: را اجری.

(۳). وز، آج، لب: خبر.

(۴). سوره حج (۲۲) آیه ۲۸.

(۵). آج، لت: در حاشیه افزوده است: قیل لاعرابی ما تعرف الاشهر حرم! قال: نعم. ثلاثة سرد و واحد فرد. فالسرد: ذو القعده و ذو الحجه و المحرم، و الفرد: رجب. تنها آج حرره: ص. ب. فی رمضان المبارک ۱۳۰۱.

(۶). کذا: در اساس آج، بم، آف: دیگر نسخه بدلها: برند.

(۷). وز، آج، لب، آن، مر: فعلیه.

(۸). مت: رسیدی، مر: رسند.

(۹). آج، لب: بیند.

(۱۰). آج، لب: نکند.

(۱۱). مج، مت، وز، لت، مر: گفته‌اند.

(۱۲). وز، لت: قلاده‌ای.

(۱۳). بم، آف: حاجی است.

(۱۴). آج، لب، لت، مر: قول. [.....]

(۱۵). آف، مر: مردی.

صفحه : ۱۶۷

کاردی در کوهان، شتر زند تا خون به او فرود آید و یک پای نعل به آن خون ملطّخ کند و در گردن شتر فگند، و اینکه آن کس کند که حجّ قارن کند، من حاضِرِی الْمَسْجِدِ الْحَرامِ«۱»، و [اینکه]«۲» قول موافق مذهب ماست، ذلِکَ لِتَعْلَمُوا، أی انّما فعل ذلک لتعلموا، اینکه برای آن کرد تا بدانی که خدای تعالی داند آنچه در آسمان و زمین است و آن که خدا به همه چیزی داناست.

اگر گویند: اینکه چه نسبت دارد با آنچه در مقدّمه آیت برفت«۳»! گوییم از اینکه چند جواب است: یکی آن که قدیم تعالی در اوّل اینکه سوره قصّه موسی و عیسی و تورات و انجیل و احکام آن بگفت و اخبار امم سالفه، و از آن هیچ رسول ما نشنیده بود از کس و ندیده بود«۴» و در کتابی نخوانده بود، و کس در عصر او ندیده بود، باز نمود که اینکه اخبار بر اینکه وجه که موافق مخبر بود جز عالم«۵» نداند که«۶» به همه چیز«۷» عالم باشد.

جواب دیگر آن است که: خدای تعالی پیش از آن که آنچه در اینکه آیت گفت من جعل الکعبهٔ البیت الحرام قیاما للنّاس، و هدی و قلاید و احکام شرع و آنچه نهاد در باب مصالح دین و دنیا از آن سبب کرد که مصالح بندگان در آن شناخت و مصالح آن داند که عواقب داند، و عالم باشد به آنچه در آسمان و زمین است و به همه چیز عالم باشد.

جواب دیگر آن است که: خدای تعالی پیش از آن که ایشان را آفرید دانست که ایشان ظلم و قتل و غارت خواهند کردن«۸» بر یکدیگر از سنّت ابراهیم- علیه السّلام- و شریعت مصطفی- صلّی اللّه علیه و آله- چنان نهاد که آن خانه و پیرامن آن و ماههای حرام محترم و محرّم باشند که کسی در او غارت و قتل نکند، و هر که در آن جا شود ایمن باشد به همه چیزی.

اعلَمُوا أَنَ‌اللّه‌ شَدِیدُ العِقاب‌ِ وَ أَنَ‌اللّه‌ غَفُورٌ رَحِیم‌ٌ حق تعالی در اینکه آیت

---

(۱). سوره بقره (۲) آیه ۱۹۶.

(۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۳). وز، لت، مر: رفت.

(۴). مج، مت، وز، لت، مر: ندیده بود و از کسی نشنیده بود.

(۵). مج، مت، وز، لب، مر: عالمی.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر او.

(۷). آج، لب: چیزها.

(۸). لت: کند، مر: خواهند کرد.

صفحه : ۱۶۸

ترغیب و ترهیب کرد و وعید و وعد«۱» فرمود گفت: بدانی«۲» که خدای تعالی سخت عقاب است تا اینکه علم شما را داعی باشد با فعل طاعات«۳» و اجتناب مقبّحات، و نیز چون بدانند«۴» که خدای تعالی آمرزنده و بخشاینده و کریم است او را [داعی]«۵» باشد به فعل طاعات و ترک معاصی، و اینکه از جمله الطاف باشد که خدای تعالی با مکلّف کند برای آن که علم به منافع«۶» و مضارّ دعوت کند، خداوندش را با کردن اینکه و صرف کند از کردن آن و علم آن باشد [۴۱- پ]

که اقتضای سکون نفس کند و عقاب مضرّتی باشد مستحق، مقرون به استحقاق و اهانه«۷» و جز مستحق نباشد لوقوعه عقیب الفعل.

ما عَلَی الرَّسُول‌ِ إِلَّا البَلاغ‌ُ حق تعالی چون«۸» تقریر ثواب و عقاب کرد«۹» و تحریض کرد«۱۰» مکلّفان را بر آن باز نمود که آنچه به رسول تعلّق [دارد در حقّ شما جز بلاغ و رسانیدن نیست، امّا قبول و امتثال و ثواب و عقاب به رسول تعلّق]

ندارد آن دو اوّل به مکلّف تعلّق دارد و اینکه دوی«۱۱» دیگر به مکلّف، و فرق از میان رسول و نبی آن باشد که نبی الّا پیغامبر«۱۲» خدا نباشد من النّباوهٔ و هی الرّفعهٔ و رسول باشد که نه از خدای باشد و خدای داند آنچه آشکارا داری و آنچه پنهان کنی تا بر حسب آن جزا دهد شما را از ثواب و عقاب، و«۱۳» اینکه معنی به هیچ پیغامبر تعلّق ندارد.

قُل لا یَستَوِی الخَبِیث‌ُ وَ الطَّیِّب‌ُ بگو ای محمّد که راست نباشد پاک و پلید.

و «استوا» بر وجوه باشد: استوا در«۱۴» مقدار باشد و در پایه و منزلت باشد و در اتّفاق باشد، و به معنی استیلا باشد و تمکّن«۱۵» و آن مقابله باشد در اینکه چیزها بر وجهی که

---

(۱). آج، لب، مر: وعد و وعید.

(۲). آف، لت، مر: بدانید.

(۳). آج، طاعت، لب: و طاعت.

(۴). اساس، آج، لب، بم، آف، آن، مر: بدانید.

(۵). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد. [.....]

(۶). مج، مت: علم منافع، وز: علم او منافع.

(۷). آج، لب، آف: اهانت.

(۸). مج، مت، وز: ندارد.

(۹). لت: بکرد.

(۱۰). مج، مت، وز، آج، لت: تحریض کرد.

(۱۱). مج، مت، وز، لت، مر: دو.

(۱۲). مج، مت، وز: پیغامبری، آج، لب، بم، آف، لت، آن: پیغمبر.

(۱۳). مج، مت، وز، لت از.

(۱۴). آج، لب: بر.

(۱۵). مج، مت، وز، لت، مر: تمکین.

صفحه : ۱۶۹

مزیّت«۱» نباشد یکی را بر یکی، یقال: استویا فی المقدار، چون هر یکی به وزن و کیل چند یکدیگر باشند، و استویا فی الدّرجة و المنزلة، و استویا اذا اتّفقا فی الرّأی و غیره، و استوی علی الشّیء اذا استولی علیه و تمکّن«۲» منه.

و در معنی خبیث و طیّب دو قول گفتند: حسن گفت: حلال و حرام است.

سدّی گفت: مؤمن و کافر است.

وَ لَو أَعجَبَکَ کَثرَةُ الخَبِیثِ، اعجاب ادخال العجب فی النّفس باشد بر وجهی که به حدّ تعجّب رسد، و عجب من کذا و فی کذا و لکذا، و تعجّبت منه و اعجبت بکذا، و عجب تکبری باشد از سر تعجّب، و اعجوبه چیزی باشد بغایت عجب و جمعش أعاجیب بود، و اعجاب در جای محبّت به کار دارند و معنی تعجّب باشد و دلیل [مبالغه]«۳» محبّت کند چون به محبّت به جایی رسد که تعجّب آرد، یقال:

یعجبنی من فلان کذا احبّه و یطیب بقلبی، و اگر چه تو را تعجّب آرد بسیاری پلید، و خبیث ردی باشد، و منه خبث الحدید.

گویند: یک روز معتزلی با اشعری حاضر آمد تا مناظره کند و معتزلی خفیف العارضین بود و اشعری کثیف اللّحیه بود. اشعری بر سبیل تعریض گفت: وَ البَلَدُ الطَّیِّبُ یَخرُجُ نَباتُهُ بِإِذنِ رَبِّهِ وَ الَّذِی خَبُثَ لا یَخرُجُ إِلّا نَکِداً«۴»، معتزلی حالی جواب داد: قُل لا یَستَوِی الخَبِیثُ وَ الطَّیِّبُ وَ لَو أَعجَبَکَ کَثرَةُ الخَبِیثِ.

فَاتَّقُوا اللّهَ یا أُولِی الأَلبابِ، از خدای بترسی«۵» و عقاب او، ای خداوندان عقل به اجتناب معاصی و ادای«۶» طاعات تا باشد که فلاح و بقا و ظفر و نجاح یابید«۷».

قوله تعالی:

[سوره المائدة (۵): آیات ۱۰۱ تا ۱۰۸]

[اشاره]

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَسئَلُوا عَن أَشیاءَ إِن تُبدَ لَکُم تَسُؤکُم وَ إِن تَسئَلُوا عَنها حِینَ یُنَزَّلُ القُرآنُ تُبدَ لَکُم عَفَا اللّهُ عَنها وَ اللّهُ غَفُورٌ حَلِیمٌ (۱۰۱) قَد سَأَلَها قَومٌ مِن قَبلِکُم ثُمَّ أَصبَحُوا بِها کافِرِینَ (۱۰۲) ما جَعَلَ اللّهُ مِن بَحِیرَةٍ وَ لا سائِبَةٍ وَ لا وَصِیلَةٍ وَ لا حامٍ وَ لکِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا یَفتَرُونَ عَلَی اللّهِ الکَذِبَ وَ أَکثَرُهُم لا یَعقِلُونَ (۱۰۳) وَ إِذا قِیلَ لَهُم تَعالَوا إِلی ما أَنزَلَ اللّهُ وَ إِلَی الرَّسُولِ قالُوا حَسبُنا ما وَجَدنا عَلَیهِ آباءَنا أَ وَ لَو کانَ آباؤُهُم لا یَعلَمُونَ شَیئاً وَ لا یَهتَدُونَ (۱۰۴) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا عَلَیکُم أَنفُسَکُم لا یَضُرُّکُم مَن ضَلَّ إِذَا اهتَدَیتُم إِلَی اللّهِ مَرجِعُکُم جَمِیعاً فَیُنَبِّئُکُم بِما کُنتُم تَعمَلُونَ (۱۰۵)

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا شَهادَةُ بَینِکُم إِذا حَضَرَ أَحَدَکُمُ المَوتُ حِینَ الوَصِیَّةِ اثنانِ ذَوا عَدلٍ مِنکُم أَو آخَرانِ مِن غَیرِکُم إِن أَنتُم ضَرَبتُم فِی الأَرضِ فَأَصابَتکُم مُصِیبَةُ المَوتِ تَحبِسُونَهُما مِن بَعدِ الصَّلاةِ فَیُقسِمانِ بِاللّهِ إِنِ ارتَبتُم لا نَشتَرِی بِهِ ثَمَناً وَ لَو کانَ ذا قُربی وَ لا نَکتُمُ شَهادَةَ اللّهِ إِنّا إِذاً لَمِنَ الآثِمِینَ (۱۰۶) فَإِن عُثِرَ عَلی أَنَّهُمَا استَحَقّا إِثماً فَآخَرانِ یَقُومانِ مَقامَهُما مِنَ الَّذِینَ استَحَقَّ عَلَیهِمُ الأَولَیانِ فَیُقسِمانِ بِاللّهِ لَشَهادَتُنا أَحَقُّ مِن شَهادَتِهِما وَ مَا اعتَدَینا إِنّا إِذاً لَمِنَ الظّالِمِینَ (۱۰۷) ذلِکَ أَدنی أَن یَأتُوا بِالشَّهادَةِ عَلی وَجهِها أَو یَخافُوا أَن تُرَدَّ أَیمانٌ بَعدَ أَیمانِهِم وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اسمَعُوا وَ اللّهُ لا یَهدِی القَومَ الفاسِقِینَ (۱۰۸)

[ترجمه]

ای آنان که

---

(۱). اساس: در متن قربت و در حاشیه مزیت، بم، آف، آن: قربت.

(۲). آف: آن. یمکّن.

(۳). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد.

(۴). سوره اعراف (۷) آیه ۵۸. [.....]

(۵). بترسی/ بترسید.

(۶). مج، وز، مت: اذاء.

(۷). لت و فوز به ثواب أبد و نعیم دایم.

صفحه : ۱۷۰

بگرویدید«۱» مپرسید از چیزهایی که اگر پیدا کنند شما را غمناک«۲» کند شما را و اگر بپرسی از آن آنگه که بفرستند قرآن پدید کند شما را عفو کرد خدا از آن و خدا آمرزنده و بردبار است.

[۴۲- ر]

خواستند آن را گروهی از پیش شما پس در روز آمدند به آن کافران.

نکرد خدا از شتر گوش شکافته و نه از فرو گذاشته و نه پیوند کننده و نه بازدارنده و لکن آنان که کافر شدند می‌بافند«۳» بر خدا دروغ و بیشترشان خرد ندارند.

چون گویند ایشان را بیایی«۴» به آنچه فرستاد خدا به رسول، گویند بس است ما را آنچه یافتیم بر او پدران خود را بودند پدران

ایشان ندانستند چیزی و راه نیافتند.

ای آنان که ایمان آوردید«۵» بر شما، تنهای شما رنجی ندارد شما را آن که گمراه شود چون راه راست داری شما با خداست بازگشت شما جمله، خبر دهد شما را به آنچه کردی باشی«۶».

ای آنان که بگرویده«۷»

---

(۱). لت: گرویده‌اید.

(۲). لت: دژم.

(۳). آن: می‌بافتند.

(۴). بیایی/ بیایید.

(۵). مج، مت، لت: بگرویدید.

(۶). کرده باشی/ کرده باشید.

(۷). مج، مت، وز، بم: بگرویدید.

صفحه : ۱۷۱

گوای میان شما چون حاضر آید به یکی از شما موت مرگ وقت اندرز دو مرد خداوند راستی از شما یا دوی دیگر از جز شما اگر شما مسافر باشی«۱» در زمین برسد به شما رسیده مرگ باز داری ایشان را از پس نماز تا«۲» سوگند خورند به خدا اگر شک آرید شما را که ما نخریم به آن بها«۳» و اگر باشد خداوند نزدیکی، و ما پنهان نکنیم گواهی خدا را که پس ما از بزهکاران باشیم.

[۴۲- پ]

اگر مطّلع شوند بر آن که ایشان مستحق شدند بزه«۴»، دوی دیگر که باشند«۵» به جای«۶» ایشان از آنان که مستحق باشند از آنان دو اولیتر سوگند خورند به خدا که گواهی ما درست‌تر از گوای ایشان و ما ظلم نکردیم که ما از جمله بیدادگران باشیم.

آن که بود نزدیکتر«۷» را بیارند به گواهی بر وجه خود یا بترسند که رد کنند سوگندها پس سوگندشان و بترسی«۸» از خدا و بشنوی«۹» و خدای هدایت ندهد گروه فاسقان را.

قوله: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَسئَلُوا عَن أَشیاءَ، مفسّران در سبب نزول آیت خلاف کردند. زهری و قتاده«۱۰» روایت کردند از انس و ابو صالح از ابو هریره که:

جماعتی از رسول- علیه السّلام- چیزها می‌پرسیدند، تا رسول- علیه السّلام- به خشم آمد برخاست«۱۱ و بر منبر شد و از سر غضب و خشم گفت: اکنون می‌پرسی«۱۲» از آنچه

---

(۱). مج، مت، وز: باشید.

(۲). مج، مت، وز: یا .

(۳). مج، مت، وز: بهای.

(۴). مج، مت، وز: دروغی را. [.....]

(۵). مج، مت، وز: بایستند.

(۶). مج، مت، وز: بر.

(۷). مج، مت، وز: کمتر.

(۸). بترسی/ بترسید.

(۹). بشنوی/ بشنوید.

(۱۰). آج فاسقان را.

(۱۱). آج، لب، بم، مر: برخواست.

(۱۲). مت، آج: پرسید، لب: می‌پرسیدید.

صفحه : ۱۷۲

می‌خواهی به خدا«۱» که در اینکه مقام مرا هیچ نپرسی و الّا بیان کنم شما را، اصحاب رسول بترسیدند از خشم رسول و اندیشه کردند که مبادا که عذابی فرود آید. هر کسی در خانه رفت«۲» و می گریست. مردی قرشی از بنی سهم برخاست نام او عبد اللّه بن حذافه و مطعون بود در نسب و مردم گفتندی که او منسوب نیست با پدرش و گفت: یا رسول اللّه، من ابی! پدر من کیست! گفت: حذافة بن قیس الزّهری.

مادرش گفت: ما رایت ولدا اعقّ منک، من فرزندی از تو عاق‌تر ندیده‌ام، از کجا ایمن بودی که مادرت کرده باشد که در جاهلیّت کردندی بر ملا از رسول خدا«۳» پرسیدی«۴» اگر چنان بودی او خبر دادی نه مادرت رسوا شدی! گفت: و اللّه که اگر مرا به بنده سیاه الحاق کردی که گردن نهاد«۵» می‌امر او را.

مردی دیگر برخاست«۶» گفت: یا رسول اللّه، اینکه انا، من کجاام. گفت: به دوزخ. جماعتی صحابه برخاستند«۷» و پای رسول برگرفتند و بوسه«۸» دادند و گفتند: یا رسول اللّه رضینا باللّه ربّا و بالإسلام دینا و بمحمّد نبیّا و بالقرآن اماما«۹»، ما مردمانی ایم قریب عهد«۱۰» به جاهلیّت، ما را عفو بکن که خدای تعالی تو را عفو بکناد. رسول- علیه السّلام- دل خوش شد و گفت: به آن خدای که جان من به«۱۱» امر اوست که در اینکه ساعت بهشت و دوزخ در برابر من مصوّر کرده بودند و من در وی«۱۲» نگریدیدم«۱۳» و اهل آن را در آن جا دیدم«۱۴».

عبد اللّه عباس گفت: قومی رسول را- علیه السّلام- یک بار سؤال کردندی«۱۵» به

---

(۱). مج، مت، وز، لت، مر: که به خدایی.

(۲). مج، مت، وز: هر کسی سر در جامه پیخت، مر: هر کسی سر در جامه پیچید.

(۳). مج، مت، وز، لت، مر: خدای.

(۴). آج، لب، مر: بپرسیدی.

(۵). لب: بنهادی.

(۶). اساس، آج، لب، بم، مر: برخواست. [.....]

(۷). اساس، آج، لب، بم، مر: برخواستند.

(۸). مج، مت، وز، لت، مر بر او.

(۹). آج لب: کتابا.

(۱۰). آج، لب: قریب العهد.

(۱۱). مج، مت، وز، لت، مر: در.

(۱۲). مج، مت، وز، لت، مر: او.

(۱۳). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر: نگریدم.

(۱۴). مج، مت، وز، لت، مر: می‌دیدم.

(۱۵). آج، لب: کردند.

صفحه : ۱۷۳

تعنّت و یک بار به استهزاء«۱»، یکی می گفتی: من أبی! و یکی می گفتی: اینکه مکانی! خدای تعالی اینکه آیت فرستاد.

روایت از امیر المؤمنین- علی علیه السّلام- که او گفت: سبب نزول آیت آن بود که چون خدای تعالی حج واجب«۲» کرد مردی از بنی اسد برخاست«۳» نام او عکاشهٔ بن محصن و گفت: أ فی کلّ عام یا رسول اللّه، گفت: هر سال باید کردن [۴۳- ر]

رسول- علیه السّلام- روی بگردانید، دیگر«۴» باره گفت«۵». جواب نداد، سیم«۶» بار باز گفت.

رسول گفت:

۷» ویحک و ما یؤمنک« ان اقول نعم،

چه ایمنی از آن که گویم«۸» آری، و اگر بگویم واجب شود و اگر نکنی هلاک شوی، چرا رها نکنی؟ نمی‌دانی که آنان که پیش شما بودند به سؤال بسیار هلاک شدند، چون شما را چیزی فرمایم امتثال کنید و چون نهی کنم اجتناب کنی«۹».

مجاهد گفت: آیت آنگه آمد که کافران و جماعتی مسلمانان رسول را- علیه السّلام- از بحیره و سایبه و وصیله و حام پرسیدند، نبینی که در آیت ذکر آن کرد نهی کرد خدای تعالی در اینکه آیت مؤمنان را ازآن که از رسول- علیه السّلام- سؤالی کنند که ایشان را به کار نیاید، گفت: ای گرویدگان میرسی«۱۰» از چیزها«۱۱» که اگر بر شما آشکارا کنند غمناک کند شما را.

و در وزن اشیاء چند قول گفتند: کسائی گفت: وزن او افعال است، جز آن است که صرف«۱۲» او بستدند«۱۳» تشبیها بحمراء و صفراء.

قول دوم اخفش گفت: وزن او «أشیباء» است کقولهم: هین«۱۴» و اهوناء، و زجّاج گفت: برای آن «هیین» را بر «أهوناء» جمع کردند که وزن او «هیین»

---

(۱). مج، مت، وز، لت، مر و.

(۲). مج، مت، وز، بواجب.

(۳). آج، لب، بم، لت، مر: برخواست.

(۴). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر: دگر.

(۵). مج، مت، وز، لت، مر: بگفت. [.....]

(۶). مج، مت، وز، لت، مر: سه‌ام، آج، سیوم.

(۷). لب، بم: یوما.

(۸). مج، مت، وز، لت، مر: گوییم.

(۹). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر: کنید.

(۱۰). مج، مت، وز، آج، لب، مر: میرسید.

(۱۱). مج، مت، وز، لت، مر: چیزها.

(۱۲). مج، مت، وز، لت، مر از.

(۱۳). کذا: در اساس، مج، مت، وز، آج، لت، مر: بستدند.

(۱۴). اساس، لب، بم: هیّن، با توجه به مج تصحیح شد.

صفحه : ۱۷۴

بود علی وزن فعیل، کنصیب و انصباء. بر اینکه قول «شیء» «شیّء» باشد علی وزن «هیّن».

قول سیوم، سیبویه و خلیل گفتند: وزن او «فعلا» است مقلوب از افعال، و اصل «شیئاء» بوده است، قلب کردند با اشیاء، چنان که قلب کردند «اینق» را از «أنوق» و «قسیّ» را عن «قووس».

إِن تُبدَ لَکُم یقال: بدا اذا ظهر، و أبدا اذا أظهر«۱».

تَسُؤکُم، یقال: ساءه یسوءه اذا اخزنه، و اگر رها کنی«۲» تا آنگاه که قرآن فرود آید به حسب مصلحت، چون قرآن آمده باشد خود پیدا کند«۳» شما را و بیان کند«۴» برای شما«۵»، یعنی خدای تعالی در قرآن بیان کند. نهی است مؤمنان را از تعجیل سؤال و استکشاف از چیزها که خدای تعالی به وقت خود خواهد تا بیان کند تا«۶» صلاح در آن باشد که آن پوشیده یا مجمل باشد.

عَفَا اللّه عَنها، خدای تعالی عفو بکرد از آن. در ضمیر «عنها» دو قول گفتند، قولی آن که: عاید است با مصدر لا تَسئَلُوا، و آن مسألهٔ باشد، أی عفا اللّه عن مسئلتکم. و قولی دیگر آن که: راجع است با اشیاء.

وَ اللّه غَفُورٌ حَلِیمٌ و خدای تعالی آمرزنده و بردبار است، گناه برحمت بیامرزد و بفضل تعجیل عقوبت نکند، چه تعجیل آن کس کند که از فوت ترسد.

قَد سَأَلَها قَومٌ مِن قَبلِکُم، جماعتی که پیش شما بودند از مثل اینکه سؤالها کردند، چون قوم صالح که از او ناقه خواستند، و قوم عیسی که از او خوان خواستند، و قوم موسی که از او سؤال رؤیت کردند. سدّی گفت، اینکه قوم گفتند رسول را که: از خدا در خواه تا کوه صفا«۷» بازر کند. ابو علی گفت: پیغامبران«۸» را از چیزها بپرسیدندی، چو«۹» ایشان گفتندی چنین است، ایشان گفتند: نه چنین است کافر

---

(۱). اساس، آج، لب، آف، مر: ظهر، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). آف: کنید.

(۴- ۳). مج، وز، مت، لت: کنند.

(۵). آج، لب: شما را.

(۶). مج، وز، مت، آج، لت: یا . [.....]

(۷). مر را.

(۸). وز: پیغامبر.

(۹). مج، وز، آج، لب: چون.

صفحه : ۱۷۵

شدندی. رمّانی گفت: سؤال طلب چیزی باشد امّا به احضار یا بیان، برای آن که سؤال خواستن باشد و پرسیدن باشد، یکی چون

سؤال مال باشد و یکی چون سؤال علم. سؤال مال به احضار«۱» باشد و سؤال علم به بیان باشد، و نزدیک«۲» محقّقان چنان است که رسول- علیه السّلام- چون از خدای سؤالی خواهد کردن به حضرت قومش روا نباشد تا«۳» دستوری نخواهد، که باشد که مصلحت در ترک اجابت او باشد، پس مؤدّی باشد با تنفیر و چون فیما بینه و بین اللّه سؤال کند اگر پیغامبر باشد و اگر نه به شرط انتفاء وجوه قبح«۴» باید«۵» امّا در لفظ و امّا در ضمیر. پس بر اینکه قاعده نشاید که یکی از ما پیغامبر را سؤال کند که پدر من کیست، برای آن که خدای تعالی صلاح در آن شناخت که آن کس که بر فراش کسی بزاید الحاق کنند او را به او، و اگر چه نه از آن«۶» او باشد. پس بخلاف مصلحت شناخت [۴۳- پ]

خدای«۷» سؤال کردن سفاهت باشد.

قوله: ما جَعَلَ اللّهُ مِن بَحِيرَةٍ، اینکه آیت من ادلّ«۸» الدّلیل است بر بطلان مذهب قول مجبّره، که ایشان گفتند: اعمالی که بندگان می‌کنند از کفر و ایمان و طاعت و معصیت و مباح و قبیح فاعل آن بر حقیقت خداست، و در اینکه آیت خدای تعالی تصریح کرد که: آنچه مشرکان کردند و گفتند و نهادند، نه من گفتم و نه من نهادم.

و آیت اقتضای آن می‌کند که مشرکان با شرک جبر گفتند: بحیره و سایبه و وصیله و حام بنهادند، و احکامی بر او نهادند عجب و در آن وضع«۹» طرفه بنهادند، آنگه با خدای حواله کردند تا خدای تعالی به ردّ و تکذیب ایشان بفرستاد. ما جَعَلَ اللّهُ مِن بَحِيرَةٍ.

و دلیل دیگر بر آن که مشرکان مجبّر بودند، آن است که خدای تعالی از ایشان حکایت کرد که ایشان خواهند گفتن: سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشرَكُوا لَو شاءَ اللّهُ ما أَشرَكنا

---

(۱). آج، لب، لت مال.

(۲). آج، لب، آف: بنزدیک.

(۳). مج، مت، لت: یا .

(۴). مت: قبیح.

(۵). مج، وز: بباید.

(۶). مج، وز، مت، لت، مر: آب.

(۷). آج، لب را.

(۸). بم، آف، لت، مر: ادل.

(۹). مج، وز، مت، لت: وضعی.

صفحه : ۱۷۶

وَ لا آباؤُنا وَ لا حَرَّمنا مِن شَيءٍ ...«۱»، اگر خدای خواستی ما شرک نیاوردیمی«۲» و نه پدران ما، و چیزی به آن حرام نکردیمی«۳» بدون او، در دگر آیت گفت: وَ قالَ الَّذِينَ أَشرَكُوا لَو شاءَ اللّهُ ما عَبَدنا مِن دُونِهِ مِن شَيءٍ نَحنُ وَ لا آباؤُنا وَ لا حَرَّمنا مِن دُونِهِ مِن شَيءٍ«۴». پس هم مشرک بودند هم قدری تا در حقّ ایشان اینکه مثل معنی«۵» محقّق شد«۶» که: مع کفره قدریّ ما«۷»وَ لكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا، و لکن آنان که کافرانند«۳» فرا می‌بافند«۴» بر خدای دروغ«۵»، افترا افتعال باشد من الفریة و فریه دروغ بی‌سر و بن باشد و اصل او از «فری» باشد و آن قطع بود، یقال: انّه لیفری الفریّ ای یأتی بالعجب و فری اذا قطع علی وجه الصّلاح و افری اذا قطع علی وجه الفساد. ای عجب مشرکان دروغی بر خدای نهادند از احکامی که ایشان نهادند؟ و گفتند: و آن در عقل

زشت نبود خدای تعالی از ایشان باز گفت: وَ لکِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا یَفتَرُونَ عَلَی اللّهِ الکَذِبَ وَ أَکثَرُهُم لا یَعقِلُونَ، مجبّره هر قبایح و فضایحی که در عقل زشت‌تر است و به اهل مروّت و حرمت حواله نشاید کردن به خدای حواله کردند، دگر مشرکان چهار دروغ به خدای حواله کردند از بحیره و سایبه و وصیله و حام، حق تعالی اینکه همه در حقّ ایشان بگفت همانا با مجبّره کم از اینکه نباشد که چهارصد بار چهار صد«۶» هزار فعل زشت با خدای حوالت کردند.

تعالی علوا کبیرا«۷»، آفت ایشان و اینان از جهل آمد که: وَ أَکثَرُهُم لا یَعقِلُونَ، بیشتر عقل ندارند، یعنی بیشتر عقل را کار نمی‌بندند و در اندیشه به وعظ«۸» کار نمی‌کنند. و قتاده و شعبی گفتند: با اکثر عوام ایشان را خواست که ندانستند که آنچه وضع محال است پنداشتند که آن خدای نهاده است و کمتر، که رؤسای ایشان بودند دانستند، ابو علی گفت: بیشتر جاهلند و باقی که کمتراند معانداند.

وَ إِذا قِیلَ لَهُم، چون گویند ایشان را یعنی آنان که اینکه محال«۹» اعتقاد کردند

---

(۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). اساس، آج، لب، آف، بم: گیا/ گیاه.

(۳). آج، لب: کافرانند.

(۴). مج، وز، مت: فرو می‌بافند.

(۵). آف را.

(۶). وز: چهار هزار.

(۷). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۴۳.

(۸). مج، مت، وز، آج، لت: عقل.

(۹). مج، مت، وز، لت به. [.....]

صفحه : ۱۷۹

از بحیره و سایبه که، بیایی«۱»، و اصل اینکه کلمه از «علو» باشد تعالی تفاعل بود از او پنداری آن را که تو دعوت می‌کنی، او در هبوط«۲» و نشیبی است از کار خود او را بر بلندی می‌خوانی از صواب رأی که تو بر آنی آنگه بسیار شد در استعمال تا به جای «هلم» به کار داشتند و اگر چه آن را که تو می‌خوانی جای او از جای تو بلندتر باشد یا رأی او از رأی تو قویتر باشد. إِلی ما أَنزَلَ [۴۴- پ]

اللّه، بیای اینکه کتاب قرآن که خدای- جلّ جلاله- فرو فرستاد. وَ إِلَی الرَّسُولِ، و پیغامبر او أی محمّد، نبینی که هم کتاب و هم رسول بر درجه اعلااند از پایه و مرتبه و خیر«۳» و علوّ درجه، برای آن لفظ «تعالوا»، گفت، ایشان جواب دهند که: حَسبُنا، بس است ما را آنچه یافتیم بر آن پدران خود را، اینکه چنان«۴» است که به زبان ما گویند: بدبختی را گفتند بیا تا نیک بختت کنم«۵»، گفت: مرا بدبخت می‌شاید ما را طریقه آبا و اسلاف بر تقلید و عمیا و جهالت می‌شاید چشم بر نکنیم و فکر برنگماریم«۶» و علمی«۷» حاصل نکنیم، و به اینکه جهل و کوری قناعت«۸» پدران خود قناعت کنیم که ما را اینکه بس است. تا به اینکه جایگاه حکایت سؤال و جواب ایشان است از آن جا ردّ است بر ایشان. أَ وَ لَو کانَ، پس اگر پدران ایشان چیزی«۹» ندانستند و مهتدی نبودند و ضال بودند، ایشان را نه علمی و نه هدایتی و آن را که علم نباشد چه اهتدا باشد، که هر چه نه بر علم و بصیرت بود بر عمی و جهالت بود

و آن ضلال بود هدی نبود. و در آیت دلیل است بر فساد«۱۰» تقلید که خدای تعالی ذمّ کرد آن«۱۱» را که تقلید پدران کردند و گفتند: حَسبُنا ما وَجَدنا عَلَیهِ آباءَنا.

قوله: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا عَلَیکُم أَنفُسَکُم، قدیم- جلّ جلاله- چون حدیث کافران و گمراهان بکرد و آنچه ایشان کردند، باز نمود که: آنچه ایشان کردند شما

---

(۱). بیایی/ بیایید.

(۲). مج، مت، وز، لت: هبوطی.

(۳). آف، آن: جز.

(۴). مج، وز، مت، لت مثل.

(۵). مج، مت، وز، آف، لت، مر: کنیم.

(۶). آج، لب: نگمارم.

(۷). آج، لب: عمل.

(۸). مج، مت، وز، لت: و اقتداء.

(۹). لب: خبری.

(۱۰). آج، لب: رضا.

(۱۱). مج، وز، لت: آنان را.

صفحه : ۱۸۰

را زیان ندارد چون شما بر طریقه ایشان نباشید، و مورد آیت آن است که:

خدای تعالی زید را به گناه عمر [و]«۱» نگیرد. و«۲» اینکه جمله دلیل نکند که امر معروف و نهی منکر نباید کردن، و آیت که از پیش اینکه است بر اینکه جمله دلیل می‌کند و بعضی دگر از علما گفتند که: در آیت تقدیری محذوف«۳» است، و آن آن است که (لا یضرکم من ضل اذا امرتم بالمعروف و نهیتم عن المنکر). و «انفسکم»، نصب بر اغراست، یعنی احفظوا أنفسکم، خویشتن نگاه داری. و اینکه را از اسماء افعال گویند که عمل فعل کند، یقول«۴»: علیک«۵» زیدا أی الزم زیدا و دونک زیدا ای خذه و ایّاك و الفعل القبیح، أی احذره.

عبد اللّه مسعود گفت: آیت محمول است بر تقیّه، و مراد آنان‌اند که امر معروف و نهی منکر نیارند کردن ایشان را گفت چون حال چنین باشد خود را و احوال خود را مراقبت کنید که اگر کسی گمراه باشد بر شما تاوان«۶» نیست و دلیل اینکه تأویل حدیث حسن بصری است که مرّة بن ربیعه«۷» از او روایت کرد که او اینکه آیت بخواند و گفت:

الحمد للّه بها و الحمد للّه علیها ما کان مؤمن فیما مضی و لا مؤمن فیما بقی الّا و الی جانبه منافق یکره عمله، گفت: سپاس خدای را به اینکه آیت و برین آیت در روزگار گذشته و آینده هیچ مؤمن نبود و الّا در پهلوی او منافقی بود که مؤمن عمل او را کاره بود، یعنی اگر امر معروف و نهی منکر نتواند به دل منکر باشد آن را.

و ابو البحری«۸» روایت کرد از حذیفه که او گفت: چون آیت [بخواند]«۹» اذا امرتم و نهیتم. قیس بن حازم«۱۰» روایت کند از بعضی صحابه که او اینکه آیت بخواند و گفت:

شما اینکه آیت می‌خوانی«۱۱» و به جای خود نمی‌نهی«۱۲» و معنیش نمی‌دانید، و من از

---

(۱). اساس: عمر، با توجّه به آج افزوده شد، مج، وز، لت: کسی را به گناه کسی.

(۲). مج، مت، وز، لت بر.

(۳). مج، مت، وز، لت: محذوفی. [.....]

(۴). مج، مت، وز، لت: تقول.

(۵). آف: علیکم.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر: تابان.

(۷). اساس و دیگر نسخه بدلها: ضمرهٔ بن ربیعهٔ، با توجّه به ضبط طبری تصحیح شد.

(۸). مج، مت، وز، لت: ابو البختری.

(۹). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد.

(۱۰). آف: قیس بن جازم.

(۱۱). می‌خوانی/ می‌خوانید.

(۱۲). نمی‌نهی/ نمی‌نهید.

صفحه : ۱۸۱

رسول- علیه السّلام- شنیدم که گفت: مردمان چون منکری بینند و تغییر نکنند، خدای تعالی عقاب عام فرستد ایشان را، امر معروف و نهی منکر کنید و تهاونه«۱» مکنید در اینکه معنی و به اینکه آیت معذور«۲» مباشید که گویی چو من کار خود کرده باشم مرا با کسی سبیلی نیست که به خدای اگر امر معروف و نهی منکر کنی«۳» و الّا خدای تعالی [۴۵- ر]

مسلّط کند بر شما بترین«۴» خلقان و بر شما نهد عذاب. بدان که نیکان شما ذلیل شوند ایشان را، و چون دعا کنند خدای تعالی اجابت نکند.

و أبو هریره گفت ما رسول خدای را گفتیم: یا رسول اللّه، اگر ما همه معروف به جای آریم و امر نکنیم و از همه منکر اجتناب کنیم و نهی نکنیم ما را زیان دارد!

رسول- علیه السّلام- گفت: امر معروف کنید و اگر چه همه معروف به جای نیارید، و نهی منکر کنی«۵» و اگر چه از همه منکر اجتناب نکنی«۶».

بعضی دگر گفتند معنی آیت آن«۷» است که: بر شما باد که خود را نگاه داری«۸» چه اگر امر معروف و نهی منکر کنی«۹» و از شما قبول نکنند شما را زیان ندارد.

شقیق بن عقال«۱۰» گفت، عبد اللّه عمر را گفتند: اگر بنشینی«۱۱» در اینکه روزگار و امر معروف نکنی«۱۲» و اینکه آیت کاربندی«۱۳» که: عَلَیکُم أَنفُسَکُم لا یَضُرُّکُم مَن ضَلَّ

عبد اللّه عمر گفت: مراد به اینکه آیت نه منم و اصحاب من، برای آن که رسول- علیه السّلام- گفت:

الا فلیبلّغ الشّاهد الغایب

، الا و باید که شاهد«۱۴» به غایب رساند، ما حاضر بودیم و شما غایب، ما را به شما می‌باید رسانید«۱۵»، انّما«۱۶»

---

(۱). لت: تهاون.

(۲). لت: مغرور. (۹- ۵- ۳). کنی/ کنید.

(۴). آف: بدترین.

(۶). نکنی/ نکنید. [.....]

(۷). مج، مت، وز: اینکه.

(۸). داری/ دارید.

(۱۰). آج، لب: سعید بن عقال، چاپ شعرانی (۴/ ۳۵۲): سعید بن عقار.

(۱۱). لب: نبشتی، لت: بنشینید.

(۱۲). مج، وز، لت: امر معروف و نهی منکر نکنی، لت: نکنید.

(۱۳). کاربندی/ کاربندید.

(۱۴). مج، وز: حاضر.

(۱۵). مج، وز، مت، لت، آن: رسانیدن.

(۱۶). اساس: امّا، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

صفحه : ۱۸۲

مراد«۱» آیت آنان‌اند که از پس ما آیند که چون بگویند از ایشان قبول نکنند.

حسن«۲» و ربیع و ابو العالیه روایت کردند از عبد اللّه مسعود که: او را از اینکه آیت پرسیدند، گفت: اینکه نه آن روزگار است، می‌باید گفتن و امر معروف و نهی منکر می‌باید کردن«۳» ما دام تا بر آن کار می‌کنند«۴» و قبول می‌کنند، چون قبول نکنند به کار خود مشغول باید بودن و احوال خود را مراعات کردن. آنگه گفت: اینکه آیت قرآن بر وجوه مختلف فرود آمد، بعضی آن است که پیش از آن که فرود آمد تأویل آن گذشته بود، و بعضی آن است که تأویل آن در عهد رسول- علیه السّلام- برفت، و بعضی آن است که تأویل هنوز پدید آمده نیست، و بود که در آخر زمان باشد و بود که تأویل آن روز قیامت بود از آیات حساب و کتاب و ثواب و عقاب«۵» ما دام تا دلهاتان و هواتان«۶» یکی باشد، و متفرّق نباشی«۷»، هر کسی را با خود کار بود عند آن تأویل آیت باشد.

ابو ثعلبة الخشنّی گفت: رسول- علیه السّلام- را ازین آیت پرسیدم، گفت: امر معروف و نهی منکر می‌کنید«۸» تا آنگه که بینید«۹» که مردمان دنیا بر دین بگزینند«۱۰» و در فرمان بخیل شدند و متابعت هوای نفس بر دست گرفتند و هر کس به رأی خود معجب و مستبد شدند، آنگه هر کسی حصّه نفس خود و آنچه به خاصّه او بازگردد نگاه دارید«۱۱» و عوامّ را رها کنید«۱۲» به کار خود که از پس شما روزگاری خواهد بودن که«۱۳» ایّام صبر باشد، در آن ایّام هر کس که به طاعت خدای عمل کند ضلال دیگران او را زیان ندارد، بل ضلال و هلاک او بر او باشد. و آن کس که در آن روزگار مثل عمل شما کند، یک طاعتش را پنجاه ثواب باشد، و هر مردی را از ایشان پایه پنجاه مرد از شما دارند.

گفتند: یا رسول اللّه؟ یکی از ایشان و پنجاه از ما! گفت: یکی از ایشان و پنجاه

---

(۱). مج، وز به.

(۲). مج، وز: حسن بصری.

(۱۳- ۳). مج، وز، مت، لت، مر: منکر بی کران.

(۴). لب: می کند.

(۵). آج، لب تا. [.....]

(۶). مج، وز، مت: دلهایتان و هوایتان.

(۷). نباشی/ نباشید.

(۸). مج، وز، مت، مر: کنی.

(۹). مج، وز، مت، مر: بینی.

(۱۰). مج، وز، مت، لت: بگزیدند.

(۱۱). مج، وز، مت، داری/ دارید.

(۱۲). مج، وز، مت: کنی/ کنید.

صفحه : ۱۸۳

از شما، و به روایت دیگر گفت: نه، یکی از ایشان و پانصد از شما. بعضی دگر گفتند: آیت در اهل اهواء و بدع آمد.

ضحّاک گفت: علیکم انفسکم اذا اختلفت الأهواء ما لم یکن سیف أو سوط، گفت: خویشتن نگاه داری«۱» چون هواها مختلف شود ما دام تا تیغ و تازیانه نباشد، یعنی چون تیغ و تازیانه آمد، تو را نیز بتقیّه متابعت رأی ایشان باید کردن. سعید جبیر گفت: آیت در اهل کتاب آمد، یعنی لا یضرّکم من ضلّ من اهل الکتاب.

کلبی گفت از ابو صالح از عبد اللّه عبّاس که: رسول- علیه السّلام- نامه با اهل هجر نوشت و منذر بن ساوی التّمیمیّ از قبل رسول- علیه السّلام- آن جا بود، گفت:

دعوت کن ایشان را با اسلام، اگر قبول کنند، و الّا جزیتی بر ایشان نه. او نامه رسول- علیه السّلام- عرضه کرد«۲» بر عرب، و جهودان و ترسایان و گبرکانی«۳» که آن جا بودند، [۴۵- پ]

ایشان گفتند: ما جزیت قبول کنیم و اسلام نیاریم. او رسول- علیه السّلام- را خبر داد. رسول به او بنوشت که: امّا از عرب قبول مکن الّا اسلام یا تیغ، فامّا«۴» جهودان و ترسایان و گبرکان«۵» یا اسلام آرند یا جزیه قبول کنند. او«۶» نامه عرضه کرد، عرب ایمان آوردند و اهل ذمّه جزیه قبول کردند. منافقان در اینکه حدیث طعنه زدند، گفتند: عجب نیست کار محمّد، می گوید: مرا فرموده‌اند که با مردمان کارزار کنم تا بگویند «لا اله الّا اللّه»، آنگه از گبرکان«۷» هجر و اهل کتاب جزیه می‌ستاند و ایشان را بر کفر رها می کند، چرا ایشان را بر اسلام اکراه نمی کند و یا از عرب جزیه قبول نمی کند! مسلمانان را سخت آمد، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا عَلَیکُم أَنفُسَکُم لا یَضُرُّکُم مَن ضَلَّ إِذَا اهتَدَیتُم، بعد ان بلّغ محمّد و اعذر و انذر، گفت: ای مؤمنان گرویده«۸»: بر شماست که خویشتن«۹» و احوال خویشتن مراعات کنید، شما را آن زیان ندارد ضلال آن کس که او ضال و گمراه شود چون شما مهتدی«۱۰»

---

(۱). آج، لب، مر: دارید.

(۲). آج، لب: عرض کرد. (۷- ۵- ۳). آج، لب: گوران.

(۴). مج، وز، مت، لت: و امّا.

(۶). مج، وز، مت: و.

(۸). مج، وز، مت: گرونده.

(۹). آج، لب نگاه دارید. [.....]

(۱۰). مج، وز، مت، لت باشید.

صفحه : ۱۸۴

و بر هدایت باشی«۱» و رسول- علیه السّلام- دعوت کرده باشد و اعذار و انذار کرده. آنگه گفت: إِلَی اللّهِ مَرجِعُکُم جَمِیعاً، مرجع و بازگشت [شما]«۲» با خداست جمله ضال و مهتدی را. فَیُنَبِّئُکُم بِما کُنتُم تَعمَلُونَ، خبر دهد شما را با آنچه کرده باشی«۳» از نیک و بد. و خبر دادن«۴»، کنایت است از جزا برای آن که در خبر فایده نبود و خیری و شرّی چون جزا با او مقرون نباشد.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا شَهادَةُ بَینِکُم- الایة. واقدی گفت و جماعتی از مفسّران که: آیت در سه مرد آمد که ایشان به تجارت از مدینه به شام شدند: یکی عدیّ زبیدی«۵» بود و یکی تمیم بن أوس الدّاریّ- و ایشان ترسا شدند- [و بدیل]«۶» مولی عمرو إبن العاص مسلمان بود و از جمله مهاجر بود و در کنیت پدرش خلاف کردند، کلبی گفت پدرش [بدیل بن]«۷» ابی ماریه بود. قتاده و إبن سیرین و عکرمه گفتند: إبن ابی ماریه [محمّد بن اسحق گفت: إبن ابی یم. و از باقر- علیه السّلام- چنین آمد:

تمیم الدّاری و برادرش عدیّ نام اینکه دو ترسا، و سلمان إبن ابی ماریه«۸»]، چون به شام شدند اینکه مرد مسلمان بیمار شد. نسخه بنوشت متاعی را که او داشت بتفصیل کرد و در میان بار خود تعبیه کرد و آن ترسایان را نگفت. و چون بیماری سخت شد بر او، ایشان را حاضر کرد و وصایت«۹» کرد ایشان را که [اینکه]«۱۰» متاع من به مدینه بری«۱۱» و به وارثان من سپاری«۱۲» و از دنیا برفت. ایشان سربار او باز کردند و إنایی سیمین زر خو نهینده«۱۳» وزن آن سیصد درم، از میان بار او«۱۴» برگرفتند«۱۵» [و بار ببستند و ندانستند که

(۳- ۱). باشی/ باشید.

(۲). اساس، آج، لب: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۴). مج، وز، مت: و خبر اینکه جا.

(۵). کذا: در اساس، آج، لب، لت، آف، آن، مج، وز، مت، مر: عدی بن سدی، تفسیر قرطبی (۶/ ۳۴۶) عدیّ بن بدّاء. (۱۰- ۷- ۶). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۸). اساس، مج، وز، مت، آف، آن: ندارد، با توجّه به آج، لت، مر افزوده شد.

(۹). آج، لب: وصیّت.

(۱۱). بری/ برید.

(۱۲). سپاری/ سپارید.

(۱۳). اساس: زر خوسه، مج: زر خوسهنیده، وز: زرخونهیده، لت، آج: زرکوب، لب، بم، آف، آن، زرخوسه، مر: زربهجده.

(۱۴). آج: آن.

(۱۵). مج، مت، وز، لب، مر: بگرفتند.

صفحه : ۱۸۵

در میان بار نسخه‌ای هست چون بازرگانی خود بکردند بار برگرفتند]«۱» و با مدینه آوردند و با«۲» اهل او تسلیم کردند. ایشان بار بگشاندند«۳» و آن نسخه بیافتند و برخواندند موافق بود مگر اینکه اناء سیمین که بر جای نبود اینکه«۴» ترسا را گفتند اینکه مرد در شام تجارتی کرد و چیزی فروخت، گفتند، نه گفتند: معاوضه کرد با کسی! گفتند نه گفتند در بیماری خرجی کرد! گفتند: نه، روزکی چند بیمار بود. گفتند: اکنون از بار او سیمینه در«۵» می‌باید وزنش سیصد درم و به خطّ او نوشته است. ایشان گفتند: ما خبر نداریم و آنچه او به ما داد به شما رسانیدیم. به حکومت پیش«۶» رسول«۷» آمدند، خدای تعالی آیت فرستاد یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا شَهادَةُ بَیْنِکُم. «شهادهٔ»، مرفوع است به ابتداء و «بینکم»، ابو علی فارسی گفت: هو من الظّرف المتّسع فیه، یعنی بین ظرف است، باتّساع در جای اسم نهاد برای آن که بر حقیقت او از آن ظرف نیست که تارهٔ اسم باشد و تارهٔ ظرف، کالیوم و اللّیلهٔ و غدو الشّهر و السّنهٔ، لا تقول هذا بین حسن أو واسع کما قلت هذا مکان واسع فلا یجری وجوه الاعراب، و لکن چون اتّساع گردد و آن را جاری مجرای اسم کرد بر توسّع، مجرور کرد آن را با ضافت، و علی هذا قراءهٔ من قرأ لقد تقطّع بینکم بالرفع [۴۶- ر]

و فسّره بعضهم علی الوصل، فقالوا البین من الاضداد یکون بمعنی الفراق و بمعنی الوصال، قال اللّه تعالی: لَقَد تَقَطَّعَ بَیْنَکُم«۸»، أی وصلکم. اینکه قولی دیگر است در آیت لَقَد تَقَطَّعَ بَیْنَکُم«۹»، بر اینکه [قول]«۱۰» خود اسم صریح باشد و بر ظرف متّسع آمد، قول الشّاعر:

صادف بین عینیه الجبوبا

و الجبوب الارض و خبر او اثنان باشد علی تقدیر حذف المضاف و اقامهٔ

---

(۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد. [.....]

(۲). لت: به.

(۳). مج، مت، وز، آج، لب، آف، مر: بگشادند، لت: بگشودند.

(۴). مج، وز، مت، لت دو.

(۵). مج، وز، مت، مر: ندارد.

(۶). لت: نزد.

(۷). آج، لب علیه السّلام.

(۹- ۸). سوره انعام (۶) آیه ۹۴.

(۱۰). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۱۸۶

المضاف إلیه مقامه، أی شهادهٔ [اثنین]«۱» کقوله تعالی: وَ سئَلِ الْقَرْیَةَ«۲»، أی اهلها.

قولی دیگر در رفع او آن است که: خبر مبتدا محذوف است، و آن ظرفی مقدّم است و رفع او هم بر ابتداست، و التّقدیر: علیکم شهادهٔ بینکم، قولی دیگر آن است که: شهادهٔ مرفوع است به ابتدا. وَ إِذا حَضَرَ، در جای خبر اوست بر تقدیر آن که: اقامهٔ شَهادَةُ بَیْنِکُم وقت الحضور علی تقدیر وقت شهادهٔ بینکم وقت الحضور، و اینکه قول ضعیف است برای آن که وقت اقامه شهادت وقت حضور مرگ موصی نباشد، بل وقت دعوی المدّعی باشد و عند الحاجهٔ الی الشّهادهٔ. و اثنان مرفوع باشد به فاعلیّت از فعلی محذوف

که دلّ علیه لفظ الشّهادة و التّقدیر فلیشهد اثنان. و بعض دگر گفتند تقدیر چنین است که: شهادة بینکم ان یشهد اثنان، اینکه قریب است به قول اوّل از روی معنی. و قوله: إِذا حَضَرَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ چون حاضر آید به یکی از شما مرگ «حضور» به معنی قرب است به هر حال، برای آن که اگر مرگ حاضر آید و مرد بمیرد وصیّت نتواند کردن و گواه گرفتن، و نظیره قوله: حَتّی إِذا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ إِنِّی تُبْتُ الْآنَ«۳»، و قوله: حَتّی إِذا جاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ«۴»، چون مرده باشد نتواند اینکه سخن گفتن، و کذا قال: حَتّی إِذا جاءَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا«۵»، و مراد در اینکه مواضع مقاربت است.

و در معنی «شهادت» سه قول گفتند: یکی آن که گوای«۶» است که عند اقامت آن استخراج حقوق کنند، و یکی آن که حضور است من قولهم: شهدت کذا اذا حضرته، و منه قوله تعالی: وَ لْیَشْهَدْ عَذابَهُما طائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ«۷»، و سیوم«۸» آن که به معنی سوگند است من قولهم: اشهد باللّه أی احلف باللّه، و قوله تعالی: فَشَهادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهاداتٍ بِاللّهِ، و قول اوّل قویتر است و لا یقتر است، به قصّه آیت.

و قوله: حِینَ الْوَصِیَّةِ، نصب او بر ظرف است و نشاید که عامل در او شَهادَةُ

---

(۱). اساس، آف: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۲.

(۳). سوره نساء (۴) آیه ۱۸.

(۴). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۹۹.

(۵). سوره انعام (۶) آیه ۶۱.

(۶). مج: گوایی، آج، لب: گواهی. [.....]

(۷). نور (۲۴) آیه ۲.

(۸). مج، وز، لت: سهام، مر: سیم.

صفحه : ۱۸۷

بَیْنِکُمْ، باشد برای آن که او در «اذا» عمل می‌کند، و یک عامل در دو معمول عمل نکند. در او سه وجه محتمل است: یکی آن که «موت»، در او عامل باشد، دگر آن که «حضر» در او عامل باشد، أی إذا حضر«۱» الموت حین أی وقت الوصیّة، و سیم«۲» آن که بدل از «اذا» باشد، و اینکه بدل الکلّ من الکلّ باشد.

و قوله: ذَوا عَدْلٍ، صفت «اثنان» است، یعنی اثنان عدلان در «منکم» خلاف کردند، بعضی گفتند: مراد آن است که من المسلمین، و بعضی گفتند: مراد آن است که من اقرباء الموصی، از خویشان وصیّت کننده، و قول اوّل قول عبد اللّه عبّاس [است]«۳» و سعید بن المسیّب و عبیدة السّلمانی«۴» و مجاهد و یحیی بن یعمر است و قول باقر و صادق است- علیهما السّلام- و قول دوم«۵» قول حسن و عکرمه است«۶».

أَوْ آخَرانِ مِنْ غَیْرِکُمْ، یعنی أو شاهدان آخران من غیرکم]«۷»، یا دو گواه دیگر که نه از شما باشند. در او دو قول گفتند: یکی آن که نه اهل ملّت شما باشند، و اینکه قول باقر و صادق است- علیهما السّلام- و عبد اللّه عبّاس و ابو موسی اشعری و سعید مسیّب و سعید جبیر و شریح و ابراهیم و إبن سیرین و مجاهد و إبن زید، قول دوم«۸» عکرمه گفت و عبیده و إبن شهاب و حسن: من غیر عشیرتکم، یعنی جز از قبیله و خویشان شما که وصیّت خواهی کردن«۹» [۴۶- پ]. حسن گفت: برای آن که عشیرت او احوال او بهتر دانند از دیگران و اینکه اختیار زجّاج است، گفت: [دگر]«۱۰» برای آن که گوای کافران نشاید شنیدن«۱۱» با آن که کافر و

فاسق باشند، و معنی او اینکه جا تفصیل است نه«۱۲» تخییر، برای آن کـه معنی آن است که: أو آخَرانِ مِن غَیرِکُم ان لم یکن منکم، اگر از شما گواه نباشد از جز شما که مسلمانانی«۱۳»، و اینکه قول باقر و

----

(۱). مج، وز، مر: حضره.

(۲). مج، وز، مت: سهام.

(۳). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). مج، وز، مت: عبید السّلمانی.

(۸- ۵). مر: دویم.

(۶). مج، وز، مت: قول حسن بصری است و عکرمه.

(۷). اساس، آج، لب: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۹). مج، وز، مت: خواهید کردن.

(۱۰). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۱۱). اساس، بم: نشاید شنیدند، مج، وز، مت: نتواند شنیدن، با توجّه به آج، لب تصحیح شد.

(۱۲). مج، مت: ندارد.

(۱۳). مسلمانانی/ مسلمانانید. [.....]

صفحه : ۱۸۸

صـادق است- علیهمـا السّلام- و شـریح و یحیی بن یعمر و عبـد اللّه عبّاس و سـعید جبیر و سـدّی، و بعضـی دگر گفتنـد: «أو» تخییر راست بر حسب آن که موصـی وصایت کنـد«۱» و گـواه گیرد و امین«۲» دارد اگر کـافر بود [و]«۳» اگر مسـلمان، و بعضی مفسّران گفتند:

مراد بـه «آخران» دو وصـی‌اند، [نه]«۴» دو گواه، برای احتیـاط را گفت وصـایت به دو وصـی کننـد«۵» از«۶» تهمت و خیـانت دورتر باشد، و اینکه قول ضعیف است بمخالفهٔ سیاقهٔ الایهٔ.

إِن أَنتُم ضَـرَبتُم فِی الأَرضِ، اگر شـما در زمین ضـرب کنید، یعنی اگر مسافر باشید و در زمین سیر کنید. فَأَصابَتکُم مُصِیبَهُ المَوتِ«۷»، به شما رسد مصیبت مرگ، یعنی مرگ به شما رسد. تَحبِسُونَهُما، در کلام محذوفی هست تا معنی مستقیم شود، و آن اینکه است: و قـد أوصـیتم و اشـهدتم علی وصایتکم شاهـدین فاتّهم الورثـهٔ الشّاهـدین وقت اقامهٔ الشّـهادهٔ ینبغی ان تَحبِسُونَهُما مِن بَعدِ الصَّلاهِٔ، که مرگ به شـما رسد و شما وصایت کرده باشی«۸» و مال با ایشان داده باشی«۹» و ایشان ادا کنند و ورثه را ریبی و شـکّی حاصل آید که آن مـال بتمـامی ادا کردنـد یـا نه، و ایشان را متّهم دارنـد و بر ایشان دعوی کننـد، حکم آن است که: ایشان را باز دارنـد از پس نماز. و مراد به «حبس» وقف است یعنی یستوقفونهما«۱۰» من بعد الصّلوهٔ.

خلاف کردند که«۱۱» کـدام نماز است- بر سه قول: باقر و صادق«۱۲» گفتند و شـریح و سعید جبیر که نماز دیگر است برای کثرت مردم که حاضـر آینـد، و برای تخویف ایشان به حرمت وقت نماز چون از نماز فارغ شده باشـند. حسن بصـری گفت: نماز پیشـین یا دگر«۱۳»، و قول سیم«۱۴» عبد اللّه عبّاس گفت: نماز اهل دین ایشان، بر آن قول که

----

(۱). آج، لب: وصیّت کند.

(۲). مج، وز، مت: امير.

(۳). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۴). مج، وز، مت، لت، مر: كند.

(۵). وز همه.

(۶). آج، لب: لمخالفة.

(۷). مج، وز، لت و.

(۹- ۸). باشى/ باشيد.

(۱۰). مج، وز: تستوقفونهما.

(۱۱). مج، وز، لت اينكه، مر آن.

(۱۲). بم، آف، مر عليهما السّلام.

(۱۳). لت، مر: ديگر.

(۱۴). آج، لب، آف: سيوم.

صفحه : ۱۸۹

گفت: مِن غَيرِكُم، مراد كافرانند براى [آن كه]«۱» ايشان وقت نماز ما را حرمت ندارند، و از اينكه جا گفت شريح كه: چون مرد به زمين غربت باشد و كسى را نيابد كه فرا او«۲» وصايت كند و گواه كند، او را بر وصايت شايد كه از اهل ذمّه دو كس را گواه كند و گواهى ايشان مقبول باشد، و هيچ جاى«۳» گواى«۴» كافر مقبول نباشد الّا در باب وصيّت در سفر لمكان هذه الآية.

و شعبى گفت: مردى مسلمان را به دقوقا وفات نزديك«۵» رسيد، چون رنجور شد كس را نيافت كه بر وصايت خود گواه كند، دو مرد را از اهل كتاب گواه كرد.

ايشان به كوفه آمدند«۶» بنزديك ابو موسى اشعرى و گواهى بدادند، او گفت: اينكه حكمى است كه پس از آن كه در عهد رسول افتاد دگر نيفتاد، و ايشان را بفرمود تا سوگند خورند«۷» و حكم براند، و مذهب ما هم چنين«۸» است كه گواهى كافران در هيچ جاى بر مسلمان قبول نكنند الّا در وصيّت در حال ضرورت.

فَيُقسِمانِ بِاللّهِ، ايشان- يعنى آن دو گواه- سوگند خورند به خداى. و گواه را در اينكه موضع براى آن سوگند مى‌دهند كه او خصم است- مدّعى عليه ايشان، اعنى ورثه بر اينان«۹» كه گواى«۱۰» وصيّت بودند دعوى خيانت كردند و گواه نداشتند«۱۱»، لا بد ايشان را سوگند بايست خوردن كه و اليمين على من انكر.

إِنِ ارتَبتُم، اگر شما را كه ورثه«۱۲» شك افتد در آن كه ايشان خيانت كردند و سوگند بر اينكه خوردند كه اينكه گواى«۱۳» بخلاف راستى نمى‌دهيم تا بدين«۱۴» عوضى اندك بستانيم يا حقّى از آن كسى ببريم«۱۵» يا حق را منكر شويم، و قوله: «به»، روا باشد

____

(۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۲). مج: ها او، آج، لب: با او.

(۳). مج، وز: جايگاه.

(۴). آج، لب، لت: گواهى.

(۵). مج، وز: ندارد.

(۶). اساس و، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

(۷). مج، وز، آج، لب: خوردند.

(۸). مج، وز: هم چونین.

(۹). مج، وز، مت: ورثه اینان، لت: ورثه برایشان.

(۱۰). آج، لب، لت، مر: گوده، بم، آف: گواهی.

(۱۱). مج، وز، مت: بداشتند.

(۱۲). آج، لب، آف، لت، مر: ورثه‌اید.

(۱۳). آج، لب، بم، آف، لت: گواهی.

(۱۴). مج، وز، مت، لت، مر: بر آن.

(۱۵). اساس: بریم، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

صفحه : ۱۹۰

که راجع باشـد با قسم که سوگنـد است یعنی ما اینکه سوگنـد به عوض آن چیزی اندک که بر ما دعوی می‌کنند نخواهیم کردن، و شاید«۱» که راجع باشد [۴۷- ر]

با چیزی متعلّق به شهادت یعنی بتحریف شهادتنا عن وجهها، برای آن «به»، گفت: «بها» نگفت که حذف مضافی تقدیر کرد.

و قـوله: لاـ نَشـتَرِی بِهِ ثَمَناً، در او دو وجه گفتنـد: یکی آن که مراد به «اشـتراء» معـاوضه است برای آن که در بیـع و شـری به معنی معاوضه باشد، یعنی ما سوگند را و«۲» تحریف شهادت خود برابر متاع اندك ننهیم. و وجه دیگر آن که مراد آن است که: لا نَشتَرِی بِهِ ثَمَناً، أی ذا ثمن، برای آن که بها نخرنـد، متاع«۳» به بها خرند، یعنی تحریم«۴» چیزی که آن را بهای اندك باشد، یعنی حطام دنیا و متاع او که انـدك است به سوگنـد به تحریم«۵»، و کـذلك قوله: اشتَرَوا بِآیاتِ اللّهِ ثَمَناً قَلِیلًا«۶»، ای ذا ثمن، أی متاعـا ذا ثمن قلیل، و اینکه وجهی غریب است و لطیف، در اینکه آیت و در هر آیت که اینکه لفظ آید در او.

وَ لَو کانَ ذا قُربی، و اگر چه مشـهود له آن را که برای او گوای«۷» می‌دهیم خویشی نزدیك باشد، و تخصیص «ذو القربی»«۸»، برای آن کرد که میل مردم به او باشد.

وَ لا نَکتُمُ شَـهادَةَ اللّهِ، و گواهی خـدا پنهان باز نکنیم، و وجه اضافه شـهادت با خدای تعالی از آن جاست که از فرمان اوست و نهاد شرع او، و شاید که اضافه به معنی «لام» بود، أی شهادة للّه، و «لام» اختصاص را باشد و معنی راجع با آن که اوّل گفتیم، و شعبی در شاذّ خوانـد: وَ لا نَکتُمُ شَـهادَةً، بتنوین اللّه، به جرّ علی تقـدیر و اللّه به حـذف حرف قسم، و ما هیچ گوای«۹» پنهـان باز نکنیم به حق خـدای، و پس از اینکه در کلاـم محـذوفی است و تقـدیر آن است که: فانّا ان کتمناها، انا اذا اذا لمن الاثمین، چه اگر گواهی پنهان کنیم از جمله بزهکاران باشیم. و ابو جعفر خواند به

---

(۱). بم، آف، نشاید، آن: بنشاید.

(۲). مج، وز، مت، لت: سوگند او.

(۳). لت: متاعی.

(۴). لت: نخريم.

(۵). لت: بنخريم.

(۶). سوره توبه (۹) آيه ۹.

(۷- ۹). آج، لب، بم، آف، لت، مر: گواهى.

(۸). مج، مر: ذا قربى.

صفحه : ۱۹۱

تنوين: وَ لا نَكْتُمُ شَهادَةَ اللَّهِ، چنان كه قسم تعلّق به كلام اوّل ندارد، آن جا وقف باشد كه شهادهٔ، آنگه ابتدا كند«۱» [به سوگند]«۲» كه: اللّه انّا اذا لمن الاثمين ان فعلنا ذلك و كتمنا الشّهادهٔ، و يعقوب خواند به تنوين و «الف» استفهام در «آللّه» به عوض [حرف]«۳» قسم كه بيفگند و جرّ «اللّه».

چون آيت فرود آمد، رسول- عليه السّلام- اينكه دو ترسا را بخواند، و چون نماز ديگر گزارده بود«۴» ايشان را بنزديك منبر بداشت و سوگند بداد كه ايشان از اينكه إناء سيمين كه بر ايشان دعوى است بى‌خبراند و خيانتى«۵» نكرده‌اند، سوگند بخوردند.

رسول- عليه السّلام- رها كرد ايشان را چون سوگند خورده بودند، آنگه اناء بر دست ايشان ظاهر شد، سعيد جبير گفت از عبد اللّه عبّاس كه: اناء بر دست كسى با ديدار آمد«۶»، از اهل مكّه در او آويختند، گفتند: ما از تميم و عدىّ خريديم و بعضى دگر گفتند: بر دست ايشان پديد آمد. وارثان مرد در آن«۷» آويختند، ايشان دعوى كردند كه: ما اينكه از او خريديم«۸»، گفتند: پس چرا اوّل نگفتى«۹»! گفتند: براى آن كه گواه نداشتيم اينكه دعوى نكرديم. ايشان بيامدند و رسول- عليه السّلام- را خبر دادند، خداى تعالى اينكه آيت فرستاد. گفتند: وارثان در اناء«۱۰» آويختند و دعوى كردند گواه«۱۱» نداشتند، رسول- عليه السّلام- به ظاهر شرع ايشان را سوگند داد كه سوگند«۱۲» بر مدّعى عليه باشد.

قوله: فَإِنْ عُثِرَ عَلى أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْماً، اگر اطّلاع افتد و واقف شوند، و اصل «عثار» شكرفيدن«۱۳» و افتادن باشد، چنان كه در عبارت ما گويند، من به سر آن كار افتادم، و اعشى مى‌گويد در عثار به معنى سقوط«۱۴».

---

(۱). مج: انتفا كند.

(۲- ۳). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۴). مج، وز، مت، آج، لب، بم: گذارده بود.

(۵). اساس، بم: كلمه به صورت «جنايتى» هم خوانده مى‌شود.

(۶). مج، وز، مت، آج، لب، لت، مر: پديد آمد.

(۷). آج، لب: در آنان، لت: در ايشان در. [.....]

(۸). مج، مت: بخريديم.

(۹). آج، لب، مر: نگفتيد.

(۱۰). آج، لب، لت: آنان.

(۱۱). مج، وز، مت: و گواه.

(۱۲). لت: كه بيّنه.

(۱۳). مج، وز، مت: سكرفيدن.

(۱۴). مج، وز، مت شعر.

صفحه : ۱۹۲

بذات لوث عفرناۀ اذا عثرت فالتّعس ادنی لها من ان أقول لعا

و اعثرت غیری«۱» علی کـذا اذا اطلعته علیه و منه قوله: وَ کَذلِکَ أَعثَرنا عَلَیهِم«۲»، و العثیر الغبـار السّاطع. عَلی أَنَّهُمَا، بر آن که ایشان دو«۳»، یعنی آن دو وصی با«۴» آن دو گواه، استَحَقّا إِثماً، مستحق بزه و عقوبت شدند به سوگند دروغ که خوردند، و معنی آن است که: چون معلوم شود که ایشان سوگند به دروغ خوردند، فَآخَرانِ یَقُومانِ مَقامَهُما، دو مرد دیگر از جمله ورثه به جای ایشان بایستند. مِنَ الَّذِینَ استَحَقَّ حفص خواند: «استحق» به فتح «تا» و «حا» [۴۸- ر]

علی الفعل المستوی، و معنی آن که «استحق» أی حقّ و وجب علیهم الاثم، یقال:

حقّ و استحقّ و وجب بمعنی واحـد، و بـاقی قرّاء «اسـتحق» خواندنـد به ضمّ «تـا» و کسـر «حـا» علی الفعـل المجهول، و معنی قراءت مجهول آن باشد [که]«۵»: من الّذین اسـتحقّ فیهم و لأجلهم الاثم [و آن وارثان مرد باشـند برای آن که حالف بر مال ایشان سوگند می‌خورد، چون سوگند به دروغ بود به سبب ایشان باشد که مستحق اثم]«۶» گردد فهـذا معنی القراءتین اعنی قراءۀ الحفص و قراءۀ البـاقین، و حمزه و ابـو بکر و یعقوب و خلف خواندنـد: «الأوّلین» بتشدیـد «واو» علی الجمع جمع اوّل و فتـح «نون» علی انّه نون جمع السّلامۀ، و باقی قرّاء: «الاولیان» به سـکون «واو» و «نون» مکسوره علی انّها نون التّثنیـۀ من بناء افعل التّفضـیل، حسن بصـری خواند در شاذّ: «الاوّلان» علی تثنیۀ الأوّل.

و در معنی «أولیان» سه قول گفتنـد: یکی سـعید جبیر گفت و إبن زیـد: مراد آن است که دو کس آنان که بمرده و میراث اولیترانـد، قول دوم عبـد اللّه عبّـاس گفت و شـریح: دو کس که اولیتر باشـند به گواهی یعنی سوگنـد من قوله: فَشَهادَةُ أَحَدِهِم«۷»- الایۀ قول سهام«۸» زجّاج گفت: دو کس برخیزنـد از آنان که اولیتر باشـند به آن که سوگنـد دهنـد خصم را یعنی آن دو ترسا که اوّل سوگند خوردند اکنون سوگند دهند که

---

(۱). اساس، لب: غیر، با توجّه به مج، وز تصحیح شد.

(۲). سوره کهف (۱۸) آیه ۲۱.

(۳). مج، وز، مت: بو، آج، لب: هر دو.

(۴). آج، لب: یا .

(۶- ۵). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۷). سوره نور (۲۴) آیه ۶.

(۸). آف: سیوم، مر: سیم. [.....]

صفحه : ۱۹۳

ایشـان ولیّ سوگندانـد و در رفع «اولیـان» چنـد قول گفتنـد: یکی آن که: اسم مـا لم یسمّ فـاعله است بر قراءت آن کس که اسـتحقّ خواند علی حذف المضاف و اقامۀ المضاف الیه مقامه، و التّقدیر استحقّ علیهم اثم الاولیین ای استحقّ منهم.

دوم آن كه: بـدل ضـمير است فى يقومـان المعنى يقوم الاوليان مقامها، و گفتنـد: بر«۱» معنى امر باشـد، أى فليقم الاوليان من الّـذين استحقّ عليهم الوصيّة و اينكه اختيار زجّاج است.

سه‌ام«۲» آن كه بدل «آخران» است. و ابو على فارسـى گفت: رفع او شايد كه بر ابتدا بود و او مبتداى مؤخّر بود، و تقدير چنين باشد: فالاوليـان بـامر الميّت آخران من اهله او من اهـل دينه يقومـان مقام الخائنين الّـذين عثر عليهما كقولهم، تميمىّ أنا، اينكه وجه چهارم است و وجهى نيكو است.

و وجه پنجم ابو على گفت: روا باشـد كه خبر مبتدا باشد محذوف و تقدير آن كه: فآخران يقومان مقامهما الاوليان. و قول شـشم ابو الحسن اخفش گفت: صـفت «آخران» باشـد، با آن كه آخر ان نكره است و أوليان معرفه است به «لام» تعريف، براى آن كه اگر چه نكره است به وصف معرّف«۳» و مخصوص شده من قوله: يَقُومانِ مَقامَهُما.

و امّا قراءت آن كس كه «اوّلين» خواند به جمع از اتباع الّذين باشد و محلّ او جرّ بود، و تقدير آن بود كه: من الاوّلين الّذين اسـتحقّ عليهم الايصاء و الاثم.

و در «عليهم» چنـد قول گفتنـد: يكى آن كه: «على» به معنى «من» باشـد. اى اسـتحقّ منهم، كما قال اللّه تعالى: الَّذِينَ إِذَا اكتالُوا عَلَى النّاسِ«۴» اى مـن النّـاس، دوم آن كه: معنى آن باشـد كه«۵» اسـتحقّ عليهمـا مال بالشّـهادة و معنى على وجوب باشـد براى آن كه به گواهى«۶» گواهان«۷» [حق]«۸» واجب شود بر مدّعى عليه چون گواهى به

---

(۱). وز: اينكه.

(۲). بم، آن: سيم، آف: سيوم.

(۳). مج، وز، مت: معروف.

(۴). سوره مطّففين (۸۳) آيه ۲.

(۵). آن اى.

(۶). آج، لت: گواى.

(۷). مج، وز، مت، آج، آن: گواهان.

(۸). اساس: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۱۹۴

دروغ داده باشـند آنچه به گواهى«۱» ايشان از مدّعى عليه بستانند«۲» غرامت«۳» بر ايشان واجب بود. سيم«۴» آن كه: «على» به معنى «فى» باشد چنان كه خداى تعالى گفت:

وَ اتَّبَعُوا مـا تَتلُوا الشَّياطِينُ عَلى مُلكِ سُـلَيمان«۵»، أى فى ملـك سـليمان، و بر عكس چنـان كه «فى» به معنى «على» آمـد فى قـوله: وَ لَأُصَلِّبَنَّكُم فِي جُذُوعِ النَّخلِ«۶»، أى على جذوع النّخل، آن جا «على» به معنى «فى» آمد يعنى الّذين اسـتحقّ فيهم و لاجلهم الاثم و هم ورثة الميّت استحقّ الحالفان بسببهم. اگر گويند: روا باشد كه اوليان«۷» مرفوع باشد باسناد«۸» استحقاق [۴۸- ر]

بـا ايشان! گوييم: نه، براى آن كه مسـتحقّ وصـيّت است يا «۹» آنچه از وصـيّت در چيزى باشد و اوليان مسـتحق نتواند بودن تا اسـناد استحقّ با ايشان كنند.

زجّاج گفت: اينكه آيت دشـخوارتر آيتى است در قرآن به اعراب، و چون اعراب دشخوار باشد معنى مشتبه بود، چه معنى از اعراب

استخراج توان کردن و خلاصه اینکه است که: اگر مطّلع شوند بر آن که آن گواهان یا وصیان که سوگند خوردند بر وجهی خوردند که مستحقّ اثمی و عقوبتی شدند- با«۱۰» آن که بخلاف راستی خوردند- دو مرد«۱۱» باید که اولیتر باشد به متوّفی و به میراث آن«۱۲» به آن که گوای و شهادت را قیام نمایند به معنی سوگند، یعنی که سوگند خورند چه خصم و مطالب ایشان باشند که بیایند و سوگند خورند به خدا«۱۳» که شهادت ما، یعنی سوگند ما حقتر و درست‌تر است از سوگند آن دوگانه که پیش از اینکه سوگند خوردند، و ما در اینکه سوگند اعتدا و ظلم نمی‌کنیم، چه اگر چنین کنیم از جمله ظالمان باشیم.

اگر گویند اولیای مرده از کجا مطّلع شوند بر خیانت ایشان یا ایمن باشند که

---

(۱). مج، مت، وز: گوائی، آف، آن: گواهی.

(۲). لب: ستانند.

(۳). مج، مت، وز، آج، لت آن.

(۴). مج، وز، مت: سهام، آج، لب: سیوم.

(۵). سوره بقره (۲) آیه ۱۰۲.

(۶). سوره طه (۲۰) آیه ۷۱. [.....]

(۷). لب مستحقّ.

(۸). وز و.

(۹). وز: به.

(۱۰). مج، وز، مت: به.

(۱۱). مج، وز، مت: دیگر.

(۱۲). مج، وز، مت: او.

(۱۳). وز، مت: خدایی.

صفحه : ۱۹۵

سوگند خورند و دروغزن نباشند! گوییم: امّا به آن که در او دعوی کرده باشند در دست ایشان بینند یا آن که ایشان انکار کرده باشند علم و خبر آن را یا آن که ایشان اعتراف دهند یا به آن که گواهی«۱» دهند دو عدل بر ایشان به خیانت، قوله: «إذا» و «لا»«۲» جواب شرطی محذوف باشد، و التّقدیر: ان اعتدینا انا اذا لمن الظالمین.

قوله: ذلِکَ أَدنی أَن یَأتُوا بِالشَّهادَةِ عَلی وَجهِها- الآیة، «ذلک» اشارت است به سوگند خوردن«۳» یا به حکم، یعنی آن سوگند یا آن حکم نزدیک گرداند و داعی باشد خداوند گوای«۴» را که گوای«۵» بر وجه [خود]«۶» به راست یا سوگند به راست خورد برای آن که چون داند که در شرع حکمی«۷» هست که ردّ الیمین کنند با مدّعی و سوگند«۸» مقبول خواهد بودن او را ردع و زجر کنند«۹» از آن که سوگند به دروغ خورد یا گواهی«۱۰» به دروغ دهد خلاف کردند در آن که بر گواه سوگند باشد هیچ جا«۱۱» یا «۱۲» نباشد. عبد اللّه عبّاس گفت: چون گواه کافر بود بر او سوگند بود و دگر جایگاها بر او سوگند نبود- و اینکه مذهب ماست. و بعضی دگر گفتند که«۱۳»: بر هر دو گواه که وصی باشند و در حقّ ایشان تهمتی حاصل شود«۱۴» ایشان را سوگند باید خوردن.

و خلاف کردند مفسّران در آن که آن دو آیه مقدّم حکم آن منسوخ است یا نه.

عبد اللّه عبّاس و نخعی و جبّایی گفتند که: حکم آن آیتها منسوخ است، و حسن بصری و دگر مفسّران گفتند: حکم آن منسوخ

نیست، و آنچه اخبار ما و مذهب ما اقتضا می‌کند اینکه است. و ابو القاسم بلخی گفت: بیشتر اهل علم بر آننـد که منسوخ نیست، و اجماع علماست بر آن که سوره المائده به«۱۵» آخر قرآن آمد هیچ از آن منسوخ نیست، و رسول- علیه السّلام- در خطبه حجّهٔ الوداع گفت:

انّ سورهٔ المائدهٔ من

---------------------------------- (۱۰- ۵- ۴- ۱). مج، وز، مت: گوایی، آج، لب، آف، آن: گواهی. (۲). مج، وز، مت، آج، لب: لام. (۳). بم: خوردند. (۶). اساس، بم، آف، آن: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). مج: حکم. (۸). مج، وز، مت، لت او، مر آن. (۹). مج، وز، مت، آج، لب، مر: زجر کند. [.....]

(۱۱). مج، وز، مت، مر: جای. (۱۲). مج، وز، مت: ما. (۱۳). اساس که، که زاید می‌نماید. (۱۴). لب: حاصل آید. (۱۵). مج، وز، مت، لب: تا، آن: من. صفحه : ۱۹۶ اللهاخر القران نزولا- فأحلّوا حلالها و حرّموا حرامها} ، و آن کس که گفت منسوخ است، گفت: برای آن که در شرع هیچ جای بر گواه سوگند نیست، اینکه آنگه بود که از شرط گواه عدالت نبود چون فرود آمد: وَ أَشهِدُوا ذَوَی عَدلٍ مِنکُم«۱»، اینکه حکم منسوخ شد و ذی عدل نباشد و نه از گواهان پسندیده گوییم. امّا آنچه گفتی از سوگند برای آن است که ورثه مطّلع شوند بر خیانت«۲» بر او دعوی خیانت کنند«۳» او مدّعی علیه شود. چو ایشان«۴» گواه ندارند، او را سوگند باید خوردن که و الیمین علی المدّعی علیه. و امّا تعدیل شهود قوله: مِمَّن تَرضَونَ مِنَ الشُّهَداءِ«۵»، روا باشد که در شرع جای بود که اضطرار«۶» حمل کند بر آن که گواهی«۷» اهل ذمّه قبول باید کردن برای استظهار [۴۸- پ]

ایشان را سوگند باید دادن به وقت عبادت و«۸» نماز ایشان تا رادع باشد ایشان را از آن که«۹» سوگند به دروغ خورند. و قوله: أَو یَخافُوا أَن تُرَدَّ أَیمانٌ بَعدَ أَیمانِهِم، یا ترسند یعنی وصیّان ذمّی که ردّ سوگند کنند با خصمان ایشان که اولیای مرده‌اند. و قوله: بَعدَ أَیمانِهِم، ضمیر اهل ذمّه«۱۰» است، چه«۱۱» ایشان اوّل سوگند خورده‌اند. وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اسمَعُوا، و از خدای بترسی«۱۲» و از معاصی او و گواهی به دروغ و سوگند به دروغ و خیانت کردن در وصیّت و جز آن و بشنوی«۱۳» وعظ خدای تعالی، و خدای تعالی هدایت ندهد فاسقان را امّا بر سبیل عقوبت به وجه خذلان و امّا در قیامت ره بهشت ننماید ایشان را، و فاسق خارج باشد از طاعت خدای تعالی و امّا حکم نکند با«۱۴» آن که مهتدی است و نام هدایت بر او ننهد. قوله تعالی«۱۵»:

[سوره المائدهٔ (۵): آیات ۱۰۹ تا ۱۲۰]

[اشاره]

یَومَ یَجمَعُ اللّهُ الرُّسُلَ فَیَقُولُ ما ذا أُجِبتُم قالُوا لا عِلمَ لَنا إِنَّکَ أَنتَ عَلاّمُ الغُیُوبِ (۱۰۹) إِذ قالَ اللّهُ یا عِیسَی ابنَ مَریَمَ اذکُر نِعمَتِی عَلَیکَ وَ عَلی والِدَتِکَ إِذ أَیَّدتُکَ بِرُوحِ القُدُسِ تُکَلِّمُ النّاسَ فِی المَهدِ وَ کَهلاً وَ إِذ عَلَّمتُکَ الکِتابَ وَ الحِکمَةَ وَ التَّوراةَ وَ الإِنجِیلَ وَ إِذ تَخلُقُ مِنَ الطِّینِ کَهَیئَةِ الطَّیرِ بِإِذنِی فَتَنفُخُ فِیها فَتَکُونُ طَیراً بِإِذنِی وَ تُبرِئُ الأَکمَهَ وَ الأَبرَصَ بِإِذنِی وَ إِذ تُخرِجُ المَوتی بِإِذنِی وَ إِذ کَفَفتُ بَنِی إِسرائِیلَ عَنکَ إِذ جِئتَهُم بِالبَیِّناتِ فَقالَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنهُم إِن هذا إِلاّ سِحرٌ مُبِینٌ (۱۱۰) وَ إِذ أَوحَیتُ إِلَی الحَوارِیِّینَ أَن آمِنُوا بِی وَ بِرَسُولِی قالُوا آمَنّا وَ اشهَد بِأَنَّنا مُسلِمُونَ (۱۱۱) إِذ قالَ الحَوارِیُّونَ یا عِیسَی ابنَ مَریَمَ هَل یَستَطِیعُ رَبُّکَ أَن یُنَزِّلَ عَلَینا مائِدَةً مِنَ السَّماءِ قالَ اتَّقُوا اللّهَ إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ (۱۱۲) قالُوا نُرِیدُ أَن نَأکُلَ مِنها وَ تَطمَئِنَّ قُلُوبُنا وَ نَعلَمَ أَن قَد صَدَقتَنا وَ نَکُونَ عَلَیها مِنَ

الشّاهِدِينَ (۱۱۳) قالَ عِيسَى ابنُ مَريَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنا أَنزِل عَلَينا مائِدَةً مِنَ السَّماءِ تَكُونُ لَنا عِيداً لِأَوَّلِنا وَ آخِرِنا وَ آيَةً مِنكَ وَ ارزُقنا وَ أَنتَ خَيرُ الرّازِقِينَ (۱۱۴) قالَ اللّهُ إِنِّي مُنَزِّلُها عَلَيكُم فَمَن يَكفُر بَعدُ مِنكُم فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذاباً لا أُعَذِّبُهُ أَحَداً مِنَ العالَمِينَ (۱۱۵) وَ إِذ قالَ اللّهُ يا عِيسَى ابنَ مَريَمَ أَ أَنتَ قُلتَ لِلنّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّي إِلهَينِ مِن دُونِ اللّهِ قالَ سُبحانَكَ ما يَكُونُ لِي أَن أَقُولَ ما لَيسَ لِي بِحَقٍّ إِن كُنتُ قُلتُهُ فَقَد عَلِمتَهُ تَعلَمُ ما فِي نَفسِي وَ لا أَعلَمُ ما فِي نَفسِكَ إِنَّكَ أَنتَ عَلّامُ الغُيُوبِ (۱۱۶) ما قُلتُ لَهُم إِلّا ما أَمَرتَنِي بِهِ أَنِ اعبُدُوا اللّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُم وَ كُنتُ عَلَيهِم شَهِيداً ما دُمتُ فِيهِم فَلَمّا تَوَفَّيتَنِي كُنتَ أَنتَ الرَّقِيبَ عَلَيهِم وَ أَنتَ عَلى كُلِّ شَيءٍ شَهِيدٌ (۱۱۷) إِن تُعَذِّبهُم فَإِنَّهُم عِبادُكَ وَ إِن تَغفِر لَهُم فَإِنَّكَ أَنتَ العَزِيزُ الحَكِيمُ (۱۱۸) قالَ اللّهُ هذا يَومُ يَنفَعُ الصّادِقِينَ صِدقُهُم لَهُم جَنّاتٌ تَجرِي مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً رَضِيَ اللّهُ عَنهُم وَ رَضُوا عَنهُ ذلِكَ الفَوزُ العَظِيمُ (۱۱۹) لِلّهِ مُلكُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ ما فِيهِنَّ وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ (۱۲۰)

[ترجمه]

------------------------------------- (۱). سورهٔ طلاق (۶۵) آیه ۲. (۲). مج، وز، مت، آج، لب، لت، مر وصی. (۳). لت: کند. (۴). مج، وز، مت، لت، مر: اینان. (۵). سوره بقره (۲) آیه ۲۸۲. (۶). آج، لب: اضطراب. (۷). مج، وز، مت: گوائی. (۸). مج، وز، مت به. (۹). مج، وز، مت، لت، مر: آنچه. [.....]

(۱۰). آج، لب: فدیه. (۱۴- ۱۱). مج، وز، مت، لت: مر: به. (۱۲). بترسی/ بترسید. (۱۳). بشنوی/ بشنوید. (۱۵). وز: عزّ و اعلا، مت: عزّ و جلا. صفحه : ۱۹۷ آن روز که جمع کند خدای پیغامبران را گوید چه جواب دادند«۱» شما را گویند نیست هیچ علمی ما را تویی که داننده کارهای پنهانی.«۲» [۴۹- ر]

چون گفت خدا ای عیسی«۳» مریم یاد کن نعمت من بر تو و بر مادر تو چون قوّت دادم ترا به جبرئیل، سخن می‌گفتی با مردمان در گهواره و پیر«۴»، و چون بیاموختم تو را کتاب و حکمت و تورات و انجیل و چون می‌کردی از گل چو شکل«۵» مرغ به فرمان من در می‌دمیدی در او می‌شد مرغی به فرمان من و عافیت می‌دادی نابینای مادر زاد را و پیس را به فرمان من و چون بیرون می‌آوردی مردگان را به فرمان من، و چون بازداشتم«۶» فرزندان یعقوب را از تو چون به ایشان آوردی حجّتها، گفتند آنان که کافر بودند از ایشان: نیست اینکه مگر جادویی آشکارا. و چون وحی کردم«۷» به حواریان«۸» که ایمان آری«۹» به من و پیغامبر من، گفتند ایمان آوردیم و گواه باش که ما مسلمانانیم«۱۰». چون گفتند حواریان«۱۱»: ای عیسی پسر ---------------------------------- (۱). آج، لب: اجابت کردند. (۲). لت: پوشیده. (۳). مج، وز، مت، آف، لت پسر. (۴). آج، لب: کهولت. (۵). مج، وز، مت، آج، لب، آف، لت، آن: چون. (۶). مج، وز، مت: پاداشتم. (۷). آف: کردیم. آج، لب: فرستادیم. (۸). آج، لب: یاران. (۹). آری/ آرید. [.....]

(۱۰). لت: مسلمانیم. (۱۱). آج، لب: یاران. صفحه : ۱۹۸ مریم بتواند«۱» خدای تو که فرو فرستد بر ما خوانی«۲» از آسمان. گفت: بترسی«۳» از خدا اگر شما ایمان دارید. گفتند می‌خواهیم تا بخوریم از آن و ساکن شود دلهای ما و بدانیم که تو با ما راست گفتی و باشیم در آن از جمله گواهان. گفت: عیسی پسر مریم، ای بار خدای ما بفرست بر ما خوانی از آسمان تا باشد ما را عیدی«۴» اوّل ما را و آخر ما را و علامتی از تو، و روزی ده ما را و تو بهترین روزی دهندگانی. گفت: خدای من بفرستم آن را بر شما هر که کافر شود پس از آن من عذابی کنم او را که نکرده باشم کس را از جهانیان. [۴۹- پ]

و چون گفت خداى اى عيسى پسر مريم تو گفتى مردمان را بگيرى«۵» مرا و مادر مرا دو خدا از فرود خدا گفت منزّهى تو نباشد مرا كه گويم آنچه نبود مرا بحق، و اگر گفته بودمى تو دانستى دانى آنچه در نفس«۶» من است و من ندانم آنچه در نفس«۷» تو است تو داناى غيبهايى.«۸» ------------------------------- (۱). آج، لب: هيچ تواند، لت: تواند. (۲). آج، لب آراسته. (۳). بترسى/ بترسيد. (۴). آج، لب: زمان شادى. (۵). بگيرى/ بگيريد. (۶). آج، لب: ضمير. (۷). آج، لب: معلوم ذات. (۸). آج، لب: نيك دانند اسرار نهانى. صفحه : ۱۹۹ نگفتم ايشان را مگر آنچه فرمودى مرا به آن كه بپرستى«۱» خداى را خداى من و خداى شما و بودم بر ايشان گواه تا بودم در ايشان چون وفات دادى مرا بودى تو نگاهبان بر ايشان و تو بر همه چيزى گواهى. اگر عذاب كنى ايشان را ايشان بندگان تواند و اگر بيامرزى ايشان را تو غالبى و محكم كار«۲». گفت خدا اينكه روز است [كه]«۳» سود دارد راست گويان را راستى‌شان، ايشان راست بهشتها مى‌رود از زير آن جويها هميشه باشند در آن، خشنود بود خدا از ايشان و خشنود باشند ايشان از خدا آن رستنى«۴» بزرگ بود. خداى«۵» راست پادشاهى آسمانها و زمين و آنچه در آن جاست و او بر همه چيزى تواناست. قوله: يَومَ يَجمَعُ اللّهُ الرُّسُلَ، در عامل نصب «يوم» دو قول گفتند، يكى آن كه: فعلى محذوف است و تقدير آن است كه «اذكروا» و «احذروا»، ياد كنى و بترسى«۶» از روزى، دگر زجّاج گفت: «و اتّقوا اللّه» كه در آيت اوّل است. قول سهام«۷» مغربى گفت، قوله: وَ اللّهُ لا يَهدِي، خداى در آن روز هدايت نكند، يعنى راه بهشت ننمايد فاسقان را. و بر قول زجّاج و بر قول اوّل ظرف نباشد، [۵۰- ر]

بلكه مفعول به باشد و ظرف«۸» مفعول فيه باشد، و بر هر دو قول «حذر» و «تقوى». و «ذكر» تعلّق به مضافى محذوف داشته باشد، و تقدير اينكه بود كه: هول يوم و عقاب يوم، حق تعالى گفت: ------------------------------- (۱). آج، لب: پرستيد. (۲). آج، لب: تويى غالب و توانا، درستكار و درست گفتار. (۳). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد. (۴). مج، وز، مت: رستگارى. [.....]

(۵). آج، لب: مر خداى. (۶). همه نسخه بدلها، بجز آج، لب: ياد كنيد و بترسيد. (۷). آف: سيوم، آن، مر: سيم. (۸). اساس، آف، بم: ظفر، با توجّه به مج، وز تصحيح شد. صفحه : ۲۰۰ بترسى«۱» از روزى كه خداى تعالى در آن روز پيغامبران را جمع كند و از ايشان بپرسد به حضور امّتان مكذّب كه: ما ذا أُجِبتُم، شما را فرستادم به اينان رفتى«۲» و دعوت كردى«۳»، ايشان چه جواب دادند [شما را]«۴» با آن كه خدا«۵» به آن عالمتر باشد، و لكن غرض توبيخ و تقريع و تخجيل آن مكذّبان كافران باشد كه تكذيب پيغامبران كرده باشند. صورت استفهام است و معنى تقرير با پيغامبران است، و غرض تقريع كافران است و رسوايى ايشان بر سر جمع. رسولان جواب دهند كه«۶»: لا عِلمَ لَنا، ما را علمى نيست. در اينكه سه قول گفتند: حسن بصرى و مجاهد و سدّى گفتند از عظم«۷» هول آن روز هر چه دانند فراموش كنند تا چون اينكه سؤال شنوند جواب ندانند دادن، دوم عبد اللّه عبّاس گفت، معنى آن است كه: علم«۸» تو نيست بنزديك ما جز آن كه تو از ما به دانى، پس علم ما با ضافت با علم تو چون معدوم باشد با ضافت با موجود. قول سهام«۹» آن است كه: علمى نيست ما را به باطن احوال ايشان كه ثواب و عقاب بر آن باشد، چيزى است كه تو دانى ما ندانيم. قولى ديگر آن است كه: لا علم لنا بما احدثوا بعدنا، ما را علمى نيست با آنچه«۱۰» پس ما احداث كردند، علم تو راست«۱۱» كه علّام الغيوبى و علم غيبها و كارهاى پوشيده بنزديك تست. و «فعّال» بناى مبالغه باشد، و روا بود كه براى آن گفت كه اضافه با جمع كرد، لقولهم«۱۲»: فتّاح الابواب. قوله: إِذ«۱۳»عن الله عن الله مَريَمَ- الايهٔ، عامل در إذ«۱۵». مقدّرى باشد، ------------------------------- (۱). همه نسخه بدلها: بترسيد. (۲). همه نسخه بدلها: رفتيد. (۳). مج، وز، مت: دعوى كردند، لت، آن،

مر: دعوت کردید. (۴). اساس، آف آن: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۵). مج، وز، مت، لت: خدای. (۶). مر قالوا. (۷). اساس، آج، لب بم، آف، آن: عظیم، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۸). مج، وز: علمی. (۹). مر: سیم. (۱۰). مج، وز، مت، لت از. [.....]

(۱۱). اساس و همه نسخه بدلها: ترا. (۱۲). مر: کقولهم. (۱۳). اساس، مج، وز، آج، لب، بم، مل: و إذ، با توجّه به متن قرآن مجید تصحیح شد. (۱۴). لت، آن مر: عیسی بن. (۱۵). اساس آج، لب، آف: او، مر: آن، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. صفحه : ۲۰۱ و التّقدیر: اذکر اذ قال اللّه، و روا بود که عامل در او یَجمَعُ اللّهُ الرُّسُلَ باشد، و مثال او در کلام چنان باشد که کسی گوید: وردنا بلد کذا و صنعنا فیه و فعلنا فبینا نحن اذ صاح بک صائح فاجبته و ترکنی، و بر اینکه قول اینکه حدیث روز قیامت باشد، گفت: یاد کن ای محمّد [تا]«۱» چون روز قیامت باشد، خدای گوید: ای عیسی پسر مریم«۲»، و محلّ عیسی نصب است، و بصریان گفتند: فتح باشد چون اینکه در میان دو اسم علم افتد بنا کنند بر فتح بنای عارض، چنان که: یا زید بن عمرو. و اگر دو اسم علم نباشد بر ضمّه خود بماند چنان که: یا زید بن أخینا، و إبن به همه حال منصوب باشد برای آن که مضاف است و صفت منادی است، و قال الحرمازیّ: یا حکم بن منذر بن جارود انت الجواد بن الجواد بن الجود حق تعالی در اینکه آیت حکایت خطابی می‌کند که با عیسی کرد یا خواهد کردن به قیامت در باب تذکیر«۳» نعمتهای من بر تو«۴» و بر مادرت، و مراد به واحد جمع است چنان که گفت: وَ إِن تَعُدُّوا نِعمَةَ اللّهِ لا تُحصُوها«۵»، و المعنی نعم اللّه، برای آن که احصاء و عدد«۶» در واحد صورت نبندد، و از آن نعمتها که بر او کرد آن است که او را تأیید و تقویت کرد به جبرئیل- علیه السّلام. و تأیید تفعیل باشد من الاید و هو القوّة، و مجاهد خواند: «اذ آیدتک«۷»» بر وزن فاعلتک«۸»، مفاعله باشد از اید و معنی آن که: عاونتک. و روح القدس نام جبریل است کعبد اللّه، برای آن که روح نام اوست، و قدس من اسماء اللّه اضافه کرد«۹» او را با خود اضافهٔ التّخصیص و التّشریف، کبیت اللّه و ناقهٔ اللّه و اضافهٔ الفعل الی فاعله. تُکَلِّمُ النّاسَ فِی المَهدِ وَ کَهلًا، با مردم سخن می‌گفتی و تو در گهواره«۱۰»، حسن بصری گفت مراد به گاهواره«۱۱» کنار مادر است چه آن جا که مریم بود یا جز آن«۱۲» حال -------------------------------- (۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۲). مج، وز، مت: عیسی مریم. (۳). مج، وز، مت: تذکّر. (۴). مج، وز، مت: خود بر او. (۵). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۸. (۶). وز: عدّ. (۷). وز، مج، مت: اتیک. (۸). مت، آن: فعلتک. (۹). آج، لب: بکرد. [.....]

(۱۰). مر بودی. (۱۱). آف، آن: گهواره. (۱۲). مج، وز، مت آج، لب، لت، مر: با چنان. صفحه : ۲۰۲ گاهواره ساخته نبود«۱» و بعضی [۵۰- پ]

دگر گفتند که: مراد آن است که در حالی که اهل گهواره بودی و اگر چه در گهواره نبودی و نیز به کهولت«۲» یا و کهل آن بود که میان پیر و جوان، قیل: تکلّم النّاس فی المهد صبیّا و کهلا نبیّا. عبد اللّه عبّاس گفت: خدای تعالی عیسی را به سی سالگی بفرستاد و او در قوم خود سی ماه پیغامبری کرد، و دگر مفسّران گفتند: خدای تعالی او را در گهواره عقل تمام داد«۳» و پیغامبر کرد- و قصّه اینکه در جای خود بیاید. إن شاء اللّه- در سوره مریم. وَ إِذ عَلَّمتُکَ، و نیز یاد کن از جمله نعمتهای من چون تو را کتاب انجیل در آموختم و احکامی که در انجیل بود. و گفتند: مراد به «کتاب» جمع است چنان که در نعمت گفتیم و مراد کتب اوایل، و گفته‌اند: مراد به «کتاب» کتابت«۴» است، یقال، کتبت الکتاب کتابا و کتبا و کتابهٔ، برای آن که توریت و انجیل باز«۵» آورد، تا تکرار نباشد و بر اینکه قول مراد به حکمت کلمات حکمت است که پند باشد و وصایا. وَ إِذ تَخلُقُ مِنَ الطِّینِ، و نیز یاد کن آن نعمت که تو خلق می‌کردی و اینکه خلق تقدیر باشد نه خلق احداث، برای آن که جسم مرغان که از گل بود نه فعل عیسی بود، فعل خدای بود- جلّ

جلاله- و حدّ خلق اخراج مقدور بود از عدم به وجود با ضربی تقدیر، و بر اینکه قاعده افعال خدای تعالی همه خلق خوانند و مخلوق برای آن که هیچ نباشد الّا مقدور بر وجه حکمت و صواب. و از اینکه جاست که یکی را از ما بر اطلاق، خالق نخوانند جز بر تقیید، و خدای را- جلّ جلاله- بر اطلاق خالق خوانند که افعال او تعالی همه«۶» مقدور بود بر وجه خود. و یاد کن چون تو می‌کردی و می‌انداختی از گل به هیأت و شکل مرغ. مفسّران گفتند: شبیازه«۷» بود و طیر، هم واحد باشد و هم جمع و هم جنس، آن که گفت: جمع است گفت واحدش طایر است کراکب و رکب و ضائن و ضأن«۸» و آن کس که گفت واحد است، گفت: ----------------------------------- (۱). مج، وز، مت: شناخته نبود. (۲). اساس: کهو، با توجه به مج و فحوای کلام تصحیح شد. (۳). مج، وز، مت، لت: بکرد. (۴). اساس، بم، کتابیست. (۵). مج، وز، مت: به او. (۶). مج، وز، مت: همیشه. (۷). اساس، بم، آف، آن: شبیاره، مج، وز، لب، شغیازه، مت: شغیازه. (۸). اساس: صائن و صان، با توجه به مج تصحیح شد. صفحه : ۲۰۳ جمعش اطیار و طیور باشد، مثل: قیل و اقیال و ذیل و اذیال و بر فعول کفحل و فحول و دخل و دخول، و گفتند: اطیار جمع طایر باشد، کصاحب و أصحاب و شاهد و أشهاد، و آن که«۱» جنس گفت، برای «لام» گفت. بِإِذنِی، به فرمان من و اراده من نه به فرمان و اراده خود. فَتَنفُخُ فِیها، در او دمیدی تا مرغ گشت به فرمان من. در خبر چنین است که عیسی- علیه السّلام- از گل، مرغی که خواستی بکردی به شکل آن مرغ و باد«۲» در او دمیدی خدای تعالی او را مرغ کردی از گوشت و خون و روح در او دمیدی تا بپریدی، و روا بود که اینکه کنایه باشد از آن که به دعای او خدای تعالی روح در او آفریدی، و اگر آن جا«۳» نفخی حقیقی نبودی و نفخ برای تشبیه نفخ گفت با روح، فانّ الرّوح ریح و چنان باشد که خدای تعالی گفت در حقّ آدم: وَ نَفَختُ فِیهِ مِن رُوحِی«۴»، و چنان که رسول- علیه السّلام- گفت در حقّ جنین: انّ اللّه یبعث الیه ملکا عند تمام مائة و عشرین یوما فینفخ فیه الرّوح و یکتب اجله و رزقه و شقی هذا و سعید ، گفت: جنین را در شکم مادر خود چون صد و بیست روز«۵» تمام شود خدای تعالی فرشته«۶» بفرستد تا روح در او دمد و اجل و روزیش بنویسد و شقاوت و سعادتش. و معلوم است که فرشته در شکم مادرش نشود، و انّما خدای تعالی بیافریند فرشته را و اعلام کند فرشته را. وَ تُبرِئُ الأَکمَهَ وَ الأَبرَصَ بِإِذنِی، و نیک می‌کردی نابینا مادرزاد را و پیس را و اینکه دو چیز است که اطبّا از علاج آن عاجز باشند، و نسبت اینکه چیزها با عیسی برای آن کرده که به دعای او بود. وَ إِذ تُخرِجُ المَوتی، و چون برون می‌آوردی مردگان«۷» را [۵۱- ر]

از گورها«۸» زنده کرده، یعنی [من]«۹» به دعای تو زنده می‌کردم ایشان را.«۱۰» و ----------------------------------- (۱). آن: کس. (۲). مج، وز، مت از دهن، لت، مر: از دهن خود. (۳). مج، وز، مت، لت، مر: اگر چه آن را، آج، لب: اگر چه آنجا. [.....]

(۴). سورهٔ حجر (۵) آیهٔ ۲۰. (۵). لت مر بر او. (۶). مج، وز، مت، آج، لب، مر را. (۷). وز، مج، مت: مردمان. (۸). اساس، بم: گوروا، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۹). اساس، بم: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۰). مر وَ إِذ کَفَفتُ بَنِی إِسرائِیلَ عَنکَ صفحه : ۲۰۴ چون بازداشتم بنی اسرائیل را که جهودان بودند از تو تا ترا نکشند و ایذا نکنند«۱». آنگه تو به ایشان آمدی به ادای رسالت با بیّنات و معجزات با کفر و عناد ایشان«۲». و روا بود که منع ایشان به الطافی باشد از قبل او- جلّ جلاله- و روا باشد که«۳» به قهر و غلبه بود«۴»، و روا بود که آن خواست که چون قصد کشتن او کردند، خدای تعالی شبه او بر یکی از ایشان افگند تا او را به جای او بیاویختند. آنگه باز نمود که: چون تو که عیسی«۵» به بنی اسرائیل آمدی با معجزات«۶»، کافران ایشان گفتند: نیست اینکه مرد الا ساحر مبین، مگر جادوی آشکارا. و اینکه قراءت کسائی و حمزه و خلف است اینکه«۷» جا، و در اوّل سوره یونس و در هود و در سوره الصّفّ. إبن کثیر و عاصم در سوره یونس موافقت کردند ایشان را بر اینکه قراءت،

«هذا» اشارت باشد به عیسی و بر قراءت باقی قرّا که سحر خواندند اشاره به اظهار آیات و بیّنات و معجزات باشد. مجاهد روایت کرد از عبید«۸» بن عمیر که: در اینکه وقت که خدای تعالی اینکه نعمتها بر عیسی شمرد، در آن وقت جامه پشمین پوشیدی«۹» و گیاه زمین خوردی، و اگر چیزی بودی او را بدادی و برای فردا ذخیره نکردی و خانه‌ای نداشت که اندیشه کردی که ویران«۱۰» شود و نه فرزندی که [گفتی]«۱۱» بمیرد، هر کجا شب دریافتی او را آن جا بخفتی. قوله: وَ إِذ أَوحَيتُ إِلَى الحَوارِيِّينَ، و نیز یاد کن ای محمّد چون من وحی کردم به حواریّان. و اینکه «وحی» گفتند: الهام است، چنان که در حقّ نحل گفت: وَ أَوحى رَبُّكَ إِلَى النَّحلِ«۱۲»، و گفتند: به معنی امر است، چنان که در حقّ مادر -------------------------------- (۱). مر إِذ جِئتَهُم بِالبَيِّناتِ (۲). آج، لب: اینان. (۳). مج، وز، مت: بود که. (۴). مج، وز، مت، مر: باشد. (۵). مج، مت: چون تو به عیسی، باز نمود که تو که عیسی. (۶). مر لَقالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِن هذا (۷). آج، لب، بم: آن. [.....]

(۸). اساس، مر: عبیدهٔ، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۹). مج، مت: جامه پوشیدی پشمین. (۱۰). مج، وز، مت: ببران. (۱۱). اساس، آج، لب، مر: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۱۲). سوره نحل (۱۶) آیه ۶۸. صفحه : ۲۰۵ موسی گفت: وَ أَوحَينا إِلى أُمِّ مُوسى أَن أَرضِعِيهِ«۱»، و گفتند: به معنی القاست، کما قال الشّاعر: الحمد للّه الّذی استقلّت باذنه السّماء و اطمأنّت وحی لها القرار فاستقرّت و روی وحی لها القرار، و هما لغتان، و ابو القاسم بلخی گفت: مراد آن است که اوحیت الی عیسی فی الحواریّین، و نیز اینکه نعمت یاد کن که چون من وحی کردم به حواریّان- و آن خواصّ اصحاب عیسی بودند. حسن بصری گفت: گازران بودند برای آن ایشان را حواریّ خواندند لتحویرهم الثّیاب، أی تبیضهم. مجاهد گفت: صیّادان بودند، و بعضی دگر گفتند: ملّاحان بودند. قتاده گفت: وزرای عیسی بودند، بعضی گفتند: چهل مرد بودند. عکرمه گفت، دوازده مرد بودند: فطرس و یعفونس«۲» و بخنس و اندرائیس«۳» و فیلس«۴» و تلما و منتا و توماس و یعقوب«۵» خلقانا و قداوسیس«۶» و قنانیا«۷» و تودس. وحی کردم به ایشان که ایمان آری«۸»: [به من]«۹» و پیغامبر من عیسی- علیه السّلام. ایشان گفتند: ایمان آوردیم و گواه باش که ما مسلمانیم. إِذ قالَ الحَوارِيُّونَ، نیز یاد کن چون گفتند حواریان: یا «۱۰» عیسی هَل يَستَطِيعُ رَبُّكَ، کسائی خواند: هل تستطیع ربّك، بر تقدیر هل تستطیع ان تسأل ربّك و تدعو ربّك [به تاء]«۱۱»، و نصب «ربّک» و بتوان«۱۲» کردن که تقدیر اینکه محذوف نباید کردن، و معنی آن بود که: ممکن باشد تو را و رونده بود تو را و اعتماد داری که اگر بگویی روان باشد، چنان که یکی از ما گوید: هل تملك فلانا، هل تستطیعه، و هل -------------------------------- (۱). سوره قصص (۲۸) آیه ۷. (۲). آج، لب: یعقویس، چاپ شعرانی (۴/ ۳۶۹): یعقوبس. (۳). اساس: انداس، با توجّه به مج تصحیح شد. (۴). آج، لب: قیلس. (۵). مج، وز، آج، لب بن. (۶). مج، وز: قداوستیس. (۷). وز: قنانیا. (۸). آری/ آرید. (۱۱- ۹). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. [.....]

(۱۰). آج، لب: یا عیسی، مر: یا عِيسَى ابنَ مَريَمَ (۱۲). مر: نتوان. صفحه : ۲۰۶ تقدر علیه، فلان را به دست داری که برای تو اینکه کار بکند و بر [او]«۱» اعتماد و امان آن داری که اگر بگویی تو را باز نزند. و باقی قرّاء خواندند: هل یستطیع ربّک، به « یا » و رفع «باء» [از]«۲» ربّک باسناد الفعل الیه. تواند خدای تو که فرو فرستد! و در آن که حواریان چرا گفتند که خدای تو تواند و شاك بودند در قدرت خدای تعالی یا نبودند، در اینکه سه قول گفتند: یکی آن که اینکه در اوّل حال گفتند که هنوز خدای را نیک نشناخته بودند که«۳» چه بر او روا باشد و چه روا نباشد [۵۱- پ]

از آن سبب«۴» عیسی بر ایشان انکار کرد، بقوله: اتَّقُوا اللّهَ إِن كُنتُم مُؤمِنِينَ و قول دوم آن است که حسن بصری گفت: معنی آن است که هل یفعل ربّك و یختاره، خدای تو اینکه کند و اختیار کند و حکمت راه دهد که اینکه کند، چنان که یکی از ما گوید:

توانی که بیایی تا فلان را بپرسیم«۵»، و اینکه کار بتوانی کردن برای من و او شاک نباشد در قدرت او، و لکن به اینکه معنی گوید که اشارت کردیم. قول سهام آن است که: هل یستجیب لک ربّک، و بر اینکه معنی قوله استطاع به معنی اطاع باشد و اطاع به معنی أجاب باشد، چنان که شاعر گفت«۶»: ربّ من انضجت غیظا صدره قد تمنّی لی موتا لم یطع أی لم یجب، و اطاع و استطاع سیبویه گفت: به یک معنی باشد، چنان که اجاب و استجاب به یک معنی باشد، و مثل اینکه وجه در قراءت کسائی برود که گویند: استطاع به معنی استجاب باشد، و معنی آن بود که: هل یستجیب ربّک، أی هل تسأله الاجابهٔ، چنان که اجاب و استجاب به یک معنی نباشد«۷»، بل استجاب بمعنی طلب الاجابهٔ باشد، و «سین» طلب را بود و اینکه وجهی دگر مستأنف باشد در وجه قراءت کسائی اینکه قول زجّاج است. و فرق«۸» میان استطاعت و قدرت آن است که استطاعت انطیاع«۹» الجوارح للفعل باشد، و قدرت آن بود که ایجاب قادری کند، ------------------------------ (۲- ۱). اساس ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۳). مج، وز، لت: نشناختند و ندانستند که. (۴). مج، وز، مر: از اینکه کار را. (۵). بم: بپرسم. (۶). مج، وز، مت شعر. (۷). اساس: باشد، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۸). مج، وز، مت از. (۹). اساس به صورت «از طباع» هم خوانده می‌شود. صفحه : ۲۰۷ برای آن خدای تعالی را«۱» قادر خوانند و مستطیع نخوانند، تواند خدای تو ای عیسی«۲» که فرو فرستد برای ما«۳» خوانی از آسمان. «مائده» خوان باشد و لکن آنگه مائده خوانند [او را]«۴» که بر او طعام باشد، و چون بر او طعام نباشد آن را مائده نخوانند، چنان که کأس آن اناء را گویند که در او شراب باشد، و تا در او شراب نباشد آن را کأس نخوانند. و اریکه«۵» تخت آراسته بود و تا آراسته نبود اریکه«۶» نخوانند، و اصل او من«۷» ماد یمید اذا تحرّک و مال«۸» باشد، قال اللّه تعالی: وَ أَلقی فِی الأَرضِ رَواسِیَ أَن تَمِیدَ بِکُم«۹»، أی تمیل بکم و تحرّککم، برای آتش چنین خوانند که تمیل بأهلها الیها، اهل خود را به خود میل دهد، و گفته‌اند: فاعله به معنی مفعوله است، کقولهم: ماء دافق و عیشهٔ راضیهٔ [أی مرضیّهٔ]«۱۰»، برای آن که مردم به او میل کنند، و بعضی دگر گفتند: اصل او من ماده و امتاده اذا اعطاه است، و منه قول رؤبهٔ: یهدی روس المترفین الانداد الی امیر المؤمنین الممتاد ای المعطی، و یقال: ماد القوم یمیدهم اذا اطعمهم علی المائدهٔ. قالَ اتَّقُوا اللّهَ، عیسی- علیه السّلام- گفت: از خدا بترسی«۱۱» اگر ایمان داری«۱۲»، و بعضی مفسّران گفتند: اینکه سؤال، جهله قوم عیسی کردند بر زبان حواریّان که اینان را با عیسی اینکه انبساط نبود، گفتند: عیسی را بگوی تا از خدای در خواهد تا خوانی از برای ما از آسمان بفرستد چنان که قوم موسی از خدای رؤیت خواستند بر زبان موسی. قالُوا نُرِیدُ أَن نَأکُلَ مِنها، در معنی اراده«۱۳» دو قول گفتند: یکی آن که به معنی میل طبع است و محبّت، و یکی آن که به معنی قصد است و مراد آن که غرض ما در اینکه کار آن است که از اینکه خوان طعام بخوریم و معاینه ببینیم و صدق تو بدانیم و ------------------------------ (۱). مج، وز، مت: خدای را تعالی. (۲). مر أن یُنَزِّلَ عَلَینا مائِدَةً مِنَ السَّماءِ (۳). مج، وز، مت: بر ما. (۱۰- ۴). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. [.....]

(۶- ۵). اساس، مج، وز، مت، آج، لب، بم، آف: ارایکه، با توجّه به ضبط دیگر نسخه بدلها و معنی درست کلمه تصحیح شد. (۷). مج، وز، مت: از. (۸). مج، وز: و أمال. (۹). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۵. (۱۱). بترسی/ بترسید. (۱۲). داری/ دارید. (۱۳). مج، وز: ارادت. صفحه : ۲۰۸ دل ما به علم ساکن شود، و بر اینکه وجه سؤال قوم باشد بر زبان حواریّان. و وجهی دگر در تَطمَئِنَّ قُلُوبُنا، آن باشد که از کلام حواریّان باشد جاری مجرای قول ابراهیم، و لکن لیطمئنّ قلبی، یعنی تا مرا یقین بر یقین بیفزاید و طمأنینه بر طمأنینه و آنچه به دلیل می‌دانیم به ضرورت بدانیم بر وجهی [۵۲- ر]

که شبهت را در او مجال نباشد. وَ نَعلَمَ أَن قَد صَدَقتَنا، و بدانیم که آنچه تو با ما گفتی راست گفتی. وَ نَکُونَ عَلَیها مِنَ الشّاهِدِینَ، و بر آن از جمله گواهان باشیم. قالَ عِیسَی ابنُ«۱» أَنزِل عَلَینا، فرو فرست بر ما خوانی از آسمان. تَکُونُ«۳» أَنزِل نیست، چه اگر چنان

بودی مجزوم بودی و تقدیر آن است که مائدهٔ کائنهٔ عیدا لنا و مثله قوله: فَهَب لِی مِن لَدُنکَ وَلِیًّا یَرِثُنِی«۴»، ای وارثا لی. و قوله: فَأَرسِلهُ مَعِی رِدءاً یُصَدِّقُنِی«۵» لِأَوَّلِنا وَ آخِرِنا، اوّل و آخر ما را، یعنی ما را و آنان را که از پس ما باشند. عبد اللّه عبّاس گفت: مراد آن است که آخر مردمان آن«۱۱» بخورند چنان«۱۲» که اوّل مردمان. وَ آیَةً مِنکَ، آیتی«۱۳» و دلالتی و علامتی و حجّتی. وَ ارزُقنا، و ما را روزی کن آن، و تو بهتر«۱۴» روزی دهندگانی. -------------------------------- (۱). اساس، آج، بم: ابراق، با توجه به مج تصحیح شد. (۲). مج، وز، مت، آج، لب، لت، مر: کنیم، مر: گفتیم. (۳). مر: در. (۴). مت: ابو بکر انبازی. (۵). آف، آن: برح. (۶). اساس، بم: تو نگر، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). اساس: بهر، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۸). مج، مت: شتر. (۹). مج، مت: نیک باشد. [.....]

(۱۰). مج، مت: بزلن بزولا- وز: بزل بزولا- (۱۱). مج، وز، مت، مر: او، چاپ شعرانی (۴/ ۳۷۲): از آن. (۱۲). مج، مت: چنانچه. (۱۳). مت: و آیتی. (۱۴). مج، وز، مت، آج، لب، مت، مر: بهترین. صفحه : ۲۱۰ قال الله تعالی خدای تعالی، گفت به جواب عیسی که: من اینکه خوان بفرستم. مدنیان و شامیان و عاصم خواندند: مُنَزِّلُها بالتّشدید، از تفعیل برای تکثیر فعل گفتند برای آن که چند بارها فرود آمد، و در خبر هست که: چهل بامداد فرود می‌آمد«۱»، و باقی قرّاء خواندند: «منزلها» بالتّخفیف من الانزال، و لکن شرط آن است که هر که [۵۲- پ]

پس از آن، یعنی پس از«۲» نزول آن کافر شود من او را عذابی کنم که هیچ کس را از جهانیان چنان عذاب نکرده باشم. خدای تعالی خوان بفرستاد و ایشان کافر شدند و خدای تعالی ایشان را مسخ کرد با خوک و بوزینه«۳» کرد. عبد اللّه عمر گفت: از اهل دوزخ آنان که ایشان را عذاب«۴» سختر«۵» باشد منافقان باشند و آنان که کافر شدند به مائده از قوم عیسی و آل فرعون. علما خلاف کردند در آن که [مائده]«۶» فرود آمد یا نیامد [مجاهد گفت: فرود نیامد، و اینکه مثلی است که خدای تعالی بزد. حسن بصری گفت: مائده فرو نیامد]«۷» برای آن که قوم چون اینکه شرط بشنیدند که: فَمَن یَکفُر بَعدُ مِنکُم فَإِنِّی أُعَذِّبُهُ عَذاباً لا أُعَذِّبُهُ أَحَداً مِنَ العالَمِینَ، استغفار خواستند و گفتند: نخواهیم«۸». و درست آن است که گفتند: مائده«۹» فرود آمد برای آن که ظاهر قرآن دلیل آن می‌کند، خدای تعالی گفت: إِنِّی مُنَزِّلُها، من فرو فرستم آن را، و اینکه خبری است مطلق و در اخبار او تعالی خلاف نبود. دگر اخبار متواتر آمد از صحابه و تابعین و اهل علم. کعب الأحبار گفت: روز یک شنبه فرود آمد، برای آن ترسایان آن را عید گرفتند. مفسّران خلاف کردند در کیفیّت آن و آنچه بر او بود از طعام. قتاده روایت کرد از«۱۰» خلاس«۱۱» بن عمرو عن عمّار بن یاسر که رسول- علیه السّلام- گفت: مائده فرود آمد بر او نان و گوشت بود، و ایشان درخواستند از -------------------------------- (۱). مج، وز، مت، آج، لب: فرود آمد. (۲). مج، وز: ندارد. (۳). مج، وز، مت: بوزنه. (۴). آج، لب: عذاب ایشان. (۵). مج، وز، مت، آج، لب، آف، لت، مر: سخت‌تر. (۷- ۶). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۸). وز: بخواهیم. (۹). مج، وز، مت: خوان. (۱۰). مج، وز، مت: عن. [.....]

(۱۱). مج، وز: خلاص، آف: خلاش. صفحه : ۲۱۱ عیسی طعامی که از آن می‌خوردند«۱» و آن را بن«۲» در نیاید عیسی- علیه السّلام- گفت: اینکه چنین باشد مادام تا خیانت نکنی«۳» و پنهان چیزی برنگیری«۴» و ذخیره نکنی«۵»، شرط کردند، چون فرود آمد روز به شب نرسید تا خیانت کردند«۶» و پنهان کردند و ذخیره نهادند«۷». اسحاق بن عبد اللّه گفت: بعضی از آن بدزدیدند و گفتند نباید که دگر فرود نیاید، خدای تعالی ایشان را مسخ کرد. عبد اللّه عبّاس گفت: عیسی- علیه السّلام- بنی اسرائیل را گفت: سی روز روزه دارید آنگه چیزی که می‌خواهی بخواهی«۸». ایشان سی روز روزه داشتند. چون مدّت به سر آمد، گفتند: یا روح

اللّه؟ روزه بداشتیم«۹» و گرسنگی بردیم، و آن کس که«۱۰» عملی کند مزدی توقّع کند، و ما عملی کردیم توقّع می‌کنیم که: از خدای در خواهی تا برای ما خوانی بفرستد از آسمان. عیسی- علیه السّلام- دعا کرد و فرشتگان«۱۱» می‌آمدند خوانی برگرفته بر آن«۱۲» جا هفت نان نهاده و هفت ماهی تا پیش عیسی بنهادند، جمله قوم از آن بخوردند اوّل و آخرشان. عطاء بن السّائب روایت کرد عن زادان و میسره که ایشان گفتند: خدای تعالی خوانی فرستاد و پیش عیسی بنهاد، آنگه بفرمود تا انواع طعام بر آن بیارند«۱۳» از هر جنسی مگر گوشت که بر او نبوده سعید جبیر گفت از عبد اللّه عبّاس که: بر آن خوان همه چیزی نهاده مگر نان و گوشت. عطاء گفت: بر او گوشت نبود و ماهی، عطیّهٔ العوفیّ گفت: بر آن جا ماهی بود بزرگ که در او«۱۴» طعم همه چیزی«۱۵» بود قتاده و عمّار گفتند: بر آن خوان از میوه‌های بهشت بود. وهب منبّه گفت: بر او نانی چند بود از جو و ماهی چند بود، خدای به برکت مضاعف می‌کرد تا همه قوم از آن«۱۶» بخوردند. -------------------------------- (۱). وز، آج، لب، لت: می‌خورند. (۲). اساس، آف: اینکه، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۵- ۳). نکنی/ نکنید. (۴). برنگیری/ برنگیرید. (۶). اساس، آن: کردن، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۷). مج، وز، مت: کردند. (۸). می‌خواهی بخواهی/ می‌خواهید بخواهید. (۹). مج، وز، مت: ما روزه داشتیم. (۱۰). مج، وز، مت او. (۱۱). مج، مت: فریشتگان. (۱۲). آج، لب: و آن. (۱۳). مج، وز، مت: بیارید. (۱۴). اساس، بم، آف، آن بر آن جا، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. [.....]

(۱۵). مج، وز: هر چیزی. (۱۶). مج، وز، مت: از او. صفحه : ۲۱۲ کلبی و مقاتل گفتند: چون ایشان از عیسی خوان خواستند، خدای تعالی گفت:«۱» بفرستم، و لکن شرط آن است که هر که ایمان نیارد او را عذابی سخت کنم. عیسی- علیه السّلام- شمعون صفا را بخواند- و او وصیّ عیسی بود- و او را گفت: بنزدیک تو طعامی هست! گفت: بلی، شش نان و دو ماهی کوچک. گفت: بیار، بیاورد. عیسی- علیه السّلام- آن نانها پاره کرد و آن ماهیان«۲» پاره کرد و بر سر آن دعا کرد تا خدای تعالی بر آن برکت کرد، و آن نانها درست بکرد هر پاره نانی شد [۵۳- ر]

و هر پاره«۳» ماهی شد«۴». آنگه عیسی- علیه السّلام- برخاست و به دست خود هر یکی را پاره‌ای از آن«۵» پیش می‌نهاد، آنگه گفت: بخورید به نام خدای، آن طعام می‌فزود تا به زانوی ایشان برسید چندان که توانستند بخوردند و پنج زنبیل بماند، و حاضر«۶» پنج هزار مرد و پسر بودند، شکر خدا بگزاردند«۷» و یک بار دگر بخواستند. عیسی- علیه السّلام- دعا کرد، خدای تعالی خوانی بفرستاد چند نان بر او و چند ماهی. عیسی- علیه السّلام- چنان«۸» [کرد]«۹» که در اوّل کرده بود«۱۰». ایشان از آن بخوردند و با شهرها و دیههای«۱۱» خود رفتند«۱۲» و دیگران را خبر دادند باور نداشتند ایشان را، و گفتند: شما را مسحور کرد و چشمهای شما خطا دید. عیسی- علیه السّلام- بر ایشان دعا کرد، خدای تعالی ایشان را مسخ کرد. قتاده گفت: آن خوان هر بامداد و شبانگاه فرود می‌آمد«۱۳» هر جا که ایشان بودندی چنان که منّ و سلوی بر قوم موسی. عطاء بن ابی رباح روایت کرد از سلمان فارسی- رحمه اللّه«۱۴»- که او گفت: و اللّه که عیسی- علیه السّلام- هیچ چیزی را از مساوی متابعت نکرد، و هرگز هیچ یتیم -------------------------------- (۱). مج، وز، مت، لت، آن، مر من. (۲). آج، لب: ماهی. (۳). لت، آن، مر ماهی. (۴). چاپ شعرانی (۴/ ۳۷۴): ماهی، ماهی درست شد. (۵). مج، وز، مت: هر یکی را از آن پاره‌ای در. (۶). مج، وز، مت، آج، لب، مر: حاضران. (۷). مج، مت، لب، بم، آن: بگذاردند. (۸). مج، وز، مت، مر: همچنان. (۹). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۰). اساس: بودند، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۱۱). مج، وز، مت: دهها. (۱۲). مج، وز، مت، آج، بم، لت، مر: شدند. [.....]

(۱۳). مج، مت: فرود آمدی، وز: فرود می‌آمدی. (۱۴). مج، وز، آج، لب، آف: رحمهٔ اللّه علیه. صفحه : ۲۱۳ را باز نزد و به قهقه

نخندیـد، و مگس از روی خود نرانـد، و از بویهای کریه بینی به دست نگرفت«۱»، و هرگز بـازی نکرد، و چون حواریّان از او خوان خواستند. جامه صوف در پوشید و بگریست و گفت: ۲» اللّهمّ ربّنا انزل علینا مائدهٔ من السّماء فارزقنا« علیها طعاما نأکله، و انت خیر الرّازقین ، خدای تعالی سفره سرخ بفرستاد از میان دو ابر«۳» و ایشان در او می‌نگریدند که از هوا می‌درآمد«۴» و«۵» پیش ایشان فرود آمـد عیسی- علیه السّلام- بگریست و گفت: اللّهمّ اجعلنی من الشّاکرین ، بار خـدایا ما را«۶» از جمله شـاکران کن«۷». اللّهمّ اجعلنا رحمهٔ و لا تجعلها مثلهٔ و عقوبهٔ ، بار خـدایا رحمت کن و مثله و عقوبت مکن. و جهودان می‌نگریدنـد«۸» در او«۹» بتعجّب و بویی شنیدند از او که از آن خوشتر نبود. عیسی- علیه السّلام- گفت: کسی که«۱۰» نیکو عملتر«۱۱» است باید که برخیزد و دستار از روی اینکه خوان«۱۲» برگیرد«۱۳». شمعون صفا«۱۴» گفت: یـا روح اللّه تو اولیتری. عیسی- علیه السّلام- وضوی نماز تازه کرد و نمازی دراز کرد«۱۵» و بسیاری«۱۶» بگریست، آنگه به نام خـدای«۱۷» دست فراز کرد و دسـتار از روی خـوان برگرفت و گفت: بسم اللّه خیر الرّازقین ، بر آن جـا«۱۸» مـاهی بـود بریـان کرده بر او فلس نبـود و در او شوک نبود روغن از او«۱۹» می‌چکید، بنزدیک سرش نمـک نهاده بود و بنزدیک پایانش«۲۰» سرکه نهـاده بود، و پیرامنش انواع تره بود جز گنـدنا و بر آن جا پنج نان«۲۱» بود: بر یکی زیتـون و بر یکی انگبین و بر یکی گـاو روغن«۲۲» و بر یکی پنیر و بر ------------------------------- (۱). وز، آج، لب: بینی نگرفت. (۲). مج، وز، مت، لت: و ارزقنا. (۳). مج، وز، مت: ابروی. (۴). بم، آف، آن: در می آمد. (۵). مج، وز، مت، آج، لب، لت، مر: تا. (۷- ۶). مـج: مرا، که بر اساس مرجّح می‌نماید. (۸). مج، وز، مت: می‌نگرند. (۹). لـت: آن. (۱۰). لت از همه. (۱۱). لت صالح‌تر باشد. (۱۲). لت که از آسمان آمده است. (۱۳). لت: بردارد. [.....]

(۱۴). لت: شمعون بن صفا که وصی عیسی علیه السلام بود. (۱۵). لت: بگزارد. (۱۶). مت، آج، لب، بسیار، لت دعا و زاری کرد و. (۱۷). لت تعـالی. (۱۸). لت: خـوان. (۱۹). آن: وی. (۲۰). لت، مر: دنبـالش، آن: پـایش. (۲۱). لت نهـاده. (۲۲). مـج، مت: کاف. صفحه : ۲۱۴ یکی قدید«۱». شمعون«۲» گفت: یا روح اللّه اینکه از طعام دنیاست یا از طعام بهشت! گفت: نه از طعام دنیاست و نه از طعام آخرت، و لکن طعامی است که خدای تعالی در هوا مخترع بیافرید«۳». گفت: بخوری به نام خدا گفتند: یا روح اللّه، اگر ما را در اینکه آیت آیتی دیگر«۴» باز نمایی! عیسی- علیه السّلام- دعا کرد، خدای تعالی آن ماهی زنده کرد، و به جنبش آمد«۵» و فلس و خار«۶» بر او پدید آمد، ایشان«۷» بترسیدند. عیسی- علیه السّلام- گفت: عجب از کار شما چیزی بخواهی«۸»، چون بدهند شما را کاره شوی«۹» آن را. گفتنـد: یا روح اللّه، دعا کن تا با«۱۰» حال اوّل شود. عیسی دعا کرد«۱۱»، ماهی همچنان بریان شد. گفتند: یا روح اللّه اوّل تو بخور«۱۲». گفت: معاذ اللّه«۱۳» من بخورم آن را«۱۴» آن کس خورد که خواست، ایشان بترسیدند و نیارستدند«۱۵» خوردن«۱۶». عیسی- علیه السّلام- بیماران را و خداوندان آفات و عاهات را بخواند تا از آن بخوردند و شـفا«۱۷» یافتند، هیچ نابینا نخورد الّا بینا شد«۱۸»، و هیچ مقعد نخورد الّا به رفتن آمد، و هیچ درویش نخورد و الّا توانگر شد. مردمان چون چنان دیدند ازدحام کردند بر او. عیسی- علیه السّلام [۵۳- پ]

نوبت نهـاد میان ایشان، چهل روز بامـداد فرود«۱۹» آمـدی وقت چـاشت تا آن گاه که سایه بگردیـدی از بس«۲۰» نماز پیشین نهاده بودی و گروه گروه«۲۱» به مناوبه می‌آمدندی و از«۲۲» او می‌خوردندی، آنگه به«۲۳» آسمان شدی و ایشان«۲۴» ------------------------------- (۱). بم، آف: قدیر. (۲). لت: شمعون صفا. (۳). مـج، وز، مت، لت آنگه. (۴). لت: دگر. (۵). لت: درآمد. [.....]

(۶). مـج، وز، مت: تپه. (۷). لت از آن. (۸). مـج، مت: نخواهید، وز، آج، لب، آف، لت: بخواهید. (۹). مج، وز، مت: شوید. (۱۰).

آن: به. (۱۱). مج، وز، مت، لت، مر تا. (۱۲). مج، وز، مت، لت، مر او. (۱۳). لت که. (۱۴). لت: اینکه. (۱۵). آج، لب، آف، نیارستن. (۱۶). مج، وز، مت: بخوردن. مر: بخورند. (۱۷). لت صحّت. (۱۸). لت: گشت. (۱۹). آج، لب، آن: فرو. [.....]

(۲۰). مج، وز، مت: کس. (۲۱). لت فوج فوج. (۲۲). لت طعام. (۲۳). لت: با. ۲۴. لت جمله. صفحه : ۲۱۵ در او می‌نگریدندی تا از چشم ایشان«۱» ناپدید شدی«۲» و گفتند: بغب فرود آمدی، روزی آمدی و روزی نه، چو ناقه صالح که روزی شیر دادی و روزی نه. خدای تعالی گفت: من اینکه خوان«۳» برای درویشان«۴» فرستادم. توانگران را در آن«۵» نصیب نیست از آنچه از شکّ و نفاق ایشان شناخت«۶»، عند آن اظهار کفر کردند و گفتند: اینکه چه محال باشد، کس دید خوانی که از آسمان«۷» فرود آید خدای تعالی وحی کرد به عیسی«۸» که«۹»: من بر مکذّبان شرط هلاک کرده‌ام. عیسی- علیه السّلام- گفت: ای قوم مستعد باشی«۱۰» عذاب خدای را: عیسی- علیه السّلام- گفت: إِن تُعَذِّبهُم فَإِنَّهُم عِبادُکَ وَ إِن تَغفِر لَهُم فَإِنَّکَ أَنتَ العَزِیزُ الحَکِیمُ، آنگه عذاب فرستاد و سیصد و سی و سه مرد را از ایشان مسخ کرد با قرده«۱۱» و خنازیر. به شب بخفتند«۱۲» به«۱۳» حال صحّت و سلامت بامداد برخاستند«۱۴»، به اینکه صفت در راهها و تونها«۱۵» می‌گشتند و پلیدی می‌خوردند. مردم چون آن دیدند فزع کردند با عیسی و با او گرویختند«۱۶» و بر ایشان بگریستند و عیسی- علیه السّلام- یک یک را از ایشان به نام می‌خواند و ایشان جواب نمی‌توانستند«۱۷» دادن، به سر اشاره می‌کردند سه روز همچنین«۱۸» بماندند، آنگه هلاک شدند. و قولی دیگر به روایت امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- از رسول- صلّی اللّه علیه و سلّم- برفت در خبر«۱۹» دراز فی قوله تعالی: مَثَلُ الَّذِینَ یُنفِقُونَ أَموالَهُم فِی سَبِیلِ اللّهِ کَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنبَتَت سَبعَ سَنابِلَ«۲۰»، به اعادت ------------------------------ (۱). لت: همه‌شان. (۲). لت: گشتی. (۳). لت از. (۴). لت مستحقان. (۵). لت روزی. (۶). لت: شناختم. (۷). لت زمین. (۸). لت علیه السّلام. (۹). لت ای عیسی. [.....]

(۱۰). مج، وز، مت، آج، لب، مر: باشید. (۱۱). آج، لب: قروده. (۱۲). مج، وز، مت: بخفتند. (۱۳). مج، وز، مت، لت: با. (۱۴). اساس، آن: برخواستند، با توجه به مج تصحیح شد، مج، وز، مت، لت: در روز آمدند. (۱۵). لت صحراها. (۱۶). مج، وز، مت، آف، لت: گریختند. (۱۷). آن: نمی‌دانستند. (۱۸). لت: اینکه چنین. (۱۹). مج، وز، مت، لت: خبری. (۲۰). مج، وز، مت، لت، مر: معنی آن که. صفحه : ۲۱۶ حاجت نباشد. وَ إِذ قالَ اللّهُ یا عِیسَی ابنَ مَریَمَ أَ أَنتَ قُلتَ لِلنّاسِ اتَّخِذُونِی وَ أُمِّی إِلهَینِ مِن دُونِ اللّهِ، یاد کن ای محمّد چون گفت، یعنی چون گوید خدای تعالی روز قیامت عیسی مریم را که تو گفتی مردمان را که مرا و مادرم را به خدایی«۱» گیری«۲» بدون خدای تعالی. و بعضی«۳» گفتند: معطوف است علی ما قبلها، و عامل در او یَومَ یَجمَعُ اللّهُ الرُّسُلَ«۴»، ثمّ قال و ذلک اذ یقول اللّه«۵» له یا عِیسَی ابنَ مَریَمَ«۶» اذکُر نِعمَتِی و یقول له: أَ أَنتَ قُلتَ لِلنّاسِ. ابو القاسم بلخی«۷» گفت: اینکه ماضی است بر حال و صورت خود، و اینکه آنگه بود که خدای تعالی«۸» عیسی را به آسمان برد، و هم ابو القاسم بلخی گفت: «اذ» به معنی «اذا» استعمال کنند تا آیت محمول بود بر آن که اینکه قول روز قیامت باشد، و مثله قوله تعالی: وَ لَو تَری إِذ فَزِعُوا فَلا فَوتَ«۹»، کأنّه تعالی قال: اذا یفزعون، و قال اللّه تعالی: وَ لَو تَری إِذِ الظّالِمُونَ مَوقُوفُونَ«۱۰»، و قوله: وَ لَو تَری إِذِ المُجرِمُونَ ناکِسُوا رُؤُسِهِم عِندَ رَبِّهِم«۱۱»، قال ابو النّجم: ثمّ جزاه اللّه عنّا اذ جزی جنّات عدن فی علالیّ العلی و المعنی «اذا»، و قال الأسود: و الان اذ هازلتهنّ و انّما یقلن الا لم یذهب المرء مذهبا هذا البیت اخرم. فامّا استعمال «اذا» به معنی «اذ» یقول بعض اهل الیمن: و ندمان یزید الکأس طیبا سقیت اذا تغوّرت النّجوم مراد ماضی است آن«۱۲» جا، و امّا لفظ ماضی به معنی مستقبل«۱۳» بسیار است در ------------------------------ (۱). لت، مر: به خدای. (۲). مج، وز، مت، آج، لب، آف، لت، مر: گیرید. (۳). مج، وز، مت دگر، لت مر دیگر. [.....]

(۴). لت است. (۵). لت تعالی. (۶). اساس و دیگر نسخه بدلها: ندارد، با توجه به ضبط قرآن مجید افزوده شد. (۷). لت قدس سره. (۸). لت: خداوند تبارک و تعالی. (۹). سوره سبا (۳۴) آیه ۵۱. (۱۰). سوره سبا (۳۴) آیه ۳۱. (۱۱). سوره سجده (۳۲) آیه ۱۲. (۱۲). لت: اینکه. (۱۳). لت در میان عرب و اهل نجات. صفحه : ۲۱۷ قرآن نحو«۱» قوله: وَ نادى أَصحابُ الجَنَّةِ«۲» وَ نادى أَصحابُ الأَعرافِ«۳»، و بر عکس مستقبل گویند و مراد ماضی چنان که«۴» گفت:«۵» فاذا مررت بقبره فانحر به خوص الرّکاب و کلّ طرف سابح و انضح جوانب قبره بدمائها فلقد یکون اخادم و ذبائح ای لقد کان. اگر گویند: شاید که خدای [۵۴- ر]

تعالی ملامت کند عیسی را- علیه السّلام- به چیزی که او را در آن گناه نبود، و غرض در اینکه استفهام و تقریر چه باشد، و خدای تعالی دانست که عیسی- علیه السّلام- اینکه نگفته باشد! جواب آن است که گوییم: اینکه صورت استفهام است و مراد تقریع و توبیخ آن قوم«۶» که اینکه اعتقاد کرده بودند، و اینکه چنان باشد که یکی از ما گوید کسی را که: تویی که فلان کار کردی، کاری که داند که او نکرده است، به حضور آن کس که دعوی کند و حواله کند آن کار بر او و غرضش تکذیب او باشد. جوابی«۷» دیگر از اینکه سؤال آن است که: عیسی- علیه السّلام- بی‌خبر بود از آن که ترسایان«۸» در حقّ او و مادر او گفتند از پس او، خدای تعالی اینکه بگفت به صورت استفهام و مراد اعلام عیسی«۹» تا او بداند که قوم او از پس او در او چه محال گفتند. عیسی- علیه السّلام- جواب دهد: سبحانک، منزّهی و دور از عیب«۱۰» مرا نباشد که چیزی گویم که حقّ من نباشد اگر من گفته بودمی تو دانستی که گفته من است«۱۱»، برای آن که آنچه در نفس من است تو دانی و آنچه در نفس توست«۱۲» من ندانم. بدان که لفظ «نفس» در لغت منقسم«۱۳» بود بر اقسامی«۱۴» مختلف: نفس نفس آدمی باشد و جز آن از حیوان و آن به معنی روح و حیات و مهجه«۱۵» بود چون آن باطل ---------------------------------- (۱). لت: نیز آمده است. (۲). سوره اعراف (۷) آیه ۴۴. (۳). سوره اعراف (۷) آیه ۴۸. (۴). لت شاعر. [.....]

(۵). مج، وز، مت شعر. (۶). لت را. (۷). آج، لب: جواب. (۸). اساس، بم: درسایان/ ترسایان. (۹). آج، لب، لت بود. (۱۰). آن: غیب. (۱۱). مر تَعلَمُ ما فِی نَفسِی وَ لا أَعلَمُ ما فِی نَفسِکَ (۱۲). اساس تست. (۱۳). مت، آن: مستقیم. (۱۴). آج، لب: اقسام. (۱۵). مج، بم، آن: بهجت. صفحه : ۲۱۸ شود آدمی از آن بشود«۱» که حی باشد، و منه قوله تعالی: کُلُّ نَفسٍ ذائِقَةُ المَوتِ«۲». و نفس تن و جان به یک جای«۳» باشد، چنان که: کُلُّ نَفسٍ بِما کَسَبَت رَهِینَةٌ«۴»، و نفس شیء و ذات او و عین او یکی باشد، و منه قولهم: فعل فلان نفسه و جاءنی«۵» الآخر بنفسه، و «نفس» به معنی انفت«۶» باشد و حمیّة، چنان که گویند: لیس لفلان نفس ای حمیّة، و انفة«۷» و نفس به معنی ارادت و عزم باشد فی قول الشّاعر: فنفسای نفس قالت ائت إبن بحدل تجد فرجا من کلّ عمّی تهابها و نفس تقول اجهد نجاءک لا تکن کخاضبة لم یغن یوما خضابها مردی بنزدیک حسن بصری آمد و گفت: من حج نکرده‌ام، یک نفس مرا می‌گوید حج کن دیگر نفس می‌گوید زن کن. حسن گفت: نفس یکی است و لیکن تو را دو همّت است یکی می‌گوید: حج کن و یکی می‌گوید زن کن، و او را حج فرمود، و قال الممزّق العبدی«۸»: الا من لعین قد تأها حمیمها و أرّقنی بعد المنام همومها فباتت له نفسان شتّی همومها فنفس تعزّیها و نفس تلومها و از اقسام او چشم«۹» بد که به مردم رسد آن را نفس خوانند«۱۰» و در خبر است که رسول- علیه السّلام- در رقیه گفت«۱۱»: بسم اللّه ارقیک و اللّه یشفیک من کلّ داء هو فیک من عین عاین و نفس نافس و حسد حاسد. إبن الأعرابی گفت: نفوس آن باشد که مردم را به چشم بزند و اعرابی مردی را وصف کرد و گفت: کان و اللّه حسودا کذوبا«۱۲» نفوسا، و قال عبد اللّه بن قیس الرقیّات«۱۳»: یتّقی«۱۴» اهلها النّفوس علیها فعلی نحرها«۱۵» الرّقی و التّمیم ---------------------------------- (۱). مج، مت: شود. (۲). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۸۵. (۳). مج، وز، مت، لت: جا. [.....]

(۴). سوره المدثر (۷۴) آیه ۳۸. (۵). اساس، لت، آن، مر: جانی، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷- ۶). اساس، لب، بم، آن: انفسه، با توجه به مج تصحیح شد. (۸). مج، وز، مت، آج، لت، مر: الممزق العبدی. (۹). اساس بم، آن: جسم، با توجه به مج تصحیح شد. (۱۰). لت: گویند. (۱۱). مج، وز، مت، لت، مر: گفتی. (۱۲). مج، وز، مت و. (۱۳). آن: عبد اللّه بن قیس الرقاب. (۱۴). آن: یبقی، مج، وز، مت: تبقی. (۱۵). لب، لت: بحرها. صفحه : ۲۱۹ و نفس از دار و دباغ آن مقدار باشد که«۱» به او دباغت کنند. امّا در آیت مراد به «نفس» غیب است، یعنی آنچه در دل و غیب من است تو دانی، و آنچه در غیب و علم تو است من ندانم. و گفتهاند: از اقسام نفس یکی عقوبت است فی قوله: وَ یُحَذِّرُکُمُ اللّهُ نَفسَهُ«۲»، أی عقوبته، و گفتهاند: مراد به اینکه «نفس» ذات است، و معنی آن است که: و یحذّرکم اللّه«۳» ایّاه. اگر گویند: «غیب» را چرا نفس خواند! گوییم: برای آن که محلّ آن در تن پوشیده باشد چون محلّ نفس که حیات است و اگر نفس در حقّ عیسی- علیه السّلام- حقیقت است و در حقّ قدیم تعالی بر سبیل ازدواج هم وجهی دارد«۴». إِنَّکَ أَنتَ عَلّامُ الغُیُوبِ، که تو داننده غیبها و کارهای پوشیدهای. قوله تعالی: ما قُلتُ لَهُم إِلّا ما أَمَرتَنِی بِهِ، عیسی جواب آنچه خدای تعالی گفت: أَ أَنتَ قُلتَ لِلنّاسِ، گفت: بار خدایا من نگفتم ایشان را الّا آنچه تو مرا فرمودی: [۵۴- پ]

أَنِ اعبُدُوا اللّهَ. در معنی و محلّ او خلاف کردند. سیبویه گفت: «أن» به معنی أی مفسّره است. نبینی که اینکه تفسیر و بیان آن است که خدای تعالی فرمود او را و مثله قوله: وَ انطَلَقَ المَلَأُ مِنهُم أَنِ امشُوا«۵»، یعنی أی امشوا، برای آن که مفسّر آن است که پیش اوست. و روا بود که محلّ او نصب بود به آن که بدل «ما» ست، و «ما» در محلّ نصب است، و شاید که در محلّ جر بود به آن که بدل باشد از «به» به تقدیر اعادت حرف جر «ما امرتنی به، بان اعبدوا الله». و شاید که محلّ او رفع بود خبر مبتدای محذوف، و التّقدیر و هو ان اعبدوا اللّه. بار خدایا من ایشان را هیچ نگفتم مگر آنچه مرا فرمودی از دعوت ایشان با عبادت خدای که خدای من است و خدای شما، وَ کُنتُ عَلَیهِم شَهِیداً، و تا در میان ایشان بودم گواه بودم بر ایشان، با آنچه میکردند. فَلَمّا تَوَفَّیتَنِی، چون مرا بمیرانیدی و جان برداشتی. و گفتند: اینکه لفظ دلیل است بر آن که خدای تعالی عیسی را بمیرانید و آنگه زنده کرد و به آسمان برد، و کذلک قوله: إِنِّی مُتَوَفِّیکَ وَ رافِعُکَ إِلَیَّ«۶». و -------------------------------- (۱). مج، وز، مت، مر یکبار. (۲). سوره آل عمران (۳) آیه ۲۸. (۳). آج، لب و. [.....]

(۴). مج، وز، مت، لت، مر: باشد. (۵). سوره صاد (۳۸) آیه ۶. (۶). سوره آل عمران (۳) آیه ۵۵. صفحه : ۲۲۰ بعضی دگر گفتند: توفّی قبض باشد، بر قبض روح حمل نباید کردن چون مطلق بود مگر به قرینه، نبینی که خدای تعالی اینکه لفظ فرمود در قرآن و مراد به آن نه قبض روح فی قوله تعالی: اللّهُ یَتَوَفَّی الأَنفُسَ حِینَ مَوتِها وَ الَّتِی لَم تَمُت فِی مَنامِها«۱». خفته را که مرده نباشد متوفّی خواند«۲» و قول اوّل درستتر است برای آن که اگر چه در وضع لغت توفّی بر اطلاق، قبض باشد، به عرف مخصوص شده است به مرده و اینکه عرفی مستقرّ است و مستمر، نبینی«۳» که آن کس که گوید: فلان متوفّی است از اطلاق او هیچ مقبوض ندانند و [نه]«۴» نیز خفته جز مرده! کُنتَ أَنتَ الرَّقِیبَ عَلَیهِم، بار خدایا«۵» چون مرا وفات دادی و از میان ایشان ببردی، تو نگهبان بودی بر ایشان. و «رقیب» نگهبانی باشد که نیک محافظت کند بر آنچه او را رقیب آن کرده باشند، یقال: رقبه یرقبه رقبا و رقبة، قال: علیّ رقبة من سائل و مسؤول، بار خدایا نه آن است که تو نگهبان ایشانی، تو به همه چیزی حاضری و بر همه چیزی گوای«۶» و رجوع معنی همه«۷» با عالمی باشد. قوله تعالی: إِن تُعَذِّبهُم فَإِنَّهُم عِبادُکَ- الایة، آنگه عیسی- علیه السّلام- چون خدای تعالی گفت: فَإِنِّی أُعَذِّبُهُ عَذاباً لا أُعَذِّبُهُ أَحَداً مِنَ العالَمِینَ«۸»، گفت: بار خدایا: اگر عذاب کنی ایشان را بندگان تواند، کس را نبود و نرسد که تو را منع کند از آن و بر تو اعتراض کند. وَ إِن تَغفِر لَهُم، و اگر بیامرزی ایشان را تو خداوند عزیزی«۹» و حکیمی. اگر گویند: نه در

اینکه آیت «غفور«۱۰» رحیم» لایق و بهتر بودی از «عزیز حکیم» گوییم: نه، برای آن که غرضی عیسی- علیه السّلام- در اینکه جا«۱۱» استغفار ایشان است و استرحام برای ایشان، دگر آن که غفران و رحمت بر دو وجه ------------------------------ ------- (۱). سوره زمر (۳۹) آیه ۴۲. (۲). آج، لب، لت: خوانند. (۳). مج، وز، مت، آج، لب، لت: نبینی. (۴). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۵). آف: خدای. (۶). مج، وز، مت، گوائی، آف، آن: گواهی، لت: گواه. (۷). مج، وز، مت، لت: هر دو. (۸). سوره مائده (۵) آیه ۱۱۵. (۹). مج، وز، مت، لت، مر: خداوندی عزیز، آج، لب: خداوند عزیز. (۱۰). اساس، آف، لت، آن و، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۱۱). مج، وز، مت، لت، مر نه. [.....]

صفحه : ۲۲۱ باشد از فاعلش: بر وجه حکمت باشد و بر وجهی بود که حکمت اقتضا نکند، پس اینکه لفظ عامتر است و در فایده شاملتر. دگر آن که غرض عیسی- علیه السّلام- آن است که باز نماید که اگر تو عذاب کنی ایشان را، تو را عزّت و غلبه و قهر«۱» است، و با آن که چنین است بحکمت و صواب [کنی، و اگر بیامرزی هم بر وجه حکمت و صواب]«۲» باشد. قالَ اللَّهُ هذا یَوْمُ یَنْفَعُ الصَّادِقِینَ صِدْقُهُمْ، نافع خواند: «یوم» به نصب، و باقی قرّاء به رفع. حجّت آنان که به رفع خواندند آن است که: «هذا» مبتدا بود و «یوم» خبر او، و حجّت نافع آن است که نصب باشد علی الظّرف من «قال»، کأنّه تعالی قال: انّ هذا القول یقع منه یَوْمُ یَنْفَعُ الصَّادِقِینَ، و «یوم» مضاف است با جمله فعلی، و تقدیر آن است که: هذا یوم ینفع الصّادقین قولهم، و «قال» به معنی یقول است- چنان که گفتیم، و قوله: هذا یَوْمُ یَنْفَعُ الصَّادِقِینَ صِدْقُهُمْ، تعلّق دارد به اینکه قصّه که از پیش رفت من قوله: أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ«۳»، و به جواب عیسی- علیه السّلام- که گفت: ما قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا ما أَمَرْتَنِی بِهِ، بار خدایا؟ من نگفتم ایشان را الّا آنچه [۵۵- ر]

تو فرمودی مرا، و اینکه سخن راست باشد، و درست آن است که صدق راجع نیست با روز قیامت، بل راجع است با دنیا، و تقدیر آن است: که یوم ینفع الصّادقین صدقهم فی الحیوة الدّنیا، برای آن که صدقی و تصدیقی که در قیامت کنند بر آن ثواب نباشد برای آن که ملجأ باشند با آن و علم ضروری حاصل باشد«۴» ایشان را که اگر ایشان خواهند تا معصیت کنند تمکین نکنند ایشان را و منع کنندشان از آن، و دگر مضرّت عظیم عاجل از عذاب دوزخ معلوم و معاینه باشد، و اینکه هم سبب الجاست، نبینی که حق تعالی از ابلیس حکایت کرد: وَ قالَ الشَّیْطانُ لَمَّا قُضِیَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَکُمْ وَعْدَ الْحَقِّ«۵»- الایة، و اینکه جمله حکایت که از او کرد هم راست است، و با آن که راست است هیچ نفع نکند ابلیس را. و آنگه جزا و ثواب صادقان گفت که ایشان را چه باشد: لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِی، ایشان را بهشتها باشد که ------------------------------ (۱). مج، وز، مت، لت، مر: قهر و غلبه. (۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۳). سوره مائده (۵) آیه ۱۱۶. (۴). مج، مت: شود، وز، لت، مر: بود. (۵). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۱۲. صفحه : ۲۲۲ در زیر درختان آن جویها می‌رود و ایشان در آن جا مخلّد و مؤبّد و منعّم باشند بر وجهی که نعیم مقیمان«۱» را زوال نبود. آنگه ایشان را در بهشت چیزی باشد به از بهشت«۲»، و آن رضای خداست از ایشان، خدای تعالی از ایشان راضی باشد به طاعات و ایمان ایشان در دار دنیا، و ایشان از خدای تعالی راضی باشند به ثواب و نعیم که داده باشد«۳» ایشان را و آن فوز و ظفر بزرگ باشد، یقال: فاز بکذا اذا ظفر به و حازه. آنگه گفت«۴»: ملك آسمانها و زمین و آنچه در میان آن است همه خدای راست و در تصرّف اوست، و او بر آن قادر است که چنان که خواهد می‌گرداند و می‌دهد و می‌ستاند، و کس را نرسد که او را از آن منع کند یا بر او اعتراض کند، و بیرون آن بر همه چیز قادر و تواناست از آنچه مقدورات اوست بر هر وجه که صحیح بود که مقدور باشد. ------------------------------ (۱). مج، وز، مت، لت، مر: مقیمشان، آج، لب، بم: مقیم آن. (۲). مر رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ (۳). مج، وز، مت: نعیم بی‌داد و بود. (۴). مر لِلَّهِ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ صفحه : ۲۲۳ سورة الأنعام عبد اللّه عبّاس و مجاهد و قتاده [گفتند]«۱»: اینکه سورت مکّی است، و یزید بن رومان گفت: بهری مکّی است و بهری مدنی

است، و شهر بن حوشب گفت: سورت مکّی است مگر دو آیت: قُل تَعالَوا أَتلُ ما حَرَّمَ رَبُّکُم عَلَیکُم«۲»، و آن آیت که از پس اینکه است. عبد اللّه عبّاس گفت: سورة الانعام به یک بار فرود آمد به مکّه هفتاد هزار فرشته«۳» با آن بودند به تسبیح و تهلیل و تحمید. و اینکه سورت صد و شصت«۴» و پنج آیت است در عدد کوفیان، و شش در عدد بصریان و هفت در عدد مدنیان. و انس مالک روایت کند که رسول- صلّی اللّه علیه و آله- گفت: هیچ سورت بر من فرود نیامد به یک بار مگر سورة الأنعام که چون فرود آمد پنجاه فرشته«۵» او«۶» پنجاه هزار- شک«۷» از راوی«۸» است- با آن بودند و در پیرامن آن بودند، ایشان را زجلی و آوازی بود به تسبیح و تهلیل بر من خواندند«۹» و در دل من قرار دادند آن را چنان که آب را در حوض قرار دهند، و خدای تعالی مرا و شما را به اینکه سورت عزّی داد که پس از [آن]«۱۰» ذلّ نبود، در اینکه سورت دحض حجّت مشرکان کرد و وعده داد، وعده‌ای که خلاف نکند. کعب الأحبار گفت: خدای تعالی افتتاح توریت به معنی -------------------------------- (۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). سوره انعام (۶) آیه ۱۵۱. (۳). وز: فریشته. (۴). مج، وز، مت: شصت، آج، لب، بم، آف، آن، مر: بیست. (۵). مج، وز، مت: فریشته. [.....]

(۶). مر: با او. (۷). مر: و اینکه شک. (۸). لت، مر: واقدی. (۹). مج، وز، مت، مر: خواند، آج، لب، بم، بر می‌خواندند. (۱۰). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. صفحه : ۲۲۴ [اینکه]«۱» آیت کرد که: الحَمدُ لِلّهِ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ وَ جَعَلَ الظُّلُماتِ وَ النُّورَ ثُمَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِم یَعدِلُونَ«۲»، و ختمش به معنی اینکه آیت کرد: وَ قُلِ الحَمدُ لِلّهِ الَّذِی لَم یَتَّخِذ وَلَداً وَ لَم یَکُن لَهُ شَرِیکٌ فِی المُلکِ وَ لَم یَکُن لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ وَ کَبِّرهُ تَکبِیراً«۳»، چون«۴» اینکه سورت جبرئیل علیه السّلام- بر رسول- صلّی اللّه علیه و آله- خواند«۵»، رسول گفت: سبحان اللّه العظیم ، و به روی در آمد به سجده، [۵۵- پ]، آنگه کاتب را بخواند تا هم در شب بنوشت. امّا فضل قراءت او، عبد اللّه عبّاس روایت کند از ابیّ کعب که رسول- علیه السّلام- گفت: سورة الانعام انزله کرد بر من دفعهٔ واحدهٔ، به یکبار، در شیعت او هفتاد هزار فرشته«۶» از آسمان بر«۷» زمین آمدند. هر که اینکه سورت بخواند، [آن]«۸» هفتاد هزار فرشته«۹» بر او صلات«۱۰» فرستند به عدد هر آیتی که در اینکه سورت است شبانه روزی«۱۱». جابر بن عبد اللّه انصاری روایت کند از رسول- علیه السّلام- که«۱۲» گفت: هر که او از سوره الانعام سه آیت بخواند از اوّل او الی قوله: وَ یَعلَمُ ما تَکسِبُونَ«۱۳»، خدای تعالی چهل هزار فرشته را بر وی«۱۴» موکّل کند تا مثل ثواب عبادت خود می‌نویسند او را تا به روز قیامت، و فرشته«۱۵» را از آسمان هفتم فرو فرستد با عمود آهنین تا بر او موکّل باشد، چون شیطان خواهد که او را وسوسه کند یا چیزی در دل او کند«۱۶»، یکی از آن عمود بر او زند، چندانش بیندازد که از میان او و او هفتاد حجاب باشد. چون روز قیامت باشد، قدیم تعالی گوید: بنده من؟ در سایه من برو و از بهشت من می‌خور و از آب کوثر نوش می‌کن و از چشمه سلسبیل غسل می‌کن که تو بنده منی و من خداوند توام. -------------------------------- (۱). اساس، آف، آن: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). سوره انعام (۶) آیه ۱. (۳). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۱۱. (۴). آج، لب: و چون. (۵). مج، وز، مت، لت: بخواند. (۹- ۶). وز: فریشته. (۷). مج، وز، مت: به. (۸). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۱۰). آج، لب، آف: صلوات. [.....]

(۱۱). مج، وز، مت، آج، لب: شبان روزی شبانروزی. (۱۲). مج، مت او. (۱۳). سوره انعام (۶) آیه ۳. (۱۴). مج، وز، مت، لت: برو/ بر او. (۱۵). بم، لت، مر: فرشته‌ای. (۱۶). مج، وز، مت: فکند، لت: افگند. صفحه : ۲۲۵ قوله تعالی:

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱ تا ۱۰]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ الحَمدُ لِلّهِ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ وَ جَعَلَ الظُّلُماتِ وَ النُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِم يَعدِلُونَ (۱) هُوَ الَّذِی خَلَقَكُم مِن طِينٍ ثُمَّ قَضى أَجَلاً وَ أَجَلٌ مُسَمًّى عِندَهُ ثُمَّ أَنتُم تَمتَرُونَ (۲) وَ هُوَ اللّهُ فِی السَّماواتِ وَ فِی الأَرضِ يَعلَمُ سِرَّكُم وَ جَهرَكُم وَ يَعلَمُ ما تَكسِبُونَ (۳) وَ ما تَأتِيهِم مِن آيَةٍ مِن آياتِ رَبِّهِم إِلاّ كانُوا عَنها مُعرِضِينَ (۴) فَقَد كَذَّبُوا بِالحَقِّ لَمّا جاءَهُم فَسَوفَ يَأتِيهِم أَنباءُ ما كانُوا بِهِ يَستَهزِؤُنَ (۵) أَ لَم يَرَوا كَم أَهلَكنا مِن قَبلِهِم مِن قَرنٍ مَكَّنّاهُم فِی الأَرضِ ما لَم نُمَكِّن لَكُم وَ أَرسَلنَا السَّماءَ عَلَيهِم مِدراراً وَ جَعَلنَا الأَنهارَ تَجرِی مِن تَحتِهِم فَأَهلَكناهُم بِذُنُوبِهِم وَ أَنشَأنا مِن بَعدِهِم قَرناً آخَرِينَ (۶) وَ لَو نَزَّلنا عَلَيكَ كِتاباً فِی قِرطاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيدِيهِم لَقالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِن هذا إِلاّ سِحرٌ مُبِينٌ (۷) وَ قالُوا لَو لا أُنزِلَ عَلَيهِ مَلَكٌ وَ لَو أَنزَلنا مَلَكاً لَقُضِيَ الأَمرُ ثُمَّ لا يُنظَرُونَ (۸) وَ لَو جَعَلناهُ مَلَكاً لَجَعَلناهُ رَجُلاً وَ لَلَبَسنا عَلَيهِم ما يَلبِسُونَ (۹) وَ لَقَدِ استُهزِئَ بِرُسُلٍ مِن قَبلِكَ فَحاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنهُم ما كانُوا بِهِ يَستَهزِؤُنَ (۱۰)

[ترجمه]

سپاس«۱» خدای را آن که بیافرید آسمانها و زمین«۲» و بیافرید«۳» تاریکیها و روشنایی«۴» پس آنان که کافر شدند به خدایشان شرک می‌آرند. . اوست آن که آفرید شما را از گل پس حکم کرد وقتی و وقتی نام نهاده نزدیک او پس شما شک می‌کنی«۵». و اوست خدا در آسمانها و در زمین می‌داند«۶» نهان شما و آشکار شما و می‌داند آنچه می‌کنی«۷» شما، و نیاید به ایشان از آیتی«۸» از آیتهای خدایشان مگر بودند از آن برگردیده گان«۹». بدروغ داشتند حقّ را چون آمد به ایشان زود بود که بیاید به ایشان خبرها آنچه به آن فسوس کردند«۱۰». ---------------------------------- (۱). مل، مر: ترجمه آیات ندارد. (۲). مج، وز، مت: زمینها، آج، لب را. (۳). مج، وز، مت، لت: آفرید، آج، لب: پدید آورد، آن: بیافریدی. (۴). آج، لب: روشنی، آن: رشنایی. (۵). مج، وز، مت، لت: می‌کنید. (۶). مج، وز، مت، لت: داند. (۷). مج، وز، مت، لت، آف: می‌کنید، آج، لب: می‌اندوزید. (۸). آج، لب: هیچ دلیل از دلایل قدرت. [.....]

(۹). مج، مت، لت: برگردنده، آج، لت: روی گردانندگان. (۱۰). مج، مت، وز، لت: کردندی، بم، آن کردن. صفحه : ۲۲۶ ندیدند که چند هلاک کردیم از پیش ایشان از گروهی که ممکّن کردیم«۱» ایشان را در زمین آنچه نکردیم«۲» شما را و بفرستادیم باران بر ایشان شباروزی«۳» و کردیم جویها روان از زیر«۴» ایشان هلاک کردیم ایشان را به گناهانشان و بیافریدیم از پس ایشان گروهی دیگر. اگر بفرستیم بر تو کتابی«۵» در کاغذی بسایند«۶» به دستهاشان«۷» گویند آنان که کافر شدند نیست اینکه مگر جادوی پیدا«۸». گفتند چرا فرود نیامد بر او فرشته و اگر بفرستیم فرشته بگزاراند«۹» کاری پس مهلت ندهند ایشان را. و اگر کنیم او را فرشته کنیم او را مردی و بپوشانیم بر ایشان آنچه می‌پوشانند. و بدرستی که فسوس داشتند پیغامبرانی از پیش تو در رسید به آنان که فسوس داشتند از ایشان آنچه بودند که به آن فسوس داشتند. قوله: الحَمدُ لِلّهِ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ، مقاتل گفت: سبب نزول سوره«۱۰» آن«۱۱» بود که مشرکان با رسول- علیه السّلام- محاجّه کردند گفتند من ربّک خدای تو ---------------------------------- (۱). مج، مت، وز، لت: تمکین کردیم، آج، لب: جای دادیم. (۲). آج، لب: جای ندادیم. (۳). مج، مت: بارنده، وز: برنده، آج، لب: ریزان. (۴). آج، لب: فرود جایها. (۵). مج، مت، وز، لت: نامه، آج، لب: نبشته. (۶). اساس، بم، آف: بنسایند، با توجه به مج، وز تصحیح شد، آج، لب: پس بسایند. (۷). آج، لب هر آینه. (۸). مج، وز، مت، لت: روشن، آج، لب:

هویدا، بم، پیدا. (۹). مج، وز، مت، آف، آن: بگذارند، لت: بگزارید. (۱۰). آف آیه، وز اینکه آیه. (۱۱). مج، وز، مت، آج، لب: ندارد. صفحه : ۲۲۷ کیست! ای محمّد«۱»! گفت خداوند آسمانها و زمینها، ایشان جحود کردند و تکذیب او کردند در اینکه حدیث خدای تعالی اینکه سوره فرستاد و گفت سپاس خدای را که آفریدگار آسمانها و زمین است. مفسّران گفتند: خدای تعالی آسمان به دو روز آفرید یک شنبه و دوشنبه و زمین به دو روز آفرید سه شنبه و چهار شنبه، وَ جَعَلَ الظُّلُماتِ وَ النُّورَ، «جعل» آن جا به معنی «خلق» است برای آن که متعدّی است به یک مفعول، و بعضی علما گفتند: «جعل» صله است، أعنی زیاده، و تقدیر آن است که: خلق السّموات و الارض و الظلمات و النّور. سدّی گفت: مراد به ظلمات و نور شب و روز«۲» است، قتاده گفت: مراد بهشت و دوزخ است، بعضی دگر گفتند: مراد حقیقت روشنایی است و تاریکی، و اینکه اولیتر است برای دو وجه«۳»: یکی برای عموم را و دیگر برای حمل کلام علی ظاهره و حقیقته. بعضی دگر گفتند تقدیر آن است که: خلق السّموات [و الارض]«۴» و قد جعل الظّلمات و النّور، فایده «قد» اینکه جا«۵» تقریب الفعل من الوجود«۶» باشد یعنی آسمان و زمین بیافرید و ظلمات و نور آفریده بود پیش از آن بر اینکه قول «واو» حال باشد، عطف نباشد. قتاده گفت خدای تعالی آسمان پیش از زمین آفرید«۷» و بهشت پیش از دوزخ آفرید و ظلمت پیش از نور و کیفیّت [۵۶- پ]

خلق آسمان و زمین در مجلّد اوّل رفته است. ثُمَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِم یَعدِلُون، قطرب گفت: در کلام محذوفی هست و تقدیر آن است که: ثمّ الّذین کفروا بعد هذا الشّأن بربّهم یعدلون پس کافران بعد از اینکه بیان بتان و معبودان خود را که جماداتند«۸» با«۹» خدای تعالی برابر می‌کنند. و «عدل» برابر کردن چیزی با«۱۰» چیزی باشد، یقال: عدلت الشّیء بالشّیء فاعتدل، و ------------------------------- (۱). مج، وز، مت، آج، لب: ندارد. [.....]

(۲). بم، آف، آن: قدر. (۳). مج، وز، مت، مر را، لت: چیز. (۴). اساس، بم: ندارد، با توجه به مج افزوده شد. (۵). آج، لب، بم، آف، آن: آنجا. (۶). وز: الوجوه. (۷). مج: بیافرید. (۸). مج، وز، مت، آف، لت، آن: جمادانند. (۹). مج، وز، مت، لت، مر: به. (۱۰). مج، وز، مت، لت، مر: به، آن: بر. صفحه : ۲۲۸ «عدل» که خلایف«۱» جور«۲» باشد از آن جاست برای آن که راستی بود، و «عدل» تنگ«۳» باشد برای آن«۴» که معادل آن دیگر بود، و نضر بن شمیّل گفت: «با» به معنی «عن» است اینکه جا، و تقدیر آن است که: ثمّ الّذین کفروا عن ربّهم یعدلون، من العدول، پس کافران از خدایشان عدول و اعراض می‌کنند و عرب با آن که [«باء» را«۵»]

یک بار به معنی «عن» گویند و یک بار به معنی «من» چنان که خدای تعالی گفت: عَیناً یَشرَبُ بِها عِبادُ اللّهِ«۶»، و المعنی منها چنان که عنتره گفت:«۷» شربت بماء الدّحرضین فاصبحت زوراء تنفر عن حیاض الدّیلم و المعنی شربت من ماء الدّحرضین. هُوَ الَّذِی خَلَقَکُم مِن طِینٍ، او آن خداست«۸» که بیافرید شما را از گل، یعنی پدر شما را که آدم بود و اصل شما بود و اگر گویند نه اینکه مناقضه بود که در یک آیت گفت آدم را از خاک آفریدم و در اینکه آیت گفت: از گل. و در دگر آیت از حمأ«۹»، و در دگر آیت از صلصال، اینکه مناقضه به چه زایل خواهی کردن! جواب آن است که گوییم: در اخبار چنین آمد که خدای تعالی بفرمود تا خاک آدم بر در بهشت بیفگندند«۱۰»، و به یک روایت دیگر میان مکّه و طایف چهل سال [خاک بود چون چهل سال بگذشت خدای تعالی فرمان داد تا چهل شبان روز باران بر او بارانیدند«۱۱» تا گل شد چهل سال گل بماند]«۱۲» آنگه متغیّر شد«۱۳» حمأ مسنون شد، گل سیاه رنگ سالخورده چهل سال چنان بماند، آنگه خشک شد صلصال گشت، خدای تعالی صورت آدم بر آن صلصال نگاشت«۱۴» و جثّه آدم از آن مصوّر کرد چنان که صورت و شکل آدمی است. فرشتگان«۱۵» بر او گذر«۱۶»

می کردند«۱۷» و می گفتند: خدای ما خلقی خواهد ------------------------------ (۱). مج، وز، مت، لت، مر: خلاف. (۲). آف: جود. (۳). لت: تنگ بار. (۴). مج، وز، مت: از. (۵). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز، افزوده شد. [.....]

(۶). سوره دهر (۷۶) آیه ۶. (۷). مج، وز، مت شعر. (۸). مج، مت: خدایی، وز، لت، مر: خدای. (۹). وز: جماد. (۱۰). آف: بیفکند. (۱۱). وز: باریدند، آج، لب، لت: بیارید. (۱۲). اساس، بم: ندارد، با توجه به مج افزوده شد. (۱۳). مج، وز، مت، لت، مر: کشت. (۱۴). مج، مت: بکاشت، لت: بنگاشت. (۱۵). مج، وز: فریشتگان. (۱۶). اساس، آن: گزر. (۱۷). آج، لب: کردند. صفحه : ۲۲۹

آفریدن«۱». ابلیس روزی با جماعتی فرشتگان«۲» بر او بگذشت گفت: خدای تعالی از اینکه خاک و گل خلقی خواهد آفریدن، اگر شما را طاعت او فرماید«۳» چه خواهی کردن«۴»! گفتند: انقیاد و سمع و طاعت. ابلیس گفت: امّا من طاعت ندارم اینکه را که من می‌بینم که اصل او چیست تا بدانی که ابلیس همیشه کافر بود و لکن نفاق می‌ورزید. آنگه روح در آدم دمید و او را خلقی سویّ تمام بیافرید، ثُمَّ قَضی أَجَلًا وَ أَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ، پس حکم کرد بر او اجلی و وقتی، و اجلی«۵» نامزد کرده بنزدیک اوست. حسن و قتاده و ضحّاک گفتند: اجل اوّل از وقت خلق او بود تا به وقت مرگش، و اجل دوم از وقت مرگ است تا به وقت بعث مدّت مقام در برزخ، برای آن گفت: «عنده» که در آن وقت به منزل اوّل باشد از منازل آخرت و روی به سرای حکم خدای دارد که دار جزاست. مجاهد و سعید جبیر گفتند: «اجل» اوّل اجل دنیاست و «اجل» دوم اجل آخرت«۶»، برای آن گفت: «عنده» که آن جا حکم او را باشد دگر کس را آن جا حکم نباشد، و عطیّه گفت از عبد اللّه عبّاس که: مراد به اجل اوّل خواب است که یشبه الموت و هو أخوه، او را در خواب بدارد تا به وقت بیداری، و مراد به اجل دوم وقت مرگ است و برای آن گفت «عنده» که علم آن بنزدیک اوست، و بعضی دگر گفتند: هر دو اجل یکی است، و تقدیر کلام آن است که: قضی لکم اجلا و هو اجل مسمّی عنده، شما را وقتی و اجلی بر زد و آن وقت و اجل، مسمّی است بنزدیک او، کس علم آن نداند مگر او و کس از آن در نگذرد. و گفته‌اند: برای آن گفت «عنده» که آجال در لوح محفوظ نبشته«۷» است و آن آن جاست که کس را حکم نباشد جز او را. و بعضی دگر گفتند: به اجل اوّل ------------------------------ (۱). بم، آف: آفرید. (۲). مج، وز: فریشتگان. [.....]

(۳). لت: فرمایند. (۴). مج، وز، مت، آج، لب، آف، آن، مر: خواهید کردن. (۵). آج، لب: اجل. (۶). مج، وز، لت است. (۷). آف: بنوشته. صفحه : ۲۳۰ [۵۷- ر]

اجل آنان خواست که پیش ما بودند و رفتند، و به اجل دوم اجل آنان که مانده‌اند و از پس ما آیند. امّا «أجل» وقت باشد من قولهم: دین مؤجّل، ای موقّت. و «وقت» عبارت است از حرکات فلک، و گفته‌اند: وقت حادثی باشد یا آنچه تقدیرش تقدیر حادث بود«۱» که حدوث غیری به او تعلّق دارد. امّا حادث چنان بود مثلا که قدوم زید مؤجّل کنند به طلوع آفتاب، چون قدوم زید معلوم نباشد و طلوع آفتاب معلوم بود«۲»، اینکه حادثی است معلّق به حادثی، و آنچه تقدیرش حادث باشد«۳» و اگر چه بر حقیقت او حادث نبود و چنان بود که قدوم زید مشروط کنند به انتفای دخول عمرو در شهریا«۴» به انتفای حیات شخصی، و اینکه امری«۵» مجدّد باشد و حادث نبود بل در تقدیر حادث بود، و معنی آن که: اگر«۶» در وجود داشتی حادث بودی، پس چون چنین باشد اجل دین وقت وجوب قضایش باشد، و اجل مرگ وقت حصول مرگ باشد، و اجل قتل وقت حصول قتل باشد. و اجل بنزدیک ما یکی باشد مرد را اگر وفاتش به مرگ باشد و اگر به قتل و آن وقت«۷» که اگر او را بنکشتندی«۸» تا به آن وقت بماندی آن را بر مجاز اجل خواندند«۹» برای آن که چون حدوث فعل در آن وقت نباشد [آن را اجل آن فعل گفتن مجاز باشد چنان که آن را که در معلوم چنان بود که اگر به او دهند صلاح او باشد و نداده باشند]«۱۰» از مال و ملک آن را رزق و ملک [او]«۱۱» نخوانند الّا بر مجاز. و ابو

القاسم بلخیّ گفت«۱۲»، و بغـدادیان نیز گفتند: اجل دو است، یکی آن که قتل در او حاصل شود، و یکی آن که در معلوم باشد که اگر بنکشتندی او را یا به آن آفت بنمردی تا به آن«۱۳» وقت بماندی، و به اینکه آیت تمسّک کردند«۱۴» که ما در ------------------------------------ (۲- ۱). مـج، وز، مت: بدلها: باشد. (۳). آج، لب: بود. (۴). مج، وز، مت: ندارد. (۵). آج، لب، آن: امر. (۶). مـج، وز، مت، لت در، چاپ شـعرانی (۴/ ۳۸۶) اینکه قول ۷. مـج، وز، مت، لت را. (۸). مـج، وز، مت: بنکشتی. (۹). مج، وز، مت، لت: خوانند. (۱۰). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. [.....]

(۱۱). مـج، وز، مت: ندارد. (۱۲). مـج، وز، مت، آف، لت: تـا. (۱۳). مـج، وز، مـت، آف، لت: او را تـا به آن. (۱۴). مج، وز، مت: کرد، کج، لب، کردندی. صفحه : ۲۳۱ اوییم«۱» من قوله: ثُمَّ قَضی أَجَلًا وَ أَجَلٌ مُسَمًّی عِنْدَهُ تفسیر بر آن داد که أجل اوّل وقت قتل است یا مرگ به غرق و هدم، و أجل دوم آن وقت است که خدای داند که اگر بنکشتندی او را یا به آن آفت بنمردی تا به آن وقت بماندی، و دگر به اینکه آیت تمسّک کردند«۲» که گفت: وَ أَنْفِقُوا مِنْ ما رَزَقْناکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ فَیَقُولَ رَبِّ لَوْ لا أَخَّرْتَنِی إِلی أَجَلٍ قَرِیبٍ«۳»، و جـواب از آن آیت آن است که گفته شـد از اقـوال مفسّـران که: یکی أجـل مرگ است و یکی أجل حیات- بر اختلافی که رفت. و جواب از اینکه آیت دوم آن است که: اینکه را خـدای تعالی بر مجاز أجل خوانـد، و کذلک قوله: وَ یُؤَخِّرَکُمْ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی«۴»، و قرآن از مجـاز خـالی نیست. امّـا تبقیـۀ المقتول، و آن که او را اگر بنکشـتندی بمانـدی یـا در حـال بمردی قطع نیست بر هیچ دو، [و]«۵» هر دو مجوّز است، چنان که یکی از ما«۶» هر ساعت و هر وقت مجوّز است و ممکن که بمیرد یا بماند، چه اینکه به مصلحت تعلّق دارد و روا بود که مصلحت او«۷» مرگ باشد یا زندگانی باشد و ما را به آن طریقی نیست. پس قطع کردن بر او محـال باشـد، بـل روا بود که مصـلحت در حیـات بود او را خـدای تبقیه کنـدش، و روا بود که در اخـترام بود او را وفـاتش دهـد پس قطع را وجهی نبود و اگر چنـان بودی که آن را که بکشـند«۸» اگر او را بنکشـتندی لاـ محال هم در حال بمردی واجـب کردی کـه آن کس کـه او جمله چهـار پـای او را«۹» به ظلم بکشتی بـایستی تـا«۱۰» منعم«۱۱» بـودی بر او و احســان کرده بودی«۱۲» و او را شکر او واجب بودی، چه اگر او«۱۳» بنکشتی در حال بمردی«۱۴» و تلف شدی بر وی و خلاف اینکه معلوم است و ما دانیم بضرورت که«۱۵» مسـتحقّ ذم و عقوبت و لعنت باشد از ما و از خدای تعالی دگر واجب ------------------------------------ (۱). مج، وز، مت: در آنیم. (۲). مج، وز، مت، لت: کرد. (۳). سوره منافقون (۶۳) آیه ۱۰. (۴). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۱۰. (۵). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد. (۶). آج، لب: از ما یکی. (۷). مج، وز، مت، لت: که او را مصلحت. (۸). مت: بکشتند. (۹). مج، وز، مت، لت: چهار پای کسی را. (۱۰). مج، وز، مت: که. [.....]

(۱۱). مج، مت: متعجب. (۱۲). آج، لـب، لت بر او. (۱۳). آف را. (۱۴). مـج، وز، مت، لت: بمردندی. (۱۵). مج، وز، مت، لت او. صفحه : ۲۳۲ کردی که آن ظالم که کسـی را به ظلم می‌کشـد«۱» مسـتحقّ ذم و عقـاب نبودی، چه اگر او بنکشـتی او را او خود در حال بمردی قطعا و یقینا، و خلاف اینکه معلوم شـده است عقلا و شـرعا. قوله: ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ، خطاب است با مشـرکان، گفت: پس از اینکه همه نعم و آیات و بیّنات از خلق آسمان و زمین و ابداع غرایب و بدایع [۵۷- پ]

و اظهار انواع صنایع در او [و]«۲» خلق شـما از آدم و خلق آدم از گل و هر یکی را اجلی و وقتی نهادن و حکم و قضا کردن با اینکه همه نعمت هم شـک می‌کنی«۳» در وجـود و الهیّت و وحـدانیّت من و نظر و تفکّر نمی‌کنی«۴» تـا شـما را علم حاصل شود و شکّ برخیزد. وَ هُوَ اللَّهُ فِی السَّماواتِ وَ فِی الْأَرْضِ، اینکه آیت محتمل دو معنی است: یکی آن که او خداست در آسـمانها و زمینها، یعنی معبود است و منفرد به تـدبیر و تقدیر در او، کس را [با او]«۵» در آن شـرکت نیست چنان که یکی از ما گویـد: هو الامیر فی البلد و

الملک فی الولایة، و مراد نه حلول و نزول باشد، و کذا«۶» هو الخلیفة فی الشّرق و الغرب، و محال است وجود او در یک حال به مشرق و مغرب«۷»، پس معنی اینکه باشد که گفتیم که: او مدبّر است در شرق و غرب و پادشاه است«۸» بر بحر«۹» و بر «هو» مبتداست و «اللّه» بدل است از او، و فِی السَّماواتِ وَ فِی الأَرضِ، در محلّ خبر مبتداست، و تقدیر آن که: هو اللّه المعبود فی السّموات و فی الارض المدبّر فیهما«۱۰»، و روا بود که خبر بعد خبر باشد چنان که گفت: وَ هُوَ الَّذِی فِی السَّماءِ إِلهٌ وَ فِی الأَرضِ إِلهٌ«۱۱»، کقولهم: هذا حلو حامض، و تقدیر آن بود: و اللّه فی السّموات و اللّه فی الارض. وجه دوم«۱۲» در معنی آیت آن است که: کلام تمام باشد عند قوله: وَ هُوَ اللّهُ و اینکه ------------------------------- (۱). مج، وز، مت: می‌بکشد. (۵-۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۳). می‌کنی/ می‌کنید. (۴). آف: نمی‌کنید. (۶). مج، وز، مت، لت: کذلک. (۷). آج بود. (۸). اساس: پادشاست. (۹). مت: در بحر. (۱۰). مج، وز، مت، لب، لت: فیها. [.....]

(۱۱). سوره زخرف (۴۳) آیه ۸۴. (۱۲). لب، مر: دویم. صفحه : ۲۳۳ جمله باشد از مبتدا و خبر، آنگه ابتدا کرد و گفت: فِی السَّماواتِ وَ فِی الأَرضِ یَعلَمُ سِرَّکُم وَ جَهرَکُم، و تقدیر آن که: یعلم سرّکم و جهرکم فی السّموات و فی الارض، و اینکه ظرف باشد من قوله: یعلم سرکم و جهرکم فی السموات، برای آن که خلقان یا جن و انس‌اند یا فرشتگان، اینان [در]«۱» آسمان‌اند و آنان«۲» در زمین، و قدیم تعالی به احوال همه عالم است و هیچ بر او پوشیده نیست، یعنی اگر در آسمان باشی«۳» و اگر در زمین باشی«۴» من سرّتان و جهرتان«۵»، پنهان و آشکارتان«۶» دانم و بر من پوشیده نماند، آنچه در دل داری«۷» و آنچه بر زبان رانی«۸» و آنچه کنی«۹» از خیر و شرّ و اندک و بسیار«۱۰». مورد آیت مورد زجر و تهدید است، یعنی من دانم و بر من پوشیده نیست تا هر یکی را جزا دهم به حسب عمل خود تا باشد که ایشان را وعظی بود و زجری از آنچه می‌گویند و می‌کنند. آنگه خبر داد از ایشان و سوء صنیعتشان«۱۱» و در باب عدول و اعراض و تولّی و انحراف از آیات و بیّنات و اعلام«۱۲» معجزات و حجج و دلالات، گفت: هیچ آیت از آیات من به ایشان نیامد، و مراد به آیت دلالت و حجّت است الّا ایشان اعراض می‌کنند و عدول می‌نمایند و انقیاد نمی‌نمایند«۱۳» و «من» اوّل زیادت است، نه آن که بی‌فایده است، بل فایده او تأکید نفی است، اینکه را مؤکّدة النّفی گویند، چنان که یکی از ما گوید: ما جاءنی من رجل. و «من» دوم تبعیض باشد، چنان که: زید من القوم. آنگه گفت: برون«۱۴» آن که اعراض می‌کنند تکذیب می‌کنند حق را و حق به دروغ می‌دارند. و آن تکذیب از آن اعراض می‌آید که چون نظر و تأمّل نمی‌کنند، علم - ------------------------------- (۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). مج، وز، مت، لت: ایشان. (۳). آف: باشید. (۴). باشی/ باشید. (۱۰- ۵). مج، وز، مت، لت و. (۶). مج، وز، مت: آشکارایتان. (۷). آف مر: دارید. (۸). آف، مر: رانید، مج، وز، مت: آری/ آرید. (۹). آف، مر: کنید. (۱۱). مج، وز، مت، لت، مر: صنیعشان. (۱۲). مت و. (۱۳). مج، وز، مت، لت: نمی‌کنید. [.....]

(۱۴). مج، وز، مت، آج، لب، مر: بیرون. صفحه : ۲۳۴ حاصل نمی‌شود ایشان را، لا جرم حق را به دروغ می‌دارند،«۱» به ایشان آید خبر«۲» آنچه به دروغ می‌دارند سخریّت و استهزاء می‌کنند و فسوس می‌دارند، و اینکه هم«۳» کنایت است از تهدید و وعید، چنان که یکی از ما گوید: خبرش با تو آید و ببینی«۴» و بدانی آنچه کرده‌ای، یعنی مقاسات کنی جزای آن را. و مراد به «حق» دین اسلام است و کتاب قرآن و محمّد مصطفی- صلّی اللّه علیه و آله- آنچه شما را بازی و فسانه و فسوس می‌آید فردای«۵» قیامت علم آن بدانی«۶» و خبر آن به شما رسد و عاقبت آن بدانی«۷» و و بال«۸» مآل آن بچشی«۹». قوله: [۵۸- ر]

أَ لَم یَرَوا کَم أَهلَکنا مِن قَبلِهِم مِن قَرنٍ، همزه استفهام راست و مراد تقریر و تقریع است و ملامت، و «لم» حرف جزم است و علامت

جزم سقوط «نون» است، گفت: نمی‌بینند اینکه کافران، یعنی نمی‌دانند که ما چند هلاک کردیم، یعنی بسی هلاک کردیم. و «کم» تکثیر را باشد- پیش ایشان. من قرن، «من» اوّل ابتدای غایت است و دوم تبیین راست. و «قرن» گفتند: جماعتی مردمان باشند، و گفتند: مدّتی از زمان باشد حسن بصری گفت: بیست سال باشد، ابراهیم گفت: صد«۱۰» سال باشد، ابو میسره گفت: ده سال باشد، زجّاج گفت: اهل روزگاری باشد که در او پیغامبری باشد«۱۱» یا معروفانی از اهل علم، گفته‌اند: هشتاد سال بود، و گفته‌اند: صد«۱۲» سال بود، و بر اینکه اقوال مراد اهل قرن باشد. مَکَّنّاهُم فِی الأَرضِ ما لَم نُمَکِّن لَکُم، آن تمکین کردیم ایشان را که شما را نکردیم و آن مکنت و قوّت و استطاعت دادیم ایشان را که شما را ندادیم. عبد اللّه عبّاس گفت: مراد به تمکین امهال«۱۳» و طول عمر است ایشان را عمرهای -------------------------------- (۱). اساس و آن تکذیب از آن اعراض می‌آید چون، که با توجّه به مج، وز زاید می‌نماید. (۲). وز، لت، آج: جزای. (۳). وز: حکم. (۴). اساس: بینی، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۵). آن: فردا در. (۷- ۶). آج، لب، آف: بدانید. (۸). آج، لب و. (۹). آج، لب، آف: بچشید. (۱۰). مج، وز، مت: چهار، لت، مر: چهل. (۱۱). مج، وز، مت: یا سیدی. (۱۲). لت: صد و هشتاد. (۱۳). اساس، لب، بم، آف، آن: اهمال، با توجه به مج تصحیح شد. صفحه : ۲۳۵ دراز دادیم که شما را ندادیم و قوّت اجسام که شما را نیست و مدد اموال و فرزندان چندان که شما را نیست چون قوم نوح و عاد و ثمود، یقال: مکّنته و مکّنت له وَ أَرسَلنَا السَّماءَ عَلَیهِم مِدراراً، حقیقت آسمان اینکه است که ما از بالای خود می‌بینیم آنگه بر مقاربت«۱» ابر را سماء خوانند برای آن که سموّی دارد یا برای آن که به آسمان نزدیک است، آنگه باران را برای آن که از ابر باشد«۲» سما خوانند. و کلّ ما کان فوقک فاظلّک فهو سماءک و کلّ ما کان تحتک فاقلّک فهو ارضک، و اینکه معنی مستقصی برفته است. و «مدرار» مفعال باشد از در، و درّ مصدر درّ یدرّ درّا و درورا و الدّرّ اللّبن لأنّه یدرّ و فی الدّعاء درّ درّه أی کثر«۳» لبنه، آنگه مستعمل شد«۴» تا در همه چیزی«۵» استعمال می‌کنند، و کذا قولهم: للّه درّه، ای للّه خیره، و اصله فی اللّبن حق تعالی باز گفت از نعمتها که بر ایشان کرد و بارانها«۶» که ایشان را داد و آنچه ثمره باران باشد از خصب و سعه و نعمت و مفعال بناء مبالغه باشد کقولهم معطار و مذکار و مئناث«۷» و مؤنّث و مذکّر در او یکی باشد بی‌تاء تانیث وَ جَعَلنَا الأَنهارَ تَجرِی مِن تَحتِهِم، و جویهای روان ساختیم در زیر آن یعنی در زیر قصور و ذرو«۸» ایشان، آنگه به اینکه همه نعمتها و تمکین و پایندگی که ایشان را دادیم. فَأَهلَکناهُم بِذُنُوبِهِم، ایشان را هلاک کردیم به گناهانی«۹» که کردند و گروهی دگر را بیافریدیم به بدل ایشان. و انشاء ابتدای کار باشد، یقال: انشأ فلان یفعل کذا، أی ابتدء. و انشاء الشّعر ابتداءه، آغاز کردن شعر را و گفتن و انداختن آن را انشاء خوانند، و آن کس که از خویشتن نامه نویسد بر طریقه مترسّلان او«۱۰» را منشی خوانند. و «کم» در آیت استفهام است و محلّ او نصب است باهلکنا، برای آن که او را صدر کلام باشد جز فعلی در او عمل نکند که از پس او بود. قوله: وَ لَو نَزَّلنا عَلَیکَ کِتاباً فِی قِرطاسٍ، اینکه جواب آنان است که«۱۱» از جمله -------------------------------- (۱). مج، وز، مت، لت، شعرانی ج ۴ ص ۳۸۹: مقارنه. [.....]

(۲). مج، وز، مت، مل، آف، لت، مر آن را. (۳). آج، لب: کثیر. (۴). مج، وز، مت: باشد. (۵). وز: خیری. (۶). آف: باران را. (۷). همه نسخه بدلها: میناث. (۸). مج، وز، مت، مل، مر: دو ور. (۹). آج، لب: گناهان. (۱۰). لت: آن. (۱۱). مج، وز، مت، لت، مر گفتند. صفحه : ۲۳۶ مشرکان. وَ لَن نُؤمِنَ لِرُقِیِّکَ حَتّی تُنَزِّلَ عَلَینا کِتاباً نَقرَؤُهُ«۱»، خدای تعالی گفت: اگر چنان که ما کتابی بر تو فرو فرستیم بر کاغذی نوشته ایشان به دست بپساوند«۲». مفسّران گفتند: یعنی اگر کتابی خدای تعالی بفرستد بر آن جا نوشته که: یا فلان بن فلان هذا کتاب من اللّه الیک آمن بمحمّد«۳»، ای فلان پسر فلان اینکه نامه‌ای است از خدای تعالی به تو که ایمان آر به محمّد، با اینکه همه هم ایمان نیارند و گویند اینکه جادوی و سحر است«۴». مقاتل و کلبیّ گفتند: سبب نزول«۵» آیت آن بود که نضر بن الحارث و عبد اللّه بن ابی امیّه و نوفل بن خویلد گفتند: یا محمّد ما به تو ایمان نیاریم تا کتابی نیاری خاص برای ما با«۶»

چهار فرشته که گواهی«۷» می‌دهند و می‌گویند اینکه از نزدیک خداست و تو رسول خدایی. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. وَ قالُوا لَو لا أُنزِلَ عَلَیهِ مَلَکٌ‌ گفتند: چرا فرشته«۸» بر او نمی‌فرستد«۹». آنگه خبر داد از عناد و جحود [۵۸- پ]

ایشان و گفت: اگر چنان باشد که ما فرشته‌ای را فرو فرستیم«۱۰» بر حسب اقتراح ایشان، ایشان هم ایمان نیارند و آنگه مصلحت اقتضای تعجیل هلاک ایشان کند بر آن که«۱۱» ایشان را مهلت ندهند«۱۲» در هلاک، و اینکه خلاف مصلحت باشد. و قوله: لَقُضِیَ الأَمرُ، زجّاج گفت: معنی آن است که اتم«۱۳». و قضا بر معانی«۱۴» آمده است و مرجع و معانی جمله به اتمام کار رفتست«۱۵». قوله: فَوَکَزَهُ مُوسی فَقَضی عَلَیهِ، و کما قال ابو ذؤیب: ------------------------------ (۱). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۹۳. (۲). مج، مت: نیایند، وز: بسایند، آج، لب: بساوند، لت: ببسایند، مل، مر: می‌سایند. (۳). وز: من لمحمّد، مل: ام من محمّد. (۴). مج، مت، وز، لت، مر: سحر و جادوی است. [.....]

(۵). مج، مت، وز، مر اینکه. (۶). مت: یا . (۷). مج، وز، مت، لت: گوائی. (۸). مج، مت، وز، مل: فریشته را. (۹). مل، لت: فرو نمی‌فرستند. (۱۰). مج، مت، وز: فرو فرستم. (۱۱). کذا در اساس، آج، لب، آف، دیگر نسخه بدلها: و آنگه. (۱۲). مج، مت، وز: بدهند، آج، لب: دهد. (۱۳). اساس، بم، آف، آن: اقم، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح گردید. (۱۴). وز، لت، مر: مرجع معانی. (۱۵). مج، مت، وز، مل، لت، مر: به اتمام کار است، آج، لب: به اتمام کار رفت. صفحه : ۲۳۷ و علیهما مسرودتان قضاهما داود او صنع السّوابغ تبّع أی احکم و اتم نسجهما، مجاهد گفت: مراد به قضی الأمر آن است که قیامت برخیزد و وقت عذاب ایشان در آید و نیز مهلت ندهند ایشان را. آنگه گفت: اگر مراد ایشان بدهیم«۱» و فرشته«۲» فرو فرستیم«۳» هم به صورت مردی باشد. و «ها» راجع است فی قوله: جَعَلناهُ با رسول اللّه- علیه السّلام- بر یک قول«۴»، و بر دگر قول راجع باشد الی المرسل الیهم کلّ رسول کان، اگر ما پیغامبری که به ایشان فرستیم او را«۵» فرشته کنیم هم بر صورت مردی باشد تا ایشان او را بتوانند دیدن، چه مادام تا او به صورت فرشته«۶» باشد از لطافت ترکیب- و اینها قلیل الشّعاع باشند- فرشته را نتوانند دیدن. نبینی که جبرئیل- علیه السّلام- که بنزدیک رسول آمدی بر صورت دحیۀ الکلبیّ آمدی و آن فرشتگان که بر ابراهیم رفتند به صورت مهمانان رفتند«۷»، و آن فرشتگان که بنزدیک داود رفتند بر صورت دو خصم بودند. و چون چنین باشد و ایشان بر صورت مردان باشند، ایشان ندانند که آن فرشته است«۸» بر ایشان ملتبس شود و آنگه آن لبس را با خود«۹» حواله کرد برای آن که خلق آن فرشته بر صورت مرد از فعل او بود. گفت: ما بر ایشان بپوشانیم آنچه بر عوام و ضعفا بپوشانیدن«۱۰». چه ایشان عوام را و ضعیف رایان را گفتندی: اگر اینکه محمّد پیغامبر بودی فرشته بودی یا با او فرشته بودی. و بعضی دگر گفتند: مراد به التباس آن است که ایشان اعتقاد کرده‌اند«۱۱» که فرشتگان دختران خدااند و به صورت زنان‌اند و اینکه اعتقادی«۱۲» فاسد است. اگر ما فرشته به زمین فرستیم به صورت مردی باشد بر ایشان ملتبس بود«۱۳»، یقال لبست الثّوب البسه لبسا و لباسا و لبست علیهم الامر البسه لبسا و لبّست علیهم الامر تلبیسا و البسته ثوبا ------------------------------ (۱). مج، مت، وز، آج، لب: بدهم. (۲). مج، مت، وز، لت: فریشته را. (۳). آج، لب: فرو فرستم. [.....]

(۴). آج، لب: با رسول ما به یک قول. (۵). آج، لب هم. (۶). مج، مت، وز: فریشته‌ای. (۷). مج، مت، وز، مل، لت، مر: بودند. (۸). آج، لب: که ایشان فرشته‌اند. (۹). آج، لب: بر خود. (۱۰). کذا: در اساس، بم، آن و دیگر نسخه بدلها: بپوشانیدند. (۱۱). مج، مت، وز، مل، لت، مر: کرده بودند. (۱۲). آج، لب: اعتقاد. (۱۳). آج، لب: باشد، مل: شود. صفحه : ۲۳۸ الباسا و اللّبوس ما یلبس من الثّیاب و اللّبیس، الثّوب الّذی قد لبس«۱» و استعمل. اگر گویند: نه اینکه«۲» آیت دلیل آن می‌کند که خدای تعالی تلبیس ادلّه کند

و چیزی به صورت چیزی دگر نماید! جواب گوییم: بر اینکه تفسیر که ما دادیم اینکه سؤال لازم نیاید. دگر آن که: حق تعالی نگفت من چنین کردم یا کنم یا روا دارم که کنم، بلکه گفت: اگر کنم چنین باشد. و اینکه تقدیر باشد و تقدیر محال روا بود چو مستمر«۳» علم باشد گفت«۴» کنم و نکرد. چون نکرد، تلبیس نکرده باشد و اینکه را نظیر بسیار است، منها قوله: لَو أَرادَ اللّه أَن يَتَّخِذَ وَلَداً لَاصطَفى مِمّا يَخلُقُ ما يَشاءُ«۵»، اگر خدای خواستی تا فرزندی گیرد، برگزیدی از خلقان خود آن را که خواستی، و اینکه نکرد خدای تعالی و محال است بر او، و کذلک قوله: لَو كانَ فِيهِما آلِهَةٌ إِلَّا اللّهُ لَفَسَدَتا«۶» و قوله: قُل إِن كانَ لِلرَّحمنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ العابِدِينَ«۷» و مانند اینکه از آیات، وَ لَقَدِ استُهزِئَ بِرُسُلٍ مِن قَبلِكَ«۸». آنگه بر سبیل تسلیه«۹» رسول- علیه السّلام- و دلخوشی او اینکه آیت فرستاد و گفت: یا محمّد اگر اینکه کافران بر تو فسوس می‌دارند و سخریّه می‌کنند، پیش از تو بر رسولان دیگر هم فسوس داشته‌اند«۱۰» لکن به خود«۱۱» زیان کرده‌اند هم اینان و هم ایشان و جزا و وبال آنچه کردند از استهزاء به ایشان بازگشت و الحیق، اشتمال المکروه علی الانسان بفعله، و حیق آن باشد که [۵۹- ر]

آدمی را وبال فعل بد بر او مشتمل شود، قال اللّه تعالی: وَ لا يَحِيقُ المَكرُ السَّيِّئُ إِلّا بِأَهلِهِ«۱۲»، أی لا یحیط و لا یلحق، به ایشان رسید آنچه سزا و جزای ایشان بود و عقوبت کردار بد ایشان بود در دنیا، چون عذاب قوم نوح و قوم لوط«۱۳» و عاد و ثمود با آن که ایشان را نهاده است از عذاب آخرت. ------------------------------------ (۱). اساس، بم، و آن: یلبس، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). آج: گویند از اینکه، لب: گویند زین. (۳). چاپ شعرانی (۴/ ۳۹۱)، آیه ۴. (۴). مج، مت، وز، لت، مر اگر. [.....]

(۵). سوره زمر (۳۹)، آیه ۴. (۶). سوره انبیاء (۲۱) آیه ۲۲. (۷). سوره زخرف (۴۳)، آیه ۸۱. (۸). سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۴۱. (۹). لت: تسلیة. (۱۰). آج، لب، آن: داشتند. (۱۱). آج، لب: با خود. (۱۲). سوره فاطر (۳۵) آیه ۴۳. (۱۳). آج، لب: نوح و لوط. صفحه : ۲۳۹ قوله تعالی:

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۱ تا ۲۰]

[اشاره]

قُل سِيرُوا فِي الأَرضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيفَ كانَ عاقِبَةُ المُكَذِّبِينَ (۱۱) قُل لِمَن ما فِي السَّماواتِ وَ الأَرضِ قُل لِلّهِ كَتَبَ عَلى نَفسِهِ الرَّحمَةَ لَيَجمَعَنَّكُم إِلى يَومِ القِيامَةِ لا رَيبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُم فَهُم لا يُؤمِنُونَ (۱۲) وَ لَهُ ما سَكَنَ فِي اللَّيلِ وَ النَّهارِ وَ هُوَ السَّمِيعُ العَلِيمُ (۱۳) قُل أَ غَيرَ اللّهِ أَتَّخِذُ وَلِيًّا فاطِرِ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ هُوَ يُطعِمُ وَ لا يُطعَمُ قُل إِنِّي أُمِرتُ أَن أَكُونَ أَوَّلَ مَن أَسلَمَ وَ لا تَكُونَنَّ مِنَ المُشرِكِينَ (۱۴) قُل إِنِّي أَخافُ إِن عَصَيتُ رَبِّي عَذابَ يَومٍ عَظِيمٍ (۱۵) مَن يُصرَف عَنهُ يَومَئِذٍ فَقَد رَحِمَهُ وَ ذلِكَ الفَوزُ المُبِينُ (۱۶) وَ إِن يَمسَسكَ اللّهُ بِضُرٍّ فَلا كاشِفَ لَهُ إِلّا هُوَ وَ إِن يَمسَسكَ بِخَيرٍ فَهُوَ عَلى كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ (۱۷) وَ هُوَ القاهِرُ فَوقَ عِبادِهِ وَ هُوَ الحَكِيمُ الخَبِيرُ (۱۸) قُل أَيُّ شَيءٍ أَكبَرُ شَهادَةً قُلِ اللّهُ شَهِيدٌ بَينِي وَ بَينَكُم وَ أُوحِيَ إِلَيَّ هذَا القُرآنُ لِأُنذِرَكُم بِهِ وَ مَن بَلَغَ أَ إِنَّكُم لَتَشهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللّهِ آلِهَةً أُخرى قُل لا أَشهَدُ قُل إِنَّما هُوَ إِلهٌ واحِدٌ وَ إِنَّنِي بَرِيءٌ مِمّا تُشرِكُونَ (۱۹) الَّذِينَ آتَيناهُمُ الكِتابَ يَعرِفُونَهُ كَما يَعرِفُونَ أَبناءَهُمُ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُم فَهُم لا يُؤمِنُونَ (۲۰)

[ترجمه]

بگوی بر روی«۱» در زمین پس بنگری«۲» چگونه بود آخر کار آنان که بدروغ داشتند رسولان را. بگو که راست آنچه در آسمانها و در زمین! بگوی خدای راست. بنوشت بر خود رحمت خود را جمع کند شما را روز قیامت. شک نیست در او آنان که زیان«۳» کرده باشند، ایشان نگروند. او راست آنچه ساکن شود در شب و روز، او شنوا و داناست. بگوی که جز خدای بگیرم یاری! آفریننده آسمانها و زمین، او طعام دهد«۴» و او را طعام ندهند بگو که مرا فرموده‌اند که باشم نخستین که«۵» اسلام آورد و مباش از جمله انباز گویان. بگوی من می‌ترسم اگر نافرمانی کنم خدایم را عذاب روزی بزرگ. هر که بگردد از او آن روز بر او رحمت کرده باشند و آن ظفری پیدا بود«۶». اگر برساند به تو خدای بلا«۷» گشاینده نباشد آن را مگر او، و اگر برساند«۸» به تو نیکی، او بر همه چیزی قادر است. و او قهر کننده است بالای ------------------------------------ (۱). مج، وز، مت، آف: بروید. (۲). آج، لب: نگرید. (۳). مج، مت، وز، لت خود. (۴). آج، لب: او حوزش می‌دهد. (۵). آج، لب: نخست کسی که. [.....]

(۶). آج، لب: و اینکه صرف عذاب پیروزی ظاهر است. (۷). آج، لب: گزندی را. (۸). بم: برسانند. صفحه : ۲۴۰ بندگانش و او محکم کار است و داناست. بگو چه چیز بزرگتر است بگواهی! بگوی خدای گواست«۱» میان من و میان شما و وحی کردند به من اینکه کتاب تا بترسانم شما را به آن و هر که برسد شما گوایی می‌دهید که با خدا خدایان دیگر هستند! بگو که من گوایی نمی‌دهم، بگو او یک خداست و من بیزارم از آنچه انباز می‌گیرید. آنان که دادیم ایشان را کتاب، شناسند او را چنان که شناسند پسرانشان را، آنان زیان کردند خود را ایشان ایمان نمی‌آرند. قوله: قُل سِیرُوا فِی الأَرضِ- الایة، امر کرد اینکه مکذّبان را که در زمین بروید«۲» و بنگری عاقبت آنان که مرا و آیات و پیغامبران مرا به دروغ داشتند که با ایشان چه رفت؟ بهری را به باد هلاک کردم و بهری را به آب هلاک کردم و بهری را به صاعقه هلاک کردم، بهری را به صیحت هلاک کردم و بهری را به سنگ هلاک کردم و بهری را به خسف هلاک کردم و بهری را به مسخ. آنگه بگو ایشان را و بپرس از ایشان که کر است«۳» آنچه در آسمان و زمین است! اگر جواب دهند بصواب بر ایشان حجّت است و اگر ایشان جواب ندهند، تو جواب ده که خدای راست به ملک و ملک، برای آن که او آفریده است. و از عدم او به وجود آورده است از حیوان و جماد. و «ما» ما لا یعقل«۴» را باشد و لکن برای تغلیب را که ما لا یعقل بیشتر از ما یعقل است، «ما» گفت«۵»، «من» نگفت. کَتَبَ عَلی نَفسِهِ الرَّحمَةَ، رحمت بر خود -------- ------------------------------ (۱). آج، لب: گواه است. (۲). لت: بروی. (۳). اساس، بم، آف، آن: کدامست، با توجه به مج و فحوای آیه تصحیح شد. (۴). اساس، بم، آف، آن: ما لما یعقل، مج، مت، وز: ما لا یعقل، با توجّه به آج تصحیح شد. (۵). آج، لب و. صفحه : ۲۴۱ نوشته است، یعنی حکم کرده است به آن بر خود و واجب گردانیده. و مراد به «نفس» در حقّ خدای تعالی ذات او باشد. و اینکه عبارت است از آن که آن جا واسطه در میان خدا و بنده نیست. چون خواهد که بر بنده رحمت کند و اینکه لفظ استعطاف کرد بندگان را و استمالت تا به طاعت او و نزدیک شوند و روی با درگاه او نهند. ابو هریره روایت کرد که رسول- علیه السّلام- گفت: خدای تعالی نوشته‌ای نوشت از بالای عرش و آن اینکه است که: انّ رحمتی سبقت غضبی. عمر خطّاب از کعب الأحبار پرسید که: اوّل چیزی که خدای تعالی نوشت چه نوشت! گفت: کتابی نوشت نه به قلم و مداد«۱»، بل به زبرجد و لؤلؤ و یاقوت که«۲»: انّی انا اللّه لا اله الّا انا سبقت رحمتی غضبی. سلمان فارسی«۳»- رحمه اللّه- روایت کرد که خدای را- جلّ جلاله- صد جزء رحمت است«۴»: یکی از آن میان بر اهل«۵» دنیا«۶» قسمت کرد بر جن«۷» و انس و فرشته و وحوش و طیور هر چه میان ایشان رفته«۸» است و رحمت و شفقت، همه از آن یک جزو رحمت است چون روز قیامت باشد آن یک جزو رحمت پراکنده را ضم کند با دیگران و جمله بر سر گناهکاران بدارد و ایشان را به رحمت بیامرزد قوله: لَیَجمَعَنَّکُم، «لام» جواب قسمی محذوف است و تقدیر آن که: و اللّه لیجمعنّکم، اینکه «لام» و اینکه «نون» مشدّد برای آن تأکید است و در معنی او دو قول گفتند: یکی آن که در کلام تقدیم و تأخیری هست و معنی آن که: لیجمعنّکم یوم القیمة الی الّذین خسروا انفسهم، یعنی جمع کنم روز قیامت میان شما و

ایشان و جمع کنم، میان اوّل و آخر کفّار تا به هم مجتمع شوند برای روزی که در آن روز ریبی و شکّی نیست، و قول دوم -------------------------------- (۱). مـج، مت، وز، لت، مر: کتابتی نوشت به قلم و مداد. (۲). مج، مت، وز فی. (۳). مج، وز، مت، مل، لت: پارسی. (۴). وز چون. (۵). مج، مت، وز، مر: میان اهل. (۶). مل را. [.....]

(۷). آن و یکی. (۸). اساس، مل: رقت، با توجّه به وز، مـج تصـحیح شد، آف، رأفت. صـفحه : ۲۴۲ آن است که کلام«۱» بر ظاهر خود است و معنی آن که جمع کنم میان شـما [و]«۲» روز قیامت یعنی حساب و اهوال و احوال و عـذاب قیامت علی حذف المضاف و اقامهٔ المضاف الیه مقامه. آنگه ابتدا کرد و گفت: الَّذِینَ خَسِرُوا أَنفُسَهُم فَهُم لا یُؤمِنُون، «الّذین» مبتدا«۳»، «فهم» مبتدای دوم [۶۰-ر]

باشد«۴». لا یُؤمِنُون، خبر مبتـدای دوم باشد. آنگه جمله دوم در جای خبر مبتدای اوّل باشد، مثال«۵» آن که: زید ابوه منطلق، و اینکه قول بهتر است و بـا ظاهر موافقتر. آنگه گفت: هر چه در شب و روز ساکن است یعنی هر چه [شب]«۶» و روز بر او مشتمل است، بر سبیل توسّع شب و روز را مسکن کرد و اینکه [از]«۷» جمله عبارات فصیح و استعارات ملیح باشد که کلام خدای تعالی از آن خالی نیست [و نابغه گفت- شـعر:]«۸» فانّـک کاللّیـل الّـذی هو مـدرکی و ان خلت انّ المنتأی عنك واسع شب را بمثابه کسـی کرد که به دنبال او باشـد در طلب و آن که دریابـد او را و مثله«۹»: سالت باعناق المطیّ الاباطـح و اینکه را نظایر بسیار باشد و اینکه بابی فراخ است حق تعالی گفت: هر چه در شب و روز آرام دارد و اینکه اوقات بر او مشتمل است همه مراست. [ابو روق گفت: مراد آن است که هر که در شب مسـتقرّ باشد و در روز منتشـر همه مراست]«۱۰». عبـد العزیز بن یحیی و محمّـد بن جریر گفتند: آنچه آفتاب بر او آیـد و فرو شود، یعنی جمله آنچه در زمین است از جمـاد و حیوان برای آن که هیـچ چیز نیست و الّا شب و روز بر او مشـتمل است، بعضی دگر گفتند: معنی آن است که هر کس و هر«۱۱» چیز که شب و -------------------------------- (۱). وز، مـج، مت، مل، لت خود. (۲). اساس، بم، مل، آف، آن: نـدارد، با توجّه به مـج افزوده شـد. (۳). مـج، وز، مت، آج، لب، لت باشد. (۴). مج، وز، مت، آج، لب، مر و. (۵). مج، وز، مت، لت او. (۱۰- ۸- ۷- ۶). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد. (۹). مج، وز شعر. (۱۱). مـج، وز، مت: همه. صـفحه : ۲۴۳ روز بر او«۱» می‌گذرد همه خدای راست. بعضـی«۲» اهـل معانی گفتنـد که مراد آن است که: و له ما سکن و تحرّک فی اللّیل و النّهار، هر چه در حیّز وجود است از ساکن و متحرّک همه او راست. آنگه ذکر متحرّک بیفگند لدلالهٔ الکلام علیه، چنان که دگر«۳» جا گفت: سَرابِیلَ تَقِیکُمُ الحَرَّ«۴»، و مراد آن است که تقیکم الحرّ و البرد، و لکن اکتفا کرد«۵» به ذکر یکی از دیگر وَ هُوَ السَّمِیعُ العَلِیمُ أی السّمیع لأقوالهم العلیم بـاحوالهم، او گفتـار ایشـان می‌شـنود و احـوال ایشـان می‌دانـد. کلبیّ گفت سـمیع است به مقاله«۶» ناسـزای قریش کـه در حـقّ او می‌گوینـد علیم است به صـلاح در تبقیه ایشـان و روزی دادن«۷» ایشان. قُل أ غَیرَ اللّهِ أَتَّخِذُ وَلِیًّا، کلبی گفت: سبب نزول«۸» آیت و آن که پیش از اینکه است آن بود که کفّار قریش گفتند: یا محمّد، ما می‌دانیم که تو را درویشـی و حاجت بر اینکه«۹» داشـته است تو از اینکه گفتن امساک کن که ما مالهای [خود]«۱۰» با تو مقاسـمت کنیم، انـدی«۱۱» که تو خـدایان مـا را بخوانی یـا «۱۲» بپرستی، خـدای تعـالی اینکه آیتهـا فرسـتاد که رسول مرا به مـال می‌فریبی«۱۳» و هر چـه شـب و روز بر او«۱۴» می‌گذرد«۱۵» مراست و او را بـا عبـادت جز من می‌خوانی«۱۶» بگو ای محمّـد که من خدای را بپرستم«۱۷» یـا جز او یاری و خداونـدگاری گیرم«۱۸»! پس از آن که بدانسـته‌ام که او آفریننـده آسـمانها و زمینهـاست. و «فطر» ابتـدای آفریـدن باشـد، و فطر، نیز شـکافتن باشد«۱۹». إِذَا السَّمـاءُ -------------------------------- (۱). مل می‌گردد. (۲). اساس: یعنی، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۳). مج، وز، مت، لت: خدا. (۴). سوره نحل (۱۶) آیه ۸۱. [.....]

(۵). مج، وز، مت، آف: کردند. (۶). وز: به مقابله. (۷). مل: روزی رسانیدشان. (۸). مج، وز، مت، مل، لت، مر اینکه. (۹). مل: آن. (۱۰). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۱). وز، لب: امدی. (۱۲). مج، وز، مت: تا. (۱۳). آج، لب، مل، آف، مر: می‌فریبید. (۱۴). مج، وز، مت: بر آن. (۱۵). اساس: می گرزد. (۱۶). آج، لب، آف، مر: می‌خوانید. (۱۷). مج، وز، مت، مر: جز خدا خدای پرستم. (۱۸). آج: نگیرم. [.....]

(۱۹). مج، وز، مت، آج، لب، لت، مر منه قوله. صفحه : ۲۴۴ انفَطَرَت«۱»، و قوله: هَل تَری مِن فُطُورٍ«۲»، أی من شقوق، و الفطر العجن و منه الفطیر، فعیل به معنی مفعول. عبد اللّه عباس گفت: من معنی «فاطر» نمی‌شناختم تا دو مرد از عرب در حکومت چاهی«۳» بر من آمدند یکی دعوی کرد، دیگر«۴» گفت: انا فطرتها، من بدانستم که فطر ابتدا کرد [ن]«۵» باشد. و «فاطر» مجرور است بر صفت «اللّه» و رفع و نصب روا باشد در عربیّت و کس نخواند«۶» به رفع بر خبر مبتدای محذوف و نصب بر مدح. وَ هُوَ یُطعِمُ‌ او روزی دهد و طعام دهد و اطعام«۷» کند و او را طعام و روزی ندهند«۸»، چنان که گفت: ما أُرِیدُ مِنهُم مِن رِزقٍ وَ ما أُرِیدُ أَن یُطعِمُونِ«۹»، و عکرمه و أعمش خواندند«۱۰»: و لا یطعم، أی لا یأکل الطّعام، یقال: طعمت الطّعام و اطعمته غیری [۶۰- پ]

و اشهب العقیلیّ خواند: و هو یطعم و لا یطعم، أی یرزق و یحرم، او طعام دهد آن را که خواهد و آن را که خواهد ندهد. ابو منصور الأزهریّ گفت: هو یطعم و لا یستطعم، معنی آن است که او طعام دهد و طعام نخواهد از کس، عرب گوید: اطعمت بمعنی استطعمت، و قال الشّاعر«۱۱»: انّا لنطعم عند الصّیف مطعمنا و فی الشّتاء اذا لم یونس القرع أی مستطعمنا. و الطّعمة ما یؤکل و الطّعمة الضّیعة، و الطّعام اسم لما یؤکل، و الاطعام اطعامک الغیر، و الإستطعام سؤال الطّعام، قال اللّه تعالی: استَطعَما أَهلَها«۱۲»، قال«۱۳»: مطعم للصّید لیس له غیرها کسب علی کبره و قال علقمة بن عبیدة«۱۴»: ---------------------------------- (۱). سوره انفطار (۸۲) آیه ۱. (۲). سوره ملک (۶۷) آیه ۳. (۳). آف، لت، آن: جایی. (۴). آج، لب، لت، آن: دیگری. (۵). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد. (۶). کذا در همه نسخه‌ها، ظاهرا «بخواند»، تصحیح می‌نماید. (۷). مر: ندهد، لب: بدهند. (۸). مج، وز، مت، مل، آف، لت، مر: انعام. (۹). سوره الذاریات (۵۱) آیه ۵۷. (۱۰). مج، وز، مت: خواند. (۱۱). مج، وز، مت، لت، مر شاهدا لهذا. (۱۲). سوره کهف (۱۸) آیه ۷۷. (۱۴- ۱۳). مج، وز شعر. [.....]

صفحه : ۲۴۵ و مطعم الغنم یوم الغنم مطعمه أنّی توجّه و المحروم محروم ای مستطعمه. آنگه گفت بگوی ای محمّد که: مرا فرموده‌اند تا اوّل مسلمان که گردن نهد فرمان خدای را و انقیاد نماید اوامر او را من باشم، برای آن که آنچه او دعوت می‌کرد خلق را به آن اوّل مکلّف به آن [او]«۱» بود، چه اگر او ایمان نداشتی«۲» به آن، کس از او قبول نکردی و او را اجابت نکردی. وَ لا تَکُونَنَّ مِنَ المُشرِکِینَ‌ التّقدیر و قیل لی«۳»: لا تکوننّ من المشرکین، و نیز مرا گفتند که از جمله مشرکان مباش که با او انباز گیری«۴»، و معنی [آن که]«۵» رسول- علیه السّلام- مأمور است به هر دو: به اسلام پیش از همه جهانیان، و به ترک کفر و شرک. و رسول به یکی مأمور است و آن«۶» یکی منهی أعنی شرک، و در آیت دلیل است در آن که خدای تعالی مرید ایمان است و کاره شرک، برای آن که به اینکه امر می‌کند و از آن«۷» نهی می‌کند، و امر به ارادت آمر باشد و نهی به کراهت، أعنی بارادة الآمر المأمور به و کراهة النّاهی المنهیّ عنه. قُل إِنِّی أَخافُ‌ بگو ای محمّد که: من می‌ترسم اگر در خدا عاصی شوم و نافرمانی کنم از عذاب روزی بزرگ- یعنی روز قیامت، چه«۸» من با پایه و منزلت خود از عصیان او ترسم شما اولیتری«۹» که از آن بترسی«۱۰»، و در آیت دلیل است بر بطلان قول آن کس که او گفت: هر که معلوم از حال او آن باشد که او عصیان نکند، وعید قرآن متناول نبود او را، برای آن که معلوم از حال رسول- علیه السّلام- [عصمت است]«۱۱» و آن که او هیچ معصیت نکند، با همه می گوید«۱۲»:

می‌ترسم، و تا وعید متناول نباشد او را نترسد. مَن يُصرَف عَنهُ يَومَئِذٍ، قرّاء کوفه خوانند«۱۳»- مگر حفص و یعقوب: «یصرف» به ---
------------------------------ (۱۱- ۵- ۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۲). مج، وز، مت: بداشتی.
(۳). مج، مت و. (۴). آج، لب: انبازی گیری. (۶). آج، لب، مل: از. (۷). آج، لب، لت: و به آن. (۸). مج، وز، مت، مل: چون، لت: چو. (۹). آج، لب، آف: اولیتریـد، لت، مر: اولیتر. (۱۰). آج، لب، لت: که از عصیان او بترسید. (۱۲). مل که. (۱۳). مج، وز، مت، بم، مل: خواندند. صفحه : ۲۴۶ فتح « یا » و کسر «را» بر فعل مستقیم، یعنی من یصرف اللّه عنه العذاب، هر که خدای تعالی عذاب از او بگرداند اندر«۱» روز قیامت بر او رحمت کرده بود«۲». و باقی قرّاء خواندند: «من یصرف» به ضمّ« یا » و فتح «را»، علی ما لم یسمّ فاعله، و معنی آن که هر که عذاب از او بگردانند بر او رحمت کرده بود خدای تعالی، و بر قراءت آن کس که «یصـرف«۳»» خواند، تقدیر بر ضـمیر مرفوع مستکن کرد تا راجع بود با نام خدای تعالی فی قوله: إِن عَصَيتُ رَبِّی«۴»، و نیز ضمیر منصوب متّصل محذوف است، و تقدیر آن که: من یصرفه یا «۵» ضمیر راجع بود با عذاب فی قوله: عَذابَ يَومٍ عَظِيمٍ، و شرح تقدیر اینکه که: من یصرف اللّه العذاب عنه یوم القیمهٔ«۶» فقـد رحمه، و اینکه مانند آن نیست که گفت: أَ هذَا الَّذِی بَعَثَ اللّهُ«۷»، و التّقدیر بعثه اللّه، و قوله: وَ سَلامٌ عَلی عِبادِهِ الَّذِينَ اصطَفی«۸»، ای اصـطفاهم برای آن که اینکه جا ضمیر با موصول می‌شود، و در آیت ما ضمیر با «من» نمی‌شود، بل با عـذاب می‌شود، پس اینکه جا حـذف«۹» ضـمیر مستبدعتر است، و در قراءت ابیّ ضـمیر آمـد- و او چنین خوانـد: من یصـرفه عنه [یومئذ]«۱۰» فقد رحمه اللّه، اینکه وجه مقوّی قراءت آنان است که ایشان «یصـرف» خواندند بر فعل مسـتقیم، برای آن که اینکه فعل نیز مستوی است، مصروف [نیست]«۱۱» از فاعل به مفعول، وَ ذلِكَ الفَوزُ المُبِينُ» و اینکه فوزی و نجاتی و ظفری باشد به مراد روشن ظاهر، و یقال: فاز بکذا اذا حازه و ظفر به. و «فوز» و «حوز» متقارب است به معنی. وَ إِن يَمسَسكَ اللّهُ بِضُرٍّ فَلا كاشِفَ لَهُ إِلّا هُوَ، حق تعالی در اینکه آیت تنبیه کرد«۱۲» غفلت مشرکان را بر آن که معبودان ایشان بر هیچ چیز از خیر و شرّ و نفع و ضرّ -----------
------------------------ (۱). مـج، وز، مت، بم، مل، لت: نـدارد. (۲). مـج، وز، مت: کرده شود. (۳). آج، لب، مـل، لت: من یصرف. [.....]

(۴). سـوره یونس (۱۰) آیه ۱۵. (۵). مـج، وز، مت، آج، مـل، لت، مر: تا. (۶). آج، لب: عنه یومئـذ. (۷). سوره فرقان (۲۵) آیه ۴۱. (۸). سوره نمل (۲۷) آیه ۵۹. (۹). اساس: کلمه به صورت «حرف» نیز خوانده می‌شود. (۱۰). اساس، مج، وز، مت: ندارد، با توجّه به آج، لب افزوده شـد. (۱۱). اساس: نـدارد، با توجّه به مـج، وز افزوده شد. (۱۲). مـج، وز، مت و. صـفحه : ۲۴۷ قادر نداند [۶۱- ر]، گفت: یا محمّد اگر خدای تعالی به تو ضـرّی و آفتی و بیماری و درویشی و نکبتی رساند، کشف آن کس نتواند کردن مگر هم او، و اگر تـو را خیری رسانـد و راحـت و منفعـت، او بر همـه چیز قـادر است. عبـد اللّه عبّاس روایت کرد که: رسـول را- علیه السّـلام- کسـری پارس شتری فرستاد به هدیّه. یک روز رسول- علیه السّلام- بر آن شتر نشسته بود و مرا ردیف کرده در راه رو با من نگرید، مرا گفت: ای غلامـ؟ گفتم: لبّیـک یـا رسول اللّه. گفت: احفـظ اللّه یحفظـک، احفـظ اللّه تجـده امامـک، تعرّف الی اللّه فی الرّخـاء یعرفک فی الشّدّهٔ و اذا سألت فأسأل اللّه و اذا اسـتعنت فاسـتعن باللّه، قد مضی العلم بما هو کائن فلو جهد الخلائق أن ینفعوک بما لم یقضه اللّه لک لما قدروا علیه و لو جهدوا ان یضرّوک بما لم یکتبه اللّه علیک لما قدروا علیه فان استطعت من العمل بالصّبر مع الیقین فافعـل فـان لم یسـتطع فـاصبر فانّ فی الصّبر علی ما تکره خیرا کثیرا، و اعلم أنّ النّصـر مع الصّبر و أنّ الفرج مع الکرب و أنّ مع العسـر یسـرا ، مرا گفت: ای غلامـ خـدای را نگاه دار تا تو را نگاه دارد و خـدای را نگاه‌دار تا در پیش خودش یابی و با خـدای در راحت، آشنایی در افکن«۱» تا در شـدّت تو را شـناسد، و چون خواهی از خدای خواه، و چون یاری طلبی از او طلب. علم او برفت به هر چه بودنی هست، اگر خلایق جهـد کننـد تا تو را نفعی کننـد که خـدای تعالی به آن قضا نکرده باشـد تو را نتوانند، و اگر خواهند تا«۲» مضـرّتی کننـد به تو که خـدای تعالی آن بر تو نوشـته نباشـد نتواننـد، اگر توانی تا صبر کنی با یقین به یک جای بکن، و اگر نتوانی

صبر کن که صبر بر آن که تو آن را کاره باشی آن را در او خیری بسیار است، و بدان که نصرت با صبر است و فرج«۳» با اندوه است و با دشخواری خواری است. آنگه حق تعالی گفت: وَ هُوَ القاهِرُ فَوقَ عِبادِهِ، او قاهر و غالب است بر بالای بندگانش، کس او را قهر نتواند کردن، و او حکیم است، آنچه کند به حکمت کند تا [کسی را]«۴» گمان نبود که آن قهر که کند به ظلم کند، بل به عدل کند و خبیر ------------------------------ (۱). آج، لب: در آن کن. (۲). آج، لب تو را. (۳). مل، لت، آف: فرج. (۴). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. صفحه : ۲۴۸ است و عالم به احوال بندگان و مصالح ایشان در خیر و شرّ و نفع و ضرّ و صحّت و سقم و ضیق وسعت، تا به حسب آنچه داند می‌فرماید کرد. قُل أَیُّ شَیءٍ أَکبَرُ شَهادَةً قُلِ اللّهُ کلبی گفت سبب نزول آیت آن بود که: مشرکان مکّه بنزدیک رسول آمدند و گفتند: یا محمّد؟ هیچ پیغامبر اینکه نگفت که تو می‌گویی و کس را نمی‌بینیم که تو را تصدیق می‌کند بر آن«۱» که تو می‌گویی، و ما جهودان و ترسایان را بپرسیدیم«۲» از احوال تو، گفتند: ما ذکر او در کتاب«۳» نمی‌یابیم آخر گواه تو کیست! بر اینکه دعوی خود گواهی بیار، او گفت: گوای من خداست، گفتند: ما گواهی خدا نمی‌بینیم در حقّ تو، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: بگو ای محمّد که چه چیزی است که عظیمتر است به گواهی از خدای- جلّ جلاله. بپرس از ایشان و بگو چیست که گواهی او بزرگتر است اگر ایشان جواب دهند و الّا هم تو جواب ده، بگو: خدای است که چنین است، و بگوی که: خدا گواه است میان من و شما و در آیت دلیل است بر آن که لفظ شیء بر خدای تعالی اجرا کنند که خدای تعالی در«۴» آیت خود را شیء خواند. وَ أُوحِیَ إِلَیَّ هذَا القُرآنُ و بگوی که اینکه قرآن بر من وحی کرده‌اند و فرستاده تا«۵» من شما را به آن بترسانم. وَ مَن بَلَغَ، و نیز آن کس را که اینکه قرآن به او رسد یعنی اهل عصر خود را و آنان را که از پس من باشند تا به دامن قیامت، و تقدیر اینکه است که: (و من بلغه)، یعنی هذا القران. و عرب ضمیر مفعول از کلام بیفگنند«۶» چون عاید باشد با صله از «الّذی»، و «من» و «ما» و اینکه از باب آن است که أ هذَا الَّذِی بَعَثَ اللّهُ رَسُولًا«۷»، و المعنی بعثه اللّه، تقول«۸» الّذی ضربت زید و من اکرمت«۹» عمرو: اخذت مالک، و التّقدیر ضربته و اکرمته و اخذته [۶۱- پ]

و در آیت دلیل است بر آن که اهل عصر رسول- علیه السّلام- و آنان ------------------------------ (۱). مج، وز، مت: به قراین. [.....]

(۲). مج، وز، مت: بپرسیم، آج، لب: مر، پرسیدیم. بم، آف: نپرسیدم. (۳). مج، وز، مت، آج، مل، لت، مر خود. (۴). مج، وز، مت، لت، مر اینکه. (۵). آج، لب: با. (۶). لت: می‌فکنند. (۷). سوره فرقان (۲۵) آیه ۴۱. (۸). آف: اکرمته. (۹). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، ظاهرا «تقول» صحیح است. صفحه : ۲۴۹ که«۱» پس«۲» ایشانند تا به دامن قیامت به قرآن مکلّفند و مخاطبند و اگر چه از روی ظاهر خطاب به«۳» اهل عصر رسول تعلّق داشت. أَ إِنَّکُم لَتَشهَدُونَ آنگه گفت: شما می‌گویی«۴» و گواهی می‌دهی«۵» که با خدای تعالی خدایانند دگر، رسول- علیه السّلام- گفت: بلّغوا عنّی و لو ایة از من برسانی«۶» و اگر همه آیتی باشد و هر کس«۷» که آیتی از قرآن به او رسد فرمان خدای به او رسیده باشد. حسن بن صالح گفت: مجاهد را پرسیدند که کس هست که دعوت رسول به او نرسیده باشد«۸»! گفت: هر کجا قرآن رسیده باشد دعوت رسیده باشد، و قرآن در خود نذیر است. آنگه اینکه آیت برخواند. مقاتل گفت: هر کس که قرآن به او رسید«۹» اعذار و انذار به او رسید«۱۰». محمّد بن کعب القرظیّ گفت: هر کس که قرآن به او رسید همچنان باشد که رسول را- علیه السّلام- دیده و از او شنیده. آنگه گفت: شما گواهی می‌دهی«۱۱» که با خدای تعالی خدایانند، و برای آن «اخری» گفت و آخرین نگفت که آن را صفت جمع کرد و جمع مؤنّث باشد، و مثله قوله: وَ لِلّهِ الأَسماءُ الحُسنی«۱۲»، و قوله: فَما بالُ القُرُونِ الأُولی«۱۳». آنگه گفت: بگو که من اینکه گواهی نمی‌دهم و بگوی که خدا یکی است و جز یکی نیست و نیز بگو که من بیزارم از آنچه شما او«۱۴» را به انباز او کرده‌اید. الَّذِینَ آتَیناهُمُ الکِتابَ، تا به اینکه جا از اوّل سوره

احتجاج است بر مشرکان از اینکه جا حدیث اهل کتاب آغاز کرد و آن جهودان و ترسایان‌اند و مراد به «کتاب» تورات و انجیل است، گفت: آنان که ایشان را کتاب دادیم«۱۵». یَعرِفُونَه، می‌شناسند ------------------------------- (۱). آج، لب از. (۲). آف پس. (۳). مج، وز، لت، مت، مر: با. (۴). مج، وز، مت، لب، مل، آف، آن، مر: می گویید. (۵). مج، وز، مت، آج، لب، مل آف، آن، مر: می‌دهید. (۶). مج، وز، مت، مل، آف، مر: برسانید. [.....]

(۷). مج، وز، مت، لت، مر را. (۸). مج، وز، مت، رسیده است. (۹). لب: رسد. (۱۰). لت، مر: رسیده. (۱۱). مج، وز، مت، آج، لب، آف، لت، آن، مر: می‌دهید. (۱۲). سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۰. (۱۳). سوره طه (۲۰) آیه ۵۱. (۱۴). مج، وز، مت، مل، لت، مر: آن. (۱۵). مل، لت: دادم. صفحه : ۲۵۰ او را، یعنی محمّد مصطفی را- صلّی اللّه علیه و آله- به نام و نعت و صفت و عین و نسبتش چنان که فرزندان خود را شناسند. کلبی گفت: چون رسول- علیه السّلام- هجرت کرد و از مکّه به مدینه آمد، عمر خطّاب گفت عبد اللّه سلام را که: تو پیغامبر را چگونه شناسی! گفت: و اللّه«۱» او را چنان شناسم به اسم و عین و صفت که پسر خود را و بلکه او را به از آن شناسم که فرزند«۲» خود را، و چون او را بدیدم پنداشتی که دگر بارش«۳» دیده‌ام از قوّت معرفت من او را، و چگونه نشناسم او را و خدای تعالی او را در کتاب ما وصف کرده است بلیغتر وصفی. عمر گفت: صدق اللّه و صدق رسوله وفّقک اللّه یا بن السّلام خدای تعالی همچنین فرستاد در کتاب مجید و اینکه آیت برخواند: الَّذِینَ خَسِرُوا أَنفُسَهُم، آنان که ایشان زیان کردند خود را ایمان نیارند ایشان. اینکه جمله‌اند«۴» از مبتدا و خبر و خبر او هم جمله است چنان که گفتیم. قوله تعالی:

[سوره الأنعام (۶): آیات ۲۱ تا ۳۲]

[اشاره]

وَ مَن أَظلَمُ مِمَّنِ افتَری عَلَی اللّهِ کَذِباً أَو کَذَّبَ بِآیاتِهِ إِنَّهُ لا یُفلِحُ الظّالِمُونَ (۲۱) وَ یَومَ نَحشُرُهُم جَمِیعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِینَ أَشرَکُوا أَینَ شُرَکاؤُکُمُ الَّذِینَ کُنتُم تَزعُمُونَ (۲۲) ثُمَّ لَم تَکُن فِتنَتُهُم إِلاّ أَن قالُوا وَ اللّهِ رَبِّنا ما کُنّا مُشرِکِینَ (۲۳) انظُر کَیفَ کَذَبُوا عَلی أَنفُسِهِم وَ ضَلَّ عَنهُم ما کانُوا یَفتَرُونَ (۲۴) وَ مِنهُم مَن یَستَمِعُ إِلَیکَ وَ جَعَلنا عَلی قُلُوبِهِم أَکِنَّةً أَن یَفقَهُوهُ وَ فِی آذانِهِم وَقراً وَ إِن یَرَوا کُلَّ آیَةٍ لا یُؤمِنُوا بِها حَتّی إِذا جاؤُکَ یُجادِلُونَکَ یَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا إِن هذا إِلاّ أَساطِیرُ الأَوَّلِینَ (۲۵) وَ هُم یَنهَونَ عَنهُ وَ یَنأَونَ عَنهُ وَ إِن یُهلِکُونَ إِلاّ أَنفُسَهُم وَ ما یَشعُرُونَ (۲۶) وَ لَو تَری إِذ وُقِفُوا عَلَی النّارِ فَقالُوا یا لَیتَنا نُرَدُّ وَ لا نُکَذِّبَ بِآیاتِ رَبِّنا وَ نَکُونَ مِنَ المُؤمِنِینَ (۲۷) بَل بَدا لَهُم ما کانُوا یُخفُونَ مِن قَبلُ وَ لَو رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنهُ وَ إِنَّهُم لَکاذِبُونَ (۲۸) وَ قالُوا إِن هِیَ إِلاّ حَیاتُنَا الدُّنیا وَ ما نَحنُ بِمَبعُوثِینَ (۲۹) وَ لَو تَری إِذ وُقِفُوا عَلی رَبِّهِم قالَ أَ لَیسَ هذا بِالحَقِّ قالُوا بَلی وَ رَبِّنا قالَ فَذُوقُوا العَذابَ بِما کُنتُم تَکفُرُونَ (۳۰) قَد خَسِرَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِلِقاءِ اللّهِ حَتّی إِذا جاءَتهُمُ السّاعَةُ بَغتَةً قالُوا یا حَسرَتَنا عَلی ما فَرَّطنا فِیها وَ هُم یَحمِلُونَ أَوزارَهُم عَلی ظُهُورِهِم أَلا ساءَ ما یَزِرُونَ (۳۱) وَ مَا الحَیاةُ الدُّنیا إِلاّ لَعِبٌ وَ لَهوٌ وَ لَلدّارُ الآخِرَةُ خَیرٌ لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ أَ فَلا تَعقِلُونَ (۳۲)

[ترجمه]

کیست ستمکارتر از آن که فرا«۵» بافد بر خدای دروغی یا دروغ دارد حجّتهای او را ظفر نباشد«۶» بیدادکاران«۷» را. و آن روز که ما جمع کنیم«۸» جمله«۹» را پس گوییم«۱۰» آنان را که شرک آوردند«۱۱» کجااند انبازان شما آنان که شما دعوی می کردی«۱۲». پس نباشد«۱۳» عذر ایشان مگر آن که گویند به خدا که خداوند ماست ما نبودیم انباز گویندگان«۱۴». ------------------------------- (۱). مج، وز، مت، لت، مر که. (۲). آج، آف: فرزندان. (۳). لت: دگر بار. (۴). لت: آن جمله‌ای است. (۵).

مج، وز، مت، لت: فرو بافد، آج، لب: از خود پدید کند. [.....]

(۶). مج، وز، مت، لت: نیابد. (۷). آف: بیدادگران. (۸). آج، لب: گرد آریم. (۹). آف: همه. (۱۰). آج، لب مر. (۱۱). لت: آرند. (۱۲). مج، وز، مت، آف: می‌کردید. (۱۳). آج، لب: نبود. (۱۴). مج، وز، مت، لت، انباز گیرنده، آف: گیرندگان، آج، لب: اهل شرک. صفحه : ۲۵۱ [۶۲- ر]

بنگر که چگونه دروغ گفتند بر خویشتن«۱» و گم شد«۲» از ایشان آنچه فرا می‌بافند«۳». و از ایشان کس هست که گوش وا کند«۴» با تو«۵» و کردیم ما بر دلهای ایشان پوششها که بدانند«۶» او را و در گوشهاشان گرانی و اگر بینند هر حجّتی ایمان نیارند به آن تا به تو آیند خصومت می‌کنند با تو، می‌گویند«۷» آنان که کافر شدند نیست اینکه مگر افسانه«۸» پیشینیان. و ایشان نهی می‌کنند از او و دور می‌شوند از او و هلاك نمی‌کنند«۹» مگر خود را و نمی‌دانند. و اگر ببینی چون بدارند ایشان را بر دوزخ گویند ای کاش ما را باز پس برندندی«۱۰» و به دروغ نداشتمی«۱۱» آیات خدای ما و بودیمی«۱۲» از گرویدگان«۱۳». بل پدید آمد ایشان را آنچه«۱۴» می‌پوشیدند«۱۵» از پیش آن«۱۶» و اگر باز آرند ایشانرا، با سر آن شوند که«۱۷» نهی کرده‌اندشان از آن و ایشان دروغزنان‌اند. و گفتند نیست [اینکه]«۱۸» ---------------------------------- (۱). مج، وز، مت، لت: خود. (۲). آج، لب: غایب شوند. (۳). مج، وز، مت: فرو بافند، لت: فرو بافتند. (۴). مج، وز، مت، لت: باز کند، آج، لب: گوش می‌کنید. (۵). آج: سوی تو. [.....]

(۶). اساس، آف، آن: ندانند، با توجه به مج تصحیح شد، آج، لب: دریابند. (۷). مج، وز، مت: می‌گوید. (۸). مج، مت، آج، لب: افسانه. (۹). مج، وز، مت، آن: می‌کنند. (۱۰). مج، وز، مت، لت، آن: بردندی، آف: برندی. (۱۱). وز، لت: نداشتمانی. (۱۲). مج، وز، مت، لت: بودمانی. (۱۳). مج، وز، لت: از جمله مؤمنان. (۱۴). مت پنهان. (۱۵). آج، لب: آنچه بودند که نهان می‌داشتند. (۱۶). مج، وز، پیش از آن. (۱۷). مج، وز که اینان را. (۱۸). اساس: ندارد، با توجّه به مج، افزوده شد. صفحه : ۲۵۲ مگر زندگانی دنیا«۱» و نیستیم ما برانگیختگان. و اگر بینی چون بدارد [ند]«۲» ایشان را بر خدایشان، گوید نیست اینکه درست! گویند: آری، به خدای ما، گوید: بچشی«۳» عذاب به آنچه کافر شدید. «۴» زیان کردند آنان که به دروغ داشتند«۵» ثواب خدای تا چون آید به ایشان قیامت ناگاه، گویند: ای حسرت ما بر آنچه تقصیر کردیم در آن و ایشان برگیرند بارهای گران«۶» بر پشتهاشان بد بر می‌گیرند بارهای گران. «۷»«۸» نیست زندگانی دنیا«۹» مگر بازی و هزل و سرای باز پسین بهتر است آنان را که پرهیزگار باشند، [خرد نداری شما]«۱۰»، [۶۲- پ]. قوله: وَ مَن أَظلَمُ مِمَّنِ افتَری عَلَی اللّهِ کَذِباً، حق تعالی در اینکه آیت بر سبیل تعجّب گفت: کیست ظالمتر و بیدادگرتر از آن کس که دروغ بر خدای تعالی فرا بافد«۱۱» یا آیات او را تکذیب کند و به دروغ دارد، یعنی در جهان از اینان ظالمتر و حظّ نفس خود نقصان کننده‌تر و واضعتر چیزی را نه به موضع خود نباشد. إِنَّهُ لا یُفلِحُ الظّالِمُونَ«۱۲»، ظالمان و بیدادگران فلاح و ظفر«۱۳» نیابند، و ظلم اینکه جایگه«۱۴» کفر ---------------------------------- (۱). مج، وز، نزدیکتر. [.....]

(۱۰ - ۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج، افزوده شد. (۳). بچشی/ بچشید. (۴). مج، وز، مت: کفروا. (۵). مج، وز، مت: که کافر شدند به. (۶). مج، مت: گرانشان. (۷). مج، وز، مت: ما الحیاة. (۸). اساس، مج: یعقلون، با توجّه به دیگر نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید آورده شد. (۹). مج، وز: نزدیکتر. (۱۱). مج، وز، لت، مل: فرو بافد. (۱۲). وز: الظّالمین. (۱۳). مج، وز: بهره. (۱۴). مج، وز، مت، لت، مل، مر: جایگاه. صفحه : ۲۵۳ است«۱». وَ یَومَ نَحشُرُهُم، یعقوب «یحشرهم» خواند به « یا »، ثمّ یقول، و باقی قرّاء خواندند به

«نون». آن که به « یا » خوانـد رد کرد علی اسم اللّه تعالی فی قوله عَلَی اللّهِ، و آن که به «نون» خوانـد ابتدای کلامی باشد. قوله: یَوم، نصب او بر ظرف، و عامـل در او فعـل مقـدّر، یعنی اذکر، یـاد کن ای محمّـد آن روز که مـا حشـر کنیم، یعنی جمع کنیم جمله را. و نصب «جمیعا» بر حال است، أی مجتمعین، و روا باشـد«۲» که تأکیـد باشد از ضـمیر منصوب متّصل فی هم. آنگه گوییم آنان را که مشـرک شدند و با خدای تعالی انباز گرفتند کجااند آن انبازان شـما که دعوی کردی«۳» شـرکت ایشان با خدای تعالی. ثُمَّ لَم تَکُن فِتنَتُهُم، حمزه و کسـایی و یعقوب خواندنـد: «یکن» به « یا » لتقـدّم الفعل و لأنّ الاسم هو «ان» مع الفعل، و باقی قرّاء به «تا» خواندنـد. إبن کثیر و إبن عامر و عاصم خوانند«۴»: فتنتهم، بالرّفع علی اسم کان، و باقی قرّاء به نصب خواننـد علی انّه خبر کان. حمزه و کسایی و خلف خوانند: «و اللّه ربّنا»، به فتح «با» علی حذف حرف النّداء، و التّقدیر: یا ربّنا. و باقی قرّاء به جرّ «با» خوانند. حجّت آن کس که «یکن» خوانـد به « یـا » و به نصب «فتنـهٔ» آن است که أن مع الفعـل در جـای اسم نهـاد، و مثله: مـا کـانَ حُجَّتَهُم إِلّا أَن قالُوا«۵»، و بر قراءت آن کس که به رفع «فتنـهٔ» خوانـد، « یـا » برای آن گفت که فعـل مقـدّم است و تـأنیث نه حقیقی است، و آن کس که به «تـا» خواند و رفع «فتنه» برای آن که فتنه مؤنّث اللّفظ است و اسم کان است و أن مع الفعل در محلّ نصب باشد و«۶» و خبر کان، و تقدیر اینکه بـود که: لم یکن«۷» فتنتهم الّـا قـولهم. و آن کس که «و اللّه ربّنـا» خوانـد، لفـظ «اللّه» را صـفت «ربّ» کرد، و آن که به نصـب خواند بر تقدیر «اللّه» به حذف حرف قسم، و «ربّنا» بدل باشد یا صفت. و وجهی دگر آن است که: به تقدیر حذف حرف -------

------------------------- (۱). اساس، بم، آف، آن: نیست، با توجّه به مـج، وز تصـحیح شد. (۲). مج، وز، مت، لت: بود. [.....]

(۳). کردی/ کردید. (۴). اساس: خوانند، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۵). سوره جاثیه (۴۵) آیه ۲۵. (۶). مج، وز، مت، مل، لت: بر، مر: وبر. (۷). مج، وز: لم تکن. صفحه : ۲۵۴ ندا، و التّقدیر و اللّه [یا]«۱» ربّنا و اینکه وجه قریبتر است و وجهی دگر آن است که و اللّه اعنی ربّنا به تقدیر فعلی مضـمر و «ربّنا» فصل باشد بین القسم و المقسم علیه. و معنی آیت آن است که چون خدای تعالی ذکر مشرکان کرد و افتتان ایشان به شرکشان و اقامت اصرارشان«۲» بر آن گفت محمول«۳» اینکه همه جز آن نبود که تبرّا کردند از کفر و شـرک خود و گفتند و اللّه ربّنا ما کنّا مشرکین [یعنی با اینکه هم«۴» چنین فتنه بودنـد بر کفر عاقبت آن بود که تبرا کردند از او و گفتنـد یعنی فتنـه اعتـذار اسـت اینجـا یعنی لم تکن معـذرتهم الّـا ان قـالوا، بیش از اینکه عـذر نداشـتند که گفتنـد و اللّه ربّنـا مـا کنّا مشرکین.]«۵» بیان کردیم که اصل فتنه اختبار باشد، اگر گویند مذهب شـما آن است که اهل آخرت ملجأ باشـند به ترک قبایح و از ایشان قبیح در وجود نیاید که«۶» آن جا معارف ضروری باشد و ایشان بضرورت دانند که اگر محاوله«۷» آن کنند. حیل بینهم و بین ذلک، دگر آن که ثواب و عقاب و«۸» بهشت و دوزخ در برابر باشد و به هر یکی از آن عاقل ملجأ شود به فعل واجب و ترک قبیح. پس چون است که در اینکه آیت از ایشان حکایت کرد که ایشان جحود کننـد و انکار«۹» خود را و بر آن سوگند خورند تا خدای از ایشـان باز گویـد: انظُر کَیفَ کَذَبُوا عَلی أَنفُسِهِم، جواب گوییم در اینکه چنـد وجه گفتنـد: یکی آن که ابو القاسم بلخیّ گفت: اینکه جماعت دروغ گویند بر خویشتن بر حقیقت«۱۰» و لکن ندانند که آن که«۱۱» می‌گویند دروغ است«۱۲»، برای آن که پندارند که ایشان در آن گفتار صادق‌اند که ایشان باعتقاد و ظنّ و یقین«۱۳» خود مشرک نباشند چون -------------------------

--------- (۱). اساس، مج، وز، مت، آج، لب، بم، مل: آف، لت، آن: ندارد، با توجه به مر افزوده شد. (۲). مج، وز، مت: اضرار. (۳). وز، مت، مر: محصـول. (۴). وز، آج، لـب، لت، مر: همه. (۵). اساس، بم، آف، آن: نـدارد، با توجه به مج و دیگر نسـخه بدلها افزوده شد. (۶). مـج، وز، مت، لت: از آن جا که. (۷). مـج، مت، لت، آن: مجادله. (۸). وز: بر. (۹). مج، وز، مت، لت، مل شرک. [.....]

(۱۰). آج، لب: به حقیقت. (۱۱). آج، لب: آنچه. (۱۲). آج، لب از. (۱۳). مج، وز، مت، مل، لت: بر نفس. صفحه : ۲۵۵ جهودان و ترسایان و از خویشتن نفی شرک و بت پرستی کنند و ندانند«۱» [۶۳- ر]

که آن اعتقاد که ایشان دارند در تثلیث هم شرک است، و اینکه بر«۲» حقیقت دروغ باشد، برای آن که دروغ چیزی«۳» باشد که مخبر به خلاف آن«۴» باشد«۵» سواء اگر گویند و دانند«۶» که چنان است و اگر ندانند.«۷» و لکن برای آن تعاطی کنند که ندانند«۸» که دروغ است از اینکه وجه ملجأ نباشند«۹». جواب دیگر«۱۰» آن است که ابو علی گفت: اینکه خبری است که خدای تعالی داد از ایشان که ایشان در قیامت گویند و خبر دهند از احوال و اعتقاد خود در دنیا، گویند: و اللّه ربّنا ما کنّا مشرکین فی الدّنیا فی ظنوننا و عند انفسنا ما در دار«۱۱» دنیا چنان گمان بردیم که ما بر کاری‌ایم و بر عملی و اینکه بتان را برای شفاعت می‌پرستیم و ظنّ ما به مذهب و اعتقاد ما نکو«۱۲» بود، امروز آن معبودان ما از ما گم شدند و عمل و عبادت ما ایشان را باطل شد«۱۳» فذلک قوله: وَ ضَلَّ عَنهُم ما کانُوا یَفتَرُونَ. جواب سیوم از او آن است که: ایشان در قیامت که گویند در حال دهش«۱۴» و تحیّر و بی‌عقلی گویند که از اهوال و آفات قیامت بدیشان چیزی«۱۵» رسد که به آن عقل ایشان بر جای نماند، پس به مثابت مست و دیوانه باشند، بیانش قوله تعالی: وَ تَرَی النّاسَ سُکاری وَ ما هُم بِسُکاری وَ لکِنَّ عَذابَ اللّهِ شَدِیدٌ«۱۶»، و اینکه جواب إبن الاخشاد است، و مذهب نجّار«۱۷» است که اهل بهشت و اهل دوزخ روا باشد که در ------------------------------ (۱). مج، وز، مت: بدانند. (۲). آج، لب: بهر. (۳). لت: خبری. (۴). آج، لب: خبر. (۵). مل، لت: گوید. (۶). مج، وز، مت، مل، لت: گوینده داند. (۷). مج، وز، لت، مل، لت: نداند. (۸). مج، وز، مت، مل، لت: تعاطی کند که نداند، آف: تعاحلی کنند که ندانند. (۹). مج، وز، مت، آج، لب، مل، لت: نباشد. (۱۰). مج، وز، مت اینکه، مل از اینکه. [.....]

(۱۱). آج، لب، آن: ندارد. (۱۲). مج، وز، مت، آن: نیکو. (۱۳). مل: گم شد. (۱۴). آف: دهشت. (۱۵). آف، آن: خبر. (۱۶). سوره حج (۲۲) آیه ۲. (۱۷). مج، وز، مت، آج، مل، لت، مر آن. صفحه : ۲۵۶ بهشت و دوزخ کافر شوند«۱» و آن جا هم چنان تکلیف و اختیار«۲» باشد«۳» که اینکه جا هست و اینکه مذهب باطل است از وجوهی که ذکر آن در کتب اصول مشروح است. و جواب دیگر از اینکه آن است که: لفظ کذب مراد به او خیبت است و آن چنان باشد که چون اهل دوزخ«۴» را در عذاب کشند«۵» استغاثت«۶» کنند به کلماتی که گمان برند که ایشان را در آن نجاتی خواهد بودن چنان که حکایت فرمود از ایشان که گویند: رَبَّنا غَلَبَت عَلَینا شِقوَتُنا«۷»- الایة، و قوله: لَو لا أَنتُم لَکُنّا مُؤمِنِینَ«۸»، و چنان که: رَبَّنا أَرِنَا الَّذَینِ أَضَلّانا مِنَ الجِنِّ وَ الإِنسِ نَجعَلهُما تَحتَ أَقدامِنا«۹»- الایة، [و قوله: لولا انتم لکنّا مؤمنین]

اینکه از آن جمله است که بر سبیل تعلّل«۱۰» گویند: وَ اللّهِ رَبِّنا ما کُنّا مُشرِکِینَ، و پندارند که اینکه گفتار ایشان را«۱۱» سود خواهد داشتن چون ظنّ و امل ایشان دروغ شود«۱۲» نومید شوند حق تعالی از اینکه جا گفت: انظُر کَیفَ کَذَبُوا عَلی أَنفُسِهِم، أی کیف خابوا فیما امّلوا و کذب ظنّهم و املهم فیه، قال الشّاعر:«۱۳» کذبتم و بیت اللّه [لا]«۱۴» تأخذونها مراغمة ما دام للسّیف قائم و قال اخر:«۱۵» کذبتم و بیت اللّه لا تنکحونها بنی شاب قرناها، تصرّ«۱۶» و تحلب«۱۷» أی کذبکم«۱۸» املکم: وَ ضَلَّ عَنهُم ما کانُوا یَفتَرُونَ و آن دروغ و فریه و ------------------------------ (۱). لت: شود. (۲). اساس، لب، بم، آف، آن: احبار، با توجّه به مج وز، تصحیح شد، مر: اختبار. (۳). مج، وز، مت، لت، مر چنان. (۴). مج، وز، مت، لت، مر: آخرت. (۵). مج، وز، مت: کشتند. (۶). مج، وز، مت، آج، لب: استعانت. (۷). سوره مومنون (۲۳) آیه ۱۰۶. [.....]

(۸). سوره سبأ (۳۴) آیه ۳۱. (۹). سوره فصّلت (۴۱) آیه ۲۹. (۱۴). اساس: نـدارد، با توجّه به مج افزوده شد. (۱۰). آن: تقلّد. (۱۱). مـج، وز، مت: ندارد. (۱۲). مـج، وز، مـت، آج، لب، مت، مر و. (۱۵- ۱۳). مج، وز، مت شـعر. (۱۶). مج، وز، مت: تمّر، لت: قصـر. (۱۷). مج، وز، مت، آج، لب: تخلب. (۱۸). وز، آج، لب: کذبتم. صفحه : ۲۵۷ اقتراحات«۱» و اعتقادات باطل و معبودان مزوّر ایشان از ایشان گم شوند«۲» و سعی ایشان باطل شود. وَ مِنهُم مَن یَستَمِعُ إِلَیک، کلبیّ گفت: سبب نزول«۳» آیت آن بود که ابو سفیان و ولید مغیره و عتبه و شیبه- پسران ربیعه- و امیّه و ابّی- پسران خلف- و نضر بن الحارث و حارث بن العامر بیامدند و حدیث رسول- علیه السّلام- بشنیدند و قرآن که می‌خواندند، سماع کردند آنگه با یکدیگر گفتند: چگونه می‌دانی«۴» اینکه که محمّد می‌خواند و می‌گوید! نضر گفت: از جنس آن اساطیر است که من با شما گویم، و نضر بن الحارث مردی بود که اخبار گذشتگان«۵» یاد داشت و بسیار گفتی، خدای«۶» تعالی اینکه آیت فرستاد«۷» گفت [۶۳- پ]: وَ مِنهُم، از ایشان یعنی از کافران. مَن یَستَمِعُ إِلَیک، کس هست که گوش با سخن تو می‌کند و «من» کلمتی«۸» است موحّد اللّفظ، مجموع المعنی برای آن گفت یَستَمِعُ به لفظ واحد، و آنگه گفت: عَلی قُلُوبِهِم أَکِنَّةً أن یَفقَهُوه و او نکره موصوفه«۹» است آن جا«۱۰» مجاهد گفت: مرادش قریش‌اند، و بلخیّ گفت: مرادش مشرکان و جهودان و ترسایان‌اند، حق تعالی گفت: سخن تو می‌شنوند و لکن اندیشه نمی‌کنند، لا جرم علم حاصل نمی‌شود ایشان را، پس بمثابه کسی‌اند که بر دل پوششی دارد که مانع«۱۱» بود از آن که چیزی بداند و علم در او شود از آن که با کفر و ضلال الفت دارند و سخن تو در گوش ایشان جای گیر نیست، و اینکه بر سبیل تشبیه است. و از اینکه بلیغتر آن که گفت: لَهُم قُلُوبٌ لا یَفقَهُونَ بِها ... وَ لَهُم آذانٌ لا یَسمَعُونَ بِها«۱۲»، و از هر دو بلیغتر إِنَّ فِی ذلِکَ لَذِکری لِمَن کانَ لَهُ قَلبٌ أَو أَلقَی السَّمعَ وَ هُوَ شَهِیدٌ«۱۳»، نفی دل کرد از ایشان در مبالغه نفی ------------------------------ (۱). لب: افراحات. (۲). مج، وز، مت: شدند. (۳). مج، وز، مت، مر اینکه. (۴). آج، آف، مر، لب: می‌دانید. [.....]

(۵). اساس: گذشتگان، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). مج، وز، مت: حق. (۷). مج، وز، مت، لت، مر: بفرستاد. (۸). لت: کلمه. (۹). آج، لب: موصوف. (۱۰). آج، لب، لت: اینکه جا. (۱۱). آف آن. (۱۲). سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۹. (۱۳). سوره ق (۵۰) آیه ۳۷. صفحه : ۲۵۸ علم گفت: دل ندارند، برای آن که دل برای دانستن باید چون نمی‌دانند همان انگار که دل ندارند و نفی حضور کرد از ایشان، گفت: در ناشنودن چون غایبان‌اند چون مستمع«۱» نمی‌شوند، انگار که نمی‌شنوند، چون نمی‌شنوند انگار که خود نیستند، حضور و غیبتشان یکی است، مرگ و زندگانی‌شان یکسان است. سَواءً مَحیاهُم وَ مَماتُهُم«۲»، و یرید أنّ شهودهم کالغیّاب، از ایشان توقّع علم چگونه کنی که ایشان گویی دل ندارند که محل«۳» علم باشد. فقر الجهول بلا قلب الی ادب فقر الحمار بلا رأس الی رسن أَکِنَّةً، جمع «کنان» باشد و آن غطاء و پوشش باشد به مثال و معنی، کنان و اکنّه، کغطاء و اغطیه. أن یَفقَهُوه، أی من ان یفقهوه، از آن که ندانند، أی من العلم و الفقه. وَ فِی آذانِهِم وَقراً، أی و جعلنا فی آذانهم «وقرا» و «وقر» گرانی گوش باشد و «وقر» حمل باشد، یقال: وقرت اذنه توقر«۴» وقرا و قال«۵»: و کلام سیّئ«۶» قد وقرت اذنی منه و مالی من صمم اوقرت الدّابّهٔ اذا اثقلتها بالحمل، و وقر الرّجل من الوقار فهو وقور، وقّرت اذنه توقیرا وقّرت من الوقار ایضا و قال شاهدا للأوّل: ولی اذن قد وقّر الصّوت سمعها. و اینکه نیز هم بر طریق مبالغه در تشبیه باشد، یعنی در قلّت سماع و استماع و فهم و انتفاع با کسی مانند که گوش ندارند«۷» یا گوشش گران باشد، و مثله قول الشّاعر:«۸» اعمی اذا ما جارتی خرجت حتّی یواری«۹» جارتی الخدر و یصمّ عمّا کان بینهما اذنی و ما بی غیره وقر و «جعل» نیز به معنی حکم و تسمیه باشد، یقال: جعل القاضی فلانا عدلا و جعله مفلسا، أی حکم به و سمّاه، و منه قوله: وَ جَعَلُوا المَلائِکَهَٔ الَّذِینَ هُم عِبادُ ------------------------------ (۱). مج، وز، مت، مل، مر: منتفع. (۲). سوره جاثیه (۴۵) آیه ۲۱. (۳). آن: محمل. (۴). اساس: یوقر، با توجه به مج تصحیح شد، لب، بم، آف آف: یوقر. (۵). مج، وز، مت شعر. [.....]

(۶). مج، وز، مت، آن: شی‌ء. (۷). مج، وز، مت، آف، لت: ندارد. (۸). مج، وز، مت شعر. (۹). اساس: تواری، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. آج، لب آف، آن: تواری. صفحه : ۲۵۹ الرَّحمنِ إِناثاً«۱»، قال الشّاعر: جعلتنی باخلاـ کلّا و ربّ منی انّی لأسمح کفّا منک فی اللّزب ای سمّیتنی، و ابو علیّ گفت: اینکه عبارت باشد از خذلان و منع لطف از ایشان علی سبیل العقوبهٔ علی کفرهم فی الزّمان الماضی و اینکه نیز هم وجهی«۲» از وجوه که گفتیم آیت را از آن به در آرد که مجبّره را به او تمسّک باشد، و بیان اینکه قول: وَ إِن یَرَوا کُلَّ آیَهٍ لا یُؤمِنُوا«۳»، گفت [اگر]«۴»: هر آیت که در جهان هست ببینند ایمان نیارند. آیت در حقّ کسانی است که معلوم از حال ایشان آن است که بر کفر میرند«۵» تا رسول- علیه السّلام- دل عزیز خود به ایمان ایشان معلّق ندارد و امید بردارد و از ره انتظار برخیزد و مستریح شود از آن بند که الیأس احدی الرّاحتین، آنگه مبالغه زیاده کرد گفت: کار ایشان در اینکه باب- اعنی عناد و اصرار بر کفر و ضلال و تمادی در غیّ [۶۴- ر]

به حدّی است که به تو می‌آیند و با تو جدل و خصومت می‌کنند و می‌گویند: اینکه نیست الا افسانه«۶» پیشینیان و حدیث اوّلینان. یُجادِلُونَک، در جای حال باشد و تقدیر«۷» اینکه است: جاءوک مجادلین لک، و «یقول» هم حال است، و «ان» به معنی مای نفی است. و «أساطیر» جمع اسطاره و اسطوره باشد، کاقلیم و اقالیم و اقنوم و اقانیم، و اشتقاق او من سطرت الکتاب اذا اکتتبته«۸» باشد قال الرّاجز:«۹» انّی و اسطار سطرن سطرا لقائل یا نصر نصر«۱۰» نصرا و «سطر» هم مصدر باشد هم اسم. چون اسم باشد جمعش اسطار بود، و اساطیر جمع جمع بود. آنگه حق تعالی وصف کرد اینکه کافران را که ذکرشان برفت گفت: وَ هُم یَنهَونَ عَنهُ وَ یَنأَونَ عَنهُ، در او دو قول گفتند: یکی آن که مردمان را از او و از ایمان به او و ---------------------------------- (۱). سوره زخرف (۴۳) آیه ۱۹. (۲). مج، وز، مت، آج، لب، لت باشد. (۳). سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۶. (۴). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد. (۵). مج، وز، مت: می‌میرند. (۶). آف مگر افسانه. (۷). آج، لب: آن. (۸). مج، وز، مت، آج، لب، لت، مر: کتبته. (۹). مج، وز، مت شعر. (۱۰). مج، وز، مت، لت، مر در، آن به. [.....]

صفحه : ۲۶۰ سماع کلام او و مجالست به او و نظر در معجزات او نهی می‌کنند و ایشان نیز از آن دور می‌باشند، و اینکه قول بیشتر مفسّران است. و قولی دگر آن است که: آیت در أبو لهب آمد که اگر«۱» مجمعی و موسمی حاضر بودی کسی خواستی که رسول را ایذا کند یا طعن زند او رها نکردی و ذبّ و نهی کردی برای خویشی را و لکن خویشتن«۲» از او و«۳» ایمان«۴» دور داشتی و مخالفان در تفسیر آورده‌اند که: آیت در شأن ابو طالب آمد که او حمایت رسول کردی و مردم را از ایذاء او نهی کردی و به او ایمان نیاوردی، و در اینکه باب حدیثی و شعری متناقض روایت کنند، و آن آن است که گفتند«۵» رسول- علیه السّلام- گفت: یا عمّ چرا به من ایمان نیاری«۶»! گفت: من می‌دانم که تو رسول خدایی و صادقی در نبوّت و لکن من از ملامت مردمان احتراز می‌کنم و چون جماعت قریش خواستند که رنجی به او رسانند، گفت:«۷» و اللّه لن یصلوا الیک بجمعهم حتّی اوسّد فی التّراب دفینا فاصدع بامرک ما علیک غضاضهٔ و ابشر و قرّ بذاک منک عیونا و عرضت دینا لا محالهٔ انّه من خیر ادیان البریّهٔ دینا و دعوتنی و زعمت انّک ناصحی و لقد صدقت و کنت ثمّ أمینا لولا الملامهٔ او حذاری سبّهٔ لوجدتنی سمحا بذاک مبینا هر عاقل که اینکه«۸» ابیات را تأمّل کند داند که بیت آخرین ملحق است و نه ملایم ابیات اوّل است نه به قوّت و متانت و به معنی«۹»، و مناقضه که حاصل است میان اینکه بیت با ابیات اوّل، برای آن که بیت اوّل متضمّن نصرت و هوا خواهی است و قطع طمع کفّار است از آن که رنجی به او رسانند و با وجود او و تا او زنده باشد. بیت دوم [امر]«۱۰» است او را به ادای رسالت و تحریض و تقویت او به آن و اینکه نه از ---------------------------------- (۱). اساس و همه نسخه بدلها: نصرا، با توجه به کتب ادب عرب تصحیح شد.

(۲). مج، وز، مت: خویشی. (۳). لت از. (۴). مج، وز، مت، لت به او، مر او. (۵). آج، لب، بم، آف که. (۶). آن: نمی آری. (۷). مج، وز، مت شعر. (۸). مج، وز، مت: ندارد. (۹). مل، مت، مر، لت: نه به معنی. (۱۰). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد. صفحه : ۲۶۱ نشان«۱» کافران باشد، و نیز متضمّن بشارت و روشنایی چشم است او را به رسالت و نبوّت که او دعوی می‌کرد. امّا بیت سیوم«۲» که گفت: لقد صدقت و کنت ثمّ امینا اینکه عین ایمان است برای آن که در لغت هیچ فرق نباشد میان «امنت بک» و «صدّقتک» و میان آن که گویند: انّک صادق فی دعواک، پس اینکه ایمان باشد و اگر اینکه دلیل کفر کند یا لیت شعری که ایمان چه باشد. امّا بیت چهارم که گفت: من خیر ادیان البریّهٔ دینا و اقرار به آن که دین او بهترین دینهاست، هم ایمان باشد و اگر اینکه کفر باشد پس در جهان ایمان نباشد پس ابیات جمله دلیل ایمان او می‌کند و اینکه بیت بازپسین همه عقلا دانند که مجانس آن نیست بل مناقض آن است، و چون او مردی محال است که در بیتی چند«۳» مناقضه گوید. و قوله: یَنأَون، أی یبعدون من النّأی و هو البعد. وَ إِن یُهلِکُونَ إِلّا أَنفُسَهُم، «ان» به معنی «ما» ی نافیه است و هر «إن» که در عقب او «الّا» آید به معنی «ما» ی نفی باشد. وَ ما یَشعُرُونَ، «ما» هم نفی است- و نمی‌دانند که زیان و هلاک به خود می‌کنند. وَ قالُوا إِن هِیَ إِلّا حَیاتُنَا«۴»، آنگه حکایت گفتار ایشان کرد که ایشان گفتند: إِن هِیَ، و المعنی ما هی، نیست اینکه زندگانی الّا زندگانی دنیا، یعنی هم اینکه حیات است که ما در آنیم. نموت و نحیا، زنده‌ایم اکنون و پس بمریم و پس از مرگ ما را بعثی و نشوری نباشد، آنگه گفت [۶۴- پ]: در آیت دلیل است بر اصحاب معارف برای آن که خدای گفت ایشان خود را در هلاک- که عقاب دوزخ است- نهاده‌اند و نمی‌دانند که معارف ایشان ضروری بودی خدای تعالی نگفتی که نمی‌دانند، آنگه بر سبیل تعجّب گفت: یا محمّد، اگر بینی«۵» ایشان را در آن حال که ----- ---------------------------- (۱). لت: شأن. (۲). مج، وز، مت: سه‌ام، آج، لب، آن، مر: سیم، لت: سئوم. (۳). مج، وز، مت، آج، لب، لت: چند بیت. (۴). سوره انعام (۶) آیه ۲۹. [.....]

(۵). مج، وز، مت، لت، مر: ببینی، لب: نبینی. صفحه : ۲۶۲ ایشان را بر کنار دوزخ بدارند فی قوله: وَ لَو تَری إِذ وُقِفُوا عَلَی النّارِ، و وقف هم لازم است هم متعدّی، یقال: وقفت الدّابّهٔ، و وقفت للمساکین وقفا بمعنی جعلته واقفا لا یبرح عن حکمه و لا یجری علیه حکم الملک و وقفت انا وقوفا، و وقفت علی کذا بمعنی علمته. و حمل اینکه لفظ بر هر دو وجه شاید کردن هم بر حقیقت خود که ایشان را بر شفیر دوزخ بدارند، و هم بر آن که چون اعلام کنند ایشان را و واقف گردانند بر عذاب دوزخ. و وجهی دگر را محتمل است و آن آن است که: چون ایشان را بر آتش دوزخ وقف کنند، و اینکه عبارت باشد از لزوم و خلود ایشان در دوزخ، من قولهم: وقفت وقفا للمساکین، چون حال«۱» چنین باشد گویند و تمنّا کنند: یا لَیتَنا نُرَدُّ وَ لا نُکَذِّبَ بِآیاتِ رَبِّنا، کاش«۲» ما را با دنیا بردندی و ما تکذیب نکردیمی«۳» آیات خدای را و از جمله مؤمنان بودیمی«۴». حمزه و یعقوب و حفص خواندند: و لا نکذّب و نکون، به نصب «با» و «نون» از اینکه دو فعل مضارع، و إبن عامر در «نکون» به نصب موافقت کرد ایشان را، و باقی قرّاء هر دو به رفع خواندند. آن کس که به رفع خواند، قراءت«۵» او را دو وجه باشد: یکی آن که معطوف بود علی «نردّ»، بر اینکه وجه داخل باشد در تمنّا، یعنی کاشکی ما را با«۶» دنیا برندی و کاشکی ما تکذیب نکردیمی«۷»، و کاشکی مؤمن بودیمی«۸»؟ تمنّا به هر سه تعلّق دارد. و وجه دیگر آن است که: کلامی مستأنف بود و داخل نبود در تمنّی، بل تقدیر آن باشد که: و نحن لا نکذّب و نکون، و قول اوّل اختیار بلخی و جبّایی و زجّاج است. و مثال وجه دوم اینکه باشد که: دعنی و لا اعود، ای فانّی ممّن لا یعود، و اینکه اختیار ابو عمر است، و گفت دلیل آن که داخل نیست در تمنّی آن است که گفت: وَ إِنَّهُم لَکاذِبُونَ، و «کذب» در تمنّا نشود در خبر باشد. و امّا آن کس که«۹» ------------------------------- (۱). مج، وز، مت: حالت. (۲). مج، وز، مت: کاشکی. (۳). لت، مر: نکردمانی. (۴). لت، مر: بودمانی. (۵). اساس: مراد، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۶). مج، مت: در. (۷). لت، مر: نکردمانی. (۸). مج، وز، مت، لت، مر: بودمانی. (۹). مر به. صفحه : ۲۶۳ نصب خواند در «نکذّب«۱» و نکون» حجّت او آن است که «واو»

جاری مجرای «فا» کرد و در جواب تمنّا و جواب تمنّا به «فا» منصوب باشد، چنان که گفت: یا لَیتَنِی کُنتُ مَعَهُم فَأَفُوزَ فَوزاً عَظِیماً«۲»، بر اینکه قول تمنّا به همه تعلّق دارد، [جمله در تحت تمنّی آید، هم ردّ و هم انتفاء تکذیب و هم ایمان، و روا باشد که «واو» به معنی «واو» جمع باشد، چنان که: «لا تأکل السّمک و تشرب اللّبن»، المعنی مع «أن» أی لا تجمع بینهما، و تقدیر آن باشد که: یا لیتنا نردّ مع أن لا نکذّب و نکون. بر اینکه وجه«۳» تمنّی به همه تعلّق دارد]«۴» و آن که نکذّب و نکون خواند دوم را حمل کرد«۵» بر استیناف. اگر گویند: چگونه شاید که ایشان تمنّای رجوع با دنیا کنند و معارف ایشان ضروری باشد و بضرورت دانند استحاله اینکه! گوییم: واجب نیست که جمله معارف اهل آخرت ضروری باشد، بل معرفت ایشان به خدای- جلّ جلاله- و ذات و صفات او ضروری باشد از آن جا که هر آیت و حجّت که ایشان از احوال آخرت به خبر شنیده باشند، از عرش و کرسی و لوح و قلم و ترازو و حساب و کتاب و ثواب و عقاب و بهشت و دوزخ و صراط و فرشتگان هم معاینه بینند، چون خبرشان عیان شود گمانشان یقین شود. امّا دگر چیزها واجب نبود که به ضرورت دانند و روا دارند که روا باشد که«۶» ایشان را با دنیا آرند. و جواب دیگر آن است که: تمنّای محال علم ضروری را خلل نکند، برای آن که یکی از ما در دار دنیا تمنّای محال بسیار کند و علم و عقل از او مانع نبود با آن که داند که محال است امّا بگوید و به«۷» زبان راند و در دل آرد و هیچ منع نباشد از آن علم و عقل را، و در قرآن از اینکه بسیار است که ایشان تمنّاهای صحیح و محال کنند، ------------------------------ (۱). اساس: تکذیب، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۲). سوره نساء (۴) آیه ۷۳. (۳). آج، لب، لت، مر هم. (۴). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۵). اساس، آن: گردن، آج، لب، آف: کردند، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۶). مت: روا دارند کسی را که. (۷). مج، وز، مت، لت: بر. صفحه : ۲۶۴ منها قوله: یا لَیتَنِی کُنتُ تُراباً«۱»، یا لَیتَنِی کُنتُ مَعَهُم فَأَفُوزَ فَوزاً عَظِیماً«۲»، یا لَیتَنِی اتَّخَذتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِیلًا«۳»، یا وَیلَتی لَیتَنِی لَم أَتَّخِذ فُلاناً خَلِیلًا«۴»، یا لَیتَ قَومِی [۶۵- ر]

یَعلَمُونَ بِما غَفَرَ لِی رَبِّی وَ جَعَلَنِی مِنَ المُکرَمِینَ«۵»، و ابو عمرو و حمزه و کسائی اماله کردند «تری» را. بَل بَدا لَهُم ما کانُوا یُخفُونَ مِن قَبلُ، «بل» برای اضراب باشد عن الأوّل الی الثّانی، یعنی اعرض من ذلک المحال و اخذ«۶» فی هذا، تمنّای محال ایشان رها کن، اینکه بگو که پیدا شود ایشان را آنچه پوشیده می‌داشتند. در او چند قول گفتند: یکی آن که«۷» احوال و اهوال قیامت و بعث و نشور و ثواب و عقاب که رؤسای کفّار و معاندان ایشان از سفله و ضعفا پوشیده می‌داشتند. قولی دیگر آن که پیدا شود ایشان را آنچه از خود پوشیده می‌داشتند و بر خود تلبیس می‌کردند و می‌گفتند: همانا باشد که نه چنین باشد، که محمّد- صلّی اللّه علیه و آله، می‌گوید: و بر اینکه وجه اخفای از خویشتن مجاز باشد، چنان که خیانت با خویشتن فی قوله: عَلِمَ اللّهُ أَنَّکُم کُنتُم تَختانُونَ أَنفُسَکُم«۸»، و وجه سیم«۹» آن است که: آن معاصی که ایشان پوشیده داشتندی از خلقان فردا آن ظاهر شود خلقان را از آن که نامهای ایشان بر اینکه«۱۰» گواهی دهد و اعضای ایشان بر آن سخن گوید. قول چهارم ابو علی گفت: مراد به آیت منافقان‌اند که در دار دنیا نفاق کردند و کفر پنهان«۱۱» داشتند و اظهار ایمان کردند، فردا پیدا شود آنچه ایشان نهان می‌داشتند از کفر و نفاق. قوله: مِن قَبلُ مبنی است بر ضم«۱۲» بنای عارض برای حذف مضاف الیه«۱۳» به او ------------------------------- (۱). سوره نبأ (۷۸) آیه ۴۰. (۲). سوره نساء (۴) آیه ۷۳. (۳). سوره فرقان (۲۵) آیه ۲۷. (۴). سوره فرقان (۲۵) آیه ۲۸. (۵). سوره یس (۳۶) آیه ۲۷. (۶). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۴/ ۴۰۹): آخذ. (۷). مج، وز، مت یکی. (۸). سوره بقره (۲) آیه ۱۸۷. (۹). لت: سئوم. (۱۰). مج، وز، مت، آج، لب: بر آن. (۱۱). مج، وز، مت: نهان. [.....]

(۱۲). مج، وز، مت، لت: ضمیر. (۱۳). مج، مت مج، مت، آج، لب، بم، لت، مر چه اگر مضاف الیه. صفحه : ۲۶۵ دهند با حال اعراب شود، و تقدیر آن است که: من قبل ذلک، و کذا قوله: لِلّهِ الأَمرُ مِن قَبلُ وَ مِن بَعدُ«۱»، و کذا الجهات کلّها، و کوفیان اینکه را رفع علی الغایهٔ خوانند، و مذهب بصریان درست است. وَ لَو رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنهُ، آنگه حق تعالی از ایشان و احوال ایشان گفت: اینکه گویند و اگر ایشان را با دنیا برند هم با سر کفر و معاصی شوند و با طریقه اوّل که بر آن بوده باشند. وَ إِنَّهُم لَکاذِبُونَ، و ایشان دروغزن‌اند. در اینکه سه قول گفتند: یکی آن که اینکه خود صفت ایشان است امروز در دار دنیا که حق تعالی وصف کرد ایشان را به آن، گفت: عادت و سیرت ایشان است دروغ گفتن، نه آن که اینکه دروغ در قیامت گویند چه آن جا دروغ نگویند و ملجأ باشند به دروغ ناگفتن. قولی دگر آن است که ابو القاسم گفت: خدای تعالی خبر داد از حقیقت کار و اینکه وصف ایشان است در قیامت، و لکن در عزم ایشان نباشد آن«۲» ساعت که اینکه حدیث دروغ کنند جز که چون خدای تعالی از مآل«۳» کار ایشان دانست که ایشان وفا نکنند، گفت: دروغ می‌گویند. قول سیّم«۴» آن است که: اینکه کذب راجع باشد با وقت عود ایشان با دنیا و، اینکه قول ضعیفتر اقوال است. امّا مذهب ما و مذهب اهل عدل آن است که: اهل آخرت قبیح نکنند و کفر نیارند و معارف ایشان ضروری بود. و در اینکه چند طریقه گفتند: یکی آن که وجه الجاء ایشان آن باشد که ایشان به ضرورت دانند که اگر خواهند تا کنند«۵» فرشتگان منع کنند ایشان را از آن بقهر، چنان که یکی از ما ملجأ است که روز بار که«۶» پادشاه بار عام دهد پیش تخت او نرود و تاج از سر او بر ندارد و بر سر خود ننهد و او را بر نخیزاند و به جای او ننشیند«۷» اگر چه او را آن آرزو بود و تمنّا باشد و لکن ملجأ باشد به آن که نکند از آن جا که داند که اگر کند منع کنند میان او و آن فعل. ------------------------------

------ (۱). سوره روم (۳۰) آیه ۴. (۲). مج، مت، وز، لت: اینکه. (۳). آن: حال. (۴). مج، وز، مت، مر: سهام، آف: سیوم، لت: سؤم. (۵). لب: نکنند. (۶). اساس: کی/ که. (۷). بم، آف: نشیند. صفحه : ۲۶۶ و وجهی دگر آن که گفتند: اگر اهل آخرت ملجأ نباشند به ترک قبایح، باید تا مزجور باشند از فعل قبیح به امر و نهی و ثواب و عقاب و الّا مغرا باشند به قبیح، و اگر چنین باشد آن سرای تکلیف باشد نه سرای جزا و محال است که آن جا تکلیف باشد، برای آن که تکلیف با الجاء محال بود و مکلّف مخیّر باید تا فعل آنچه او را تکلیف کرده باشند از او حاصل آید علی ما کلّف به. و وجهی دگر در الجاء اهل آخرت حضور و حصول ثواب و عقاب باشد [۶۵- پ]

بر آن اوصاف که بهشت و دوزخ هست، و ما دانیم که اگر آتشی برافروزند یکی را از ما گویند«۱»: فلان کار کن و فلان مکن اگر نه«۲» تو را در اینکه آتش افگنند، او ملجأ باشد به فعل و ترک. و همچنین اگر گویند او را: کلمه‌ای بگوی که در آن رنجی نباشد، یا کاری کن که در آن رنجی اندک باشد و چندان که ملک دنیاست بستان، ما دانیم که ملجأ شود و لا محال آن فعل که از او در خواهند از فعل و ترک به جای آرد. پس اینکه جمله دلیل است بر آن که اهل آخرت مکلّف نباشند و ملجأ باشند به ناکردن قبیح، خلاف آن که مذهب نجّار است. وَ قالُوا إِن هِيَ إِلّا حَیاتُنَا الدُّنیا، آنگه خبر داد از منکران بعث و نشور که ایشان گفتند در دار دنیا، «إن» به معنی «ما» ی نفی است، یعنی ما هی و «هی» کنایت است از حیات، یعنی ما«۳» الحیوهٔ الّا حیاتنا الدّنیا، زندگانی نیست ما را مگر اینکه زندگانی دنیا. و دنیا تأنیث ادنی«۴» باشد نزدیکتر، یعنی اینکه زندگانی عاجل که در سرای دنیاست. وَ ما نَحنُ بِمَبعُوثِینَ، و ما را بعثی و نشوری نخواهد بودن. اینکه آنگاه گفتند«۵» که رسول- علیه السّلام- ایشان را به قیامت و بعث و نشور و عقاب دوزخ بترسانید، ایشان اینکه گفتار بگفتند از آن جا که اعتقاد ایشان«۶» بود. حق تعالی ردّ بر ایشان گفت بر سبیل تعجّب و مبالغه: وَ لَو تَری، ای محمّد اگر بینی که ایشان را بدارند. عَلی رَبِّهِم، بر خدایشان، یعنی بر آن موعود که ------------------------------

-------- (۱). مج، وز، مت: گوید. (۲). مج، وز، مت، آج، لب، لت، مر: و الّا. (۳). آن هی. (۴). اساس و دیگر نسخه بدلها: ادون، با توجه به فحوای کلام و کتب لغت تصحیح شد. (۵). آج، لب: بگفتند. [.....]

(۶). مج، وز، مت آن. صفحه : ۲۶۷ خدای تعالی کرده باشد از ثواب و عقاب و آن خبر که داده باشد از حشر و نشر و بعث و حساب و کتاب- علی حذف المضاف و اقامهٔ المضاف الیه مقامه، و قیل«۱»: علی حکم اللّه و قضائه، و معنی کلمه آن که گفتیم پیش از اینکه خدای تعالی عند آن گوید ایشان را، أَ لَیسَ هذا بِالحَقِّ اینکه حق هست و درست«۲»! نه حق و درست اینکه که می‌بینی«۳»، ایشان گویند: بَلی وَ رَبِّنا، آری به خدای ما که حقّ است و صدق است. حق تعالی گوید: اکنون بواجب و استحقاق بچشی عذاب آنچه به آن کافر بودی، و در آیت حجّتی نیست نه مشبّهه«۴» را و نه اشاعره«۵» را در اثبات رؤیت برای آن که مخصوص است به کفّار و به اتّفاق کافران خدای را نخواهند دیدن. و امّا آنچه مشبّهه«۶» گفتند از تجسیم ظاهر فساد است برای آن که مشاهده و وقوف حقیقت جز با اجسام و الوان صورت نبندد و خدای تعالی«۷» به صفت اجسام و الوان نیست- تعالی«۸» علوّا کبیرا«۹». آنگه گفت: زیانکارند آنان که لقای من و ثواب و عقاب من به دروغ دارند. و لقاء و ملاقات بر حقیقت مقابله باشد یا مقاربه«۱۰»، و اینکه بر خدای تعالی روا نباشد و لا بد حمل باید کردن بر آنچه ملاقات بر او روا باشد از اجسام چون بهشت و دوزخ. بِلِقاءِ اللّهِ، أی بلقاء ثواب اللّه و عقابه، بر حسب آنچه آیت یا خبر اقتضا کند. امّا قوله: مَن«۱۱»تَحِیَّتُهُم یَومَ یَلقَونَهُ سَلامٌ«۱۳». و امّا قوله: فَأَعقَبَهُم نِفاقاً فِی قُلُوبِهِم إِلی یَومِ یَلقَونَهُ«۱۴»، أی یلقون عذابه، و کذا قوله- علیه السّلام: لقی اللّه و لا وجه له عنده ، و اینکه در حقّ ---------------------------------- (۱). مج، وز، مت: قل. (۲). مج، وز، مت، لت، مر هست. (۳). آج، لب: می‌بینید. (۴). اساس: مشبه، با توجه به آف تصحیح شد، مج، وز، مت: مشبّهیان، مر: مشبّهان. (۵). مج، وز، مت: اشعریان، مر: اشعری. (۶). اساس: مشبه، با توجه به مج تصحیح شد. (۷). مج، وز، مت، لب، مر: جلّ جلاله. (۸). مر اللّه عن ذلک. (۹). مر قَد خَسِرَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِلِقاءِ اللّهِ (۱۰). مج، وز، مت: مقارنه. (۱۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، متن قرآن مجید: (من). (۱۲). سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۵. (۱۳). سوره احزاب (۳۳) آیه ۴۴. [.....]

(۱۴). سوره توبه (۹) آیه ۷۷. صفحه : ۲۶۸ کافران است و دلیل بر آن که چنین است، اینکه خبر متّفق علیه است من قوله- علیه السّلام: من احبّ لقاء اللّه احبّ اللّه لقاءه و من کره لقاء اللّه کره اللّه لقاء ، هر که لقای خدا دوست دارد خدای تعالی لقای او دوست دارد، و هر که لقای خدای تعالی کاره بود«۱» خدای تعالی لقای او را کاره بود، معنی آن است که: هر کس«۲» که خواهد که با جوار رحمت خدای شود، خدای تعالی او را خواهد که با جوار رحمت خود برد، و هر که اینکه خیر به خود نخواهد خدای تعالی با او نخواهد، به آن معنی که چون اینکه راه نسپرده باشد از ایمان و طاعت، خدای تعالی کاره باشد ثواب او را. پس محال است در اینکه خبر حمل «لقاء» بر رؤیت کردن برای آن که [۶۶- ر]

احبّ اللّه لقاءه و کره اللّه لقاءه، از اینکه طرف محمول نتواند بودن به رؤیت، پس معلوم شد که مراد به «لقاء» خروج است با سرای آخرت آن جا که حکم خدای را باشد- جلّ جلاله. حق تعالی گفت: زیانکار شوند«۳» آنان که دروغ داشتند حشر و نشر و ثواب و عقاب را. حَتّی إِذا جاءَتهُمُ السّاعَةُ بَغتَةً، تا کار به جایی رسید«۴» که قیامت به ایشان آید ناگاه، یقال: بغته«۵» الامر یبغته بغتا و بغتهٔ اذا فاجأه، قال الشّاعر: و لکنّهم بانوا«۶» و لم اخش بغتهٔ و افظع«۷» شیء حین یفجأک البغت چون حال چنین باشد، گویند: یا حَسرَتَنا، أی حسرت ما پنداری حسرت را می‌بخوانند به منزلت آن کس که او را بخوانند، گویند: بیای که جای تو است و وقت تو است، و اینکه عبارت باشد از شدّت«۸» ندم، و اصل او من حسر البعیر اذا کلّ و اعیا، و منه قوله: یَنقَلِب إِلَیکَ البَصَرُ خاسِئاً وَ هُوَ حَسِیرٌ«۹»، أی کلیل، پنداری که نادم از بس«۱۰» پشیمانی که خورده است خسته و مانده شده است چنان که چهار پای در راه بماند و اینکه حسر«۱۱» بر اینکه نهاد برای مبالغه باشد و معنی تنبیه مخاطب باشد بر غایت ---------------------------------- (۱).

مج، وز، مت: خدای را کاره باشد. (۲). وز: کسی. (۳). مج، وز، مت: شدند. (۴). مج، وز، مت: آج، لب، بم، مل، لت، مر: رسد (۵). مج، وز، مت، لب: بغتته. (۶). مج، وز، مت: باتوا. (۷). مج، وز، مت: و اقطع. (۸). اساس و، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۹). سوره ملک (۶۷) آیه ۴. (۱۰). مر: ندارد، مج، وز، مت: پس. (۱۱). مج، وز، مت، لت، مر: سخن، لب: خبر. صفحه : ۲۶۹ پشیمانی آن کس که حکایت از او رود. عَلی ما فَرَّطنا فِیها، بر آن تقصیر که ما کردیم و تضییع. در ضمیر خلاف کردند که راجع با چیست«۱»، بعضی گفتند: راجع است با طاعت، بعضی دگر گفتند: راجع است با ساعت، یعنی قالوا فی السّاعهٔ أی فی القیامهٔ: (یا حسرتنا علی ما فرطنا و قصرنا)«۲» محمّد بن جریر گفت: راجع است با صفقت و اگر چه ذکر صفقت نرفته است، چون ذکر خسران رفته است و ربح و خسران در صفقت و بیعت باشد، یقال خسرت صفقته و ربحت صفقته و تعلّق دارد به خسر، و التّقدیر: قَد خَسِرَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِلِقاءِ اللّهِ، فی صفقتهم بعضی دیگر«۳» گفتند: «فیها» راجع است با حیات دنیا، و المعنی فرّطنا فی الدّنیا«۴» فی اوامر اللّه و نواهیه. سدّی گفت: مراد آن است که فرّطنا فی عمل اهل الجنّهٔ فی الدّنیا، بیانش آن خبر که ابو هریره و ابو سعید خدریّ روایت کنند که«۵» رسول- علیه السّلام- گفت: فردای قیامت که اهل دوزخ درجات و منازل اهل بهشت بینند، گویند: یا حَسرَتَنا عَلی ما فَرَّطنا فِیها. وَ هُم یَحمِلُونَ أَوزارَهُم عَلی ظُهُورِهِم، و ایشان بار گران بر پشت دارند. و «أوزار» جمع وزر باشد، و وزر ثقل و گرانی باشد و روا بود که مراد به ثقل«۶» عقوبات گناه باشد. سدّی گفت و عمرو بن قیس که: چون مؤمن از گور برخیزد، شخصی به استقبال او آید با صورتی هر کدام نیکوتر و بوی هر کدام خوشتر«۷»، او را گوید: مرا شناسی! گوید: نه، جز آن که دانم که خدای تعالی صورت رویت«۸» نیکو آفریده است و بویت خوش است، او گوید: من عمل صالح توام، دیری است«۹» که در دار دنیا من بر تو نشسته‌ام امروز تو بر من نشین، و بر خواند: یَومَ نَحشُرُ المُتَّقِینَ إِلَی الرَّحمنِ وَفداً«۱۰»، أی رکبانا. و کافر چون از گور برخیزد، شخصی پیش او آید با ------------------------------- (۱). مج، وز، مت، مر: راجع است با چه. (۲). مج، وز، مت، مل و. [.....]

(۳). مج، وز، مت: دگر. (۴). آج، لب و. (۵). آج، لب: از. (۶). آج، لب گرانی. (۷). مج، وز، مت و. (۸). آج، لب: خدای تعالی صورتت. (۹). وز: دیرست/ دیر است. (۱۰). سوره مریم (۱۹) آیه ۸۵. صفحه : ۲۷۰ صورتی زشت و بویی ناخوش«۱»، او را گوید: مرا شناسی! گوید: نه، جز آن که خدای تعالی صورت تو گریه آفریده است و بوی تو ناخوش، گوید: من عمل بد توام دیر«۲» است تا تو بر من نشسته‌ای«۳»، امروز من بر تو خواهم نشست«۴»، فذلک قوله: یَحمِلُونَ أَوزارَهُم عَلی ظُهُورِهِم، و اینکه بر وجه تشبیه و توسّع باشد و آیت همچنین، برای آن که گناه ماننده باشد به بار گران [۶۴- پ]

از آن جا که او را رنج و مشقّت باشد بر صاحبش، و بار بر پشت کشند، و در دعای ائمّه آمد: هربت الیک بنفسی باثقال الذّنوب علی ظهری. زجّاج گفت: معنی آن است که از ایشان خالی نباشد چنان که گویند: انت نصب عینی و شحن قلبی أَلا ساءَ ما یَزِرُونَ، بد چیزی است آنچه ایشان برگرفته‌اند از گناه، و لکن در هر حمل استعمال نکنند جز در گناه که اشتقاق او از وزر است و قوله: وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزرَ أُخری«۵»، أی لا تحمل نفس حاملهٔ ثقل اخری، یعنی هیچ نفسی بار دیگری بر نگیرد، یعنی به گناه دیگری دیگری را نگیرند. و «وزر» ملجأ و معتصم باشد، و «وزیر» را از آن«۶» جا گویند که ملجأ پادشاه باشد، و وزر الرّجل اذا اثم فهو موزور و منه الحدیث ارجعن موزورات غیر مأجورات زنانی را«۷» که برای مزد به جنازه‌ای«۸» رفته بودند، گفت: بازگردی«۹»، بزه«۱۰» کار نه مستحقّ مزد. وَ مَا الحَیاةُ الدُّنیا، «ما» نفی است، حق تعالی مذمّت و منقصت کرد زندگانی دنیا را تا مردمان در او رغبت نکنند و دست از اعمال آخرت بندارند«۱۱»، گفت: نیست زندگانی دنیا مگر بازی. و فرق از میان «لعب» و «لهو» آن است که لعب بازی باشد که کودکان کنند، کالعبث«۱۲» الّذی لا فائدهٔ فیه. و لهو بازی جوانان باشد از سماع و ضرب ملاهی و مانند آن. و وجه تشبیه

آن است که اینکه را نیز ------------------------------ (۱). مج، مت: ناخوش بوی. (۲). آج، لب: دیری. (۳). آج، لب: نشسته بودی. (۴). مج، وز، مت، مر: خواهم نشستن. (۵). سوره انعام (۶) آیه ۱۶۴. (۶). مج، وز، مت، لت، مر: اینکه. [.....]

(۷). مج، وز، مت، مر گفت. (۸). مج، وز، مت: چاره‌ای. (۹). مج، وز، مت، آج، لب، آف، آن: گردید. (۱۰). مج، وز، مت: بر. (۱۱). مر: بنه دارند. (۱۲). مج، مت: کالبعث. صفحه : ۲۷۱ عاقبتی«۱» و ثباتی نباشد، چنان که لعب و لهو را. وَ لَلدّارُ الْآخِرَةُ، و سرای باز پسین یعنی بهشت، و اینکه لفظ بر اطلاق عبارت باشد از آن جا که در او حشر مردم بود از عرصه قیامت و به قرینه حمل کنند بر بهشت و دوزخ، و سرای باز پسین که سرای ثواب است بهتر باشد متّقیان را. جمله«۲» قرّاء خواندند«۳»: وَ لَلدّارُ الْآخِرَةُ، به دو «لام» و «دال» مشدّد، و آخرت به رفع بر آن«۴» که آخرت صفت «دار» باشد، مگر إبن عامر که او خواند: و لدار الاخرة، به یک «لام» و تخفیف «دال» و جرّ آخرت علی الاضافة، و چون اضافه کنند صفت‌دار نباشد برای آن که صفت را با موصوف اضافه نکنند از آن جا که آن هر دو چیز یکی باشد و صفت بدون موصوف چیزی مستقل نباشد، و اینکه بمنزله اضافة الشّیء الی نفسه باشد، گفتند تقدیر آن«۵» است که: و لدار السّاعة الاخرة، و اگر چه دنیا و آخرت صفت است بمنزله اسم است از آن جا که استعمال کنند مفرد بی موصوف و به جای موصوف بدارند کالابطح و الابرق، و قوله: وَ لَلْآخِرَةُ خَیرٌ لَکَ مِنَ الْأُولی«۶»، و کقول الشّاعر: نّما الدّنیا متاع لیس للدّنیا ثبوت نّما الدّنیا کبیت نسجته العنکبوت و قوله- علیه السّلام- الدّنیا سجن المؤمن ، و اینکه را حدّی نیست. فرّا گفت: اگر چه صفت است و با موصوف یکی باشد چون لفظ مختلف شد اضافه روا داشتند و بمنزله دو اسم کردند و مثله: حقّ الیقین و یوم الخمیس و مسجد الجامع، چنان که در عطف روا داشتند، لاختلاف اللّفظین فی قوله: و هند اتی من دونها النّأی و البعد و قوله: و الفی قولها کذبا و مینا«۷»، و اینکه مذهب کوفیان است و درست در اینکه باب«۸» مذهب بصریان است که اوّل گفتیم. أَ فَلا تَعْقِلُونَ، عقل ندارند اینان، یعنی عقل کار نمی‌بندند. اهل مدینه و إبن عامر و حفص و یعقوب خواندند: افلا تعقلون به «تا» ی خطاب، کأنّه عدل عن ذلک ------------------------------ (۱). آن: عاقبت. (۲). مج، وز، مت: ندارد. (۳). مج، وز، مت: خوانند. (۴). لت: برای آن. (۵). مج، وز، مت: اینکه. (۶). سوره ضحی (۹۳) آیه ۴. (۷). آف: میتا. (۸). مج، وز، مت: ابیات. [.....]

صفحه : ۲۷۲ و خاطب جمیع الخلایق وعظا لهم و تذکیرا [۶۷- ر]

بهذه الموعظة. و آن که به « یا » خواند بر مغایبه، گفت: مراد کافرانند که اندیشه نمی‌کنند. و العقل و النّهی و الحجی و الحجر واحد برای آنش عقل خوانند که عقال باشد صاحبش را و برای آنش نهی خوانند که نهی کند صاحبش را و برای آن حجی خوانند که فرود آرد صاحبش«۱» را از نابایست، یقال: حجا إذا مکث، قال الشّاعر: هنّ یعکفن به اذا حجا ای مکث، و برای آنش حجر خوانند که حجر کند خداوندش را. قوله تعالی«۲»:

[سوره الأنعام (۶): آیات ۳۳ تا ۴۵]

[اشاره]

قَد نَعلَمُ إِنَّهُ لَیَحزُنُکَ الَّذِی یَقُولُونَ فَإِنَّهُم لا یُکَذِّبُونَکَ وَ لکِنَّ الظّالِمِینَ بِآیاتِ اللّهِ یَجحَدُونَ (۳۳) وَ لَقَد کُذِّبَت رُسُلٌ مِن قَبلِکَ فَصَبَرُوا عَلی ما کُذِّبُوا وَ أُوذُوا حَتّی أَتاهُم نَصرُنا وَ لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِ اللّهِ وَ لَقَد جاءَکَ مِن نَبَإِ المُرسَلِینَ (۳۴) وَ إِن کانَ کَبُرَ عَلَیکَ إِعراضُهُم فَإِنِ استَطَعتَ أَن تَبتَغِیَ نَفَقاً فِی الأَرضِ أَو سُلَّماً فِی السَّماءِ فَتَأتِیَهُم بِآیَةٍ وَ لَو شاءَ اللّهُ لَجَمَعَهُم عَلَی الهُدی فَلا تَکُونَنَّ مِنَ

الجاهِلِینَ (۳۵) إِنَّما یَستَجِیبُ الَّذِینَ یَسمَعُونَ وَ المَوتی یَبعَثُهُمُ اللّهُ ثُمَّ إِلَیهِ یُرجَعُونَ (۳۶) وَ قالُوا لَو لا نُزِّلَ عَلَیهِ آیَةٌ مِن رَبِّهِ قُل إِنَّ اللّهَ قادِرٌ عَلی أَن یُنَزِّلَ آیَةً وَ لکِنَّ أَکثَرَهُم لا یَعلَمُونَ (۳۷) وَ ما مِن دَابَّةٍ فِی الأَرضِ وَ لا طائِرٍ یَطِیرُ بِجَناحَیهِ إِلاّ أُمَمٌ أَمثالُکُم ما فَرَّطنا فِی الکِتابِ مِن شَیءٍ ثُمَّ إِلی رَبِّهِم یُحشَرُونَ (۳۸) وَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا صُمٌّ وَ بُکمٌ فِی الظُّلُماتِ مَن یَشَأِ اللّهُ یُضلِلهُ وَ مَن یَشَأ یَجعَلهُ عَلی صِراطٍ مُستَقِیمٍ (۳۹) قُل أَ رَأَیتَکُم إِن أَتاکُم عَذابُ اللّهِ أَو أَتَتکُمُ السّاعَةُ أَ غَیرَ اللّهِ تَدعُونَ إِن کُنتُم صادِقِینَ (۴۰) بَل إِیّاهُ تَدعُونَ فَیَکشِفُ ما تَدعُونَ إِلَیهِ إِن شاءَ وَ تَنسَونَ ما تُشرِکُونَ (۴۱) وَ لَقَد أَرسَلنا إِلی أُمَمٍ مِن قَبلِکَ فَأَخَذناهُم بِالبَأساءِ وَ الضَّرّاءِ لَعَلَّهُم یَتَضَرَّعُونَ (۴۲) فَلَو لا إِذ جاءَهُم بَأسُنا تَضَرَّعُوا وَ لکِن قَسَت قُلُوبُهُم وَ زَیَّنَ لَهُمُ الشَّیطانُ ما کانُوا یَعمَلُونَ (۴۳) فَلَمّا نَسُوا ما ذُکِّرُوا بِهِ فَتَحنا عَلَیهِم أَبوابَ کُلِّ شَیءٍ حَتّی إِذا فَرِحُوا بِما أُوتُوا أَخَذناهُم بَغتَةً فَإِذا هُم مُبلِسُونَ (۴۴) فَقُطِعَ دابِرُ القَومِ الَّذِینَ ظَلَمُوا وَ الحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمِینَ (۴۵)

[ترجمه]

ما می‌دانیم که اندوهگین«۳» می‌کند«۴» تو را«۵» آن که ایشان می‌گویند ایشان به دروغ«۶» نمی‌دارند تو را و لکن کافران«۷» به آیات خدا انکار می‌کنند. و به دروغ داشتند«۸» پیغامبران را از پیش تو صبر کردند«۹» بر آنچه ایشان را بدروغ داشتند«۱۰» و برنجانیدند تا آمد به ایشان یاری ما و بدل کننده«۱۱» نباشد سخنهای«۱۲» خدای را و«۱۳» آمد به تو از خبر فرستادگان«۱۴». -----

------------------------------ (۱). مج، وز: خداوندش. (۲). مج، مت، عزّ و جلا. (۳). مج، وز، مت: دژم. (۴). آج، لب، لت: می‌گرداند. (۵). آج، لب، لت هر آینه. (۶). آج، لب، لت نسبت. (۷). آج، لب، لت: مشرکان. (۸). آج، لب، لت: به حقیقت تکذیب نمودند. (۹). مج، وز، مت: شکیبایی. (۱۰). آج، لب، لت: تکذیب نمودند. (۱۱). آج، لب، لت: به او هیچ تغییر کننده نیست. (۱۲). آج، لب، لت: مواعید. (۱۳). آج، لب، لت بحقیقت. (۱۴). آج، لب، پیغمبران فرستاده علیه السلام. [.....]

صفحه : ۲۷۳ و اگر بزرگ می‌آید بر تو بر گردیدن«۱» ایشان اگر توانی تا بجویی پناهی در زمین یا نردبانی در آسمان بیاری به ایشان حجّتی و اگر خواهد خدا«۲» گرد آرد ایشان را بر ایمان، مباش از جمله نادانان«۳». اجابت کنند آنان که بشنوند و مردگان را زنده کند«۴» خدا پس به او شوند«۵». و گفتند چرا«۶» نفرستاد بر او«۷» حجّتی از خدایش بگو که خدا تواناست بر آن که فرو فرستد حجّتی«۸» و لکن بیشتر«۹» ایشان نمی‌دانند. و نیست هیچ جنبده‌ای در زمین و نه پرنده‌ای که بپرد«۱۰» به بال خود مگر جماعات‌اند چون شما، تقصیر نکردیم در نوشته از چیزی پس با خداشان«۱۱» جمع کنند. [۶۷- پ]

و آنان که دروغ داشتند ایات ما را کرانند و گنگانند در تاریکیها و هر که خواهد خدا گمراه کند او را و هر که خواهد کند او را بر راه راست. بگو ببینی«۱۲» اگر آید به شما عذاب خدا یا آید به شما قیامت جز خدای را خوانی«۱۳» اگر راست گویانی«۱۴»! -----

------------------------------ (۱). آج، لب: روی گردانیدن. (۲). آج، لب، لت هر آینه. (۳). آج، لب، لت: سر قدر. (۴). آج، لب، لت: بر انگیزاند ایشان را. (۵). آج، لب، لت: پس سوی جزای او باز گردانند ایشان را. (۶). آج، لب، لت فرو. (۷). آج، لب محمّد ص. (۸). آج، لب: آیتی. (۹). مج، وز، مت: بیشترینه. (۱۰). آن: بر پرد. (۱۱). آف: خدایشان. (۱۲). آف: بینید. (۱۳). آف: خوانید. (۱۴). مج، مت: راست گیری، وز: راست گیرید، آج، لب: راست گویان، آف: راست گویانید. [.....]

صفحه : ۲۷۴ بل او را خوانی«۱» تا برگشاید آنچه خوانی«۲» او را اگر خواهد و فراموش کنید آنچه انباز گرفته باشید«۳». و بفرستادیم به امّتانی«۴» پیش از تو بگرفتیم ایشان را بسختی و درویشی«۵» تا مگر اینان زاری و لابه کنند. چرا چون آمد به ایشان

عذاب ما زاری نکردند و لکن سخت شد دلهاشان و بیا راست ایشان را دیو آنچه می‌کردند. چون فراموش کردند آنچه یاد دادند به آن بگشادیم بر ایشان درهای«۶» هر چیزی تا چون شاد شدند به آنچه دادند ایشان را بگرفتیم ایشان را ناگاه که دیدند ایشان نومیدان. ببریدند اصل گروه آنان که بیداد کردند«۷» و سپاس خداوند جهانیان را. قوله: قَد نَعلَمُ، حق تعالی به اینکه آیت تسلیت و دلخوشی رسول- علیه السّلام- داد، گفت: ما دانیم که تو را دلتنگ می‌کند«۸» آنچه ایشان می‌گویند و مثله قوله: وَ لَقَد نَعلَمُ أَنَّکَ یَضِیقُ صَدرُکَ بِما یَقُولُونَ، و اینکه آیات و مانند اینکه متضمّن باشد دو معنی را: یکی تسلیت رسول- علیه السّلام- و دیگر«۹» وعید کفّار، گفت: ما می‌دانیم و بی خبر نه‌ایم«۱۰» از آنچه اینکه کافران می‌گویند و دل تو به آن تنگ می‌کنند و تو را ------------------------------- (۲- ۱). آف: خوانید. (۳). آج: شرک می‌آرید، لب: شرکی می‌آرید. (۴). آج، لب: گروهها. (۵). آج، لب: فقر. (۶). آج، لب خیر و نعمت. (۷). مج، وز، مت: بیدادکاران. (۸). آن می‌کنند. (۹). مج، مت: ذکر، وز: و دگر. (۱۰). اساس آن: نیئم، مج، وز، مت: نه‌ایم. صفحه : ۲۷۵ محزون و غمناک می‌دارند تو دل خوش‌دار که به حقّ ایشان برسم و سزای ایشان بدهم و جزای ایشان در کنارشان کنم، چه آنچه ایشان تو را می‌گویند و به«۱» آن نسبت می‌کنند از سحر و کهانت و جنون و تعلّم و مانند آنچه او را گفتند پوشیده نیست بر من. جمله قرّاء خواندند: «لیحزنک» به فتح « یا » و ضمّ «زا» من حزنه یحزنه حزنا فهو حازن و المفعول مخزون، مگر نافع که او خواند: «لیحزنک» به ضمّ « یا » و کسر «زا» من«۲» الاحزان یقال حزن الرّجل و حزنته و احزنته [۶۸- ر]

بمعنی، فعل لازم باشد و فعل و افعل متعدّی باشد و خلیل فرق کرد بین حزنته و احزنته به آن که گفت: احزنته متعدّی باشد حزن را کما تقول«۳»: دخل و ادخلته و خرج و اخرجته، أی جعلته داخلا- خارجا، و نه چنین است حزنته، که حزنته آن باشد که جعلت فیه حزنا کما تقول: کحلته و دهنته، أی جعلت فیه کحلا و دهنا. و «حزن» و «احزن» مستعمل است، جز آن که حزن بیشتر است از احزن. سیبویه گفت: اینکه لغت بعضی عرب است که ایشان گویند: افتنت الرّجل و احزنته و ارجعته و اوقفته و اعورت عینه، أی جعلته کذلک. فَإِنَّهُم لا یُکَذِّبُونَکَ، نافع و کسائی و اعشی خواندند الّا نقّار «لا یکذبونک» به ضمّ « یا » و تخفیف «ذال» من الاکذاب، و اینکه روایت کرده‌اند از امیر المؤمنین و از صادق- علیهما السّلام و باقی قرّاء به تشدید خواندند من التّکذیب. بعضی اهل لغت گفتند: «کذّب» و «اکذب» یکی باشد، هر دو متعدّی کذب باشد چنان که اخرجته و خرّجته و افرحته و فرّحته و مانند اینکه. و بعضی دگر فرق کردند، گفتند: افعلته اذا نسبته الی ذلک الفعل أی لا ینسبونک الی الکذب، یقال: اکفرته و افسقته اذا نسبته إلی الکفر و الی الفسق، قال الکمیت:«۴» فطائفهٔ قد اکفرونی بحبّکم و طائفهٔ قالوا مسیء و مذنب و مثله: ابخلته و اجبنته اذا نسبته الی البخل و الجبن و فعّلته جعلته کذلک و ------------------------------- (۱). مج، وز، مت: با. (۲). مج، وز، مت، مر احزنه یحزنه فهو محزن و المعفول محزن. (۳). مج، وز، مت: یقول. (۴). مج، وز، مت شعر. صفحه : ۲۷۶ در معنی متقارب‌اند و بر تحقیق فرقی حقیقی نیست، بل چنان است که قلّلته و اقللته و کثّرته و اکثرته. کسائی گفت: فرق آن است که «اکذبت» آن باشد که خبر دهی که جاء یکذب و کذّبته اذا قلت انّه کذّاب محصول آن است که کذّب بلیغتر می‌نماید از اکذب. اگر گویند چگونه گفت: فانّهم لا یکذّبونک، ایشان تو را تکذیب نمی‌کنند، و معلوم است بضرورت که ایشان تکذیب کردند رسول را! گوییم از اینکه چند جواب است: بر قراءت آن کس که بتخفیف خواند، صادق- علیه السّلام- گفت معنی آن است که ایشان چیزی نیارند و شبهتی«۱» که تو را به آن دروغزن کنند و حقّ تو به آن باطل کنند، و بعضی دگر گفتند: معنی آن است که تو را دروغزن نیابند، چنان که گویند: سألته فما ابخلته و قابلته«۲» فما اجبنته، أی ما وجدته بخیلا- و لا- جبانا، فرّاء گفت: معنی آن است که ایشان تو را با کذب نسبت نکنند که بر تو دروغی نیازموده‌اند اینکه را که تو آورده‌ای از کتاب و نبوّت منکرند و می‌گویند نمی‌شناسیم و اینکه قول ضعیف است برای آن که اینکه معنی تکذیب باشد. و بر قراءت آن که به تشدید خواند، معنی آن است که: ایشان حجّتی نیارند و

نتوانند آوردن که تو را به آن دروغزن کنند، و اینکه معنی قول صادق است- علیه السّلام- که در قراءت بتخفیف«۳» برفت. و وجهی دگر آن است که: تو را به دروغزن نمی‌دارند که ایشان تو را پیش از اینکه به تصدیق«۴» و امانت آزموده‌اند و وصف کرده، چنان که در اخبار آمد که: کافران رسول را- علیه السّلام- پیش از دعوت نبوّت محمّد امین خواندند«۵» و به اینکه معروف بود تا ابو طالب- رحمه اللّه- در حقّ او گفت: انّ إبن امنهٔ الامین محمّدا، و وجهی دگر آن است که: معنی اینکه است که آیت مخصوص است به قومی معاندان که دانستند که او راست می‌گوید و لکن جحود و عناد پیشه گرفتند و به زبان منکر شدند آن را که به -- (۱). آف: تهمتی. [.....]

(۲). مج، وز، مت، آج: قاتلته. (۳). مج، وز، مت: مخفّف. (۴). مج، وز، مت، مر: صدق. (۵). آج، لب، لت، خواندند. صفحه : ۲۷۷ دل می‌شناختند، و جواب معتمد و قول بهتر در اینکه باب آن است که حق تعالی اینکه بر سبیل تسلیت گفت رسول را- علیه السّلام- گفت: اینکه تکذیب نه با تو می‌کنند و نه در حقّ تو می‌کنند با من است برای آن که تو رسول منی و مؤدّی از منی چنان که یکی از ما گوید نایبش را چون به او بی‌حرمتی کنند: اینکه بی‌حرمتی نه تو را دادند مراست، و اینکه بر من است و به جواب و جزای آن مرا [۶۸- پ]

قیام باید کردن، و ظاهر دلیل اینکه می‌کند. و دیگر اقوال متعسّف است آنچه خلاف قول صادق است، بیانش: وَ لکِنَّ الظّالِمِینَ بِآیاتِ اللّهِ یَجحَدُونَ، اینکه نه تکذیب تست، و لکن جحد و انکار آیات من است. آنگه هم بر سبیل تسلیت رسول- علیه السّلام- گفت: اگر با تو اینکه معامله کنند دل تنگ مکن که با آنان که پیش تو بودند هم اینکه کردند. وَ لَقَد کُذِّبَت رُسُلٌ مِن قَبلِکَ، به دروغ داشتند پیش از تو ای محمّد رسولانی را که بودند از آن من، ایشان صبر کردند بر آن تکذیب و ایذاء و رنج نمودن که با ایشان کردند و انتظار فرج کردند تا نصرت و یاری من به ایشان آمد که انّ النّصر مع الصّبر و انّ الفرج مع الکرب، نصرت با صبر یکجا بود و فرج با غم بود. و إِنَّ مَعَ العُسرِ یُسراً«۱»، و با سختی آسانی بود، و تو نیز یا محمّد صبر کن که آنچه من گفتم آن را کس بدل نتواند کردن و در آن خلاف نبود. وَ لَقَد جاءَکَ مِن نَبَإِ المُرسَلِینَ، به تو آمد خبر پیغامبران پیشین. «من» زیادت است و شاید که تبعیض را بود، برای آن که جمله اخبار پیغامبران بکلّی به رسول ما نرسید و خدای تعالی با او نگفت، بیانش: مِنهُم مَن قَصَصنا عَلَیکَ وَ مِنهُم مَن لَم نَقصُص عَلَیکَ«۲». وَ إِن کانَ کَبُرَ عَلَیکَ إِعراضُهُم، ای محمّد اگر بر تو بزرگ می‌آید و تو را سخت می‌آید اعراض و عدول اینان، اگر توانی که راهی در زیر زمین بسازی یا نردبانی فرا آسمان نهی«۳» و برای ایشان آیتی و علامتی«۴» آری که ایشان را الجا کند«۵» به -- (۱). سوره انشراح (۹۴) آیه ۶. (۲). سوره مؤمن (۴) آیه ۷۸.

(۳). مر فتاتیهم بآیهٔ. (۴). مج، وز، مت: کلامتی. (۵). مج، وز: ابا. صفحه : ۲۷۸ ایمان، و جواب«۱» از کلام محذوف است بیفگند برای دلالت کلام بر او و المعنی فافعل. اگر توانی کردن بکن، و اینکه بر سبیل تسلیت رسول- علیه السّلام- گفت و قطع«۲» طمع او از ایمان ایشان. و مراد به آیت آیتی است که ملجی باشد ایشان را با ایمان و الّا آیاتی که اگر ایشان نظر کنند در آن که ایمان آرند و به علم رسند خدای تعالی بسیار کرده است، چه اگر خدای تعالی دانستی که در معلوم آیتی و دلالتی هست که ایشان عند آن ایمان آرند، واجب بودی که اظهار کردی و لکن اینکه جماعت‌اند که خدای تعالی از ایشان داند که هر آیت که در مقدور است با ایشان بکند ایمان نیارند، و مثله قوله: وَ لَو أَنَّنا نَزَّلنا إِلَیهِمُ المَلائِکَةَ«۳»، و قوله: وَ لَئِن أَتَیتَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ بِکُلِّ آیَةٍ ما تَبِعُوا قِبلَتَکَ«۴»، آنگه چون اینکه گفته بود، خواست تا ازاله ابهام کند تا بی‌اندیشه گمان نبرد که ایشان را به اصرار بر کفر و ترک اجابت با ایمان که می‌کنند تعجیز خدای کرده‌اند، گفت: وَ لَو شاءَ اللّهُ لَجَمَعَهُم عَلَی الهُدی«۵»، اگر خدا خواهد ایشان را جبر کند«۶» بر ایمان و به اکراه و قهر بر ایمان دارد، چه او قادر است بر اینکه، و لکن برای آن نمی‌کند که حکمت مانع است از اینکه، و

مثله قوله: إِن نَشَأْ نُنَزِّل عَلَيهِم مِنَ السَّماءِ آيَةً فَظَلَّت أَعناقُهُم لَها خاضِعِين«۷»، و کذلک قوله: وَ لَو شِئنا لَآتَينا كُلَّ نَفسٍ هُداها«۸». و امّا بر وجه ایثار و اختیار خدای تعالی مرید است ایمان همه کافران را به دلالت آن که آمر است به آن، و آمر لابد مرید باشد مأمور به را علی ما بيّن فی غير موضع. امّا قوله: فَلا تَكُونَنَّ مِنَ الجاهِلِينَ، نهی است رسول را- علیه السّلام- از آن که کار جاهلان کند، از جزع«۹» و ناشکیبایی بر آن که ایشان ایمان نمی‌آرند، و اینکه دلیل نکند بر آن که جهل کند یا کار جاهلان کند، چه نهی از آن کنند که مرد نکرده ---------------------------------- (۱). مج، وز، مت، مر آن. (۲). مج، وز، مت و. (۳). اساس: و لو انزلنا علیهم الملائکهٔ، با توجه به ضبط قرآن مجید و نسخه مج تصحیح شد. (۴). سوره بقره (۲) آیه ۱۴۵. (۵). سوره انعام (۶) آیه ۳۵. [.....]

(۶). مج، وز، لت، آن: خبر کند. (۷). سوره شعراء (۲۶) آیه ۴. (۸). سوره سجده (۳۲) آیه ۱۳. (۹). آف: حزن، آن: حیرت. صفحه : ۲۷۹ باشد و قادر باشد برای آن که چون نکرد از آن برفت که نهی به آن تعلّق دارد«۱»، اگر او را نهی کنند از آن پس از مثل آن منهی باشد نه«۲» از آن، و مثله قوله: لَئِن أَشرَكتَ لَيَحبَطَنَّ عَمَلُكَ«۳»، گفت: اگر شرک آری عملت باطل شود [۶۹- ر]، اینکه دلیل نکند که او وقتی شرک آورد، امّا بیان آن می‌کند که عمل با شرک بموقع قبول نیوفتد«۴». و «نفق» منفذی باشد در زمین که گذرگاه دارد و منه النّافقاء لجحر اليربوع، و منه المنافق لأنّه کاليربوع فی نفقاته«۵» لا يدری من أيّ«۶» ابوابها يخرج. و سلّم را اشتقاق از سلامت است لأنّه يسلك الی مصعدك، تو را برساند به مصعد تو، پس او آلت تسلیم است که تو را به سلامت برساند. قوله: إِنَّما يَستَجِيبُ الَّذِينَ يَسمَعُونَ، آنگه حق تعالی مبالغه فرمود در وصف ایشان به قلّت فهم و علم و انتفاع به وعظ و ترک استماع به آن«۷»، گفت: جواب آن دهد و اجابت دعوت آن کند که چیزی شنود، فامّا آن کس که مرده باشد از او«۸» توقّع کردن که چیزی شنود! و ایشان بر حقیقت مرده نبودند، و لکن بمنزله مرده بودند در ترک استماع و قلّت انتفاع، چنان که در دگر آیت گفت: فَإِنَّكَ لا تُسمِعُ المَوتى وَ لا تُسمِعُ الصُّمَّ الدُّعاءَ«۹»، و چنان که شاعر گفت: لقد«۱۰» أسمعت لو ناديت حيّا و لکن لا حياة لمن تنادی و بحتریّ گفت«۱۱»: علیّ نحت القوا فی من مقاطعها و ما علیّ اذا لم يفهم البقر وَ المَوتى يَبعَثُهُمُ اللّهُ، امّا مردگان را خدای زنده تواند کردن، یعنی ایشان ---------------------------------- (۱). آج، لب، بم و. (۲). مج: ندارد. (۳). سوره زمر (۳۹) آیه ۶۵. (۴). مج، آج، لب، بم، آف، مر: نیفتد. (۵). مج، وز، مت، آج، لب، بم، مر: نافقائه. (۶). اساس: أين، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۷). مج، وز، مت، مر: با آن. (۸). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۴/ ۴۲۰) چه. (۹). سوره روم (۳۰) آیه ۵۲. (۱۰). اساس: او، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها و منابع دیگر تصحیح شد. [.....]

(۱۱). مج، وز، مت شعر. صفحه : ۲۸۰ بمنزلت مردگانند، جز که خدای تعالی با ایشان فعلی کند به جبر که ایشان ایمان آرند و الّا با اختیار با ایمان نزدیک نشوند که ایشان در سماع دعای تو و اجابت تو با مردگان مانند. آنگه گفت: رجوعشان بعاقبت با من است به جزای ایشان بسزا برسم چنان که من دانم که ایشان مستحق‌اند. مجاهد گفت: إِنَّما يَستَجِيبُ الَّذِينَ يَسمَعُونَ، معنی آن است که اجابت دعوت تو مؤمنان کنند که گوش با دعوت تو کنند، امّا کافران بمثابت مردگان‌اند خدای ایشان را با مردگان برانگیزد. حسن بصری گفت: معنی آن است که اجابت آن کند که سماع کند و اندیشه کند در دلالت، امّا کافران«۱» چون مردگان‌اند، خدای تعالی ایشان را به قیامت زنده کند از«۲» اینکه جهل که اندر او اند تا معارف ضروری حاصل شود ایشان را، و قول اوّل است که معتمد است- و اللّه الموفّق للصّواب. وَ قالُوا لَو لا نُزِّلَ عَلَيهِ آيَةٌ مِن رَبِّهِ، گفتند: یعنی کافران لولا نزّل«۳» أی«۴» هلّا نزل، چرا فرو نفرستادند بر او یعنی بر محمّد (ایهٔ)، آیتی و علامتی و دلالتی از آن مقترحات ایشان که کردندی که چرا فرشته فرو نیاید«۵»! و چرا کتابی برای هر یکی نیارد! و چرا چشمه آب برای ما از زمین بر نیارد«۶»! و آنچه گفت فی قوله: لَن نُؤمِنَ لَكَ حَتّى تَفجُرَ لَنا مِنَ

الأرض يَنبُوعاً«۷»، تا به آخر آيت، براى آن كه آيات و بيّنات دگر خداى تعالى فرستاده بود، حاجت نبود به سؤال كردن و به اقتراح درخواستن«۸». جواب ده يا محمّد و بگو كه: خداى تعالى قادر است بر آن كه اينكه آيت كه شما مى‌خواهيد بفرستد«۹». إبن كثير خوانـد: «ينزل» بتخفيف من الانـزال، و ديگران بتثقيـل من التّنزيل. بعضـى دگر گفتنـد: مراد آن است كه چرا آيتى نفرستد چنان كه پيغامبران مقـدّم را بود ----------------------------------- (۱). مج، وز، مت: امّا مشـركان كه. (۲). آج، لب، بم: در. (۳). اساس، آج، لب، آف، لت، آن: انزل، با توجّه به مـج، وز تصـحيح شد. (۴). مج، وز، مت: ندارد. (۵). آن، مر: نيامد. (۶). مج، وز، مت: برنيارند. (۷). سوره بنى اسرائيل (۱۷) آيه ۹۰. (۸). مج، مت: درخاستن. (۹). مج، مت: بفرستيد. صفحه : ۲۸۱ از فلق دريا و يـد بيضـاء و احياى موتى و ماننـد اينكه، حق تعالى گفت«۱»: قـادرم، و لكن بيشتر«۲» ايشان نمى‌داننـد. خلاف كردنـد در آن كه چه نمى‌داننـد. بعضـى گفتنـد: شاكّ‌انـد در قدرت من از آن جا كه مرا به صـفات كمال نمى‌شناسنـد. بعضـى دگر گفتند: نمى‌دانند كه [اگر]«۳» من آن آيت كه ايشان مى‌خواهند بفرستم هم ايمان نيارند [كه معلوم از حال ايشان خلاف اينكه است. بعضـى دگر گفتند: نمى‌داننـد كه اگر من آن آيت بفرستم و ايشان ايمان نيارند]«۴»، كلمه عـذاب بر ايشان واجب شود و ايشان را استيصال بايـد كردن. آنگـه گفـت: وَ مـا مِن دَابَّةٍ فِي الأَرضِ، «مـا» نفى است و «من» مؤكّـد نفى است، گفت: نيست هيـچ رونـده«۵» در زميـن و نـه هيچ پرنـده‌اى در هوا الّا و ايشان امّتان و جماعات‌انـد«۶» همچون شـما مخلوق«۷» مرزوق آفريـده روزى خور. بعضـى گفتنـد: وجه تشبيه اينكه است«۸»، بعضى دگر گفتند: وجه تشبيه آن است كه هم«۹» چون شما اجناس و اصناف و اشكال مختلف هر صنفى [۶۹- پ]

مشتمل بر عدد بسيار نر ماده متوالد«۱۰» متناسل. بعضـى دگر گفتند: وجه تشبيه آن است كه چنان كه در خلق شـما و حسن تقدير و لطف تـدبير شـما دليل است بر آن كه شـما را خالقى و صانعى و مـدبّرى و مقـدّرى هست در هيچ صـنف نيست، و الّا متأمّل ناظر را دليل است بر آن كه او را خالقى قادر، عالم«۱۱»، حىّ موجود است حاصل بر صفات كمال. بعضى گفتند: [معنى]«۱۲» آن است كه همچون شـما زنده‌اند و همچون شما بميرند و همچون شما زنده شوند براى انتصاف«۱۳» اعواض تا حق تعالى حقّ هر صاحب حقّى به او رساند و هيچ مظلومى را ----------------------------------- (۱). مج، وز، مت من. (۲). مج، وز، مت: بيشترينه، مر: بيشترين. (۱۲- ۴- ۳). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۵). مج، وز، مت: دونده. [.....]

(۶). مـج، وز، مت: جماعتند. (۷). آج، لـب مر. (۸). مـج، مت: عبارت «بعضـى گفتند ...» را ندارد. (۹). اسـاس، آج، لب، بم، آف، لت: من، با توجّه به مج، وز تصـحيح شد. (۱۰). مج، وز، مت: متولّد. (۱۱). مل: و عالم. (۱۳). آج، لب، لت و. صـفحه : ۲۸۲ حقّى نماند بر ظالمى، چنان كه«۱» گفت- عليه السّـلام: انّ اللّه تعالى ينتصف من الشّاة القرناء الى الشّاة الجمّاء ، گفت: عـدل خداى تعالى تا آن جا باشـد كه فرداى قيامت«۲» آن دو گوسفند«۳» را كه يكى سـرو داشـته و يكى نداشـته، از آن سرو دار بر آن بى‌آلت ظلمى رفته باشـد هر دو را زنـده كنـد و انتصـاف كنـد ميـان ايشان و انتقام كشـد از او براى اينكه، براى آن كه عوض الم از او بسـتاند و به اينكه مظلوم دهد. در خبر است كه: روز قيامت چون خلايق را در موقف عرض بدارند، بساط عدل بگسترند و ترازوى عدل بياورند منادى نـدا كنـد از قبل ربّ العزّت: الا هر مظلومى كه او حقّى دارد بر ظالمى برخيزند و داد خود از او بخواهند. كه اگر امروز مثقال ذرّه‌اى ظلم ظـالمى بر مظلومى برود، آن ظلم من كرده بـاشم. آنگه حق تعالى جمله حيوانات را كه بر او عوض دارنـد يا بر يكـديگر عوض خواهنـد همه را جمع كند و انتصاف كند ميان ايشان، آنگه ايشان را گويد: خاك شويد، خاك شوند على ما رواه، أبو هريرة و عطا گفتنـد: كـافران چون آن بيننـد تمنّاى حال ايشان كننـد، گوينـد: يا لَيتَنِي كُنتُ تُراباً«۴»، و اينكه خبر دليـل صـحّت مـذهب ما مى‌كنـد بر انقطاع عـوض خلاف آن كه ابـو القـاسم بلخىّ گفت عوض چون ثواب مؤبّـد«۵» باشـد گفـت براى آن كه اگرشـان«۶» بميرانند«۷» متألّم شونـد و بدان«۸» نيز هم مسـتحقّ عوض شونـد تا مسلسل شود بما لا نهايـة له، و اينكه نيك«۹» نيست براى آن كه

خـدای تعالی توانـد كه ايشان را بميراند، بی آن كه الم رساندشان«۱۰». بعضی د گر گفتند: امم«۱۱» فی التّصوير امثالكم فی التّسخير همچون«۱۲» شـما مصوّراند و همچون شما مسخّرند. عطا گفت: امثالكم فی الايمان فی المعرفة، همچون«۱۳» ---------------------------------- (۱). كـذا: در اساس و همه نسـخه بدلها، چاپ شـعرانی (۴/ ۴۴۲) رسول. (۲). اسـاس: فردا قيامت. (۳). مج، وز: گوسپند. (۴). سوره نبأ (۷۸) آيه ۴۰. (۵). اساس، بم، آف، لت، آن: مؤثر. (۶). لب: ايشان. (۷). مج، وز، مت، مر: بميراند. [.....]

(۸). مـج، وز، مت: بر آن. (۹). آج، لب: شـک. (۱۰). مـج، وز، مت: رسد ايشان را. (۱۱). بـم، آف، آن، مر: اهم. (۱۳- ۱۲). آج، لب، لت: همچو. صفحه : ۲۸۳ شما مؤمن و معترف‌اند، و اينكه خطاست برای آن كه ايمان با كمال عقل و نظر در ادلّه باشد و اينكه از بهـايم و طيور بی‌عقـل محـال است. امّـا قوله: وَ لا طـائِرٍ يَطِيرُ بِجَنـاحَيهِ طاعنان قرآن گفتنـد: طيران جز به جناح نباشـد، چرا گفت: بِجَناحَيهِ، نه اينكه حشو باشـد! گوييم از اينكه چنـد جواب است: يكی آن كه تأكيـد است، چنان كه: رأيت بعينی و سـمعت باذنی و تأكيـد در كلاـم فايـده ظـاهر است، و جواب ديگر از او آن است: تا بداننـد كه آن طيران حقيقت است و نه بر وجه اسـتعاره و مجاز است برای آن كه سفينه را طيّاره خوانند به تيز رفتن تشبيها بالطّائر الّذی يطير فی الجوّ، و نيز اسب تيز رو را طيّار گويند، يقال: طار به فرسه و طارت به السّـفينة، قال:«۱»: طـارت بی علی لقم الطّريق و قـال آخر: فلو انّهـا تجری علی الإرض ادركت و لكنّهـا تهفو بتمثال طائر و قال اخر: فطرت بمنصلی فی يعملات دوامی الأيد يخبطن السّريحا أی اسرعت«۲». مغربی گفت: برای آن كه تا فرق باشد ميان طيران به جنـاح و ميان فوز و ظفر به حاجت، يقال: طار بكـذا اذا فاز به و ظفر به و ذهب به، قال مزاحم العقيلیّ: و طيری بمخراق أشمّ كأنّه سليل جياد«۳» لم تنله الزّعانف [۰۷- ر]

ای فوزی و اغنمی. بعضـی د گر گفتنـد: تا فرق باشـد ميان مرغ هوا و ماهی آب كه ماهيان را من طيّارات الماء خوانند، جز آن كه او بال ندارد و مرغ بال دارد. ما فَرَّطنا فِی الكِتابِ مِن شَیءٍ، ما تقصير«۴» نكرديم در كتاب. بيشتر مفسّران ---------------------------------- (۱). مج، وز، مت شـعر. (۲). اساس، بم، آف، لت: سـرعت، با توجّه به مـج، وز تصـحيح شـد. (۳). اساس، بم، آف، لت، آن: حادم، با توجّه به مـج، وز تصـحيح شـد. (۴). آج، لب: تقصـيری. صفحه : ۲۸۴ گفتنـد: مراد به «كتاب» لوح محفوظ است، نظيره: وَ لا رَطبٍ وَ لا يابِسٍ إِلّا فِی كِتابٍ مُبِينٍ«۱»، و بعضی گفتند: مراد به كتاب قرآن است، يعنی از اتيان«۲» به احكام حلال و حرام و قصـص و امثـال و مواعـظ و اخبـار در اينكه كتـاب تقصـير نكرديم، بهری مجمـل بهری مفصّـل آنچه مجمـل است بيـانش بتفصـيل رسول بازگذاشتيم كه: ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُم عَنهُ فَانتَهُوا«۳»، و آنچه متشابه است از آن بيانش به راسخان علم تفويض كرديم كه جز ايشان ندانند، وَ ما يَعلَمُ تَأوِيلَهُ إِلَّا اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی العِلمِ«۴». و ابو القاسم بلخیّ گفت: مراد آن است كه در اينكه كتـاب هيـچ بازنگـذاشتيم از احتجاج بر هر فرقه از فرق ضـلالت و الّا بيان كرديم آنچه حجّت است اهل حق را بر اهل باطل. و امّت بر وجـوه مختلف است، و اينكه«۵» بيـان كرده شـده است، و در اينكه جـا مراد جمـاعت است، نظيره قوله: وَ لَمّا وَرَدَ ماءَ مَديَنَ وَجَدَ عَلَيهِ أُمَّةً مِنَ النّاسِ يَسقُونَ«۶»، و قوله: تِلكَ أُمَّةٌ قَد خَلَت«۷». ثُمَّ إِلی رَبِّهِم يُحشَرُونَ، پس همه را با خدای تعالی حشـر كنند و جمع كننـد مكلّفان را برای حساب و جزا از ثواب و عقاب، و نامكلّفان را برای«۸» عوض- چنـان كه بيان كرديم. امّا آن كه از جمله [نا]«۹» مكلّفـان بر خـدا عوضـی نـدارد و بر ديگری، و كس را بر او عوضـی نباشـد، بر خـدای واجـب نيسـت كـه او را حشـر كنـد و برانگيزد. وقفی تمـام است عنـد قوله: إِلّا أُمَمٌ أَمثالُكُم. قوله: وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا، آنگه وصف كافران و«۱۰» مكذّبان كرد گفت: و آنان كه آيات و بيّنات مرا تكـذيب كردنـد، كرّان و گنگان‌انـد. در او دو قول گفتنـد: يكی آن كه از جهل و عمايت و نادانی بمثابه كرّان و گنگان‌اند كه در تاريكی ---------------------------------- (۱). سوره انعام (۶) آيه ۵۹. (۲). مج، وز، آج،

لب: بیان. (۳). سوره حشر (۵۹) آیه ۷. (۴). سوره آل عمران (۳) آیه ۷. (۵). مج، وز، مت را. [.....]

(۶). سوره قصص (۲۸) آیه ۲۳. (۷). سوره بقره (۲) آیه ۱۳۴. (۸). وز حساب و جزا. (۹). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۱۰). مج، وز: ندارد. صفحه : ۲۸۵ بمانند و ایشان را هدایتی نبود، گوش«۱» ندارند که«۲» بشنوند، زبان ندارند تا بگویند، و استعانت و استغاثت کنند و در تاریکی مانده باشند و راه نبینند، و اینکه بر سبیل مبالغه در تشبیه است- چنان که گفتیم. و قولی دگر«۳» آن است که: ایشان در قیامت کرّان و گنگان باشند، چیزی نشنوند که ایشان را خوش آید، از بشارت کر باشند و از حجّت گنگ باشند، و در ظلمات قیامت گرفتار باشند عقوبة لهم علی کفرهم. مَن یَشَأِ اللّه یُضلِله هر که را خدای خواهد اضلال کند، و هر که را بخواهد بر راه«۴» راست بدارد لابد آیت را به ادلّه عقل و قرآن و سنّت و اجماع تخصیص باید کردن، چه خدای تعالی اضلال پیغامبران و اولیاء نخواهد، و نه اضلال مؤمنان و آنان را که اضلال ایشان کرد و خواست، در دگر آیت بیان کرد فی قوله: وَ یُضِلُّ اللّه الظّالِمِین«۵»، و قوله: وَ ما یُضِلُّ بِهِ إِلَّا الفاسِقِین«۶»، و آنان را که به ایشان هدایت خواست در آیات دیگر گفت«۷» و بیان کرد فی قوله: وَ الَّذِینَ اهتَدَوا زادَهُم هُدی«۸»، وَ الَّذِینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهدِیَنَّهُم سُبُلَنا«۹»، و به استقصاء کلام در ضلال و هدی بگفته‌ایم، امّا در اینکه آیت محتمل باشد دو وجه را: یکی آن که هر که خدای تعالی خواهد که او را خذلان کند و لطف نکند با او بر سبیل عقوبت علی کفره المتقدّم«۱۰» چون بسیاری ادلّه متواتر مترادف و آیات و براهین واضح بر او عرض کند و او تعرّض نظر نکند در آن، و خویشتن در معرض اندیشه آن ننهد، خدای تعالی خواهد که او را عرضه هلاک کند، و روا بود که مراد آن باشد که: هر که خدای خواهد او را از ره بهشت و ثواب گمراه کند، چون نه«۱۱» اهل بهشت و ثواب باشد، و آن را که خواهد به بهشت راه نماید چه اهل آن باشد«۱۲» با ایمان و طاعات«۱۳». و اضلال خود اهلاک باشد ------------------------------- (۱). مج، وز: کش. (۲). مج، وز، تا. (۳). مج، وز، مت: قول دیگر. (۴). مج، وز، مت: ره. (۵). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۷. (۶). سوره بقره (۲) آیه ۲۶. (۷). مج، وز: ندارد. (۸). سوره محمّد (۴۷) آیه ۱۷. (۹). سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۶۹. [.....]

(۱۰). آج، لب: المقدّم. (۱۱). آف از. (۱۲). مج، وز، مت: باشند. (۱۳). مج، وز، مت، آج، لب: طاعت. صفحه : ۲۸۶ [۷۰- پ]

بر اطلاق و ضلال هلاک، من قولهم: ضلّ الماء فی اللّبن اذا ذهب فیه فلم یتبیّن، و بر اینکه تفسیر«۱» دادند اینکه آیت را. وَ یُضِلُّ اللّه الظّالِمِین«۲»، أی یهلکهم و یعذّبهم. قوله: قُل أَ رَأَیتَکُم، کسائی خواند«۳»: هر کجا اینکه لفظ باشد و در او همزه استفهام بود. بتخفیف همزه، عین الفعل: أَ رَأَیتَکُم عین الفعل«۴» را حذف کند برای تخفیف أریت و اریتم و أریتکم و مانند اینکه. و باقی قرّاء تخفیف همزه کنند، مگر اهل مدینه که ایشان بین بین خوانند: بین التحقیق و التّخفیف، و چون همزه استفهام نباشد اجماع کردند بر تحقیق«۵» همزه، و مثله فی تخفیف الهمزة قولهم فی الکلام و یلمّه، و کما قال: ان لم اقاتل فالبسونی برقعا اراد فالبسونی فخفّف الهمزة و قال ابو الاسود یا بالمغیرة ربّ امر معضل، اراد یا ابا«۶» المغیرة، و در شاذّ خواندند به تخفیف همزه بی‌همزه استفهام و احتجاج کردند به قول راجز«۷»: أریت«۸» ان جئت به أملودا مرجّلا و یلبس البرودا بدان که افعال شکّ و یقین از میان همه افعال تتعدّی بنفسها الی نفس الفاعل یقال«۹» رأیتنی و رأیتک و رأیتموکم و رأیتما کما و کذا الباقی، و در دگر افعال اینکه جاری«۱۰» نباشد، لا تقول: ضربتک و لا قتلتک، انّما یقال، ضربت نفسک و قتلت نفسک و کذا الباقی و اینکه آنگاه باشد که رؤیت به معنی علم باشد من رؤیة القلب و تعدّی کند به دو مفعول قال: انّی اذا خفی الرّجال وجدتنی کالشّمس لا تخفی«۱۱» بکلّ مکان ------------------------------- (۱). اساس، بم، آف: تقدیر، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۲). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۷. (۳). آج، لب، بم: گفت. (۴). اساس، مج، بم، آف، آن: عن الفعل، به با توجّه به وز و معنی عبارت تصحیح شد. (۵). آف، لت،

آن: تخفیف. (۶). مج، وز، مت: با. (۷). مج، وز، مت شعر. (۸). لب، بم، آن، مر: لریت. (۹). مج، وز، مت: تقول. (۱۰). مج، وز، مب، رونده‌ای مر: رونده. [.....]

(۱۱). وز، آج: لا تخفی. صفحه : ۲۸۷ امّا در آیت چنین نیست بل کاف حرف خطاب است و اسم نیست و زیادت است و از اعراب محّلی ندارد و بمثابه «کاف» ذلک و هنا لک باشد، و تقدیر آن است که: أ رأیتم، اینکه قول زجّاج و ابو علی فارسی است«۱» و محقّقان از«۲» نحویان، و فرّاء گفت: «کاف» اسم است و محلّ او نصب است و اینکه خطاست«۳»، دلیل بر اینکه آن است که «تا» خطاب را باشد اگر «کاف» هم ضمیر مخاطب باشد جمع کرده باشی بین ضمیری خطاب، و اینکه روا نباشد چنان که جمع نکنند بین علامتی تأنیث، و مثله قوله: أَ رَأَیتَکَ هذَا الَّذِی کَرَّمتَ عَلَیَّ«۴»، معنی آن است که: أ رأیت هذا الّذی کرّمته علیّ چه محال است گفتن«۵» که معنی اینکه باشد که: أ رأیت نفسک هذا الّذی کرّمت علیّ سوای، که اگر اینکه رؤیت متعدّی باشد به دو مفعول باید که مفعول دوم هم مفعول اوّل بود و اینکه «کاف» خطاب است با خدای تعالی، و الّذی کرّمت علیّ آدمی است، پس فساد آنچه فرّاء گفت پدید آمد، حق تعالی گفت: یا محمّد بگو اینکه کافران را که بینی اگر عذاب خدای به شما آید چنان که به کافران دیگر آمد پیش از شما از عاد و ثمود، یا قیامت به شما آید ناگاه. زجّاج گفت: «ساعت» نام آن وقت است که بندگان از آن وقت بجمله بمیرند و آن وقت بجمله زنده شوند و آن عند نفخ صور دوم و سیوم«۶» باشد در وقت چنان شما جز خدای را خوانی!«۷» چون در وقت درماندگی جز خدای را نخوانی«۸» چرا در وقت آسایش و راحت به او ایمان نیاری، در آن وقت شما«۹» جماد را خوانی«۱۰» که هیچ نشنوند و ندانند و هیچ جواب ندهند و بر هیچ خیر و شر قادر نباشند اگر راست گویی در دعوی الهیّت معبودتان. آنگه گفت: بَل إِیّاهُ تَدعُونَ بل او را خوانی«۱۱»، یعنی خدای را- جلّ جلاله- تا«۱۲» -----------------------------------

(۱). مج، وز، مت، مر: ابو علی الفارسی. (۲). آج، لب: و. (۳). اساس: خطاب، با توجه به مج تصحیح شد. (۴). سوره اسراء (۶۳) آیه ۱۷. (۵). مج، وز، مت: گفت. (۶). مج، وز، مت: سرام، لت: سوم، آن، مر: سیم. (۱۱- ۱۰- ۷). خوانی/ خوانید. (۸). نخوانی/ نخوانید. (۹). مج، وز، مت، بتان. (۱۲). مج، وز، مت او. صفحه : ۲۸۸ کشف کند و برگشاید آنچه شما او را برای آن خوانده باشی«۱» [۷۱- ر]

و دعا کرده از ضروب بلا«۲» اگر خواهد که کشف کند و مصلحت در آن داند. وَ تَنسَونَ ما تُشرِکُونَ در چنان حال معبودان خود را که به انباز«۳» او کرده فراموش کنید، حق تعالی اینکه ملامتی است که کرد کافران را«۴» بر سبیل تنبیه ایشان بر آن که در عبادت اصنام مخطی‌اند آنگه گفت: وَ لَقَد أَرسَلنا إِلی أُمَمٍ مِن قَبلِکَ ما«۵» پیش از تو پیغامبران فرستادیم«۶» به امّتان تا ایشان را دعوت کنند و با راه«۷» من خوانند و ما ایشان را بگرفتیم چون فرمان پیغمبران فرا«۸» نبردند و در ایشان عصیان کردند به بأساء، یعنی شدّت«۹» و سختی و ضرّاء به مضرّت. بعضی دگر گفتند: بأساء گرسنگی و قحط بود، و ضرّاء نقصان مال و نفس. بعضی دگر گفتند: بأساء خوف بود و ضرّاء درویشی بود. لَعَلَّهُم، تا باشد که ایشان تضرّع کنند و لابه نمایند در من. مفسّران گفتند: «لعلّ» را معنی لکی«۱۰» باشد تا چنین کنند، و زجّاج گفت: ترجّی بر اصل خود است، و لکن راجع است با بندگان نه با خدای تعالی، نبینی که در حقّ فرعون با موسی و هارون چه گفت: لَعَلَّهُ یَتَذَکَّرُ أَو یَخشی«۱۱»، یعنی بر اینکه امید بر وی«۱۲» که او متذکّر شود و بترسد چه اگر اینکه امید ندارند ایشان را داعی نبود به رفتن. فَلَو لا إِذ جاءَهُم بَأسُنا تَضَرَّعُوا، المعنی فهلّا تضرّعوا اذ جاءهم بأسنا، چرا تضرّع نکردند«۱۳» چون عذاب ما به ایشان آمد، آنگه گفت و لکن دلهاشان سخت شده است و ---------------------------

------ (۱). آف، لت: باشید. (۲). مج، وز، مت: ضروبلا. (۳). مج، وز، مت: به ابعاد، آن: انبازان. [.....]

(۴). مج، وز، مت، مر مشرکان. (۵). مج، وز، مت: من. (۶). مج، وز، مت: فرستادمام. (۷). آج، لب: اراده. (۸). مج، وز، مت: ما. (۹). مج، وز، مت: بشدّت. (۱۰). اساس، آف، لت، مر: لکن، با توجّه به مج تصحیح شد. (۱۱). سوره طه (۲۰) آیه ۴۴. (۱۲). مج، وز، مت: امید بردی، مر: امید بروید. (۱۳). مج، مت ولایت، وز: لابه. صفحه : ۲۸۹ شیطان اعمال ایشان بیاراسته است برای ایشان تا آن محال و باطل بر چشم ایشان مزیّن است، و در آیت دلیل است بر بطلان قول مجبّره«۱» که گفتند: کفر بر چشم و دل کافر خدای بیاراست، و خدای تعالی گفت: من ایمان بر دل مؤمنان بیاراستم فی قوله: وَ زَیَّنَهُ فِی قُلُوبِکُم«۲»، و امّا کفر در دل کافر شیطان آراست و حواله بدو است از شیطان دور کردن و بر خدای تعالی بستن همانا بس نکو نباشد. آنگه حق تعالی حکایت معامله خود کرد با ایشان«۳»، گفت: چون انواع نعمت با ایشان کردم و پیغامبران را با ایشان فرستادم تا ایشان را نعمتهای من یاد دادند که ایشان فراموش کرده بودند، ایشان متذکّر نشدند و جز عناد و طغیان نورزیدند. ما بر سبیل استدراج«۴» ایشان و تظاهر حجج، نعمت مترادف«۵» کردیم بر ایشان و در خیرات و نعمت بر ایشان گشاده کردیم تا شادمانه شدند به آنچه دادند ایشان را. چون معصیت و کفر و عناد بیفزودند، من نعمت بر ایشان بیفزودم«۶» استظهار حجّت را«۷» تا هیچ عذر و حجّت نماند ایشان را. چون ایشان در نعمت غرق شدند و گمان بردند که آن را نهایتی نخواهد بودن، ناگاه بگرفتیم ایشان را. فَإِذا هُم مُبلِسُونَ، اینکه را «اذا» ی مفاجات خوانند، و مثله قول القائل: فتحت الباب فاذا زید بالباب، که نگاه کردی و چون بدیدی مبلس شدند. بعضی مفسّران گفتند: یائس شدند و شدید الحسرة، اینکه قول زجّاج است، بلخیّ گفت: ذلیل و خاضع باشد، فرّاء گفت: منقطع الحجّة باشد، مجاهد گفت: ابلاس«۸» خاموشی باشد از سر دلتنگی، و قوله: کُلِّ شَیءٍ، مراد تکثیر است نه عموم، و مثله قوله: وَ أُوتِیَت مِن کُلِّ شَیءٍ«۹» وَ لَقَد أَرَیناهُ آیاتِنا کُلَّها«۱۰»، و معلوم است که خدای تعالی همه آیات خود که در مقدور ------------------------------ (۱). مج، وز، مت: مجبّران. (۲). سوره حجرات (۴۹) آیه ۷. (۳). مر فَلَمّا نَسُوا ما ذُکِّرُوا (۴). مج، وز، مت: استراح. [.....]

(۵). اساس: مرادف، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). مج، وز، مت به. (۷). مج، وز، مت: ندارد. (۸). مج، وز، مت: بلاس. (۹). سوره نمل (۲۷) آیه ۲۳. (۱۰). سوره طه (۲۰) آیه ۵۶. صفحه : ۲۹۰ اوست به فرعون ننمود. فَقُطِعَ دابِرُ القَومِ [۷۱-پ]

الَّذِینَ ظَلَمُوا، ای عقبهم و اصلهم«۱». سدّی گفت: اینکه قول، قطرب گفت: اخرهم، بعضی دگر گفتند: معنی آن است: اخذ الّذی یدبرهم و یدبرهم«۲»، یعنی اخذهم و الّذی یأتی بعدهم، یعنی اصل و نسل ایشان را هلاک کرد. آنگه حمد کرد خود را بر آن که هلاک به مستحق رسانید«۳» و به جای خود نهاد و او بر همه حالی محمود و مشکور است. قوله تعالی:

[سوره الأنعام (۶): آیات ۴۶ تا ۵۸]

[اشاره]

قُل أَ رَأَیتُم إِن أَخَذَ اللّهُ سَمعَکُم وَ أَبصارَکُم وَ خَتَمَ عَلی قُلُوبِکُم مَن إِلهٌ غَیرُ اللّهِ یَأتِیکُم بِهِ انظُر کَیفَ نُصَرِّفُ الآیاتِ ثُمَّ هُم یَصدِفُونَ (۴۶) قُل أَ رَأَیتَکُم إِن أَتاکُم عَذابُ اللّهِ بَغتَةً أَو جَهرَةً هَل یُهلَکُ إِلاَّ القَومُ الظّالِمُونَ (۴۷) وَ ما نُرسِلُ المُرسَلِینَ إِلاّ مُبَشِّرِینَ وَ مُنذِرِینَ فَمَن آمَنَ وَ أَصلَحَ فَلا خَوفٌ عَلَیهِم وَ لا هُم یَحزَنُونَ (۴۸) وَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا یَمَسُّهُمُ العَذابُ بِما کانُوا یَفسُقُونَ (۴۹) قُل لا أَقُولُ لَکُم عِندِی خَزائِنُ اللّهِ وَ لا أَعلَمُ الغَیبَ وَ لا أَقُولُ لَکُم إِنِّی مَلَکٌ إِن أَتَّبِعُ إِلاّ ما یُوحی إِلَیَّ قُل هَل یَستَوِی الأَعمی وَ البَصِیرُ أَ فَلا تَتَفَکَّرُونَ (۵۰) وَ أَنذِر بِهِ الَّذِینَ یَخافُونَ أَن یُحشَرُوا إِلی رَبِّهِم لَیسَ لَهُم مِن دُونِهِ وَلِیٌّ وَ لا شَفِیعٌ لَعَلَّهُم یَتَّقُونَ (۵۱) وَ لا تَطرُدِ الَّذِینَ

یَدعُونَ رَبَّهُم بِالغَداةِ وَ العَشِیِّ یُرِیدُونَ وَجهَهُ ما عَلَیکَ مِن حِسابِهِم مِن شَیءٍ وَ ما مِن حِسابِکَ عَلَیهِم مِن شَیءٍ فَتَطرُدَهُم فَتَکُونَ مِنَ الظّالِمِینَ (۵۲) وَ کَذلِکَ فَتَنّا بَعضَهُم بِبَعضٍ لِیَقُولُوا أَ هؤُلاءِ مَنَّ اللّهُ عَلَیهِم مِن بَینِنا أَ لَیسَ اللّهُ بِأَعلَمَ بِالشّاکِرِینَ (۵۳) وَ إِذا جاءَکَ الَّذِینَ یُؤمِنُونَ بِآیاتِنا فَقُل سَلامٌ عَلَیکُم کَتَبَ رَبُّکُم عَلی نَفسِهِ الرَّحمَةَ أَنَّهُ مَن عَمِلَ مِنکُم سُوءاً بِجَهالَةٍ ثُمَّ تابَ مِن بَعدِهِ وَ أَصلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۵۴) وَ کَذلِکَ نُفَصِّلُ الآیاتِ وَ لِتَستَبِینَ سَبِیلُ المُجرِمِینَ (۵۵) قُل إِنِّی نُهِیتُ أَن أَعبُدَ الَّذِینَ تَدعُونَ مِن دُونِ اللّهِ قُل لا أَتَّبِعُ أَهواءَکُم قَد ضَلَلتُ إِذاً وَ ما أَنَا مِنَ المُهتَدِینَ (۵۶) قُل إِنِّی عَلی بَیِّنَةٍ مِن رَبِّی وَ کَذَّبتُم بِهِ ما عِندِی ما تَستَعجِلُونَ بِهِ إِنِ الحُکمُ إِلّا لِلّهِ یَقُصُّ الحَقَّ وَ هُوَ خَیرُ الفاصِلِینَ (۵۷) قُل لَو أَنَّ عِندِی ما تَستَعجِلُونَ بِهِ لَقُضِیَ الأَمرُ بَینِی وَ بَینَکُم وَ اللّهُ أَعلَمُ بِالظّالِمِینَ (۵۸)

[ترجمه]

بگوی نبینی«۴» اگر بگیرد خدای شنوایی شما و بینایی شما و مهر نهد بر دلهای شما کدام خداست جز خدا بیارد آن را بنگر که چگونه می گردانیم حجّتها را، پس ایشان بر می گردند. بگو نبینی«۵» اگر آید به شما عذاب خدا بناگاه«۶» یا آشکارا، آیا هلاک کنند«۷» مگر مردمان ستمکار را! و نفرستیم«۸» ما پیغامبران را مگر بشارت دهنده و ترساننده«۹»، هر که بگرود«۱۰» و نیکویی کند«۱۱» ترسی نیست بر ایشان و نه ایشان اندوهگین باشند«۱۲». و آنان که به دروغ ----------------------------------
-- (۱). اساس، بم: أضلّهم. (۲). اساس، آج، لب، آف، آن: تدبرهم. (۳). مر قوله: وَ الحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمِینَ (۴). نبینی/ نبینید، مج، وز: نه بینید. (۵). نبینی/ نبینید، مج، مت: نه می‌بینی، وز: نه بینی، آف: ببینید. (۶). آج، لب پنهان. (۷). آج، لب: هلاک کرده شوند. (۸). آج، لب: و نفرستادیم. [.....]

(۹). آج، لب: بیم نمایندگان، آف: بیم کننده. (۱۰). مج، وز، مت: هر که او ایمان آرد. (۱۱). آج، لب: و به سامان آرد کار را. (۱۲). مج، مت: دژم باشند، وز: درهم باشند. صفحه : ۲۹۱ داشتند ایات ما را، برسد به ایشان عذاب به آنچه برون آمده باشند از فرمان خدا«۱». بگو«۲» نمی گویم شما را که [نزدیک من است خزینه‌های خدای و نمی‌دانم غیب و نمی گویم شما را که]«۳» من فرشته‌ام نمی‌کنم پسر وی مگر آنچه را وحی کنند«۴» به من، بگو راست باشد کور و بینا، اندیشه نمی کنید؟ و بیم کن«۵» به او آنان را که بترسند که حشر کنند«۶» ایشان را با خدای ایشان، نیست ایشان را جز او یاری و نه شفیعی، مگر بترسند اینان. مران آنان را که خوانند خدایشان را«۷» بامداد و شبانگاه. می‌خواهند رضای«۸» او نیست بر تو از شمار ایشان چیزی. و نیست از شمار تو بر ایشان چیزی. برانی ایشان را، باشی از جمله ظالمان«۹». [۷۲- ر]

همچنین بیازمودیم«۱۰». بهری را از ایشان به برخی تا گویند اینان‌اند که منّت نهاد خدای بر ایشان از میان ما! نیست خدای داناتر به سپاس دارندگان! ---------------------------------- (۱). مج، وز، مت: ما. (۲). مج، وز، مت که. (۳). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد. (۴). اساس: کند، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۵). مج، وز، مت، لت: بترسان. (۶). لت: برانگیزانند. (۷). مج، وز، مت بر، لت به. (۸). مج، وز، مت، لت: روی. (۹). مج، وز، مت، لت: بیدادگران. (۱۰). بم: بیاموزیم. [.....]

صفحه : ۲۹۲ و چون بیایند به تو آنان که بگرویدند به حجّتهای«۱» ما بگو سلام بر شما باد بنوشت«۲» خدای شما بر خود بخشایش تا هر که کند از شما بدی بنادانی پس توبه کند از پس آن و نیکویی کند«۳» او آمرزنده و بخشاینده است. و همچنین جدا کردیم«۴» آیات را تا پیدا شود راه گناهکاران. بگوی که مرا نهی کردند که پرستم آنان را که می‌خوانی شما بجز خدا، بگوی که پسر وی نمی‌کنم هوای شما که گمراه شوم«۵» آنگاه و نباشم از راه یابندگان«۶». بگو من که به حجّت‌ام«۷» از خدایم و دروغ داشتی

به آن، نیست نزد من آنچه شتاب می‌کنید به آن، نیست حکم مگر خدای را، حکم کند بدرستی و او بهترین حکم کنندگان است. بگو اگر به نزدیک من بودی آنچه شما به آن شتاب می‌کنی، برگذارند«۸» کار میان من و شما و خدا داناست به ستمکاران. قوله: قُل أ رَأَيتُم إِن أَخَذَ اللّه‌ُ سَمعَكُم وَ أَبصارَكُم. حق تعالی به اینکه آیت حجّت انگیخت بر کافران، می‌گوید: بگو ای محمّد اینکه کافران را بینی«۹» شما که اگر ------------------------------ (۱). همه نسخه بدلها بجز بم: آیتهای. (۲). آج، لب: فرض کرده. (۳). مج، وز، مت، لت: مصلح شود. (۴). مج، وز، مت، لت: تفصیل دهیم، آج، لب: تمیز کردن. (۵). اساس: شوی، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). مج، وز، مت، آج، لب، لت: راه یافتگان. (۷). مج، وز، مت، لت: بر حجّتم. (۸). مج، مت: گذارنده شدی، وز: گزارنده شدی، بم: برگذارنده کار شدی، آج، لب: گذارده شدی، آف: برگزارنده کار شدی، لت: تا گزارند، آن: برگدارنده. (۹). مج، وز: نه بینی، مت: به نبینید، آج، لب: ببینید، آف: بینید. صفحه : ۲۹۳ خدای تعالی شنوایی شما و بینایی شما باز ستاند و مهر بر دلهای شما نهد تا چیزی نشنوی و نبینی و ندانی. مَن إِله‌ٌ غَيرُ اللّه‌ِ، کدام خداست بجز خدا- جلّ جلاله«۱»- که آن بیارد یعنی آن با شما دهد سه چیز بگفت: «سمع» و «ابصار» و «ختم قلوب»، آنگه می‌گوید: يَأتِيكُم بِهِ، ابو الحسن أخفش گفت: کنایت راجع است الی ما اخذ اللّه من ذلک، با آنچه خدای فرا گرفته باشد«۲» از جمله آنان نه با جمله آنان. فرّاء گفت: راجع است با «هدی» یعنی آن کس که اینکه از او بستانند در ضلال باشد«۳» چون به او«۴» دهند به هدی رسد. کیست آن که«۵» هدی به شمار آرد! و اینکه تعسّفی بعید است، به اینکه تنبیه کرد کافران را بر آن که جز او را نپرستند چون جز او بر اینکه قادر نیست، واجب آن باشد که جز او را نپرستند. آنگه گفت: انظُر كَيفَ نُصَرِّف‌ُ الآياتِ روایت ورش و مسیبی«۶» آن است که به انظر خوانند بضمّ «ها» به نقل حرکت همزه انظر کرد به او«۷» و باقی قرّاء بر اصل خوانند به انظر بکسر «ها» [۷۲- پ]

گفت: بنگر که ما چگونه می‌گردانیم آیت و بیّنات را«۸» و در«۹» تصرّف می‌کنیم و آنگه ایشان را نگر که چگونه عدول و اعراض می‌کنند. یقال: صدف عن کذا اذا اعرض عنه. قُل أ رَأَيتَكُم، بگو ای محمّد ببینی«۱۰» و تقدیر«۱۱» أ رأیتم کما بیّنّا اگر عذاب خدا به شما آید ناگاه چنان که شما بی‌خبر باشید یا آشکارا چنان که بینی«۱۲» و خبر داری«۱۳». حسن بصری گفت: بغتهٔ، یعنی به شب او جهرهٔ یا به روز. هَل يُهلَك‌ُ إِلّا القَوم‌ُ الظّالِمُون‌َ، جز کافران«۱۴» را هلاک کند، و مراد به ظالم کافر است اینکه جا و اگر در آن میان«۱۵» جماعتی مؤمنان یا اطفال هلاک شوند آن نه بر سبیل عقوبت باشد«۱۶» بر سبیل ------------------------------ (۱). لت: عزّ و جلّ. (۲). مج، وز، لت، مت: ها گرفته باشد. (۳). مج، وز، مت، لت، مر: ماند. (۴). لت، مر: با او. (۵). مج، وز، مت، لت، آن، مر: که آن. [.....]

(۶). آج، لب: مسیّب، آن: مسبتی. (۷). مج، وز، مت، لت، مر: با او. (۸). مج، وز، مت، لت، مر: آیات را و بیّنات را. (۹). مج، وز، مت، لت، آج، لب، مر او. (۱۰). آف: بینید. (۱۲- ۱۱). مج، وز، مت، لت، مر: التقدیر. (۱۳). آف: خبر دارید. (۱۴). لت: ظالمان. (۱۵). مج، وز، مت، لت، مر: میانه. (۱۶). مج، وز، مت، لت بل. صفحه : ۲۹۴ امتحان باشد، و خدای تعالی عوض دهد ایشان را از آن الم، و اینکه هم بر سبیل ترغیب بر ایمان و تحذیر«۱» از کفر گفت. آنگه گفت: ما اینکه پیغامبران که فرستیم، نفرستیم الّا بشارت دهنده به ثواب و ترساننده از عقاب، و محلّ هر دو نصب است بر حال، هر که ایمان آرد و مصلح باشد احوال خود به صلاح باز آرد. فَلا خَوف‌ٌ عَلَيهِم، بر ایشان ترسی نباشد و نه نیز اندوهگین شوند. بدین آیت رد کرد بر کافرانی که ایشان پیغامبران را تعنّت«۲» نمودند و اقتراح کردند و معجزات خواستند و آیات طلب کردند، حق تعالی گفت: ایشان پیغام گزارانند«۳» از من به بشارت و انذار و امّا آنچه شما می‌خواهی«۴» کار ایشان نیست و نه ایشان بر آن قادر باشند آن مقدور من است، هر که ایمان آرد به ایشان و بر ایشان تعنّت نکند جزای او ایمنی باشد و شادمانی. و امّا مکذّبان را که آیت«۵» من به دروغ دارند عذاب من به ایشان رسد به آن

کفر و فسق که ایشان در آن‌اند و خارج‌اند از فرمان خدای و رسول. آنگه فرمود رسول را- علیه السّلام- که بگو اینکه کافران را که من نمی‌گویم و دعوی نمی‌کنم که خزاین خدای بنزدیک من است تا شما را توانگر کنم، و نمی‌گویم که من غیب دانم تا شما را از عواقب«۶» و مصالح و غایبات خبر دهم، و نیز نمی‌گویم شما را که من فرشته‌ام، بل آدمیم شما مرا می‌دانی«۷» و نسب من می‌شناسید. إِن أَتَّبِعُ إِلَّا ما یُوحی«۸»، من متابعت نمی‌کنم الّا آن را که بر من وحی می‌کنند و مرا اعلام می‌کنند از اخبار غایبات و مصالح دینی در حلال و حرام و اینکه برای آن گفت تا در تحکّم و تعنّت ایشان بسته شود بر او«۹» گمانهای باطل نبرند و او را تعنّتهای ناواجب ننمایند. آنگه گفت: بگو ایشان را بر سبیل مثل که راست باشد نابینا با بینا! گفتند«۱۰»: یعنی کافر با مؤمن و جاهل با عالم یعنی نباشد. أَ فَلا تَتَفَکَّرُونَ، شما هیچ اندیشه -------------------------------- (۱). مج، وز، تحزیر. (۲). مج، مت: لعنت. (۳). آف: گزارندگان. (۴). آف: می‌خواهید. [.....]

(۵). مج، وز، مت، لت: آیات. (۶). آج، لب، بم، آف، آن: عقوبت. (۷). آج، لب، آف، آن: می‌دانید. (۸). سوره احقاف (۴۶) آیه ۹. (۹). لت و. (۱۰). آج، لب: گفت. صفحه : ۲۹۵ نمی‌کنید تا«۱» انصاف بدهی«۲» از خود و اینکه استفهام به معنی تقریر است تا مقرّر کنند و اقرار ایشان بستانند«۳» که راست نباشد. و معتزله«۴» به«۵» اینکه آیت تمسّك کردند بر آن که فرشتگان به از پیغامبرانند، گفتند«۶»: اینکه لفظ نگویند الّا در جای تفضیل، نبینی که خزاین خدای را مالك شدن و علم غیب دانستن«۷» از جمله فضایل است، همچنین آن که از جمله فرشتگان باشد اگر او به«۸» از فرشته بودی اینکه سخن متناقض بودی. جواب«۹» اینکه آن است که گوییم: اینکه سؤال کسی است که مورد آیت و معنی«۱۰» و سبب نزول آیت نداند، کافران از رسول«۱۱» درخواستند بر سبیل تحکّم و تعنّت که: لَو لا أُنزِلَ عَلَیهِ کَنزٌ«۱۲»، چرا گنجی بر او فرو نمی‌آید، او از اینکه جواب داد که: قُل لا أَقُولُ لَکُم عِندِی خَزائِنُ اللّهِ، گفتند«۱۳»: اگر پیغامبر است چرا غیب نمی‌داند او گفت من دعوی علم غیب نکردم. وَ لا أَعلَمُ الغَیبَ، گفتند: ما لِهذَا الرَّسُولِ یَأکُلُ الطَّعامَ وَ یَمشِی فِی الأَسواقِ«۱۴»، چیست اینکه رسول را که طعام می‌خورد [۷۳- ر]

و در بازارها می‌رود، او گفت: من نگفتم که من فرشته‌ام طعام نخورم. وَ لا أَقُولُ لَکُم إِنِّی مَلَکٌ، آنچه کار من است و اختصاص و مزیّت«۱۵» من است آن است که وحی می‌آید به من، من آن را متابعت می‌کنم. و در آیت و ظاهر و فحوی و معنی او اینکه نیست«۱۶» که ثواب فرشته از ثواب او بیشتر است تا حکم کنند که فرشته به از اوست، بل معنی آیت اینکه است که بیان کرده شد، و با«۱۷» اینکه که ما گفتیم در آیت شبهتی نماند که مخالف به«۱۸» آن تمسّک کند- و اللّه الموفّق. قوله: وَ أَنذِر بِهِ الَّذِینَ یَخافُونَ أَن یُحشَرُوا إِلی رَبِّهِم، حق تعالی در اینکه آیت -------------------------------- (۱). مج، وز، مت: یا . (۲). مج، وز، مت، آج، لب، آف: بدهید. (۳). لت: بستاند. (۴). مج، وز، مت، لت، مر: معتزلیان. (۵). آن: با. (۶). مج، وز، مت: گفت. (۷). مج، وز، مت: داشتن. (۸). مج، وز، مت، آج، لب: نیز. [.....]

(۹). مج، وز، مت، لت از. (۱۰). مج، وز، مت: ندارد. (۱۱). مج، وز، مت علیه السلام. (۱۲). سوره هود (۱۱) آیه ۱۲. (۱۳). مج، وز، مت، لت: و گفتند. (۱۴). سوره فرقان (۲۰) آیه (۷). (۱۵). آج، لب، بم، آف، آن: مرتبه. (۱۶). مج، وز، مت، آج، لب: است. (۱۷). مج، وز، مت، لت: به. (۱۸). آج، لب: با. صفحه : ۲۹۶ امر کرد رسول را- علیه السّلام- که: بترسان به اینکه قرآن و اعلام کن و انذار اعلام با تخویف باشد آنان را که ایشان از قیامت و حشر و نشر بترسند و تخصیص ایشان به ذکر برای آن کرد با آن که پیغامبر- علیه السّلام مأمور است به انذار جمله خلایق از مکلّفان که اینان به انذار و تخویف منتفع«۱» باشند و به وعظ او متّعظ شوند، و گفته [اند]«۲» خوف: اینکه جا به معنی علم است، آنان که دانند ایشان را با خدای حشری خواهد بودن و علم در باب خوف بلیغتر

باشد از ظن و اعتقاد، آنگه گفت: ایشان را در اینکه روز، ولی و یاری و ناصری نباشد و نه نیز شفاعت کننده بدون خدای تعالی«۳» بی‌اذن او و امر«۴» و رضای او کس را اینکه نبود در قیامت، رد کرد به اینکه جهودان و ترسایان که گفتند: نَحنُ أَبناءُ اللّهِ وَ أَحِبّاؤُه«۵»، ما پسران خدا و دوستان خداییم و نیز بر مشرکان: هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِندَ اللّهِ. لَعَلَّهُم یَتَّقُون«۶»، تا باشد که ایشان بترسند و متّقی شوند و از معاصی اجتناب کنند تا از عقاب من دور شوند. قوله: وَ لا تَطرُدِ الَّذِینَ یَدعُونَ رَبَّهُم بِالغَداةِ وَ العَشِیِّ عبد اللّه مسعود گفت: سبب نزول آیت آن بود که: جماعتی از مشرکان قریش به رسول- علیه السّلام- بگذشتند«۷». رسول را دیدند نشسته و بنزدیک او صهیب نشسته بود. بلال و خبّاب بن الأرت و سلمان«۸» و جماعتی از ضعفا و درویشان و موالی گفتند: یا محمّد، تو به اینان راضی شده‌ای از ما و اینان را به بدل ما گرفته، اینان را دور کن که ما را ننگ آید که«۹» با ایشان نشینیم تا ما بیاییم و به تو ایمان آریم. و اینکه بر سبیل مکر و خدیعه گفتند تا رسول- علیه السّلام- ایشان را براند و بیازارد و اینکه گوینده«۱۰» خود ایمان نیارد تا رسول تنها ماند. حق تعالی از سرّ ایشان و مکر ایشان رسول را خبر داد و اینکه آیت فرستاد. ----------------------------- (۱). آج، لب: مشفع. (۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد. (۳). مج، وز، مت، مر یعنی. (۴). مج، وز، مت: امروز، مر: امر او. [.....]

(۵). سوره مائده (۵) آیه ۱۸. (۶). سوره یونس (۱۰) آیه ۱۸. (۷). اساس: بگزشتند. (۸). مج، وز، مت، مر: عمّار. (۹). مج، وز، مت، لت، مر: از آن که. (۱۰). مج، وز، مت: گویندگان. صفحه : ۲۹۷ سلمان روایت کند که: اقرع بن حابس التّمیمی و عیینة بن حصن الفزاری«۱» بگذشتند، ما بر رسول- علیه السّلام- نشسته بودیم، جماعتی«۲» ضعفا چون بلال و صهیب و خبّاب و عمّار گفتند: یا محمّد بیشتر آنچه ما را منع می‌کند از ایمان به تو و آمد شد بنزدیک تو و نشستن با تو حضور اینان است پیش تو، دانی که ما را عیب باشد با اینان«۳» نشستن. اگر اینان را دور کنی، ما پیش تو آییم و به تو ایمان آریم، چه اینکه جماعت گدایان ژنده جامگان‌اند«۴» و ما را استنکاف باشد از مجالست با اینان. رسول- علیه السّلام- گفت: ما انا بطارد المؤمنین ، من اینان«۵» را بنرانم که اینان مؤمنان‌اند. گفتند: نوبتی بنه که روزی ما را باشد و روزی ایشان را، گفت: نکنم. گفتند: اینان را فروتر کن«۶» تا ما بر تو نشینیم، خدای تعالی«۷» آیت فرستاد. و در روایتی دیگر رسول- علیه السّلام- همّت کرد از حرص بر ایمان ایشان که نوبه«۸» دهد«۹» میان ما و ایشان روزی و روزی، و بر اینکه قرار دادند و گفتند: بباید نوشتن اینکه«۱۰» اقرار«۱۱» بر جایی. رسول- علیه السّلام- امیر المؤمنین را حاضر کرد تا اینکه اقرارنامه«۱۲» نویسد. جبریل آمد و اینکه آیت آورد و گفت: دروغ می‌گویند اینان، غرض ایشان آن است تا تو اینان را دور کنی و ایشان بر تو نیایند و تو تنها مانی، اینان را که داری نگاه‌دار که اینان آمده‌اند و ایشان آنگه«۱۳» که بیایند«۱۴» آمده نباشند [۷۳- پ]. عکرمه گفت: عتبه و شیبه- پسران ربیعه«۱۵»- و مطعم بن عدی و حارث بن نوفل با جماعتی اشراف بنی عبد مناف بنزدیک ابو طالب آمدند و گفتند: اگر پسر برادرت ----------------------------- (۱). مج، وز، مت: عیینة بن حارث الفزاری، آج، لب: عتیبة بن خضر الفزاری، مر: عتبه بن الحارث. (۲). آج، لب: جماعت. (۳). آج، لب: ایشان. (۴). مج، وز، مت: جامه‌اند. (۵). مج، مت: اینکه. (۶). مج، وز، لت: فروتر کنند، مل: فروتر کنید. (۷). مج، وز، مت، مل، لت، آن اینکه. (۸). آج، لب: نوبت. [.....]

(۹). آن: نهند. (۱۰). مر: بر اینکه. (۱۱). مج، وز، لت، مل: قرار. (۱۲). مج، وز، مت، مل، لت، مر: قرارنامه. (۱۳). مل: هم آنگاه. (۱۴). مل هم. (۱۵). مج، وز، مت، مل، لت، مر: عتبه ربیعه و شیبه ربیعه. صفحه : ۲۹۸ اینکه بندگان و مزدوران ما را دور کند، ما بنزدیک او آییم و با او مجالست کنیم و حدیث او بشنویم، و باشد که ایمان آریم. ابو طالب«۱» بیامد و گفت: یا رسول اللّه؟ اینکه جماعت چنین گفتند، چه مصلحت باشد! رسول- علیه السّلام- گفت: من بر گفته«۲» ایشان اعتماد ندارم که ایشان دشمنان من‌اند! با

خدای تعالی مشاورت کنم تا چه فرمايد. جبريل آمد و اينکه آيت آورد: وَ لا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَداةِ«۳» يَدعُونَ رَبَّهُم بِالغَداةِ«۱۰» بِالغَداةِ. (۴). مج، وز، مت، مل، لت، مر به. (۵). مج، وز، مت به. (۶). آن: شنيدم. (۷). آن: و پيشين. [.....]

(۸). مج، مت، آج، لب، بم، مر: بگذارند. (۹). اساس، بم آف: مراغاند، آن: مراعاند، آج، لب: مصرع‌اند، با توجّه به مج، وز تصحيح شد. (۱۱). مج، وز، مت، لت: بگذارند. (۱۲). مج، مت: بام داد. (۱۳). آج، لب: کرده‌اند. (۱۴). مج، وز، مت اگر. صفحه : ۲۹۹ يُرِيدُونَ وَجهَهُ» غرض ايشان و مراد ايشان خداست و ذات خدا، و وجه الشّیء ذاته و نفسه باشد، نظيره قوله: کُلُّ شَیءٍ هالِکٌ إِلَّا وَجهَهُ«۱»، و قوله: کُلُّ مَن عَلَيها فانٍ وَ يَبقی وَجهُ رَبِّکَ«۲»، أی يبقی هو جلّ جلاله و لا يفنی. آنگه گفت: چرا برانی«۳» اينان را، ما عَلَيکَ مِن حِسابِهِم مِن شَیءٍ، از شمار ايشان«۴» بر تو چيزی نيست و از شمار تو بر ايشان، بل حساب هر کس بر اوست نه بر ديگری تا برانی ايشان را. و نصب «تطردهم» برای آن است که جواب نفی است به «فا»، و «فا» در جواب شش چيز نصب کند«۵» به اضمار «أن»، و آن امر است و نهی و استفهام و عرض و جحد و تمنّی. فَتَکُونَ مِنَ الظّالِمِينَ، نصب است برای آن که جواب نهی است من قوله: وَ لا تَطْرُدِ الَّذِينَ. إبن عامر خواند: «بالغدوة» به «واو»، و جماعتی نحويان تضعيف قراءت او کردند و گفتند، سيبويه گفته است که: «غدوه» و «بکره» دو اسم علم است اينکه وقت را از آن جا «لام» تعريف در او نبردند، نگويند: اتيته بالغدوة و البکرة، کما يقال: أتيته بالغداة، و انّما يقال: غدوة و بکرة. و چون «لام» تعريف در اوست، غداة بايد خواند«۶»، برای آن که چون علم باشد«۷» علم«۸» او را علامت تعريف بود به «لام» حاجت نباشد تا جمع نکرده باشد بين علامتی تعريف، و انّما در بعضی مصاحف «غداة«۹» به «واو» نوشتند، کالصّلوة و الزّکوة. ابو القاسم بلخیّ گفت و ابو علی فارسی از سيبويه، و ابو علی گفت: وجه قراءت او آن است که سيبويه گفت: خليل حکايت کرد از عرب که: بعضی از ايشان گفتند «غدوه» و «بکره» بمنزله ضحوه است، يعنی علم نيست، و معتمد آن است که اوّل گفتيم. ------------------------------- (۱). سوره قصص (۲۸) آيه ۸۸. (۲). سوره رحمن (۵۵) آيه ۲۷. (۳). آج، لب: گفت جواب. (۴). آج، لب را. (۵). آج، لب مر: کنند. (۶). مج، وز، مت، لت، مر: خواندن. (۷). آج، لب: شد. (۸). مج، وز، مت، لت، مر: علمته، که بر اساس مرجّح می‌نمايد. [.....]

(۹). آج: عذواة. صفحه : ۳۰۰ قوله: وَ کَذلِکَ فَتَنّا بَعضَهُم بِبَعضٍ، حق تعالی در اينکه آيت بيان کرد که: من امتحان و اختبار«۱» و آزمايش کردم توانگران را به درويشان، و درويشان را به توانگران تا درويشان در پايه و حال توانگران نگرند، بر آن فقر و فاقه خود صبر کنند جزای صابران يابند، و توانگران در حال درويشان و حال«۲» خود نگرند، بدانند که خدای تعالی بر ايشان نعمت کرده«۳»، شکر کنند تا مزد شاکران يابند. بعضی دگر گفتند [۷۴- ر]: مراد به فتنه آن است که خدای تعالی [گفت]«۴»: من امتحان کردم«۵» اينکه اشراف و توانگران را به آن که به عوض مال و حال ايشان درويشان را که به رسول- عليه السّلام- ايمان داشتند، پايه قربت و خدمت و مجالست رسول دادم تا ايشان با اينان بژهان«۶» شدند و تمنّای مثل حال ايشان کردند و خواستند که از آن شرف و منزلت، ايشان را بهره‌ای بود، بيامدند«۷» تا مغالطه‌ای زنند و خديعتی کنند و در آن پايه با ايشان مزاحمتی کنند من رها نکردم و رخصت ندادم به آيت«۸» که بفرستادم من قوله: وَ لا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدعُونَ رَبَّهُم، تا کار ايشان به جايی رسيد در حسد و غبطه که گفتند: أَ هؤُلاءِ مَنَّ اللّهُ عَلَيهِم مِن بَينِنا، اينان‌اند که خدای تعالی از ميان ما بر ايشان منّت نهاد و اينان را توفيق داد، و «لام» در آيت فی قوله: لِيَقُولُوا، اگر چه «لام» غرض را می‌ماند، «لام» غرض نيست، «لام» عاقبت است، برای آن که نکو نباشد که غرض خدای تعالی از فتنه و اختبار ايشان آن باشد تا چنين گفتار گويند، آنگه ايشان را به اينکه گفتار مذمّت و ملامت کند و سرزنش و عقوبت کند که اينکه ظلم و سفه باشد- تعالی علوّا کبيرا، و «لام» عاقبت در قرآن و کلام عرب بسيار است، منها قوله تعالی: فَالتَقَطَهُ آلُ فِرعَونَ لِيَکُونَ لَهُم عَدُوًّا وَ حَزَناً«۹»، و معلوم است بضرورت که آل فرعون موسی را نه برای عداوت و حزن برگرفتند تا ايشان را دشمن

باشد و غم و اندوه، بل برای آن کردند که خدای باز گفت: قُرَّتُ عَینٍ لِی وَ لَکَ لا ---------------------------------- (۱). مج، وز، آج، لب: اختیار. (۲). مج، وز، مت: و در مال. (۳). مج، وز، مت، مل: کرد. (۴). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۵). مل: کرده‌ام. (۶). لب: نژهان، آج: پژمان. (۷). مج، وز، مت، لت: بیامده‌اند. (۸). مج، وز، مت، لت: پایه. (۹). سوره قصص (۲۸) آیه ۸. صفحه : ۳۰۱ تَقتُلُوهُ عَسی أَن یَنفَعَنا أَو نَتَّخِذَهُ وَلَداً«۱»، تا ایشان را فرزنـد باشد و قرّة العین، و لکن چون مآل کار و انجام به اینکه جا خواست رسیدن، حق تعالی گفت: پنداری«۲» که برای اینکه برگرفتند او را، و اینکه «لام» را اگر چه «لام» عاقبت می‌خواننـد، از آن خـارج نیست که «لـام» غرض است، جز که بر مجـاز از ره توسّع و مبالغه. نبینی که آن جایها که اینکه «لام» در او استعمال کردند، من قول الشّاعر: له ملک ینادی کلّ یوم لدوا للموت و ابنوا للخراب و قول الاخر«۳»: و للموت تغدو الوالدات سخالها کما لحزاب الـدّهر تبنی المساکن و قول الاخر«۴»: و امّ سـمّاک فلا تجزعی فللموت ما تلـدا لوالدهٔ و امثال اینکه بسیار است، همه را معنی آن است که: اگر چه غرض زاینـده و قصد بنا کننده نه مرگ است یا خراب، و لکن چون در معلوم آن است که مآل و عاقبت اینکه مولود مرگ باشـد لا محال عاقبت آن بنا خراب باشد علی کلّ حال بر وجهی که در او انخرام«۵» نیاید، ایشان بر سبیل توسّع و تشبیه«۶»، از طریق مبالغه گفتنـد: مادر ما را برای مرگ زاده است و جهان برای خراب بنا کرده‌انـد تا پنـداری که غرض در اینکه هر دو و«۷» اینکه دو کار بوده است و اینکه خارج نیست چون از اینکه بنخواهـد گردیـدن. پس اگر گویند: «لام» غرض است و لکن نه بر حقیقت، بر توسّع از اینکه وجه که مـا گفتیم تـا مخـالف را نرسـد که گویـد «لـام» عاقبت در کتب نحو و در کلام عرب نیامـد، و اینکه وضـعی است که شما نهادی«۸» برای تقویم و اصـلاح مـذهب خود، پس بر اینکه وجه که مـا گفـتیم در اینکه اغراض«۹» بسته باشـد. ابو علی گفت: معنی «فتنه» در آیت تشدیـد تکلیف و محنت است که خـدای تعـالی تکلیف سـخت بکرد بر اشـراف قریش و سادات عرب به آن که ایشان را ---------------------------------- (۱). سوره قصص (۲۸) آیه ۹. (۲). آج: پنداری. (۴- ۳). مج، وز شعر. (۵). آج، لب، آف، آن: انحرام. [.....]

(۶). آج، لب: تشبّه. (۷). دیگر نسـخه بدلها: ندارد. (۸). نهادی/ نهادید. (۹). مـج، وز، مت، آج، لب، لت: اعـتراض. صـفحه : ۳۰۲ تکلیف کرد ایمان به رسول- علیه السّلام- و انقیاد فرمان او و به نشستن پیش او فرود آن درویشان و تفضیل ایشان بر ایشان [۷۴- پ]

برای سـابقه ایمـان و طـاعت و تکلیف ایشان به حرمت داشت و تقـدیم اینان به اسـتحقاقی که داشـتند اگر فرمان بردنـدی و بر اینکه مشـقّت صبر کردندی به منزلت اعلا رسـیدندی از ثواب، چه غرض قدیم تعالی«۱» در تکلیف تعریض ثواب است هر چه شـاقتر بود ثواب بر آن بیشتر بود. خـدای تعـالی به ایشـان خیری«۲» خواست که ایشـان به خود ارزانی نداشـتند، فـذلک معنی قوله: فَتَنّا بَعضَهُم بِبَعضٍ، و اینکه وجهی سدیـد نیست. آنگه حق تعـالی جواب داد از اعراض ایشـان فی قولهم: أَ هؤُلاءِ مَنَّ اللّهُ عَلَیهِم مِن بَینِنا، بقوله: أَ لَیسَ اللّهُ بِأَعلَمَ بِالشّاکِرِینَ، خـدای تعالی عالمتر نیست به آنان که شـکر او گوینـد و شاکر نعمت او باشـند! و اینکه صورت اسـتفهام است و معنی تقریر تا اقرار دهنـد و از بن دنـدان گردن نهنـد و بگوینـد چنین است. «باء» فی قوله «باعلم» زاید است مؤکّد نفی، مثلها فی قولهم: لیس زیـد بمنطلق. و «بـاء» دیگر فی قوله: بِالشّـاکِرِینَ، تعلّق دارد «بأعلم»، یقال: فلان عالم بکـذا و هو اعلم به منک«۳». ابو سعیـد خدری روایت کند که: ما جماعتی ضـعفا«۴» در مسجد نشسـته بودیم و از برهنگی چنان بودیم که بعضـی از ما جامه بعضـی می‌پوشـید و یکی از ما قرآن می‌خواند و ما سماع می‌کردیم. رسول- علیه السّلام- درآمد و بایستاد. چون آن خواننده رسول را بدید خاموش شد. رسول- علیه السّلام- [بر ما سلام کرد و گفت: در چه کارید شما! گفتند: ای رسول اللّه قاری از ما قرآن می‌خواند و ما سماع می‌کنیم]«۵» گفت: الحمـد للّه که در امّت من جماعتی را پدیـد آوردنـد که مرا فرمودند که با ایشان بنشـین و صبر کن. آنگه بیامـد و در میـان مـا بنشـست و خویشـتن را در نشسـتن بـا ما برابر کرد. آنگه اشارت کرد به دست که: گرد من حلقه شویـد. ما گرد

رسول در آمديم. رسول- عليه السّلام- در ما نگريد و گفت: أبشروا صعاليك المهاجرين بالنّور التّامّ يوم القيامة ، بشارت باد شما را اى درويشان هجرت كرده به نور تمام روز قيامت، فرداى ------------------------------ (۱). مج، وز، مت، لت: قديم جلّ جلاله. (۲). آن: خير. (۳). آف بكذا. (۴). مج، وز، مت، لت مهاجر. (۵). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. صفحه : ۳۰۳ قيامت پيش از توانگران به بهشت شويد به نيم روز كه مقدار آن پانصد سال باشد. أنس روايت كند كه«۱» رسول- عليه السّلام- گفت: اى جماعت درويشان خداى تعالى مرا گفته است كه با شما بنشينم و به مجالست با شما تبرّك كنم و بر آن صبر كنم كه شما آنانى«۲» كه خداى مرا«۳» مى‌خوانى«۴» به بامداد و شبانگاه، و مجالس شما مجالس انبياست و صالحان كه پيش شما بودند. معاوية بن قرّه روايت كند عن عائذ عمرو«۵» كه: روزى ما«۶» جماعتى نشسته بوديم، امير المؤمنين«۷»- عليه السّلام- بود و سلمان و بلال و صهيب، أبو سفيان بگذشت، ما گفتيم: كى باشد كه شمشيرهاى خداى جاى خود بگيرد از گردن اينكه جبّار«۸» كه دشمن خداست. ابو بكر حاضر بود، گفت: اينكه سخن كه را مى‌گويى!«۹» [گفتند]«۱۰»: پير قريش«۱۱» و سيّد قريش را. خبر«۱۲» به رسول رسيد«۱۳»، گفت: يا ابا بكر؟ برو و از ايشان عذر خواه و دل ايشان خوش كن كه اگر ايشان بر تو خشمناك شوند، خداى بر تو خشم گيرد. او بيامد و گفت: يا على؟ براى خداى دل خوش كن از آن سخن. كه من گفتم، اگر در دل تو را از آن چيزى هست. گفت: من دل خوش كردم، در دل من چيزى نيست، از ايشان نيز عذر خواه، او عذر خواست از ايشان نيز«۱۴». قوله: وَ إِذا جاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآياتِنا- الاية. خلاف كردند در آن كه آيت در كه آمد. عكرمه گفت: در آنان كه«۱۵» خداى تعالى پيغامبر را نهى كرد از طرد ايشان، گفت: وَ لا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداةِ وَ الْعَشِيِّ«۱۶». چون رسول- عليه السّلام- ايشان را ديدى، ابتدا به سلام، او كردى و گفتى: ------------------------------ (۱). مج، وز، مت: از، مل: كرد از. (۲). مج، وز، مت: آنانيد. (۳). مج، وز، مت: را. (۴). مج، وز، مت، آج، لب، مل، آف: مى‌خوانيد. (۵). مج، وز، مت، مل، لت، مر: عائذ بن عمرو. [.....]

(۶). آج، لب، مل، آف: پا. (۷). مج، وز، مت، مل، لت، مر على. (۸). آف، آن: جناب. (۹). مج، وز، مت، آج، لب، مل: مى گوييد. (۱۰). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۱۱). مج، وز، مت، مل، لت را. (۱۲). آج، لب: اينكه خبر. (۱۳). مل زين سخن. (۱۴). آج، لب: ندارد. (۱۵). مج، وز، مت، مل: آنان آمد كه. (۱۶). سوره انعام (۶) آيه ۵۲. صفحه : ۳۰۴ الحمد للّه الّذى جعل فى امّتى [۵۷- ر]

من أمرنى بان ابدأهم بالسّلام ، الحمد للّه«۱»، كه در امّت من خداى تعالى جماعتى [را]«۲» كرد كه مرا فرمود كه بر ايشان ابتدا كنم به سلام. عطا گفت: آيت در امير المؤمنين على آمد و حمزه و جعفر و عمّار ياسر و ابو بكر و عمر و عثمان و ابو عبيده و مصعب بن عمير و عثمان بن مظعون و أرقم بن أبى الأرقم و أبو سلمة بن عبد الأسد«۳». أنس مالك گفت: جماعتى بنزديك رسول آمدند و گفتند: يا رسول اللّه؟ ما گناهى كرده‌ايم و اكنون از آن توبه مى‌كنيم، خداى تعالى توبه ما قبول كند! رسول- عليه السّلام- خاموش مى‌بود، جبريل آمد و اينكه آيت آورد. و حمل او كردن بر عموم اوليتر بود، و حق تعالى در اينكه آيت رسول را- عليه السّلام- فرمود به توقير مردمان«۴» و احترام ايشان و پايه«۵» نهادن ايشان را و تسليت دادن، گفت: چون به تو آيند آنان كه به من و آيات من ايمان دارند، بگو ايشان را: سَلامٌ عَلَيْكُمْ، سلام بر شما باد. محمّد بن زيد گفت: «سلام» در لغت چهار معنى دارد: يكى مصدر باشد من قولك: سلّمت عليه سلاما و تسليما، و يكى سلامت باشد، و گفته‌اند: جمع سلامت باشد من باب تمر و تمرة، و يكى نام خداست- جلّ جلاله- و معنى او آن است كه: منزّه است و پاك و با سلامت از عيوب، و گفته‌اند معنى آن است كه: ذو السّلام، أى تسليم الخلايق من المكاره و «سلام» نام درختى است بزرگ من اشجار البادية سميت بذلك لسلامتها من الافات. و «سلام» به كسر،

سنگهای سخت باشد هم برای سلامت از آفات چنین خوانند او را. و «سلّم» و «سلّم» صلح باشد برای آن که در در«۶» سلامت دارد. و «سلّم» هم دلوی باشد بزرگ که یک گوشه دارد چون دلو سقّایان. و «سلّم سلف» را برای اینکه«۷» گویند که تسلیم آن واجب باشد عند حلول ------------------------------ (۱). اساس، آج، لب، بم الّذی، با توجّه به مج، وز زاید می‌نماید. (۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۳). لت، آن: عبد السّلام. [.....]

(۴). مج، وز، مت، آج، لب، مل، آف، لت: مؤمنان. (۵). مج، وز: رایت. (۶). مت، مل: که در، آج، لب: که در او، مر: که در که. (۷). مج، وز مت، آج، لب: آن. صفحه : ۳۰۵ الأجل، فعل باشد به معنی مفعول. و «سلّم» نردبان باشد برای آن که تو را به آن جا رساند و«۱» سپارد که مصعد تو باشد به سلامت، چه اگر آن آلت نبود به آن جا رسیدن به سلامت دشخوار«۲» بود«۳». امّا قوله: سَلامٌ عَلَيكُم، رفع او به ابتداست، و ابتدا نشاید«۴» تا نکره بود الّا آنگه که منفی باشد یا مستفهم«۵» یا موصوف یا مخصوص، یا خبرش ظرف لازم التقدّم چنان که مشروح است در کتب نحو. امّا چون از اینکه پنج شرط یکی نباشد، نشاید تا مبتدا نکره بود و در آن جا از اینکه پنجگانه هیچ نیست، جواب از اینکه آن است که: اینکه در اصل نصب بوده است بر مصدر، و تقدیر آن که بر سبیل دعا «سلّم اللّه علیک»، یا بر سبیل خبر «اسلّم علیک سلاما» آنگه خواستند تا اینکه را از دعای ببرند و به خبری کنند از خبری ثابت مستقر گفتند: سلام علیکم، أی سلام ثابت مستقرّ«۶» غیر متوقّع منتظر بل حاصل ثابت، چون از مصدری ببردند او را نصب او بستدند و بر ابتدا رفع کردند او را و آن تنکیر در او رها کردند تا دلیل بود بر آن که در اصل مصدری منکّر بوده است- ذکره سیبویه فی الکتاب. آنگه فرمود رسول را که: ایشان را امید ده و دل خوش کن و بگو که: كَتَبَ رَبُّكُم عَلى نَفسِهِ الرَّحمَةَ، خدای تعالی رحمت بر خود نبشته است. اهل اشارت گفتند: خدای تعالی چیزی بر خویشتن«۷» نوشت و چیزی بر تو، آنچه از باب تکالیف و مشاقّ بود بر تو نوشت فی قوله: كُتِبَ عَلَيكُمُ الصِّيامُ«۸» و: كُتِبَ عَلَيكُمُ القِتالُ«۹»، و: كُتِبَ عَلَيكُمُ القِصاصُ«۱۰»، و مانند اینکه، و رحمت بر خود نوشت برای تو اگر تو با عجز و ضعف و مشقّت اینکه افعال بر تو، به نوشته او وفا می‌کنی او اولیتر که با کرم و فضل و استغنای او از آن که بر خود نوشت، و نفی مشقّت به نوشته خود وفا کند با تو آنچه بر تو ------------------------------ (۱). مج، وز، مت به. (۲). مل: دشوار. (۳). مل، مر: باشد. (۴). مج، وز، مت کردن. (۵). مل: مستقیم. (۶). مج، وز، مت عنه. (۷). مل، مر: برخود. (۸). سوره بقره (۲) آیه ۱۸۳. (۹). سوره بقره (۲) آیه ۲۱۶. (۱۰). سوره بقره (۲) آیه ۱۷۸. [.....]

صفحه : ۳۰۶ نوشت، چون رنجکی«۱» به او تعلّق [۷۵- پ]

داشت از روزه و قتال و قصاص، اگر چه فعل او بود حوالت به خود نکرد، و نگفت که من نوشتم، بل«۲» به لفظ مجهول گفت: كُتِبَ، نوشتند بر شما. چون به رحمت رسید گفت: من نوشتم، حوالت به خود کرد: كَتَبَ رَبُّكُم عَلى نَفسِهِ الرَّحمَةَ، نظیرش در شراب قطیعه فرمود: وَ سُقُوا ماءً حَمِيماً فَقَطَّعَ أَمعاءَهُم«۳»، گفت: در دوزخ ایشان را شراب حمیم دهند تا امعای ایشان مقطّع کند چون [به]«۴» شراب وصلت رسید، گفت: من دهم و تولّا من کنم، با هیچ پیغامبر رسل و فرشته مقرّب نگذارم: وَ سَقاهُم رَبُّهُم شَراباً طَهُوراً«۵»، نظیر دیگرش حکایت از ابراهیم- علیه السّلام: وَ إِذا مَرِضتُ فَهُوَ يَشفِينِ«۶»، چون من بیمار شوم او مرا شفا دهد چون در بیماری رنجی و کراهیتی بود، ادب نگاه داشت، و اگر چه فعل او بود به او حواله نکرد. و چون در شفا راحت بود حوالت به او کرد. ابراهیم روا نداشت که به لفظ آنچه در او أدنی مایه رنجی است به او حواله کند، عجب از مجبّر«۷» که هر چه در جهان ناشایست و نابایست [است]«۸» به او حوالت می‌کند. نویسندگان چهاراند: کرام الکاتبین که اعمال تو نویسند، و حفظه‌اند که احوال تو نویسند، و قلم است که اعمار و آجال تو نویسد و خدای است که رحمت برای تو بر خود نوشت، چنان است که گفت: بنده آنچه قلم نوشت

بسترم، کـه: یَمحُوا اللّهُ ما یَشاءُ وَ یُثبِتُ«۹»، و آنچـه کرام الکـاتبین و حفظـه نوشـتند بـدل کنـم کـه: فَأُولئِکَ یُبَدِّلُ اللّهُ سَیِّئاتِهِم حَسَناتٍ«۱۰»، آنچه من نوشـتم کس محو نکنـد و تغییر و تبـدیل به آن راه نیابـد، ما یُبَدَّلُ القَولُ لَدَیَّ وَ ما أَنَا بِظَلّامٍ لِلعَبِیدِ«۱۱»، آنچه خدای نوشت لا محال بباشد و آن را تغییر نبود، گفت: وَ لَو لا أَن کَتَبَ اللّهُ عَلَیهِمُ الجَلاءَ«۱۲»، بر«۱۳» --- (۱). مـل: رنجی. (۲). آج، لـب: بلکه. (۳). سوره محمّـد (۴۷) آیه ۱۵. (۴). اساس: نـدارد، با توجّه به مـج، وز افزوده شد. (۵). سوره دهر (۷۶) آیه ۲۱. (۶). سوره شعرا (۲۶) آیه ۸۰. (۷). مر: مجبّره. (۸). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۹). سوره رعد (۱۳) آیه ۳۹. (۱۰). سوره فرقان (۲۵) آیه ۷۰. (۱۱). سوره ق (۵۰) آیه ۲۹. (۱۲). سوره حشر (۵۹) آیه ۳. (۱۳). مج، وز، مت: بن، مر: من. صـفحه : ۳۰۷ بنی النّضـیر نوشت که نشـیمن رها کنند و بروند برفتند اگر خواسـتند، اگر نه بر خود نوشت که رسولاـن او غـالب آینـد کـافران را فی قوله: کَتَبَ اللّهُ لَأَغلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِی«۱»، همچنان آمـد که نوشت و سـرای سـرای تکلیف با ممـانعت و منـازعت آنچه او نـوشت به منع مـانعی ممنوع نشـد و به منـازعه منـازعی فرو نمانـد فردا که«۲» حکـم او را باشـد و همه پادشاهـان از ولاـیت ممالک معزول باشـند حکم همه حاکمان باطل شود«۳» حکـم جز او را نبـود در آن جـا رحمت او که بر خـود نوشت به تو نرسـد«۴» یا «۵» به دفع دافعی از تو مـدفوع شود حاشـا که چنین باشـد؟ سـلیمان، آصف را گفت: نامه نویس به بلقیس. بنـوشت: إِنَّهُ مِن سُلَیمانَ وَ إِنَّهُ بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ«۶»، به هدهـد داد و«۷» ببـرد و بینـداخت او برداشت و برخوانـد و پیش تخت سلیمـان آمـد و اسـلام آورد و گردن نهاد. آن جا که املا«۸» کننده سـلیمان بود و نویسنده آصف«۹» و برنده«۱۰» هدهد و خواننده بلقیس«۱۱»، چندان«۱۲» کرامت پدید آمد که هفتاد ساله کفر بلقیس«۱۳» ناچیز شد، چه عجب آن جا که قلم قلم عنایت باشد و لوح لوح رعایت باشد و«۱۴» مداد از خزانه هدایت رحمت باشد، املا کننده مولی باشد آرنده«۱۵» جبریل«۱۶»، خواننده محمّد مصطفی- صلّی اللّه علیه و آله- که چنـدانی کرامت پدیـد آیـد که هفتـاد سـاله وسوسه ابلیس«۱۷» باطـل شود. نوشـته من سه است«۱۸»: یکی کتاب من«۱۹»، یکی تکلیف من است بر تو، و یکی رحمت من است برای تو. آنچه کتاب من است در دست گرفتی و آنچه تکلیف من است بر دست گرفتی«۲۰» [لاـ جرم آنچه رحمت من --- (۱). سوره مجادله (۵۸) آیه ۲۱. [.....]

(۲). مـج، وز، مت، لت، مر: همه. (۳). مـج، وز، مت، لت، مر: باشد. (۴). اساس، آن: برسد، با توجه به مج تصـحیح شد، آف: رسد. (۵). اساس، آج، لب: تا، با توجّه به مج تصحیح شد. (۶). سوره نمل (۲۷) آیه ۳۰. (۷). مج، وز، مت: ندارد. (۸). اساس، آن: ابتلا، با توجّه به مج تصحیح شد. (۹). مج، وز، مت بود. (۱۰). لت: پرنده. (۱۱). مج، وز، مت، مر بود. (۱۲). مج، وز، مت، لت: چندانی، مر: جزای. (۱۳). وز، آج، لب، آف، مر، شعرانی: بلقیس. (۱۴). مج، وز، مت مه. (۱۵). مج، وز، مت و. [.....]

(۱۶). مـج، وز، مت، لت، مر باشـد. (۱۷). مـج، وز، مت، لت: ابلیس. (۱۸). آج، لب: سـراست، مـل: بیّنه است. (۱۹). مج، وز، مت، لت، مر است به تو. (۲۰). آج، لب، شعرانی: گردن. صفحه : ۳۰۸ است دست مزد تو کنم از آنچه در دست گرفتی و دستگاه تو کنم از آنچه بر دست گرفتی]«۱» تا تکلیف من اینکه جا شعارت [۷۶- ر]

باشـد و نامه من اینکه جا نهنـده و قارت باشد و رحمت«۲» اینکه جـا و آن جا نثارت باشـد. أَنَّهُ مَن عَمِلَ مِنکُم سُوءاً، «أنّه» شأن«۳» و کار راست که کار چنین آمـد و حکمت«۴» راه چنین داد که هر که او بـدی کنـد به جهالت و نادانی. مجاهد گفت معنی آن اسـت که: در وقتی که او حلال از حرام نشناسد«۵». بعضـی دگر گفتند: مراد آن است که داند و لکن علم کار نبندد، جهل کار بندد و هر که او معصـیتی کنـد به جهالت کنـد بعضـی دگر گفتند: معنی آن است که او جاهل باشد به مآل و عقوبت آن. بعضـی دگر گفتند:

جاهل باشد چون اختيار معصيت كند بر طاعت. ثُمَّ تابَ مِن بَعدِهِ وَ أَصلَحَ، آنگه توبه كند از پس آن گناه و مصلح شود«۶» و آنچه به گناه افساد كرده باشد به توبه اصلاح كند برگذشته پشيمان شود، بر آينده عزم كند كه مانند آن نكند. فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ خداى تعالى غفور و رحيم است، آمرزنده و بخشاينده است، بيامرزد و بپوشد«۷» و رحمت كند و ببخشايد. قرّاء خلاف كردند در فتح و كسر «انّ» و «انّ» فى الموضعين فى قوله: أَنَّهُ مَن عَمِلَ و: فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ إبن كثير و ابو عمرو و حمزه و كسائى خواندند هر دو«۸»: به كسر على الاستيناف، و عاصم و يعقوب به فتح خواندند براى آن كه بدل رحمت باشد، و تقدير آن بود كه: كتب ربّكم انّه من عمل منكم سوءا بجهالهٔ، و كتب ايضا: انّه غفور رحيم. ابو على گفت: آن جا چيزى تقدير بايد كردن، و التّقدير، فله انّه غفور رحيم. و اهل مدينه «انّ» اوّل مفتوح خواندند و دوم مكسور، براى «فا» اوّل محمول«۹» باشد ---------------------------------

-- (۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). مج، وز، مت، لت، مر من. (۳). آف: اشارت. (۴). آج، لب، شعرانى: حكم. (۵). مج، وز، مت، مل، لت: بشناسد. (۶). مج، نبود. (۷). مج، وز، مت، لت، مر: باز پوشد. (۸). آج، لب، بم، آف، لت، آن: سه. (۹). بم، آف: مجهول. [.....]

صفحه : ۳۰۹ على كتب، و دوم به «فا» ابتدا باشد، قال و مثله قوله: وَ مَن عادَ فَيَنتَقِمُ اللّهُ مِنهُ«۱»، و تقدير آن است كه اگر از پس او اسم آمدى«۲» مرفوع بودى به ابتدا، أى فاللّه ينتقم منه، قال و مثله قول إبن مقبل«۳»: و انّى اذا ملّت ركابى مناخها فانّى على حظّى من الأمر خامج اوّل محمول است على ما تقدّم، و دوم به «فا» مستأنف است. قوله: وَ كَذلِكَ نُفَصِّلُ الآياتِ، ما همچنين كرديم و ديدى و رفت، آيات مفصّل كنيم و تفصيل دهيم آن را. بعضى دگر گفتند: مراد آن است كه در اينكه سورت تفصيل آيات و بيّنات كرديم و دلايل و حجج [بر مشركان هم چنين تفصيل دهيم و بيان كنيم ادلّه و حجج]«۴» را براى اهل حق بر اهل باطل از هر بابى و هر نوعى و وجه تشبيه اينكه است: وَ لِتَستَبِينَ سَبِيلُ المُجرِمِينَ، اهل كوفه خواندند مگر حفص به « يا » باقى قرّاء به «تا»«۵». اهل مدينه «سبيل» خواندند به نصب، باقى قرّاء به رفع خواندند، يقال بان الشّيئ و ابان و استبان و تبيّن، اذا ظهر، و استبنته، و ابنته و بيّنته اذا اظهرته. پس استبان هم لازم باشد هم متعدّى چنان كه بينى. و «سبيل» هم مذكّر است و هم مؤنّث. دليل تذكير، قوله: وَ إِن يَرَوا سَبِيلَ الرُّشدِ لا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَ إِن يَرَوا سَبِيلَ الغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا«۶»، و دليل تأنيث: قُل هذِهِ سَبِيلِى«۷»، و قوله: لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللّهِ مَن آمَنَ تَبغُونَها عِوَجاً«۸»، آن كه به « يا » خواند، ذهب الى التّذكير و آن كه به «تا» خواند حكم تأنيث، و آن كه به نصب «سبيل» خواند و «تا» در فعل، گفت: فعل متعدّى است و معنى آن كه: لتعلم أنت يا محمّد سبيل المجرمين. و بعضى گفتند: راجع است با امّت، أى، لتعلم الامّهٔ سبيل المجرمين. قُل إِنِّى نُهِيتُ، رسول را- عليه السّلام- فرمود در اينكه آيت كه بگو مشركان را كه: خداى تعالى مرا نهى كرده است و زجر كرده است از آن كه بتان و معبودان شما را --------------------------------- (۱). مج، وز، مت كه. (۲). مج، وز، مت و. (۳). مج، وز، مت شعر. (۴). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد. (۵). مج، وز، مت، لت، مل، مر خواندند. (۶). سوره اعراف (۷) آيه ۱۴۶. (۷). سوره يوسف (۱۲) آيه ۱۰۸. (۸). سوره آل عمران (۳) آيه ۹۹. صفحه : ۳۱۰ پرستم بدون او، و نيز گفته است بگو كه: من متابعت [۷۶- پ]

اهواء شما نكنم، چه اگر كنم گمراه باشم و مهتدى و ره يافته و بر ره صواب نباشم. يحيى بن وثّاب و ابو رجاء العطاردى در شاذّ خواندند: «ضللت» به كسر «لام»، و جمله قرّاء «ضللت» و آن دو لغت است: ضلّ يضلّ، چون قلّ يقلّ، و ضلّ يضلّ چون ملّ يملّ. و «إذا» در آيت جزاء است شرطى محذوف را، و تقدير آن است كه: ان فعلت ذلك فاذا قد ضللت. آنگه گفت: نيز بگو كه من بر بيّنت و حجّتم از خداى خود و بصيرت و بيان. وَ كَذَّبتُم بِهِ، شما دروغ مى‌دارى«۱». بعضى گفتند: ضمير عايد است با نام خداى- جلّ جلاله- من قوله: «ربّى»، و بعضى گفتند: راجع است با معنى «بيّنهٔ» كه معنى «بيّنهٔ» بيان باشد، و مراد به «بيان» و «بيّنه» قرآن است،

یعنی من از قرآن بر بیّنه و بیانم و شما تکذیب می‌کنی«۲» آن را. ما عِندِی ما تَستَعجِلُونَ بِهِ، نیست بنزدیک من آنچه شما به آن استعجال می‌کنی«۳». در او دو قول گفتند: بعضی گفتند: عذاب بود که ایشان به آن استعجال می‌کردند، لقوله: وَ یَستَعجِلُونَکَ بِالعَذابِ. و بعضی گفتند: آن آیات است که اقتراح می‌کردند بر رسول، حق تعالی گفت: بگو که بنزدیک من نیست و به دست من نیست و به من تعلّق ندارد، آن به خدای تعلّق دارد، اینکه«۴» به حکم اوست جز او را نیست. «ان» به معنی «ما» ی نفی است. یقضی الحقّ، حکم کند به حق و درستی. و نصب او دو وجه را محتمل است: یکی مفعول به و دوم صفت مصدر محذوف بود، و التّقدیر: یقضی القضاء الحقّ. اهل حجاز و عاصم خواندند: یقصّ الحقّ من القصّة، و بر اینکه قراءت حق جز مفعول به نباشد. ابو عمر و اختیار «یقضی» کرد من القضاء، گفت برای قرینه آن که گفت«۵»: وَ هُوَ خَیرُ الفاصِلِینَ و فصل در قضا و حکم باشد، در قصّه نباشد. و اهل حجاز گفتند: فصل در هر دو باشد، هم در قول و هم در قضا، الا تری الی قوله: إِنَّهُ لَقَولٌ فَصلٌ«۶»، و نیز گفتند عرب گوید: قضیت بالحقّ و ------------------------------ (۱). مج، وز، مت، آج، لب، آف، آن، مل، مر: می‌دارید. (۳-۲). مج، وز، مت، آف، آن، مل، مر: می‌کنید. (۴). مج، وز، مت، مل، مر: و. (۵). لب: ندارد. (۶). سوره طارق (۸۶) آیه ۱۳. صفحه : ۳۱۱ نگویند: قضیت الحقّ و هر دو قراءت نکوست و حجّت کافی«۱»، و در آیت دلیل است بر آن که خدای [قضای]«۲» کفر و معصیت نکند و آن به قضای او نباشد برای آن که گفت قضا به حق کند و کفر و معصیت باطل است، باید«۳» تا به قضای او نباشد. آنگه گفت بگو اینکه کافران را که: اگر آنچه شما به آن استعجال می‌کنید از عذاب به دست من بودی بکردمی و براندمی بر شما، و از میان من و شما کارگزارده شدی و از بلای شما برستمی، و لکن به دست من نیست به فرمان خداست و خدای عالمتر است به ظالمان و احوال ایشان که که را«۴» تعجیل عذاب باید کردن و که را«۵» مهلت باید دادن و مصلحت به چه تعلّق دارد. قوله تعالی:

[سوره الأنعام (۶): آیه ۵۹]

[اشاره]

وَ عِندَهُ مَفاتِحُ الغَیبِ لا یَعلَمُها إِلاّ هُوَ وَ یَعلَمُ ما فِی البَرِّ وَ البَحرِ وَ ما تَسقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلاّ یَعلَمُها وَ لا حَبَّةٍ فِی ظُلُماتِ الأَرضِ وَ لا رَطبٍ وَ لا یابِسٍ إِلاّ فِی کِتابٍ مُبِینٍ (۵۹)

[ترجمه]

و نزدیک اوست کلیدهای غیب، نداند آن را مگر او و داند آنچه در بیابان و دریاست و آنچه نیفتد از برگی و الّا او داند و نه دانه‌ای در تاریکی زمین و نه تری و نه خشکی مگر که در«۶» نوشته روشن [۷۷- ر]. آنگه گفت: نه اینکه تنها چنین است که هر چه در پرده غیب است به علم من است، و کلید آن بنزدیک«۷» من است و ره گشایش آن به اعلام و اخبار«۸» من است. وَ عِندَهُ مَفاتِحُ الغَیبِ، واحدش «مفتح» باشد و إبن سمیقع خواند: مفاتیح الغیب جمع «مفتاح» یعنی از من توان شناختن و از من به آن توصّل توان کردن. لا- یَعلَمُها إِلّا هُوَ، جز او کس نداند برای آن که هر که«۹» عالم به علم باشد آنچه داند از طریقی داند و چون به غیب طریق نباشد او را، غیب نداند. ------------------------------ (۱). مج، وز، مت، لت، مل، مر: حجّتها متکافی. [.....]

(۲). اساس، لب، بم، آف، آن: ندارد، با توجّه به معنی از مج افزوده شد. (۳). اساس، آج، لب، آف، آن: باین، با توجه به مج تصحیح شد. (۵- ۴). اساس، آج، لب، بم، آف، آن: اگر، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). مت کتاب. (۷). مت: به دست، مر: بنزد. (۸). آن: اختیار. (۹). آج، لب: یعنی هر که. صفحه : ۳۱۲ مفسّران خلاف کردند در آن که مراد به مفاتح«۱»

الغیب چیست: عبد اللّه عمر روایت کرد که رسول- علیه السّلام- گفت: که آن پنج چیز است که در آیت هست من قوله: إِنَّ اللّهَ عِندَهُ عِلمُ السّاعَةِ«۲»- الی آخرها. سدّی گفت: مفاتح«۳» غیب خزاین غیب است. ضحّاک و مقاتل گفتند: خزاین زمین خواست و علم نزول«۴» عذاب و آن که کی مصلحت باشد و کی نباشد، و کی تعجیل باید و کی امهال باید. عطا گفت: مراد عواقب و مآل امور است و آنچه عاقبت خلقان و مرجع ایشان بآن«۵» است از ثواب و عقاب. بعضی دگر گفتند: مراد آجال است و وقت انقضای آن. بعضی دگر گفتند: احوال خلقان است از سعادت و شقاوت. و گفتند: عواقب اعمار و خواتم«۶» اعمال است. و گفته‌اند: هر چیز«۷» است که هنوز نیست و اگر باشد کی باشد و چگونه باشد. عبد اللّه مسعود گفت: پیغامبر ما- صلّی اللّه علیه و آله- را همه چیز بدادند«۸» الّا مفاتیح غیب. وَ یَعلَمُ ما فِی البَرِّ وَ البَحرِ، و نیز داند«۹» آنچه در دریا و در خشک«۱۰» است. مجاهد گفت: مراد به «برّ» بیابان است و به «بحر» هر شهری و جایی که در او آب باشد هر چه در آب«۱۱» است و بر صحراست از جماد و حیوان، علم آن بنزدیک من است. وَ ما تَسقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلّا یَعلَمُها، و هیچ برگ از درخت نیوفتد«۱۲» الّا به علم من. عبد اللّه عبّاس گفت: هیچ درخت نیست در بحر و برّ الّا بر آن فرشته‌ای موکّل است که داند. که بر هر برگی«۱۳» از آن درخت بیوفتد کدام جانور بخورد و کدام برگ نخورد، و داند که چند بیفتد و چند نیفتد«۱۴». بعضی اهل علم گفتند: برگ تا از درخت ------------------------------ (۱). اساس: مفاتیح، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). سوره لقمان (۳۱) آیه ۳۴. (۳). وز، آج، لب، آن: مفاتیح. (۴). اساس، آج، لب، بم، آف، لت، آن و که ظاهرا زائد است. (۵). مج، وز، مت، لت، مل، مر: با آن. (۶). مج، وز، مت، آج، لب، لت، مل، مر: خواتیم. (۷). آج، لب، بم، آف، آن، مل، مر: چیزی. [.....]

(۸). اساس، بم، آف، آن: بداند، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). مج، مت: دادند. (۱۰). مج، وز، مت، آج، لب: خشکی. (۱۱). وز: آن. (۱۲). آج، لب، مل: نیفتد. (۱۳). مج، وز، مت، آج، لب، مل، مر: که هر برگی. (۱۴). مج، وز، مت، لت، مل، مر: بماند. صفحه : ۳۱۳ به زمین آمدن«۱» خدای تعالی داند که«۲» چند بار از اینکه روی بر آن روی گردد، و آنچه خدای گفت از بحر و برّ و برگ درخت، چیزی گفت که به خاطر ما نزدیک است، و الّا معلومات او را نهایت نیست- جلّ جلاله- هر چه صحّت معلومی دارد به هر وجه که صحیح باشد که معلوم باشد، واجب است که معلوم او بود«۳»، به اجزاء و تفاصیل و مقادیر همه چیز عالم است. وَ لا حَبَّةٍ فِی ظُلُماتِ الأَرضِ، و نیز هیچ دانه‌ای نیست در«۴» زمین الّا به علم من است. و گفته‌اند: به ظلمات الارض زیر آن صخره خواست که زمین بر آن نهاده است، وَ لا رَطبٍ وَ لا یابِسٍ، و هیچ تری و خشکی نیست و الّا«۵» آن در کتابی مبین است. عبد اللّه عبّاس گفت: «رطب» آب است و «یابس» بادیه است. عطا گفت: «رطب» زمینی«۶» است که نبات رویاند، و «یابس» آن که نرویاند. بعضی دگر گفتند: مراد به «رطب» زبان مؤمن است که به ذکر خدای‌تر باشد، و مراد به «یابس» زبان کافر است که از ذکر خدا خشک باشد. بعضی دگر گفتند: مراد«۷» اشجار و نبات است داند که از آن تر کدام است و خشک کدام. عبد اللّه بن الحارث گفت: بر زمین هیچ جای نیست که بر آن جا درختی است یا گیاهی یا «۸» چندانی که سر سوزنی«۹» را جای باشد و الّا بر آن جا فرشته‌ای«۱۰» موکّل است داند که آن تا کی تر باشد و تا کی خشک باشد. بعضی دگر گفتند: «رطب» قطره باران است، و «یابس» موقع آن است«۱۱» در«۱۲» زمین. در خبر است که رسول- علیه السّلام- گفت: شب معراج که مرا به آسمان بردند فرشته‌ای را دیدم که او را هزار هزار دست بود، بر هر دستی هزار هزار انگشت بود و به آن انگشتان حسابی و شماری می‌گرفت. جبرئیل را گفتم: اینکه فرشته کیست [۷۷- پ]

و چه حساب می‌کند! گفت: اینکه فرشته‌ای است موکّل بر ------------------------------ (۱). آج، لب: آمد، مل: آید. (۲). آج، لب چند است و. (۳). مج، وز، مت، لت، مل، مر: باشد. (۴). آج، لب، بم، لت، آن، مل، مر زیر. (۵). مر که. (۶).

آج، لب: زمین. (۷). مج، وز، مت رطب. [.....]

(۸). مج، وز، مت: و: آج، لب: که. (۹). مج، وز، مت: سرشوری. (۱۰). مج، وز: فرشته. (۱۱). مج، مت، لت: آب است. (۱۲). مج، وز، مت، لت: از. صفحه : ۳۱۴ قطره‌های«۱» باران، باران نگاه دارد که چند قطره از آسمان به زمین آمد«۲». من آن فرشته را گفتم: ای فرشته، تو دانی که از آنگاه«۳» که خدای تعالی جهان را آفریده«۴» چند قطره باران از آسمان به زمین آمده«۵»! گفت: یا رسول اللّه، به آن خدایی که تو را بحق به خلقان«۶» فرستاد که جز آن که دانم که چند قطره باران از آسمان به زمین آمد، تفصیل آن دانم که بر بحر چند آمد و بر برّ چند آمد و بر خراب«۷» چند آمد و بر عمران«۸» چند آمد و بر بوستان چند آمد و بر شورستان چند و بر گورستان چند آمد. رسول- علیه السّلام- گفت: عجب بماندم از خاطر او در آن حساب و حفظ آن مرا گفت: یا رسول اللّه؟ حسابی هست که من به اینکه همه ذهن و خاطر و دستها و انگشتان به آن نرسم! گفتم«۹»: آن کدام حساب است! گفت: جماعتی از امّت تو در مجمعی حاضر باشند کسی پیششان«۱۰» نام تو برد ایشان باتّفاق بر تو صلوات«۱۱» فرستند، من حصر و حدّ و ثواب ایشان ندانم. نافع روایت کرد«۱۲» از عبد اللّه عمر«۱۳» که رسول- علیه السّلام- گفت: هیچ زرعی نیست بر روی زمین و هیچ درختی و میوه‌ای و الّا بر او نوشته است که: بسم الله الرحمن الرحیم، رزق فلان بن فلان، اینکه روزی فلان بن فلان است پسر فلان، و ذلک فی قوله فی محکم کتابه: وَ ما تَسقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلّا یَعلَمُها وَ لا حَبَّةٍ فِی ظُلُماتِ الأَرضِ وَ لا رَطبٍ وَ لا یابِسٍ إِلّا فِی کِتابٍ مُبِینٍ. اهل معانی گفتند: اینکه جمله کنایت است و عبارت از جمله معلومات جز که اینکه مذکورات بنمود«۱۴» از«۱۵» حسب خاطر ما ذکر کرد که چیزها خالی نبود از آن که یا در ------------------------------- (۱). مج، وز، مت، لت: قطر باران یا قطران. (۲). مج، وز، مت، لت، مر: آید. (۳). مج، وز، مت: آنگه. (۴). مج، وز، مت، لت، مر امروز. (۵). مج، وز، مت، لت: آمد، آج، لب: آمده است. (۶). آج، لب: خلق. (۷). آن: خرابه. (۸). مج، بر، مت: آباد، مل: آبادان. (۹). مج، وز، مت: گفت. [.....]

(۱۰). مج، وز، مت، آج، لب، لت: پیش ایشان. (۱۱). مج، وز، مت: صلاة. (۱۲). آن: می‌کند. (۱۳). مج، مت: عبد اللّه. (۱۴). مج، وز، مت: را ننمود. (۱۵). مج، وز، مت، لت: آن، به. صفحه : ۳۱۵ بحر باشد یا در برّ، یا برگ«۱» باشد بر بالای درخت یا دانه در زیر«۲» زمین یا تر یا خشک. و مراد به آن که همه چیز بر هر وجه که باشد. و غرض از اینکه بیان آن است تا مکلّفان به طاعت نزدیک شوند و از معصیت دور«۳» و بدانند که آنچه جمادات است که به«۴» آن خطاب نیست«۵» و در تحت ثواب و عقاب نیست، از حصر و شمار او بیرون«۶» نیست، افعال مکلّفان مخاطب مأمور و منهی اولیتر که محصور و مکتوب و محفوظ باشد تا بر آن جزا دهد و ثواب و عقاب فرماید تا مکلّفان عند آن«۷» بیان اختیار طاعت کنند و اجتناب معاصی- و اللّه تعالی یوفّقنا لما یحبه و یرضی. از صادق- علیه السّلام- روایت کردند که: مراد به برگ افتاده سقط است که از شکم مادر بیفگند«۸» و مراد به «حبّه» در ظلمات زمین فرزند است تا در تاریکی رحم مادر، و مراد به «رطب» آنچه از آن زنده ماند و بزاید و به «یابس» آنچه نیست شود یا بمیرد و مراد به «کتاب» لوح محفوظ است بنزدیک بیشتر مفسّران. و بعضی دگر گفتند: کنایت است از عالمی خدای تعالی و خدای تعالی اینکه و امثال اینکه در لوح محفوظ پیدا کند تا فرشتگان ببینند«۹» و بدانند که خدای تعالی علّام الغیوب است و ایشان را لطف باشد در ادای طاعات، و بعضی از ایشان متعبّد باشند به حصر«۱۰» و حفظ آن، و عبادت ایشان آن«۱۱» بود- چنان که در خبر قطره باران برفت«۱۲». قوله تعالی:

[سوره الأنعام (۶): آیات ۶۰ تا ۷۳]

[اشاره]

وَ هُوَ الَّذِی یَتَوَفّاکُم بِاللَّیلِ وَ یَعلَمُ ما جَرَحتُم بِالنَّهارِ ثُمَّ یَبعَثُکُم فِیهِ لِیُقضی أَجَلٌ مُسَمًّی ثُمَّ إِلَیهِ مَرجِعُکُم ثُمَّ یُنَبِّئُکُم بِما کُنتُم تَعمَلُونَ (۶۰) وَ هُوَ القاهِرُ فَوقَ عِبادِهِ وَ یُرسِلُ عَلَیکُم حَفَظَةً حَتّی إِذا جاءَ أَحَدَکُمُ المَوتُ تَوَفَّتهُ رُسُلُنا وَ هُم لا یُفَرِّطُونَ (۶۱) ثُمَّ رُدُّوا إِلَی اللّهِ مَولاهُمُ الحَقِّ أَلا لَهُ الحُکمُ وَ هُوَ أَسرَعُ الحاسِبِینَ (۶۲) قُل مَن یُنَجِّیکُم مِن ظُلُماتِ البَرِّ وَ البَحرِ تَدعُونَهُ تَضَرُّعاً وَ خُفیَةً لَئِن أَنجانا مِن هذِهِ لَنَکُونَنَّ مِنَ الشّاکِرِینَ (۶۳) قُلِ اللّهُ یُنَجِّیکُم مِنها وَ مِن کُلِّ کَربٍ ثُمَّ أَنتُم تُشرِکُونَ (۶۴) قُل هُوَ القادِرُ عَلی أَن یَبعَثَ عَلَیکُم عَذاباً مِن فَوقِکُم أَو مِن تَحتِ أَرجُلِکُم أَو یَلبِسَکُم شِیَعاً وَ یُذِیقَ بَعضَکُم بَأسَ بَعضٍ انظُر کَیفَ نُصَرِّفُ الآیاتِ لَعَلَّهُم یَفقَهُونَ (۶۵) وَ کَذَّبَ بِهِ قَومُکَ وَ هُوَ الحَقُّ قُل لَستُ عَلَیکُم بِوَکِیلٍ (۶۶) لِکُلِّ نَبَإٍ مُستَقَرٌّ وَ سَوفَ تَعلَمُونَ (۶۷) وَ إِذا رَأَیتَ الَّذِینَ یَخُوضُونَ فِی آیاتِنا فَأَعرِض عَنهُم حَتّی یَخُوضُوا فِی حَدِیثٍ غَیرِهِ وَ إِمّا یُنسِیَنَّکَ الشَّیطانُ فَلا تَقعُد بَعدَ الذِّکری مَعَ القَومِ الظّالِمِینَ (۶۸) وَ ما عَلَی الَّذِینَ یَتَّقُونَ مِن حِسابِهِم مِن شَیءٍ وَ لکِن ذِکری لَعَلَّهُم یَتَّقُونَ (۶۹) وَ ذَرِ الَّذِینَ اتَّخَذُوا دِینَهُم لَعِباً وَ لَهواً وَ غَرَّتهُمُ الحَیاةُ الدُّنیا وَ ذَکِّر بِهِ أَن تُبسَلَ نَفسٌ بِما کَسَبَت لَیسَ لَها مِن دُونِ اللّهِ وَلِیٌّ وَ لا شَفِیعٌ وَ إِن تَعدِل کُلَّ عَدلٍ لا یُؤخَذ مِنها أُولئِکَ الَّذِینَ أُبسِلُوا بِما کَسَبُوا لَهُم شَرابٌ مِن حَمِیمٍ وَ عَذابٌ أَلِیمٌ بِما کانُوا یَکفُرُونَ (۷۰) قُل أَ نَدعُوا مِن دُونِ اللّهِ ما لا یَنفَعُنا وَ لا یَضُرُّنا وَ نُرَدُّ عَلی أَعقابِنا بَعدَ إِذ هَدانَا اللّهُ کَالَّذِی استَهوَتهُ الشَّیاطِینُ فِی الأَرضِ حَیرانَ لَهُ أَصحابٌ یَدعُونَهُ إِلَی الهُدَی ائتِنا قُل إِنَّ هُدَی اللّهِ هُوَ الهُدی وَ أُمِرنا لِنُسلِمَ لِرَبِّ العالَمِینَ (۷۱) وَ أَن أَقِیمُوا الصَّلاةَ وَ اتَّقُوهُ وَ هُوَ الَّذِی إِلَیهِ تُحشَرُونَ (۷۲) وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ بِالحَقِّ وَ یَومَ یَقُولُ کُن فَیَکُونُ قَولُهُ الحَقُّ وَ لَهُ المُلکُ یَومَ یُنفَخُ فِی الصُّورِ عالِمُ الغَیبِ وَ الشَّهادَةِ وَ هُوَ الحَکِیمُ الخَبِیرُ (۷۳) [۷۸- ر]

[ترجمه]

اوست آن که بمیراند شما را به شب و داند آنچه کنید به روز پس برانگیزد«۱۳» شما را ------------------------------- (۱). مج، وز، مت: برگی. (۲). مج، مت، آف: ندارد. (۳). مج، وز، مت، لت شوند. (۴). مج، وز، مت، لت: با. (۵). لت: است. (۶). اساس، آف، لت: برون، با توجّه به مج تصحیح شد. (۷). مج، وز، مت: اینکه. (۸). مج، وز، مت، لت: بیوفتد. [.....]

(۹). مج، وز، مت، بم، آف: بینند. (۱۰). مج، وز، مت: حضرت. (۱۱). مج، وز، مت، بم، آف، لت، آن: اینکه. (۱۲). مج، وز، مت: رفت، آف: می‌رفت. (۱۳). آج، لب: برانگیزاند، لت: بیدار کند. صفحه : ۳۱۶ اندر آن تا پیدا کند وعده نامزده«۱»، پس سوی اوست بازگشت شما پس آگاه کندتان«۲» [به آنچه]«۳» بودید«۴» همی کنید. و اوست قهر کننده«۵» زور«۶» بندگان و بفرستد«۷» بر شما نگاه دارنده«۸» را چون بیاید«۹» یکی از شما را مرگ بمیراند«۱۰» او را رسولان ما و ایشان«۱۱» ضمان«۱۲» ندهند. پس باز برندش سوی خدای خداوندشان بدان که او راست حکم و اوست زودتر شمار شمارکنان«۱۳». «۱۴» بگو که برهاندتان از تاریکیهای بیابان و دریا بخوانید او را بزاری و ترس«۱۵» اگر برهاند ما را از اینکه [محنت]«۱۶» باشیم از شکرکنان. بگوی خدای برهاند شما را از آن«۱۷» و از هر اندوهی پس شما با وی انباز گیرید. ---------------------------------- (۱). اساس: نام زده، آج، لب: نامبرده، لت: نام زد کرد. (۲). آج، لب: بیاگاهانید، لت: خبر دهد شما را. (۳). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد. (۴). آج، لب: هستید. (۵). آج، لب: غالب است. (۶). اساس: زور/ زبر، مج، مت، وز: بالای، آج، لب: بر. (۷). آج، لب: می‌فرستد. (۸). مج، وز، مت، لت: نگاهبانی. (۹). مج، وز، مت، آج، لب، لت: آید. [.....]

(۱۰). مج، وز، مت: حال او را بردارند، آج، لب: وقت وفات قبض روح فرماید. (۱۱). آج، لب: ملائکه. (۱۲). مج، وز، مت، آج، لب، لت، تقصیر نکنند. (۱۳). مج، وز، مت: زودترین شمار کنندگان، آج، لب: حساب کنندگان. (۱۴). اساس: انجیتنا، با توجه به

قرآن مجید، تصحیح شد. (۱۵). آج، لب: نهان. (۱۶). اساس: ندارد، با توجّه به مج و مفهوم افزوده شد. (۱۷). آج، لب: مخاوف. صفحه : ۳۱۷ بگو که او قادر است بر آن که برانگیزد عذابی از زور«۱» شما یا از زیر پایهای شما یا بپوشاندتان«۲» هوای مختلف و بچشاند برخی از شما را سهم برخی«۳» بنگر که چون«۴» بگرداند حجّتها«۵» تا مگر ایشان اندر یابند. و به دروغ داشتند آن گروه و آن حق‌است بگو نیستم بر شما گماشته. هر خبری را جایگاهی«۶» است و زود باشد که بدانید. [۷۸- پ]

و چون بینی آن کسها که خوض کنند«۷» اندر حجّتهای ما برگرد«۸» از ایشان تا خوض کنند«۹» اندر حدیثی«۱۰» جز آن اگر فراموش کند«۱۱» تو را دیو منشین از پس یاد کردن با گروه ستمکاران. و نیست بر آن کسها که پرهیزند«۱۲» از حساب«۱۳» ایشان از چیزی و لکن یاد کردی تا مگر ایشان بترسند«۱۴». ------------------------------ (۱). آج، لب، لت: بالای. (۲). مج، وز، مت، لت: درپوشاندن. (۳). مج، مت، وز، آج، لب، لت: بهری. (۴). مج، وز، مت، لب: چگونه. (۵). مج، مت، وز، لت: آیت‌ها، آج، لب: دلایل. (۶). مج، وز، مت: قرارگاهی، آج، لب: وقت وقوع. [.....]

(۹- ۷). مج، مت، وز، لت: در شوند، آج، لب: شروع می‌نمایند. (۸). آج، لب: روی بگردان. (۱۰). آج، لب: سختی. (۱۱). لت: یادت برد. (۱۲). مج، مت، وز، لت: پرهیزکار باشند، آج، لب: پرهیز می‌کنند. (۱۳). آج، لب خائفان. (۱۴). آج، لب، لت: پرهیزند. صفحه : ۳۱۸ و دست بازدار«۱» از آن کسها که بگرفتند دین خویش ببازی و لهو«۲» و بفریفتشان زندگانی اینکه جهان«۳» و یاد کن بدان که رها نکنند«۴» تنی را بدانچه کند نباشد آن را از برون«۵» خدا دوستی«۶» و نه شفیعی«۷» و اگر فدا کند«۸» هر فدا نگیرند«۹» از آن، ایشانند آن کسها که رها دهندشان«۱۰» به آنچه می‌کنند ایشان راست شرابی«۱۱» از آب گرم و عذابی دردناک [بدانچه]«۱۲» بودند کافر شدند. بگو که همی خوانیم از برون خدای آنچه نه سود کند و نه زیان کند و بازبرند«۱۳» ما را بر آن چه بودیم«۱۴» از پس آن که راه نمود ما را خدای! بخوزیده باشد«۱۵» او را دیوان اندر زمین حیران مانده«۱۶» او را یارانی باشند که بخوانند«۱۷» او را بسوی راست«۱۸» بگوی که راه خدای است راه راست و فرمودند ما را که مسلمان گردیم«۱۹» خدای جهانیان را. و که«۲۰» بپای دارید«۲۱» نماز و بپرهیزید«۲۲» از او و اوست آن که به سوی او حشر کنندتان«۲۳». ------------------------------ (۱). مج، مت، وز، لت: رها کن، آج، لب: بگذار. (۲). مج، مت، وز، لت: طرب. (۳). لت: نزدیکتر. (۴). مج، مت، وز، لت: گرو کند. (۵). مج، مت، وز، لت: بجز. (۶). مج، مت، وز، لت: یاری. (۷). مج، مت، وز، آج، لب، لت: شفاعت خواه. [.....]

(۸). مج، مت، وز، لت: برابر کند. (۹). مج، مت، وز، لت: برابر کردنی نگیرند، آج، لب: فدا دادنی. (۱۰). مج، مت، وز، لت: گرو نهادند. (۱۱). آج، لب: آشامیدنی. (۱۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد. (۱۳). مج، لت، وز، آج، لب، لت: باز گردانید. (۱۴). آج، لب: بر پاشنه‌های ما. (۱۵). مج، مت، وز، لت: فرود آورد او را. (۱۶). آج، بی‌راه، لب: سرگشته. (۱۷). مج، مت، وز: می‌خواند. (۱۸). لت: با راه که به ما آی. (۱۹). مج، مت، وز: اسلام آر، لت: اسلام آریم. (۲۰). مج، مت، وز، لت: آن که. (۲۱). لت: دارند. [.....]

(۲۲). مج، مت، وز، آج، لب، لت: بترسید. (۲۳). مج، مت، وز، لت: جمع کنند شما را آج، لب: گرد آرند. صفحه : ۳۱۹ و اوست آن که بیافرید آسمانها و زمین براستی و آن روز که گوید بباش بباشد. گفتار او حق«۱» است و او راست پادشاهی آن روز که بدمند«۲» در صور دانای نهان و آشکارا و اوست حکیم«۳» آگاه. قوله تعالی: وَ هُوَ الَّذِی یَتَوَفّاکُم بِاللَّیلِ، در اینکه آیت از نعم خود

بعضی تذکیر کرد و یاد داد مکلّفان را گفت: او آن خداست که توفّی کند شما را در شب. در معنی او چند قول گفتند. زجّاج گفت: بخواباند شما را در شب، جبّایی گفت: یَتَوَفّاکُم، ای یقبضکم قبض روح کند شما را و اینکه«۴» کنایت است از خواب. و بعضی دگر گفتند و اینکه اختیار علیّ بن الحسین المغربیّ است که: یحصیکم بشمارد شما را. و التّوفّی الحصر قال الشّاعر«۵»: انّ بنی ادرم لیسوا من احد لیسوا الی قیس و لیسوا من اسد لا توفّیهم قریش فی العدد ای لم تحصهم«۶» فی العدد. وَ یَعلَمُ ما جَرَحتُم بِالنَّهارِ، ای کسبتم و آنچه شما کسب کنید و جوارح الطّیر کواسبها، و فلان جارحهٔ اهله ای کاسبتهم و منه قوله: وَ ما عَلَّمتُم مِنَ الجَوارِحِ«۷»، مراد سگان صیدند. حق تعالی گفت: او آن خداست که شما را به شب بخواباند و آنچه شما به روز کنید و اندوزی«۸» از خیر و شرّ تفاصیل آن داند. ثُمَّ یَبعَثُکُم فِیهِ، پس برانگیزد شما را یعنی بیدار کند از خواب در روز و «بعث» از خواب بیدار کردن باشد و اینکه جا مراد آن است، نظیره قوله تعالی: وَ کَذلِکَ بَعَثناهُم لِیَتَسائَلُوا بَینَهُم«۹»، و «بعث» زنده کردن مردگان باشد من قوله تعالی: ------------------------------- (۱). مج، لت: درست. (۲). مج، لت: دردمند. (۳). مج، لت: محکم کار و دانا است. (۴). مج، وز، مت، لت هم. (۵). مج شعر. (۶). اساس: یحصیهم، با توجّه به لت تصحیح شد. (۷). سوره واقعه (۵۶) آیه ۴. (۸). مج، مت، وز، لت، آف: اندوزید. (۹). سوره کهف (۱۸) آیه ۱۹. صفحه : ۳۲۰ وَ أَنَّ اللّهَ یَبعَثُ مَن فِی القُبُورِ«۱»، و «بعث» فرستادن پیغامبران باشد فی قوله: وَ لَقَد بَعَثنا فِی کُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا«۲». و «بعث» برانگیختن و تحریض باشد، یقال بعثته«۳» علی کذا اذا حرّضته علیه. آنگه شما را به روز برانگیزد از خواب لِیُقضی أَجَلٌ مُسَمًّی، تا اجل معلوم را و آن انفاس شمرده را به سر برند پس آنگه مرجع و بازگشتتان«۴» با او بود، پس خبر دهد شما را به آنچه کرده باشید و اینکه آیت نیز بر سبیل تنبیه گفت مکلّفان را بر انواع نعم و«۵» تنبیه بر احوال ایشان. و آنگه خدای تعالی به شب و روز بر احوال ایشان مطّلع است، اگر به شب خفته باشند و اگر به روز بر کسب باشند و بر عمل. پس به عاقبت بمیراند ایشان را و آنگه برانگیزد تا هر کسی را به سزا جزای دهد بر وفق عمل او تا مکلّفان چون اینکه بشنوند و اندیشه کنند ایشان را داعی باشد بر«۶» طاعت و صارف باشد«۷» از معصیت. به صلاح نزدیک شوند و از فساد دور شوند«۸». وَ هُوَ القاهِرُ فَوقَ عِبادِهِ، حق تعالی در اینکه آیت بیان کرد که خلقان همه اسیر و مقهورانند«۹» و او بر بالای ایشان نه به معنی جهت قادر است ایشان را بل بمعنی قوّه و قهر و غلبه و علوّ و قدرت بر ایشان یعنی فرمان او بالای فرمان ایشان است و یُرسِلُ عَلَیکُم حَفَظَةً، و بفرستاد بر شما از فرشتگان حافظانی که اعمال شما نگاه می‌دارند و «حفظه» جمع حافظ باشد و از جمله جموع فاعل یکی فعله باشد، ککاتب و کتبه و سافر و سفرهٔ و بارّ و برره [۷۹- پ]

و خازن و خزنه نظیرش در معنی. وَ إِنَّ عَلَیکُم لَحافِظِینَ«۱۰»، و قال الشّاعر و قیل انّه لعمر بن الخطّاب«۱۱»: و من النّاس من یعیش شقیّا جاهل القلب غافل الیقظه و اذا کان ذا وفاء و رأی حذر الموت و اتّقی الحفظهٔ انّما النّاس (راحل و مقیم) فالّذی بان للمقیم عظهٔ ------------------------------- (۱). سوره حج (۲۲) آیه ۷. (۲). سوره نحل (۱۶) آیه ۳۶. (۳). اساس: بعثه، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۴). مج، وز، مت: بازگشت شان. (۵). مج، وز، لت: او. (۶). مج، مت، وز، لت: با. (۷). مج، مت، وز، لت: بود. (۸). آف: باشند. (۹). مج، مت، وز، لت: اویند. (۱۰). سوره انفطار (۸۲) آیه ۱۰. (۱۱). مج، مت، وز شعر. صفحه : ۳۲۱ حَتّی إِذا جاءَ أَحَدَکُمُ المَوتُ، تا چون وقتی که مرگ یکی از شما آید، رسولان ما یعنی فرشتگان جان او بردارند. حسن گفت: ملک الموت و اعوان او. و «توفّی» قبض باشد چنان که بیان کردیم- و بعضی دگر گفتند: احصته رسلنا، رسولان ما ایشان را بشمارند، یعنی فرو نگذارند ایشان را و مهمل نکنند. در خبر می‌آید که رسول- علیه السّلام- گفت: شب معراج که مرا به آسمان بردند، فرشته‌ای دیدم که بر کرسی نشسته ترش روی و دلتنگ، همه فرشتگان چون مرا دیدند در روی من بخندیدند مگر او و لوحی«۱» در دست گرفته در آن جا می‌نگرید

من جبرئیل را گفتم اینکه فرشته کیست که در روی من بنخندید«۲» و استبشاری نکرد، گفت: اینکه ملك الموت است که از آنگاه که خدای تعالی او را بیافرید کس او را خندان ندید، گفت: من بر او شدم و گفتم: یا ملك الموت قبض ارواح خلقان چگونه کنی یکی به مشرق و یکی به مغرب! و اینکه لوح چیست! و در آن جا چیست نبشته«۳»! گفت: امّا«۴» لوح و در آن جا آجال خلقان است خدای تعالی از اینکه شب قدر تا آن شب قدر آنان را که در آن سال وقت مرگ نهاده باشد نام ایشان و اجل ایشان بر اینکه لوح ثبت فرماید و به من دهد تا من در او می‌نگرم و آن وقت را مراقبت می‌کنم. و امّا کیفیّت قبض، حق تعالی اینکه دنیا«۵» پیش من همچنان نهاده است که خوانی«۶» پیش کسی«۷»، که هر کجا خواهد دست بیازد و آنچه خواهد بردارد. و به یك روایت آن است که گفت: مرا اعوان باشند، نه هر کس را من تولّای قبض روح کنم آن جا که من نرسم اعوان و گماشتگان من بروند و قبض روح آن کس کنند، فذلك قوله: تَوَفَّتهُ رُسُلُنا وَ هُم لا يُفَرِّطُون، و ایشان در آنچه به ایشان«۸» مفوّض باشد تقصیر نکنند و تغافل و توانی ننمایند. جبّایی گفت: معنی آن است که قبض روح او پیش از اجل نکنند، از «فرط» گرفت إذا سبق. ------------------------------------- (۱). لب: لوح. (۲). مج: نبخندید. (۳). مج، وز، مت، بم، آف، لت: نوشته، آن: نبوشته. (۴). مج، وز، مت، لت اینکه. (۵). آج، لب را. (۶). آج، لب، آن: خانی. [.....]

(۷). مج، مت، وز، لت نهاده. (۸). آج، لب، لت: بدیشان. صفحه : ۳۲۲ ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللّهِ، پس ایشان را رد کنند با خدای [یعنی با جایی]«۱» که در آن جا کس را حکمی نبود جز او را. آنگه وصف کرد او را به آن که: او خداوند ایشان است و اولیتر است به ایشان برای آن که خالق و مالك ایشان است و قادر بر نفع و ضرّ ایشان، و حق وصف اوست و نامی از نامهای خداست- جلّ جلاله- و بر صفت مجرور است. أَلا لَهُ الحُكم، گفتند تقدیر آن است که: الا تعلمون أنّ له الحكم، نمی‌دانید که حکم او راست و کس را بر او حکم نبود، وَ هُوَ أَسرَعُ الحاسِبِين، و او زود حساب است از همه حساب کنندگان. و تفسیر اینکه برفت فی قوله: وَ هُوَ سَرِيعُ الحِسابِ«۲»، حمزه خواند تنها «توفّاه رسلنا» و تذکیر قول برای تقدّم فعل، و آن که جمع تأنیثی«۳» باشد نه حقیقی، و دگر قرّاء «توفّته» خواندند به «تا» ی تأنیث برای آن که جمع مؤنّث باشد. قُل مَن يُنَجِّيكُم مِن ظُلُماتِ البَرِّ وَ البَحرِ، بگوی ای محمّد اینکه کافران کافر نعمت را که: کیست که شما را برهاند از ظلمات و تاریکیهای برّ و بحر چون گرفتار شوی«۴» در شبهای تاریک، گاه در بیابان و گاه در دریا مانده و متحیّر شده اگر نه آنستی که ستارگان«۵» راهنمایی پیدا کرده است که به آن راه برند و الّا هلاك شدندی [۸۰- ر]

و ره نجات نیافتندی. و یعقوب گفت«۶» ینجیکم«۷»، من الانجاء بتخفیف. دیگران بتشدید خوانند من التّنجیة. تَدعُونَهُ«۸»، می‌خوانی«۹» او را در آن حال. تَضَرُّعاً وَ خُفيَةً، بزاری و خواهش بر وجه پوشیدگی«۱۰»- فیما بینکم و بینه. و نصب او بر مفعول له است، و ابو بکر خواند: «و خفیة» به کسر «خا» اینکه جا و در اعراف، و اینکه دو لغت است. آنگه حق تعالی باز گفت که: ایشان در تضرّع و دعا چه گویند، و در کلام -------------------------------- (۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۲). سوره رعد (۱۳) آیه ۴۱. (۳). مج، وز، مت، آج، لب، آف، لت: که تأنیثی. (۴). مت، آن، مل: شوید. (۵). آج، لب را. (۶). مج، وز، مت، مل، لت، مر: خواند. (۷). مج، وز، مت، لت، مر مخفّف. (۸). اساس، مج، وز، مت، بم: یدعونه. (۹). مج، وز، مت، مل، آف: می‌خوانید. (۱۰). بم، آف: پوشیده که. صفحه : ۳۲۳ محذوفی مقدّر است و آن آن است«۱» تقولون«۲»: لَئِن أَنجَيتَنا مِن هذِهِ، می‌گویی«۳» اگر ما را برهانی بار خدایا از اینکه محنت و شدّت، لَنَكُونَنَّ مِنَ الشّاكِرِين، ما از جمله شاکران باشیم. اهل کوفه خوانند«۴» الّا إبن شامی «لَئِن أَنجانا مِن هذِهِ»، بر لفظ اخبار عن الغایب الواحد، و المعنی لئن انجانا اللّه من هذه الشدّة، و بعضی اهل معانی گفتند: ظلمة البحر و البرّ«۵»، کنایت است از شداید آن. و عرب و عجم روزگار شدت را روزگار تاریک خوانند و یوم

مظلم گويند و يوم ذو كواكب، و در سختى و محنت گويند: لاريّنّك الكواكب بالنّهار، من ستاره به روز به تو نمايم، يعنى روز بر تو چنان تاريك كنم كه ستاره بر آيد و تو بينى«۶»، چنان كه شاعر گفت: بنى اسد هل تعلمون بلائها اذا كان يوما ذا كواكب اشهبا و قال اخر: فدى لبنى ذهل بن شيبان ناقتى اذا كان يوما ذا كواكب اشنعا قُلِ اللّهُ يُنَجِّيكُم مِنها، بگو اى محمّد كه خداست كه برهاند شما را از آن شدّت و سختى و از هر غمى و اندوهى. ثُمَّ أَنتُم تُشرِكُونَ، آنگه با اينكه همه شرك مى‌آرى«۷» و با او انباز مى‌گيرى«۸». اهل كوفه و ابو جعفر خواندند«۹» ينجّيكم، بالتّشديد من التّفعيل، و باقى قرّاء بتخفيف. و حمزه و كسائى و خلف «انجانا» به اماله خوانند. و ديگران بر خطاب «أنجيتنا». آنگه گفت: بگو كه اوست كه قادر است بر آن كه بفرستد بر شما عذابى از بالاى سر شما از صاعقه و سنگ باران، چنان كه بر قوم موسى كرد و با قوم لوط، و طوفان كه با قوم نوح كرد أَو مِن تَحتِ أَرجُلِكُم، يا از زير پايهاى شما چنان كه با ---------------------------------- (۱). آج، لب، آن كه. (۲). اساس، آج، آف، بم: يقولون، با توجّه به مج، وز تصحيح شد. [.....]

(۳). مى‌گويى/ مى‌گوييد. (۴). مج، وز، مت، مر: خواندند. (۵). مج، وز، مت: ظُلُماتِ البَرِّ وَ البَحرِ (۶). مج، وز، مت، مر: به بينى/ ببينى. (۷). مى‌آرى/ مى‌آريد، آج، لب: مى‌دارى/ مى‌داريد. (۸). مى‌گيرى/ مى‌گيريد. (۹). آج، لب: خواندند. صفحه : ۳۲۴ قارون كرد از خسف. ضحّاك گفت: عَذاباً مِن فَوقِكُم عذابى كه از [قبل]«۱» بزرگان و اكابرتان باشد. أَو مِن تَحتِ أَرجُلِكُم، و از آنان كه در رتبه«۲» و منزلت دون شمااند. مجاهد گفت: عَذاباً مِن فَوقِكُم، عذابى از بالاى شما، يعنى سلاطين و امراى ظلم. أَو مِن تَحتِ أَرجُلِكُم، يعنى بندگان و زير دستان بد«۳». أَو يَلبِسَكُم شِيَعاً، يا در شما پوشاند پراگندگى و اختلاف كلمه و ناسازگارى و ناهموارى و اختلاف هواها. وَ يُذِيقَ بَعضَكُم بَأسَ بَعضٍ، و بچشاند شما را بهرى را سختى بهرى، يعنى شمشير مختلف تا بهرى بهرى را مى‌كشند چنان كه در بنى اسرائيل بود. در خبر است كه رسول- عليه السّلام- چون اينكه آيت آمد جبريل را گفت: ما بقاء امّتى على ذلك، بقاى امّت من بر اينكه چيزها چه باشد! جبريل گفت: من بنده‌ام همچون تو از خداى در خواهى«۴». رسول- عليه السّلام- برخاست و وضوى نماز تازه كرد«۵» و نماز كرد و از خداى درخواست كه اينكه آفت از امّت او بگرداند، دو«۶» حاجت روا شد و يكى ممنوع آمد. پس رسول- عليه السّلام- گفت: من از خداى درخواستم تا [عذاب نكند امّت مرا عذابى از بالاى سرشان و زير پايهايشان، اجابت كرد، و خواستم تا]«۷» بأس ايشان در ميان ايشان نيوفگند«۸»، اينكه دعا اجابت نكرد، و جبريل گفت: فناى امّت تو به تيغ خواهد بودن. زهيرى«۹» گفت خبّاب بن الأرت گفت: شبى از شبها رسول«۱۰»- عليه السّلام«۱۱»- مراقبت مى‌كرد [م]«۱۲» و او نماز مى‌كرد تا صبح برآمد. چون روز بود«۱۳» گفتم: يا رسول اللّه؟ دوش نماز بسيار كردى و دگر شبها نديدم كه چنان كردى، آن چه نماز بود! گفت: آن نماز رهبت و رغبت بود، از خداى تعالى سه چيز درخواستم، دو بداد و يكى [۸۰- پ]

منع كرد. از خداى درخواستم تا دشمن را ---------------------------------- (۱۲- ۷- ۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۲). مر: مرتبه. (۳). مج، وز، مت: زير دستاناند. (۴). مج، وز، مت، آج، لب، مل، لت، مر: درخواه. (۵). مج، وز، مت: وضوى نماز باز كرد، مل، مر: وضو نماز كرد. (۶). آج، لب، بم، مل، آف، آن: و. (۸). مج، مت: بيفگند، وز، آج، لب، مل، آف، لت، آن: نيفگند. [.....]

(۹). مج، وز، مت، لت، مر: زهرى. (۱۰). آج، مل، لت را. (۱۱). مر را. (۱۳). آن: شد. صفحه : ۳۲۵ بر امّت من مسلّط نكند، بداد«۱» مرا اينكه. و درخواستم تا«۲» بر ايشان قحط عام نفرستد كه از آن هلاك شوند، بداد مرا آن، و خواستم تا شدّت و بأس ايشان در ميان ايشان نيفكند. فزواها عنى، از من در پيخت«۳» و نداد مرا آن. انظُر كَيفَ نُصَرِّفُ الآياتِ، بنگر كه ما آيات چگونه مى‌گردانيم تا

باشد که اینان بدانند. امّا معنی لبس شیع منع لطف باشد و خذلان بر سبیل عقوبت بتخلیهٔ«۴» بعضهم الی بعض، بیانش قوله تعالی: وَ كَذٰلِكَ نُوَلِّی بَعضَ الظّالِمینَ بَعضاً بِما كانُوا یَكسِبُونَ«۵»، و همچنین معنی اذاقه بعضی بأس بعض هم بتخلیه باشد و تمکین و منع لطف بر اینکه وجه که گفتیم. وَ كَذَّبَ بِهِ قَومُكَ وَ هُوَ الحَقُّ و قوم تو دروغ می‌دارند آن را و آن حقّ است. خلاف کردند در آن که ضمیر عاید با چیست، بعضی گفتند: عاید است با قرآن، یعنی قرآن«۶» دروغ می‌دارند و او حق و درست است، و بعضی گفتند: راجع است با تصریف آیات که «نصرّف» بر او دلیل می‌کند. آنگه او را فرمود که بگو که من بر شما و کیل نه‌ام، یعنی موکّل نه‌ام و مسلّط و نگاهبان تا شما را از کفر و تکذیب«۷» منع کنم بقهر، برای آن که و کیل موکّل باشد به حفظ چیزی و دفع آفات و مضرّت«۸» از او. ابو القاسم بلخیّ گفت: اینکه آیت به مکّه فرود آمد پیش از آن که رسول را- علیه السّلام- کارزار«۹» فرمودند، از آن پس چون او را قتال فرمودند موکّل و مسلّط بود، و کذا قوله: وَ ما أَنتَ عَلَیهِم بِجَبّارٍ«۱۰»، أی بمسلّط، و قوله: فَذَكِّر إِنَّما أَنتَ مُذَكِّرٌ لَستَ عَلَیهِم بِمُصَیطِرٍ«۱۱»، قیل: مسلّط، و قیل: رقیب، و اینکه همه به آیات قتال منسوخ است. آنگه گفت بگو اینکه قوم را که: لِكُلِّ نَبَإٍ مُستَقَرٌّ، هر چیزی را از اینکه اخبار که -------------------------------- (۱). مج، مت: نداد. (۲). آج، لب: که. (۳). آج: درپیچید. (۴). مج، وز، مت، مل، لت: و تخلیهٔ. (۵). سوره انعام (۶) آیه ۱۲۹. (۶). مت، مر را. (۷). مج، مت: از کذب و تکذیب. (۸). مج، وز، مت، مل، لت: مضرّات. (۹). لت: کالزار. (۱۰). سوره ق (۵۰) آیه ۴۵. [.....]

(۱۱). سوره غاشیه (۸۸) آیه ۲۱. صفحه : ۳۲۶ می‌گویم مستقرّی و قرارگاهی است و وقت وقوعی که ظاهر شود ایشان را صدق آن خبر، و بدانند که تو راست گفتی. وَ سَوفَ تَعلَمُونَ، و بدانی«۱» شما پس از اینکه صدق و صحّت اینکه اخبار، و اینکه بر وجه تهدید و وعید است. و امّا وقت مستقرّ خبر، وقوع مخبر باشد إمّا در دنیا و إمّا در آخرت. بعضی گفتند: مراد وقت ظفر رسول است به ایشان که دست او را باشد بر ایشان. سدّی گفت: لِكُلِّ نَبَإٍ مُستَقَرٌّ، ای میعاد. عطا گفت معنی آن است که: هر عذاب جماعتی را وقتی است که تا به آن وقت نرسانند«۲» آن هلاک و آن عذاب نرسانند«۳». کلبی گفت لکلّ قول و فعل حقیقهٔ، آنچه در دنیا باشد خود بدانی«۴» و آنچه در آخرت بود به حسب استحقاق هر کس از ثواب و عقاب. و در بعضی تفاسیر آمد که: اینکه آیت سود دارد«۵» درد دندان را چون بر کاغذی نویسند«۶» درد دندان گیرند«۷» خدای تعالی شفا دهد«۸». وَ إِذا رَأَیتَ الَّذِینَ یَخُوضُونَ فِی آیاتِنا، سبب نزول آیت آن بود که: مشرکان چون با یکدیگر افتادندی حدیث رسول کردندی و بوستن«۹» او کردند و در او و در قرآن طعن زدندی، و مسلمانان حاضر بودندی، نکری و تغیّری«۱۰» نتوانستندی کردن. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و ایشان را نهی کرد از مجالست ایشان، گفت: یا محمّد؟ چون بینی«۱۱»- خطاب با رسول است و مراد امّت- آنان را که در آیات ما که قرآن است و معجزات رسول خوض کنند. و «خوض» دخول باشد، یقال: خاض فی الماء و خاض فی الحدیث. حسن بصری و سعید جبیر گفتند: معنی «خوض» دروغ است اینکه جا، یعنی چون بینی اینان را که در آیات من طعن [می]«۱۲» زنند و دروغ می‌گویند. و بعضی دگر -------------------------------- (۱). آج، لب، آف، مر: بدانید، مل: زود بدانید. (۲). مج، وز، مت، لت، مر: برنیاید، آج، لب: نرسد. (۳). مج، وز، مت، مل، مر: نرسد. (۴). مل، مر: بدانید. (۵). مج، وز، مت و. (۶). مج، وز، مت: نویسد و. (۷). مج، وز، مت: گیرد. (۸). مج، وز، مت، مل، لت، مر إن شاء اللّه. (۹). مج، وز: بوستین، مت: پوستین، آج، لب: نوشتن. (۱۰). مج، وز، مت: تعبیری و نکیری. (۱۱). آج، لب: ببینی. (۱۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. صفحه : ۳۲۷ گفتند: «خوض» تخلیط باشد و در حدیث شدن بر سبیل استهزاء و عیب«۱» و بازی [۸۱- ر]، و عرب گوید«۲»: ترکت فلانا یخوض فی کذا، یعنی پای فرو می‌نهد نه«۳» بر بصیرت و در دهش و تحیّر باشد«۴». از ایشان عدول کن و اعراض نما و برگرد از ایشان و رها کن ایشان را تا آنگه که در حدیثی دیگر شوند. وَ إِمّا یُنسِیَنَّكَ الشَّیطانُ، و اگر چنان که شیطان تو را از یاد ببرد و فراموش کنی از وسوسه شیطان. إبن عامر خواند: «ینسّینّک» بتشدید «سین» از تفعیل، و باقی«۵» بتخفیف«۶» خواندند من الانساء. و بیان کردیم که

افعال و تفعیل در باب تعدیه یکی باشد«۷»، جز که جایز«۸» بود که در تفعیل دلیل تکثیر کند اگر اینکه فعل در حال نسیان حاصل آید، آن جا مؤاخذه نیست. فَلا تَقعُد بَعدَ الذِّکری، پس از آن که یادت آید با اینکه ظالمان کافران منشین، و «ذکری» از بنای مصدر است. سعید جبیر و سدّی و جعفر بن«۹» مبشّر«۱۰» و ابو القاسم بلخی گفتند: اینکه خاص به رسول است«۱۱» در بدایت اسلام، امّا چون اسلام قوی شد و مسلمانان اظهار اسلام کردند«۱۲» بر کافران انکار کردندی«۱۳» نشستن«۱۴» با ایشان بر سبیل احتجاج و حجّت انگیختن، و ابو القاسم بلخیّ گفت: اینکه آیت دلیل می‌کند بر آن که سهو و نسیان بر پیغامبران روا باشد بخلاف آن که رافضه گویند، و اینکه چیزی نیست که او گفت برای آن که ما گوییم: سهو و نسیان بر ایشان روا نباشد در آنچه از خدای تعالی می‌گزارند، چه اگر روا باشد وثاقه برخیزد از قول ایشان در ادای رسالت، فامّا در امور دنیاوی روا داریم سهو و نسیان بر ایشان ما دام تا«۱۵» مستمرّ نشود که منفّر باشد، و -------------------------------- (۱). مج، وز، مت، مل، مر: عبث. [.....]

(۲). مج، وز، مت، لب: گویند. (۳). مج، وز، مت، آف: ندارد. (۴). مر فَأَعرِض عَنهُم (۵). مج، وز، مت، آج، لب، مل، لت قرّاء. (۶). مج، وز، مت، مل، لت، مر سین. (۷). اساس، آج، لب، بم: باشند، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۸). مج، وز، مت، مل، لت، مر: جای. (۹). آج، لب: ابو جعفر بن. (۱۰). لت: جعفر بن میسر. (۱۱). مج، وز، مت، مل: خاص است به رسول. (۱۲). مج، وز، مت و. (۱۳). مج، وز، مت: کردند. (۱۴). مج، وز، مت، مل، لت، مر: نشست. (۱۵). آج، لب: که. [.....]

صفحه : ۳۲۸ چگونه سهو بر ایشان روا نبود و ایشان بخسبند و بیمار شوند و بیهوش شوند در بیماری. قوله تعالی: وَ ما عَلَی الَّذِینَ یَتَّقُونَ مِن حِسابِهِم مِن شَیءٍ، در اینکه دو قول گفتند: یکی آن که معنی آیت اینکه«۱» است که از حساب کافران خایض در لعن قرآن بر مؤمنان هیچ چیزی نیست، و اینکه قول بیشتر مفسّران است برای آن که ملایم آیت اوّل است و متعلّق است به او. و جماعتی مفسّران گفتند: سبب نزول آیت آن بود که چون آیت اوّل آمد و مسلمانان را نهی کرد خدای تعالی از مجالست کفّار در وقت خوض در طعن قرآن و رسول، و«۲» مسلمانان گفتند: یا رسول اللّه؟ اگر هر گه که مشرکان اینکه حدیث کنند ما خانه خدا و مسجد الحرام و طواف و نماز رها کنیم کار ما با خلل شود خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: از حساب و شمار ایشان چیزی نیست بر شما، و بر اینکه وجه یا آیت دوم ناسخ اوّل بود یا مخصّص او. امّا نسخ«۳» از آن وجه باشد که آنچه ممنوع بود از مجالست مرخّص«۴» باشد و اینکه قول بعضی مفسّران است چون سدّی و سعید جبیر و بلخیّ و جز او. و امّا تخصیص از آن وجه باشد که خدای تعالی گفت: شما از مجالست منهیی از آمد و شد، و نماز و طواف و گذر«۵» نهی نیست شما را، آیت از اینکه وجه تخصیص«۶» اوّل بود. بعضی دگر گفتند سبب نزول«۷» آن بود که مسلمانان گفتند: ما ترسیم که اگر بر ایشان انکار کنیم«۸» مستحقّ ذم باشیم، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: از حساب ایشان بر شما چیزی نیست. و قولی دیگر آن است که معنی آیت آن است که متّقیان را از حساب باکی و رنجی نباشد بر ایشان«۹» جز مجرّد حساب نباشد امّا تبعه و مشقّت و مناقشت حساب نبود ایشان را، وَ لکِن ذِکری، و لکن یاد کردی و «ذکر» و «ذکری» هر دو مصدر باشد، -------------------------------- (۱). مج، وز، مت: آن. (۲). مج، وز، مت: ندارد. (۳). مج، مت، وز: ناسخ. (۴). مج، مت، وز: من خص. (۵). مر: درو. (۶). مج، مت، وز، آف، لت، آن، مر: مخصّص. (۷). مج، مت، وز، لت: آیت، مر: اینکه. (۸). مج، مت، آج، لب، لت، مر: نکنیم. (۹). مج، مت، وز و.

صفحه : ۳۲۹ و در محلّ او دو وجه باشد: یکی نصب علی تقدیر و ذکّرهم ذکری، و دیگر رفع علی تقدیر هو ذکری لهم. لَعَلَّهُم یَتَّقُونَ، تا باشد که ایشان از خوض و از مجالست خایضان بپرهیزند«۱». آنگه گفت: وَ ذَرِ الَّذِینَ اتَّخَذُوا دِینَهُم لَعِباً وَ لَهواً، گفت رها کن گروهی را که دین خود بازی گرفته‌اند و سخریّه و فسوس و استهزاء و ذر فعلی [۸۱- پ]

است و همچنین«۲» «دع» که از او جز بنای مستقبل نیاید و امر و نهی که از مستقبل مأخوذ است فعل ماضی و مصدر از او مستعمل نیست و نه فاعل و مفعول، لا یقال و ذر و لا ودع و لا وذرا و لا ودعا [و لا واذرا و لا وادعا]«۳» لا موذورا و لا مودوعا و انّما یقال ذر ذلک ودعه و لا تذر و لا تدع و هو یذر و یدع، گفت: رها کن ایشان را و به ایشان مناظره و محاجّه مکن و از ایشان توقّع انتفاع به آن مکن، چه ایشان آنچه گویند و شنوند از سر لهو و بطر و بازی و عبث شنوند و گویند، و زندگانی دنیا ایشان را مغرور کرده است و بفریفته. و بعضی مفسّران گفتند: مراد آن است که: هر امّتی که ایشان را عیدی کردند و در آن عید ایشان را عبادتی فرمودند ایشان آن عید بر لهو و لعب به سر بردند جز امّت محمّد که ایشان آدینه‌ها«۴» و اعیاد بر نماز و عبادت صرف کردند بیشتر. وَ ذَكِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِما كَسَبَتْ، و یاد ده ایشان را آن که هر نفسی را به عمل خود گرو کنند، و بعضی اهل معانی گفتند معنی آن است که: و ذکّر به لئلّا«۵» تبسل نفس، و یاد کن«۶» و تذکیر کن تا ابسال نکنند هر نفسی را به آنچه کرده باشد چنان که گفت: يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا«۷»، خدای بیان می‌کند شما را تا گمراه«۸» نشوید و اگر حمل آیت بر ظاهر کنند«۹» معنی مستقیم باشد و به اینکه تعسّف حاجت ------------------------------- (۱). مج، مت، وز، مر: ببرخیزند. (۲). مج، وز: هم چونین. (۳). اساس: ندارد با توجه به آج و چاپ شعرانی افزوده شد. (۴). اساس، بم، آن: آذین‌ها، با توجه به مج تصحیح شد. (۵). اساس، مج، آف، آن: لیلا. [.....]

(۶). مج، مت، وز، لت، مر: یاد ده. (۷). سوره نساء (۴) آیه ۱۷۶. (۸). مج، مت، وز: گمراه. (۹). مج، مت، وز، مل، لت، مر: رها کنند. صفحه : ۳۳۰ نیست، امّا در«۱» آیت که باستشهاد آورد جز چنان نشاید. مفسّران در معنی «إبسال» خلاف کردند، بعضی گفتند: مراد هلاک است و اینکه قول عبد اللّه عبّاس است. قتاده گفت: معنی او حبس است، حسن و مجاهد و عکرمه و سدّی گفتند: ابسال تسلیم النّفس للهلاک باشد خویشتن را به هلاک سپردن، و علیّ بن طلحه گفت از عبد اللّه عبّاس: ابسال احراق باشد. إبن زید و مؤرّج گفتند: مؤاخذه به گناه باشد، قال الشّاعر:«۲» و ابسالی بنیّ بغیر جرم بعوناه و لا بدم مراق و یروی جنیناه. أخفش گفت: ابسال مجازات باشد، فرّاء گفت: ابسال ارتهان باشد- به گرو نهادن، و انشد:«۳» و نحن رهنّا بالافاقة عامرا بما کان فی الدّرداء یوما فابسلا عطیّة العوفیّ گفت: معنی آن است که او را به خازنان دوزخ سپارند، اهل لغت گفتند: اصل ابسال تحریم باشد، یقال: ابسلت الشّیء إذا حرّمته، و البسل الحرام قال الشّاعر: بکرت تلومک بعد وهن فی النّدی بسل علیک ملامتی و عتابی و باسل، شجاعی باشد که کس پیرامن او نیارد شدن، پنداری بر خود حرام کرده است که گرد او گردد. و شراب بسل ای متروک قال الشّنفری«۴»: هنا لک لا ارجوا حیاة تسرّنی سجیس اللّیالی مبسلا بالجرائر ای مأخوذا و مرتهنا لَيْسَ لَها مِنْ دُونِ اللَّهِ، نباشد آن نفس را بدون خدای- عزّ و جلّ- یعنی از او گذشته و جز او یاری«۵» نه و شفاعت خواهی نه«۶». و اصل شفاعت من الشّفع«۷» که شافع، دوم طالب بود در طلب بغیه او، و از آن«۸» جا گفت امیر المؤمنین- علیه السّلام: الشّفیع جناح الطّالب. وَ إِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لا يُؤْخَذْ مِنْها، و اگر اینکه ------------------------------- (۱). آج، لب، شعرانی: به. (۳- ۲). مج، مت، وز شعر. (۴). اساس: السقری، مج، مت، وز، الشنقری، با توجه به فهرست اعلام کتب تصحیح شد، لت: الشنفری. (۵). مج، مت، وز و. (۶). مج، مت، وز: ندارد. (۷). مج، مت، وز: باشد. (۸). مج، مت، وز، لت: اینکه. صفحه : ۳۳۱ نفس که ذکر آن«۱» رفت، هر فدیه که شاید کردن بکند از او فرا نگیرند«۲» و نپذیرند. و عدل برای آن فدا باشد که عدل مفدیّ بود در برابر او افتد، و ابو عبیده گفت: مراد عدل است که ضدّ جور بود، اگر هر عدل که در جهان هست در قیامت به جای آرد مثلا از او قبول نکنند پس از آن که در دنیا ظالم بوده باشد برای آن که در قیامت قبول توبه نباشد. أُولئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِما كَسَبُوا، ایشان آنان باشند که مبسل و مأخوذ و معذّب و مرتهن باشند به عمل خود لَهُمْ شَرابٌ مِنْ حَمِيمٍ، ایشان را شرابی باشد از آب حمیم و عذابی الیم. [۸۲- ر]

و «حمیم» آبی تافته باشد. در خبر است که: چون اهل دوزخ بسیار سالها فریاد کنند از گرسنگی ایشان را طعامی آرند از ضریع- نوعی شوک است که آن را شترخواره«۳» خوانند«۴»- از آتش تا از آن بخورند آنگه تشنگی بر ایشان غالب شود سالهای بسیار فریاد کنند«۵» از تشنگی پس از آن ایشان را کاسی«۶» به دست دهند از آبی تافته به آتش دوزخ، که چون بنزدیک دهن برند گوشت روی ایشان«۷» افتد از گرمی. چون باز خورند«۸» همه امعای«۹» او«۱۰» مقطّع«۱۱» و پاره پاره شود. آنگه باز نمود که: اینکه عذاب و اینکه شراب بر ایشان به ظلم نباشد، به عدل باشد به بدل و عوض آن کفر باشد که آورده باشند و کرده«۱۲» در دار دنیا. قُل أَ نَدعُوا مِن دُونِ اللّهِ، بعضی مفسّران گفتند: آیت در عبد الرّحمن بن ابی بکر آمد که چون او پدر را با کفر دعوت کرد، و دیگر مفسّران گفتند: عام است در جمله کفّار که مسلمانان را دعوت کردند با عبادت اصنام، حق تعالی گفت: بگو که ما نخوانیم بدون خدا چیزی را که ما را منفعت نکند و مضرّت نکند بر سود و زیان ما قادر نباشد، اگرش پرستیم سود نکند و اگرش رها کنیم زیان نتواند کردن«۱۳». ------------------------------ (۱). مج، مت، وز: او. (۲). مج، مت، وز، مل: ها نگیرند. (۳). آج، لب: اشترخواره. [.....]

(۴). مج، وز، مت، مل، مر: گویند. (۵). مج، وز، مت، آج، لب: می‌خواهند، لت: می کنند. (۶). آف: کاسه. (۷). مج، وز، مت، مل، لت، مر در آن جا. (۸). مج، وز، مت، مل، مر: خورد. (۹). اعضا. (۱۰). لت: ایشان. (۱۱). مج، وز، مت، آج، لب، مل: منقطع. (۱۲). آج، لب باشند. (۱۳). مج، وز، مت: رسانیدن. صفحه : ۳۳۲ وَ نُرَدُّ عَلی أَعقابِنا، و ما را بر پاشنه و پی گردانند«۱» پس از آن که خدای تعالی ما را هدایت داد و توفیق ایمان، و اینکه عبارت مثلی است در حقّ کسی که از خیر با شرّ شود، یقال: ردّ علی عقبیه و رجع القهقری، یعنی با کفر شویم از ایمان. کَالَّذِی استَهوَتهُ الشَّیاطِینُ فِی الأَرضِ، چون کسی که شیطان او را گمراه کند به وادی فرو برد. من قولهم: هوی، اذا سقط و أهویته و استهویته، اذا اسقطته من علوّ الی سفل، از بالا به زیر افگندم او را، و منه قوله: وَ النَّجمِ إِذا هَوی«۲»، ای سقط. و «سین» در استهوی «سین» طلب باشد، یقال: استغواه و استهواه، اذا طلب و رام غوایته و هویّه فی الارض. و گفته‌اند: «استفعل» و «افعل» به یک معنی است اینکه جا، چنان که استجاب و اجاب. و حمزه [خواند]«۳» خواند کالّذی استهواه، بالالف. علی تذکیر الفعل لتقدّمه، و دگر قرّاء: استهوته بالتّاء علی تأنیث الفعل لجمع فاعله. حَیرانَ، نصب او بر حال است. آنگه گفت با آن که شیطان او را فرو برد او را یارانی و اصحابی«۴» و نیک خواهانی«۵» باشند که او را دعوت می‌کنند با خدا و راه راست و می‌گویند ائتنا، به ما آی«۶». و قول مضمر است اینکه جا نیز و تقدیر اینکه است که: له اصحاب یدعونه الی الهدی و یقولون ائتنا، تا او معذور نباشد که از آن جانب مغویش باشد و از اینکه جانب مرشد و هادی و صاحب، داعیش نباشد. و حسن بصری در شاذ «شیاطون» خواند. و در مصحف عبد اللّه مسعود و أبیّ کعب استهواه الشّیطان است بر واحد و تذکیر فعل. لَهُ أَصحابٌ گفت: مادر و پدر خواست و گفتند: اصحاب رسول را خواست. قُل إِنَّ هُدَی اللّهِ هُوَ الهُدی، بگو ای محمّد که ره خداست که راه راست باشد نه آن که شما ما را به آن می‌خوانی«۷» و نیز بگو که فرموده‌اند ما را که اسلام آریم و انقیاد کنیم و گردن نهیم خدای جهانیان را و عرب گوید: امرتک لتفعل کذا و ان تفعل کذا و بان تفعل کذا اینکه هر سه به یک معنی باشد. زجّاج گفت «لام» کی است، ای امرنا کی نسلم. ------------------------------ (۱). مج، مت، وز: گردانید. (۲). سوره نجم (۵۳) آیه ۱. (۳). اساس، بم، آف، آن: ندارد، از مج افزوده شد. (۴). مج، وز، مت: اصحابانی، آج: اصحاب. [.....]

(۵). آج، لب، آن: نیک خواهان. (۶). مج، وز، مت: بما اوتی، آج، لب: بما اتی. (۷). مج، وز، مت، آج، لب، مل، آو، مر: می‌خوانید. صفحه : ۳۳۳ قال الشّاعر«۱»: ارید لانسی ذکرها فکانّما تمثّل لی لیلا بکلّ سبیل أی کی انسی. وَ أَن أَقِیمُوا الصَّلاةَ، اینکه محمول است بر آیت اوّل و معطوف است بر آن و نصب «نسلم» به اضمار أن است و أن مع الفعل در تأویل مصدر باشد و تقدیر

اینکه است که امرنا بالإسلام«۲» و باقامهٔ الصّلوة و محتمل است که محمول بود علی قوله: [۸۲- پ]

یَدعُونَهُ إِلَی الهُدَی ائتِنا، اینکه امر است، امر دیگر من قوله: وَ أَن أَقِیمُوا الصَّلاهَٔ، معطوف بود بر او و محتمل است که متعلّق بود به آیت اوّل، آیت بر اینکه تقدیر که: و امرنا لنسلم و قیل لنا اقیموا الصّلوهٔ، و ما را گفتند و فرمودند که: نماز به پای دارید و از خدای بترسی«۳» به اجتناب معاصی او که او آن خداست که حشر شما با او خواهد بودن. وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ بِالحَقِّ و او آن خداست که آسمان و زمین آفرید بحق نه بباطل یعنی غرض او حکمت و صواب و صلاح خلق بود بعبث و لغو نیافرید و به باطل، چنان که گفت: وَ ما خَلَقنَا السَّماءَ وَ الأَرضَ وَ ما بَینَهُما باطِلًا«۴» و گفته‌اند مراد آن است که بیافرید آسمان و زمین به قولی حق و هو قوله: ائتِیا طَوعاً أَو کَرهاً قالَتا أَتَینا طائِعِینَ، و اینکه بر مجاز باشد برای آن که اگر در اینکه طرف شبهتی باشد که خدای گفت ائتیا طَوعاً أَو کَرهاً، در آن طرف شبهه نباشد که آسمان و زمین بر حقیقت نگفتند أَتَینا طائِعِینَ«۵»، و لکن برای آن که تأتّی آن و وجود آن عند ارادت فی اسرع مدّت بود تشبیه کرد آن را به آن که خداوندی بنده‌اش را گوید: بیا. گوید: آمدم طایع و فرمان برنده تا مجبّر«۶» تمسّک نکند به اینکه قول و گوید اینکه قول دلیل قدم قرآن کند که تفسیر آن است که ما گفتیم. وَ یَومَ یَقُولُ کُن فَیَکُونُ، در نصب «یوم» چند قول گفتند: یکی آن که عامل در ---------------------------------- (۱). مج، مت، وز شعر. (۲). مج، مت: للاسلام. (۳). مج، وز، مت، آج، لب، مل، آف، لت، مر: بترسید. (۴). سوره ص (۳۸) آیه ۲۷. (۵). سوره فصّلت (۴۱) آیه ۱۱. (۶). لب، آن: مخبر. صفحه : ۳۳۴ او «و اتّقوه» است بر تقدیر آن که: و اتّقوا اللّه یوم یقول کن فیکون. و دوم بر عامل مضمر و التّقدیر: و اذکر یوم کن فیکون، اینکه قول زجّاج است و گفت«۱» دلیل بر اینکه آن است که از پس اینکه گفت: وَ إِذ قالَ إِبراهِیمُ و تقدیر آن است که و اذکر إذ قال، و وجه سیّم«۲» آن است که معطوف بود علی قوله: وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ بِالحَقِّ وَ یَومَ یَقُولُ معطوف بود و آسمان و زمین مفعول به بود، و اینکه جا«۳» تمام کلام است. و قَولُهُ الحَقُّ جمله‌ای است از مبتدا و خبر کلامی دگر است مستأنف. و بیان کردیم که «کن» در مثل اینکه مواضع امر نیست بر حقیقت بل عبارت است از تکوین و تسخیر موجودات بر سبیل تشبیه به آن که کسی چیزی خواهد که بباشد گوید: بباش، در وجود آید. و اینکه بر حقیقت نباشد چه از حکیم نیکو نبود که خطاب کند و امر معدومات، چه اگر حیّ و موجود باشد تا عاقل و کامل نبود از حکیم خطاب او نیکو نبود وَ لَهُ المُلکُ کلامی دیگر است مستقل. حق تعالی گفت قول او- یعنی قول خدای تعالی- حق است و ملک او راست. آنگه خلاف کردند که اینکه خطاب اگر چه مجاز است با کیست: بعضی گفتند تقدیر آن است که: و یقول للشّیء کن فیکون. و بعضی دیگر گفتند: مخصوص است به آن مقدور که خواست آفریدن در آن وقت، و بعضی دگر گفتند: خطاب است با «صور» بر قول آن کس که گفت «صور» جمع صورت باشد، ای یوم یقوم للصّور کن فیکون، و بعضی دگر گفتند: یقول للخلق کن فیکون، بعضی دگر گفتند: قوله الحقّ متعلّق است به «کن فیکون» و او فاعل «یکون» است و التّقدیر: یکون قوله، أی یحصل و یوجد و بر هر دو قول «کان» تامّه باشد و حق از صفت قول باشد و اینکه نیز وجهی«۴» قریب است. یَومَ یُنفَخُ در نصب او چند وجه گفتند«۵»: یکی آن که منصوب است علی الظّرف من معنی قوله: وَ لَهُ المُلکُ ای یثبت له الملک و یجب له الملک یَومَ یُنفَخُ فِی الصُّورِ، آن جا که ---------------------------------- (۱). آف: گفتند. (۲). مج، وز، مت، لت: سهام، آف، مر: سیوم، لت: سئوم. (۳). آف، آن: آن جا. (۴). آج، لب: نیز قول. (۵). لت: گفته‌اند. [.....]

صفحه : ۳۳۵ گوید: لِمَنِ المُلکُ الیَومَ«۱»، خلایق جواب دهند: لِلّهِ الواحِدِ القَهّارِ«۲» [۸۳- ر]

و بعضی قرّاء خواندند: یَومَ یُنفَخُ فِی الصُّورِ علی الفعل المستقیم، دون المجهول، و فاعل او عالِمُ الغَیبِ وَ الشَّهادَةِ باشد و اینکه قراءت

در شاذ است و وجه دوم آن است که بدل بود من قوله: وَ يَومَ يَقُولُ كُن فَيَكُونُ و وجه سيّم«۳» آن است كه منصوب باشد به حقّ و التّقدير: يحقّ قوله و يصحّ و يقع و يتحقّق يوم ينفخ فى الصّور، در «صور» دو قول گفتند: بيشتر مفسّران گفتند «صور» نام چيزى است بر صورت سروى. راوى خبر گويد كه رسول- عليه السّلام- گفت كه شب معراج كه مرا به آسمان بردند اسرافيل را ديدم صور در دهان«۴» گرفته و آن بر شكل سروى بود يك سر در دهن او و ديگر سر«۵» چهل هزار منفذ داشت در زير عرش و او چشم در زير عرش كشيده. جبريل را گفتم: چندگاه است تا اسرافيل اينكه صور دهن دارد! گفت: از آنگاه كه خداى تعالى او را آفريده است و عالم را آفريد و او صور در دهن گرفته است و چشم در زير عرش كشيده منتظر فرمان خداى تعالى تا خداى تعالى كى فرمان دهد كه در دم تا او صور در دمد«۶». بعضى اهل لغت گفتند: «صور» به لغت يمن «قرن» باشد يعنى سرو قال الشّاعر«۷»: نحن نطحناهم غداة الجمعين بالصّالحات«۸» فى غبار الجمعين طحا شديدا لا كنطح الصّورين أى القرنين و بيان اينكه قول خبر رسول- عليه السّلام- است، كه گفت: ۹» كيف انعم و صاحب القرن التقم القرن حتى جبهته ينتظر متى يؤمر« فينفخ، قول دوم ابو عبيده گفت صور جمع صورت باشد كسورة و سور و قال العجّاج«۱۰»: و ربّ ذى سرادق محجور«۱۱» سرت اليه فى اعالى السّور ----------------------------------

(۲- ۱). سوره مؤمن (۴۰) آيه ۱۶. (۳). مج، وز، مت، سهام، مل، آف: سيوم، لت: سئوم. (۴). مج، وز، مت، لت، مر: دهن. (۵). آج، لب: و آن سر ديگر. (۶). مج، وز، مت، لت: در صور دمد، مر: صور دمد. (۷). مج، وز، مت شعر. (۸). چاپ شعرانى (۴/ ۴۵۸): الضّابحات. كلّ مصرع دوم در لسان العرب و تفسير قرطبى نيست. (۹). آج، لب، مل، آف، بم، آن: يوم. (۱۰). مج، وز، مت شعر. (۱۱). اساس: محجوب، با توجه به مج تصحيح شد. صفحه : ۳۳۶ و معنى آن باشد كه خداى تعالى روح در صورتهاى مرده دمد تا زنده شوند. عالِمُ الغَيبِ وَ الشَّهادَةِ، رفع او بر خبر مبتداى محذوف است، اى هو عالم الغيب و الشّهادة، او داناى نهان و آشكار است، وَ هُوَ الحَكِيمُ الخَبِيرُ و او محكم كار و درست كردار است و دانا به همه چيزهاست چون كسى كه اختيار«۱» كرده باشد. قوله تعالى«۲»:

[سوره الأنعام (۶): آيات ۷۴ تا ۹۰]

[اشاره]

وَ إِذ قالَ إِبراهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ أَ تَتَّخِذُ أَصناماً آلِهَةً إِنِّي أَراكَ وَ قَومَكَ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ (۷۴) وَ كَذلِكَ نُرِي إِبراهِيمَ مَلَكُوتَ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ المُوقِنِينَ (۷۵) فَلَمّا جَنَّ عَلَيهِ اللَّيلُ رَأى كَوكَباً قالَ هذا رَبِّي فَلَمّا أَفَلَ قالَ لا أُحِبُّ الآفِلِينَ (۷۶) فَلَمّا رَأَى القَمَرَ بازِغاً قالَ هذا رَبِّي فَلَمّا أَفَلَ قالَ لَئِن لَم يَهدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ القَومِ الضّالِّينَ (۷۷) فَلَمّا رَأَى الشَّمسَ بازِغَةً قالَ هذا رَبِّي هذا أَكبَرُ فَلَمّا أَفَلَت قالَ يا قَومِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمّا تُشرِكُونَ (۷۸) إِنِّي وَجَّهتُ وَجهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ حَنِيفاً وَ ما أَنَا مِنَ المُشرِكِينَ (۷۹) وَ حاجَّهُ قَومُهُ قالَ أَ تُحاجُّونِّي فِي اللّهِ وَ قَد هَدانِ وَ لا أَخافُ ما تُشرِكُونَ بِهِ إِلاّ أَن يَشاءَ رَبِّي شَيئاً وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيءٍ عِلماً أَ فَلا تَتَذَكَّرُونَ (۸۰) وَ كَيفَ أَخافُ ما أَشرَكتُم وَ لا تَخافُونَ أَنَّكُم أَشرَكتُم بِاللّهِ ما لَم يُنَزِّل بِهِ عَلَيكُم سُلطاناً فَأَيُّ الفَرِيقَينِ أَحَقُّ بِالأَمنِ إِن كُنتُم تَعلَمُونَ (۸۱) الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَم يَلبِسُوا إِيمانَهُم بِظُلمٍ أُولئِكَ لَهُمُ الأَمنُ وَ هُم مُهتَدُونَ (۸۲) وَ تِلكَ حُجَّتُنا آتَيناها إِبراهِيمَ عَلى قَومِهِ نَرفَعُ دَرَجاتٍ مَن نَشاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (۸۳) وَ وَهَبنا لَهُ إِسحاقَ وَ يَعقُوبَ كُلاًّ هَدَينا وَ نُوحاً هَدَينا مِن قَبلُ وَ مِن ذُرِّيَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَيمانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسى وَ هارُونَ وَ كَذلِكَ نَجزِي المُحسِنِينَ (۸۴) وَ زَكَرِيّا وَ يَحيى وَ عِيسى وَ إِلياسَ كُلٌّ مِنَ الصّالِحِينَ (۸۵) وَ إِسماعِيلَ وَ اليَسَعَ وَ يُونُسَ وَ لُوطاً وَ كُلاًّ فَضَّلنا عَلَى العالَمِينَ (۸۶) وَ مِن آبائِهِم وَ ذُرِّيّاتِهِم وَ إِخوانِهِم وَ اجتَبَيناهُم وَ هَدَيناهُم إِلى صِراطٍ مُستَقِيمٍ (۸۷) ذلِكَ هُدَى اللّهِ يَهدِي بِهِ مَن يَشاءُ مِن عِبادِهِ وَ لَو أَشرَكُوا لَحَبِطَ عَنهُم ما كانُوا يَعمَلُونَ (۸۸) أُولئِكَ الَّذِينَ

آتَیناهُمُ الکِتابَ وَ الحُکمَ وَ النُّبُوَّةَ فَإِن یَکفُر بِها هؤُلاءِ فَقَد وَکَّلنا بِها قَوماً لَیسُوا بِها بِکافِرِینَ (۸۹) أُولئِکَ الَّذِینَ هَدَی اللّهُ فَبِهُداهُمُ اقتَدِه قُل لا أَسئَلُکُم عَلَیهِ أَجراً إِن هُوَ إِلاّ ذِکری لِلعالَمِینَ (۹۰)

[ترجمه]

و چون گفت ابراهیم مر پدر خود آزر را آیا گیری«۳» بتان را خدایان! بدرستی که می‌بینم تو را و قوم تو را در گمراهی پیدا«۴». و همچنین باز نمودیم«۵» ابراهیم را پادشاهی«۶» آسمانها و زمین و تا باشد از بی‌گمانان«۷». پس آنگاه که فروشد«۸» بر او شب بدید ستاره‌ای را گفت اینکه است خداوند من پس آنگاه که فروشد گفت دوست ندارم فروشندگان را. پس آنگاه«۹» دید ماه را بر آینده«۱۰» گفت اینکه است خداوند من پس آنگاه«۱۱» که فروشد گفت اگر راه ننماید مرا خداوند من هر آینه باشم از گروه گمراهان. -------------------------------- (۱). لت: اختبار. (۲). مت، وز: عزّ و جل. (۳). مج، مت: می گیری، آج، لب: ای می گیری، آف: فراگیری. (۴). مج، مت، وز، مت: روشن، آج، لب: هویدا. [.....]

(۱۱- ۵). اساس، بم، آن: بنودن، با توجّه به مج تصحیح شد. (۶). مج، مت، وز، لت: ملك. (۷). مج، مت، وز، لت: داندگان. (۸). مج، مت، وز، لت: تاریک شد، آف: بروشد، آج، لب: چون درآمد. (۹). مج، مت، وز، آج، لب، لت: چون. (۱۰). وز، لت: برآمده. صفحه : ۳۳۷ پس آنگاه«۱» که بدید آفتاب را بر آینده گفت اینکه است خداوند من، اینکه بزرگتر است پس آنگاه«۲» که فروشد گفت ای گروه«۳» من من بری‌ام«۴» از آنچه انباز می‌آرید«۵». بدرستی که من روی خود آوردم«۶» مر آن را که بیافرید آسمانها و زمین مسلمان شده و نیستم من از انباز آرندگان«۷». و حجّت آوردند«۸» به او گروه او گفت آیا حجّت می‌آرید«۹» با من در خدای! و بدرستی که راه نمود«۱۰» مرا و نترسم آنچه انباز آرید«۱۱» شما به آن مگر که بخواهد خدای من چیزی و فراخ و گنجان آمد«۱۲» ربّ من هر چیزی را بدانست پس پند نمی‌گیرید«۱۳»! و چگونه ترسم من از آنچه انباز آوردید«۱۴» و نمی‌ترسید از اینکه که شما انباز آوردید«۱۵» به خداوند من آنچه نفرستاد بدان بر شما حجّتی پس کدام از اینکه دو گروه سزاوارتر است بر بی‌بیمی«۱۶» اگر شما هستید که می‌دانید. آنان -------------------------------- (۲- ۱). مج، مت، وز، آج، لب، لت: چون. (۳). مج، مت، وز، لت: قوم. (۴). مج، مت، وز، آج، لب، آف، لت: بی‌زارم. (۵). مج، مت، وز، آف: می گیرید، آج، لب: می گردانید. (۶). مج، مت، وز، لت: فراز کردم، آج، لب: خالص گردانیدم عبادت خود را. (۷). مج، مت، وز: انباز گویندگان، آج، لب: شریک می گردانید. (۹- ۸). مج، مت، وز، لت: خصومت کردند. (۱۰). مج، مت، وز، لت: راه داد. [.....]

(۱۱). مج، مت، وز، لت: کرده‌اید. (۱۲). آج، لب: شامل هر چیزی را به دانش. (۱۳). مج، مت، وز، لت: اندیشه نکنید. (۱۵- ۱۴). مج، مت، وز، لت: گرفتید، آج، لب: شرك آورید. (۱۶). مج، مت، وز، آج، لب، لت: به ایمنی، آف: بر ایمنی. صفحه : ۳۳۸ که بگرویدند«۱» و نپوشیدند«۲» ایمان خودشان را بظلم«۳» ایشانند که مرایشان راست بی‌بیمی و ایشان راه یافتگانند. و اینکه است حجّت ما که بدادمی«۴» آن را به ابراهیم بر گروه«۵» او برداریم پایگاههای«۶» آن کس را که خواهیم بدرستی که پروردگار تو استوار کار«۷» داناست. و ببخشیدیم مر او را اسحاق و یعقوب«۸» هر یکی را راه نمودیم و نوح را راه نمودیم«۹» پیش از آن و از فرزندان او داود و سلیمان و ایّوب و یوسف و موسی و هارون و همچنین پاداش دهیم نیکوکاران را. و زکریّا و یحیی و عیسی و الیاس همه بودند از نیک مردان. و اسماعیل و یسع و یونس و لوط و همه را افزونی نهادیم بر جهانی«۱۰». و از پدران ایشان و فرزندان ایشان و برادران ایشان و برگزیدیم ایشان را و راه نمودیم ایشان را به راه راست. [۸۴- ر]

آن راه نمودن خدای«۱۱» راه نمایـد آن را که خواهـد از بندگان ---------------------------------- (۱). مج، مت، وز، آج، لب: ایمان آوردند. (۲). مج، مت، وز، لت: نپوشند. (۳). مج، مت، وز، لت: به بیدادی، آج، لب: به شرک یا مصیبتی. (۴). مـج، مت، وز، آج، لب، لت: دادیم. (۵). مج، مت، وز، لت: قوم. (۶). مج، مت، وز، لت: پایها. (۷). مج، مت، وز، لت: محکم کار. (۸). مج، مت، وز، لت: بدادیم او را پسر او و پسرزاده‌اش. (۹). مج، مت، وز، لت: هدایت دادیم. [.....]

(۱۰). مج، مت، وز، لت: تفضیل دادیم بر جهانیان. (۱۱). مج، مت، وز، لت: آن ره خداست. صفحه : ۳۳۹ خود و اگر انباز آرند«۱» باطل شود«۲» از ایشان آنچه ایشان کردند. اینانند آنان که بدادیم ایشان را کتاب و دانش و پیغمبری، اگر کافر شوند بدان اینکه همه بدرستی که بر گماریم بدان گروه«۳» نیستند بدان ناگروندگان. ایشانند آنان که راه نمود خدای، به راه نمودن ایشان پس روی کن، بگو نمی‌خواهم«۴» بر او مزدی«۵»، نیست او«۶» مگر پنـدی جهانیـان را. قوله: وَ إِذ قالَ إِبراهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ- الایـهٔ، جمله قرّاء خوانـدند «آزر» به فتـح «را» بـدل از «ابیه» مگر یعقوب و ابو زیـد المـدنیّ و در شـاذّ حسن بصـری، که ایشـان خواندنـد: «آزر» به ضمّ «را» علی تقدیر « یا آزر». عرب حرف ندا بسیار بیفگنند«۷» چون در کلام بر او دلیلی باشد، نحو قوله تعالی: يُوسُفُ أَعرِض عَن هذا«۸». زجّاج گفت: خلاف نیست میان اهل نسب که پدر را تارخ نام بود. محمّد بن اسحاق و کلبی و ضحّاک گفتند: نام پدر ابراهیم تارخ بود و او دو نـام داشت چون یعقوب و اسرائیل که هر دو نام یعقوب بود و او از کوثی«۹» بود، دهی از سواد کوفه. مقاتـل بن حیّان گفت: لقب پـدر ابراهیم آزر بـود. سـلیمان التّمیمیّ گفت: اینکه اسم ذم و عیب بود و معنی اینکه در کلاـم ایشـان کژ«۱۰» بود، و گفته‌اند: معنی او پیری«۱۱» خرف باشـد. و گفته‌اند: معنی او مخطی بود. زجّاج گفت: بر اینکه اقوال که رفت اختیار قراءت«۱۲» رفع باید. ---------------------------------- (۱). مج، مت، وز، لت: شرک آرند، آج، لب: شرک آوردندی. (۲). مج، مت، وز، مت: تبـاه شود. (۳). مـج، مـت، وز، لت: گروهی را. (۴). مـج، مت، وز، لت از شـما. (۵). وز، مـت: مژدی. (۶). مـج، مت، وز، لت: اینکـه، آج، لـب: اینکه قرآن. (۷). مـج، مت، وز: بیفگنـد، لت: افگند. (۸). سـوره یوسف (۱۲) آیه ۲۹. (۹). مـل: کوفی. (۱۰). مر: کثیر. (۱۱). مج، مت، وز: نیز. (۱۲). مج، مت، وز: قراء. [.....]

صفحه : ۳۴۰ و سعید بن المسیّب و مجاهد و یمان گفتند«۱»: آزر نام صنـم بود و در کلام تقدیم و تأخیری هست و تقدیر آن است: و اذ قال ابراهیم لابیه أ تتّخذ آزر اصناما«۲»، بر اینکه قول جز نصب نشاید و اصحاب ما دو روایت کردند یکی آن که آزر نام جدّش بود من قبل امّه«۳»، و روایت دیگر نام عمّش بود و اینکه هر دو در لغت شایع و جایز است که عرب جـد را از قبل مادر و عمّ را پدر خواننـد و اینکه برای [آن]«۴» گفتنـد که درست شده است«۵» که پدران پیغمبر«۶»- علیه السّـلام- تا به آدم همه مؤمنان بوده‌انـد از دلیـل عقـل و قرآن. امّا دلیل عقل آن است که معلوم است که اینکه معنی منفّر باشـد در حقّ ایشان از اجابت دعوتشان و قبول قول و امتثال امرشان. و هر گه که ایشان دعوت کننـد کافران را به اسـلام و کفر بر ایشان عیب کننـد. کافران بگویند«۷» که اینکه عیب در شما و نسب شـما و پدران شما حاصل است. دگر آن که خدای تعالی مشرکان را نجس می‌خواند«۸»، و آن که او را به پاک کردن پلیدان فرسـتاده باشند«۹» نبایـد که او را ناپـاک زاده باشـد. فامّـا قرآن قـوله تعـالی: وَ تَقَلُّبَكَ فِي السّاجِدِينَ«۱۰»السّائِحُونَ الرّاكِعُونَ السّاجِدُونَ«۱۴»، و قوله تعـالی: وَ اسجُدِي وَ اركَعِي مَعَ الرّاكِعِينَ«۱۵»، دلیـل دیگر بر اینکه اجمـاع طایفه است و اجماع ایشان حجّت است لکون ---------------------------------- (۱). آف: گفته‌اند. (۲). آج، لب: آزر أ تتّخذ اصناما آلههً. (۳). لت: ابیه. (۴). اساس: نـدارد، با توجّه به مـج افزوده شد. (۵). آج، لـب: درست تست. (۶). آج، لب: پـدران. (۷). مـج، مت، وز، مل، مر: بگویند. (۸). مج، مت، لت، مر: خواند. (۹). آج، لب، مل، لت: فرستاده باشد. (۱۰). سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۱۹. (۱۱). مج، مت، وز: ساجد. (۱۲). مج، مت: باشد. (۱۳). آج، لب: منقص. (۱۴). سوره توبه (۹) آیه ۱۱۲. [.....]

(۱۵). سوره آل عمران (۳) آیه ۴۳. صفحه : ۳۴۱ المعصوم منهم«۱». و آنچه وجه حجّیتی اجماع است خود دخول معصوم است در ایشان چنان که بیانش در کتب اصول فقه مشروح است. دگر اخبار متواتر که آمد از [۸۵- پ]

رسول- علیه السّلام«۲»- که او گفت: نقلنی اللّه من اصلاب الطّاهرین الی ارحام الطّاهرات لم یدنّسنی بدنس الجاهلیّة خدای تعالی می‌گردانید از اصلاب پاکان در ارحام پاکان مرا مدنّس بنگرد بدنس جاهلیّت اگر در میان ایشان کافر بودی او را به طاهر«۳» وصف نشایستی کردن که کافران نجس باشند طاهر نباشند، و اخبار در اینکه معنی بسیار است و ادلّه در اینکه که ما گفتیم کفایت است. قوله: وَ إِذ قالَ «إذ» ظرف زمان ماضی است و عامل در او فعلی مقدّر و التّقدیر: اذکر اذ قال ابراهیم لابیه آزر، یاد کن ای محمّد چون گفت ابراهیم پدرش را یعنی عمّش را یا جدّش را از قبل مادر که آزر نام بود یا پدرش بر حقیقت که تارخ نام آزر لقب بود و اینکه اقوال مختلف که از مفسّران حکایت کردیم دلیل صحّت مذهب ما می‌کند و موافقت علمای سلف ما در اینکه باب أَ تَتَّخِذُ أَصناماً آلِهَةً، صورت استفهام است و مراد تقریع و ملامت، اصنام را و بتان را به خدا می‌گیری! و اینکه آزر بت تراش بود چنان که در اخبار آمده است که بت تراشیدی«۴» و به ابراهیم دادی که به بازار بر«۵» و بفروش او بیاوردی و رسنی در پای او بستی و بر زمین می‌کشیدی و می‌گفتی: که خرد خدایی که لا یَسمَعُ وَ لا یُبصِرُ وَ لا یُغنِی عَنکَ شَیئاً«۶» که نشنوند و نبینند و غنا«۷» نکنند«۸»؟ آنگه بیاوردی و پیش پدر بینداختی و گفتی کس نمی‌خرد مردم شکایت ابراهیم با عمّ کردند و بگفتند که: او چه می‌کند او گفت: چرا چنین می‌کنی! گفت: شرم نداری اصنام جماد«۹» را به خدا گرفته‌ای! إِنِّی أَراکَ وَ قَومَکَ فِی ضَلالٍ مُبِینٍ، من تو را و قومت را در ضلال و گمراهی روشن می‌بینم و الضّلال الذّهاب عن الحقّ و الصّواب و اصله الهلاک و مبین هم لازم باشد و هم متعدّی، یقال: ---------------------------------- (۱). مج، مت، وز، بم، مر: فیهم. (۲). مج، مت، وز، لت: صلّی اللّه علیه و آله. (۳). مج، مت، آج، لب، مر، شعرانی: ظاهر. (۴). مج، مت، وز: بتراشیدی. (۵). آج، لب: ببر. (۶). سوره مریم (۱۹) آیه ۴۲. (۷). مج، مت، وز: غنای. (۸). مج، مت، وز، مر: نکند. (۹). مت: جمادی. صفحه : ۳۴۲ أبان الشیء و ابنته انا. اینکه جا لازم است و المعنی ضلال ظاهر و صنم از بتان آن باشد که مصوّر باشد به صورت آدمی. وَ کَذلِکَ نُرِی، و همچنین باز نمودیم ابراهیم را ملکوت آسمان و زمین، یعنی چنان که بیان کردیم ابراهیم را و باز نمودیم و تعریف کردیم به ادلّه ضلال آزر و فساد عبادت اصنام. همچنین باز نمودیم او را ملکوت آسمان و زمین تا به آن تعریف و اعلام از بتان تبرّا کند«۱» و به اینکه اعلام به ما تولّا کرد. وجه تشبیه در «کذلک» آن«۲» است. و ملکوت، ملک باشد برای مبالغه «واو» و «تا» در او زیاده کردند چنان که رهبوت و رحموت و جبروت و وزنه فعلوت، و در مثل هست: «رهبوت خیر من رحموت، یعنی آن که مردم از تو ترسند به از آن باشد که بر تو ببخشایند. اینکه قول زجّاج و کسائی است، و انشد الکسائی:«۳» شرّ الرّجال الخالب الخلبوت عکرمه گفت: اینکه لغت نبط است و اگر چنین باشد اتّفاق لغتین باشد. ضحّاک گفت: ملکوت السموات و الارض خلقها، و اینکه قول عبد اللّه عباس است و مجاهد و سعید جبیر گفتند: آیاتهما، آیات آسمان و زمین. و آن، آن است که در اخبار آمد که: خدای تعالی ابراهیم را بر صحرا بداشت و حجاب برگرفت از پیش او«۴» درهای آسمان برگشاد تا به زیر عرش به«۵» او نمود [و جای او در بهشت با او نمود و حجاب زمینها برداشت و از زمین اوّل تا زمین هفتم با او نمود]«۶» تا او عجایب آسمان و زمین بدید. در خبر می‌آید که: یک روز بر خاطر ابراهیم گذشت«۷» که من رحیم‌تر اهل زمانه‌ام بر اهل زمین. حق تعالی او را رفع کرد و بر هوا برد و بر اعمال بعضی خلایق مطّلع کرد، دعا کرد بر ایشان«۸» گفت: اللّهمّ دمّر علیهم ، خدای تعالی گفت یا ابراهیم ---------------------------------- (۱). مج، مت، وز، آج، لب، بم، مل، مر: تبرّا کرد. (۲). مج، مت، وز، مل، لت، مر: اینکه. (۳). مج، مت شعر. (۴). اساس، آف، آن: و، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۵). مج، مت، وز، مل، لت، مر: با، آج، لب: بدو (۶). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). اساس: گزشت، مج، مت، وز، لت: بگذشت. (۸). مج، مت، وز، لت و. صفحه : ۳۴۳ آن رحمت کجا شد که تو را بود بر خلقان! انا ارحم بعبادی منک و من غیرک. قیس بن ابی حازم [۸۶- ر]

روایت کرد از امیر المؤمنین- علیه السّلام- از رسول- صلّی اللّه علیه و آله- که چون خدای تعالی ملکوت آسمان و زمین با«۱» ابراهیم نمود او را بر خلایق اطّلاعی افتاد«۲» مردی بر معصیتی دید بر او دعا کرد به هلاک«۳». خدای تعالی او را هلاک کرد دیگری را دید«۴» بر معصیتی بر او دعا کرد خدای تعالی گفت: یا ابراهیم، رها کن که تو مردی«۵» مستجاب الدّعوه‌ای، و کار اینکه بندگان با من از سه وجه بیرون نیست: إمّا توبه کنند، من [از]«۶» ایشان قبول کنم و إمّا از نسل ایشان مرا بندگانی مسبّح مقدّس باشند و امّا با پیش من آیند به قیامت من اگر خواهم عفو کنم ایشان را به فضل یا عقوبت کنم به عدل، ابراهیم نیز دعا نکرد بر ایشان. ضحّاک گفت: ملکوت السّموات، ماه و آفتاب و ستاره بود. قتاده گفت: ملکوت آسمان و زمین آن که با ابراهیم نمود که او از غار برون آمد- چنان که قصّه آن پس از اینکه بیاید- ان شاء اللّه و در آسمان نگرید ملکوت آسمان و زمین از ماه و آفتاب و ستاره و ملکوت زمین بدید از کوه و آب و درختان و نبات. وَ لِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ، [عطف است بر محذوفی و التقدیر و اریناه ملکوت السّموات و الارض لیستدلّ بها علی اللّه و لیکون من المؤقنین]«۷» ما«۸» ابراهیم را ملکوت آسمان و زمین باز نمودیم تا مستدلّ شود به آن بر خدای تعالی و از جمله موقنان و عالمان باشد. اگر گویند: بر اینکه اقوال که گفتی، چگونه کرده باشد خدای را در نمودن با او! اگر حجابها بردارد- چنان که عبارات مفسّران است- باید که دیگران ببینند. دگر آن که بعد مفرط پیش شما مانع است، جواب از اینکه چیست! گوییم جواب از اینکه آن است که: ممتنع نبود که خدای تعالی خروقی پدید آرد در«۹» آسمانها و زمینها و او را ---------------------------------- (۱). آج، لب: به. (۲). مج، مت، وز: بیوفتاد، مل: بیفتاد. (۳). آج، لب او. (۴). مج، مت، وز، مل: بدید. (۵). آج، لب: مرد. (۶). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه‌ها افزوده شد. (۷). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد. (۸). مج، مت، وز: با. (۹). مج، وز، مت: که. صفحه : ۳۴۴ شعاعی قوی کند تا به قوّت شعاع از آن خروق نگاه کند«۱» و ببینند. نبینی که احوال بینندگان در بعد مفرط مختلف بود، بعضی از دور چیزها بینند و بعضی نبینند، و بعضی [از آن]«۲» دورتر بینند و بعضی از نزدیک دشخوار«۳» بینند، و مرجع [اینکه]«۴» اختلاف با اختلاف شعاع است در قلّت و کثرت، و از اینکه جاست که یکی از مادر در مرگ ملایکه را بیند بالطافتشان به قوّت شعاع. قوله: فَلَمّا جَنَّ عَلَیْهِ اللَّیْلُ رَأی کَوْکَباً، علما خلاف کردند در مولد ابراهیم- علیه السّلام- بعضی گفتند: مولد او به سوس بود از زمین اهواز، و بعضی گفتند: به زمین بابل بود به دهی که آن را کوثی گویند، و بعضی گفتند: به حدود کسکر«۵» بود، و بعضی گفتند: به زمینی که نمرود در او پادشاه بود، و بعضی دگر گفتند: به حرّان بود و پدرش با زمین بابل بود. و عامّه علما بر آنند که ابراهیم- علیه السّلام- در روزگار نمرود بن کنعان زاد، و از میان مولد او و طوفان نوح هزار سال بود و دویست و شصت و سه سال، و از مولد او [تا]«۶» به خلق آدم سه هزار سال بود و سیصد و سی و هفت سال، و نمرود از فرزندان سام بن نوح بود، و هو نمرود بن کنعان بن سنخار بن کوش بن سام بن نوح، و گفته‌اند: بر همه زمین مالک شد. و در خبر است که: چهار کس بر همه زمین مالک شدند، دو مؤمن [و]«۷» دو کافر، امّا دو مؤمن: یکی سلیمان بود و یکی ذو القرنین، و امّا دو کافر: یکی نمرود بود و یکی بخت نصّر. و نمرود اوّل کس«۸» بود که تاج بر سر نهاد و در زمین تجبّر کرد و خلق را با عبادت خود خواند، و او را کاهنان و منجّمان بودند او را گفتند: در اینکه سال مولودی بزاید که دین اهل زمین بگرداند و ملک تو بر دست او بشود، و هلاک تو بر دست او باشد. و بعضی دگر گفتند: اینکه کسانی گفتند که کتب انبیای پیشین خوانده بودند و ---------------------------------- (۱). مج، وز، مت: ندارد. [.....]

(۷- ۶- ۴- ۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد. (۳). اساس، آج، لب، آن: دشوار، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۵). مج، وز، مت، آج، لب مر: کشکر. (۸). مج، وز، مت: کسی. صفحه : ۳۴۵ در آن جا یافته بودند اینکه معنی. سدّی گفت: نمرود شبی در خواب دید که ستاره«۱» بر آمد و چندان«۲» نور از او بتافت که روشنایی«۳» [۸۶- پ]

آفتاب و ماه را غلبه کرد«۴» تا در او هیچ نور نماند«۵»، او بترسید و از خواب درآمد. معبّران [را]«۶» و کهنه را بخواند و اینکه خواب از ایشان بپرسید. ایشان گفتند: اینکه خواب دلیل کند بر آن که در زمین تو امسال مولودی بزاید که ملك تو بر دست او بشود و هلاك تو و خانه توبه او«۷» باشد. نمرود بفرمود تا هر کودکی که آن سال بزاد او را بکشتند و بفرمود تا زنان آبستن را موکّل برکردند تا چون بزادند کودکانشان را بکشتند، و بفرمود تا زنان را از مردان جدا کردند و موکّلان بر ایشان گماشت«۸» و هیچ رها نکرد که مردی با زنی خلوت کند«۹». محمّد بن اسحاق گفت: مادر ابراهیم- علیه السّلام- بالغ«۱۰» نبود مبلغ آنان که ایشان را حمل باشد، پدر ابراهیم با او مواقعه کرد بار برگرفت، کس بر او وهم نبرد برای صغر سنّش تا ابراهیم را بزاد در خفیه. سدّی گفت: نمرود در اینکه وقت که اینکه حدیث شنید، از شهر برون«۱۱» آمد و لشکرگاه بزد و بفرمود تا مردان همه از شهرها برون«۱۲» آمدند و با او بر صحرا فرود آمدند و هیچ کس را رها نکرد که با شهر شود، و پدر ابراهیم از جمله مقرّبان نمرود بود و به محلّ اعتماد بود. روزی نمرود را حاجتی افتاد به شهر، بر هیچ کس اعتماد نداشت که او را به شهر فرستد جز بر پدر ابراهیم. او را بخواند و وصیّت کرد و با او عهد کرد که به شهر رود و آن کار بکند و به خانه نرود و با اهل خود مواقعه نکند. او گفت: ایمن باش که اینکه معنی نباشد. به شهر رفت و آن کار بکرد، آنگه با خود گفت: اگر بروم نگاهی -------------------------------- (۱). وز، لت: ستاره/ ستاره‌ای. (۲). اساس: چندان، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۳). وز: روشنای. (۴). مج، وز، مت، لت: روشنای آفتاب را غلبه کرد و روشنایی ماه را. (۵). مج، وز، مت، لت، مر: تا هیچ دو را نور نماند، که بر اساس مرجّح می‌نماید. (۶). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۷). مج، وز، مت: با او. (۸). اساس: گماشت، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۹). مج، وز: خلوت کرد. (۱۰). آج، لب: بالغه. [.....]

(۱۲- ۱۱). مج، وز، مت، آج، لب، لت: بیرون. صفحه : ۳۴۶ کنم تا احوال خانه چیست و برگردم. چون به خانه آمد و مادر ابراهیم را بدید و پرسید«۱»، مالك نبود. نتوانست جز که مواقعه کند«۲»، مواقعه کرد و او به ابراهیم بار برگرفت و پوشیده همی داشت. چون مادر ابراهیم بار برگرفت، کاهنان- علی ما جاء فی الأخبار نمرود را گفتند: اینکه مولود امشب مادر او بار«۳» برگرفت. چون وقت وضع بود، مادر ابراهیم در شب به صحرا برون شد و بار بنهاد و ابراهیم را در خرقه پیچید«۴» و در شکافی نهاد در کوه و سنگی در پیش او نهاد و بیامد و پدر ابراهیم را خبر داد. آن جماعت نمرود را گفتند: آن مولود دوش از مادر بزاد. اگر اینکه«۵» روایت درست بود، اینکه گویندگان اینکه«۶» علم از کتب پیغامبران اوایل شناخته باشند، و الّا در نجوم و کهانت اینکه معنی نباشد. مادر ابراهیم در شبانه روزی«۷» یک بار بیامدی و او را شیر دادی و بازگشتی. سدّی گفت: چون حمل بر مادر ابراهیم پدید آمد«۸»، او را فرمود تا برگرفتند و به زمینی بردند میان کوفه و بصره و در سردابی پنهان کرد او را و آنچه بایست از طعام و شراب معد کرد بنزدیک او تا بار بنهاد آن جا. و محمّد بن اسحاق گفت: مادر، ابراهیم را بزاد«۹» و او را در غاری برد«۱۰» بر کوهی و بر آن جا بنهاد و سنگ در در غار نهاد، و هر وقت بیامدی و او را شیر دادی و تعهّد کردی و از پدر پنهان کرد، و پدرش را گفت: من کودکی مرده بزادم و آنجا دفن کردم. پدر طمع برداشت و او را به راست داشت«۱۱» در آن. و ابراهیم را خدای تعالی می‌پرورد در آن غار، تا یک ماهه«۱۲» چون یک ساله، و -------------------------------- (۱). لت: بپرسید. (۲). مج، وز، مت،

لت: کرد. (۳). مج، وز، مت: بار به او، لت: به او بار. (۴). مج، وز، مت: پخت. (۵). آج، لب خبر و. (۶). مج، مت: آن. (۷). آج، لب، لت: شبانروزی. (۸). آج، لب: پیدا شد. (۹). مج، مت: مادر ابراهیم زاد، وز، لت: مادر به ابراهیم بزاد. (۱۰). اساس و، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۱۱). مت: بداشت. (۱۲). اساس شد، که بعدا کلمه خط خورده است. صفحه : ۳۴۷ یک ساله چون ده ساله. چون پنج سال بر آمد به شکل مردی شد. او پدر [را]«۱» بگفت پدر بیامد و او را بدید و شادمانه شد. ابو روق گفت: چون مادر او را بزاد در غار و پنهان کرد، هر وقت [که]«۲» بیامدی او را یافتی که انگشتان خود می‌مکیدی. یک بار گفت: من بنگرم تا اینکه کودک از اینکه انگشتان چه می‌مکد، انگشتان او بمکید در یکی آب بود و در یکی شیر و در یکی خرما و در [۸۷- ر]

یکی گاو روغن، تا آنگاه که ببالید و بزرگ شد. یک روز مادر پیش او بود، مادر را گفت: من ربّی، خدای من کیست! گفت: من. گفت: خدای تو کیست! گفت: پدرت. گفت: خدای پدرم کیست! گفت: [من]«۳» ندانم، پدرت داند. بیامد و پدرش را خبر داد. پدر بیامد و فرزند را بدید. ابراهیم- علیه السّلام- گفت«۴»: یا پدر؟ خدای من کیست! گفت: مادرت. گفت: خدای مادرم کیست! گفت: منم، گفت: خدای تو کیست! گفت: نمرود، گفت«۵»: نمرود کیست! گفت: پادشاهی است، گفت: همچون ماست! گفت: بلی، گفت: خدای او کیست! گفت خاموش. آنگه از آن غار او را برون«۶» آوردند در آخر روز آفتاب فرو شده گاو و گوسبند«۷» و شتر دید روی با شهر نهاد«۸» گفت پدر، اینکه چیست! گفت اینکه گاو و گوسبند«۹» و شتر است گفت لا بدّ اینکه را چاره نیست از آن که«۱۰» خالقی و آفریدگاری و روزی دهنده«۱۱» باشد و آفریننده اینان و روزی دهنده آن است که چندین سال [در اینکه غار]«۱۲» مرا از انگشتان من روزی داد. ایشان در اینکه حال بودند شب درآمد و ستاره«۱۳» برآمد، او برنگرید آسمان دید و ستارگان و پیش از آن ندیده بود. ستاره بزرگ روشن دید گفتند: زهره بود، و گفتند: مشتری بود، گفت: هذا رَبِّی، فذلک قوله: فَلَمّا جَنَّ عَلَیهِ اللَّیلُ، یقال: جنّ اللّیل و اجنّه اللّیل، کما یقال: ذهب به و اذهبه و دخل به الدّار و «ادخله»، -- (۱۲- ۳- ۲- ۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. [.....]

(۴). مج، وز، مت: او را گفت. (۵). اساس خدای، با توجّه به مج، وز زاید می‌نماید. (۶). مج، وز، مت، آج، لب: بیرون. (۹- ۷). مج، وز: گوسپند، مت، آج، لب، آف: گوسفند. (۸). مج، وز، مت، آج، لب، لت: نهاده. (۱۰). مج، وز، مت: کس. (۱۱). آج، لب: دهنده‌ای. (۱۳). مج، وز، مت: ستارگان. صفحه : ۳۴۸ فعل او لازم باشد تعدّیش یا به همزه کنند یا به حروف جرّ، و الجنّ السّتر، و الاجنان الإظلام، و الجنون ستر العلّة العقل، و الجنّة البستان الکثیر الشّجر سمّی بذلک لسترها الارض و الجنّة و المجنّ التّرس الواسع لستره الرّجل و الجنّة الجنّ و الجنّة الجنون ایضا و الجنین الولد فی بطن امّه لاستتاره به، فعیل«۱» به معنی مفعول چنان که بینی اصل، کلمه ستر است و مرجع اینکه جمله با یک اصل که آن جنّ است و هو السّتر. رَأی کَوکَباً، بعضی گفتند: کوکبا من الکواکب، ستاره دید از جمله ستارگان و بعضی گفتند: ستاره بود که مزیّت داشت در روشنایی بر دیگران چون زهره و مشتری. و بعضی دگر مفسّران گفتند: اینکه سخن آنگه گفت که در میان مردمان آمد و با مردمان اختلاط کرد و بعضی مردم را دید که ستاره می‌پرستیدند اینکه برای آن گفت: قالَ هذا رَبِّی. اهل علم در آن«۲» خلاف کردند و آن که مورد معنی او چیست! آنچه معتمد است آن است که: ابراهیم- علیه السّلام- اینکه سخن در زمان مهلت نظر گفت و آنگه که خدای را نشناخت و نظر نکرده بود برای آن که ممکن نیست که توان گفتن که خدای تعالی ابراهیم را عارف آفرید به خود با«۳» علم ضروری در او آفرید به خود و صفات خود، لا بد باشد از آن که او اکتساب علم کرده باشد به نظر، و حالت ناظران حالت مجوّزان و شاکّان باشد. پس ابراهیم- علیه السّلام- اینکه که گفت نه بر سبیل خبر گفت، بل بر سبیل«۴» فرض و تقدیر گفت، چنان که یکی از ما چون نظر کند در حدوث

اجسام فرض و تقدیر کند که قدیم است و گوید: «هب انّها قدیمهٔ» تا بنگرد تا به چه ادا خواهد کردن نظر او، چون نظر او در قدمش ادا کنـد به فساد، از آن رجوع کنـد به دلیل و به طریق قسـمت بدانـد که چون قدیم نباشد لا بد محدث باشد. ابراهیم- علیه السّـلام- همچنین بر سبیـل فرض گفت: هـذا رَبِّی تا بنگرد تا مؤدّی«۵» است با چه! چون افول و غروبش پدیـد آمـد و غایب شد بدانست، که آنچه حضـور و -------------------------------- (۱). اسـاس: فعل، با توجّه به مـج و مفهوم عبارت تصـحیح شـد. (۲). مـج، وز، مت: اینکه. (۳). مـج، وز، مت: تـا، آج، لب، لت: یـا . (۴). مـج، وز، مت: طریق. (۵). اسـاس: موردی، با توجّه به مج تصحیح شد. صفحه : ۳۴۹ غیبت بر او روا باشد او خدای«۱» را نشاید چه آن از علامات حدوث«۲» بود و محدث را محدث باید و او نیز محتـاج باشـد به محـدثی، چـون مـاه بر آمـد و مـاه از سـتاره روشـنتر و بزرگـتر بود گفت هـذا رَبِّی هم بر اینکه وجه فارضـا و لا مخبرا«۳» قاطعا. فَلَمّا أَفَلَ، چون او نیز فرو شد، گفت«۴»: اینکه هم«۵» صلاحیت الهیّت ندارد اینکه جا استغاثه [۸۷- پ]

کرد به خـدای و از او طلب توفیق و لطف کرد به اوّل گفت: لا أُحِبُّ الآفِلِینَ، چون علامت حدث دید بدانست که او اله نیست چون ماه را در جرم و نور و عظم بیش از او دیـد، گفت: تا بنگرم تا او«۶» چیست چون هم به علّت او معلّـل بود و به درد او گرفتار، گفت اینکه کـار بیش از اینکه است دلیـل دو شـد و آنچه مظنـون و متـوهّم بـود از حـدّ صـلاحیت به در«۷» آمـد به هر حـال بجز از اینکه چیزها«۸» الهی است و خـدایی«۹» کـه پروردگـار مـن است و من جز از او بـدو نرسم بـدو التجـا کرد و از او یـاری خـواست و طلب هـدایت و توفیق از او کرد، گفت: لَمِ یَهـدِنِی رَبِّی، اگر خـدای من مرا«۱۰» با خود گذارد«۱۱» من از خویشـتن نخیزم و اگر مرا«۱۲» هدایت و«۱۳» لطف و ارشاد توفیق و اعـداد تمکین و موادّ الطاف یاری ندهـد من فرو مانم و اینکه میـدان بسر نبرم و از اینکه بیابان جان به کناره نبرم«۱۴». در اینکه بود که سرهنگ و قاید خسرو سیّارگان که صبح صادق است از مطلع خود سر برآورد گفت: اینکه حاجب و پیشرو نورانی باشد که نور او از همه بیشتر بود. چون نگاه کرد بر اثر آن سپر زرّین از فلک خود سـر برآورد و روی زمین را به نور خود منوّر کرد بر هر جای«۱۵» و خطّه و بقعه بتافت و هر جزوی از اجزای عالم از او نصیبی -------------------------------- (۱). وز: خدایی. [.....]

(۲). مـج، وز، مت: حدث. (۳). اساس، لب، بم، آف، آن: مقـدارا، با توجّه به مج تصـحیح شد. (۴). مـج، وز، مت، آج، لب او. (۵). آج، لب: ابراهیم. (۶). مج، وز، مت، لت: اینکه. (۷). آن: دار. (۸). مج، مت: خبرها. (۹). مج، وز، مت، لب: خدای. (۱۰). آج، لب: مرا به من. (۱۱). آن: گزارد. (۱۲). مـج، وز، مت، لت به. (۱۳). مـج، وز، مت، لت: ندارد. (۱۴). مـج، وز، مت، لت: نیفکنم. (۱۵). وز: جایی. [.....]

صفحه : ۳۵۰ یـافت، به جرم از همه مهتر«۱» و به نـور از همه بیشتـر و به قـدر از همه بلنـدتر، گفت: تـا به«۲» اینکه نیز«۳» دستی بر آزمایم«۴» تا اینکه چه ذوق دارد هـذا رَبِّی هـذا أَکبَرُ، برای آن گفت «هذا» اگر چه آفتاب مؤنّث است- که هنوز او را نشـناخت، چه اگر او را شـناختی نگفتی «هـذا ربّی» آن خواست که هـذا الطّالع ربّی، اینکه بر آینده«۵»، خـدای من است چون او نیز فرو شد و کبر جرم و علوّ قـدر، او را حمایت نکرد از اینکه آفت بـدانست که هر چه از جنس او باشـد از شـکل او باشـد مثل او باشـد از همه روی برگردانیـد و گفت: من بیزارم از هر چه مشرکان آن را بـدون او می‌پرسـتند از همه تبرّا کرد، اینکه وجهی است در جواب آن کس که سؤال کنـد که: شایـد که ابراهیم- علیه السّـلام- به الهیّت کواکب گویـد. جواب دیگر از او آن است که ابراهیم- علیه السّـلام- اینکه بر وجه تهکّم و سخریّه گفت بر آنـان که سـتاره پرست بودنـد و خواست تـا ایشـان را تنبیه کنـد بر اعتقاد جهلشان و به ایشان نمایـد نقص و عیب معبودانشان«۶»، گفت: هـذا ربّی بزعمکم، چنـان که یکی از مـا مجسّم را گویـد بر اینکه وجه: هـذا ربّه یجیء و

یـذهب و یتحرّك و یسکن، اینکه خـدای«۷» نگر کـه اینـان گرفتهانـد کـه بیایـد و بشـود و برخیزد و بنشـیند، یعنی او به زعم ایشـان خـداست، و اینکه وصف برای تنبیه کند ایشان را بر جهل و خطای ایشان. و مانند آن است که در خبر آوردند که: یکی از حواریّان عیسـی برسـید به جایی که بت پرستان بودند، خواست تا ایشان را دعوت کند و از آن منع کند دانست که آن حب نشود و تربیت بر تقلیـد ایشان را رها نکنـد تا از او قبول کننـد، بیامد و ایشان را گفت: اینکه معبودان شـماااند اینان را نکو پرستی«۸» و اجتهاد کنی«۹» در عبادت اینان تا به وقت درمانـد گی شـما را فریاد رسـند، ایشان گفتند: اینکه نکو مردی است که ما را نصیحت می کند و وصیّت می کنـد به حسن عبادت معبودان ما. ------------------------------ (۱). مج، مت، آن: بهتر. (۲). مج، وز، مت، لت: با. (۳). مج، مت، وز هم. (۴). آج، لب: بیازمایم. (۵). مج، وز، مت، لت: برآمده. (۶). مج، وز، مت، آج، لب، لت، آن: ایشان. (۷). وز: خدایی. (۸). مـج، وز، مت، آج، لب، آف، آن: پرستیـد. (۹). مـج، وز، مت، آج، لب: آف، آن: کنید. صـفحه : ۳۵۱ اقبال کردند بر آن کار بس بر نیامد که ایشان را نکبتی پیش آمد بر او آمدند و او را گفتند: ما را کاری پیش آمد [۸۸- ر]

سخت، او گفت: وقت آن است که اینکه خدایان شـما، شما را فریاد رسند و آن«۱» عبادتهای گران که شـما کرده اینان را به بر آید شمـا را، جمع شوی و اینکه معبودان خود را بخوانی و تضـرّع و زاری کنی تـا اینکه آفت از شـما بگرداننـد. ایشـان حریص شدنـد و بیامدند و عبادت بیفزودند و تضرّع«۲» زیادت کردنـد هیـچ سود نداشت و اجابت نیامد بر او آمدند و در او بنالیدند او چون دید که وقت آن است که سـخن او مؤثّر بود، گفت: ای ابلهـان و کم دانان نمیدانی«۳» که ایشان نشـنوند و نبینند و ندانند و نتوانند، و نه بر سود قادراند و نه بر صرف زیان توانایی دارند. بروید و ابلهی مکنید که ما را و شما [را]«۴» خدایی هست توانا و دانا و بینا و شنوا که چون بخوانیش بشـنود و چون بخواهی بدهـد، غنی است و حاجت بر او روا نیست بیاییـد تا به درگاه او شویم«۵» و او را بخوانیم که اینکه بلیّه و آفت جز او صـرف نکنـد. گفتند ما ندانیم، تو او را بخوان تا ما تو را متابعت کنیم او دعا کرد خدای تعالی اجابت کرد و آن بلا از ایشان بگردانیـد ایشان بجمله ایمان آوردنـد. و غرض از اینکه خبر آوردن آن بود که قصد او در تحریص ایشان بر عیادت اصـنام آن بود تا نقص و عجز ایشان به آن قوم نمایـد تا ایشان از آن باز آینـد و توبه کننـد و غرض او درست بود و مقصود حاصـل شـد، و همچنین غرض ابراهیم- علیه السّـلام- آن بود که ایشـان را تنبیه کنـد بر خطـا و جهـل ایشان در اعتقادشان، و مثل اینکه قوله تعـالی: وَ انظُر إِلی إِلهِـکَ الَّذِی ظَلتَ عَلَیهِ عاکِفاً«۶»، در قصّه موسـی و سـامری، و مقصـود آن اسـت کـه الی الهـک فی ظنّـک و اعتقـادک و عنـدک و مثله قول الخزنـهٔ للکـافرین فی النّار: ذُق إِنَّکَ أَنتَ العَزِیزُ الکَرِیمُ«۷»، اینکه عـذاب بچش که تـو مردی عزیز و کریمی یعنی بنزدیک خود نه آن که او در دوزخ عزیز و کریم باشد. و بعضـی متکلّمان در اینکه آیت اینکه وجه را که ما گفتیم دو وجه کردنـد: یکی را ------------------------------ (۱). مـج، وز، مـت: از، لت: اینکه. (۲). مـج، وز، مت، لت لابه. (۳). مج، وز، مت، آج، لب، آف، آن: نمیدانید. (۴). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد. (۵). آج، لب: بشویم. [.....]

(۶). سـوره طه (۲۰) آیه ۹۷. (۷). سوره دخان (۴۴) آیه ۴۹. صفحه : ۳۵۲ طریقه تنبیه بر خطای قوم تفسیر دادنـد، و یکی گفتند بر وجه تهکّم و سـخریّت است- چنـان که اینکه نظایر که آوردیم، و اینکه هم دور نیست که حمل کننـد مورد آیت را اعنی قوله: هـذا رَبِّی، یـک بـار به تنبیه بر خطـای قوم تـا متنبّه شونـد بر خطای خود و واقف شونـد بر آن، و یک بار بر وجه تهکّم و سـخریّت، یعنی عنـدکم و فی ظنّکم. وجه چهـارم در آیت جواب سایل آن است که: اینکه اسـتفهام است خبر نیست، و معنی اسـتفهام تقریر و تقریع باشد و همزه استفهام بیفگند از او و عرب همزه استفهام بیفگنند«۱» در بسیاری مواضع، نبینی که در اشعار ایشان از اینکه بسیار است منها قول الاخطل«۲»: کـذّبتک عینـک ام رأیت بواسـط غلس الظّلام من الرّبا خیالا و قال آخر«۳»: لعمرک مـا ادری و ان کنت داریا بسبع رمین الجمر ام بثمان و قال اوس بن حجر«۴»: لعمرک ما ادری و ان کنت داریا شـعیب بن سهم ام شعیب بن منقر و قال إبن ابی

ربیعة: ثمّ قالوا تحبّها قلت بهرا عدد«۵» القطر و الحصی و التّراب و اینکه جواب معتمد نیست برای آن که عرب حرف استفهام آن جا بیفگنند«۶» که در کلام عوضی باشد از او که بر او دلیل کند، چه اگر نه چنین باشد استفهام به خبر ملتبس شود و فرق نتواند کردن. پس هر کجا در کلام عوضی باشد از او که دلیل حذف [۸۸- پ]

کند حذف کنند تعویلا علیه، و آن جا که نباشد نکنند نبینی که اینکه ابیات که آورد «ام»«۷» در اوست که معادل همزه استفهام باشد، چنان که: زید ------------------------------- (۱). لت، آن: بیفگند. (۲). مج، مت، وز شعر. (۴- ۳). اساس: کذّبتکم، با توجّه به مج تصحیح شد. (۵). اساس: الظفر، با توجّه به مج تصحیح شد. (۶). آن بیفگند. (۷). اساس: آوردم، با توجّه به سیاق عبارات از چاپ مرحوم شعرانی (۴/ ۴۷۰) تصحیح شد، آج: در او «أم» است. صفحه : ۳۵۳ عندك ام عمرو. و به هر حال دانند که مراد آن است که: أ زید عندك ام عمرو، برای ام عمر و چون گویند زید عندك و دعوی کند آنگه که استفهام خواستم و همزه نیارد و «أم» نیارد که عوض باشد محال باشد و از کلام او را استفهام ندانند، بل از او فهم جز خبر نکنند. امّا بیت عمرو بن ابی ربیعه چنان که خالی است از حرف استفهام و عوض«۱» لا جرم نگویم که استفهام است، بل گویم خبر محض است ثمّ قالوا: ایشان گفتند و خبر دادند که تو او را دوست داری من تصدیق کردم و اقرار دادم و نپوشیدم، گفتم: بهرا ای بهرنی حبّها بهرا ای غلبنی. امّا آن بیت که جریر طبری در تفسیر برآورد به استشهاد اینکه وجه من قول ابی النّجم«۲»: رفونی و قالوا یا خویلد لا ترع فقلت و انکرت الوجوه هم هم گفت تقدیر آن است که: «أهم هم»، برای آن که انکرت الوجوه که محال باشد که با انکرت الوجوه و با آن که روی ایشان را منکر باشد و نشناسد گوید «هم هم» بر وجه خبر گویم چه«۳» منع از اینکه که اگر روی ایشان بتحقیق نشناسد به و هم و ظنّ و حدس«۴» گوید «هم هم» ایشانند. نبینی که او خایف است و صفت خوف خود می‌کند فی قوله: رفونی ای سکّنونی«۵»، و قالوا: یا خویلد لا ترع، و خایف بد گمان باشد و حزم و احتیاط نگاه دارد اگر چه قوم نه دشمن او باشند او برای حزم بر ایشان حمل کند و گمان برد. و امّا آن که ابو علی گفت در تقویت اینکه وجه که اگر چه در کلام دلیلی نیست بر حذف حرف استفهام، در عقل دلیل هست و دلیل عقل از ادلّه کلام قویتر باشد چیزی نیست اینکه حدیث برای آن که دلیل عقل اگر چه از همه ادلّه که مصاحب کلام بود قویتر باشد دلیل نکند که حرف استفهام باید تا از اینکه کلام محذوف بود که اینکه دعوی کردن ------------------------------- (۱). مج، وز، مت هر دو. (۲). مج، وز، مت شعر. (۳). لت: جز. (۴). مج، وز، مت: حسد. (۵). آن: سکونی. صفحه : ۳۵۴ محال است دلیل عقل دلیل آن کند که ابراهیم- علیه السّلام- از مثل اینکه، معصوم و منزّه بود اگر چنان که هیچ وجه نبودی در تنزیه ابراهیم- علیه السّلام- جز اینکه که یك وجه و اینکه وجه مطّرد نبودی الّا با تقدیر همزه استفهام حکم کردیمی«۱» که چنین است که ابو علی گفت. چون وجه‌های دیگر هست که به آن تنزیه ابراهیم- علیه السّلام- می‌توان کرد از اینکه معنی بی‌تقدیر همزه استفهام و مخالفت عرب در نهاد کلامشان، اینکه حدیث که ابو علی گفت روان نباشد. و در آیت دلیل است بر آن که معارف ضروری نیست، چه اگر ضروری بودی ابراهیم- علیه السّلام- به بدایت کار به هیچ حال شاكّ نبودی در معرفت خدای و محتاج نبودی به آن که معرفت به نظر و استدلال استخراج کند. قوله تعالی: فَلَمّا جَنَّ عَلَیهِ اللَّیلُ بیان کردیم که: «جنّ» ستر باشد و الفاظی که از او مشتق است برای چه آن را «جان» خوانند، و منه الجنان للقلب. و بعضی اهل لغت گفتند: «جنّ» هم لازم است و هم متعدّی، و لغت قرآن بر لزوم است به دلیل آن که به حرف جرّ تعدیه کرد آن را، گفت: جَنَّ عَلَیهِ اللَّیلُ و در شعر هذلیان آمد متعدّی فی قول بعضهم: و لمّا وردت قبیل الکری و قد جنّه السّدف الادهم و قال عبید فیه أیضا: و خرق تصیح البوم«۲» فیه مع الصّدی مخوف اذا ما جنّه اللّیل مرهوب و گفتند: «أجنّ» نیز لازم آمده است فی قول الشّاعر: فلمّا أجنّ اللّیل بتنا کأنّنا علی کثرة الاعداء محترسان أی اظلم، و «جنّه» لغت اسد است و «اجنّه» [۸۹- ر]

لغت تمیم، و امّا أجن«۳» در بیت محتمل است لزوم و تعدیه را. رَأی«۴» رَأی أَیدِیَهُم«۱»، و در سوره یوسف: رَأی قَمِیصَه«۲»، و قوله: رَأی بُرهانَ رَبِّه«۳»، و در طه: رَأی ناراً«۴»، و هم در اینکه جا: و در و النجم: ما رَأی و لَقَد رَأی«۵»، اینکه هفت جایگاه اینان به کسر «را» و اماله همزه خوانند. و علیمی موافقت کرد ایشان را فی «رأی کوکبا» و ابو عمرو جمله را اماله کند و لکن «را» مفتوح گوید، و نافع بین بین خواند اینکه جمله آنگه باشد تا او را ساکنی ملاقی نشود یا به ضمیری نپیوندد، چون به ساکنی پیوندد فی قوله: رَأی القَمَرَ و رَأی الشَّمس«۶» و در سورهٔ النّحل: وَ إِذا رَأَی الَّذِینَ ظَلَمُوا العَذاب«۷»، وَ إِذا رَأَی الَّذِینَ أَشرَکُوا شُرَکاءَهُم«۸»، و در سورهٔ الکهف: وَ رَأَی المُجرِمُونَ النّارَ«۹»، و در احزاب: وَ لَمّا رَأَ المُؤمِنُونَ الأَحزاب«۱۰»، در اینکه مواضع حمزه و خلف و نصیر و ابو بکر الاعشی و برجمی خوانند به کسر «را» و فتح همزه، و باقی قرّاء به فتح «را» و همزه معا. امّا چون متّصل باشد به ضمیری چون «رآه» و «رآک» و «رآها»، حمزه و کسائی و خلف و یحیی کسایی«۱۱» راوی از ابو بکر به کسر «را» و اماله خوانند و ابو عمرو داجونی«۱۲» به فتح «را» و اماله همزه، و باقی قرّاء به فتح «را» و همزه خوانند. و امّا آن که اماله نکرد«۱۳» بر اصل خود رها کرد، چون: دعا و رمی، و امّا آن که اماله کرد«۱۴» گفت: کلمه من ذوات الیاء است«۱۵»، و آن که «را» را مکسور بکرد برای متابعت کسره اماله کرد«۱۶»، [و]«۱۷» آن که «را» مکسور بکرد بی‌اماله گفت: برای آن که فعل از باب فعل یفعل است چون کسره بر عین الفعل پیدا نشد بر «را» افگند که ---------------------------------- (۱). سوره هود (۱۱) آیه ۷۰. (۲). سوره یوسف (۱۲) آیه ۲۸. (۳). سوره یوسف (۱۲) آیه ۲۴. (۴). سوره طه (۲۰) آیه ۱۰. (۵). سوره نجم (۵۳) آیه ۱۱. (۶). سوره نجم (۵۳) آیه ۱۸. (۷). سوره انعام (۶) آیه ۷۸. (۸). سوره نحل (۱۶) آیه ۸۵. (۹). سوره نحل (۱۶) آیه ۸۶. (۱۰). سوره کهف (۱۸) آیه ۵۳. (۱۱). سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۲. [.....]

(۱۲). مج، وز، آج، لت، آن: یحیی و کسائی. (۱۳). اساس، آج، لب، بم، آن: داحونی. (۱۴). مج، وز: بکرد. (۱۵). اساس و همه نسخه بدلها: ذوات الیاست. (۱۶). مج، وز، بم: بکرد. (۱۷). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. صفحه : ۳۵۶ حرفی صحیح بود. و «افول» غروب باشد، یقال: افل یأفل افولا اذا غاب، قال ذو الرّمّهٔ: مصابیح لیست باللّواتی یقودها نجوم و لا بالآفلات الدّوالک و قوله: لَئِن لَم یَهدِنِی، اگر هدایت ندهد مرا خدا. «هدی» در آیت به معنی لطف و توفیق است، نظیره قوله: وَ الَّذِینَ اهتَدَوا زادَهُم هُدی«۱»، أی لطفا، و قوله: إِنِّی بَرِیءٌ مِمّا تُشرِکُون«۲»، «بریء» فعیل باشد به معنی فاعل. مِمّا تُشرِکُونَ، أی ممّا تشرکون به، و قوله: هذا أَکبَرُ، یعنی من الکواکب و القمر و لکن برای دلالت کلام بر او بیفکند. قوله: إِنِّی وَجَّهتُ وَجهِیَ ابراهیم- علیه السّلام- تا از معبودان دیگر تبرّا نکرد، تولّای او به معبود«۳» درست نیامد، و از اینکه جاست که هیچ تولّا بی‌تقدیم تبرّا درست نیاید، نبینی که قدیم- جلّ جلاله- در کلمه توحید مکلّفان را چنین فرمود که بگویند: لا إِلهَ إِلَّا اللّه«۴»، تا نگویند که هیچ معبود بدون او نیست از هر چه گفتند و بر او دعوی الهیّت کردند به نفی جنس چون به «إله»«۵» نفی ره توحید از«۶» خاشاک شرک پاک کرده باشد، آنگه به «إلّا» اثبات الهیّت او کند تا چون او را اثبات کند جز او در الهیّت نباشد، همه خدایان مزوّر از اینکه معنی به در باشند تا توحید تمام بود گفت: روی به خدا کردم که آفریدگار آسمانها و زمین است، یعنی روی عبادت بر وجه اخلاص به خدای آفریدگار آسمانها و زمین کردم. حَنِیفاً، [نصب او بر حال است از «وجّهت» و اینکه حال باشد از فاعل حنیفا]«۷»، أی مستقیما«۸» عادلا، و قیل: مائلا عن الشّرک، و «الحنیف»«۹» من الاضداد، یکون بمعنی المیل و الاستقامهٔ معا. وَ ما أَنَا مِنَ المُشرِکِینَ «ما» نفی است، و من از جمله مشرکان نیستم، و ---------------------------------- (۱). سوره محمّد (۴۷) آیه ۱۷. (۲). سوره انعام (۶) آیه ۷۸. (۳). مج، وز، مت، لت، آن، مر او. (۴). سوره محمّد (۴۷) آیه ۱۹. (۵). آج: لا اله. (۶). آج، لب خاک و. (۷). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۸). مج و. [.....]

(۹). مج، وز، مت، مر: و الحتف. صفحه : ۳۵۷ «من» شاید که تبعیض را باشد و شاید«۱» که تبیین را بود. قوله تعالی: وَ حاجَّهُ قَوْمُهُ محاجّت مخاصمت باشد و حجّت انگیختن بر یکدیگر، یقال: حاججته فحججته، أی ناظرته و جادلته فغلبته، و محاجّه و مجادله ایشان با او آنگه بود که او بر آن بتان [۸۹- پ]

استخفاف کردی و رسن در پای«۲» ایشان بستی و ایشان را در زمین می‌کشیدی«۳» و به در زمین می‌کشیدی«۴» و به کنار آب آوردی و به تهکّم و سخریّت گفتی: آب باز خوری«۵» چنان که در روز کسر اصنام گفت: «ما لکم لا- تأکلون»، ایشان با او خصومت کردند در اینکه معنی، او جواب داد که: أَ تُحاجُّونِّی فِی اللَّهِ، جمله قرّاء خواندند به تشدید نون برای آن که «تحاجّوننی» بوده است ادغام کردند «نون» را در یکدیگر«۶» تا «نونی» مشدّد شد، و اینکه بر اصل خود باشد. و اهل مدینه به تخفیف «نون» خواندند تخفیف را برای آن که «جیم» هم مشدّد بود و یک «نون» بیفگندند، و آن که بیفگنده باشد«۷» نون دوم بود برای تکرار را و تکرار در دوم باشد و تثقیل برای تکرار است و اینکه چنان باشد که «نون» از لیتنی بیفگنند و گویند: «لیتی» چنان که گفت: یتی اصادقه و افقد بعض مالی و بعضی اهل لغت گفتند: حذف اینکه «نون» لغت غطفان است«۸» و بعضی گفتند: «نون» اوّل بیفگندند- چنان که شاعر گفت:«۹» أ بالموت الّذی لا بدّ انّی ملاق لا اباک تخوّفینی«۱۰» و کسائی خواند و عیسی: «هدانی» به«۱۱» اماله، و باقی«۱۲» به تفخیم. حجّت ------------------------------- (۱). مج، مت: نشاید. (۲). مل در گردن و پای. (۴-۳). مج، وز، مت: بستی و او بر زمین کشیدی. (۵). آج، لب: بازخورید. (۶). مج، وز، مت، لت، مر: یک نون را در دیگر. (۷). مل: باشد. (۸). اساس، آج، لب، بم، آف، آن: عطا است، با توجه به مج و دیگر نسخه‌ها، کذا در شعرانی، تبیان تصحیح شد. (۹). مج، وز، مت، مل شعر. (۱۰). اساس، بم، آف، آن: تخوفتنی، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها و کذا شعرانی، تبیان، مجمع البیان تصحیح شد. (۱۱). آن: با. (۱۲). مج، وز، مت، مل، لت، مر قرّا. صفحه : ۳۵۸ کسایی آن است که کلمه از ذوات الیاست. و آنان که به تفخیم خواندند بر اصل خود نهادند. ابراهیم- علیه السّلام- ایشان را جواب داد به صورت استفهام و معنی انکار و تقریع و گفت: أَ تُحاجُّونِّی فِی اللَّهِ، در«۱» باب خدای«۲» با من محاجّه«۳» می‌کنید وَ قَدْ هَدانِ، «واو» حال است و حال حالی که خدای«۴» مرا هدایت داد، و هدایت آن جا لطف است همچنان که در آیت اوّل گفتیم، یعنی با من الطافی کرد که من به ایمان نزدیک شدم. و شاید که مراد بیان ادلّه باشد یعنی ادلّه بر من عرض کرد من قوله: وَ کَذلِکَ نُرِی إِبْراهِیمَ مَلَکُوتَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ«۵»، که من عند نظر در آن ادلّه مهتدی شدم و « یا » اضافت بیفگند برای اکتفاء به کسر «نون» از او. وَ لا أَخافُ ما تُشْرِکُونَ بِهِ، و من نترسم از اینکه خدایان که شما ایشان را«۶» معبود خود کرده‌اید«۷» بدون خدای برای آن که إمّا بتان جماداتند«۸» که نفع و مضرّتی نتوانند کردن و إمّا ستارگانی‌اند که ایشان را در ما اثری نباشد و من به دلیل افول و غروب ایشان بدانستم که محدثانند و مخلوق. و «ما» موصوله است به معنی الّذی و الّتی، أی الأصنام الّتی او النجوم الّتی تجعلونها شرکاء له برای آن که از ایشان جای خوف نیست. إِلَّا أَنْ یَشاءَ رَبِّی شَیْئاً، مگر که خدای من چیزی خواهد. در اینکه دو قول گفتند: یکی آن که الّا که خدای من خواهد که ایشان را حیات در آفرینند و قدرت، و ایشان را حیّ و قادر کند و تمکین کند از فعل کردن و مضرّت رسانیدن تا مخوف الجانب شوند و صحّت آن دارند که از جانب ایشان کسی را خوفی باشد، آنگه آن هم به مشیّت و قدرت خدای من باشد. و قول دوم آن است که: الّا ان یشاء ربّی شیئا من السّوء، الّا که خدای به من مکروهی خواهد و چیزی از اینکه معنی چون مرگ و بیماری و درویشی و مانند اینکه و بر اینکه قول استثناء منقطع باشد. ------------------------------- (۱). آج، لب اینکه. (۴- ۲). آج، لب تعالی. [.....]

(۳). مج، وز، مت، مل، لت، مر خصومت. (۵). سوره انعام (۶) آیه ۷۵. (۶). مج، وز، مت، مل، لت، مر به. (۷). اساس: کرده، با توجه به مج تصحیح شد. (۸). وز، مت، آف، لت، آن: جمادانند. صفحه : ۳۵۹ آنگه گفت: وَسِعَ رَبِّی کُلَّ شَیْءٍ عِلْماً، علم خدای من

واسع است و فراخ بر همه چیزی، و معنی آن است که او عـالم است به جمیع معلومـات بر هر وجه که صـحیح باشـد که معلوم بود و معلومات او را نهایتی نیست آنگه ایشان را تحریض کرد بر طریق ملامت و«۱» به لفظ استفهام بر تذکیر و تفکیر«۲» و اندیشه، گفت: خود«۳» هیچ اندیشه نمی‌کنی«۴»، یعنی اگر اندیشه و نظر کنی«۵» بدانی صحّت و صدق آنچه من می‌گویم شما را و دعوت می‌کنم. وَ کَیفَ أَخافُ ما أَشرَکتُم، آنگه گفت هم بر سبیل احتجاج: من [۹۰- ر]

چگونه ترسم از معبودان شـما و آنچه شـما آن را شـریک خدای کرده‌ای و به آن شرک«۶» می‌آری«۷» به خدای«۸» و من بدانسته‌ام که از ایشان هیچ نفعی و ضـرّی نباشد«۹»، شما اولیتری«۱۰» که بترسی«۱۱» از آن که به خدای شرک می‌آری«۱۲». و او خدای قادر و قـاهر است و غالب، و هر چه خواهـد«۱۳» که کنـد او را از آن مانع نباشـد شـما از او و شـرک آوردن به«۱۴» او و انبـاز گرفتن به او«۱۵» چیزهایی را که خـدای با«۱۶» سـلطانی و بیّنتی فرو نفرستاد«۱۷»، نمی‌ترسی«۱۸» من چگونه بترسم. فَأَیُّ الفَرِیقَینِ أَحَقُّ بِالأَمنِ، از ما دو گروه یعنی ما و شـما کـدام گروه اولیترانـد که ایمن باشـند اگر شـما دانی و در آیت دلیل است بر آن که هر که او مـذهبی دارد بی‌حجّت قول او باطل باشـد، لقوله: ما لَم یُنَزِّل بِهِ عَلَیکُم سُلطاناً، و «سـلطان» در قرآن بیشتر به معنی حجّت آمـد، و نیز در آیت دلیـل است: بر بطلاـن قول آنـان که ایشان گفتنـد: مناظره و محاجّه نبایـد کردن برای آن که خـدای تعالی از ابراهیم- علیه السّلام- اینکـه معنی بـاز گفـت و او را به اینکه«۱۹» مـدح کرد. ------------------------------------ (۱). مـج، وز، مت، لت: ندارد. (۲). مج، وز، مت، مل، لت، مر: تذکّر و تفکّر. (۳). مج، وز، مت: چون. (۴). آف: نمی‌کنید. (۶- ۵). مج، وز، مت، مل، آن، مر: شریک. (۱۲- ۷). مج، وز، مت، مل، مر: می‌آرید. (۸). مج، وز، مت: خدایی. (۹). مج، وز، مت: نیاید. (۱۰). مج، وز، مت، مل: اولیتر. [.....]

(۱۱). مـج، وز، مت، آج، لب، مل، آن: بترسید. (۱۳). مـج، وز، مت: ندارد. (۱۵- ۱۴). مـج، وز، مت، مل، با. (۱۶). مج، وز، مت، آج، لب، مل، لت آن. (۱۷). مج، وز، مت: بفرستاد، آن: فرستاد. (۱۸). آج، لب، مل، آف: نمی‌ترسید. (۱۹). آج، لب: بدین. صفحه : ۳۶۰ قوله: الَّذِینَ آمَنُوا وَ لَم یَلبِسُوا إِیمانَهُم بِظُلمٍ، شایـد که اینکه کلامی بود مبتـدا از خدای تعالی و حکایت نباشد از ابراهیم- علیه السّلام- و اینکه قول بیشتر مفسّران است. و بعضـی دگر گفتنـد: هم حکـایت کلاـم ابراهیم است- علیه السّلام- چون او حجّت بر خصم بداشت و صـحّت مذهب و طریقه خود به دلیل روشن کرد اینکه سـخن بگفت«۱»، و معنی آیت آن است که: آنـان که ایمان آرنـد به خـدای تعـالی و پیغامبران و کتابهای او و آنچه واجب است آن را تصـدیق کردن آنگه ایمان خود به ظلم نپوشـند«۲»، یعنی کفر و اینکه قول بیشتر مفسّران است از عبد اللّه عبّاس و سـعید بن المسیّب و قتاده و مجاهد و حمّاد بن زید و جماعتی صحابه چون سلمان و عبد اللّه مسعود و ابو الکعب«۳» و عبد اللّه عبّاس و حذیفهٔ بن الیمان، و رفع کرد عبد اللّه مسعود اینکه حدیث به«۴» رسول- علیه السّلام- و گفت: چون اینکه آیت فرود آمد بر«۵» مسـلمانان، بترسیدند و گفتند: یا رسول اللّه کیست از ما که او بر خود ظالم نیست! پس امن از ما برخاست. رسول- علیه السّلام- گفت: خلاف آن است که شما گمان بردی«۶» اینکه ظلم کفر است، نبینی که خدای تعالی چون حکایت کرد از آن بنده صالح یعنی لقمان: یا بُنَیَّ لا تُشرِک بِاللّهِ إِنَّ الشِّرکَ لَظُلمٌ عَظِیمٌ«۷»، و معتزلیان گفتند: هر کبیره که احبـاط ثواب طاعت کنـد داخل است در اینکه، و هر که چنین باشـد که ایمان دارد و صاحب کبیره بود نه آمن باشـد و نه مهتـدی و گفتنـد: دلیـل بر آن که چنین است آن است که، اگر نه چنین باشـد بایـد که مرتکب کبیره چون ایمان دارد ایمن باشـد و اینکه خلاـف اجمـاع است! جواب از اینکه آن است که گوییم: اینکه آنگاه«۸» باشـد که آیت را بر عموم حمل کننـد و ظلم نفس و ظلم غیر در او آرنـد. فامّا چون به ادلّه عقل و قرآن و اخبار و قول صـحابه و مفسّـران تخصـیص کنند آن را به کفر اینکه لازم نباشد. دگر آن که اینکه قول به دلیل الخطاب باشد برای آن که خدای تعالی گفت: آنان که ایمان آرند و ایمان به ظلم از کفر یا معصیت

بر زعم ایشان باز نپوشند ایشان را امن باشد دلیل نکند که آن ------------------------------ (۱). مج، وز، مت: گفت. (۲). مج، وز، مت: ببوشند. (۳). مج، مت: إبن کعب، وز، مل، مر: ابی الکعب. (۴). مج، وز، مت، مل، مر: بر. (۵). بروی/ برویدد. (۶). مج، مت، لت: چه. (۷). سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۳. [.....]

(۸). مج، وز، مت، لت، مر: آنگه. صفحه : ۳۶۱ که بخلاف اینکه باشد او را امن نباشد که اینکه دلیل الخطاب بود، دلیل الخطاب بنزدیک بیشتر اهل علم باطل است. و از امیر المؤمنین- علیه السّلام- روایت کنند«۱» که: آیت مخصوص است. به ابراهیم- علیه السّلام- و عکرمه گفت: آیت مخصوص است به مهاجران اصحاب رسول. اصمعی گفت که: ظلم بنزدیک عرب وضع الشی فی غیر موضعه باشد، نبینی که شاعر گفت در مدح قومی اینکه قول«۲» [۹۰- پ]: رت الشّقاشق ظلّامون للجزر یعنی اشتر جوان را که بی‌وقت بکشند چون ظلمی باشد، و یقال: ارض مظلومهٔ اذا اخطأها المطر، قال النّابغهٔ«۳»: النّؤی کالحوض بالمظلومهٔ الجلد ای بالأرض«۴» الّتی لا مطر بها برای آن که حوض به زمینی که باران نباشد وضع الشّیء فی غیر موضعه باشد، [حق تعالی گفت:]«۵» ای آنان که ایمان آرند و ایمان خود باز نپوشند به کفر یعنی [ایمان]«۶» آرند و بر او استقامت کنند، چنان که گفت: إِنَّ الَّذِینَ قالُوا رَبُّنَا اللّهُ ثُمَّ استَقامُوا«۷»، ایشان را امن و ایمنی باشد و ایشان مهتدی و راه یافته باشند، نبینی که در آخر آن آیت«۸» هم جزا و پاداشت گفت فی قوله: تَتَنَزَّلُ عَلَیهِمُ المَلائِکَهُ أَلّا تَخافُوا وَ لا تَحزَنُوا«۹»، معنی«۱۰» آن باشد که اولئک لهم الامن و آنگه گفت: أَبشِرُوا بِالجَنَّهِ«۱۱»، معنی آن باشد که: وَ هُم مُهتَدُونَ، ایشان راه یافتگان باشند به ره بهشت. وَ تِلکَ حُجَّتُنا، اشارت است به حجّت متقدّم که در آیت پیشتر«۱۲» برفت از محاجّه او با قوم و غلبه او بر ایشان بحجّت، یقال: هذا حجّهٔ له و هذا حجّهٔ علیه اینکه حجّت اوست، و اینکه حجّت بر اوست یعنی آنچه رفت من قوله: وَ حاجَّهُ قَومُهُ- الایهٔ. ------------------------------ (۱). مج، وز، مت، مل، لت، مر: روایت کردند. (۲). مج، وز، مت: شعر. (۳). مج، وز، مت شعر. (۴). اساس: بای ارض، با توجه به مج تصحیح شد. (۶- ۵). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹- ۷). سوره فصّلت (۴۱) آیه ۳۰. (۸). مج، وز، مت: روایت. (۱۰). مج، وز، مت، لت، مر: به معنی. (۱۱). سوره فصّلت (۴۱) آیه ۳۰. (۱۲). مج، وز، مت، مل، لت، مر: پیشین. صفحه : ۳۶۲ مجاهد گفت حجّت آن است که گفت: الَّذِینَ آمَنُوا وَ لَم یَلبِسُوا إِیمانَهُم بِظُلمٍ، یعنی ما ابراهیم را نصرت کردیم به حجّت و حجّت او بر قوم او ظاهر کردیم و اینکه زیادتی باشد در علم و علم علوّ رتبه«۱» و ارتفاع منزلت آرد، آنگه گفت: نَرفَعُ دَرَجاتٍ مَن نَشاءُ، اهل کوفه و یعقوب خواندند «درجات» به تنوین، باقی بی‌تنوین بر اضافه. آن که بتنوین خواند، «من» در محلّ نصب افگند بوقوع الفعل علیه [و درجات در محلّ نصب بر ظرف و التقدیر نرفع من نشاء درجات و آن که باضافه خواند درجات را مفعول به کرد و من]«۲» در محلّ جرّ افکند باضافت درجات با او. حق تعالی خبر داد از خود که: من آن را که خواهم رفیع گردانم و بلند بر دیگران به درجاتی و منازلی و یا رفیع گردانم درجات و پایه‌های آنان که من خواهم. و اصل درجات در پایه‌های نردبان باشد که بتدریج به«۳» او بر شوند پایه پایه، و «تدریج» از درجه بود و اصل کلمه من درج اذا دب«۴» باشد و درج اذا خرج و مشی و ادراج در نوردیدن«۵» بود برای آن که برود و با سری شود و استدراج طلب الادراج باشد، و منه الدّرج قال اللّه تعالی: سَنَستَدرِجُهُم مِن حَیثُ لا یَعلَمُونَ«۶»، ای نهلکهم«۷». و درج از آن«۸» جاست که آنچه در او بود چون در نوردیده«۹» باشد از صیانت و پوشیدگی، آنگه گفت: بگو که خدای تو ای محمّد حکیم است و محکم کار، آنچه کند نکو کند و به جای خود نهد و داناست آنچه کند و فرماید به حسب مصلحت کند. قوله تعالی: وَ وَهَبنا لَهُ بدادیم ما او را- یعنی ابراهیم را، یقال: وهب«۱۰» الشّیئ لفلان به مفعول اوّل به نفس خود برسد«۱۱» و به دوم به لام نه چون اعطیت که متعدّی ------------------------------ (۱). آج، لب: مرتبه. (۲). اساس: ندارد، با توجه به مج، مت، آج، لب، مل، لب شعرانی افزوده شد. (۳). مج، مت: با. [.....]

(۴). اساس، آج، لب، آف، آن: اذا ادب، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). مج، وز، مت، لت، مر: در بیختن. (۶). سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۲. (۷). اساس، آج، لب، آف، آن: یهلکهم، با توجه به مج تصحیح شد. (۸). مج، وز، مت، مل، لت: اینکه. (۹). مج، وز، مت، لت، مر: در بیخته. (۱۰). مج، وز، مت، مل، لت، مر: وهبت. (۱۱). مج: نرسد. صفحه : ۳۶۳ باشد به نفس خود به دو مفعول، گفت: ما بـداديم ابراهيم را فرزنـدانى از ايشان اسـحاق و او اسـمى است اعجمى لا ينصـرف و سـبب منع صـرف، علميّت است و عجمه، و يعقـوب پسـر اسـحاق كه فرزنـد زاده ابراهيم بود و گفتنـد: براى آنش يعقوب خواندنـد«۱» كـه به عقب عيص زاد، برادر او، و هر دو هم شـكم بودند، و گفتند«۲»: دست در عقب عيص زده بود و درست آن است كه تـازى نيست تا اشـتقاقش طلب كنند بلى«۳» اسـمى اسـت اعجمى براى [آن]«۴» منصـرف نيست. كُلًّا هَدَينا، منصوب است كُلًّا هَدَينا وَ نُوحاً هَدَينا، همچنين گفت [۹۱- ر]: همه را هـدايت داديم و نوح را پيش از ايشان، و قيل، من قبل ابراهيم، چون مضاف اليه از او بر كند بنا كرد او را بر ضم. و «هـدايت» در آيت به معنى بيان و الطاف و توفيق باشـد، و شايـد كه به معنى نبوّت«۵». وَ مِن ذُرِّيَّتِهِ، و از فرزنـدان او. دو قول گفتنـد: يكى آن كه ضـمير عايد است با نوح، براى آن كه در مذكوران كسانى هسـتند كه نه از فرزندان ابراهيم‌اند و آن لوط است كه پسـر خواهرش بود، و گفتنـد: پسـر برادرش و بهرى دگر گفتنـد: راجع است با ابراهيم، و آنچه گفتنـد از حـديث لوط مانع نباشد از اينكه براى آن كـه كلاـم بر تغليب رانـده باشـد و هر دو قـول محتمـل است. و اصـل ذرّيّهٔ فعليّه است من ذرء اللّه الخلـق، أى خلقهم. و از فرزندان او داود بود و پسـرش سـليمان و ايّوب و هو ايّوب بن افرص بن رازح بن روم بن عيصا بن اسـحاق بن ابراهيم، و يوسف پسر يعقوب، و او آن است كه رسول- عليه السّـلام- گفت او را: الكريم بن الكريم بن الكريم، يوسف بن يعقوب بن اسـحاق بن ابراهيم. و موسـى و هـارون پسـران عمران بودنـد و هارون به يك سال از موسـى- عليه السّـلام- مهتر بود. وَ كَذلِكَ نَجزِى المُحسِنِينَ، و ما همچنين پاداشت«۶» دهيم نيكوكاران«۷» را، يعنى چنـان كه ابراهيم را جزا داديم بر توحيـد و ثبـات بر دين و مجاهـده در راه معرفت همچنين فرزندان او را كه به او اقتدا كردند، همچنين پاداشت«۸» دهيم و جمله محسنان را بر احسانى كه كنند. ------------------------------- (۱). مـج، مت، مل، آف: خوانند. (۲). مج: گفته‌اند. (۳). مـج، وز، مت، مل، لت، مر: بل. (۴). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد. (۵). مج، وز، مت، آج، لب، لت بود. (۸- ۶). آف: پاداش. [.....]

(۷). مج، وز، مت، مل، لت، مر: نكوكاران. صـفحه : ۳۶۴ وَ زَكَرِيّا، و هو زكريّا بن اذن«۱» بن كيا و يحيى پسـر او و عيسى پسر مريم ابنت عمران بن هـاشم بن امون بن حرقيـا. و اليـاس، عبـد اللّه بن مسـعود گفت: اليـاس نام ادريس است و او را دو نام بود- چنان كه يعقوب را اسرائيل گفتند، و دگر مفسّران گفتند: الياس از فرزندان هارون بود و هو الياس بن نسر«۲» بن فنحاص بن العيزار بن هارون بن عمران، و اينكه قـول درست‌تر است تـا آيت بر نسق«۳» باشد. آنگه گفت [همه]«۴» از جمله صالحـان و نيكان بودنـد، و در آيت دليل است بر آن كه حسن و حسين از فرزندان رسول«۵» بودند لقوله تعالى: وَ مِن ذُرِّيَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَيمانَ- الى قوله: وَ زَكَرِيّا وَ يَحيى وَ عِيسـى، عيسى را از فرزندان ابراهيم يا نوح خواند«۶» و نسب او با ايشان از جهت مادر پيوست كه او پـدر نداشت. عجب از نواصـب كه ايشان روا دارنـد كه عيسـى پسـر نوح باشـد با چنـد هزار سال كه از ميان ايشان است و زير و بالاى پنجاه پـدر، و روا ندارنـد كه حسن و حسين- عليهما السّلام«۷»- فرزندان پيغمبر باشند و از ميان ايشان و پيغامبر- عليه السّلام- جز فاطمه بنت رسول اللّه نيست؟ و مـذهب شافعى در اينكه آيت«۸» موافق مـذهب مـاست در آن مسأله فقهى كه: اگر مردى وقفى كنـد على اولاـده و اولاد اولاده هل يـدخل فيهم ولـد البنت ام لاـ دختر زاده در آن وقف شود يـا نه! مـذهب اهـل البيت و مـذهب شـافعى آن است كه: داخل باشـد در وقـف، و مـذهب ابو حنيفه آن است كه نباشـد. ابو حنيفه تمسّـك كرد به قول شـاعر كه گفت:«۹» بنونـا بنو ابنائنـا و بناتنا بنوهنّ ابناء الرّجـال الاباعـد و شـافعى تمسّـك كرد بـه اينكه آيت و بقـوله تعـالى: فَقُل تَعـالَوا نَـدعُ أَبناءَنـا وَ أَبنـاءَكُم«۱۰»، و گفـت حجّـت من [قويتر]«۱۱» از دو آيه محكم از حجّت ابو حنيفه از بيتى ------------------------------- (۱). اساس، بم: ادن، مج:

آذر، وز، مت: آذر، با توجه به لت تصحیح شد. (۲). مج، وز، مت: پسر، مر: بسیر، طبری: یسیء، آلوسی، یس، کشف الاسرار: بشر. (۳). مج، وز، لت: فسق. (۴). اساس: نـدارد، با توجّه به مج افزوده شد. (۵). مج، وز، لت، مل، آف، لت، مر علیهما السّلام. (۶). آن: خوانند. (۷). اساس: علیهم السلام، با توجه به مج تصحیح شد. (۸). مج، وز، مت شعر. (۹). مـج، وز، مت، مل، لت، مر: باب. (۱۰). سوره آل عمران (۳) آیه ۶۱. (۱۱). اساس: نـدارد، با توجّه به مـج افزوده شـد، آج، لت: قویتر است. صـفحه : ۳۶۵ مجهول از عربی جاهل. در خبر است که: یک روز مأمون با علیّ بن موسـی الرّضا«۱» نشسـته بود، گفت: یابن رسول اللّه، دلیلی توانی گفتن از کتاب خدای که تو [۹۱- پ]

فرزند پیغامبری«۲» از صـلب او گـفت: بلی«۳»، گفت آیت مبـاهله نخواهم: أَبناءَنـا وَ أَبناءَکُم«۴»، و آیت سـورت انعـام نخواهم: وَ مِن ذُرِّیَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَیمانَ، گفت: آن نیـارم، گفت: چیست! گفت: قـوله تعـالی: حُرِّمَت عَلَیکُم أُمَّهـاتُکُم«۵» وَ حَلائِلُ أَبنـائِکُمُ الَّذِینَ مِن أَصلابِکُم«۸». وَ إِسـماعِیلَ، و نیز از فرزندان ابراهیم اسـماعیل بود. وَ الیَسَعَ، و هو الیسع بن اخطور بن العجوز. حمزه و کسائی و خلف خواندنـد: و الّیسع. بتشدیـد «لام» و فتـح «او» و سـکون « یـا » اینکه جا و در سوره ص، باقی قرّاء به سـکون «لام» و فتـح « یا ». زجّاج گفت: اینکه دو لغت است، ابو علی فارسی«۹» گفت: «الف» و «لام» نه تعریف راست [بل زیادت است برای آن که اسم علم است و عرب جمع نکنـد بین علامتی تعریف فی اسم واحد. و کسائی گفت: «لام» تعریف است]«۱۰» و گفت: اسم «لیسع» بوده است به فتح «لام» و سکون «یاء»، آنگه «لام» تعریف در او بردند الّیسع شد و «لام» در «لام» ادغام کردند مشدّد شد و بنزدیک او اسم بر وزن ------------------------------- (۱). مج، وز، مت، لت، مر: علیه السلام. (۲). لت، مر: اویی. [.....]

(۳). مـج، وز، مت: یکی. (۴). سـوره آل عمران (۳) آیه ۶۱. (۸- ۵). سوره نساء (۴) آیه ۲۳. (۶). مج، وز، مت، مل، لت، مر: پسر زاده. (۷). مج، وز، مت: زندگی. (۹). مج، وز، مت، مل، لت، مر: ابو علی الفارسـی. (۱۰). اساس: نـدارد، با توجّه به مج افزوده شد. صفحه : ۳۶۶ فیعل«۱» باشد، آنگه گفت: اگر اسم «یسع» بودی بر وزن فعل«۲»، «لام» را در او مجال نبودی چنان که در یزید و یشکر نشـود و در یحیی، اصـمعی گفـت: من او را گفتم پس چه گـویی که التّوضـح می‌گوینـد نـوعی سـنگ را و الیعملهٔ النّاقـهٔ القویّهٔ و الیحمد«۳» حیّ من الیمن! گفت: فرو مانـد جواب نـداد. دگر آن که ایشـان یسع نام می‌نهنـد و لیسع نام می‌نهنـد. فرّاء گفت: تشـدید قراءت به اسم اعجمی بهتر«۴» ماند برای آن که ایشان «الف» و «لام» در اسـماء که منصـرف نباشد نبرند الّا در صور ضـرورت شـعر، چنان که گفت:«۵» وجدنا الولید بن الیزید مبارکا شدیدا بأعباء«۶» الخلافهٔ کاهله و گفت: برای آن «الف» و «لام» در یزید برد که در ولید برده بود، و اینکه که فرّاء گفت: چیزی نیست برای آن که جمله اسـماء منصـرف را «لام» تعریف در نشود، نبینی که در أحمر و حمراء می‌شـود، یقـول: مررت بالأـحمر و الحمراء، در یزیـد و یحیی بـه آن نمی‌شـود که اسم علم است و جـواب اصـمعی که گفت کسائی به آن فرو مانـد هم اینکه است که اینکه اسـماء که آورد در هیچ علم نیست از توضح و یعمله و لیکن یسع علم است که اگر تازی است علی قول الکسائیّ و علمیّت تعریف باشـد و «لام» علامت تعریف باشـد. پس جمع کردن میان دو علامت تعریف در یک اسم معنی نـدارد. پس معتمـد آن است که شـیخ ابـو علی گفت. وَ یُونُسَ، هو یونس بن متّی. وَ لُوطاً، هو لوط بن هـاران پسـر برادر ابراهیم بود، و گفتند: پسر خواهرش بود. وَ کُلًّا فَضَّلنا عَلَی العالَمِینَ، و همه را از اینکه پیغامبران«۷»، ما تفضیل دادیم بر جهانیان، یعنی بر اهل زمانه خود هر پیغامبری در روزگار خود به از امّت خود بودند برای آن که نشاید که حکیم تقدّم کند مفضول را بر فاضل که در حکمت زشت باشد، و روا بود ------------------------------- (۱). آج، لت: فیعل. (۲). اساس، بم، آن لاء، با توجه به مـج و دیگر نسـخه‌ها زاید می‌نماید. (۳). اساس: التحمد، با توجه به آن و سـیاق جمله صـحیح شد. (۴). مج، وز، مت، لت: مهتر، مر: بیشتر. (۵). مج، وز، مت شعر. (۶). اساس و دیگر نسخه بدلها با حناء، با توجه به آج و مأخذ شعری تصحیح شد. (۷). مج،

وز، مت، آج، مر: پیغمبران. [.....]

صفحه : ۳۶۷ که در یک روزگار دو پیغامبر و ده پیغامبر و بیشتر و کمتر باشند، و یکی بر یکی مفضّل باشد، نبینی که لوط- علیه السّلام- در روزگار ابراهیم بود و مفضّل نبود بر ابراهیم بل ابراهیم بر او مفضّل بود به اجماع. وَ مِن آبائِهِم، از پدران اینکه پیغامبران [۹۲- ر]. وَ ذُرِّیّاتِهِم، و فرزندان ایشان و برادرانشان، و تقدیر آن است که: و کلّا فضّلنا علی العالمین و فضلنا ایضا من آبائهم و ذرّیّاتهم و اخوانهم علی کثیر من النّاس. و از اینان که ذکر کردیم از خویشان اینکه پیغامبران که با پیغامبران بودند یا اوصیا یا اولیا، تفضیل دادیم نیز ایشان را بر بسیاری مردمان از آن که«۱» به مرتبه فرود«۲» ایشان بودند و در منزلت ثواب دون ایشان بودند. وَ اجتَبَیناهُم، و ما ایشان را برگزیدیم و هدایت کردیم و راه نمودیم به راه راست، از اینان«۳» و الطاف و توفیق و نبوّت و آنچه ایشان را به ثواب و نعم رساند. ذلِکَ هُدَی اللّهِ، اینکه ره دین خداست آن را که خواهد به آن راه نماید از بندگانش، و لا محال هیچ فعل نکند قدیم- جلّ جلاله- تا نخواهد«۴»، برای آن که هر فعل که کند عالم باشد به آن و ساهی نبود از آن و برای غرضی صحیح کند، و چون چنین باشد لا بد مرید باشد آن را، پس معنی آیت آن است که: هدایت او بی‌اراده او نبود و روا بود که هدایت آن جا نیز مراد ثواب باشد چنان که در اوّل آیت هست من قوله: کُلًّا هَدَینا وَ نُوحاً هَدَینا مِن قَبلُ» و آن هدایت ثواب است لقوله تعالی: وَ کَذلِکَ نَجزِی المُحسِنِینَ» و جزا جز به ثواب لایق نباشد، پس گفت: هدایت دهم آن را که خواهم یعنی ثواب، و ثواب جز مستحق را نخواهد تا دهد، نبینی که گفت: وَ لَو أَشرَکُوا لَحَبِطَ عَنهُم ما کانُوا یَعمَلُونَ» و اگر شرک آرند عمل ایشان باطل و محبط شود و ثواب عمل باشد که محبط شود. امّا معنی «احباط» اینکه جا آن است که دگر جایها بیان کردیم: من نفی الوقوع علی وجه یستحقّ به الثّواب، معنی آن است که اگر شرک آرند هر عمل«۵» که کنند«۶» و کرده باشد«۷». همه بر وجهی بود«۸» که بر آن ----------------------------------- (۱). وز، مت، لت: آنان که. (۲). مل: فروتر. (۳). آج: اتیان الطاف. (۴). مج، مت: بخواهد. (۵). مل: عملی. (۶). اساس: کند، با توجّه به مج تصحیح شد. (۷). اساس: باشند، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۸). مج، وز، مت، مل، لت: باشد. صفحه : ۳۶۸ استحقاق ثوابی نبود، امّا برای آن که عمل به ظاهر در وجود آمده است و از روی ظاهر کسی گمان برد که آن عمل را وقوعی و قبولی هست، چون بنگرند بر آن هیچ ثوابی نبود برای آن که نه بر وجه مأمور به«۱» افتاد لفظ«۲» بر آن اطلاق کرد. أُولئِکَ الَّذِینَ آتَیناهُمُ الکِتابَ وَ الحُکمَ وَ النُّبُوَّةَ، ایشان آنانند که [ما]«۳» ایشان را کتاب دادیم و حکمت و پیغامبری، یعنی پیغامبران که ذکر ایشان برفت در آیات مقدّم. فَإِن یَکفُر بِها هؤُلاءِ، اگر کافر شوند به آن اینکه جماعت عصر تو. و «بها» راجع است با نبوّت انبیا، و روا بود که راجع باشد با جماعت انبیا. فَقَد وَکَّلنا بِها قَوماً، ما موکّل بکردیم یعنی لطف و توفیق گروهی را که به آن کافر نه‌اند، یعنی اگر کافرند اینکه قوم به نبوّت تو گروهی هستند که کافر نه‌اند از گماشتگان من. در ایشان چند قول گفتند، حسن بصری و زجّاج و طبری و جبّائی گفتند: مراد پیغامبران مقدّم‌اند که ذکر ایشان برفت که خدای تعالی عهد نبوّت رسول ما بر ایشان فرا گرفت و ایشان به او ایمان آوردند، و بعضی دگر گفتند: فَإِن یَکفُر بِها هؤُلاءِ، اگر اهل مکّه به تو و نبوّت تو کافراند، من گروهی را موکّل کنم از اهل مدینه بر ایمان به تو. بعضی دیگر«۴» گفتند: مراد جمله مؤمنان‌اند که به رسول- علیه السّلام- ایمان آوردند پیش او و در عصر او و از پس او، و اینکه اولیتر«۵» برای عمومش را و کثرت فایده در او. أُولئِکَ الَّذِینَ هَدَی اللّهُ» ایشان آنانند که خدای تعالی ایشان را هدایت کرد«۶»، یعنی پیغمبران مذکور در آیات مقدّم. و مراد به «هدایت»، نبوّت و حکمت و کتاب است، آن که«۷» رفت فی قوله: آتَیناهُمُ الکِتابَ وَ الحُکمَ وَ النُّبُوَّةَ. فَبِهُداهُمُ اقتَدِه، تو که محمّدی و قوم تو و امّت تو به هدای ایشان اقتدا کنی«۸»، یعنی به سیرت و طریقه و سنّت و سداد و صلاح ایشان، یعنی بر طریقه ایشان روی«۹»، ----------------------------------- (۱). اساس: مأمور، با توجّه به مج، وز، تصحیح شد. (۲). اساس: حباط، با توجّه به مج، وز، تصحیح شد. (۳). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۴). مج، وز، مت، آج، آف: دگر. (۵). آف بود. (۶). مج، وز، لت، مر: هدایت

داد. [.....]

(۷). مج، وز، مت: آنگه. (۸). آف، آن: کنید. (۹). روی/ روید. صفحه : ۳۶۹ و مراد نه شریعت است که رسول- علیه السّلام- در شرع تبع هیچ پیغامبر نبود. حمزه و کسائی و خلف و یعقوب و کسائی [۹۲- پ]

به روایتی«۱» عن ابی بکر در حال وصل «ها» بیفگنند«۲» از «اقتده»، و در حال وقف «ها» گفتند، و باقی قرّاء به اثبات «ها» خواندند فی الحالین الوصل و الوقف و اسکان او، الّا إبن ذکوان که«۳» «ها» اثبات کرد و وصل کرد به « یا » از پس اقتده«۴»، و لفظ «اقتدهی» باشد و هشام «ها» ی متحرّک گفت بی « یا » اقتَدِه، و اینکه در حال وصل باشد. فامّا در وقف جز سکون «ها» نباشد آن که«۵» وقف کرد، «ها» استراحت را باشد، و آن که«۶» وصل کرد و «هی» گفت، «ها» را کنایت مصدر کرد، أعنی الاقتداء، چنان که شاعر گفت«۷»: هذا سراقهٔ للقرآن یدرسه و المرء عند الرّشا ان یلقها ذئب أی یدرس الدّرس، و نشاید که راجع بود با قرآن برای آن که فعل به او متعدّی شد به «لام»، پس نشاید که یک فعل متعدّی باشد هم به ظاهر هم به مضمر، چنان که: وَ القَمَرَ قَدَّرناه«۸»، گفتیم: نصب «قمر» به فعلی مضمر است که دلّ علیه قَدَّرناه و تقدیر آن است که: و قدّرنا القمر قدّرناه. حق تعالی گفت که: اینان آنان‌اند که من ایشان را هدایت دادم تو و امّت تو به ایشان اقتدا کنی«۹» و به ادلّه‌ای که ایشان استدلال کردند به آن شما نیز به آن استدلال کنید. آنگه از آن بگذشت و رسول را می‌گوید بگو اینکه قوم را: لا أَسئَلُکُم عَلَیهِ أَجراً، من اینکه عمل که می‌کنم از دعوت و نبوّت، مزدی از شما طمع ندارم اینکه که من می‌گویم و می‌کنم جز برای تذکیر جهانیان نیست. قوله تعالی:

[سوره الأنعام (۶): آیات ۹۱ تا ۱۰۰]

[اشاره]

وَ ما قَدَرُوا اللّهَ حَقَّ قَدرِهِ إِذ قالُوا ما أَنزَلَ اللّهُ عَلی بَشَرٍ مِن شَیءٍ قُل مَن أَنزَلَ الکِتابَ الَّذِی جاءَ بِهِ مُوسی نُوراً وَ هُدیً لِلنّاسِ تَجعَلُونَهُ قَراطِیسَ تُبدُونَها وَ تُخفُونَ کَثِیراً وَ عُلِّمتُم ما لَم تَعلَمُوا أَنتُم وَ لا آباؤُکُم قُلِ اللّهُ ثُمَّ ذَرهُم فِی خَوضِهِم یَلعَبُونَ (۹۱) وَ هذا کِتابٌ أَنزَلناهُ مُبارَکٌ مُصَدِّقُ الَّذِی بَینَ یَدَیهِ وَ لِتُنذِرَ أُمَّ القُری وَ مَن حَولَها وَ الَّذِینَ یُؤمِنُونَ بِالآخِرَةِ یُؤمِنُونَ بِهِ وَ هُم عَلی صَلاتِهِم یُحافِظُونَ (۹۲) وَ مَن أَظلَمُ مِمَّنِ افتَری عَلَی اللّهِ کَذِباً أَو قالَ أُوحِیَ إِلَیَّ وَ لَم یُوحَ إِلَیهِ شَیءٌ وَ مَن قالَ سَأُنزِلُ مِثلَ ما أَنزَلَ اللّهُ وَ لَو تَری إِذِ الظّالِمُونَ فِی غَمَراتِ المَوتِ وَ المَلائِکَةُ باسِطُوا أَیدِیهِم أَخرِجُوا أَنفُسَکُمُ الیَومَ تُجزَونَ عَذابَ الهُونِ بِما کُنتُم تَقُولُونَ عَلَی اللّهِ غَیرَ الحَقِّ وَ کُنتُم عَن آیاتِهِ تَستَکبِرُونَ (۹۳) وَ لَقَد جِئتُمُونا فُرادی کَما خَلَقناکُم أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرَکتُم ما خَوَّلناکُم وَراءَ ظُهُورِکُم وَ ما نَری مَعَکُم شُفَعاءَکُمُ الَّذِینَ زَعَمتُم أَنَّهُم فِیکُم شُرَکاءُ لَقَد تَقَطَّعَ بَینَکُم وَ ضَلَّ عَنکُم ما کُنتُم تَزعُمُونَ (۹۴) إِنَّ اللّهَ فالِقُ الحَبِّ وَ النَّوی یُخرِجُ الحَیَّ مِنَ المَیِّتِ وَ مُخرِجُ المَیِّتِ مِنَ الحَیِّ ذلِکُمُ اللّهُ فَأَنّی تُؤفَکُونَ (۹۵) فالِقُ الإِصباحِ وَ جَعَلَ اللَّیلَ سَکَناً وَ الشَّمسَ وَ القَمَرَ حُسباناً ذلِکَ تَقدِیرُ العَزِیزِ العَلِیمِ (۹۶) وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ النُّجُومَ لِتَهتَدُوا بِها فِی ظُلُماتِ البَرِّ وَ البَحرِ قَد فَصَّلنَا الآیاتِ لِقَومٍ یَعلَمُونَ (۹۷) وَ هُوَ الَّذِی أَنشَأَکُم مِن نَفسٍ واحِدَةٍ فَمُستَقَرٌّ وَ مُستَودَعٌ قَد فَصَّلنَا الآیاتِ لِقَومٍ یَفقَهُونَ (۹۸) وَ هُوَ الَّذِی أَنزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخرَجنا بِهِ نَباتَ کُلِّ شَیءٍ فَأَخرَجنا مِنهُ خَضِراً نُخرِجُ مِنهُ حَبًّا مُتَراکِباً وَ مِنَ النَّخلِ مِن طَلعِها قِنوانٌ دانِیَةٌ وَ جَنّاتٍ مِن أَعنابٍ وَ الزَّیتُونَ وَ الرُّمّانَ مُشتَبِهاً وَ غَیرَ مُتَشابِهٍ انظُرُوا إِلی ثَمَرِهِ إِذا أَثمَرَ وَ یَنعِهِ إِنَّ فِی ذلِکُم لَآیاتٍ لِقَومٍ یُؤمِنُونَ (۹۹) وَ جَعَلُوا لِلّهِ شُرَکاءَ الجِنَّ وَ خَلَقَهُم وَ خَرَقُوا لَهُ بَنِینَ وَ بَناتٍ بِغَیرِ عِلمٍ سُبحانَهُ وَ تَعالی عَمّا یَصِفُونَ (۱۰۰)

[ترجمه]

------------------------------- (۱). مـج، وز، مـت: روای، لـت: روی، مر: راوی. (۲). مـج، مـت، آج، لب، بم: بیفگند. (۳). مـج، وز، مل، مر او. (۴). مـج، وز، مت: از پس آن اقتدهی. (۶- ۵). مج، وز، مت: آنگه. (۷). مج، وز شعر. (۸). سوره یس (۳۶) آیه ۳۹. (۹). کنی/ کنید. صفحه : ۳۷۰ و نشناختند«۱» خدای را حق معرفتش چون گفتند نفرستاد«۲» خدا بر هیچ آدمی از چیزی بگـو که فرسـتاد آن کتـاب که آورد«۳» آن را موسـی روشـنائی و بیان کننـده مردمان را! می‌کنیـد آن را کاغـذها«۴» که بیان می‌کنیـد آن را و پنهان می‌کنید بسـیاری بیاموختند«۵» شـما را آنچه ندانستی«۶» شـما و نه پـدران شـما بگوی که خـدا پس رها کن ایشان را در فرو شدنشان بازی کنان. و اینکه کتابی است که فرو فرسـتادیم آن را مبارک«۷»، راست دارنده آن را که پیش اوست و تـا بترسانی اهل مکّه را و آن«۸» را که پیرامن آننـد و آنان که ایمان آرنـد به قیامت ایمان آرند«۹» [به آن]«۱۰» و ایشان بر نمازشان محافظت کنند. [۹۳- ر]

و کیست بیدادگرتر«۱۱» از آن که فرا بافد بر خدا دروغی یا گوید وحی کردند به من و نکرده باشـند به او وحی و آن که گفت من فرو فرستم ماننـد آن که فرو فرسـتاد خدا و اگر بینی چون ظالمان«۱۲» در سـختیهای مرگ باشـند و فرشتگان باز گسترده«۱۳» باشند دستهای خود بیرون کنی«۱۴» ------------------------------- (۱). آج، لـب تعظیم ننمودنـد. (۲). آج، لـب: فرو نفرستاد. (۳). آج، لب: فرو فرستاد. [.....]

(۴). آج، لب: دفترها. (۵). آج: آموزانیدند. (۶). مج، وز، مت، آف، آج، لب: ندانستید. (۷). آج، لب: بسیار منافع و فواید. (۸). مج، وز، مت، آف، لت: آنان. (۹). مج، وز، مت: ایمان دارند. (۱۰). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد. (۱۱). آج، لب: ستمکارتر. (۱۲). مج، وز، مت، لت: بیدادکاران، آج، لب: ستمکاران. (۱۳). آج، لب: گشاده. (۱۴). مج، وز، مت: بیرون کنند، آج، لب: بیرون فرستیـد، آف: بیرون کنید. صـفحه : ۳۷۱ جانهاتـان امروز پاداشت«۱» دهنـد شـما را عذاب خواری به آنچه بودی«۲» می‌گفتی«۳» بر خـدا ناحق و بودی«۴» از«۵» آیات او تکبر کننـده. و«۶» آمدی«۷» شـما تنها چنان که آفریدیم شما را اوّل«۸» بار و رها کردیـد آنچه دادیم شما را باز پس پشتتان«۹» و نمی‌بینم با شما شفیعاتان«۱۰» آنان که دعوی کردی«۱۱» که ایشان در شما انبازاند«۱۲» بریده«۱۳» شـد میان شـما و گم شد از شـما آنچه بودی دعوی می‌کردی. خدای شـکافنده دانه و استه«۱۴» است بیرون آرد زنـده را از مرده و بیرون آرنده است مرده را از زنده و اوست خدا چگونه می‌گردانند شـما را. شکافنده«۱۵» بام است و کننده شب است آرام و آفتاب و ماه را به شـمار آن بر تقدیر خدای عزیز داناست. و او آن است که کرد شما را«۱۶» ستارگان تا راه یابی«۱۷» به آن در ------------------------------- (۱). آف: پاداش. (۴- ۲). مج، وز، مت: بودید. (۳). مج، وز، مت، آف: می‌گفتید. [.....]

(۵). آج، لب قبول. (۶). آج، لب حقیقت. (۷). آف: آمدید. (۸). آج، لب: نخست. (۹). آج، لب: رحم مادر. (۱۰). مج، وز، مت، بم، آف: شفیعان تا تو را، آج، لب: شفاعتخواه. (۱۱). مج، وز، مت، آف: گردید. (۱۲). مج، وز، مت، لت: انبازانند. (۱۳). مج، وز، مت: برنـده. (۱۴). اسـته/ هسـته، آن: اشـته، مج، وز، مت: اسـتخوان میوه. (۱۵). بـم، آف: بشـکافنده، آج، لب: شـما را از حق بیرون آرنده صبح است. (۱۶). مج، وز، مت: برای شما. (۱۷). لت: راه بری. صفحه : ۳۷۲ تاریکیها [ی]«۱» بیابان«۲» و دریا ما جدا کردیم آیتها گروهی«۳» را که داننـد. و او آن خـداست که بیافریـد شـما را از یک تن قرار داده و ودیعه نهاده جـدا وا کردیم آیتها را برای گروهی که دانند. [۹۳- پ]

و او آن خداست که فرو فرستاد از آسمان آبی بیرون آورد به آن نبات هر چیزی بیرون آوردیم ما از آن سبزی بیرون می‌آید از آن دانه بر هم نشسته و از خرما و از شکوفه آن شاخها نزدیک و بهشتها از انگور و زیتون و نار مانند و همتا و جز همتا بنگری«۴» به میوه آن چون میوه آرد و بپزد«۵» در آن آیتهاست گروهی را که یقین دانند. و کردند خدای را انبازان پری و بیافرید ایشان را و فرا«۶» بافند او را پسران و دختران بنادانی«۷» پاک است خدا و منزّه از آنچه صفت«۸» می‌کنند. قوله تعالی: وَ ما قَدَرُوا اللّٰه حَقَّ قَدرِهِ- الایهٔ. سعید جبیر گفت: سبب نزول آیت آن بود که مردی نام او مالک بن الصّیف جهود«۹» بیامد و با رسول- علیه السّلام- خصومت می‌کرد. رسول- علیه السّلام- [او را]«۱۰» گفت: به خدای، بر تو سوگند می‌دهم تو«۱۱» در توریت نمی‌یابی [که]«۱۲»: انّ اللّه یبغض الحبر السّمین : خدای تعالی دشمن دارد ------------------------------ (۱). اساس: ندارد، با توجّه به آج، افزوده شد. [.....]

(۲). آج، لب: خشک. (۳). لت: قومی. (۴). مج، وز، مت: بنگرید. (۵). مج، وز، مت، لت: پختن. (۶). مج، وز، مت، لت: فرو، آج، لب: به دروغ بدید کردند. (۷). مج، وز، مت، آج، لب، لت: بی‌دانش. (۸). مج، وز، مت: وصف. (۹). آج، لب: الجهود. (۱۲- ۱۰). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۱۱). آن که. صفحه : ۳۷۳ عالم فربه را، و او فربه بود و دعوی علم می‌کرد. او را سخت آمد و در خشم آمد«۱» و گفت: و الله ما أَنزَلَ اللّٰهُ عَلی بَشَرٍ مِن شَیءٍ، به خدای که خدای تعالی بر هیچ آدمی چیزی نفرستاد از کتاب و وحی. رسول- علیه السّلام- گفت: و لا علی موسی و نه بر موسی! گفت: و نه بر موسی، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد در شأن او«۲». سدّی گفت: آیت در فنحاص بن عازورا«۳» آمد و اینکه سخن او گفت. محمّد بن اسحاق گفت: جماعتی جهودان بنزدیک رسول- علیه السّلام- آمدند و گفتند: یا ابا القاسم؟ کتابی نیاری از برای ما از آسمان چنان که موسی الواح آورد ما را از نزدیک خدای، خدای تعالی آیت فرستاد: یَسئَلُکَ أَهلُ الکِتابِ أَن تُنَزِّلَ عَلَیهِم کِتاباً مِنَ السَّماءِ«۴»وَ ما قَدَرُوا اللّٰه حَقَّ قَدرِهِ، حق تعالی [گفت]«۵» اینکه کافران و جهودان قدر نکردند خدای را حقّ قدرش، یعنی او را نشناختند و ندانستند حقّ معرفتش، یقال: قدّرت الشّیء و قدرته قدرا [و قدرا]«۶»، و آن کس که او چیزی به تقدیر باز اندازد بداند، پس قدر به کنایت کرد خدای تعالی از علم ایشان به خدای، یعنی خدای را نشناختند. بحق«۷» المعرفهٔ. بعضی دگر گفتند: ما قَدَرُوا اللّٰه، یعنی اقرار نکردند به قادری خدای«۸» تعالی، و اینکه قول عبد اللّه عبّاس است به روایت علیّ بن طلحه. آیت در کافران«۹» آمد که ایشان به قادری خدای تعالی ایمان نداشتند. قولی دیگر آن است که: ما عظّموه حقّ عظمته، خدای تعالی را تعظیم نکردند حقّ عظمتش، من قولهم، هذا أمر له قدر و خطر، اینکه کاری با قدر یعنی با عظمت مجاهد گفت، مشرکان قریش گفتند: ما أَنزَلَ اللّٰهُ عَلی بَشَرٍ مِن شَیءٍ، حق تعالی گفت: خدای را شناخته نباشد به قادری و تعظیم او کرده نباشد آن کس که او گوید --------------------------------- (۱). مج، مت: در خشم شده، وز، آج، لب، لت: در خشم شده. (۲). وز، لت: اینکه آیت در شأن او بفرستاد. (۳). اساس: عازور، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۴). سوره نساء (۴) آیه ۱۵۳. [.....]

(۶- ۵). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۷). مج، وز، لت، مت: حق. (۸). مج، وز، مت: حق. (۹). مج، وز، مت: کافر. صفحه : ۳۷۴ خدای تعالی بر هیچ آدمی چیزی نفرستاد، حق تعالی گفت: یا محمّد؟ جواب ده اینکه جهودان را«۱»، بگو: که فرستاد اینکه کتاب توریت که موسی بیاورد که شما از آن لاف می‌زنی«۲» که در آن کتاب نور و روشنایی و بیان است مردمان را، و هدی و لطف است! و شما آن را به کاغذها کرده‌ای«۳»، یعنی بر کاغذها نوشته [ای]«۴»، بعضی اظهار می‌کنی«۵» و بعضی پوشیده می‌داری«۶» و بیشتر آن است که پوشیده می‌داری«۷» آنچه نعت و صفت و احوال و اوصاف من است تا مردمان بندانند و به مسلمانی راغب نشوند. آنگه گفت: وَ عُلِّمتُم ما لَم تَعلَمُوا أَنتُم وَ لا آباؤُکُم، [در اینکه دو قول است: یکی آن است که اینکه خطاب

مسلمانان است بر سبیل منّت، یعنی که آموخت شما را آنچه ندانستی شما و پدران شما. و قول دیگر آن است که هم خطاب جهودیان است، و تقدیر آن است که: من علّمکم ما لم تعلموا أنتم و لا آباؤکم]«۸» «ما» محمول باشد بر آن سخن پیشین که: مَن أَنزَلَ الکِتابَ الَّذِی جاءَ بِهِ مُوسی، و قول اوّل درست‌تر است [و آن قول مجاهد است، و با آن قول آیت بر ظاهر خود باشد، برای آن اولیتر است]«۹». آنگه گفت: اگر ایشان جواب ندهند هم تو جواب ده و بگو که: خدای یعنی جواب مَن أَنزَلَ الکِتابَ بگوی که خدای فرستاد آن کتاب بر موسی. ثُمَّ ذَرهُم فِی خَوضِهِم یَلعَبُونَ، آنگه رها [۹۴- ر]

کن ایشان را تا در خوض و گفتاگوی«۱۰» خود بازی می‌کنند، یقال: خاض فی الامر و خاض فی الحدیث اذا دخل فیه، و اینکه صورت امر است و مراد تهدید ایشان، یعنی رها کن ایشان را با من که من به حقّ ایشان برسم که از من فوت نخواهند شدن«۱۱»، رها کن تا آنچه خواهند می‌کنند که گذر ایشان بر من است. إبن کثیر و ابو عمرو خواندند: یجعلونه«۱۲» قراطیس یبدونها و یخفون کثیرا به « یا » -------------------------------- (۱). مج، وز، مت، لت و. (۲). مج، وز، مت، آج، لب، آف: می‌زنید. (۳). مج، وز، مت: کرده‌اید. (۴). اساس: ندارد، مج، وز، مت، آج، لب: نوشته‌اید، با توجّه به نسخه لت و طرز بیان نسخه افزوده شد. (۵). مج، وز، آج، لب، آف: می کنید. (۷- ۶). مج، وز، آج، لب، آف، آن: می‌دارید. (۹- ۸). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۱۰). آج، لب، آف: گفت و گوی. (۱۱). وز، آج، لب، مل، لت: نخواهد شدن. (۱۲). مج، وز، مت: یحملونه. [.....]

صفحه : ۳۷۵ در هر سه جای بر مغایبه، و باقی قرّاء به «تای» خطاب. آنان که به « یا » خواندند، حمل کردند علی قوله: وَ ما قَدَرُوا اللّهَ حَقَّ قَدرِهِ إِذ قالُوا«۱» وَ هذا کِتابٌ اشارت است «هذا» به قرآن، گفت: اینکه کتابی است که ما آن را بفرستادیم مبارک«۴». و قوله: أَنزَلناهُ در محلّ رفع است که صفت کتاب«۵» است، یعنی و هذا کتاب منزل«۶» مبارک. و اصل برکت ثبات و بقا باشد من بروک البعیر و براکاء القتال ای شدّته و ثباته، یعنی خیر«۷» او ثابت«۸» و باقی است و اینکه کتاب مصدّق و راست دارنده کتب اوایل است«۹» از تورات و انجیل و زبور. وَ لِتُنذِرَ، تا بترسانی«۱۰» به او مکّه را یعنی، اهل مکّه را. ابو بکر«۱۱» عن عاصم خواند: «لینذر» به « یا »، یعنی قرآن، تا اینکه کتاب قرآن بترساند و اینکه مجاز باشد. و آنچه باقی قرّاء بر آنند از «تا» ی خطاب که منذر رسول باشد هم حقیقت باد«۱۲» و هم موافق دیگر آیات من قوله تعالی: إِنَّما تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّکرَ«۱۳»، إِنَّما أَنتَ مُنذِرٌ وَ لِکُلِّ قَومٍ هادٍ«۱۴»، إِنَّما أَنتَ مُنذِرُ مَن یَخشاها«۱۵»، و قوله: لِلنّاسِ بَشِیراً وَ نَذِیراً«۱۶». و إنذار اعلام با تخویف باشد و امّ القری بلا خلاف مکّه است. و امّ اصل باشد یعنی أصل القری برای آن که زمین از زیر آن برون«۱۷» آورد خدای تعالی، و برای آن مکّه را تخصیص کرد که کعبه در آن جاست و آن مقصد عالمیان است برای حجّ و گفتند: برای آنش امّ القری خواند -------------------------------- (۱). مج، وز و. (۲). مج، وز، مت، آج، لب، لت: چون. (۳). مج، وز، مت: هم بر حمل خطاب کرد. (۴). بم: مُبارَکٌ مر: که مبارک است. (۵). آج، لب، بم، آن: کتابت. (۶). اساس: مقول، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۷). مج، وز، مت، مل، مر: جز. (۸). مت، آن: ثبات. (۹). بم، آف، آن: او اینکه است. (۱۰). مج، وز، مت: بترسانید، لت، آن: بترساند. (۱۱). مج، وز، مت: ابو عمرو. (۱۲). مج، وز، مت: بود. (۱۳). سوره یس (۳۶) آیه ۱۱. (۱۴). سوره رعد (۱۳) آیه ۷. [.....]

(۱۵). سوره نازعات (۷۹) آیه ۴۵. (۱۶). سوره سبا (۳۴) آیه ۲۸. (۱۷). مج، وز، مت: بیرون. صفحه : ۳۷۶ که اوّل شهری که مسکون شد در زمین آن بود که آدم به او فرود آمد، و زجّاج گفت: برای آن که اعظم الارض شأنا آن عظمت شأن که آن راست هیچ شهر«۱» را نیست. و مراد به «امّ القری» اهل مکّه‌اند از باب وَ سئَلِ القَریَةَ«۲» باشد، عرب بسیار مضاف حذف کند و مضاف الیه

به جای او بنهد، چون لبس«۳» زایل باشد. وَ مَن حَولَها، و آنان را که پیرامن مکّه‌اند. عبد اللّه عبّاس و قتاده و دگر مفسّران گفتند: مراد به مَن حَولَها، جمله زمین است یعنی مکّه و آنچه گرداگرد اوست. و چون مکّه در میان زمین است، همه زمین گرد آن باشد. آنگه گفت: آنان که به قیامت ایمان دارند به اینکه کتاب ایمان دارند، برای آن که آن کس که او به قیامت ایمان دارد و ثواب و عقاب داند، در ثواب راغب بود و از عقاب ترسد«۴»، نظر کند و اندیشه کار بندد بداند«۵» که اینکه کتاب حق است و از نزدیک خداست برای آن که از ایتان مثل آن با فصاحت و بلاغتشان و حمیّت و انفتشان و قوّت دواعیشان به آوردن عاجزاند لا بد باید تا کلام [۹۴- پ]

خدای باشد و با آن که به قرآن و قیامت ایمان دارند بر نماز پنج«۶» محافظت کنند و مواظبت. قوله: وَ مَن أَظلَمُ مِمَّنِ افتَری عَلَی اللّهِ کَذِباً، و کیست ظالمتر و بیدادگرتر از آن که او بر خدا دروغ گوید. و (افتراء) افتعال باشد از فریه، و فریه دروغ فرا بافته«۷» باشد. و اصل الفری القطع. أو قالَ أُوحِیَ إِلَیَّ یا گوید وحی کردند بر من و نکرده باشند. مفسّران گفتند: آیت در حقّ مسیلمه کذّاب آمد، و او مردی سجّاع«۸» و کاهن بود، به سجع گفتن«۹» تلبیس کردی بر عوام که مرا نیز کتابی است وحی از خدای، و به کهانت تلبیس کرد که: من غیب دانم«۱۰» و مرا از آسمان خبر می‌رسد. و در اخبار هست که: او دو رسول را بنزدیک پیغامبر- علیه السّلام«۱۱»- فرستاد. رسول- علیه السّلام«۱۲»- ---------------------------------- (۱). لب: شهری. (۲). سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۲. (۳). اساس، لب، بم، آف: لیس، با توجّه به مج تصحیح شد. (۴). آج، لب: بترسد. (۵). مج، وز، مت: بدانی. (۶). بم، آف، آن: پنجگانه. (۷). مج، وز، یافته. (۸). مج، وز، مت، بم، مل، آن: شجاع. (۹). مج، مت: سجع کردن. (۱۰). مج، وز، مت، لت، مر: می‌دانم. (۱۱). مج، وز، مت، لت: صلّی اللّه علیه و آله. [.....]

(۱۲). لت ایشان را. صفحه : ۳۷۷ گفت: شما به او ایمان داری«۱»! گفتند: آری، گفت: اگر نبودی«۲» که رسول [را]«۳» کشتن عادت نیست، بفرمودمی تا شما را گردن بزدندی«۴». آنگه ایشان را براند و صحابه را گفت: من شبی در خواب دیدم که دو دست‌اورنجن زرّین در دست داشتم بزرگ شد در دست من و مرا خوش نیامد آن، مرا وحی کردند که: باد در او دم من باد در او دمیدم بپریدند. من تأویل آن خواب بر اینکه دو دروغزن کردم یکی مسیلمه کذّاب یمامه و یکی کذّاب«۵» صنعاء اسود العنسیّ. وَ مَن قالَ سَأُنزِلُ مِثلَ ما أَنزَلَ اللّهُ و از آن کس که او گوید من بیارم مانند آن که خدای تعالی فرستاد از آسمان، گفتند: اینکه در عبد اللّه بن سعد بن ابی سرح آمد و او قرشی بود و کاتب رسول- علیه السّلام- بود«۶». چون وحی آمدی او نوشتی. رسول- علیه السّلام- بر او املاء کردی، او به جای غَفُورٌ حَلِیمٌ«۷»، «علیم حکیم» بنوشتی و به جای سَمِیعٌ عَلِیمٌ«۸»، «غفور رحیم» بنوشتی و مانند اینکه. چون اینکه آیت فرود آمد: وَ لَقَد خَلَقنَا الإِنسانَ مِن سُلالَةٍ مِن طِینٍ«۹»- الی قوله: ثُمَّ أَنشَأناهُ خَلقاً آخَرَ«۱۰»، او را عجب آمد از تفصیل خلق آدمی، بر زبانش برفت: فَتَبارَکَ اللّهُ أَحسَنُ الخالِقِینَ«۱۱». رسول- علیه السّلام- گفت: بنویس. او بنوشت و به شکّ افتاد،«۱۲» با خود گفت: اگر محمّد در اینکه که می‌گوید صادق است، خود اینکه وحی که بر او می‌کنند بر من می‌کنند، و اگر کاذب است مثل آن که او می‌گوید من نیز«۱۳» می‌گویم. مرتد شد، و با نزدیک مشرکان شد«۱۴» و گفت: احوال محمّد من نیک بدانستم. او بر من املا می‌کردی، من تغییر و تبدیل می‌کردمی و چنان که خواستم نوشتم و او مؤمنانی را که به«۱۵» رسول آمدندی در سرّ شناخته بود مشرکان را می‌گفت و وشایت و سعایت می‌کرد. و از جمله ---------------------------------- (۱). مج، وز، مت، آج، لب: ایمان دارید. (۲). مج، وز، مت، مل، لت، مر: نه آنستی. (۳). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد. (۴). اساس: بزندی، با توجّه به مج تصحیح شد. (۵). اساس: کذا، با توجّه به مج تصحیح شد. (۶). مج، وز، مت و. (۷). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۵۵، مج، وز، مت، لت: غفور رحیم. (۸). سوره بقره (۲) آیه ۱۲۷. (۹). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۲. (۱۱- ۱۰).

سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۴. (۱۲). مج، وز، مت، آج، لب و. (۱۳). آج، لب: بر. (۱۴). آج، لب: رفت. [.....]

(۱۵). مج، وز، مت، آج، لب، لت: بر. صفحه : ۳۷۸ مسلمانان یک روز عمّار را به دست داد و بنده‌ای را از آن حضرمیان- نام او خیرتا- ایشان را بگرفتند و عذاب کردند، و عمّار را آن روز گوش ببریدند تا ایشان رسول را ناسزا گفتند. آنگه عمّار بیامد و گفت: یا رسول اللّه مرا کافران عذاب کردند و گوش ببریدند برای تو، و من تو را ناسزا گفتم آنچه ایشان خواستند مرا توبه باشد! خدای تعالی در حقّ عمّار آیت فرستاد: مَن کَفَرَ بِاللّهِ مِن بَعدِ إیمانِهِ إِلّا مَن أُکرِهَ وَ قَلبُهُ مُطمَئِنٌّ بِالإِیمانِ«۱»، یعنی عمّار. وَ لکِن مَن شَرَحَ بِالکُفرِ صَدراً فَعَلَیهِم غَضَبٌ مِنَ اللّهِ، یعنی عبد اللّه بن سعد بن ابی سرح. آنگه گویند که با«۲» اسلام آمد پیش از فتح مکّه- و اللّه اعلم. آنگه رسول- علیه السّلام- از بعضی عذاب کفّار خبر داد«۳» گفت: وَ لَو تَری، و اگر«۴» بینی ای محمّد آنگه که ظالمان یعنی کافران در غمرات و شداید مرگ باشند. و غمرة الماء معظمه باشد، و غمرة الموت سکرته باشد، و غمرة الحرب شدّته باشد [۹۵- ر]

و اصل «غمر» ستر باشد، و «غمر» حقد باشد برای آن که دل بپوشد، و دخل فی غمار النّاس و خمارهم. آن باشد که در میان مردمان شود چنان که پوشیده شود به ایشان. و «غمر» سهک«۵» و چرک باشد برای آن که بدن را بپوشد. و دستار خوان را برای چرکنی و شوخگنی«۶» منذیل الغمر خوانند. و «غمر»، قدح کوچک که در میان متاع ناپدید بود، و غامر زمین بیران«۷» باشد برای آن که بر او اثر عمارت پیدا نبود. و «غمار» و «غمار» یکی باشد، و «غمر» مرد کار ناآزمود بود و همچنین مغمّر. وَ المَلائِکَةُ باسِطُوا أَیدِیهِم، «واو» حال است، در آن حال که فرشتگان دست گسترده باشند و فراخ کرده برای قبض روح ایشان. أَخرِجُوا أَنفُسَکُمُ، در کلام محذوفی هست، یعنی یقولون، می‌گویند: أَخرِجُوا أَنفُسَکُمُ، جان بیرون کنی«۸» از تن یعنی جان بدهی«۹». و بعضی دگر مفسّران گفتند: باسِطُوا أَیدِیهِم، دست گشاده ---------------------------------- (۱). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۰۶. (۲). مج، وز، مت: به. (۳). مج، وز، مت، مل و. (۴). مج، وز، مت، مل، لت تو. (۵). اساس، بم، آف، آن، لب: شخک، با توجّه به مج، مت تصحیح شد. (۶). مج، سوختگی، مر: سوختگی. (۷). آج، لب، مر: ویران. (۸). مج: وز، بیرون کنید. (۹). مج، وز، مر: بدهید. صفحه : ۳۷۹ باشند بر ایشان«۱» به ضرب و عذاب و سیاط، تازیانه بر روی و پشت ایشان می‌زنند و می‌گویند: جان بدهی. و بعضی دگر گفتند معنی أَخرِجُوا أَنفُسَکُمُ آن است که گویند: خویشتن برهانی«۲» اگر توانی«۳» بر طریق استهزاء. الیَومَ تُجزَونَ عَذابَ الهُونِ، و نیز گویند: امروز پاداشت کنند شما را عذاب هوان و خواری، و «هون» هوان باشد، و «هون» رفق و مدارا باشد، قال اللّه تعالی: وَ عِبادُ الرَّحمنِ الَّذِینَ یَمشُونَ عَلَی الأَرضِ هَوناً«۴». قال الشّاعر«۵»: هونا فما ان یردّ الدّهر من فاتا لا تهلکن أسفا فی إثر من ماتا أی رفقا، و «هون» به معنی هوان آمده است. همچنین قال عامر بن جوین: تهین النّفوس و هون النّفو س عند الکریهة اعلی لها و لغت معروف در معنی «هوان» هون است بضمّ الهاء قال ذو الاصبع العدوانی: اذهب الیک فما امّی براعیة ترعی المحاض و لا اغضی علی الهون و باقر- علیه السّلام- گفت: عذاب الهون تشنگی باشد در وقت مرگ. بِما کُنتُم تَقُولُونَ عَلَی اللّهِ غَیرَ الحَقِّ، اینکه «با» بدل«۶» و مجازات است، به بدل و جزای آن که شما بر خدا گفتی«۷» بنا حق، یعنی آن دروغها که بر خدای نهادی«۸». وَ کُنتُم عَن آیاتِهِ تَستَکبِرُونَ، و از آیات او استکبار و تکبّر کردی«۹»، و در آیت دلیل است بر آن که جزا بر«۱۰» عمل باشد و عقوبت بر گناه بخلاف قول مجبّره. قوله: وَ لَقَد جِئتُمُونا فُرادی، آنگه حق تعالی حکایت کرد آن که با کافران خواهد گفت روز قیامت بر سبیل تعبیر«۱۱» و سرزنش، گفت: آمدی«۱۲» به ما ای کافران ---------------------------------- (۱). مج، وز: دست بر ایشان گشاده باشند. (۲). مج، وز، مت، مل، مر: برهانید. (۳). مج، وز، مت، مل، آف، مر: توانید. (۴). سوره فرقان (۲۵) آیه ۶۳. [.....]

(۵). وز شعر. (۶). اساس: اینکه بدل یا ، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۷). مج، وز، مت، آج، لب، مر: گفتید. (۸). مج، وز، مت،

آف، آج، لب، مل، آف، مر: نهادید. (۹). مج، وز، مت، آج، لب، آف، مر: کردید. (۱۰). اساس، آج، لب: جزای، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۱۱). وز، آج، لب: تغیّر. (۱۲). مج، وز، مت، آف، مل، مر: آمدید. صفحه : ۳۸۰ تنها، و «فرادی» جمع فرید و فرد و فردان باشد. أزهریّ گفت: فرادی و فراد معدول است عن فرد و فرید چو«۱» ثلاث و رباع، قال الشّاعر«۲»: تری النّعرات الزّرق تحت لبانه فرادی«۳» و مثنی أصعقتها صواهله و قال النّابغهٔ: من وحش و جرهٔ موشیّ أکارعه طاوی المصیر کسیف الصّیقل الفرد یقال للواحد: فرد و فرد و فرد و فرید و جمع الفرد افراد و الفردان الفرد و جمعه فرادی، ککسلان و کسالی و سکران و سکاری- تنها آمده. کَما خَلَقناکُم أَوَّلَ مَرَّهٍٔ، چنان که اوّل بار آفریدیم شما را حفاهٔ عراهٔ غرلا بهما، تن برهنه و پای برهنه ختنه ناکرده و علامت نازده نه مالی داری«۴» با خود نه عقاری که در دنیا دین در سر آن کردی«۵» و آخرت به آن بفروختی«۶»، و آنچه من شما را دادم در دنیا رها کردی«۷» و با پس پشت انداختی«۸» از مال و ملک و فرزندان و اتباع و اشیاع. وَ ما نَری مَعَکُم شُفَعاءَکُمُ، و آن شفیعان که دعوی کردی«۹» از بتان که انبازان من‌اند، گفتی«۱۰» با شما هستند«۱۱» یعنی قوله: هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِندَ اللّهِ«۱۲». أبو هریره روایت کرد از رسول- صلّی اللّه علیه و آله- [۹۵- پ]

که: چون خدای تعالی اسرافیل را فرماید که صور بدم«۱۳»، او صور در دمد«۱۴» همه زمین پر از ارواح شود بر صورت نحل- منج انگبین- آنگه حق تعالی گوید: به عزّت و جلال من که هر جانی با کالبد خود شوید«۱۵»، آنگه آن ارواح به تنها باز شود«۱۶» از ره بینی، و در تن چنان رود که زهر رود در مار گزیده، آنگه زمین بشکافد و اوّل کسی که زمین از او شکافته ---------------- ---------------- (۱). مج، وز، مت، مل، مر: چون. (۲). مج، وز شعر. (۳). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، لسان العرب: فراد، مجمع البیان (۲/ ۳۳۶): فراد. (۴). مج، وز، مل: دارید. (۵). مج، وز، مت: کردید، مل: کرده‌اید. (۶). مج، وز، مل: بفروختید، مل: فروختید. [.....]

(۹- ۷). مج، وز، مت: کردید. (۸). مج، وز، مت، مل، آف، مر: انداختید. (۱۰). مج، وز، مت، مر: گفتید. (۱۱). مج، وز، مت، لت، مل، مر: نیستند. (۱۲). سوره یونس (۱۰) آیه ۱۸. (۱۳). مج، وز، لت، مر: در صور دم، مت، آج، لب: در صور دمد. (۱۴). لت، مر: او در صور دمد. (۱۵). مج، لت، مر: شود، وز، آن: شوند. (۱۶). لت، آن، مر: باز شوند. صفحه : ۳۸۱ شود من باشم، آنگه برخیزند و بشتاب به عرصه قیامت آیند و به موقف عرض هفتاد سال ایستاده باشند حفاهٔ عراهٔ غرلا بهما، پای برهنه و تن برهنه ختنه ناکرده بی‌علامت. کس با ایشان ننگرد، و خدای تعالی میان ایشان حکم نکند. خلایق چندان بگریند که آب چشمشان منقطع شود و چندانی عرق از ایشان جدا شود که لگام بر دهنشان کند. و در خبر است که: رسول- علیه السّلام- یک روز اینکه آیت می‌خواند وَ لَقَد جِئتُمُونا فُرادی کَما خَلَقناکُم أَوَّلَ مَرَّهٍٔ، عایشه گفت: یا رسول اللّه؟ زنان نیز برهنه باشند! گفت: آری؟ گفت: وا سوأتاه، وا رسوایی«۱»؟ رسول- علیه السّلام- گفت: فردای قیامت هر کسی را چندان فتاده باشد که در یکدگر ننگرند، زن نداند که مرد کدام است و مرد نداند که زن کدام است. لِکُلِّ امرِئٍ مِنهُم یَومَئِذٍ شَأنٌ یُغنِیهِ«۲»، آنگه هم بر سبیل تعییر«۳» و توبیخ گویند ایشان را: وَ ما نَری مَعَکُم شُفَعاءَکُمُ اینکه«۴» بتان که امید شفاعت ایشان داشتی«۵» ایشان را با شما نمی‌بینیم. لَقَد تَقَطَّعَ بَینَکُم، اهل مدینه و کسائی و حفص خواندند: «بینکم» به نصب «نون»، و باقی قرّاء به رفع و «بین» مصدر بان یبین باشد بینا و بینونهٔ، قال الشّاعر:«۶» بان الخلیط برامتین فودّعوا او کلّما ظعنوا لبین تجزع و «بین» از جمله آن اسماست که یک بار استعمال کنند اسم و یک بار ظرف، و مراد به اسم آن است که به وجوه«۷» اعراب سه‌گانه«۸» بگردد«۹»، قال اللّه تعالی: هذا فِراقُ بَینِی وَ بَینِکَ«۱۰»، و یقال: هذا کتاب بینی و بینک و هذا عهد«۱۱» بینی و بینک، قال اللّه تعالی: وَ مِن بَینِنا وَ بَینِکَ حِجابٌ«۱۲»، و علی هذا قراءهٔ من قراء«۱۳» بالرّفع: «لقد ---------- ---------------------- (۱). لب، بم، آف، آن: وارسوایاه. (۲). سوره عبس (۸۰) آیه ۳۷. (۳). لب، مر: تغیّر. (۴). مج،

وز، مت، مل، لت: آن. (۵). مل، آف، مر: داشتيد. [.....]

(۶). مج، وز، مت شعر. (۷). مت: به وجوب. (۸). مج، وز، مت، لت: سگانه/ سه گانه. (۹). مج: بكرد. (۱۰). سوره كهف (۱۸) آيه ۷۸. (۱۱). آج، لب: عهدى. (۱۲). سوره فصّلت (۴۱) آيه ۵. (۱۳). وز: قرأ. صفحه : ۳۸۲ تقطّع بينكم». و «بين» از اضداد است به معنى فراق باشد و به معنى وصال، و اينكه جا معنى آن است كه: لقد تقطّع وصلكم. امّا بر قراءت آن كس كه«۱» نصب خواند، در او دو قول است: يكى ظرف و يكى مفعول به، و آن كه مفعول گفت، گفت: فاعل در او مضمر است، و چون آنچه از كلام رفته است در مقدّمه اينكه من قوله: وَ ما نَرى مَعَكُم شُفَعاءَكُم، در او معنى تقاطع و تهاجر است، تقدير اينكه باشد كه: لقد تقطّع وصلكم بينكم، و بر اينكه تقدير هم روا بود كه ظرف باشد. و قولى«۲» ديگر آن است كه: فاعل در او مقدّر است و لكن حذف كرد لدلالة الكلام عليه، و المعنى«۳»: لقد تقطّع ما بينكم، أى الشّىء الّذى كان بينكم، و بر اينكه وجه هم ظرف باشد على كلّ حال. وَ ضَلَّ عَنكُم ما كُنتُم تَزعُمُونَ، و آنچه دعوى مى‌كردى«۴» از آن بتان و عبادت ايشان و شفاعت ايشان شما را و تقرّب شما با ايشان به خداى«۵» همه گم شد«۶» و باطل شد، و امروز شما تنها ماندى«۷» و بى‌يار و بى‌شفيع. آنگه بر سبيل تنبيه و تذكير و اقامت حجّت بر كافران«۸» گفت: إِنَّ اللّهَ فالِقُ الحَبِّ وَ النَّوى، خداى معبود كه از او توقّع خير و روزى كنند«۹» خدايى است كه او در زير زمين دانه شكافد و استه«۱۰» ميوه، و براى آن تخصيص كرد اينكه را كه دست آدميان از آن دور باشد، و معلوم است به جارى مجراى ضرورت كه آن، كسى نمى‌كند جز خداى تعالى. و در كلام امير المؤمنين«۱۱» بسيار مى‌آيد: و الّذى فلق الحبّة و برء النّسمة ، به آن خداى كه در«۱۲» زمين دانه شكافد و در رحم تاريك صورت نگارد، براى آن كه [۹۶- ر]

و همها دور دارد«۱۳» از آن كه هيچ مخلوق را دست آن جا رسد«۱۴». و واحد ---------------------------------

(۱). مج، وز، مت، لت به. (۲). آج، لب: قول. (۳). مج، وز، مت، لت، مر: و التّقدير. (۴). مج، وز، مت، آج، لب، آف، مر: مى‌كرديد. (۵). وز، آف: به خدايى. (۶). بم، آف: كم باشد. [.....]

(۷). مج، وز، آج، لب، مل، آف، آن، مر: مانديد. (۸). آج، لب: با كافران. (۹). آج، لب: كنيد. (۱۰). مج، مل، لت، مر: استخوان، وز، مت: استخان. (۱۱). مج، وز على عليه السّلام، مت، مل، آف، مر عليه السّلام. (۱۲). مج، وز، مت، مل، مر زير. (۱۳). مج، وز، مت، مل: در او بود، مر: دور بود. (۱۴). مل، لت: نرسد. صفحه : ۳۸۳ الحبّ حبّة، و واحد النّوى نواة، من باب تمر و تمرة. و «نوى» استه«۱» ميوه باشد كه از او درخت رويد، و هيچ قادر به قدرت اينكه نتواند كرد الّا بالالة«۲» و المماسّة«۳»، چون قديم تعالى مى‌كند مخترع بدانند كه او قادر الذّات است بخلاف دگر فاعلان و قادران. يُخرِجُ الحَيَّ مِنَ المَيِّتِ، از مرده زنده بيرون«۴» آرد. قولى آن است كه از دانه خوشه بيرون آرد و از نواة درخت بيرون آرد. و تشبيه كرد اينكه را به مرده از آن جا كه نيفزايد«۵» و از او انتفاع نباشد و آن را به زنده كه فزاينده باشد و از او نفع آيد چنان كه از احيا، و اينكه بر توسّع باشد. قولى«۶» ديگر«۷» آن است كه از نطفه حيوان آرد و از حيوان نطفه آرد. قولى«۸» ديگر آن است كه از خايه مرغ آرد از مرغ خايه آرد. قولى«۹» ديگر آن است كه از كافر مؤمن آرد و از مؤمن كافر آرد، و اينكه اقوال باستقصا در سوره آل عمران رفته است. ذلِكُمُ اللّهُ، يعنى فاعل اينكه افعال خداست- جلّ جلاله فَأَنّى تُؤفَكُونَ، چگونه بر مى‌گردانند شما را از اينكه«۱۰» راه روشن و طريق راست؟ حسن گفت: معنى آن است كه عقل شما را از اينكه كار چگونه«۱۱» برمى‌گردانند؟ و قيل اينكه تصرفون، شما را از اينكه راه راست به كدام ره مى‌گردانند؟ كما قال اللّه تعالى: فَأَينَ تَذهَبُونَ«۱۲»، كجا مى‌شوى«۱۳» از ره صواب؟ و «أنّى» بر سه معنى مى‌آيد«۱۴»: كيف و متى و حيث، و اينكه جا دو معنى را محتمل است: كيف و اينكه. و الافك الصّرف و الافك الكذب، فعل به معنى مفعول لأنّه مصروف عن

وجهه. فالِقُ‌الإِصباحِ، أی هو فالق الإصباح، و اشکافنده«۱۵» صبح است، و آن خداست که از میان شب تاریک روز روشن بشکافد و اینکه نیز«۱۶» از جمله آن است که دست و ------------------------------- (۱). مج، مل، لت، مر: استخوان، وز، مت: استخان، آج: هسته. (۲). مج، وز، مت، لت، مر: بآلهٔ. (۳). مج، وز، مت، لت، مر: و مماسهٔ. (۴). بم، آف: برون. (۵). مج، وز، مت: بیفزاید. (۹- ۸- ۶). آج، لب: قول. [.....]

(۷). مج، وز، مت، لت: دگر. (۱۰). مج: آن. (۱۱). آج، لب: چون. (۱۲). سوره تکویر (۸۱) آیه ۲۶. (۱۳). آج، لب: مل، مر: می‌روید. (۱۴). آج، لب: آمد، مل، مج، وز، مت، مر: آید. (۱۵). مج، وز، مت، مل، مر: او شکافنده. (۱۶). مج، وز، مت، مر: و اینکه هم، مل: و اینکه همه. صفحه : ۳۸۴ آلت قادر به قدرت به آن«۱» نرسد وَ جَعَلَ اللَّیلَ«۲»وَ الشَّمسَ وَ القَمَرَ، و اینکه مذهب کوفیان است و بنزدیک بصریان اسم فاعل آنگه عمل فعل کند که به معنی یفعل باشد حال را، امّا چون به معنی ماضی باشد عمل«۹» فعل نکند و رفع فالِقُ‌الإِصباحِ بر دو وجه حمل توان کردن«۱۰»: یکی خبر ابتدا«۱۱» محذوف- چنان که گفتیم- و یکی آن که خبر بعد خبر باشد کقولهم«۱۲»: هذا حلو حامض، و کقوله: إِنَّ‌اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ«۱۳»، و: إِنَّ‌اللّهَ عَلِیمٌ حَکِیمٌ«۱۴»، و در شاذّ حسن بصری خواند: فالق الاصباح بفتح الالف فی جمع صبح و قوله: وَ الشَّمسَ وَ القَمَرَ معطوف است بر محلّ «لیل» که محلّ او نصب است و ایشان عطف کنند یک بار بر لفظ و یک بار بر معنی، قال الشّاعر: ------------------------------- (۱). مل، لت، مر: او. (۳- ۲). اساس و همه نسخه بدلها: جاعل اللّیل بر قراءتی دیگر، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۴). مل، مر: به مسکن، لت: مسکن. (۵). مل: بخسبند، مر: بخسبید. (۶). مج، وز، مت، مل، مر آن است، آج، لب آن. (۷). مج، وز، مت، لت، مل، مر: برای آن که. [.....]

(۸). مج، وز، مت، مل، مت، مر: خواندند. (۹). آج، لب به. (۱۰). مج، مت: کرد. (۱۱). بم، آف: مبتدا. (۱۲). بم، مل، آف، آن: لقولهم. (۱۳). سوره توبه (۹) آیه ۹۹ و ۱۰۲. (۱۴). سوره توبه (۹) آیه ۲۸. صفحه : ۳۸۵ فلسنا بالجبال و لا الحدید بِحُسبانٍ، ای بحساب، یقال: حسبت الحساب احسبه حسبا و حسبانا و حسبت الشّیء اذا ظننته احسبه و احسبه حسبانا، و معنی آن است که حق تعالی می‌گوید«۱»: من آفتاب و ماه را در فلک«۲» خود می‌گردانم بحساب نه بگزاف«۳» تا آنچه آفتاب به سالی برد«۴» ماه به یک ماه«۵». و گفتند بیست و هشت روز [۹۶- پ]

برد«۶» از آن که«۷» مدار و مسیر«۸» او چنان ساختیم«۹» و مدار اینکه چنین کردم«۱۰» و مثله قوله: الشَّمسُ وَ القَمَرُ بِحُسبانٍ«۱۱». اللّه تعالی در اینکه آیت تذکیر کرد«۱۲» بندگان خود را تعظیم نعمت بر ایشان از آن که ایشان در شبی تاریک باشند که در او هیچ نبینند و«۱۳» ندانند و از تصرّف و معاش و مکاسب خود باز مانده باشند، ناگاهی از میان آن شب سیاه عمود صبح روز بشکافم«۱۴» و جهان تاریک روشن کنم تا هر کسی به سر معاش خود رود و روی به مصعد«۱۵» خود نهد و در طلب منافع به غرض خود رسند عالم در بدایت خلق تاریک بود من از جرم آفتاب برای جهانیان چراغی روشن برافروختم که: وَ جَعَلَ الشَّمسَ سِرَاجاً«۱۶» تا خلایق و جانوران به منافع خود رسند. همچنین«۱۷» جهان«۱۸» ظلمت ضلالت داشت و ظلمت ظلم خلقان، از ظلام ظلم در شبی مظلم«۱۹» بودند من از میان آن ظلمت ظلم و ضلالت، آفتاب هدایت و عدل محمّدی برآوردم تا عالم شرع به نور او منوّر شد گمراهان راه یافتند و بازماندگان برسیدند و هر کس راه و مقصد خود بدید«۲۰» و به ------------------------------- (۱). مج، وز، مت، لت، مر: گفت. (۲). آن: ملک. (۳). مج، مت، بم: بگذاف. (۶- ۴). آن: برود. (۵). آن برود. (۷). مل: چنان که. (۸). آج، لب: مدار سیر. [.....]

(۹). مـج، وز، مت، لت، آن، مر: ساختم. (۱۰). بم، آف: کردیم. (۱۱). سوره رحمن (۵۵) آیه ۵. (۱۲). آن و. (۱۳). مج، وز، مت، لت، مر هیـچ. (۱۴). مل: شـکافم. (۱۵). کـذا: در اساس، بم، آف و آن، دیگر نسـخه بـدلها: مقصد. (۱۶). سوره نوح (۷۱) آیه ۱۶. (۱۷). مـج، وز، مت: هم‌چونین. (۱۸). آف: جهانیان. (۱۹). مل: تاریک. (۲۰). مل، آن، مر: بدیدند. صـفحه : ۳۸۶ مقصود و غرض خود رسید«۱» باز چون آن آفتاب فلک«۲» خود ببریـد و به کناره خو«۳» مغرب رسـید به جـای او مـاهی برآوردم که اگر در نور و ضیاء به حدّ او نبود خلقان به نور او منتفع بودند و به هدایت او مهتدی شدند و به ارشاد او مسترشد«۴» و از آن پس چون ماه فرو شد ستارگـان برآوردم تـا چنان که فلک دنیا از آفتاب و ماه و سـتارگان خالی نیست فلک دین از آن خالی نباشـد و هر یکی که«۵» فرو شد یکی«۶» برآوردم. نجوم سماء کلّما غاب کوکب بدا کوکب یأوی«۷» الیه کواکبه تا بعد«۸» بروج آسمان نجوم زمین پدید کردم. چون نوبت به آخر رسـید بر مثال اوّل شب«۹» غیبتش دراز شد تا ظلام ظلم عالم بگرفت و ظلمت ضـلال«۱۰» مستولی شد و متوقّعان راحت و منتظران فرج در بند انتظار دراز ماندند چنان که به آغاز کار بود به انجام همچنان«۱۱» شد که خبر صاحب وحی چنان«۱۲» بود که: الاسـلام بدأ غریبا و سـیعود کما بدأ فطوبی للغرباء ، تا از غروب آن سـتاره غرابت اسلام ظاهر شد. آنگه هم بر آن جمله که در اوّل کردم به آخر هم آن وعـده کردم اگر چه شب دراز است و ظلمت متکاثف است نومید مشو که هر شبی را روزی باشد و هر ظلمـتی را ضـیایی بـه دنبال بـود و هر غسـقی را فلقی بر اثر باشـد«۱۳» و هر رنجی را راحـتی. انّ الفرج مع الکرب، فَإِنَّ مَعَ الْعُسـرِ یُسراً«۱۴»، و لیکن تا«۱۵» سخت نشود بنشود. اشتدّی ازمهٔ تنفرجی، ای سختی«۱۶» سخت شو تا بشوی«۱۷». نبینی که به آخر شب که وقت سـحر باشـد تاریکی ------------------------------- (۱). مـل، آن، مر: رسـیدند. (۲). مـج، وز، مت: ملک. [.....]

(۳). کـذا در اساس بم، آف و آن، دیگر نسـخه بدلها اینکه کلمه را ندارد، چاپ شـعرانی: ضوء، «خو» در لغت به معنی پهلو و وادی فراخ هست که اینکه جا بی مناسبت نمی‌نماید. (۴). مل، آن: مستر شدند. (۵). مج، وز، مر: هر که یکی، مت، لت: هر گه که یکی. (۶). لت دیگر. (۷). آج، لت: تأوی. (۸). کـذا در اساس و آف و آن، دیگر نسـخه بدلها: به عدد. (۹). مج، مت: اوّلش. (۱۰). مج، وز، مت، لب، مل، لت، مر: ضـلالت، آن: ظلال. (۱۱). مـل، مر: هم چنان، آج، لب: همان. (۱۲). مـج، وز، مت، مل، لت، مر: چنین. (۱۳). آف: فلقی باشد. (۱۴). سوره انشراح (۹۴) آیه ۵. (۱۵). مج، مت: با. (۱۶). مج، وز، مت، مر: «ای سختی» ندارد. [.....]

(۱۷). مج، وز، مت: یا نشوی. صفحه : ۳۸۷ سختر باشد«۱» و آن وقت را خود برای اینکه سحر خوانند چون ظلمت بغایت رسد صبح بر آیـد. چون ظلم بغایت رسد، رایت عدل برآید«۲». چون محنت به نهایت رسد«۳» راحت پدید آید. یمانه چو پر شود بگرداند سر اذا الحادثات بلغن«۴» المدی و کادت لهنّ یذوب«۵» المهـج و حلّ البلاء و قلّ العزاء فعند التّناهی یکون الفرج بسا«۶» که درماندگان در ظلمت شب گرفتار باشند ناگاهی از جایی که توقّع نبود صبح برآید«۷» که بر اثر«۸» آفتاب سر برزنند و شعاع قهر بر هر«۹» ستم و ستمگر زند«۱۰» تا چنان که نورش ظلمت را باطل کند عدلش ظلم را ناچیز کند. یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما. به روشـنایی روز بر تو منّت نهـاد که محـلّ طلب معـاش تست، به شب نیز منّت نهـاد که قرارگاه و وقت آسایش تست وَ جَعَلَ«۱۱» وَ الشَّمسَ وَ القَمَرَ حُسباناً، آفتاب و ماه«۱۹» را حساب مقدّر نهادم او را در فلک خود سیصد و شصت مطلع و ------------------------------- (۱). مج، وز، مت، مل، لت، مر: سـخت‌تر بود، آج، لب، آف: سخت‌تر باشد. (۲). مج، وز، مت، مل، لت: پدید آید. (۳). مج، مت: محبّت به نهان رسد. (۴). بم: بکعن. (۵). مج، مت، آج، لب، مل: تذوب. (۶). لت بینا. (۷). مج، وز، مت، مل، لت: صبحی برآید، مر: صبحی برآمد. (۸). مج، وز، مت، لت، مر او، آف، آن آن. (۹). لت: بر سر. (۱۰). آج، لب: زنند. (۱۱).

اساس و همه نسخه بدلها بجز آف: جاعل، با توجه به متن قرآن مجید تصحیح شد. (۱۳- ۱۲). مج، وز، مت، مل، مر: همیشه. (۱۴). آج، لب: ره معاش طلب از کجا. [.....]

(۱۵). لب: اینکه حکایت. (۱۶). مج: آرائش. (۱۷). مل: فسردگی، آن: فسودگی. (۱۸). آج، لب قوله. (۱۹). آج، لب: ماه و آفتاب. صفحه : ۳۸۸ سیصد و شصت مغرب نهادم که در هر روز به مطلعی برآید و به مغربی فرود شود«۱» از آن جا گفت: فَلا أُقسِمُ بِرَبِّ المَشارِقِ وَ المَغارِبِ«۲»، چنان که مطالع و مغارب مختلف می‌شود مدار و مسیر«۳» او مختلف می‌شود از اینکه جاست که هیچ دو روز در سال چند یکدیگر نباشد الّا متفاوت به قدر اختلاف او در سیر طول و قصر شب و روز پیدا شود آنگه منافع آن جز خدای نداند که کشت پرورد و نبات رویاند«۴» و میوه رساند و نور گستراند و راه نماید الی ما لا یحصی کثرة«۵» چون آفتاب فرو شود در شب ماه بر آرم تا حساب ایّام و شهور و سنین بدانی و اجل دیون و اوقات معاملات و وقت عبادت«۶» از حج و روزه. آفتابت طبّاخی می‌کند و ماهتابت«۷» صبّاغی می‌کند اینکه می‌پزد و آن می‌رزد«۸» تا کار تو به برگ و مهیّا باشد و عیش تو در میانه«۹» مهنّا«۱۰» باشد، اینکه نه به تدبیر توست به تقدیر من است. ذلِکَ تَقدِیرُ العَزِیزِ العَلِیمِ«۱۱»، تقدیر خدای عزیز است که هیچ غالبی او را غلبه نتواند«۱۲»، علیمی که مصالح خلایق او راند«۱۳» بعزّت بکند و بحکمت بنهد رای تو را به«۱۴» اینکه راه نیست اندیشه را بدین«۱۵» گذر نیست، تقدیر تو بدین«۱۶» محیط نشود تدبیر تو بدین نرسد: و لیس بتقدیر الکواکب ما تری و لکنّه تقدیر ربّ الکواکب وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ النُّجُومَ «جعل» اینکه جا به معنی «خلق» است برای آن متعدّی است به یک مفعول، او آن خداست«۱۷» که برای شما ستارگان بیافرید، هم از جمله تعداد نعمت است مورد آیت مورد منّت است چرا آفرید! بی‌غرض نیست و از عرض«۱۸» مثل خالی نیست. ------------------------------- (۱). همه نسخه بدلها بجز بم: فرو شود. (۲). سوره معارج (۷۰) آیه ۴۰. (۳). آج، لب: سیر. (۴). آج، لب، مل: برویاند. آن: برویانید. (۵). لب، بم: کثیرة. (۶). مج، وز، مت، آج، لت، مر: عبادات. (۷). مج، وز، مت، مر: ماهتاب، آج، لب: ماهت. (۸). بم، آف، مر: می‌ریزد. (۹). مج، وز، مت: میان. [.....]

(۱۰). مج، وز، مت، لب، آف، لت: مهیّا. (۱۱). سوره یس (۳۶) آیه ۳۸. (۱۲). آج، لب کرو. (۱۳). مج، وز، مت، آج، لب، لت، آن، مر: داند. (۱۴). آج، لب: با. (۱۵). مج، وز، مت، لت، مر: اندیشه تو را بر اینکه. (۱۶). مج، وز، مت: به اینکه. (۱۷). مج، وز، مت: خدای است. (۱۸). آج، لب، مر، آف، لت، آن، مر: غرض. صفحه : ۳۸۹ لِتَهتَدُوا بِها فِی ظُلُماتِ البَرِّ وَ البَحرِ، تا به آن راه بری«۱» و راه‌یابی«۲» در تاریکیهای برّ و بحر. آن خدایی که روا نداشت که تو را در ظلمت برّ و یا بحر رها کند تا چندین ستاره رهنمای«۳» پدید کرد تا به او مهتدی شوی در امور دنیاوی و معاش او کی روا دارد که تو را در ظلمت ضلالت رها کند و در دین برای تو ره نمای فرا ندارد، و دین بنزدیک او از دنیا اولیتر و آخرت از اولی دوست‌تر، در باب دنیا هدایت تو خواست در باب دین کی ضلالت تو خواهد! آن جات راه نمود آن جات از راه چگونه برد؟ تعالی علوا کبیرا، اگر در دنیا ستاره به ره بر تو کرد«۴» در دین ستارگانی را به رهبر تو کرد که تا یک ستاره از آسمان می‌تابد یکی از اینان در زمین می‌تابد«۵» چو او را از زمین بردارم ستارگان را از آسمان فرود آرم، چون ملک اینکه برانداز آسمان از ستاره پردازم چون اینکه را از دست قضا و مسند امامت بر خیزانم ستاره از آسمان بریزانم«۶»، برای آن که اینان امان اهل زمین‌اند چنان که ستارگان امان اهل آسمان‌اند: ۷» النّجوم امان لاهل السّماء و اهل بیتی امان لامّتی فاذا خلت« السّماء من النّجوم اتی اهل السّماء ما یوعدون و اذا خلت الارض من اهل بیتی اتی اهل الارض ما یوعدون. لِتَهتَدُوا بِها، «لام»، غرض راست، غرض من در دنیا هدایت توست آن که در دنیا تو را هدایت کند در دین بر تو تلبیس ادلّه نکند اگر خواهند که آن جا بر راه باشی نخواهند«۸» که اینکه جا گمراه باشی اگر در بیابانی به ستاره نگر، و اگر در دریایی چشم بر ستاره‌دار که دلیل اوست و راهرو را از دلیل چاره [۹۷- پ]

نیست اگر ستاره را می‌بینی و به او اهتدا نکنی ستاره را چه زیان، و اگر امام را می‌یابی و به او اقتدا نکنی امام را چه نقصان، در هر دو جای زیان بر توست. قَد فَصَّلنَا الآیاتِ، ما آیات مفصّل و مبیّن کردیم و مجمل و مهمل رها نکردیم برای قومی که دانند، اگر کسی نداند تابان«۹» بر اوست. ------------------------------ (۱). مر: راه برید. (۲). مر: راه یابید. (۳). مج، وز، مت: راهنمایی. (۴). مج، وز، مت: گردد. (۵). مج، وز، مت: می‌یابد. [.....]

(۶). لب: برندانم. (۷). لب: دخلت. (۸). آن: نخواهد. (۹). لت: تاوان. صفحه : ۳۹۰ الله کهوَ هُوَ الَّذِی أَنشَأَکُم، او آن خداست که بیافرید شما را از یک نفس یعنی آدم- علیه السّلام-الله که فَمُستَقَرٌّ وَ مُستَودَعٌ إبن کثیر و ابو عمرو و روح خواندند: «فمستقرّ» و باقی قرّاء خواندند: به کسر «قاف» علی الفاعل، یعنی فمنکم مستقر، و باقی قرّاء خواندند: به فتح قاف علی معنی فلکم مستقرّ علی الموضع. و در معنی «مستقرّ» و «مستودع»، مفسّران خلاف کردند عبد اللّه مسعود گفت: بهری مستقرّند یا بهری را مستقرّی است در رحم مادر تا به وقت زادن و ایشان را مستودعی است جایی که ایشان را به ودیعه آن جا بنهند از گور تا به روز قیامت، یقال: قرّ فی المکان و استقرّ و اودعته مکان کذا و استودعته، پس مستقرّ مکان باشد و مستودع هم مکان باشد هم مفعول، و مقسم گفت: مستقرّ مأوای مرد باشد و مستودع آن جا که بمیرد. سعید جبیر گفت: مستقرّ شکم مادر است و مستودع صلب پدر است او را به ودیعت به صلب پدر دادند تا مدّتی آن جا بباشد و به وقت مطالبت به رحم مادر درآید، در او قرار گیرد تا به وقت خود، آنگه جایگاه بدل کند و به زمین آید، آن مستقرّی دیگر است او را مدّتی آن جا بماند آنگه به مستودع«۱» لحد آید، آن جا قرار کند و ودیعت او باشد تا به وقت بعث. آنگه از آن جاش برانگیزند تا به مستودع عرضگاه آید آن جاش مدّتی مقام باشد، از آن جاش به مستقرّ بهشت یا دوزخ برند و آن مستقرّی که از آن جاش رحلت و انتقال نبود. سعید جبیر گفت، یک روز عبد اللّه عبّاس مرا گفت: یابن جبیر، کدخدای شده‌ای! گفتم: نه، دست بر پشت من زد، گفت: آنچه مستودع صلب توست لا بد به وقت خود بیرون آرند. عکرمه گفت از عبد اللّه عبّاس: مستقرّ آن باشد که او را بیافریده باشند«۲» و در رحم قرار داده و مستودع آن باشد که هنوز در رحم آبی باشد. مجاهد گفت: مستقرّ دنیاست که قرارگاه است و مستودع آخرت است چون با پیش خدا شود. ابو العالیه گفت: مستقرّ مرد ایّام حیاتش باشد و مستودع آن جا که بمرد«۳» ------------------------------ (۱). آج، لب: مستقر. (۲). آج، لب: باشد. (۳). مج، وز، مت، آج، لب: بمیرد. صفحه : ۳۹۱ و از آن جایش نشر کنند. کریب گفت عبد اللّه عبّاس مرا بخواند، گفت بنویس: بسم اللّه الرّحمن الرّحیم من عبد اللّه بن عبّاس الی حبر تیماء«۱»: امّا بعد فحدّثنی عن مستقرّ و مستودع، و آنگه مرا گفت: اینکه نامه به فلان جای بر به فلان مرد جهود ده که او حبر [ی]«۲» از احبار است. من آن نامه ببردم و به آن حبر دادم نامه بستد و در او نگرید، گفت: مرحبا بکتاب خلیلی من المسلمین، [مرحبا به نامه دوست من از مسلمانان]«۳». آنگه مرا به خانه برد و چند سفط پیش من آورد و صفحه‌ها«۴» برمی‌گرفت و فرو می‌نگرید و می‌انداخت. من گفتم: اینکه چیست که فرو می‌اندازی! گفت: اینکه نبشته‌های جهودان است که به دروغ نوشته‌اند، طلب نوشته موسی می‌کنم تا آنگه که نوشته بر گرفت و فرو نگرید و گفت: اینکه نوشته موسی است. آنگه ساعتی تأمّل کرد پس«۵» بنوشت، گفت: مستقرّ فی الرّحم، مستقرّی در رحم باشدش و مستقرّی در زمین بر پشت زمین و مستقرّی در شکم زمین در گور و مستقرّی آن جا که مأوی و مصیر او باشد بهشت یا دوزخ، آنگه برخواند: و نقرّ فی الارحام [۹۸- ر]

ما نشاء«۶» وَ لَکُم فِی الأَرضِ مُستَقَرٌّ وَ مَتاعٌ إِلی حِینٍ«۷»، حسن بصری گفت: مستقرّ در گور باشد و مستودع در دنیا، و گفتی: یابن ادم انت ودیعهٔ [فی اهلک و یوشک أن یلحق بصاحبک، آنگه اینکه بیت برخواندی- شعر]«۸»: [و ما المال و الأهلون إلّا ودیعهٔ]«۹» و

لا بدّ یوما أن تردّ الودائع و سلیمان العدوی دو بیت بگفت در اینکه معنی: فجع الأحبّة بالأحبّة قبلنا و النّاس مفجوع بهم و مفجّع مستودع او مستقرّ قد خلا«۱۰» فا المستقرّ یزوره المستودع در اینکه ابیات چنین نهاد که مستقرّ در گور است و مستودع در دنیا- و اللّه اعلم بمراده. الله کهقَد فَصَّلنَا الآیاتِ لِقَومٍ یَفقَهُون، ما آیات و ادلّه و بیّنات مفصّل کردیم برای ------------------------------- (۱). آج: حبرها، لب: خیرهما. (۹- ۸- ۳- ۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۴). مج، وز، مت، لت، مر: صحیفه‌ها. (۵). مج، وز، مت، لت، مر: تأمل می‌کرد. (۶). سوره حج (۲۲) آیه ۵. (۷). سوره بقره (۲) آیه ۳۶. (۱۰). مجمع البیان (۲/ ۱۴۰): مدخلا. [.....]

صفحه : ۳۹۲ قومی که دانند. وَ هُوَ الَّذِی أَنزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً، او آن خداست که فرود آرد«۱» از آسمان آبی، یعنی آب باران. فَأَخرَجنا بِهِ نَباتَ کُلِّ شَیءٍ، أی بالماء، به آب همه نبات برویانیدیم، آب بفرستم تا«۲» زمین مرده زنده کنم«۳» پس از آن که نبات نیارد نبات برآرد. فَأَخرَجنا مِنهُ، برون«۴» آریم از او. در او دو قول گفتند: یکی من الماء یکی من النّبات، از آب برون آریم، یعنی به سبب آب، آب را به سبب کردم، نه آن که مرا به سبب حاجت باشد، و لکن در آن حکمتی دیدم«۵». و قولی دیگر از آن نبات«۶» سبزی پدید آوردم«۷». مفسّران گفتند: مراد بقول و تره‌هاست«۸»، یقال: خضر المکان فهو أخضر و خضر، و عرب گوید: هو لک خضرا مضرا أی هنیئا مریئا، و نخلة خضرة درختی باشد که خرما ببندد«۹»، به سبزی بیفکند، و اختضر الرّجل و اغتضر اذا مات شابّا، [چون به جوانی بمیرد]«۱۰». نُخرِجُ«۱۱» وَ مِنَ النَّخلِ، از درختان خرما، مِن طَلعِها، از میوه و کفرّی و غلاف آن و آنچه از آن برون آید. قِنوانٌ دانِیَةٌ، شاخه‌های نزدیک، و واحدش «قنو» باشد، کصنو و صنوان. ابو عبیده گفت: اینکه را در کلام عرب نظیر نیست«۱۵»، و «قنیان» لغت تمیم است، و «قنوان» بضمّ «قاف» کقضبان، و جمع قلیش اقناء باشد، مثل حنو و احناء، قال ------------------------------- (۱). مج، وز، مت، لت، مر: فرود آورد، آج، لب: فرود آرد. (۲). آج، لب: بفرستیم که. (۳). آج، لب: زنده کند. (۴). آج، لب: بیرون. (۵). مر خضرا. (۶). اساس، بم، آف: باب، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۷). مج، مت: به سبزی برآوردم، وز: سبزی به درآوردم. (۸). اساس: ترهاست. (۹). اساس: بنه بندد/ ببندد، مت: نه ببندد، مر: ندهد. (۱۰). اساس، آج، لب، بم، مل، آف، آن: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۱۱). وز، آج، لب، مل، آف، آن، مر: یخرج. (۱۲). مل: به درآوردیم. (۱۳). اساس، آج، لب، آف، بم، لت، آن یعنی، با توجّه به مج، وز و سیاق عبارت زاید می‌نماید. (۱۴). مج، وز، مت، مل، لت، مر: دانه او. [.....]

(۱۵). مج، وز، مت: است. صفحه : ۳۹۳ امرؤ القیس: فأنّت اعالیه و آدت اصوله و مال بقنوان من البسر«۱» احمرا دانِیَةٌ، نزدیک فرو گذاشته. وَ جَنّاتٍ، عاصم به رفع «جنّات» خواند عطفا علی قنوان، و اعشی و برجمی و باقی قرّاء «جنّات» به کسر«۲»، و محلّش نصب علی قوله: نَباتَ کُلِّ شَیءٍ، و قوله «خضرا»«۳»، و التّقدیر، و أخرجنا جنّات. و امّا حجّت آنان که به رفع خوانند«۴» و عطف کنند«۵» آن را بر «قنوان» و «جنّات» از جنس آن نیست، گفتند: بر اضمار فعلی باشد که لایق بود به او، چنان که علّفتها«۶» تبنا و ماء باردا. مِن أَعنابٍ، جمع عنب، و بستانها«۷» از انواع انگورها و از زیتون و از نار«۸». مُشتَبِهاً وَ غَیرَ مُتَشابِهٍ، چند قول گفتند در اینکه با یکدیگر ماند«۹» و نماند«۱۰»، قولی آن است که: بهری با یکدگر ماند [و بهری نماند آنچه متشاکل و متجانس بود چون أعناب با اعناب، و زیتون بازیتون، و نار با نار به یکدیگر ماند، و آن که از جنس یکدیگر نبود با هم نماند. و قولی دگر آن است که: اینکه اجناس یک با یک نماند]«۱۱» و اگر چه جنس یکی باشد، نبینی که انگور چند گونه باشد به جنس و شکل و لون و طعم مختلف، و نار هم چنین، و قولی دیگر آن است که: در شکل با هم ماند و در طعم با هم نماند. قولی دگر آن است«۱۲»، در خلقت«۱۳» متشابه باشند و در حکمت نباشند. انظُرُوا إِلی ثَمَرِهِ إِذا أَثمَرَ، اهل کوفه و حمزه و کسائی و خلف خواندند اینکه جا و در سوره یس: «ثمره» به ضمّ

«ثا» و «میم»، باقی قرّاء به فتح «ثا» و «میم». آنان که «ثمر» به فتح خواندند، گفتند: جمع است، کبقر فی جمع بقرهٔ و شجر فی ------------------------------------ (۱). آج، لب، آف، آن: البشر، مج، وز، مت، مر: البرّ. (۲). لت تا. (۳). آج، لب: خضرا. (۴). مج، وز، مت، مل، لت: خواندند. (۵). مج، وز، مت، مل، لت: کردند. (۶). بم، آف، آن، مر: علّقتها. (۷). مج، وز، مت، لت: بستانهایی. (۸). مر: و انار. (۹). آج، لب: مانند. (۱۰). آج، لب: نمایند، مل: و بهری نماند. (۱۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۱۲). مر که. (۱۳). لب: خلق. [.....]

صفحه : ۳۹۴ جمع شجرهٔ، و خرز«۱» فی جمع خرزه«۲» و قوّت اینکه قول قوله تعالی: وَ مِن ثَمَراتِ [۹۸- پ]

النَّخِیلِ«۳» که او جمع«۴» ثمره باشد کخشبهٔ [و جمعش کنند نیز علی ثمار کالمهٔ و أکام و رقبهٔ و رقاب، و آن که به ضم خواند، قراءت او محتمل است دو وجه را، یکی آنکه جمع«۵» ثمره باشد کخشبهٔ و خشب، قال اللّه تعالی: کَأَنَّهُم خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ«۶» و اکمه و اکم، قال الشّاعر: ری الاکم فیها سجّدا للحوافر. و الاصل الاکم الّا انّه خفّفه للشّعر، و مثال او از معتل ساحهٔ و سوح و قارهٔ و قور و ناقهٔ و نوق. دوم آن که ثمر جمع جمع باشد ثمر و ثمار و ثمر کجراب و جرب و جمار و جمر، گفت: در میوه او نگاه کنی«۷» چون میوه بیارد. وَ یَنعِهِ، أی نضجه و ادراکه، یعنی رسیدن او چون برسد و تمام پخته شود. و در شاذّ عطاردی و إبن السّمیقع خواندند «یانعه«۸»» أی نضیجه«۹» و مدرکه، در میوه رسیده‌اش«۱۰»، یقال: ینع الثّمر یینع ینعا و ینعا و ینعا قال الشّاعر«۱۱»: فی قباب حول دسکرهٔ حولها الزّیتون قد ینعا و یقال ایضا: اینعت الثّمرهٔ یونع ایناعا، «ینع» به فتح، لغت اهل حجاز«۱۲» است و «ینع» به ضم لغت اهل نجد، اللّه تعالی در اینکه آیت«۱۳» تذکیر نعمت کرد به اینکه چیزها که بر شمرد از باران که فرستاد از آسمان و نبات که رویانید«۱۴» به آن آنچه غذای بهایم و آدمی و وحوش و طیور است و انواع درختان میوه از خرما و انگورهای«۱۵» الوان و نار و زیتون و آنچه ذکر کرد. آنگه گفت: آخر از میان تو و چهار پای فرقی باید چون چهار پای«۱۶» همه خوردن شناسی! یک بار بچشم عبرت در نگر در میوه اینکه درختان ------------------------------------ (۱). مت، مر: حرز. (۲). مج، وز، خرزه، مت: حزره. (۳). سوره نحل (۱۶) آیه ۶۷. (۴). اساس، آج، لب، آن: که جمع او، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۵). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۶). سوره منافقون (۶۳) آیه ۴. (۷). آف: کنید. (۸). مج، وز، مت، لت، مر به الف. (۹). آج، لب، بم: نضجه. (۱۰). مج، وز، مت، بم، آن: رسیدیش، مر: رسیدنش. (۱۱). مج، وز، مت شعر. (۱۳- ۱۲). بم، لب ذکر. (۱۴). مج، وز، مت: رویانند، لت: روياند. (۱۵). مج، مت رز. [.....]

(۱۶). مج، وز، مت: چهارپایی. صفحه : ۳۹۵ که«۱» می‌رویاند و که«۲» می‌پروراند و که«۳» می‌رساند و کمّیّت و کیفیّت آن که می‌داند که در اینکه، آیاتی و علاماتی و دلالاتی هست مؤمنان و موقنان را. وَ جَعَلُوا لِلّهِ، حق تعالی در اینکه آیت گفتار«۴» محال مشرکان باز گفت که: ایشان چه می‌گویند، گفت: خدای را انبازان فرا«۵» داشته‌اند از جنّ، جنّیان را انباز او می‌گویند چنان که در دگر آیت گفت: وَ جَعَلُوا بَینَهُ وَ بَینَ الجِنَّةِ نَسَباً«۶». وَ خَلَقَهُم، «واو» حال است، و حال چنان افتاد که خدای تعالی خالق ایشان است، وَ خَرَقُوا لَهُ بَنِینَ وَ بَناتٍ، اهل مدینه «خرّقوا» خواندند مشدّد«۷»، و باقی قرّاء بتخفیف «را» خواندند، فرا«۸» بافند به دروغ برای او پسران و دختران، اگر جهودانند گفتند: عُزَیرٌ ابنُ اللّهِ«۹»، و اگر ترسایانند گفتند: المَسِیحُ ابنُ اللّهِ«۱۰»، و اگر عرب‌اند گفتند: الملائکهٔ بنات الله. خرق و خرص و خلق و اختلق و اخترق اذا کذب، و تشدید برای تکثیر فعل باشد بِغَیرِ عِلمٍ، بی‌علمی و دانشی بل از سر جهل و اعتقاد فاسد. آنگه حکایت ایشان رها کرد و بر خلاف ایشان و گفتار«۱۱» ایشان تنزیه خود کرد، گفت: سُبحانَهُ منزّه است«۱۲» و متعالی از آنچه ایشان وصف می‌کنند. قوله تعالی:

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۰۱ تا ۱۱۰]

[اشاره]

بَدِیعُ السَّماواتِ وَ الْأَرضِ أَنّی یَکُونُ لَهُ وَلَدٌ وَ لَم تَکُن لَهُ صاحِبَةٌ وَ خَلَقَ کُلَّ شَیءٍ وَ هُوَ بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیمٌ (۱۰۱) ذلِکُمُ اللّهُ رَبُّکُم لا إِلهَ إِلّا هُوَ خالِقُ کُلِّ شَیءٍ فَاعبُدُوهُ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیءٍ وَکِیلٌ (۱۰۲) لا تُدرِکُهُ الأَبصارُ وَ هُوَ یُدرِکُ الأَبصارَ وَ هُوَ اللَّطِیفُ الخَبِیرُ (۱۰۳) قَد جاءَکُم بَصائِرُ مِن رَبِّکُم فَمَن أَبصَرَ فَلِنَفسِهِ وَ مَن عَمِیَ فَعَلَیها وَ ما أَنَا عَلَیکُم بِحَفِیظٍ (۱۰۴) وَ کَذلِکَ نُصَرِّفُ الآیاتِ وَ لِیَقُولُوا دَرَستَ وَ لِنُبَیِّنَهُ لِقَومٍ یَعلَمُونَ (۱۰۵) اتَّبِع ما أُوحِیَ إِلَیکَ مِن رَبِّکَ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ وَ أَعرِض عَنِ المُشرِکِینَ (۱۰۶) وَ لَو شاءَ اللّهُ ما أَشرَکُوا وَ ما جَعَلناکَ عَلَیهِم حَفِیظاً وَ ما أَنتَ عَلَیهِم بِوَکِیلٍ (۱۰۷) وَ لا تَسُبُّوا الَّذِینَ یَدعُونَ مِن دُونِ اللّهِ فَیَسُبُّوا اللّهَ عَدواً بِغَیرِ عِلمٍ کَذلِکَ زَیَّنّا لِکُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُم ثُمَّ إِلی رَبِّهِم مَرجِعُهُم فَیُنَبِّئُهُم بِما کانُوا یَعمَلُونَ (۱۰۸) وَ أَقسَمُوا بِاللّهِ جَهدَ أَیمانِهِم لَئِن جاءَتهُم آیَةٌ لَیُؤمِنُنَّ بِها قُل إِنَّمَا الآیاتُ عِندَ اللّهِ وَ ما یُشعِرُکُم أَنَّها إِذا جاءَت لا یُؤمِنُونَ (۱۰۹) وَ نُقَلِّبُ أَفئِدَتَهُم وَ أَبصارَهُم کَما لَم یُؤمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ نَذَرُهُم فِی طُغیانِهِم یَعمَهُونَ (۱۱۰)

[ترجمه]

آفریننده آسمانها و زمین چگونه باشد او را فرزندی و نبود او را زنی و بیافرید همه چیزی را و او به همه چیز داناست. آن خداست خدای شما نیست خدایی مگر او آفریننده همه چیزی است ----------------------------------- (۳- ۲- ۱). مج، وز، مت، لت، مر: کی. (۴). اساس، آف، آن: گفت از، با توجه به مج تصحیح شد. (۵). مج، وز، مت، مر: فرو. (۶). سوره صافات (۳۷) آیه ۱۵۸. (۷). مج، وز، مت، آف، لت، مر: بتشدید. (۸). مج، وز، مت، مر: فرو. (۹). سوره توبه (۹) آیه ۳۰. (۱۰). مج، وز، مت از. (۱۱). مج، وز، مت، لت، مر او. (۱۲). مج، وز، مت، آج: بپرستید. صفحه : ۳۹۶ بپرستی او را و او بر همه چیزی تکفّل کننده است«۱». [۹۹- ر]

در نیابد او را چشمها و او دریابد چشمها را و او لطف کننده«۲» داناست«۳». آمد به شما حجّتها«۴» از خداتان«۵» هر که بیند«۶» برای خود بیند«۷»، و هر که کور«۸» شود بر او باشد و نیستم«۹» من بر شما نگهبان«۱۰». و همچنین بگردانیم«۱۱» آیتها را و تا بگویند درس کرده‌ای«۱۲» و تا بیان کنم«۱۳» آن را«۱۴» برای گروهی که دانند. پس روی کن«۱۵» آن را که وحی کرده«۱۶» به تو از خدای تو، نیست خدایی مگر او برگرد از آنان که انباز گویند«۱۷». و اگر خواستی خدا، شرک نیاوردندی«۱۸» و نکردیم تو را بر ایشان نگهبان و تو نیستی بر ایشان و کیل. و دشنام مدهی«۱۹» ----------------------------------- (۱). آج: کارگزار است، لب: کارزار است. (۲). مج، وز، مت، لت و. (۳). اساس و داناست، با توجّه به مج، وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. [.....]

(۴). آج، لب: بینایی دلها. (۵). آج، لب: پروردگارتان. (۷- ۶). آج، لب: دید. (۸). آج، لب: نابینا. (۹). آج، لب: نهام. (۱۰). آج، لب: نگهدارنده. (۱۱). اساس: بگردانم، با توجه به مج تصحیح شد. (۱۲). آج، لب: آموختی. (۱۳). آج، لب: کنیم. (۱۴). مج، وز، مت از. (۱۵). آج، لب: رو بگردان. (۱۶). لت: وحی کردند، آج، لب: فرستاده‌اند. (۱۷). مج، وز، مت: گیرند. (۱۸). لت: نیافریدندی شرک. [.....]

(۱۹). مج، مت، وز: دشنام مدهید، آج، لب: ناسزا مگویید. صفحه : ۳۹۷ آنان را که خوانند ایشان بدون خدا که پس دشنام دهند ایشان خدای را بظلم بی‌علم همچنین بیاراستیم«۱» برای هر امّتی کارهاشان پس با خدایشان باشد رجوع«۲» ایشان خبر دهد«۳» ایشان را به آنچه کرده باشند. و سوگند خورند«۴» به خدای طاقت«۵» سوگندشان که اگر آید به ایشان معجزی ایمان آرند به آن بگو که معجزات از نزدیک خداست و چه آگاه کرده است«۶» شما را به آن چو بیایند، ایشان ایمان نیارند. برگردانیم«۷» دلهاشان و چشمهاشان«۸» چندان که ایمان نیاوردند به آن اوّل بار و رها کنیم«۹» ایشان را در کفرشان تا متحیّر«۱۰» بمانند. قوله«۱۱»: بَدِیعُ السَّماواتِ وَ الْأَرضِ، حق تعالی وصف کرد خویشتن را به آن که آفریننده آسمان و زمین است و در وجود آرنده. «بدیع»، فعیل باشد به معنی مبدع، چنان که ألیم به معنی مؤلم و قال الشّاعر:«۱۲» امن ریحانة الدّاعی السّمیع یؤرّقنی و اصحابی هجوع و رفع او به خبر مبتدای محذوف است، أی هو بدیع السّموات و الارض، او آفریننده و پدید آورنده«۱۳» آسمان و زمین است. و «ابداع»، ابتدای فعل کردن باشد بی آن که اقتدا کند در آن به کسی، و کذلک الابتداع الابتداء و هو من الابدال، کالمدح و المده و معنی آن است که: خدای تعالی اینکه فعل بر«۱۴» وجه اختراع کرد و ------------------------------ (۱). آج، لب: آرایش آراستهام. (۲). آج، لب: بازگشتن. (۳). آج، لب: بیاگاهانند. (۴). مج، وز، مت: خوردند. (۵). آج، لب: غایت. (۶). آج، لب: دانا گردانند. (۷). آج، لب: می‌گردانیم. (۸). آج، لب: دیده‌هاشان. (۹). آج، لب: باز می‌گذاریم. (۱۰). آج، لب: سرگشته باشند، لت: سر در نهند متحیّر. (۱۱). مج، وز، مت تعالی. (۱۲). مج، وز، مت شعر. (۱۳). مج، وز، مت: پدید آورنده. [.....]

(۱۴). آج، لب: به دو. صفحه : ۳۹۸ مخترع فعلی بود که بکنند نه بقدرت و نه در محلّ قدرت و اینکه قادر الذّات تواند کردن«۱». أَنّی یَکُونُ لَهُ وَلَدٌ، چگونه باشد او را فرزندی. وَ لَم تَکُن لَهُ صاحِبَةٌ، و او را زنی نبوده است و محال است که فرزند بود بی‌زن چون دانی که زن محال است بر او چرا فرزند روا می‌داری، ردّ است بر جهودان و ترسایان و مشرکان عرب که گفتند: الملائکة بنات الله. وَ خَلَقَ کُلَّ شَیءٍ، و همه [۹۹- پ]

چیز آفریده اوست. و اینکه را دو وجه باشد: یکی آن که «کل» حمل کنند بر معظم و جلّ یعنی آنچه اصل ایشان«۲» است و بیشتر و معظم ایشان«۳» است خدای تعالی آفریده، و وجه دیگر آن که معنی آن باشد که: هر چه هست فعل اوست امّا بر حقیقت یا واسطه برای آن که آنچه ما و دگر«۴» حیوانات کنیم اگر چه بر حقیقت فعل خدای نباشد در حکم چنان است که فعل او به آن معنی که اگر دانستی«۵» که او ما را نیافریدی آن در وجود نیامدی، و اگر چه فعل ما را بر اطلاق، خلق نخوانند جز مقیّد. و دگر آن که «خلق» به معنی تقدیر باشد، من قولهم: خلقت الادیم نعلا، قال الشّاعر«۶»: و لانت تفری ما خلقت و بعض القوم یخلق ثمّ لا یفری وَ هُوَ بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیمٌ و او به همه چیز عالم است. ذلِکُمُ اللّهُ رَبُّکُم، [ذلک]«۷» اشارت است به آنچه از پیش رفت، یعنی فاعل اینکه افعال و موصوف به اینکه صفات«۸» اینکه مخاطبان خدای شما است. لا إِلهَ إِلّا هُوَ، جز او خدایی نیست. و محلّ اینکه جمله رفع است برای آن که صفت مرفوعی است «ذا» در محلّ رفع است به ابتداء، و «اللّه» روا باشد که خبر باشد و روا باشد که صفت بود. و «ربّکم» خبر باشد. خالِقُ کُلِّ شَیءٍ، آفریدگار همه چیز است بر آن معانی که گفتیم از آن سه وجه. و «کل» به معنی بعض بسیار آمد، منها قوله: وَ أُوتِیَت مِن کُلِّ شَیءٍ«۹» و منها قوله: ثُمَّ اجعَل عَلی کُلِّ جَبَلٍ مِنهُنَّ جُزءاً«۱۰» و مراد چهار کوه ------------------------------ (۱). آج، لب: تواند بودن. (۳- ۲). مج، وز، مت، آج، لب، لت، مر: اشیاء. (۴). لت، مر: دیگر. (۵). مت، آج، لب، لت: نه آنستی. (۶). مج، وز، مت شعر. (۷). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد. (۸). آج، لب: اوصاف. (۹). سوره نمل (۲۷) آیه ۲۳. (۱۰). سوره بقره (۲) آیه ۲۶۰. صفحه : ۳۹۹ است«۱»، فَاعبُدُوهُ او را پرستی«۲» که سزاوار پرستش آن است که«۳» او قادر باشد بر اینکه اشیاء [که کند و غرض او نفع مکلّفان باشد از اصول و فروع نعمت او، سزاوار او عبادت بود. وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیءٍ وَکِیلٌ و

او بر همه چیزی]«۴» حافظ و نگهبان است و مدبّر و متصرّف بر سبیل مصلحت. و برای آن وصف خود کرد به آن که و کیل است که اینکه افعال و تصرّف از تدبیر و محافظت مصالح که می‌فرماید منفعت آن به او«۵» عاید نیست با ما عاید است. لا تُدرِکُهُ الأَبصارُ، آنگه از جمله اوصافی که خدای تعالی خود را به آن مدح کرد آن است که گفت: لا تُدرِکُهُ الأَبصارُ، چشمها او را درنیابد و او چشمها را دریابد یعنی خداوند«۶» چشمها را، و اینکه آیت از جمله ادلّه روشن است بر آن که«۷» خدای تعالی مرئی و مدرک نیست و وجه استدلال از او آن است که خدای تعالی در اینکه آیت نفی ادراک بصر کرد از خویشتن بر وجه تمدّح، و مدح راجع است با ذات او و هر مدحی که راجع بود با«۸» نفی و ممدوح به آن ذات او بود در اثباتش نقص بود. و اینکه فصل محتاج است به بیان چند چیز: یکی آن که خدای تعالی تمدّح کرد به نفی رؤیت از ذات خود. دوم [آن که]«۹»: ادراک بصر رؤیت بصر باشد، و سهام«۱۰» آن که: هر مدحی که راجع باشد با نفی در اثباتش نقص بود. و دلیل بر فصل اوّل دو چیز است: یکی اجماع امّت که امّت اجماع کرده‌اند بر آن که خدای تعالی به اینکه مدح کرد خویشتن را جز که مخالفان گفتند«۱۱» مدح به آن کرد که قادر است«۱۲» که منع کند ابصار را از ذات خود. پس خلاف«۱۳» نیست در آن که مدح است. وجه دوم آن که: آنچه از پیش اینکه آیت است و آنچه از پس اینکه آیت است همه مدح است، نشاید ------------------------------- (۱). اساس: کوست. (۲). همه نسخه بدلها بجز آن: پرستید. (۳). مج، وز، مت، لت، مر: اوست که آنگه، آج، لب: اوست آن است، مل آن. (۴). اساس، آج، لت، بم، آف، آن: افتادگی دارد، از مج افزوده شد. [.....]

(۵). مج، وز، مت، آج، لب، لت: با او. (۶). مج، وز، مت، مل، لت، مر: خداوندان. (۷). مل، لت: برای آن که. (۸). بم، آن: یا . (۹). اساس، لب، آف، آن: ندارد، از وز افزوده شد. (۱۰). مل، بم، آن، مر: سیم. (۱۱). بم: گفتن. (۱۲). مج، وز، مت، لت، مر بر آن. (۱۳). مج، وز، مت، لت، مر: خلافی. صفحه : ۴۰۰ که آنچه در میان اینکه دو آیت باشد مدح نباشد. امّا کلام در فصل دوم دلیل بر آن که«۱» [ادراک]«۲» بصر رؤیت بصر باشد، آن است که: اهل لغت فرقی نکنند«۳» میان رأیت و احسست و آنست و ابصرت و ادرکت لت ببصری«۴»، جز آن است«۵» که ادراک«۶» آنگه افاده رؤیت کند که تعلیق آن کنند به بصر چون اطلاق کنند و به ذکر«۷» معانی آید«۸» به معنی لحوق باشد [۱۰۰- ر]، چنان که گویند: ادرک قتادهٔ الحسن و ادرک فلان فلانا اذا کان فی عهده و ایّامه. و «ادراک» به معنی نضج باشد، چنان که ادرکت الثّمرهٔ و ادرکت القدر. و «ادراک» به معنی بلوغ باشد، یقال: ادرک الغلام اذا بلغ و قال الشّاعر«۹»: اذا المهرهٔ«۱۰» الشّقراء ادرک ظهرها فشب«۱۱» الاله الحرب بین القبایل امّا چون مقیّد باشد به حاسّه‌ای از حواسّ فایده ادراک آن دهد که به آن حاسّه باشد، چنان که ادرکت بسمعی آن باشد که بشنیدم، و ادرکت بمشامّی، ببوییدم، و ادرکت بیدی، لمس کردم، و ادرکت بفمی و لهواتی آن باشد که ذوق کردم، همچنین ادرکت ببصری آن باشد که بدیدم. دلیل دیگر بر آن که ادراک«۱۲» بصر رؤیت بصر باشد، آن است که: اگر اثبات یکی از اینکه کنند با نفی آن مناقضت باشد تا اگر گوید: ادرکت ببصری و ما رأیته یا رأیته و ما ادرکته ببصری مناقضه باشد، علی وجه لا خفاء به. امّا شبهه ایشان فی قولهم: ادرکت ببصری حرارهٔ المیل و اینکه ادراک مقیّد است به بصر و فایده رؤیت نمی‌دهد جواب از اینکه آن است که گوییم، اگر چه اینکه ------------------------------- (۱). مل: دلیل کند. (۲). اساس، بم، آف، آن: ندارد، از مج افزوده شد. (۳). آج، لب: نکنند. (۴). اساس، لب، مل، آف، آن: بصری، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). آج، لب: نیست. [.....]

(۶). مل بصر، رؤیت بصر باشد. (۷). مل، مر: بدگر. (۸). بم، آف: اند. (۹). مج، وز، مت، لت شعر. (۱۰). اساس، بم، آف، لت، آن: الهرّهٔ، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). مج، وز، مت: فنسب. (۱۲). اساس، آج، لب، بم، آف، آن: بر اینکه آن که، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه : ۴۰۱ جا مقیّد است به بصر، اینکه حکم مقصور نیست بر بصر برای آن

که ادراك حرارت به محلّ حیات کنند سواء اگر چشم باشد«۱» اگر دگر عضو، نبینی که گویند: ادرکت بیدی و جسدی الحرارة. امّا برای آن که میل را تخصیص کرد و آن را به چشم بسته است«۲» از اینکه جا شبهت افتاد ایشان را، دلیل بر اینکه آن است که اگر کسی میلی گرم کند و بر دست کسی نهد او گوید«۳»: ادرکت بیدی حرارة المیل. و همچنین«۴» هر عضوی از اعضا که محلّ حیات باشد هم اینکه فایده دهد. امّا آن که گفتند: «ادراك» در آیت به معنی احاطت است اینکه به خلاف کلام عرب است، چه در کلام عرب «ادراك» به معنی احاطت نیامد، و اگر چنین بودی روا بود«۵» که گفتندی: ادراك الجراب بالدّقیق و السّور بالمدینة و الجبّ بالماء، و خلاف اینکه معلوم است. امّا قوله: حَتّی إِذا أَدرَکَهُ الغَرَقُ معنی آن است که لحقه و بلغه به معنی احاطت نیست. دگر آن که احاطت را«۶» «با» بکار دارند و ادراك به نفس خود متعدّی است، لا یقال ادرکت بکذا، و انّما یقال ادرکت کذا، و لا یقال احطته، انّما یقال احطت به علما، قال اللّه تعالی: أَنَّ اللّهَ قَد أَحاطَ بِکُلِّ شَیءٍ عِلماً«۷»، و قال: إِنَّ اللّهَ بِما یَعمَلُونَ مُحِیطٌ«۸». پس«۹» ادراك فی قوله تعالی: حَتّی إِذا أَدرَکَهُ الغَرَقُ به معنی لحوق است چنان که حکایت کرد از قوم موسی که گفتند: إِنّا لَمُدرَکُونَ«۱۰»، ای لملحقون. امّا دلیل بر آن که هر مدحی که به نفی باشد در اثباتش نقص بود، آن است که معلوم شده است که نفی نقیض اثبات است و مدح نقیض ذم چون نفی امری از امور مدح باشد کسی را به همه حال«۱۱» اثباتش نقص باشد، اینکه از قضیّه عقل است. کسی ------------------------------- (۱). مج، وز، مت، مل، مر و. (۲). آج، لب، مل، لت، مر: نسبت است، بم، آف، آن: تشبّه است. (۳). مج، وز، مت، مل، مر: بگوید، لت: نگوید. (۴). مج، وز، مت، لت، مر به، مل بر. (۵). آف، لت: بودی. (۶). مج، وز، لت، مر با. (۷). سوره طلاق (۶۵) آیه ۱۲. [.....]

(۸). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۲۰، اصل آیه: یعملون. (۹). نسخه مر در اینکه جا پایان می‌پذیرد. (۱۰). سوره شعراء (۲۶) آیه ۶۱. (۱۱). مج، وز، مت، مل، لت: به هر حال. صفحه : ۴۰۲ گوید فلان ظلم نکند و دروغ نگوید و غیبت نکند و بهتان ننهد و می‌نخورد«۱» مدح است چون گوید اینکه چیزها کند ذمّ است«۲». و عقلا در اینکه خلاف نکنند و خدای تعالی در کتاب مجید در مدح خود چنین فرمود از اینکه معنی که: لا تَأخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَومٌ«۳»، او را خواب نگیرد نه اندك و نه بسیار. و قوله مَا اتَّخَذَ اللّهُ مِن وَلَدٍ وَ ما کانَ مَعَهُ مِن إِلهٍ«۴»، گفت: فرزندی نگرفت و با او خدایی نیست. و قوله: مَا اتَّخَذَ صاحِبَةً وَ لا وَلَداً«۵»، و قوله: لَم یَتَّخِذ وَلَداً وَ لَم یَکُن لَهُ شَرِیکٌ فِی المُلکِ وَ لَم یَکُن لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ«۶» و قوله: لَم یَلِد وَ لَم یُولَد، وَ لَم یَکُن لَهُ کُفُواً أَحَدٌ«۷»، و قوله: إِنَّ اللّهَ [۱۰۰- پ]

لا یَظلِمُ النّاسَ شَیئاً«۸»، اینکه جمله که از خویشتن نفی کرد از زن و فرزند و مثل و مانند و همتا و انباز و خواب و ظلم اینکه جمله مدح است او را اگر اثبات کنند اینکه جمله را یا بعضی را از اینکه در هر حال که باشد از حالات در دنیا و آخرت در اثباتش نقص باشد همچنین در آیت ما نفی ادراك بصر کرد از خود بر سبیل تمدّح و مدح راجع با ذات او و در اثباتش نقص باشد در جمیع احوال«۹»، اگر در دنیا گوید و اگر در آخرت اگر گویند نه مشارك است در نفی تعلّق ادراك به او و او را بسیاری از اعراض و معدومات، باید تا ایشان نیز ممدوح باشند، جواب گوییم: خدای تعالی مدح نکرد«۱۰» به نفی ادراك بس بل تمدّح کرد به نفی ادراك مدرکان او را و اثبات ادراك او مبصران«۱۱» را و مدرکان را، گفت: وَ هُوَ یُدرِكُ الأَبصارَ، پس مدح که هست به مجموع هر دو«۱۲» به اوست: یکی نفی ادراك مدرکان از او و یکی اثبات ادراك او مدرکان را، برای آن که چیزها بر ضروب«۱۳» است بهری آن است که نبیند و نه او را بینند چون معدومات و ضمایر و بسیاری از اعراض، و بهری آن است که او را بینند و --------------------------------- (۱). مج، وز، مت، لت اینکه. (۲). مج، وز، مت، لت: باشد. (۳). سوره بقره (۲) آیه ۲۵۵. (۴). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۹۱. (۵). سوره جن (۷۲) آیه ۳، اصل آیه: ما اتخذ. (۶). سوره اسراء (۱۷) آیه ۱۱۱. (۷). سوره اخلاص

(۱۱۲) آیات ۴ و ۵. (۸). سوره یونس (۱۰۱) آیه ۴۴. (۹). آج، لب: حالات. (۱۰). مج، وز، مت، آج، لب، لت: تمدح کرد. [.....]

(۱۱). آج، لب، لت، آن: مستبصران. (۱۲). مج، وز، مت کار. (۱۳). اساس: ضرورت، با توجه به مج، وز تصحیح شد. صفحه : ۴۰۳ او چیزی نبیند و آن جمادات است و الوان، و بهری آن است که او بیند و او را بینند چون آدمی و دیگر«۱» حیوانات چون شرایط حاصل بود امّا ذاتی که او را بنبینند و او بیندگان«۲» را بیند مدرک باشد مدرکات را و هیچ مدرک او را مدرک نباشد جز خدای تعالی نیست. پس به تفرّد او به اینکه دو امر«۳» ممدوح است، اگر گویند نه هر یکی از اینکه دو گانه مدح نیست علی حده نه آن که بیند نه آن که او را نبینند«۴» اگر روا باشد که آنچه نه مدح بود به انضمام با آن که نه مدح بود مدح شود، لازم آید که وجود به انضمام با عالمی مدح بود و شیء به انضمام با حی مدح بود و خلاف اینکه معلوم است جواب گوییم: ممتنع نبود«۵» از آن که نفی امری از امور از ذاتی از ذوات آنگه«۶» مدح باشد که او بر صفتی باشد از صفات نبینی که نفی سنه و نوم از قدیم تعالی آنگه«۷» مدح باشد که او حی باشد چه اگر نه چنین بودی اینکه نفی مدح نبودی، و همچنین نفی ظلم از آن کس مدح باشد که او حی بود و قادر بود بر ظلم و روا بود که او را داعی«۸» باشد به ظلم تا اینکه شرطها نبود، نفی ظلم مدح نبود. و آنچه تحقیق اینکه است آن است که صفات مدح بر دو ضرب«۹» است: یکی راجع با اثبات، یکی راجع با نفی، آنچه راجع باشد با اثبات محتاج نباشد در بیشتر احوال به شرطی تا مدح باشد برای اختصاص اثبات و آنچه مرجع آن با نفی باشد مدح نبود تا مقیّد و مشروط نبود به شرطی برای عموم نفی را که نفع عام باشد، نبینی که ذواتی که عالم و قادر وحی و موجود نباشند بیشتراند از آن که ذوات عالمه و قادره و حیّه و موجوده، تا عالم از ناعالم کمتر باشد و بسیار احیا باشند«۱۰» که عالم و قادر نباشند، و بیشتر موجودات حی نباشند و معدومات را خود نهایت نیست، برای آن که در نفی دارد اکنون نفی جهل و عجز آنگه مدح باشد که از حی نفی کنند برای آن که نفی اینکه از جماد مدح نباشد و همچنین آنچه بیان کردیم در نفی ظلم و ------------------------------ (۱). آج، لب، لت، آن: دگر. (۲). مج، وز، مت: بندگان. (۳). آف، آن: دوام. (۴). لت: نبیند. (۵). مج، وز، مت، لت، مل: نباشد. (۷- ۶). مل: آنگاه. (۸). بم: داغی. (۹). مل: وجه، آج، لب: چیز. (۱۰). مل: باشد. صفحه : ۴۰۴ سنه و نوم. پس به اینکه جمله روشن شد فرق از میان صفتی که اثبات باشد [۱۰۱- ر]

یا نفی که آن اگر مشروط نباشد روا بود و اینکه جز از مشروط نیاید- و اللّه ولیّ التّوفیق. اگر گویند خدای تعالی گفت: ابصار مرا نبینند، چرا نشاید که مبصران بینند او را! جواب گوییم: عرب اگر چه فعل اضافه کنند با«۱» محلّ فعل یا آلت فعل، مراد اضافه فعل با جمله باشد، چنان که اگر گویند: یده لا تبطش و رجله لا تمشی«۲» و لسانه لا یتکلّم و مراد آن است جمله اینکه کارها نمی‌کنند، و منه قوله تعالی: ذلِکَ بِما قَدَّمَت أَیدِیکُم«۳»، أی بما قدّمتم. و قولهم: یداک اوکتا و فوک نفخ ط من هذا الباب، اگر گویند خدای تعالی گفت: جمله مبصران«۴» مرا نبینند، چرا نشاید که بعضی او [را]«۵» بینند و آن مؤمنان باشند! جواب آن است که گوییم: خدای تعالی به نفی ادراک تمدّح کرد، و چون مدح تعلّق به نفی دارد اثباتش نقص بود اگر از جمله باشد اگر از بعض«۶». وَ هُوَ اللَّطِیفُ الخَبِیرُ، او لطف کننده است با بندگان و دانا به احوال ایشان. و اصل او فاعل بوده است برای مبالغت فعیل کرده‌اند و گفته‌اند: لطیف ای دقیق النّظر بالرّحمهٔ الی عباده من اللّطافهٔ، و اینکه هم مبالغت باشد در باب رحمت. قَد جاءَکُم بَصائِرُ مِن رَبِّکُم، «بصایر» جمع بصیرت باشد و آن دلالتی باشد که ایجاب علم کند بر وجهی که از وضوح به حدّی باشد که پنداری که عالم آن معلوم را به بصر می‌بیند، و مراد اینکه جا ادلّه و براهین است که قرآن به آن ناطق است، قال الشّاعر:«۷» جاءوا بصائرهم علی اکتافهم و بصیرتی یعدو بها عتد«۸» و أی و بصیرت در جای عقل به کار«۹» دارند، معنی آن است که حجّت روشن شد و ------------------------------ (۱). مج، وز، مت: با . (۲). اساس، آج، لب، آف: لا یمشی، با توجه به مج تصحیح شد. [.....]

(۳). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۸۲. (۴). آف: مبصرات. (۵). اساس: نـدارد، با توجّه به مـج افزوده شد. (۶). مج، لت: بعضـی. (۷). مج، وز، مت شعر. (۸). اساس: عـدوانی، با توجّه به آج تصـحیح شد. (۹). لت: نگاه دارند. صـفحه : ۴۰۵ بیّنت بر شـما باستاد. فَمَن أَبصَـرَ فَلِنَفسِهِ، هر که او بینـد یعنی بدانـد و انـدیشه کند، فَلِنَفسِهِ، برای خود کند. وَ مَن عَمِیَ فَعَلَیها، و هر که نابینا شود، یعنی اندیشـه نکند و بنداند، فَعَلَیها، بر او باشد و اینکه بر سبیل تهدید و وعید گفت و حجّت انگیختن بر ایشان و کار ایشان در خیر و شر به اختیار ایشان افکنـدن. وَ ما أَنَا عَلَیکُم بِحَفِیظٍ، و بگو ای محمّد که من بر شـما نگهبان نه‌ام«۱»، بر من جز دعوت کردن نیست. زجّاج گفت: اینکه آیت وماننـد اینکه پیش از آن آمـد که خـدای تعـالی قتـال فرمود، وَ کَذلِکَ نُصَرِّفُ الآیـاتِ، آنگه گفت: مـا آیات و بیّنات چنین«۲» گردانیم. وَ لِیَقُولُوا دَرَستَ، إبن کثیر و ابو عمرو خواندنـد: دارست من المفـاعله، یعنی تو بـا اهل کتاب درس کرده‌ای«۳» از مـدارست، و إبن عامر خوانـد: و لیقولوا درست [به فتـح «سـین» و سـکون «تا» أی انمحت من الدّروس، و تا گویند آن آیات مندرس شد و کهنه گشت. و باقی قراء خوانند«۴»]«۵»: درست من درس الکتب. و اصل کلمه از«۶» یک اصل است، و آن کهنه شدن است، یقال: درس الشّـیء دروسا اذا انـدرس و انمحی و درسته أنا و ادرسه درسا، و منه درس الکتاب، برای آن که چنـدان بخواند تا کهنه شود. و دریس جامه کهنه باشد، و درس استمرار تلاوت«۷» باشد، و الدّرس الحیض أیضا«۸» معنی آن باشد که: لئلّا یقولوا أو کراهة ان یقولوا، یا گویند«۹» چنان که گفت: یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُم أَن تَضِلُّوا«۱۰»، و المعنی لئلّا تضلّوا«۱۱»، و أَن تَمِیدَ بِکُم«۱۲» أی لئلّا تمید بکم، و أَن تَقُولُوا«۱۳»وَ لِنُبَیِّنَهُ «لام» غرض است، و نیز ما«۸» بیان کنیم برای قومی که اینکه داننـد، و مورد اینکه آیت وعید و تهدید است. اتَّبِع مـا أُوحِیَ إِلَیکَ مِن رَبِّکَ، خـدای تعـالی در اینکه آیت امر کرد رسولش را به متـابعت آنچه بر او می‌آرنـد از خـدای تعالی، و وحی و ایحاء، القاء المعنی«۹» الی النّبیّین باشد از جهت«۱۰» پوشیده و وحی که اشاره باشد از آن جاست«۱۱» فی قوله: فَأَوحی إِلَیهِم أَن سَبِّحُوا بُکرَةً وَ عَشِیًّا«۱۲». ------------------------------ (۱). اسـاس و همه نسـخه بـدلها: یقولوا، با توجّه به ضبط آیه ما قبل تصـحیح شـد، آج، لب، بم، آف، لت، آن و لئلّا یقولوا. (۲). مج، وز، مت: نکردم. (۳). مج، وز، مت: نگویید. (۴). مج، وز، مت: تا. (۵). مج، وز، مت: بگویند. (۶). مج، مت: بگویند. (۷). اساس، آج، لب، بم، آف، آن: صورت، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. [.....]

(۸). مـج، وز، مت: تا. (۹). مـج، وز، مت: النّفس. (۱۰). مـج، وز، مت: جهتی. (۱۱). مـج، وز، مت: اینکه جاست. (۱۲). سوره مریم (۱۹) آیه ۱۱. صفحه : ۴۰۷ لا إِلهَ إِلّا هُوَ، گفتند معنی آن است که: ایشان را دعوت کن به اینکه کلمه، و گفته‌اند معنی آن است که: متـابعت وحی کن که بر تو کرده‌انـد، و آن وحی اینکه است که: لا إِلهَ إِلّا هُوَ، آنگه گفت: وَ أَعرِض، و اعراض کن و بگرد از اینکه مشـرکان و کافران. عبد اللّه عبّاس گفت: اینکه حکم منسوخ است به آیت قتال، و اصل اعراض صرف الوجه باشد الی جهة العرض، برای آن که سـمت ناظر سـمت طول باشد، و آنچه بر چپ و راست او بود جهت عرض باشد، و گفته‌اند: الی العرض و هو الجانب و اعرض الشّیٔ اذا ظهر کـأنّه مکّن من عرضه، ای نـاحیته، و منه قول عنتره«۱»: اعرضت الیمامـهٔ و اشـمخرّت چنان که گویند: اکتب اذا امکن من کاتبه، و العرض خلاف الطّول، و العرض الجانب، و عرض الرّجل ما یمدح و یذمّ منه، و عرض الدّنیا متاعها تشبیها بالعرض الّذی لا یلبث علی حدّ لبث الاجسام. و «عرض» عرضه کردن چیزی باشد و «اعتراض»«۲» پیش آمدن باشد. وَ لَو شاءَ اللّهُ ما أَشرَکُوا، خدای تعالی گفت: اگر خدای خواستی ایشان مشـرک نبودندی. اگر گویند: بنزدیک شما اراده تعلّق به نفی ندارد بل به چیزی تعلّق دارد که حدوثش صحیح«۳» باشـد، حکم اینکه آیت چگونه باشـد! جواب گوییم: مراد آن است که ایشـان را به قهر اگر خواهـد بر ایمـان دارد، پس متعلّق ارادت در آیت محـذوف است و آن حمـل ایشـان است بر ایمـان بر سبیـل قهر و الجـاء، و اینکه ارادت لا بدّ محمول باشـد بر اینکه وجه از آن جا که به ادلّه درست شده است که خدای تعالی از کافران مرید ایمان است بر سبیل اختیار، از آن

جا که امر کرده است ایشان را به ایمان، و امر امر نشود بی‌ارادت آمر«۴» مأمور به را، پس چون بر وجه اختیار لا بد مرید باشد اینکه را حمل بر مشیّت قسر و الجاء باید کردن. اگر گویند: چرا بر اینکه وجه از ایشان ایمان نمی‌خواهد«۵»! گوییم: برای آن که ------ -------------------------- (۱). مج، مت شعر. (۲). اساس: اعراض، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۳). مج، مت: صحت. (۴). مج، مت: ندارد. (۵). آن: نمی‌خواهند. صفحه : ۴۰۸ منافی حکمت بود و ناقض غرض، چه غرض او تعالی«۱» به تکلیف تعریض ثواب است، و تا بر وجه اختیار و تردّد دواعی نباشد مکلّف مستحقّ ثواب نبود، چه الجاء منافی تکلیف بود. اگر گویند: آیت دلیل می‌کند بر آن که خدای تعالی از ایشان ایمان نمی‌خواهد، گوییم: بل دلیل می‌کند که از ایشان ایمان نمی‌خواهد بر اینکه وجه که گفتیم بر سبیل قهر و الجاء نه بر سایر وجوه، و اینکه را تخصیص [۱۰۲- ر]

به دلیل عقل و قرآن«۲» و سنّت کردیم، دگر آن که: اگر خدای تعالی مرید شرک و کفر بودی، بایستی که مشرک و عاصی مطیع بودندی برای آن که مطیع آن باشد که آن کند که از او خواهند، نبینی که چون سیّد غلامش را گوید: ارید منک أن تسقینی«۳» الماء، می‌خواهم تا مرا آب دهی، او بر ارادت او کار کند و امتثال مراد کند، او را مطیع خوانند. و قولی گفتن«۴» که مؤدّی بود به«۵» آن که کافر و عاصی به کفر و عصیان طاعت خدای کرده‌اند، قولی باشد خلاف عقل و شرع خارق اجماع. وَ ما جَعَلناکَ عَلَیهِم حَفِیظاً، گفت: ما تو را بر ایشان نگهبان نکردیم، یعنی نگهبانی«۶» که ایشان را از کفر به قهر منع کنی، یا نگهبانی«۷» که با وجود تو و محافظت [تو]«۸» ایشان کفر نیارند و اگر آرند بر تو تابانی«۹» باشد. وَ ما أَنتَ عَلَیهِم بِوَکِیلٍ، و تو بر ایشان و کیل نه«۱۰». و فرق میان «و کیل» و «حفیظ» آن باشد که«۱۱» ایشان را نگه دارد از آن که در کار ایشان خللی باشد، و و کیل آن باشد که قیام کند به مصالح ایشان از مصالح دین و دنیا، و اینکه هر«۱۲» دو به رسول- علیه السّلام- مفوّض نیست، بل خداست- جلّ جلاله- که رقیب و حفیظ افعال و --------------------------------- (۱). مج، وز، مت، لت: او جلّ جلاله. (۲). اساس، بم است، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۳). اساس، بم، آف، لت: یسقینی، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۴). مج، وز، مت: گفتم. [.....]

(۵). مج، وز، مت: با. (۷- ۶). اساس، مج، وز: نگه‌بانی. (۸). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۹). چاپ شعرانی (۵/ ۲۹): تاوانی. (۱۰). بم: نه، نه‌ای. (۱۱). مج، وز، مت حفیظ. (۱۲). آج، لب: هیچ، لت: هیچ هر. صفحه : ۴۰۹ احوال ایشان است، و و کیل و کفیل ارزاق ایشان است. و امّا«۱» آنچه به«۲» رسول است- علیه السّلام- ابلاغ و انذار است، و گفته‌اند: آیت به مکّه آمد پیش از امر به قتال. قوله: وَ لا تَسُبُّوا الَّذِینَ یَدعُونَ مِن دُونِ اللّهِ- الآیة. عبد اللّه عبّاس گفت: سبب نزول آیت آن بود که چون اینکه آیت فرود آمد که: إِنَّکُم وَ ما تَعبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ«۳»- الآیة، مشرکان گفتند: [ای محمّد؟]«۴» اگر تو از سبّ خدایان ما باز ایستی و الّا ما نیز خدای تو را دشنام دهیم. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد قتاده گفت: مسلمانان بتان را دشنام دادندی، خدای تعالی نهی کرد ایشان را و گفت: اینان سفیهان‌اند، معبودان اینان را دشنام مدهی«۵» که معبود شما را دشنام دهند. سدّی گفت: سبب نزول آیت آن بود که رسول- علیه السّلام- به حمایت عمّش ابو طالب بودی و ابو طالب را وفات نزدیک رسید، مشرکان گفتند: بیایی«۶» تا بر اینکه مرد رویم و حجّت بر او گیریم و او را گوییم«۷»: اینکه پسر برادرت را از ما باز دارد و الّا تا امروز به حرمت تو او را چیزی نمی‌گفتیم که تو پیر ما و سیّد مایی و الّا بکشیم او را، و آنگاه برخاستند و بنزدیک ابو طالب شدند- ابو سفیان بود و ابو جهل و نضر بن الحارث و امیّه و ابیّ ابنا خلف و عقبهٔ بن ابی معیط و عمرو بن العاص- و اینکه حدیث بگفتند. ابو طالب کس فرستاد و رسول را- علیه السّلام- حاضر کرد و گفت: اینکه قوم بنی اعمام تواند، و رسول- علیه السّلام- گفت: چه می‌خواهند از من! گفتند: ما از تو آن می‌خواهیم که دست از ما و خدایان ما بداری، تا دست از تو و خدای تو بداریم. رسول- علیه السّلام-

گفت: اگر اینکه بکنم شما مرا مساعدت کنید بر کلمه‌ای که به آن کلمه بر عرب و عجم مالک شوید و همه جهان شما را منقاد شوند. گفتند: آن کلمه چیست! گفت: آن که بگویی«۸» «لا اله الّا اللّه». گفتند: ما اینکه نگوییم و ابا کردند. ابو طالب گفت: رها کن که اینان مساعدت نکنند با تو رسول- علیه السّلام- گفت: من بجز اینکه راضی نشوم، و اگر آفتاب بیارند و بر دست من نهند. گفتند: یا ---------------------------------- (۱). مج، وز: انّما. (۲). آج، لب، بم: بر. (۳). سوره انبیا (۲۱) آیه ۹۸. (۴). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۵). مج، وز، مت، آج، لب: مدهید. (۶). آج، لب: آف، لت، آن: بیایید. (۷). آج، لب، آف که. [.....]

(۸). مج، وز، مت، آج، لب، آف، لت: بگویید. صفحه : ۴۱۰ محمّد؟ از شتم و دشنام خدایان ما باز ایستی و الّا ما نیز خدای تو را دشنام دهیم. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: دشنام مده خدایان ایشان را که پس ایشان مرا دشنام دهند به ظلم بی علم، و سب[۱۰۲- پ]

و شتم و طعن و غمزه«۱» و إزراء به یک معنی باشد. و قوله: فَيَسُبُّوا اللّه، محلّ اینکه فعل نصب است برای آن که جواب امر است به «فا» و علامت نصب سقوط «نون» است. عَدواً، ای عدوانا و ظلما، و نصب او بر تمیز باشد، و شاید که مفعول بود. و یعقوب خواند و حسن و قتاده و عطا در شاذّ «عدوّا» علی وزن فعول، و دیگران «عدوا» علی وزن فعل، یقال: عدا علیه یعدوا عدوّا، و هو مجاوزة الحدّ، و اعتدی اعتداء و تعدّی تعدّیا هم به اینکه معنی باشد، و استعدیت الامیر علی فلان، أی تظلّمت من عدوانه فاعدانی علیه أی ازاله عنّی و آیت دلیل است بر وجوب تقیّه و زبان نگاه داشتن در جای و وقتی که نه جای اظهار حق باشد، قدیم تعالی گفت: با اینکه مشرکان بساز و با ایشان مدارا کن که تو در سرای ایشانی و ایشان بسیاراند و تو یار نداری، و ایشان ساز دارند و تو نداری«۲». و دارهم ما دمت فی دارهم و أرضهم ما کنت فی أرضهم چون رسول را به وقت ضعف تقیّه فرمایند و ساختن امام اولیتر که پایه او از پایه پیغامبر فروتر باشد، و آنگه رعیّت که از هر دو فروتر باشند [به]«۳» ایشان اولیتر. و وجوب دفع مضرّت از مقتضای عقل است و شرع به آن وارد است در قرآن و سنّت. كَذلِكَ زَيَّنّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُم، ما بیاراستیم برای هر قومی کارشان. در اینکه چند قول گفتند: یکی آن که مراد به کار ایشان آن است که ایشان را فرموده‌اند از ایمان و طاعت، بیانش: وَ لكِنَّ اللّهَ حَبَّبَ إِلَيكُمُ الإِيمانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُم«۴»، یعنی چنان که امّت تو را ایمان فرمودم و بر آن تحریض کردم و ترغیب به امر و نهی و دواعی، امّت سلف را همچنین کردم و هر تمکین که شما کردم، و آنچه الطاف مقرّبه است از ثواب و عقاب که با شما کردم با ایشان نیز کردم و آن مأمور به را عمل ---------------------------------- (۱). مج، وز، مت، آج، لب، لت: غمیزه. (۲). مج، وز، مت، آج شعر. (۳). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۴). سوره حجرات (۴۹) آیه ۷. صفحه : ۴۱۱ ایشان خوانند، و اگر چه نکرده‌اند و بعضی از ایشان خود نکنند، چنان که یکی از ما غلامش را گوید: تو کار خود می کن و عمل خود بر دست می‌دار، یعنی آنچه تو را کردنی است و تو را فرموده‌اند از رشد و صلاح خود، و اینکه قول حسن است و جبّایی و طبری و رمّانی. قول دگر آن است که: ما مقرّر کردیم تا هر قومی آنچه ایشان به علّت کردند«۱» در مذهب و طریقه خود از حجّت و شبهه، و مراد به تزیین عمل کمال عقل است و خلق علم که به آن حجّت بدانند و شبهه بدانند، و آنان که در شبهه آویختند بر اینکه قول نه از خدای باشد، از ایشان باشد که نظر نکردند تا شبهه به حجّت مشتبه شد ایشان را. قول سیوم«۲» آن است که: مراد به تزیین«۳» عمل اعلام ایشان است و خلق علم به حسن محسّنات و قبح مقبّحات، تا حسن کار بندند و از قبح اجتناب کنند. وجه چهارم ابو القاسم بلخیّ گفت: مراد آن است که خدای تعالی مقرّر بکرد در عقل هر عاقلی وجوب شکر منعم او و تعظیم حقّ او و وجوب امتثال امر و فرمان او، امّا چون مشرکان از آن که نظر نکردند«۴» اعتقاد ایشان در معبودشان چنان بود که اینکه نعمت از ایشان است، اینکه تعظیم ایشان را کردند، پس تقصیر

و تفريط از ايشان آمد بر«۵» ترك نظر و الّا آن كه خداى تعالى در عقل مركوز نكرد هر دو قوم را از مؤمن و كافر در اينكه معنى بر يك حد است، آنگه بر سبيل تهديد و وعيد گفت: مرجع همه با من است، خبر دهم ايشان را به آنچه كرده باشند، يعنى جزا دهم و مكافات كنم. قوله: وَ أَقسَمُوا بِاللّهِ [۱۰۳- ر]

جَهدَ أَيمانِهِم، محمّد بن كعب القرظىّ و كلبىّ گفتند: سبب نزول آيت آن بود كه مشركان گفتند: يا محمّد؟ تو ما را خبر مى‌دهى كه موسى را عصايى بود كه بر سنگ زدى از او چشمه«۶» آب روان شدى و اگر«۷» بر دريا زدى در او راههاى خشك پيدا شدى، و عيسى احياى موتى كردى. و صالح را ------------------------------ (۱). وز: ايشان نقل كردند. (۲). مج، وز: سهام، آج: سوم. (۳). در اساس، مج، وز: كلمه به صورت «تبزين» هم خوانده مى‌شود. (۴). مج، وز، مت: نكرده‌اند. (۵). مج، وز، مت: در. (۶). مج، وز، مت، لت: چشمه‌هاى. (۷). مج، وز، مت: ندارد. صفحه : ۴۱۲ ناقه‌اى بود از سنگ برون«۱» آورده، تو نيز آيتى بيار تا ما تو را تصديق كنيم. رسول- عليه السّلام- گفت: چه آيت خواهى«۲»: گفتند: اينكه كه كوه صفا براى ما [با]«۳» زر كنى، و جماعتى مردگان را زنده كنى«۴» تا بر صدق تو گواهى دهند، و جماعتى فرشتگان را از آسمان فرود آرى«۵» تا بگويند كه تو رسول خدايى. رسول- عليه السّلام- گفت كه: گمان چنان است كه اگر من از خداى در خواهم خداى تعالى اجابت كند مرا به اينكه چيزها، شما هم ايمان نيارى«۶». ايشان سوگندان گران خوردند كه ايمان آريم. صحابه گفتند: يا رسول اللّه؟ از خدا در خواه تا آن كه ايشان مى‌خواهند بدهد، رسول- عليه السّلام- گفت: تا من با خداى مشورت كنم، آنگه گفت: بار خدايا؟ تو دانى كه اينان چه مى‌گويند. جبرئيل آمد و گفت: تو مخيّرى اگر خواهى بخواه تا بدهم، و لكن پس از آن امهال نكنم اينان را بل عذاب استيصال كنم، و اگر خواهى رها كن تا باشد كه قومى از اينان و از نسل و اولاد اينان باشند كه ايمان آرند. رسول- عليه السّلام- گفت: من صبر و امساك اختيار كردم، خداى تعالى اينكه آيت فرستاد و در او بيان كرد كه: اينان هم ايمان نيارند با اينكه سوگند كه مى‌خورند، گفت: سوگند خوردند به طاقت و غايت آنچه ممكن باشد كه به آن سوگند خورند، كه اگر آيتى به ايشان آيد ايمان آرند. آنگه گفت: يا محمّد؟ تو جواب ده ايشان را و بگو كه آيات به دست من نيست به امر خداست تا بر تو اقتراح نكنند. و قوله: جَهدَ أَيمانِهِم، نصب است بر مصدر از فعلى محذوف، أى حلفوا باللّه و اجتهدوا جهدا فى ايمانهم، چنان كه طلبته جهدك و طاقتك، أى تجهد جهدك و تطيق طاقتك. آنگه گفت: وَ ما يُشعِرُكُم، أى ما يعلمكم، چنان كه ما گوييم: تو چه دانى و در حرف ابىّ آن است كه: و ما ادريكم. آنگه مفسّران و قرّاء خلاف كردند در آن كه خطاب: وَ ما يُشعِرُكُم، با كيست! بعضى گفتند: خطاب با مشركان است كه سوگند ------------------------------ (۱). مج، وز، مت: بيرون. (۲). مج، وز، مت، آج، لب: خواهيد، لت: مى‌خواهى. [.....]

(۳). اساس: ندارد، با توجّه به وز، لت افزوده شد. (۴). مج، وز، مت: كن. (۵). مج، وز، مت، لت: آر. (۶). مج، وز، مت، آج، لب: نياريد. صفحه : ۴۱۳ خوردند، ايشان را گفت: شما چه دانى«۱» اينكه كه مى‌گويى«۲»، و اينكه قول بر قراءت آنان باشد «إنّها» خوانند به كسر همزه«۳»، گويند: اينكه جا كلام تمام است و «انّها» كلام مبتداست و معنى آن كه: شما كه مشركانى«۴» چه دانى«۵» كه عواقب كارها چيست! و در دلهاى هر كسى چيست! آنگه خبر داد ايشان را از آن كه ندانستند، گفت: حال اينكه است كه اگر اينكه آيات بيايد ايشان ايمان نيارند«۶»، بر اينكه«۷» قول «لا»«۸» زياده نباشد، و اينكه قراءت إبن كثير و ابو عمرو و شبل است و در شاذّ مجاهد و قتاده و إبن محيص«۹» و جحدرىّ اعنى كسر الهمزة فى «انّها»، و بعضى دگر گفتند: خطاب با مسلمانان است كه ايشان پنداشتند كه اگر خداى تعالى اينكه آيات اظهار كند، ايشان عند آن ايمان آرند، گفت: اى قوم شما چه دانى«۱۰» كه چون آيتها بيايد ايشان ايمان خواهند آوردن، و بر اينكه قول «لا» زياده باشد، و التّقدير: و ما يشعركم أنّ الايات اذا جاءت يؤمنون بها،

چنـان كه گفت: ما مَنَعَكَ أَلّا«۱۱» وَ حَرامٌ عَلى قَرْيَةٍ أَهلَكناها أَنَّهُم لا يَرجِعُون«۱۳»، أى يرجعون على احـد القولين. و قوله: قُل تَعالَوا أَتـلُ ما حَرَّمَ رَبُّكُم عَلَيكُم أَلّا تُشـرِكُوا بِهِ شَـيئاً«۱۴»، و اينكه بر قراءت آن كس باشـد كه «أنّهـا» خوانـد به فتـح همزه، و «يشـعركم» را اعمال كند در «انّها»، و بعضى اهل معانى گفتند: «انّها» به معنى «لعلّها» ست، و التّقدير: و ما يشعركم لعلّها [۱۰۳- پ]

اذا جـاءت الايات لا يؤمنون، و در مصـحف ابىّ «لعلّها» [است]«۱۵» يقول العرب ايت السّوق انّـك تشترى شـيئا، اى لعلّـك و اينكه را نظاير بسيار ----------------------------- (۵- ۱). مـج، وز، مت، آج، لب، آف: دانيد. (۲). مج، وز، مت، آج، لب: گوييد. (۶- ۳). مج، وز، مت و. (۴). مج، وز، مت، آج، لب: مشـركانيد. (۷). آج، لب: بدين. (۸). مج، وز، مت: الّا. (۹). مج، وز، مت: إبن محيصن. (۱۰). مج، وز، مت: دانيد. (۱۱). اساس، آج، لب، آف: ان لا، مج، وز: أن، با توجّه به ضبط قرآن آورده شد. (۱۲). سوره اعراف (۷) آيه ۱۲. [.....]

(۱۳). سوره انبيا (۲۱) آيه ۹۵. (۱۴). سوره انعام (۶) آيه ۱۵۱. مج، وز، مت اى ان تشـركوا به شيئا. (۱۵). اساس: نـدارد، با توجّه به مج افزوده شد. صفحه : ۴۱۴ است در شعر عرب، قال عدىّ بن زيد:«۱» أ عاذل ما يدريك انّ منيّتى الى ساعة فى اليوم او فى ضـحى الغد أى لعلّ، و قال دريد بن الصمّة:«۲» ذرينى اطوف فى البلاد لأنّنى ارى ما ترين«۳» او بخيلا مخلّدا و قال آخر:«۴» هل انتم عائجون بنـا لأنّا نرى العرصات او اثر الخيام اى لعلّنا و قال ابو النّجم«۵»: قلت لشـيبان ادن من لقائه انّا نغدّى القوم من شوائه اى لعلّنا. فرّاء گفت يقول العرب لعلّـك و لعنّك و رعنّـك و علّـك و رأنّك و ارنّك بمعنى واحـد. و إبن«۶» عامر و حمزه و جحـدرىّ خواندنـد: «و لا تؤمنون» بتاء«۷» الخطاب، چنان كه خطاب با مشـركان باشد و ما يشـعركم ايّها المشركون انّ الايات اذا جاءت لا يؤمنون«۸» بها. و در حرف ابّى آن است كه: لعلّكم اذا جاءتكم لا تؤمنون«۹». قوله: وَ نُقَلِّبُ أَفئِدَتَهُم وَ أَبصارَهُم، الايهٔ، حق تعالى گفت: ما برگردانيم دلها و چشمهاشان«۱۰» را بر سبيـل عقوبت، بيـانش: كَمـا لَم يُؤمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ، چنان كه ايشان به«۱۱» اوّل بار ايمان نياوردنـد ما به وقت دوم دلهـاى ايشـان برگردانيـم. و در كيفيّت تقليب القلوب دو قـول گفتنـد: يكى آن كه ابـو على گفت اينكه در دوزخ باشـد كه ما دلهـاى ايشـان و چشـمهاى ايشـان بر انگشت دوزخ بگردانيم چنـان كه ايمـان نياوردنـد بر سبيل جزاء، قولى دگر آن است كه: دلهاى ايشان و چشمها]«۱۲» برگردانيم به غم و حسرت و نفسهاى ايشان منزعج كند. و در: كَما لَم يُؤمِنُوا، دو قول ------------------------------- (۵- ۴- ۲- ۱). مج، وز، مت شعر. (۳). اساس: ما يرون، با توجّه به مج و مآخذ تفسيرى تصحيح شد. (۶). مج، وز، مت: ابو. (۷). مـج، مت: لا يؤمنون بياء. (۸). وز، لت: لاـ تومنون. (۹). مـج، مت، آف: لا يؤمنون. (۱۰). مج، وز، مت، لت: چشـمهاى ايشان، آج، لب: چشمهايشان. (۱۱). مـج، وز، مت: ندارد. (۱۲). اساس: نـدارد، با توجّه به مـج افزوده شد. صـفحه : ۴۱۵ گفتند«۱»: يكى آن كه اگر اينكه آيـات بيـاريم، ايمـان نيارنـد چنـان كه به آيـات اوّل ايمان نياوردنـد، و قول دوم آن است كه: اگر ايشـان را كه رفتهانـد با دنيا آرنـد هم ايمان نيارنـد چنان كه گفت: وَ لَو رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنهُ«۲»، و قـولى دگر آن است كه: وجه تشبيه آن است كه عقوبت ايشان وفق«۳» گناه ايشان باشـد. و ضـمير در «به»، محتمل است كه راجع باشد با قرآن و محتمل است كه راجع باشـد بـا رسول- عليه السّـلام- و دليـل بر اينكه تأويـل آن كه اينكه چنين است آن است كه گفت: كَمـا لَم يُؤمِنُوا، نفى ايمـان حواله با ايشان كرد و اگر به منع خداى ممنوع بودند«۴» و خداى تعالى ايشان را منع كردى از ايمان، اينكه در حقّ ايشان دروغ بودى و ظلم و كلاـم متنـاقض بودى، و اگر خـداى تعـالى ايشـان را منع كردى از ايمان ايشان مأمور نبودنـدى به ايمان. دگر آن كه تقليب القلب و العين مانع نباشـد از ايمان، نبينى كه نابينايى كه فساد چشم است به يك بار كه«۵» هم مانع نيست از ايمان. و حسين بن علىّ المغربى«۶» گفت: مراد آن است كه من راز دلهاى ايشان و خيانت چشـمهاى ايشان و آنچه دلهاى ايشان پوشيده دارنـد دانم چو«۷» كسـى كه كارى از روى به روى گرداند حقيقت آن و دخيلت«۸» آن بدانـد، يعنى دلهاى ايشان را [برگردانيدم باطن به خلاف ظاهر

است. قوله: وَ نَذَرُهُم فِی طُغیانِهِم یَعمَهُون، و رها کنیم ایشان را]«۹» تا سر در جهل و عمایت خود نهند یعنی تخلیه کنیم و تمکین از میان ایشان و اختیار، تا آن کنند که ایشان خواهند و آنچه از ایشان آید به اختیار ایشان آید، و اینکه دلیل آن نکند«۱۰» که خدای تعالی چون تخلیه کرد مرید باشد طغیان ایشان را، برای آن که رسول- علیه السّلام- و امام و مسلمانان که جهودان را تمکین و تخلیه کنند از آن که [در]«۱۱» کنشت شوند دلیل نکند که مریدند آن را و گفتار و فعل ایشان -------------------------------
----- (۱). مج، وز، مت: اینکه قول ذکر نشده است در حالیکه در سایر نسخه‌ها به جای دو قول سه قول ذکر شده است. (۲). سوره انعام (۶) آیه ۲۸. [.....]

(۳). مج، مت: حق، آج، لب: وقت، آف، آن: وقف. (۴). مج، وز، مت، لت: بودندی. (۵). آج، لب، لت: یکبارگی. (۶). مج، وز، مت: حسین بن علی بن المغربی. (۷). مج، وز، مت، آج، لب، آف، لت: چون. (۸). مج، وز، مت، لت: دخله، آج: دغلیه. (۱۱- ۹). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد. (۱۰). لت: کند. صفحه : ۴۱۶ را. و «طغیان» مجاوزة القدر باشد من قوله: إنّا لَمّا طَغَی الماءُ«۱». و «عمه» تحیّر«۲» باشد [۱۰۴- ر]، یقال: عمه یعمه عمها اذا تحیّر فهو عمه و عامه و رکب رأسه من غیر علم و بصیرة. تمّ الجزء السّابع من تفسیر القرآن و یتلوه قوله تعالی: وَ لَو أَنَّنا نَزَّلنا إِلَیهِمُ‌المَلائِکَةَ- الآیة فی المجلّدة الثّامنة. -------------------
------------------ (۱). سوره الحاقه (۶۹) آیه ۱۱. (۲). اساس: تخییر، با توجّه به مج تصحیح شد. (۲). اساس: تخییر، با توجّه به مج تصحیح شد.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به

محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-IR۹۰-۰۱۸۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،

هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹